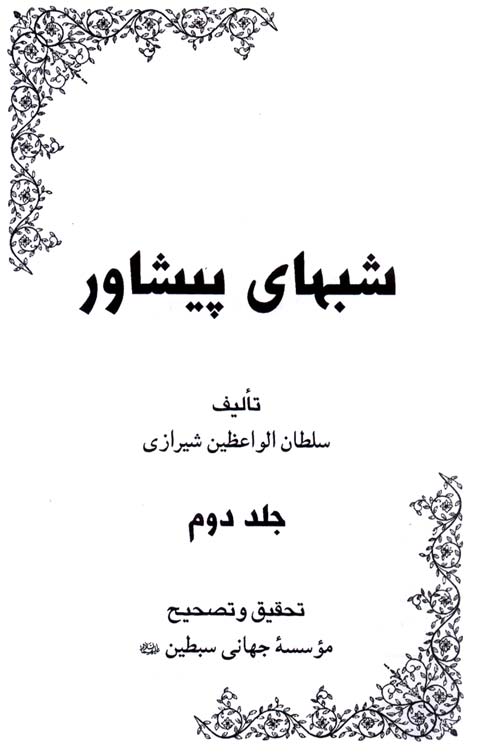
تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.



جلسه هشتم

لیله یکم شعبان المعظم 45 جلسه هشتم

جلسه هشتم

لیله یکم شعبان المعظم 45 جلسه هشتم

(اول شب داعی مشغول نماز عشاء بودم. آقایان محترم تشریف آوردند. بعد از فراغت از نماز و صرف چای مذاکرات شروع شد).

سید عبد الحی: قبله صاحب! شب گذشته بیاناتی فرمودید که حقّاً از مثل شمایی سزاوار نبود تفوّه باین نوع کلمات نمائید که بالاخره منجر بدوئیت و افتراق کلمه در مسلمین گردد. خود بهتر می دانید که نفاق و دوییت و افتراق کلمه باعث فنای مسلمین گردیده، کما آنکه اتفاق و یگانگی سبب ظهور و غلبه مسلمین بوده.

داعی: (با کمال تعجب) خوب است بیان فرمایید کدام قسمت از گفتار داعی سبب دوییت و افتراق کلمه می باشد که اگر ایراد شما بجا است و غفلتی از داعی شده، متنبّه گردم و الاّ جواب عرض نموده رفع اشکال شود.

سید: در موقع توضیح و تعریف کس و ناکس، مسلمین را به دو قسمت تقسیم و تعبیر به مسلم و مؤمن فرمودید، در صورتی که مسلمانان همگی یکی هستند و گویندگان لا اله الاّ اللّه محمّد رسول اللّه با هم برادرند، نبایستی آنها را از هم جدا نمود و تشکیل دودستگی داد که بضرر اسلام تمام می شود و در اثر بیانات امثال شما آقایان است که خاصّ و عام پیدا گردیده و شیعیان خود را مؤمن و ما را مسلم می خوانند، چنانچه در هندوستان دیده اید، شیعه را مؤمن و سنّی را مسلم می خوانند و حال آنکه اسلام و ایمان یکی می باشد؛ زیرا اسلام انقیاد و قبول نمودن احکام و تسلیم به آنست و این همان حقیقت تصدیق و معنای ایمان می باشد. لذا جمهور امت اتفاق نموده اند بر اینکه اسلام عین ایمان و ایمان حقیقت اسلام است و از هم جدایی ندارند و شما بر خلاف جمهور صحبت نمودید که

اسلام و ایمان را از هم جدا نمودید.

## در فرق بین اسلام و ایمان

داعی: (پس از قدری سکوت و تبسم): متحیرم چگونه جواب عرض نمایم.

اولاً جمهوری که منظور نظر شماست و در بیان خود به آن اشاره نمودید، به معنای عموم امت نیست، بلکه مراد از جمهور بعض از اهل سنّت و جماعت می باشد.

ثانیاً راجع باسلام و ایمان متأسفانه بیان شما کافی نیست، چه آنکه در این موضوع نه فقط شیعه با اهل سنّت و جماعت اختلاف عقیده دارند، بلکه فرق چندی از اشعریون و معتزله و حنفی و شافعی در این باب اختلاف عقیده دارند که اینک وقت، اجازه نقل تمامی أقوال فرقه های مختلفه را نمی دهد.

ثالثاً آقایان که عالم و اهل قرآن هستید و آگاهی بر آیات قرآن دارید، چرا باید این نوع اشکالات عامیانه بنمایید؟ شاید غرض آقایان این است که وقت مجلس گرفته شود و الاّ مطالب اصولی مهم تری هست که ممکن است از آنها استفاده کامل ببریم و الاّ این نوع اعتراضات کودکانه از مثل شما بعید است که بفرمایید داعی، اسلام و ایمان ساخته ام و اسباب دودستگی و دوئیت را (به قول شما) فراهم نموده ام و حال آنکه این تقسیم و دودستگی را (به قول شما)خداوند حکیم در قرآن کریم در آیات چندی نموده، مگر آقایان فراموش نموده اید، ذکر اصحاب یمین و اصحاب شمال را در قرآن مجید. مگر نه این است که در آیه 14 سوره 49 (حجرات) صریحاً می فرماید: (قٰالَتِ الْأَعْرٰابُ آمَنّٰا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لٰکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنٰا وَ لَمّٰا یَدْخُلِ الْإِیمٰانُ فِی قُلُوبِکُمْ).

(عرب عای باده نشین گفتند: ((ایمان آورده ایم.)) بگو: ((شما ایمان نیاورده اید، ولی بگویید اسلام آورده اید، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است.)

البته می دانید که این آیه شریفه در مذمت اعراب بنی اسد حجاز، نازل گردیده که در سال قحط بمدینه منوره آمده و اظهار اسلام و ایمان نموده و کلمتین شهادتین بر زبان جاری ولی چون ظاهراً برای استفاده از تنعّمات مدینه منوره اسلام آورده بودند، خداوند آنها را در این آیه تکذیب نموده، به این معنی که (ای رسول)

اعراب (بنی اسد و غیره) که بر تو منت گذارده و گفتند: ما ایمان آوردیم، به آنها بگو ایمان نیاورده اید، لیکن بگویید: ما اسلام آورده ایم (که عبارت از داخل شدن در سلم و اظهار شهادت و انقیاد احکام برای اتقاء است از قتل و سبی و اخذ تنعمات) و هنوز در نیامده است ایمان در دل های شما.

ظاهر این آیه شریفه حکم می کند که مسلمین دو دسته هستند: یک فرقه مسلمین حقیقی که از روی قلب و عقیده ایمان به حقایق پیدا نموده اند که آنها را مؤمن گویند و فرقه دیگر، مسلمین ظاهری هستند که برای اغراض و مقاصدی از ترس و یا طمع (مانند قبیله بنی اسد و غیره) فقط کلمتین شهادتین گویند و خود را مسلمان خوانند، ولی از معنا و حقیقت اسلام که ایمان معنوی باشد، در قلب و دل آنها اثری نیست و لو جواز معاشرت با آنها بر حسب ظاهر داده شده است، ولی به حکم قرآن (لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ)؛ (1)یعنی در آخرت برای آنها ثوابی نیست.

پس اقرار به کلمتین شهادتین و تظاهر به اسلام تنها منتج نتیجه معنوی نخواهد بود.

سید: این بیان شما صحیح است، ولی قطعاً اسلام بی ایمان را اعتباری نیست کما آنکه ایمان بدون اسلام مورد اثر نمی باشد. مگر در آیه 94 سوره 4 (نساء) نمی فرماید:

(وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا).(2)

این آیه بزرگترین دلیل است که ما مأمور به ظاهر هستیم که هر کس بگوید: لا اله الاّ اللّه محمّد رسول اللّه، او را پاک و طاهر و مقدس و برادر خود بدانیم و نفی ایمان از او ننماییم. این خود بهترین دلیل است که اسلام و ایمان در حکم واحدند.

داعی: اولاً این آیه درباره شخص معینی نازل گردیده (که آن اسامة بن زید و یا محلّم بن جثامه لیثی بوده)که گوینده لا اله الاّ اللّه را در میدان جنگ، به خیال آنکه از ترس کلمه ای گفته و مسلمان گردیده، به قتل رسانیدند، و لکن تصدیق دارید افاده

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره هود، آیه 16.

2- نگویید به کسی که به شما اظهار اسلام نماید، تو مؤمن نیستی.

عموم می نماید بهمین جهت هم هست که تمام مسلمین را تا وقتی که عمل خلاف بیّنی آشکارا از آنها دیده نشده و منکر ضروریات نگردیدند و ابراز بکفر و تبرّی از دین ننمودند، مسلمان و پاک می دانیم و با آنها معاشرت اسلامی می نمائیم و از حدود ظاهر هم تجاوز نمی کنیم و بباطن آنها هم کاری نداریم و حق تجسّس در باطن اشخاص هم نداریم

## در مراتب ایمان

ولی برای کشف حقیقت، عرض می نمایم که میان اسلام و ایمان بحسب مورد اختلاف عموم مطلق و عموم من وجه است؛ چه آنکه برای ایمان مراتبی می باشد و اخبار اهل بیت طهارتست که اختلاف اقوال را از میان بر می دارد و کشف حقیقت می نماید؛ چنانچه امام به حق ناطق، کاشف اسرار حقایق، جعفر بن محمّد الصّادق عليهما‌السلام در روایت عمرو زبیری فرموده: انّ للایمان حالات و درجات و طبقات و منازل فمنه الناقص البیّن نقصانه و منه الراجح الزاید رجحانه،و منه التام المنتهی تمامه (1).

ایمان ناقص، همان مرتبه اول از ایمان است که آدمی بواسطه آن از دائره کفر خارج و داخل حوزه مسلمین می گردد جان و مال و عرض و خون او در امان مسلمین می باشد.

و اما ایمان راجح در حدیث عبارت است از: ایمان آن کسی که به واسطه واجد شدن بعض از صفات ایمانی، ایمان او رجحان پیدا می کند بر ایمان آن کسی که فاقد آن صفات می باشد که ببعض از آن صفات در بعض اخبار اشاره شده که از آن جمله در کتاب مستطاب کافی و نهج البلاغه از مولی الکونین أمیر المؤمنین و جعفر بن محمّد الصّادق عليهم‌السلام رسیده است که فرموده اند:

انّ اللّه تعالی وضع الایمان علی سبعه أسهم علی البر و الصدق و الیقین و الرضاء و الوفاء

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- برای ایمان حالات و درجات و طبقات و منازلی است؛ بعض از آن ناقصی است که ظاهر است نقصان او و بعض از آن ایمان راجحیست که زاید است رجحان آن ایمان و بعض از آن، ایمان تام و تمامی است که بمنتهای تمامت و کمال رسیده.(کافی، ج2، ص34 - نهج السعادة، ج7، ص215).

و العلم و الحلم ثم قسّم ذلک بین الناس فمن جعل فیه هذه السبعه الاسهم فهو کامل محتمل (1).

پس هر کس بعض از این صفات را واجد و فاقد بعض دیگر می باشد، ایمانش رجحان دارد بر ایمان آن کسی که فاقد الصّفات می باشد.

و اما ایمان تمام، ایمان کسی است که واجد تمام صفات حمیده و اخلاق پسندیده باشد.

پس اسلام، عبارت است در درجه اول از ایمان که قول صرف و اقرار بوحدانیّت خداوند متعال و نبوّت خاتم الأنبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باشد، ولی حقیقت دین و ایمان در قلب او داخل نگردیده؛ چنانچه رسول أکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به فرقه ای از امت فرمود: یا معشر من اسلم بلسانه و لم یخلص الایمان بقلبه (2).

بدیهی است بین اسلام و ایمان فرق آشکارا می باشد ولی ما مأمور ببواطن اشخاص نیستیم و در شب گذشته هم نگفتیم که باید مسلمین را جدا کرد، دوییت و جدایی و تفرقه بین آنها انداخت. فقط گفتیم علامت مؤمن عمل او می باشد ولی ما حق تفتیش در اعمال مسلمین نداریم و لکن ناچاریم علایم ایمان را بیان کنیم تا آنهایی که غافلند، در پی عمل بروند از ظاهر بباطن و از صورت به معنا رفته، حقیقت ایمان را بارز نمایند و بدانند نجات آخرت فقط به عمل است؛ زیرا در حدیث وارد است که فرمود:

الایمان هو الاقرار باللسان و العقد بالجنان و العمل بالارکان (3).

پس اقرار بزبان و عقیده به قلب، مقدمه است برای عمل؛ پس اگر مسلمانی باشد گوینده لا إله الاّ اللّه محمّد رسول اللّه و متظاهر بصورت اسلام ولی تارک واجبات

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- به درستی که خدای تعالی قرار داده است ایمان را بر هفت قسمت (به عبارت دیگر مؤمن باید دارای هفت صفت باشد) که عبارت است از: بر و نیکویی و صداقت و راستی و یقین قلبی به خدا و رضا و وفا و علم و حلم و بردباری. پس این هفت صفت تقسیم شده است بین مردم؛ هر کس تمام این هفت صفت را دارد مؤمن کامل است.(کافی، ج2، ص42، ح1، باب درجات الایمان).

2- ای جماعتی که اسلام آورده اید به زبان خود، ولی خالص نگردیده ایمان در قلب شما.(سنن ترمذی، ج3، ص255).

3- ایمان(دارای سه رکن است)اقرار بزبان و عقیده بقلب و عمل بأرکان.(تفسیر صافی، ج، ص555، با اندکی اختلاف الفاظ).

و عامل منهیّات ما او را مؤمن نمی دانیم، هرچند در ظاهر او را طرد نمی نماییم، بلکه با او معاشرت اسلامی می نماییم.

ولی می دانم در آخرت که این دنیای دنی مقدّمه آن عالم است، برای چنین آدمی راه نجات مسدود است، مگر صاحب عمل خالص صالح باشد؛ کما آنکه صریحاً در سوره العصر فرماید: (وَالْعَصْرِ(1) إِنَّ الْإِنْسٰانَ لَفِی خُسْرٍ (2) إِلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ) (1).

پس به حکم قرآن مجید، اساس ایمان عمل صالح است و بس، و اگر کسی عمل ندارد، و لو بزبان و قلب هم معتقد باشد، ایمان ندارد.

## اهل سنت بر خلاف قواعد قرآن شیعیان را طرد می کنند

و اما موضوعی که تذکر آن لازم است از گفتار خودتان اتّخاذ سند نموده، عرض می کنم که اگر این گفته شما صحیح است و بر این عقیده ثابت هستید که باید مأمور به ظاهر و گوینده لا اله الاّ اللّه محمّد رسول اللّه را مسلمان و مؤمن و برادر خود بدانید، پس چرا شماها، شیعیان و پیروان اهل بیت رسالت را که اقرار بوحدانیّت پروردگار و نبوّت خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می نمایند و همگی اهل یک قبله و یک کتاب می باشند؛ عامل به تمام احکام و واجبات بلکه مستحباتند؛ نماز می خوانند؛ روزه می گیرند؛ حج بیت اللّه می روند و ترک محرّمات می نمایند؛ ادای خمس و زکاه می کنند و معتقد به معاد جسمانی می باشند، کافر و مشرک و رافضی می خوانید و از خود دور می نمایید؟ عجب است که هنوز اثر تبلیغات خوارج و نواصب و امویها در شما ظاهر است!

پس تصدیق نمایید که وسیله افتراق کلمه و دوییت و نفاق شما هستید که زیاده از صد ملیون مسلمان مؤمن موحد را از خود جدا بآنها کافر و مشرک و رافضی می گویید.

در صورتی که کوچکترین دلیلی بر شرک و کفر آنها ندارید. آنچه می گویید

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- قسم به عصر! که نوع انسان در خطر و خسران عظیمند، مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح نمودند.(سوره عصر، آیات2 و3).

تهمت محض و خلط مبحث و مغلطه کاری می باشد. قطع بدانید این تحریکات از بیگانگان است که می خواهند مسلمانان را باین حرفها از هم جدا و در اثر نفاق و دوییت بین مسلمانان، بر خر مراد سوار گردیده و مسلمانان را مقهور و مغلوب خود قرار دهند.

در اصول قواعد و أحکام (غیر از امامت و ولایت) که بین ما اختلافی نیست، اگر در فروع احکام اختلاف است، این نوع از اختلافات که بین مذاهب اربعه خودتان شدیدتر از اختلاف با ما می باشد که الحال مقتضی نیست اختلافات حنفی ها با مالکی ها یا شافعی ها با حنبلی ها را عرض نمایم، هرچه من فکر می کنم، دلیلی که شما بتوانید در محکمه عدل الهی اقامه نمائید بر کفر و شرک شیعیان نمی بینم جز تهمت و افتراء و تعصّب محض! فقط گناه لا یغفر شیعیان در نظر برادران اهل تسنّن که مخالفین، خوارج و نواصب، به تحریک أمویها و پیروان آنها جلوه داده بزرگش نموده اند، اینست که أوامر و أحکام و احادیث رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به میل و هوای نفس، روی رأی و قیاس، تغییر و تبدیل نمی دهند و واسطه بین خود و رسول خدا، ابو هریره ها و أنسها و سمره هائی را که فقهاء خودتان حتّی خلفای بزرگتان مردود و تکذیبشان نموده اند، قرار نمی دهند.

## علت پیروی شیعه از علی عليه‌السلام و اهل بیت: و تقلید نکردن از امامان چهارگانه

بلکه به امر و دستور خود پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پیر و اهل بیت آن حضرت هستند.

باب علمی که پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خود بروی امت باز نموده، نمی بندند و باب دل بخواه باز کنند. بزرگترین گناهی که آقایان اهل سنّت بر شیعیان وارد می آورند، این است که چرا پیروی از علی و ائمّه اثنا عشر از عترت و اهل بیت پیغمبر می نمایند و تقلید از ائمّه اربعه و فقهای چهارگانه شما نمی نمایند!

و حال آنکه شما ابداً دلیلی از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در دست ندارید که مسلمین حتماً باید در اصول اشعری و یا معتزلی و در فروع مالکی یا حنفی یا حنبلی و یا شافعی باشند.

ولی بر عکس، اوامر و دستورات بسیار از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مؤکّداً از طرق رواه و علمای شما (علاوه بر آنچه متواتراً در دست خودمان است) به ما رسیده که

اهل بیت و عترت طاهره را عدیل القرآن قرار داده و به امّت امر فرموده تمسّک به آنها جویند و پیروی از آنها نمایند که از جمله آنهاست حدیث ثقلین و حدیث سفینه و حدیث باب حطّه و سایر احادیثی که شبهای قبل به مناسباتی با اسناد آنها عرض نمودم. اینها بزرگترین سند محکم ما شیعیان است که در کتب معتبره علمای شما هم ثبت است.

حال شما یک حدیث بیاورید و لو یک طرفه و از کتب خودتان که آن حضرت فرموده باشد امت من بعد از من باید در اصول پیرو ابو الحسن اشعری و واصل بن عطا و غیره و در فروع پیرو یکی از چهار نفر: مالک بن انس یا احمد بن حنبل یا ابو حنیفه و یا محمد بن ادریس شافعی باشند.

آقایان قدری عادت و تعصّب را کنار بگذارید، ببینید شیعیان چه گناهی دارند اگر صد یک آن اخبار که در کتب معتبره شما راجع به عترت طاهره و دستور پیروی از آنها رسیده، درباره یکی از پیشوایان مذهبی شما رسیده بود، ما قبول می کردیم.

به امر رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمبایستی امت متابعت نمایند از عترت آن حضرت، ولی چه کنیم سراسر کتب معتبره شما پر است از اخبار بسیاری که مثبت مرام و کمک به عقیده ما است که اگر بخواهیم به همه آنها استشهاد نماییم، ماهها وقت لازم است. بازهم من باب نمونه، خبری یادم آمد بعرضتان می رسانم تا بدانید که شیعیان چاره جز راهی که رفته اند، نداشته اند.

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب 4 ینابیع المودة(1) از فرائد(2) حموینی از ابن عباس (حبر أمّت) نقل نموده که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به أمیر المؤمنین عليه‌السلام فرمود:

یا علیّ انا مدینه العلم و أنت بابها و لن تؤتی المدینه الاّ من قبل الباب و کذب من زعم انّه یحبّنی و یبغضک لانّک منّی و أنا منک لحمک لحمی و دمک دمی و روحک من روحی و سریرتک من سریرتی و علانیتک من علانیتی،سعد من أطاعک و شقی من عصاک و ربح من تولّاک و خسر من عاداک،فاز من لزمک و هلک من فارقک مثلک و مثل الائمّه من ولدک بعدی مثل سفینه نوح

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ینبابیع المودة، ج1، ص95، ح6.

2- فرائد السمطین، ج2، ص423، ح517.

من رکبها نجی و من تحلف عنها غرق و مثلهم کمثل النجوم کلّما غاب نجم طلع نجم الی یوم القیمه (1).

و در حدیث ثقلین که متفق علیه ما و شما می باشد، صریحاً می فرماید: ((اگر تمسک و توسل بعترت طاهره و اهل بیت پیغمبر جستید، هرگز گمراه نخواهید شد)) و این حدیثی است که به طرق مختلفه، روات موثق شما آن را نقل نموده اند؛ چنانچه در شبهای قبل بقسمتی از روات و سلسله اسناد و کتب معتبره خودتان اشاره نمودیم.(مراجعه نمایید به جلسه سوم همین کتاب).

اینک به مقتضای وقت و اثبات حقیقت، تأکیداً عرض می کنم که ابن حجر مکّی متعصّب در صواعق ذیل آیه (وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ)، (2) در این باب تحقیقاتی دارد که شیخ سلیمان بلخی حنفی هم در باب 59 ینابیع المودّة از صواعق نقل نموده که این حدیث به طرق مختلفه رسیده تا آنجا که ابن حجر گوید:

انّ لحدیث التمسّک بالثقلین طرقا کثیره وردت من نیف و عشرین صحابیّا (3).

آنگاه گوید: ((در بعض از این طرق است در عرفه و در بعضی در مرض موت پیغمبر موقعی که حجره پر از اصحاب بود و در بعض دیگر در خطبه وداع بوده.)) بعد ابن حجر اظهار عقیده نموده که و لا تنافی اذ لا مانع من انّه کرّر علیهم ذلک فی تلک

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در این حدیث شریف صریحاً می فرماید: ((یا علی، تو باب علم منی و هرگز کسی بشهر علم من راه پیدا نمی کند مگر از باب علم که علی عليه‌السلام باشد.)) می فرماید: ((گوشت و روح و خون و ظاهر و باطن علی از من است.)) اطاعت علی را سعادت و مخالفتش را شقاوت دانسته و در آخر حدیث می فرماید: ((مثل تو و مثل امامان از اولاد تو بعد از من مثل کشتی نوح است که هر کس سوار بر او شد نجات یافت و هر کس تخلف از آنها نمود غرق شد (یعنی هر کس تمسک و توسل به این خانواده جست، نجات یافت و هر کس تخلف از آن نماید هلاک خواهد شد) و مثل شما مثل ستارگان است که هر وقت ستاره ای پنهان شد ستاره دیگر طالع و آشکار می شود تا روز قیامت)) (یعنی این خانواده تا روز قیامت راهنمای خلق اند).

2- در موقف حساب نگاهشان دارند که در کارشان سخت پرسیده شوندگانند. آیه 24، سوره 37 (الصافات).

3- بدان بدرستی که حدیث تمسک به ثقلین (قرآن و عترت پیغمبر) از طرق بسیاری وارد گردیده از زیاده از بیست نفر از اصحاب رسول اللّه(صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم).(صواعق، ص150، باب11، فصل اول - ینابیع المودة، ج2، ص438).

المواطن و غیرها اهتماما بشأن الکتاب العزیز و العتره الطاهره (3).

و نیز در اول همان صفحه گوید: و فی روایة صحیحة انّی تارک فیکم امرین لن تضلّوا ان اتبعتموهما و هما کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی و زاد الطبرانی انّی سألت ذلک لهما فلا تقدّموهما فتهلکوا و لا تقصّروا عنهم فتهلکوا و لا تعلّموهم فانّهم اعلم منکم (1).

و نیز با کمال تعصّبی که دارد، در آخر همین صفحه، بعد از نقل حدیث از طبرانی و غیره گوید: ((رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قرآن و عترت را ثقلین نامیده، برای آنکه اینها دو فردند که از هر حیث سنگین و باوقارند.)) چه آنکه مراد از ثقل آن چیز است که پاکیزه و پسندیده و پربها و پرفایده باشد و از هر رذیله منزه و حقّا قرآن و عترت چنینند؛ زیرا که هر کدام معدن علم دین و اسرار و حکم علمی و احکام و قوانین شرعی است. و لهذا وصیت رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به پیروی و تمسّک بهر یک از این دو (کتاب و عترت) و تعلیم گرفتن از آنها وارد است.

چرا که فرمود: الحمد للّه الّذی جعل الحکمه فینا اهل البیت؛(3) یعنی حمد می کنم خداوندی را که قرار داد حکمت را در (سینه) اهل بیت من. و گروهی گفته اند: قرآن و عترت را ثقلین نام گذارد، به سبب لزوم رعایت حقوق هر کدام و سبب سفارش فوق العاده آن حضرت به اهل البیت این است که آنان متخصّصین علم کتاب (قرآن) و سنت رسول اللّه اند؛ زیرا این دو، یعنی قرآن و عترت هیچ وقت از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض (کوثر) بر آن حضرت وارد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- منافات و مانعی در کار نیست که پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم این حدیث را در محل های متعدده تکرار نموده باشد اهتماماً به شأن قرآن عزیز و عتره طاهره عليهم‌السلام.(ینابیع المودة، ج2، ص438).

2- در روایت صحیحه است که فرمود: ((من می گذارم در میان شما دو امر را که اگر تبعیت بنمایید آن دو را هرگز گمراه نشوید. آن دو امر کتاب خدا، قرآن و عترت و اهل بیت منند.)) طبرانی این حدیث را با زیادتی نقل نموده که پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ((سؤال می کنم شما را از این دو (که قرآن و عترت باشند)، پس مقدم ندارد بر آنها و سبقت نگیرید بر ایشان و تقصیر و کوتاهی نکنید از آنها که هلاک شوید و یاد ندهید بآنها پس به درستی که آنها (یعنی عترت و اهل بیت من) اعلم و داناتر از شما هستند.(صواعق، ص150، باب11، فصل اول).

3- ینابیع المودة، ج1، ص225.

شوند.

و مؤید این بیان، خبری است که سابقاً گذشت که فرمود: و لا تعلّموهم فانّهم اعلم منکم؛(1) یعنی هیچ وقت به عترت چیزی تعلیم ننمایید؛ زیرا که آنها اعلم و داناتر از همه شما می باشند-و ایشان را باین اوصاف از باقی دانشمندان خودتان جدا نمایید.

به علّت آنکه خداوند ایشان را پاک و پاکیزه آفریده است-و ایشان را بکرامات باهره و مزایای متکاثره بجامعه معرفی فرموده است. و در اخباری که مفاد آنها دستور تمسّک بعترت و اهل بیت اطهار است، نکته دقیقی می باشد باینکه تا روز قیامت هیچ وقت جهان از افراد اهل بیت که از طرف خداوند مأمور نشر احکام اند، منقطع نخواهد بود- انتهی.

و عجب است با اینکه خود اقرار دارد که هر کس از عترت و اهل بیت پیغمبر واجد مراتب عالیه علمیّه و وظایف دینیّه عملیّه باشد مقدم است بر کسانی که از اهل بیت و عترت طاهره آن حضرت نباشند، مع ذلک خودش عملاً کسانی را که شایستگی حق تقدم نداشتند، بر خلاف دستور رسول اللّه مقدّم داشته و آن خاندان جلیل را متروک داشتند- (فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ) - نعوذ باللّه من الفتن و التعصّب؟!

اینک از آقایان محترم انصاف می خواهم که با این تأکیدات بلیغه که سعادت و نجات امّت را در تبعیّت و تقلید و پیروی از قرآن کریم و عترت طاهره توأماً قرار داده، تکلیف ما چیست؟ آقایان، راه باریک و پرخطر است! عادت اسلاف را بگذارید، علم و عقل و انصاف را حکومت دهید. آیا ما و شما می توانیم قرآن را عوض کنیم و بصلاح زمان و مکان کتاب دیگر انتخاب کنیم؟

سید: هرگز چنین امری نخواهد شد، چون ودیعه رسول اکرم و سند محکم آسمانی و راهنمای بزرگ می باشد.

داعی: احسنت! حقیقت همین است. پس وقتی نتوانیم قرآن را عوض کنیم و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المعجم الکبیر، ج5، ص167.

2- سوره حشر، آیه2 (پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم)

به جای او کتاب دیگر بصلاح ملک و مملکت انتخاب کنیم، در عدل و تالی قرآن هم همین حکم جاری است. پس روی چه قاعده کسانی که از عترت نبودند بر عترت مقدم داشتند؟ جواب این سؤال ساده حقیر را بدهید بفرمایید ببینم آیا خلفاء ثلاثه ابی بکر و عمر و عثمان از عترت و اهل بیت پیغمبرند که مشمول نزول آیات و اخبار کثیره (ثقلین و سفینه و باب حطّه و غیره) باشند که ما مجبور باشیم بحکم رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنها را اطاعت بنماییم؟

سید: هرگز کسی چنین ادعائی ننموده که خلفاء رضی اللّه عنهم باستثناء علی کرم اللّه وجهه از عترت و اهل بیت پیغمبر بوده اند، ولی از صلحاء صحابه رسول اللّه اند.

داعی: بفرمایید اگر رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم أمر باطاعت و پیروی از فردی یا قومی بنماید و جمعی از امّت بگویند صلاح در اینست که پیروی از افراد دیگر بنماییم (و لو آن افراد دیگر هم بسیار مؤمن و صالح باشند)، آیا اطاعت امر پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم واجب است یا اطاعت صلاح بین امّت؟

سید: بدیهی است اطاعت پیغمبر واجب است.

## تقلید کورکورانه شایسته آدمی نیست

داعی: پس در این صورت که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده(( پیروی از قرآن و عترت توأما بنمایید و دیگران را مقدم بر آنها ندارید))، چرا دیگران را مقدم داشتند بعترت اعلم و افضل امت؟ آیا ابو الحسن علی بن اسماعیل اشعری و واصل بن عطا و مالک بن انس و ابو حنیفه و محمّد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل، عترت و اهل بیت پیغمبرند یا امام امیر المؤمنین علی عليه‌السلام و یازده امام از فرزندان آن حضرت از قبیل امام جعفر بن محمد صادق عليهما‌السلام و دیگران؟ انصافاً جواب صریح بدهید.

سید: بدیهی است احدی نگفته است که آنها از عترت و اهل بیت پیغمبرند، ولی از صلحاء و فقهاء و برجسته امت بوده اند.

داعی: ولی باتفاق جمهور امت امامان اثنا عشر ما همگی از عترت صحیح النسب و اهل بیت خاصّ پیغمبرند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باقرار علماء بزرگ خودتان آنها را عدل و تالی قرآن و اطاعتشان را اسباب نجات قرار داده و صریحاً

می فرماید: ((آنها اعلم از شما هستند بر آنها سبقت نگیرید.))

با چنین دستورات اکیده، چه جواب خواهند گفت زمانی که پیغمبر از آنها سؤال نماید که چرا تمرّد امر من نمودید و دیگران را بر عترت من که اعلم از شما بودند مقدم داشتید، با اینکه من دستور دادم بر ایشان سبقت نگیرید.

پس شیعیان مذهب خود را حسب الامر رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از امیر المؤمنین باب علم پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و از عترت و اهل بیت طاهره آن حضرت گرفتند که از زمان علی و حسن و حسین عليهم‌السلام(که درک نمودند آن حضرت را) خلفا عن سلف برقرار بودند. ولی دیگران که در اصل مذهب اشعری یا معتزلی و در فروعات مالکی و حنبلی و حنفی و شافعی هستند چه دستوری از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در تبعیّت و پیروی آنها در دست دارند؟

علاوه بر آنکه از عترت طاهره نیستند و دستوری به پیروی از آنها نرسیده، تقریباً تا سه قرن بعد از پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که ادوار صحابه و تابعین بوده. ابداً نامی از آنها در میان نبوده و بعدها از روی سیاست یا جهت دیگر که نمی دانم چه بوده جلوه گر میدان شدند. ولی أئمّه از عترت و اهل بیت پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از زمان خود آن حضرت جلوه گر بودند و مخصوصاً علی و حسن و حسین عليهم‌السلام جزء اصحاب کساء و مشمول آیه تطهیر بودند.

آیا سزاوار است پیروان علی و حسن و حسین و ائمّه از عترت و اهل بیت پاک پیغمبر صلوات اللّه علیهم اجمعین را که بامر آن حضرت پیروان آن امامان معصوم منصوص گردیدند، مشرک و کافر و مهدور الدم بدانند؟!

کردند کاری که نباید بکنند! مقدم داشتند کسانی را که اهلیّت نداشتند و از عترت پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نبودند بر فقهای عترت و عدل قرآن مجید! ما هم معارضه با شما نداریم و شماها را کافر و مشرک نمی خوانیم، بلکه برادر دینی خود می دانیم. ولی شما چه جواب خواهید گفت در محکمه عدل الهی که بعوام بیچاره امر را مشتبه می کنید (و) اتباع و شیعیان و پیروان عترت و اهل بیت پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را که مطابق دستور آن حضرت عمل نموده و پیرو عترت طاهره گردیده اند، کافر و مشرک و رافضی و اهل بدعت می نامید؟

## آدمی باید پیرو دانش و خرد باشد

که چرا مذهب خود را حنفی یا مالکی یا حنبلی یا شافعی معرفی ننموده و پیرو مذهب جعفر بن محمّد الصّادق عليه‌السلام از عترت طاهره گردیده اند. ما شیعیان کینه و عداوتی با کسی نداریم، ولی چون عقل و خرد و دانش به ما حکم می کنند کورکورانه براهی نرویم و قرآن مجید کتاب حق آسمانی هم ما را راهنمایی نموده، در آیه 18 سوره 39 (زمر) که فرموده: (فَبَشِّرْ عِبٰادِ اَلَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ) (1) بدون دلیل و برهان متابعت از کسی نمی کنیم. هادی و راهنمای ما خدای عزّ و جلّ و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می باشد.

خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هر راهی پیش پای ما آوردند ما بهمان راه می رویم، فلذا دلایل و براهین بسیار در آیات قرآن مجید و بیانات رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بنابر آنچه در کتب معتبره شما رسیده (علاوه بر تواتر در روات شیعه) به ما ارائه دادند که راه حق و صراط مستقیم، در پیروی آل محمّد و عترت و اهل بیت آن حضرت می باشد.

اگر شما آیه ای از قرآن یا حدیثی از رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بما نشان دادید که باید در اصول اشعری یا معتزلی و در فروع مقلد و پیرو یکی از چهار امام(ابو حنیفه، مالک، احمد حنبل، شافعی)باشیم، و لو از احادیث خودتان باشد، حقیر تسلیم می شوم و الحال مذهب خود را اعلام می نمایم.

ولی قطعاً شما چنین دلیلی در دست ندارید مگر آنکه بگوئید آنها فقهای اسلامی بودند. در سال 666 هجری ملک طاهر بیبرس مردم را اجبار داد که حتماً باید بیکی از این چهار مذهب تقلید نمایند که اینک وقت اجازه شرح آن قضایا را نمی دهد.

نمی گویم حصر کردن تقلید باین چهار امام بدون نصّ و دستور خاصّ، ظلم فاحش است بجمیع فقهاء و علماء اسلام و ضایع کردن حق علمی آنها، در حالتی که تاریخ نشان می دهد که در اسلام، فقها و علما بسیاری مخصوصاً در مذهب خودتان جلوه نمودند که روی موازین علمی که در دست است، قطعاً اعلم و افقه از

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- (ای رسول)به لطف و رحمت من بشارت آر آن بندگانی که سخن بشنوند، انتخاب احسن کنند و متابعت و پیروی از نیکوتر بنمایند!

آن چهار امام بودند که حق آنها کاملا ضایع گردیده.

واقعاً جای تعجب است که شما زیر بار نمی روید که پیروی نمائید از امیر المؤمنین علی بن أبی طالب عليه‌السلام با آن همه نصوص و دلایل واضحی که علمای بزرگ خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند که خدا و پیغمبر در آیات و اخبار کثیره بجامعه معرفی نمودند، ولی بدون هیچ دلیل و نصّی، چشم بسته انحصار دادید تقلید و تبعیّت را بآن چهار امام؟و باب فقاهت و تقلید را مسدود نمودید.

سید: روی همان دلیل و برهان که شما انحصار دادید تبعیت را به دوازده امام، ما هم انحصار دادیم بچهار امام.

داعی: به به، احسنت! بسیار خوب بیانی نمودید! دعاگو هم روی همین قاعده شما تسلیم می شوم ببرهان و دلیل شما اگر دارید، بیان نمایید. در آیه 111 سوره 2 (بقره) می فرماید: (قُلْ هٰاتُوا بُرْهٰانَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ) (1).

اولاً أئمه اثنا عشر و امامان دوازده گانه را جماعت شیعیان یا علمای آنها در اعصار و قرون بعدیه منحصر به دوازده ننمودند، بلکه نصوص وارده و اخبار متکاثره که از طرق ما و شما رسیده، می رساند خود صاحب شریعت خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عدد ائمّه را دوازده قرار دادند.

## عدد خلفا را پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دوازده معرفی نموده

چنانچه اکابر علماء خودتان بآن اشاره نموده اند؛ از جمله، شیخ سلیمان قندوزی حنفی در اول باب 77 ینابیع المودة (2) به این عبارت نوشته فی تحقیق حدیث بعدی اثنا عشر خلیفه. (3) بعد از نقل یک خبر گوید: ذکر یحیی بن الحسن فی کتاب العمده من عشرین طریقا فی انّ الخلفاء بعد النبی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش فی البخاری من ثلاثه طرق و فی مسلم من تسعه طرق و فی ابی داود من ثلاثه طرق و فی الترمذی من طریق

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بگو (به مخالفین) بیاورید دلیل و برهان خود را اگر راست می گوئید!

2- ینابیع المودة، ج3، ص28، ح1، باب 77.

3- در تحقیق حدیث (که بعد از من دوازده خلیفه می باشد).

واحد و فی الحمیدی من ثلاثه طرق (1).

علاوه بر اینها، سایر علمای شما از قبیل حموینی در فرائد(2) و خوارزمی(3) و ابن مغازلی در مناقب(4) و امام ثعلبی در تفسیر(5) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(6) و مخصوصاً میر سید علی همدانی شافعی در مودة دهم از مودة القربی(7) دوازده خبر از عبد اللّه بن مسعود و جابر بن سمره و سلمان فارسی و عبد اللّه بن عباس و عبایه بن ربعی و زید بن حارثه و ابو هریره و از مولی الموحدین امیر المؤمنین علی عليه‌السلام که جمعا بطرق مختلفه از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل نموده اند که فرمود: ((عدد خلفا و ائمّه بعد از من دوازده می باشد. تمام آنها از قریش))- و در بعض آن اخبار از بنی هاشم- است و در بعض از آنها نامهای آنها را معیّن نمودند و در بعضی فقط عدد شماری نمودند.

اینها نمونه ای بود از اخبار که بسیار در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده، اینک بر شما است اگر در عدد چهار از پیغمبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبری دارید، بیان نمایید، و لو یک خبر، ما نسبت به همان یک خبر شما تسلیم می شویم.

گذشته از اینکه شما خبری راجع به ائمّه اربعه ندارید، ما بین امامان شیعه با امامان شما فرق بسیار است؛ چنانچه در شبهای گذشته، به مناسباتی اشاره نمودیم که امامان اثنا عشر ما، اوصیاء رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و منصوص من جانب اللّه اند. ابداً طرف مقایسه با امامان چهارگانه شما نیستند؛ زیرا امامان شما جنبه فقاهت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- یحیی بن حسن در کتاب عمده از بیست طریق آورده که خلفای بعد از پیغمبر، دوازده خلیفه می باشند که تمام آنها از قریش اند. در صحیح بخاری از سه طریق و در صحیح مسلم از نه طریق و در سنن ابی داود از سه طریق و در سنن ترمذی از یک طریق و در جمع بین الصحیحین حمیدی از سه طریق خبر دوازده خلیفه را نقل نموده اند.

2- فرائد السمطین، ج2، ص 313، ح563.

3-مناقب (خوارزمی)، ص304، ح300.

4- مناقب (ابن مغازلی)، ص103.

5- تفسیر ثعلبی، ج3، ص335.

6- شرح نهج البلاغه، ج9، ص144.

7- مودة القربی، ص29، مودة 10.

و اجتهاد دارند و بعض از آنها مانند ابو حنیفه باقرار و اعتراف علمای خودتان، اهل حدیث و فقه و اجتهاد نبودند، بلکه اهل قیاس بودند که خود دلیل بر بی سوادی می باشد (مراجعه شود به جلسه چهارم همین کتاب) ولی أئمّه اثنا عشر ما حجج الهیّه و اوصیاء و خلفاء منصوص رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می باشند.

ما تقلید از آنها نمی کنیم، بلکه حسب الامر پیغمبر، پیرو طریقه آنها هستیم، ولی در هر دوره و زمانی از برای شیعه فقهاء و مجتهدینی هستند که استنباط احکام اللّه را با موازین کتاب و سنّت و عقل و اجماع نموده، احکامی صادر می نمایند و فتاوای آنها مورد عمل ما است و تقلید از آنها می نماییم.

با اینکه فقهای شما از خوشه چینان خرمن امامان از عترت طاهره بودند، شما روی تقلید و عادت، اساتید علم و عمل را گذارده، پیرو شاگردانی شدید که مبانی علمی را گذارده و به رأی و قیاس عمل نمودند.

سید: از کجا معلوم است که امامان ما أخذ مطالب از امامان شما می نمودند؟

## اشاره به مقامات امام جعفر صادق عليه‌السلام

داعی: حساب تاریخ است؛ ثبت در کتب است؛ اکابر علمای خودتان ثبت نموده اند؛ مراجعه فرمایید به کتاب فصول المهمّه(1) تألیف عالم جلیل القدر نور الدین بن صباغ مالکی در فصل حالات امام به حق ناطق، کاشف اسرار حقایق، جعفر بن محمّد الصادق عليهما‌السلام آورده که آن حضرت بارز و برجسته در علم و فضل بوده تا آنجا که گوید: نقل الناس عنه من العلوم ما سارت به الرکبان و انتشر صیته و ذکره فی سایر البلدان و لم ینقل العلماء عن احد من اهل بیته ما نقل عنه من الحدیث (2).

آنگاه گوید:

((جماعت بسیاری از اعیان امت مانند یحیی بن سعید و ابن جریح و مالک بن انس (امام مالکیها) و سفیان ثوری و ابو عیینه و ابو ایوب سجستانی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- فصول المهمه، ج2، ص908، فصل6.

2- به قدری از آن حضرت نقل علم شده که سواره های دانشجو برای درک فیض به سوی آن حضرت حرکت می نمودند. صیت و نام نیک آن حضرت در سایر شهرها منتشر گردیده و نقل ننمودند علما از احدی از اهل بیت طهارت بقدری که از آن حضرت حدیث نقل نمودند.

و ابو حنیفه(امام حنفیها)و شعبه و غیرهم از آن حضرت روایت نمودند)) انتهی.

و کمال الدین ابن أبی طلحه در مناقب(1) خود می نویسد:

بسیاری از اکابر اعیان علماء و ائمّه دین از آن حضرت نقل حدیث نموده و از علم و دانشش بهره برداری نمودند.

من جمله همین افرادی را که صاحب فصول المهمّه ذکر نموده، نام برده.

فضایل و کمالات صوری و معنوی آن حضرت مورد تصدیق دوست و دشمن بوده، أکابر علمای منصف غیر عنود خودتان در کتب عالیه خود ثبت نموده اند مانند شهرستانی در ملل و نحل(2) و مالکی در فصول المهمّه(3) مخصوصاً شیخ ابو عبد الرحمن سلمی در طبقات المشایخ گوید:

انّ الامام جعفر الصادق فاق جمیع اقرانه و هو ذو علم غریز فی الدین و زهد بالغ فی الدنیا و ورع تام عن الشهوات و ادب کامل فی الحکمه (4).

و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول تمام این معانی را نقل نموده و گوید:

هو من عظماء اهل البیت و ساداتهم ذو علم جمة و عبادة موفرة و اورادٍ متواصلة و زهادة بیّنة و تلاوة کثیرة یتسع معانی القرآن الکریم و یستخرج من بحره جواهره و یستنتج عجایبه و یقسم اوقاته علی انواع الطاعات بحیث یحاسب علیها نفسه رؤیته تذکرة الآخره و استماع کلامه زهد فی الدنیا و الاقتداء بهدیه یورث الجنه نور قسماته شاهدانه من سلاله النبوه و طهاره افعاله تصدع بأنّه من ذرّیه الرساله نقل عنه الحدیث و استفاد منه العلم جماعه من الائمّه و اعلامهم مثل یحیی بن سعید الانصاری و ابن جریح و مالک بن انس و الثوری و ابن عیینه و شعبه و أیّوب- السجستانی و غیرهم رضی الله عنهم - و عدوا اخذهم عنه منقبه شرفوا بها و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مناقب ابی طلحه، ص396.

2- ملل ونحل، ج1، ص166.

3- فصول امهمه، ج2، ص908، فصل6.

4- بدرستی که امام جعفر صادق برتر و بالاتر از جمیع اقران و امثال خود بود؛ چون صاحب علم طبیعی و قریحه کامل در دین و زهد بالغ در دنیا و ورع و پرهیزکاری از شهوات و فرهنگ کامل در حکمت بود.

فضیله اکتسبوها (1).

اگر بخواهم نقل اقوال و اظهار نظر و عقاید اکابر علمای خودتان را درباره آن حضرت بیان نمایم، رشته سخن بسیار طولانی می شود خلاصه آنکه عموم علمای منصف شما اقرار دارند باینکه در علم و زهد و ورع و تقوی و اخلاق حمیده سر آمد اهل زمان بوده است.

بدیهی است تعریف و تمجید از آفتاب است. زبانها الکن است که بتواند بیان عشری از اعشار بلکه هزار یک از مقامات عالیه آن حضرت را بنماید!

نواب: قبله صاحب! معذرت می خواهم در بین فرمایشات شما سؤال می کنم، چون فراموش کارم از دستم می رود، اگر اجازه می فرمایید عرض کنم.

داعی: مانعی ندارد، بفرمایید، خواهش می کنم از سؤال در هر وقت مضایقه نکنید دعاگو ابداً دلتنگ نمی شوم.

نواب: با اینکه مذهب تشیّع بنابر آنچه در این شبها بیان نمودید، اثنا عشری و دوازده امامی است، بچه علّت این مذهب بنام امام جعفر صادق رضی اللّه عنه نامیده شده است و مذهب جعفری می گویند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- آن بزرگوار از بزرگان و نوابغ اهل بیت و صاحب انواع علوم و اقسام عبادات خارج از حد توصیف بوده است؛ پیوسته متذکر بوده و دارای زهد بین و فوق العاده شابق تلاوت قرآن مجید بوده که هر آیه ای را قرائت می فرمود، تفسیر آن را بیان می کرد. اصحاب آن بزرگوار غواص مانند، جواهرات کلمات آن حضرت را از اقیانوس علم استخراج و از مطالعه آنها نتایج عجیب علوم را استفاده می کردند. اوقات شبانه روزی را بر انواع امور که جمیع آنها جزء طاعات و عبادات بودند، تقسیم نموده و کاملاً عمل به آن تقسیم را رعایت می نموده و پیوسته به این حساب رسیدگی می کرد، مثل اینکه روز قیامت و در موقف حساب است و اصغای کلام آن حضرت زهد در این جهان و پیروی از دستوراتش موجب ورود در درجات اخروی بوده و نور گونه های صورت آن حضرت گواهی می دادند از خاندان نبوت است و از کردار پاکیزه آن حضرت که تمام ابراز حق و حقیقت بوده، کشف می شد که از ذریه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است. گروهی بسیار از آن حضرت نقل حدیث و استفاده علوم می کردند که هر کدام خود یکی از ائمه و یا یکی از نوابغ عصر به شمار می آمدند مانند یحیی بن سعید و ابن جریح و مالک بن انس و(سفیان)ثوری و ابن عیینه و شعبه و ایوب سجستانی و امثال آنها که در سایه احادیث و علوم اقتباس شده از آن حضرت، افتخار می کردند و فضیلت خود را بر اهل عصر باکتساب آن علوم و احادیث دانستند.

## ظهور مذهب جعفری

داعی: رسول اکرم خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روی ناموس حقیقی نبوت که هر پیغمبری قبل از وفات وصی و جانشینی از جانب خدا برای خود معیّن می نمودند، امیر المؤمنین علی عليه‌السلام را باب علم و وصی و خلیفه جانشین خود معرفی و امّت را امر باطاعت آن حضرت نمودند. ولی بعد از وفات رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به جهاتی که عند العقلاء واضح است، سیاسه امر خلافت بأبی بکر و عمر و عثمان قرار گرفت، ولی در تمام دوره خلافت (به استثنای روزهای اول) أبی بکر و عمر کاملاً با آن حضرت در جمیع امور شور می نمودند و مطابق فرموده های آن حضرت عمل می کردند. به علاوه رجال از دانشمندان ادیان هم که برای کشف حقایق به مدینه می آمدند و در مباحثات و مناظرات، علی عليه‌السلام آنها را مجاب می نمود، بالآخر تا آن حضرت حیات داشت به طرق مختلفه خدمات شایان خود را به دین مقدس اسلام نمود. ولی پس از شهادت آن حضرت که زمام امور بدست بنی امیّه آمد، مقام ولایت و امامت کاملاً به محاق افتاد با منتها درجه قساوت ظلم و تعدّی بعترت و اهل بیت پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد آوردند.

امام بر حق حضرت امام حسن مجتبی و امام حسین شهید و امام زین العابدین و امام محمّد باقر عليهم‌السلام بسختی در تحت فشار و ایذاء و اذیت اموی ها قرار گرفتند. تمام طرق و راهها را بر آنها مسدود نمودند و جز عدّه قلیلی از شیعیان خالص الولاء موفق به دیدار و اخذ علوم و حقایق از آنها نمی شدند، تا عاقبت هر یک را به طریقی شهید نمودند تا در اوایل قرن دوم هجری که مردم از ظلم و تعدّی و فجایع اعمال امویها به جان رسیده، برای بر انداختن حکومت آنها از اطراف قیام نمودند جنگهای خونینی مخصوصاً بین داعیان بنی عباس و بنی امیّه درگیر شد.

در آن موقع که امویها مشغول دفاع از حکومت خود بودند، روزنه فرجی باز شد. چنان به خود مشغول شدند که دیگر آن سختگیری های شدید را بعترت و اهل بیت رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نمی نمودند.

فلذا امام به حق ناطق از این فرصت نتیجه کامل گرفتند در خانه را باز نموده از حالت انزوا که در اثر فشار و سختی های امویها پیدا شده بود، خارج، آزادانه در مسجد منبر تشریف برده بنشر علوم و أحکام و قواعد

دین پرداختند چهار هزار دانشجوی علم و دانش و حدیث بدون مانع پای منبر آن حضرت حاضر شده و از بحر بی پایان علم آن حضرت استفاده می نمودند.

اصحاب خاص و دانشجوهای برگزیده پای منبر آن حضرت، از مبانی علمی که بهره برداری نموده بودند چهار صد اصل نوشتند که معروف شد باصول اربعمائه.

امام یافعی یمنی در تاریخ خود آن حضرت را وصف نموده که در کثرت علم و وسعت فضل، تالی نداشته و حد و حصری برای علوم عالیه و دانش آن حضرت نبوده. یکی از شاگردان محضر او جابر بن حیّان صوفی از علوم صادره از آن حضرت کتابی مشتمل بر هزار ورق و پانصد رساله تألیف نموده - انتهی

اکابر فقهاء اعلام و ائمه عظام اهل تسنّن از شاگردان و دانشجویان مجلس فیض آن حضرت بودند؛ مانند ابو حنیفه و مالک بن انس و یحیی بن سعید انصاری و ابن جریح و محمد بن اسحاق و یحیی بن سعید قطّان و سفیان بن عیینه و سفیان ثوری و دیگران (که قبلاً اشاره شد) که هر یک بقدر استعداد خود از محضر انور آن حضرت بهره مند می شدند.

چنین ریاست علمی از حیث ظهور برای احدی از آباء و ابناء کرام آن حضرت پیش آمد ننمود که بدون مانع بتوانند بنشر احکام و قواعد دین و تفسیر آیات قرآن مجید و مبانی علم و حدیث و کشف اسرار و حقایق علنی و بر ملا بپردازند؛ چه آنکه بنی امیه مانع آبای آن حضرت بودند و بنی عباس با منتها درجه بی شرمی أئمه از ابناء آن بزرگوار را تحت فشار قرار دادند.

فی الحقیقة ظهور حقیقت تشیّع بی پرده و عیان و نشر معارف آل محمّد و عترت طاهره (که سر چشمه از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می گرفت) به وسیله آن حضرت بارز و آشکار گردید.

فلذا این مذهب حق بنام آن حضرت معروف شد به مذهب جعفری، و الاّ ما بین امام صادق و آباء اربعه و ابناء ستّه آن حضرت که تماماً باتفاق عمّ بزرگوارش حضرت امام حسن مجتبی سلام اللّه علیهم اجمعین امامان بر حق بودند، فرقی نبوده.

## درد دل بزرگ و بی اعتنایی به عترت

ولی جای بسی تأسّف است که چنین امام با عظمتی را که دوست و دشمن

اقرار با علمیّت و أکملیّت او نموده اند، پیشینیان شما حاضر نشدند بعنوان اعلم و افقه و أکمل از همه بشناسند، بلکه آن اندازه هم روا ندادند که نام شریفش را در عداد أئمّه أربعه قرار دهند و حال آنکه آن حضرت با آن همه مراتب عالیه علم و فضل و زهد و ورع و تقوی و کمال (که مورد تصدیق علمای خودتان هم می باشد) چون از عترت و اهل بیت پاک رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده، حق تقدم بر دیگران داشته.

و اگر از حیث پیروان هم بخواهیم به شماره آوریم، معلوم نیست که پیروان هر یک از أئمّه أربعه شما تنها برابری با پیروان امام صادق عليه‌السلام بنمایند.

به قدری علمای متعصّب شما با نظر بی اعتنائی عملاً به عترت پیغمبر خود (با آن همه سفارشات) نگریستند که حتی فقهاء بزرگ شما مانند بخاری و مسلم حاضر نشدند روایتهای این فقیه اهل بیت طهارت را در کتب خود نقل نمایند، بلکه از هیچ یک از امامان از عترت طاهره و از علما و فقهای بزرگ از سادات علوی و حسینی و سجادی و موسوی و رضوی و غیره از قبیل زید بن علی بن الحسین (الشهید) و یحیی بن زید و محمّد بن عبد اللّه (نفس زکیّه) و حسین بن علی مدفون به فخ و یحیی بن عبد اللّه بن حسن و برادرش ادریس و محمّد بن جعفر الصادق و محمد بن ابراهیم (معروف بابن طباطبا) و محمد بن محمد بن زید و عبد اللّه بن حسن و علی بن جعفر (عریضی) و غیر آنها که همگی از اکابر علماء و فقهاء خاندان رسالت بودند، نقل حدیث و روایت ننمودند!

ولی روایتهای ابو هریره معلوم الحال و عکرمه خارجی و یک عدّه کذّاب جعّال را که علمای خودتان تصدیق به آن دارند (ما هم در شبهای قبل اشاره به حالات آنها نمودیم) بجان و دل پذیرفته و از آنها نقل نموده اند!

و حتی ابن البیّع نوشته که بخاری از هزار و دویست نفر از خوارج و نواصب از قبیل عمران بن حطان (مادح عبد الرحمن بن ملجم مرادی قاتل امیر المؤمنین عليه‌السلام) روایت نموده.

## تأثر فوق تأثر

و بسیار جای تأثر است که پیروان و مقلّدین امام أعظم و امام مالک و امام شافعی و امام حنبل را که هیچ یک از عترت و اهل بیت رسول اللّه نبودند، مسلمان

پاک بدانند و هر یک از آن فرق در طریقه خود آزاد باشند با آنکه در اصول و فروع با هم اختلافات بسیار دارند، ولی پیروان جعفر بن محمد الصادق عليه‌السلام را کافر و مشرک و رافضی بخوانند!

و در بلاد سنی حتی در مکّه معظمه که خداوند درباره آن مکان مقدّس می فرماید: (وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا) (1)، آزادی در عقیده و اعمال و عبادات نداشته باشند! چه خوش گوید حافظ شیرازی:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر مسلمانی همین است که حافظ دارد |  | وای اگر از پس امروز بود فردائی |

پس آقایان بدانید که ما جماعت شیعیان باعث افتراق کلمه نیستیم دوییت را ما ایجاد نمی کنیم، بلکه آنچه می شود از طرف شما می شود که زیاده از یکصد ملیون جمعیت مسلمان موحّد مؤمن را که در جهت قبله و نماز و روزه و حج و سایر احکام دین با شما شرکت دارند، از خود دور و بیگانه و مشرک و کافر محسوب می دارید!

(در این موقع مؤذن اعلام نماز داد. آقایان بفریضه عشاء مشغول شدند. بعد از فراغت از نماز و صرف چای جناب حافظ افتتاح کلام نمود).

حافظ: حقیقت امر همین است که فرمودید. من آدم بی انصاف و حق کش نیستم در قسمتهای مهمّی از بیانات شما، حقیر معترفم که افراطکاریهای متعصّبانه زیاد شده و مخصوصاً در این لیالی، بدون تملّق و چاپلوسی مخلص که به سهم خود از محضر شما خیلی استفاده نموده و کاملاً روشن گردیدم، ولی در عین حال با اجازه خودتان می خواهم جمله ای عرض کنم که هم گله باشد و هم دفاعی از حریم اهل تسنن و آن این است که چرا شما مبلّغین و دانشمندان شیعه، عوام خود را منع نمی کنید از رفتار و گفتارهایی که عاقبتش کفر است تا بهانه به دست دیگران ندهید که کلمه کفر بر زبان جاری نمایند؛ چون غالباً انسان به واسطه یک کلام بیجا و یا گفتار بی محل، مورد حملات قرار می گیرد و بی خود هم شما آقایان اهل جماعت را مورد حملات قرار ندهید، بلکه خود شیعیان اند که بهانه بدست می دهند و کلماتی می گویند که تاثیر در قلوب نموده لذا نسبت کفر به آنها داده

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره آل عمران، آیه97.

می شود.

داعی: رفتار و گفتاری که عاقبتش کفر است، از چه قبیل است؟ متمنی است توضیح دهید تا معمّا حل گردد.

## چرا شیعه طعن بر صحابه و ازواج رسول الله می زند

حافظ: گفتار شنیع آنها از قبیل طعن و انتقاداتی است که نسبت بصحابه خاص رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و بعض ازواج طاهرات آن حضرت رضی اللّه تعالی عنهم می نمایند که محققا کفر محض است؛ چون که سالها در اعلا کلمه توحید، در رکاب ظفر انتساب آن حضرت، با کفار جهادها نمودند. بدیهی است که خدمات آنها خالی از شوائب و نقایص بوده و قطعاً مستحق جنان خواهند بود؛ خصوصاً آنهایی که به مقتضای آیه 18 سوره 48(فتح) که می فرماید: (لَقَدْ رَضِیَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یُبٰایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ) (1)، به شرف رضوان حضرت حق مشرّف گشتند و شکّی نیست که آنها قولاً و فعلاً مورد توقیر رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده اند و البته منکر کمال ایشان در خذلان و گمراهی خواهد بود و در حقیقت بمقتضای آیه شریفه3و4 سوره النّجم که می فرماید: (وَ مٰا یَنْطِقُ عَنِ الْهَویٰ(3) إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْیٌ یُوحیٰ) (2)منکر پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و قرآن گردیده و هر کس انکار پیغمبر و قرآن کند محققا کافر است.

داعی: میل نداشتم که جنابعالی این قبیل موضوعات را در این مجلس علنی مورد بحث و سؤال یا بقول خودتان گله قرار دهید که داعی هم مجبور شوم جواب بدهم آنگاه حرف دست مردم جاهل و یک دسته معاند عنود بیفتد و قضاوت بر خلاف نمایند. خوب بود محرمانه بین خودمان این مطالب ردّ و بدل می شد تا جواب مطابق صواب عرض می کردم. حالا هم تمنا می کنم تقاضای داعی را بپذیرید و از بحث علنی در این موضوع، صرف نظر نمایید. یک روز صبح خودم خدمتتان می رسم دو نفری قضیّه را حل می کنیم.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- هرآینه به تحقیق خدا از مؤمنانی که زیر درخت (حدیبیه) با تو بیعت کردند خوشنود گشت.

2- هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید و سخن او هیچ غیر وحی خدا نیست.

حافظ: بنده بی تقصیرم، چون آقایان حاضر چند شب است به من فشار می آورند که این موضوع مورد بحث قرار گیرد، لذا این درخواست را مطابق میل آقایان نمودم. چون شما متانت در کلام دارید گمان می کنم ضرری نداشته باشد که جواب مسکتی بآقایان بدهید که رضای خاطرشان فراهم گردد و یا تصدیق نمائید که حق با ماست.

نواب: صحیح است! همگی انتظار داریم حلّ این معمّا گردد.

داعی: چون امر می فرمائید اطاعت می نمایم، ولی از مثل شما شخص فاضل محترمی انتظار نداشتم با مشروحات مفصّله ای که در لیالی ماضیه به عرض رسانیدم و جهات کفرآور را بیان نمودم، بازهم نسبت کفر به جامعه شیعیان بدهید؛ در صورتی که در شبهای اول کاملاً برای شما روشن نمودم که شیعه اثناعشریه چون پیروان محمّد و آل محمد سلام اللّه علیهم اجمعین اند، هرگز کافر نخواهند بود و چون جملاتی را در هم بیان فرمودید، ناچارم آنها را از هم تفکیک نموده، هر یک را علی حدّه جواب عرض نمایم تا آقایان حاضرین محترم و هم چنین غایبین مجلس، خود منصفانه قضاوت نموده و از شبهاتی که در دل آنها افکنده اند، بیرون بیایند و بدانند که شیعیان هرگز کافر نخواهند بود و طرق کفر آن نیست که آقای محترم بیان نمودید.

## طعن و انتقاد بر صحابه موجب کفر نمی شود

اولاً فرمودید که طعن و انتقادی که شیعیان از صحابه و بعض از ازواج رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می نمایند موجب کفر آنها گردیده، نفهمیدم روی چه دلیل و برهان این بیان را نمودید. قطعاً اگر طعن و انتقاد مستند به دلیل و برهان باشد، که ابداً مذمّت ندارد تا چه رسد بآنکه کفرآور باشد.

و اگر بدون دلیل و برهان و محض اتهام باشد، بازهم سبب کفر نمی گردد. بر فرض به مؤمنی و لو صحابی باشد، بی جهت هم طعن و نقد و یا لعنی هم بنمایند، کافر نخواهند شد، بلکه فاسق می شوند مانند آنکه شراب بخورند یا زنا کنند. بدیهی است هر فسق و عصیانی قابل عفو و اغماض است؛ چنانچه ابن حزم

ظاهری اندلسی متولد 456 قمری در کتاب الفصل فی الملل و النحل (1) گوید:

((کسی که به أصحاب رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دشنام دهد، از روی جهل و نادانی، معذور است و اگر روی بصیرت و بینایی باشد، فاسق خواهد بود مانند آنکه بمعاصی از قبیل زنا و دزدی مشغول شده؛ وقتی کافر می شود که به قصد آنکه چون اصحاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می باشد دشنام دهد که منتهی می شود به عداوت و اهانت با خدا و رسول او که البته آن وقت کافر خواهد شد. و الاّ صرف دشنام به صحابه موجب کفر نمی گردد؛ چنانچه خلیفه عمر رضی اللّه عنه به پیغمبر عرض کرد: اجازه بده گردن حاطب منافق را بزنم (با آنکه از صحابه بزرگ و مهاجرین و از اصحاب بدر بود) مع ذلک برای این دشنام و نسبت نفاق به او دادن، کافر نشد.)) انتهی کلامه.

پس چطور ممکن است شیعیان را برای دشنام دادن ببعضی از افراد صحابه بفرض صدق و یقین شما، کافر خواند؟ و حال آنکه اکابر متقدمین از علمای شما، بر خلاف عقیده شما در کتب معتبره خود از روی انصاف دفاعها از حق و حقیقت نموده اند.

از جمله قاضی عبد الرحمن ایجی شافعی در مواقف وجوهی را که متعصّبین علمای شما در کفر شیعه آورده اند، رد کرده و آنها را نظر متعصّبانه دانسته.

و امام محمد غزالی صریحاً می نویسد: ((سبّ و شتم صحابه ابداً کفر نمی باشد، حتّی سبّ شیخین هم کفرآور نمی باشد.))

و ملا سعد تفتازانی در شرح عقاید نسفی گوید: ((اینکه جمعی متعصّب گویند: سبّ کنندگان صحابه کافرند، مورد اشکال می باشد و کفر آنها غیر معلوم است؛ چه آنکه بعض از دانشمندان به صحابه حسن ظن داشتند، بدی های اعمال آنها را ندیده گرفتند بلکه تأویلات بارده نمودند و گفتند: صحابه رسول اللّه از گمراهی و فسق مصون بودند و حال آنکه این قسم نبوده و دلیل بر این امر جنگهائی است که بین آنها اتفاق افتاده ثابت می نماید که آنها گمراه و اهل فسق و عصیان بودند و حسادت و جاه طلبی آنها را وادار باعمال زشت می نموده و منحرف می شدند؛ حتی بزرگان از صحابه که مصون از کارهای زشت نبودند. پس اگر کسی با نقل دلیل نقد، و انتقادی از آنها بنماید، موجب کفر نخواهد شد؛ چه آنکه بعضی روی حسن ظن چشم پوشی نموده، نقل ننمودند. ولی برخی اعمال آنها را نقل نموده و مورد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الملل و النحل، ج3، ص227.

انتقاد قرار می دهند، هرگز نمی توان گفت آنها کافر هستند، برای آنکه هر صحابی که رسول خدا را دیده، معصوم و بی گناه نبوده است .)) -انتهی نقل به معنا.

علاوه بر اینها، ابن اثیر جزری صاحب جامع الاصول(1) شیعیان را از فرق اسلامی به شمار آورده، شما چگونه اثبات کفر بر آنها می نمایید؟

از جمله دلایل بر عدم کفر سبّ کنندگان بعضی از صحابه جهت اعمالشان، آن است که زمان حیات خلفا، اشخاصی به آنها سبّ و شتم می نمودند و دشنامهای رکیک می دادند، مع ذلک خلفاء امر بکفر و قتل آنها نمی دادند؛ چنانکه حاکم نیشابوری در مستدرک(2) و امام احمد حنبل در مسند(3) و ذهبی در تلخیص مستدرک و قاضی عیاض در کتاب شفاء(4) و امام غزّالی در جلد دوم احیاء العلوم(5) نقل می نمایند که در زمان خلافت ابوبکر، روزی مردی وارد شد بر او و شدیدا بر او فحّاشی نمود و دشنام داد، به طوری که حاضرین متأثر شدند. ابو برزه اسلمی گفت: ((خلیفه اجازه بده او را به قتل رسانم، چه آنکه کافر گردید!)) ابی بکر گفت: ((نه چنین است. احدی نمی تواند چنین حکمی بنماید مگر پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.))

واقعاً آقایان اهل تسنّن دایه از مادر مهربان ترند؛ خود خلیفه سبّ و شتم و دشنام را می شنود و حکم به کفر و امر بقتل نمی نماید؛ ولی آقایان محترم، عوام بی خبر را اغوا می کنند (روی فرض و خیالات خود) که شیعیان کافر و مهدور الدّم اند چون سبّ صحابه می نمایند.

اگر سبّ صحابه کفرآور است، پس چرا آقایان محترم، معاویه و اتباع او را که بفرد اکمل از صحابه و افضل خلفاء امیر المؤمنین علی بن أبی طالب عليه‌السلام سبّ و لعن نمودند کافر نمی خوانید؟! پس بدانید هدف شما امر دیگر است و آن جنگ با اهل بیت و عترت طاهره و پیروان آنها می باشد.

اگر سبّ صحابه مخصوصاً خلفای راشدین کفرآور است، پس چرا آقایان حکم

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- جامع الاصول، ج3، ص71.

2- مسمتدرک، ج4، ص335.

3- مسند احمد، ج1، ص9.

4- شفاء، ج4، باب اول.

5- احیاء العلوم، ج2، ص156.

به کفر عایشه امّ المؤمنین نمی نمایید که تمام علما و مورخین خودتان نوشته اند پیوسته به خلیفه عثمان سبّ و شتم می نمود و علناً می گفت: اقتلوا نعثلا فقد کفر؛ یعنی بکشید این پیر خرفت را (که مراد عثمان باشد) پس به تحقیق کافر شده.

اگر یک فرد شیعه مظلوم بگوید خوب شد عثمان را کشتند، چون کافر بود، فوری شما آقایان او را کافر و حکم قتلش را صادر می نمایید. ولی در حضور خود عثمان، عایشه او را نعثل و کافر خواند؛ نه خلیفه، نه صحابه او را منع و زجر ننمودند؟ شما هم او را مورد مذمت قرار نمی دهید.

نواب: قبله صاحب! مگر نعثل چه معنی دارد که مورد گفتار قرار گرفت؟

داعی: فیروزآبادی که از علمای بزرگ خودتان است، در قاموس اللغه(1) در معنی نعثل گوید: ((نعثل پیر خرفت را گویند و نیز یهودی پرریشی بود در مدینه که عثمان را باو تشبیه می نمودند))، و شارح قاموس علاّمه قزوینی همین معنی را گفته بعلاوه گوید: ((ابن حجر در تبصرة المنتبه ذکر کرده است که ان نعثل یهودیّ کان بالمدینه هو رجل لحیانیّ یشبه به عثمان؛ یعنی نعثل یهودی پرریشی بود در مدینه که مردم مدینه عثمان را تشبیه باو می نمودند.))

از همه بالاتر اگر دشنام دادن به صحابه بد و امر قبیح است و دشنام دهنده کافر می شود، پس چرا خلیفه ابی بکر در بالای منبر حضور صحابه و جامعه مسلمین به فرد، اکمل از صحابه علی بن أبی طالب عليه‌السلام دشنام داد؟! شما هیچ متأثر نمی شوید، بلکه ابی بکر را تقدیس می نمایید و حال آنکه باید تقبیح نمایید.

حافظ: چرا تهمت می زنید؟ کجا خلیفه ابی بکر رضی اللّه عنه بخلیفه علی کرم اللّه وجهه دشنام داده؟

داعی: ببخشید ما اهل تهمت نیستیم. تا بچیزی علم پیدا نکنیم نقل نمی نماییم. خوب است مراجعه نمایید به شرح نهج البلاغه(2) که ابی بکر در مسجد بالای منبر در مقام انتقاد از امیر المؤمنین عليه‌السلام گفت:

انّما هو ثعاله شهیده ذنبه مربّ لکلّ فتنه هو الذی یقول کروها جذعه بعد ما هرمت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- قاموس اللغة، ج3، ص627.

2- شرح نهج البلاغه، ج16، ص347.

یستعینون بالضعفه و یستنصرون بالنساء کامّ طحّال احبّ اهلها الیها البغی (1).

اینک آقایان مطابقه کنید فحشهای خلیفه ابی بکر را بمولی الموحدین امیر المؤمنین، با طعن و انتقادی که یک شیعه به آنها بنماید، چقدر تفاوت دارد.

پس اگر دشنام دادن بیکی از اصحاب کفرآور است، بایستی ابی بکر و دخترش عایشه و معاویه و پیروانشان کافر باشند و اگر کفرآور نیست، شما نمی توانید باین جهت شیعیان را کافر بدانید.

چنانچه طبق احکام و فتاوای فقها و خلفای بزرگتان، دشنام دهندگان، کافر و واجب القتل نمی باشند.

همچنان که امام احمد حنبل در جلد سوم مسند(2) و ابن سعد کاتب در کتاب طبقات(3) و قاضی عیاض در شفاء(4) نقل نموده اند که عامل خلیفه، عمر بن عبد العزیز، از کوفه باو نوشت که شخصی بعمر بن الخطّاب خلیفه ثانی سبّ نموده و دشنام داده، اجازه می دهید او را بکشیم. در جواب نوشت ((خون هیچ مسلمانی مباح نمی شود برای سبّ و شتم نمودن به مسلمانی، مگر دشنام دهنده برسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دشنام داده باشد))

علاوه بر این اقوال، عقاید اکابر علماء خودتان چون ابو الحسن اشعری و پیروان آن اینست که اگر کسی قلبا مؤمن ولی تظاهر به کفر نماید (مانند یهودیت و نصرانیت و غیره) یا به جنگ رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برخیزد یا خدا و رسول را بدون عذر شدیداً دشنام دهد، مع ذلک کافر نمی شود و نمی توان حکم کفر بر او جاری نمود. چه آنکه ایمان، عقیده قلبی است و چون از قلب او احدی اطلاع ندارد، نمی توان فهمید تظاهر به کفر از روی دل و قلب بوده یا فقط جنبه تظاهر داشته.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- جز این نیست که او (علی عليه‌السلام) روباهی می باشد که شاهد او دم او است! ماجراجو و برپا کننده فتنه می باشد! و فتنه های بزرگ را کوچک نشان می دهد و مردم را بفتنه و فساد ترغیب و ترهیب می نماید کمک از ضعفاء و یاری از زنها می طلبد؛ مانند ام طحال است (که زنی بود زانیه در جاهلیت، چنانچه ابن ابی الحدید توضیح می دهد) که دوست می داشت به نزدیکان خود زنا بدهد. (ولی در سایر تواریخ باین عبارت آمده که ابی بکر گفت: ((انما هی ثعاله شهیدها ذنبها)).

2- مسند احمد، ج2، ص326.

3- طبقات الکبری، ج5، ص279.

4- شفاء، باب 1، جزء چهارم.

و این مراتب را علمای اشعری در کتب خود درج نموده اند، مخصوصاً ابن حزم آندلسی در کتاب الفصل(1) مبسوطاً این عقاید را نقل نموده است. پس در این صورت چگونه آقایان حکم کفر بر شیعیان موحّد پاکدل مطیع خدا و پیغمبر و عامل به تمام احکام شرع انور از واجبات و مستحبات صادر می نمایید؟ به فرض آنکه بعضی از آنها سبّ و شتم و دشنام با دلیل و برهان (به خیال خودشان) به بعضی از صحابه بنمایند، شما نمی توانید طبق عقاید و گفتار اکابر پیشوایان خودتان حکم به کفر آنها بنمایید.

و حال آنکه در کتب معتبره خودتان مانند مسند احمد حنبل(2) و سیره الحلبیّه (3) و صحیح بخاری(4) و صحیح مسلم کتاب جهاد(5) و اسباب النزول(6) واحدی و غیرهم، بسیار رسیده که در حضور خود پیغمبر غالباً اصحاب مانند ابی بکر و غیره بهم دشنام می دادند، بلکه یکدیگر را می زدند و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشاهده می نمود و آنها را کافر نمی خواند و اصلاحشان می داد (البته این قبیل اخبار جنگ و نزاع اصحاب در مقابل رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در کتب علمای اهل تسنن است نه در کتابهای علمای شیعه).

پس جواب ایراد اولتان را با همین مختصر بیان شنیدید که لعن و دشنام به احدی از صحابه موجب کفر نمی شود و اگر بدون دلیل و برهان، سبّ و لعنی بنمایند، فاسق می شوند نه کافر و هر عمل فسقی قابل عفو و آمرزش می باشد.

## اعمال نیک و بد صحابه مورد توجه رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده

ثانیاً فرمودید صحابه مورد توقیر و احترام و تعظیم رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده اند؛ صحیح است، داعی هم تصدیق دارم بلکه عموم مسلمین و اهل علم و دانش

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الفصل، جزء چهارم.

2- مسند احمد، ج2، ص326.

3- سیرة الحلبیه، ج3، ص135.

4- صحیح بخاری، ج1، ص25.

5- صحیح مسلم، ج5، ص141.

6- اسباب النزول، ص215.

متّفقند که نیک و بد اعمال اشخاص مورد توجه و مطالعه خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده و عمل نیک هر فردی را تقدیر می نمودند؛ چنانچه عدالت انوشیروان و سخاوت حاتم طایی را تقدیر فرمودند. ولی این مطلب هم مسلّم است که آن حضرت اگر توقیر و تقدیر از فردی یا جمعی می نمودند، مربوط به همان عمل نیکی بوده که از آنها صادر گردیده. بدیهی است توقیر و تقدیر فردی یا جمعی در عمل مخصوصی قبل از صدور خلاف از ایشان، دلالت بر سلامت و حسن عاقبت نمی کند؛ چه آنکه عقوبت قبل از صدور عصیان، با آنکه معلوم الصدور هم باشد، جایز نیست؛ چنانچه مولانا امیر المؤمنین علی عليه‌السلام با آنکه از عمل عبد الرحمن بن ملجم مرادی و شقاوت و سوء عاقبت او آگاه و مکرر هم باو می فرمود: ((تو قاتل من هستی،)) و در یک مجلس صریحاً فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ارید حیاته و یرید قتلی |  | غدیرک من خلیل من مرادی(1) |

مع ذلک در مقام عقوبت او بر نیامد، پس روایتی که دلالت بر حسن فعل و عمل مخصوصی نماید، افاده تام نمی نماید.

## جواب از بیعت الرضوان

ثالثاً فرمودید چون صحابه در بیت الرضوان حاضر بودند و در تحت شجره با آن حضرت بیعت نمودند، مستحق مدح اند نه مذمت، چون مشمول آیه شریفه گشتند.

محققین از علماء در این موضوع جوابها داده اند که مدلول آیه مذکوره عند التوفیق رضاء املیّه است از آن فعل مخصوص که بیعت است نه رضای ابدی تا روز آخر عمر در تمام مراحل زندگانی؛ زیرا خود می دانید که در آن بیعت (تحت شجره) در حدیبیّه هزار و پانصد نفر از امت حاضر بودند که عدّه ای از آنها مشمول آیات نفاق شدند که خدا آنها را وعده خلود در آتش داد.

آیا ممکن است خدا و رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از عدّه ای راضی باشند و حال آنکه قسمتی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- من زندگانی او را خواهان و او قتل مرا طالب است و این غدار ظاهر دوست، از طایفه مراد است. (چنانچه ابن حجر مکی هم در ص 135 صواعق آخر باب 9 نقل نموده است).

از آنها مخلّد در آتش و قسمت دیگر در بهشت جاویدان باشند؟

پس معلوم می شود رضایت خدای تعالی تنها در اثر بیعت تحت شجره نبوده، بلکه معلّق بایمان خالص و عمل صالح بوده؛ یعنی آنان که با اعتقاد قلبی به توحید و نبوت بیعت نمودند، مورد رضای پروردگار و خلود در جنت قرار گرفتند؛ و اما کسانی که یا ایمان نداشتند و بیعت نمودند و یا ایمان داشتند و بیعت نکردند، مورد سخط خداوندی قرار گرفته و مخلّد در آتش خواهند بود.

پس بنابراین، بیعت تحت شجره تنها کافی از رضای پروردگار نیست و اشخاصی که مخلّد در آتشند، معلوم می شود آن روز ایمان نداشتند و بدیهی است که مورد انکار احدی از مسلمین نیست که بعض از افعال حسنه مرضیه از صحابه صادر می شد که مورد تقدیر بوده و البته هر عمل نیکی که از کسی ظاهر شود، مورد مدح واقع می شود (مانند بیعت نمودن در تحت شجره) مادامی که عمل خلافی از او ظاهر نگردد، و اگر عمل زشتی هم از مؤمن و لو صحابی باشد ظاهر گردد مورد نقد و انتقاد قرار خواهد گرفت.

جامعه شیعیان افعال و اعمال نیک صحابه را پیوسته نقل نموده و مذعن بخوبی آن أعمال هستند.

و آن کسانی که در مقام طعن و انتقاد در آمده اند، در حالتی که اذعان باعمال نیک آنها دارند، از قبیل بیعت الرضوان و مهاجرت با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و مانند انصار و پذیرائی نمودن از آن حضرت و حاضر شدن به جنگها (و لو آنکه فتح بدست علی عليه‌السلام واقع می شد) و سایر اعمال نیک صادره از آنها اعمال ناپسند و زشت آنها هم رطب اللسان و مورد بحثشان می باشد.

حافظ: خیلی حیرت آور است که می فرمایید: از صحابه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم افعال ناپسند و زشت ظاهر گردیده و حال آنکه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرد فرد آنها را هادی و مقتدای امت قرار داده و در حدیث معروف که فرموده: انّ اصحابی کالنجوم بأیّهم اقتدیتم اهتدیتم. (1)قطعاً شما در عقیده خود منفردید و ما عقیده منفرد را نمی توانیم

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- به درستی که اصحاب من مانند ستارگانند و بهر یک از آنها اقتدا کنید، هدایت شده اید.(شرح نهج البلاغة، ج20، ص11).

بپذیریم.

## جواب از حدیث به اصحاب من اقتدا کنید

داعی: حدیثی شاهد مقال آوردید که حقیر را در یک سنگلاخ بزرگی انداختید که گوهر را از میان آن بیرون آوردن افتخار بزرگی است. ناچارم قدری در اطراف این حدیث مختصراً بحث کنم و بعد به جواب اصلی شما بپردازم. و البته بحث ما در سند حدیث و صحت و سقم آن نقداً نمی باشد؛ زیرا ما را به کلی از مطلب دور می نماید. فقط بحث در مدلول حدیث می باشد.

بدیهی است کسانی که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را زیارت نموده و یا بضبط حدیث از آن حضرت موفق گردیده اند، صحابه و اصحاب می گویند، خواه از مهاجر و انصار و خواه غیر از اینها از موالی و غیره باشد.

اشتباه بزرگی که آقایان نموده اید، این است که روی حسن نظر، تصور فرموده اید صحابه و اصحاب رسول اللّه عموماً پاک و منزه از جمیع عیوب بوده اند و حال آنکه این طور نبوده؛ اصحاب آن حضرت مخلوط از نیک و بد بودند که خدا و رسول بزرگوار به حال خوب و بد آنها آگاهی داشتند و دلیل بر این معنی سوره منافقون و آیاتی که در سایر سور قرآن مجید مانند توبه و احزاب در مذمت منافقین و فاسقین از اصحاب وارد گردیده. اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود مثالب آنها را نقل نموده اند و بعض از آنها مانند هشام بن محمّد سایب کلبی که از اعیان علماء شما می باشد، کتاب مخصوصی در مثالب صحابه تصنیف و تألیف نموده است.

و منافقینی که خداوند در قرآن مجید و رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنها را مذمت و اهل آتش معرفی فرموده اند، مردمان دو رویی بودند که ظاهر مسلمانی داشتند و باطن آنها فاسد و خراب بوده و تمامی آنها در سلک اصحاب آن حضرت بودند. در این صورت چگونه می توانیم بتمام اصحاب آن حضرت نظر نیک داشته باشیم که بهر یک از آنها اقتدا نماییم، نجات یابیم؟

آیا در داستان عقبه از همان منافقین اصحاب نبودند که ظاهری آراسته داشتند، ولی در صدد قتل خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر آمدند؟

حافظ: داستان عقبه را جمعی از علما از ساخته های شیعه می دانند و صحت آن غیر معلوم است.

داعی: بی لطفی فرمودید! عقاید عدّه ای از اصحاب خوارج و نواصب را مدرک گفتار قرار دادید این قضیه بقدری مشهور و واضح و آشکار و مستفیض است که مورد تصدیق علمای خودتان می باشد.

مراجعه نمایید به کتاب دلایل النبوة(1) تألیف حافظ ابو بکر أحمد بن حسین بیهقی شافعی که از اکابر فقهاء و دانشمندان خودتان می باشد. داستان بطن عقبه را مسنداً با سلسله روات و امام احمد حنبل در آخر جلد پنجم مسند(2) از ابو طفیل و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(3) ضبط نموده اند و بطور استفاضه مشهور است که حضرت جماعتی از اصحاب را در آن شب لعن فرمودند.

## داستان عقبه و قصد قتل پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

نواب: قبله صاحب! قضیّه عقبه چه بوده است و چه اشخاصی می خواستند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به قتل رسانند. متمنی است و لو مختصراً بیان فرمایید؟

داعی: اکابر علمای فریقین نوشته اند که در مراجعت از غزوه تبوک، چهارده نفر از منافقین تصمیم محرمانه بقتل رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گرفتند؛ در بطن عقبه که راه باریکی در دامنه کوه بود که فقط یکی یکی باید عبور بنمایند، خواستند تصمیم خود را عملی نمایند. جبرئیل رسول خدا را خبر داد. آن حضرت حذیفه نخعی را فرستادند در دامنه کوه پنهان گردید. وقتی آن عدّه آمدند و با هم حرف زدند، همه را شناخت که هفت نفر آنها از بنی امیّه بودند. حذیفه خود را بآن حضرت رسانید و آنها را معرفی نمود. حضرت فرمود: ((رازدار باش! خدا نگهدار ما می باشد.)) اول شب حضرت مقدّم بر اردو حرکت نمود، عمّار یاسر مهار شتر را گرفته، حذیفه شتر را از عقب می راند. وقتی براه باریک رسیدند، آنها دبّه های خود را پر از ریگ کرده

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- دلائل النبوة، ج2، ص442.

2- مسند احمد، ج5، ص309.

3- شرح نهج البلاغه، ج4، ص174.

(یا شیشه های پر از روغن) با فریاد مقابل شتر پرتاب نمودند که شتر رمیده و آن حضرت را بدرّه عمیق پرتاب نماید، ولی خدای تعالی آن حضرت را حفظ فرمود. آنها هم فرار نموده و در جمعیت، خود را پنهان نمودند.

اینها مگر از اصحاب نبودند؟ پس این عمل آنها نیک و پیروی آنها راه هدایت بوده؟!

آیا سزاوار است خوش بینی آدمی تا آنجا برود که وقتی گفتند اصحاب رسول اللّه یعنی کسانی که پیغمبر را دیده اند یا نقل حدیث از آن حضرت نموده اند، دیگر غمض عین کنند عیوب و بدیهای آنها را نبینند و بگویند همگی اهل روضه رضوان و ناجی بلکه پیروان هر یک از آنها هم ناجی می باشند؟!

## پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امر به پیروی از دروغگویان ننموده

آیا ابو هریره کذّاب که شبهای قبل اشاره بحالات او نمودم که خلیفه عمر او را تازیانه زد و گفت: از پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زیاد حدیث به دروغ نقل می کند، جزء اصحاب نبوده و ناقل أحادیث بسیار نبوده. همچنین دیگران از اصحاب مانند سمرة بن جندب و غیره که وضع حدیث می نمودند، از اصحاب نبودند؟ آیا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امت را امر می نماید پیروی کنید از کذّاب و جعّال تا هدایت شوید؟! اگر این حدیثی که شما مدرک عظمت اصحاب قرار دادید، صحیح است که بهر یک از اصحاب اگر اقتداء نمودند هدایت می یابند، بفرمایید اگر دو تن از اصحاب دو راه مخالف رفتند ما پیروی از کدام یک کنیم تا هدایت شویم؟ اگر دو دسته از اصحاب با هم محارب و یا مخالف در عقیده شدند، ما پیروی از کدام دسته بنمائیم تا رستگار شویم؟

حافظ: اولاً اصحاب پاک رسول اللّه با هم مخالفت و جنگی هرگز نمی نمودند و اگر مخالفت نمودند، غور و دقت نمایید، هر کدام از آنها پاکتر و گفتارشان مستدل تر است، از آنها پیروی کنید.

داعی: بنابراین بیان شما، اگر ما غور کردیم و تحقیق نمودیم و یکی از دو را پاک و اهل حق شناختیم، قطعاً آن دسته دیگر از اصحاب ناپاک و بر باطل خواهند بود. پس این حدیث بخودی خود عقلا از درجه اعتبار ساقط می گردد؛ چه آنکه

نمی شود بهر یک از صحابه اقتدا نموده و هدایت یافت.

## مخالفت اصحاب در سقیفه

و اگر این حدیث صحیح است، شما چه ایرادی به شیعیان دارید؛ زیرا اینها پیروی نمودند طریقه عدّه ای از اصحاب را مانند سلمان و ابی ذر و مقداد و عمار یاسر و ابو ایوب انصاری و حذیفه نخعی و خزیمه ذو الشهادتین و امثال آنها را که قبلاً در شبهای گذشته اشاره بنام آنها نمودیم که بیعت با ابی بکر ننمودند و بلکه مخالفت و محاجّه هم کردند.

پس این دو دسته از اصحاب که در مقابل هم ایستادند، کدام دسته حق بودند؟ قطعاً یک دسته از آنها بر باطل بودند و حال آنکه در حدیثی که شما نقل نمودید می گوید: به هر یک از اصحاب اقتدا کنید هدایت می شوید!

## مخالفت سعد بن عباده با ابی بکر و عمر

مگر سعد بن عباده انصاری از اصحاب نبود که با ابی بکر و عمر بیعت نکرد؟ به اتفاق جمهور مورخین اسلامی از شیعه و سنی، رفت در شام ماند تا اواسط خلافت عمر کشته شد. پس اقتدا باو کردن و مخالفت با ابی بکر و عمر بحکم این حدیث راه هدایت می باشد.

## قیام طلحه و زبیر در مقابل علی عليه‌السلام در بصره

آیا طلحه و زبیر از اصحاب و بیعت کنندگان تحت شجره نبودند؟ آیا قیام آنها در مقابل خلیفه حق پیغمبر نبود(و به عقیده شما مسلّما خلیفه چهارم) و سبب ریختن خون بسیاری از مسلمانان نگردیدند؟! آیا این دو دسته از اصحاب که در مقابل هم قرار گرفتند پیروی و اقتداء بکدام یک از آنان سبب هدایت بوده؟! اگر بگویید هر دو دسته چون تابع اصحاب بودند حق بودند راه غلط پیموده اید؛ زیرا جمع بین ضدّین محال است که دو فرقه محارب هر دو اهل هدایت و روضه رضوان منزلگاه آنها باشد.

پس قطعاً آن طرفی که اصحاب علی بن أبی طالب عليه‌السلام بودند، هدایت یافته و

طرف مقابل بر باطل و این خود دلیل دیگر است بر ابطال فرموده شما، که اصحاب حاضر در بیعت الرضوان تحت شجره تماماً رستگارند؛ زیرا دو نفر از بیعت کنندگان تحت الشجره طلحه و زبیر بودند که بجنگ امام و خلیفه بر حق برخاستند. آیا آن عملشان که قیام در مقابل خلیفه پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و جنگ با کسی که آن حضرت درباره او فرمود: حربک حربی ننگ بزرگی نبوده و جنگ با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نبوده؟! پس چطور ممکن است، بفرمایید کلمه اصحاب یا حاضر بودن در بیعت الرضوان رستگاری کامل می آورد؟

## معاویه و عمرو بن عاص علی عليه‌السلام را سب می نمودند

آیا معاویه و عمرو بن العاص از اصحاب نبودند که با خلیفه پیغمبر جنگیدند؟ به علاوه در منابر و مجالس حتی در خطبه، نماز جمعه علی عليه‌السلام را سبّ و لعن می نمود، با آنکه اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود نقل نمودند که مکرر رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: من سبّ علیّا فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ اللّه (1).

پس روی قاعده این حدیثی که شما مدرک آوردید، اتباع ملعون بن ملعون علی لسان رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سب کنندگان علی عليه‌السلام که فی الحقیقة سب کنندگان خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودند (بنا بر آنچه علمای خودتان نوشتند)، هدایت یافته و اهل بهشت اند.

فاضل تفتازانی در شرح مقاصد مفصلاً در این موضوع بیانی دارد گوید: ((چون بین صحابه محاربات سخت و مشاجرات شدید واقع شده معلوم می شود که بعض از آنها از طریق حق منحرف گردیده از روی حقد و حسد و عناد و حب ریاست و میل بلذات شهوانیّه هر نوع ظلم و تعدی نمودند.))

بدیهی است که چون هر صحابی معصوم نبوده، مرتکب فجایع اعمال گردیدند. ولی بعض از علما از جهت حسن ظن صحابه، اعمال و رفتار زشت آنها را تأویلات بارده نمودند! از این قبیل دلایل محسوسه بر ابطال این حدیث منقوله شما

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کسی که دشنام دهد علی عليه‌السلام را پس بتحقیق مرا سب و دشنام داده و کسی که مرا سب و دشنام دهد خدا را سب و دشنام داده.(المستدرک، ج3، ص121).

بسیار است که دیگر وقت اجازه بیش از این گفتار نمی دهد.

پس قطعاً این حدیث از موضوعات است؛ چنانچه بسیاری از علماء خودتان در کتاب الموضوعات در سلسله اسنادش خدشه نموده اند.

## اسناد اصحابی کالنجوم ضعیف است

چنانچه قاضی عیاض در شرح الشفاء(1) این حدیث را نقل نموده و گوید: دارقطنی در فضائل و ابن عبد البرّ از طریق او آورده اند که باسناد این حدیث حجّتی نمی باشد.

و نیز از عبد ابن حمید در مسند خود از عبد اللّه ابن عمر نقل نموده که بزار منکر صحت این حدیث بوده.

و نیز گوید: ((ابن عدی در کامل(2) به اسناد خود از نافع از عبد اللّه ابن عمر نقل نموده که اسناد این حدیث ضعیف است.))

و همچنین گوید: ((بیهقی(3) روایت نموده که متن این حدیث مشهور است، ولی اسانید او ضعیف است))- انتها.

چه آنکه در اسناد این حدیث حارث ابن غضین مجهول الحال و حمزة ابن ابی حمزه نصیری که متهم به کذب و دروغ گویی بوده اند، می باشند لذا ضعف حدیث ثابت است و نیز ابن حزم گفته است. ((این حدیث مکذوب و موضوع و باطل است.))

پس چنین حدیثی با سلسله اسناد ضعیفه قابل اعتماد و اتکاء به استناد به آن نمی باشد، و بر فرض بگوییم این حدیث صحیح است، قطعاً عمومیت آن منظور نظر نبوده، بلکه مراد اقتداء بخوبان و نیکوکاران از اصحاب بوده که بحکم آن حضرت تبعیت از کتاب کریم و عترت طاهره عليهم‌السلام نمودند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- شرح الشفاء، ج2، ص91.

2- الکامل، ج3، ص200.

3- سنن الکبری، ج8، ص138.

## صحابه معصوم نبودند

پس با این مقدماتی که عرض شد، اگر نقد و انتقادی از بعض صحابه بشود، مورد مذمت نخواهد بود؛ چه آنکه صحابه عموماً بشری بودند عادی و غیر معصوم. پس وقتی معصوم نبودند جایز الخطا بوده اند.

حافظ: ما هم قائلیم که صحابه معصوم نبودند، ولی مسلّما همگی آنها عدول بودند. معصیتی از آنها صادر نمی شد.

داعی: بی لطفی فرمودید که بطور مسلّم آنها را عادل و مبرّا از معاصی دانستید؛ زیرا که اخبار منقوله در کتب معتبره علمای خودتان بر خلاف این معنی حکم می کند که بسیاری از اکابر صحابه روی عادت دیرینه گاهی مرتکب معاصی می شدند.

حافظ: ما که از چنین اخبار اطلاع نداریم، چنانچه شما دارید بیان فرمایید.

داعی: گذشته از آنچه در جاهلیت می نمودند، در اسلام هم مرتکب بسیاری از معاصی می شدند که داعی من باب نمونه به نقل یکی از آن اخبار اکتفا می نمایم؛ زیرا که بزرگان از علمای خودتان در کتب معتبره خود نقل می نمایند که سال فتح مکه (هشتم هجری) عدّه ای از کبار صحابه، مجلس انسی داشتند که در آن مجلس سرّی شراب صرف نمودند.

حافظ: به طور قطع، این خبر از مجعولات مخالفین است؛ زیرا که صحابه بزرگ در مجلس فساد حاضر نمی شدند تا چه رسد بنوشیدن شراب بعد از حکم به حرمت!

داعی: قطعاً از مجعولات مخالفین نیست، بلکه اگر جعل نمودند علماء خودتان نمودند.

نواب: قبله صاحب! چنین مجلسی اگر بوده، حتماً نام صاحب خانه و مدعوین برده شده است. شما می توانید این مطلب را برای ما باز نمائید.

داعی: بلی این مطلب کاملاً در نزد علماء شما بطور وضوح بیان گردیده.

نواب: متمنی است بیان فرمائید تا حلّ معمّا گردد.

## شراب خوردن ده نفر از صحابه در مجلس سری

داعی: ابن حجر در فتح الباری(1) می نویسد: ((ابو طلحه زید بن سهل در منزل خود مجلس شرابی تشکیل داد و ده نفر را بآن مجلس دعوت کرد که همگی شراب نوشیدند و ابی بکر اشعاری در مرثیه کفار مشرکین و کشته شدگان بدر سرود!))

نواب: آیا نام های مدعوین را ذکر نموده اند؟ چنانچه نقل نموده اند برای ما بیان فرمائید تا کشف حقیقت شود.

داعی: 1. ابو بکر بن ابی قحافه؛ 2. عمر بن الخطّاب؛ 3. ابو عبیده جراح؛ 4. ابیّ بن کعب؛ 5. سهل بن بیضاء؛ 6. ابو أیوب انصاری؛ 7. ابو طلحه(دعوت کننده و صاحب البیت)؛ 8. ابو دجانه سماک بن خرشه؛ 9. ابو بکر بن شغوب؛ 10. انس بن مالک که در آن وقت هیجده ساله و ساقی مجلس بوده؛ چنانچه بیهقی در سنن از خود انس نقل می نماید که گفت: ((من در آن روز از همه کوچکتر و ساقی مجلس بودم.)) (هم همه شدید در مجلس).

شیخ: (با عصبانیت) به ذات پروردگار این خبر از ساخته های دشمنان ما می باشد.

داعی: (با تبسّم) خیلی تند رفتید و قسم بی جائی یاد نمودید! تقصیر شما هم نیست، مطالعاتتان کم است و اگر زحمت مراجعه به کتب را بخود می دادید، می دیدید که اکابر علماء خودتان نوشته اند؛ پس استغفار کنید.

ناچار شدم برای روشن شدن ذهن آقایان محترم که بدانید ما آنچه می گوییم، نقل قول علمای خودتان را می نماییم، به بعض از اسناد این واقعه که در نظر دارم، اشاره نمایم.

محمد بن اسماعیل بخاری در تفسیر آیه خمر در سوره مائده در صحیح(2) خود و مسلم ابن حجّاج در کتاب اشربه باب تحریم الخمر صحیح(3) خود و امام احمد حنبل در مسند(4) و ابن کثیر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- فتح البلاری، ج10، ص30.

2- صحیح بخاری، ج5، ص189.

3- صحیح مسلم، ج7، ص126.

4- مسند احمد، ج1، ص186.

در تفسیر(1) خود و جلال الدین سیوطی در درّ المنثور(2) و طبری در تفسیر(3) و ابن حجر عسقلانی در اصابه(4) و در فتح الباری(5) و بدر الدین حنفی در عمدة القاری(6) و بیهقی در سنن(7) و دیگران شرح قضایا را مفصّل و مبسوط نقل نموده اند.

شیخ: شاید قبل از تحریم بوده نه بعد از تحریم.

داعی: روی قواعد مندرجه در کتب تفاسیر و تاریخ معلوم می شود بعد از ورود آیات تحریم بعض از مسلمین و صحابه شراب ممنوع را می خوردند؛ چنانچه محمد بن جریر طبری در تفسیر کبیر خود مسنداً از أبی القموس زید بن علی نقل نموده که گفت: ((خداوند سه مرتبه آیات خمریه نازل فرموده: مرتبه اول آیه 219 سوره(بقره) (یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ قُلْ فِیهِمٰا إِثْمٌ کَبِیرٌ وَ مَنٰافِعُ لِلنّٰاسِ وَ إِثْمُهُمٰا أَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمٰا) (8) نازل گردید، ولی مسلمین متنبّه نگردیده و می خوردند شراب را، حتی دو نفر شراب خورده و مست بنماز مشغول شدند و کلمات بی معنی می گفتند. خداوند آیه 43 سوره 4 (نساء)را نازل فرموده که:

(یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَقْرَبُوا الصَّلاهَ وَ أَنْتُمْ سُکٰاریٰ حَتّٰی تَعْلَمُوا مٰا تَقُولُونَ).(9)

بازهم می خوردند شراب را، ولی در حال مستی به نماز نمی ایستادند تا آنکه روزی مردی شراب خورد (بنا به روایت بزّار و ابن حجر و ابن مردویه، أبو بکر بود) و اشعاری در مرثیه کشته گان بدر گفت، رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنیدبا حال غضب تشریف آوردبا چیزی که در دست مبارکش بود خواست او رابزند،گفت پناه می برم به خدا از

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسیر ابن کثیر، ج2، ص94.

2- در المنثور، ج2، ص321.

3- تفسیر طبری، ج2، ص374، ح4148.

4- اصابه، ج6، ص198.

5- فتح الباری، ج10، ص39.

6- عمدة القاری، ج15، ص18.

7- سنن بیهقی، ج8، ص285-321.

8- ای پیغمبر از تو از حکم شراب و قمار می پرسند بگو: این دو کار، گناه بزرگ است و سودهایی برای مردم دارد، ولی زیان گناه آن بیش از منفعت آن است.(تفسیر جامع البیان، ج2، ص374، ح4148).

9- ای اهل ایمان، هرگز در حال مستی بنماز نزدیک نشوید تا بدانید چه می گویید (و چه می کنید).

غضب خدا و پیغمبرش! به خدا قسم دیگر نمی خورم. آنگاه نازل گردید آیه 90 سوره 5 (مائده) که (یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصٰابُ وَ الْأَزْلاٰمُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطٰانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ) (1).

ما حصل از آنچه عرض شد، آن بود که آقایان بدانید صحابه هم مانند سایر مؤمنین و مسلمین خوب و بد داشتند؛ یعنی هر کدام از آنها که در اطاعت اوامر خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جدّی بودند، به منتها درجه سعادت رسیدند و هر کدام تابع هوای نفس، فریب شیطان خوردند، فاسد شدند.

پس آن کسانی که در مقام طعن و انتقاد به صحابه هستند، دلایل منطقی دارند، می گویند. مطاعن زشت و ناپسند صحابه علاوه بر آنکه در کتب معتبره خودتان ثبت است با شواهد آیات قرآنیه مورد مذمت قرار گرفته، به همین جهت مورد انتقاد شیعیان واقع، چنانچه جواب منطقی در مقابل انتقادات منطقی باشد، مورد قبول است.

یکی از صفات مذمومه این است که آدمی حب و بغض بی جا به کار برد. یعنی روی محبت و علاقه ای که به فردی یا افرادی دارد، اعمال و یا افعال و گفتار آنها را تماماً با چشم خوبی به بیند و بگوید ابداً بدی در عالم وجود ندارد.

حافظ: بسیار خوب، بفرمایید اعمال و افعال زشت و ناپسند اصحاب از چه قبیل بوده، چنانچه منطبق با دلیل و برهان باشد، ما هم قبول می نماییم.

## در نقض عهد نمودن صحابه

داعی: عجب است که بعد از این همه صفات مذمومه آنها (که مختصری از مفصل عرض شد) تازه می فرمایید صفات مذمومه آنها چه بوده! اینک برای تأیید عرایضم، به یکی از اعمال زشت و ناپسندی که از آنها صادر گردیده و در تمام کتب فریقین ثبت می باشد، اشاره می نمایم؛ و آن عمل نقض عهد و بیعت آنها بوده که

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ای اهل ایمان شراب و قمار و بت پرستی و تیرهای گروبندی(که رسمی بود در جاهلیت) تماما پلید و از عمل شیطان است، البته از آن دوری کنید تا رستگار شوید.

خداوند متعال در قرآن مجید ناقضین عهد را مورد انتقاد و لعن قرار داده. علاوه بر آنکه در آیه 91 سوره 16(نحل) وفای به وعده و عهد را واجب نموده که می فرماید: (وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللّٰهِ إِذٰا عٰاهَدْتُمْ وَ لاٰ تَنْقُضُوا الْأَیْمٰانَ بَعْدَ تَوْکِیدِهٰا) (1).

و در آیه 25 سوره 13 (رعد) ناقضین عهد را ملعون خوانده که می فرماید: (وَ الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مِیثٰاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ مٰا أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولٰئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدّٰارِ) (2).

پس به حکم آیات قرآن مجید و اخبار بسیاری که در کتب ما و شما وارد است، نقض عهد نمودن گناه بزرگ است، خصوصاً نقض عهد با خدا و به امر خدا و بدستور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که قطعاً برای اصحاب و نزدیکان آن حضرت، اقبح قبایح بوده است.

حافظ: کدام عهد و بیعتی بوده که بامر خدا و رسول ابلاغ شده و اصحاب و یاران پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقض عهد نمودند تا بگوئیم مشمول آیات قرآنی واقع شدند. گمان می کنم اگر توجه نمایید خواهید تصدیق نمود که اینها از جعلیّات عوام شیعه می باشد، و إلاّ صحابه رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مبرّای از این اعمال بوده اند.

## محمد و علی عليهما‌السلام صادقین در قرآنند

داعی: مکرر عرض کرده ام که شیعیان چون ناچارند پیروی از موالی صادق و مصدّق خود بنمایند، و إلا شیعه نخواهند بود، پس خواص و عوام آنها هرگز جعل خبر نمی نمایند و دروغ نخواهند گفت؛ برای آنکه موالی آنها به تمام معنی صادق و مصدّق بودند که قرآن مجید به صدق آنها شهادت داده، بنا بر آنچه علمای بزرگ

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- (امر در این آیه برای وجوب است علی الاقوی) چون (با خدا و رسول و بندگانش) عهدی نمودید؛ به آن عهد وفا کنید سوگند پیمان را که مؤکد و استوار گردید، مشکنید.

2- آنان که پس از پیمان بستن (با خدا و رسول) عهد خدا را شکستند و هم آنچه خدا امر به پیوند آن کرده (مانند صله رحم و دوستی و ولایت علی عليه‌السلام) پاک بگسستند و در روی زمین فتنه و فساد بر انگیختند، مر ایشان راست لعنت دوری از رحمت و ابتلاء بعذاب دوزخ!

خودتان از قبیل امام ثعلبی(1) و جلال الدین سیوطی در تفسیر(2) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی عليه‌السلام (3)و خطیب خوارزمی در مناقب(4) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب 39 ینابیع المودّة(5) از خوارزمی و حافظ ابو نعیم و حموینی و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب 62 کفایة الطالب(6) مسندا و نیز از تاریخ محدث شام(7) همگی نقل نموده اند که مراد از صادقین در آیه 120 سوره 9 (توبه) که می فرماید: (یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ کُونُوا مَعَ الصّٰادِقِینَ) (8).

محمّد و علی عليهما‌السلام اند و در بعضی از آن روایات مراد از صادقین، پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و أئمّه از اهل بیت آن حضرتند.

پس پیروان آن خاندان جلیل از عارف و عامی، اهل جعل و دروغ نیستند؛ زیرا جعل و دروغ را باید کسی بگوید که دلایل صدق و راستی بر حقّانیّت خود نداشته باشد.

آنچه را شیعیان می گویند، همان است که اکابر علماء و مورخین خودتان ثبت و ضبط نموده اند. اگر ایرادی هست، اول باید به علمای خودتان بگیرید که چرا نوشته اند.

اگر اکابر علمای خودتان نقض عهد صحابه را در کتب معتبر خود ننوشته بودند، هرگز داعی در هم چو مجلسی، تفوّه بچنین کلامی نمی نمودم.

حافظ: کدام یک از علمای جماعت و در کجا نوشته اند که صحابه نقض عهد نمودند و نقض عهد آنها چه بوده؟ به حرف که مطلب درست نمی شود.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسیر ثعلبی، ج5، ص109.

2- در المنثور، ج3، ص290.

3- ما نزل القرآن فی علی عليه‌السلام، ص273.

4- مناقب، ص280.

5- ینابیع المودة، ج1، ص358، ح15.

6- کفایة الطالب، 236، باب 62.

7- تاریخ دمشق، ج42، ص361.

8- ای اهل ایمان خدا ترس باشید و پیرو باشید با مردمان راستگو (که محمد و علی و ائمه از عترت آنها باشند).

داعی: حرف نیست، بلکه برهان و منطق و حقیقت است. در بسیاری از جاها صحابه نقض عهد نمودند و بیعتی را که خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم أمر به آن نمود، شکستند که اهم از همه آنها عهد و بیعت در غدیر خم بوده است.

## در حدیث غدیر و چگونگی آن

که جمهور علمای فریقین (شیعه و سنی) معترفند که روز هیجدهم ذی الحجة الحرام در حجة الوداع سال دهم هجرت، زمان برگشتن از مکّه معظمه، تمامی اصحاب را در بیابانی که آنجا را غدیر خم می گفتند، جمع نمود. حتی جلورفته گان قافله را به امر آن حضرت برگرداندند و عقب ماندگان هم رسیدند که به سند شیعه و اکثر علمای و مورخین بزرگ خودتان، هفتاد هزار نفر و به سند بعض از علمای شما از قبیل امام ثعلبی در تفسیرش(1) و سبط ابن جوزی در تذکره خواص الامّه فی معرفه الائمّه(2) و دیگران 120 هزار نفر حاضر در غدیر خم بودند.

رسول اکرم خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تشریف برد بالای منبری که برای آن حضرت مرتب نمودند، خطبه بسیار طولانی قرائت فرمود که غالب آن خطبه در مدایح و فضایل مولانا أمیر المؤمنین علی عليه‌السلام بود و غالب آیاتی که درباره علی عليه‌السلام نازل شده، قرائت و تجدید نمودند و جامعه امت را به خوبی متوجه مقام مقدس ولایت امیر المؤمنین عليه‌السلام نموده، آنگاه فرمودند: معاشر الناس الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی قال من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه (3). آنگاه دستها را برداشت و دعا کرد: اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله. (4) سپس امر فرمود خیمه ای برپا کردند و أمیر المؤمنین را امر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسیر ثعلبی، ج4، ص92.

2- تذکرة الخواص، ص37.

3- ای جماعت مردم، آیا من اولی بتصرف از شما در نفسهای شما نیستم؟ (اشاره به آیه شریفه النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ). عرض کردند: چرا. فرمود: ((هر کس را من مولای او هستم (یعنی اولی به تصرف در امر او هستم) پس این علی عليه‌السلام مولای اوست.)) (یعنی اولی بتصرف در امر او می باشد).

4- خداوندا! دوست بدار کسی که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که علی را دشمن بدارد؛ یاری کن کسی که علی عليه‌السلام را یاری کند و واگذار کسی که علی عليه‌السلام را واگذارد.

فرمود در خیمه بنشیند و بتمام امت که حاضر بودند امر فرمود بروید و با علی بیعت کنید؛ زیرا که من از جانب پروردگار مأمورم که از شما بیعت برای علی بگیرم. اوّل من بایع ذلک الیوم علیّا کان عمر ثمّ ابا بکر ثمّ عثمان ثمّ طلحه ثمّ زبیر و کانوا یبایعون ثلاثه ایام متواتره (1).

حافظ: آیا می شود باور نمود که امر با این پراهمیتی که شما بیان نمودید، واقع شده باشد و علماء بزرگ آن را نقل ننموده باشند.

داعی: هیچ انتظار نداشتم که شما این قسم بیان نمایید، در حالتی که قضیّه غدیر خم کالشمس فی رایعه النهار ظاهر و هویدا می باشد و کسی انکار این معنی را نمی نماید مگر عنود لجوج که خود را رسوا و مفتضح نماید؛ چه آنکه جمهور علمای ثقات شما این وقعه مهم را در کتب معتبره خود ثبت نموده اند که به بعض آنها که در نظر دارم، برای وضوح مطلب اشاره می نمایم، تا بدانید که مورد قبول و باور جمهور از أکابر علمای خودتان می باشد.

روات معتبره از علماء عامه در نقل حدیث غدیر خم.

1. امام فخر الدین رازی در تفسیر کبیر مفاتیح الغیب؛(2)

2. امام احمد ثعلبی در تفسیر کشف البیان؛(3)

3. جلال الدین سیوطی در تفسیر درّ المنثور؛(4)

4. ابو الحسن علی بن احمد واحدی نیشابوری در اسباب النزول؛(5)

5. محمّد بن جریر طبری در تفسیر کبیر؛(6)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- اول کسی که آن روز بیعت کرد عمر و پس از آن ابی بکر و عثمان و طلحه و زبیر بودند و این پنج نفر هر سه روز که پیغمبر در آن بیابان توقف فرمود، متوالیاً بیعت نمودند.

2- تفسیر کبیر (رازی)، ج12، ص49.

3- کشف البیان، ج4، ص92.

4- در المنثور، ج5، ص182.

5- اسباب النزول، ص112.

6- تفسیر کبیر (طبری)، ج6، ص112.

6. حافظ أبو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی عليه‌السلام ؛(1)

7. در حلیه الاولیاء؛(2)

8. محمّد بن اسماعیل بخاری در تاریخ خود؛(3)

9. مسلم بن حجاج نیشابوری در تاریخ خود؛(4)

10. أبی داود سجستانی در سنن؛(5)

11. محمد بن عیسی ترمذی در سنن؛(6)

12. حافظ ابن عقده در کتاب الولایة؛(7)

13. ابن کثیر شافعی دمشقی در تاریخ خود؛(8)

14. امام أئمه الحدیث احمد بن حنبل (رئیس الحنابله) در مسند؛(9)

15. ابو حامد محمد بن محمد الغزّالی در سرّ العالمین؛(10)

16. ابن عبد البرّ در استیعاب؛(11)

17. محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول؛(12)

18. ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب؛(13)

19. نور الدین بن صبّاغ مالکی در فصول المهمه؛(14)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ما نزل القرآن فی علی عليه‌السلام، ص121. 2- حلیة الاولیاء، ج6، ص294.

3- تاریخ الکبیر (بخاری)، ج4، ص193. 4- تاریخ (مسلم)، ج1، ص61.

5- سنن سجستانی (ابی داوود)، ج2، ص229، ح2083. 6- سنن ترمذی، ج5، ص297.

7- کتاب الولایة (حافظ)، ص6. 8- تاریخ (ابن کثیر)، ج5، ص209-210-213.

9- مسند احمد، ج1، ص119-152. 10- سرّ العالمین، ص21.

11- استیعاب، ج3، ص1099. 12- مطالب السؤول، ص95.

13- مناقب (ابن مغازلی)، ص19، ج24. 14- فصول المهمه، ج1، ص42.

20. حسین بن مسعود بغوی در مصابیح السنه؛(1)

21. ابو المؤیّد موفق بن احمد خطیب خوارزمی در مناقب؛(2)

22. مجد الدین بن اثیر محمد بن محمد شیبانی در جامع الاصول؛(3)

23. حافظ ابو عبد الرحمن احمد بن علی نسائی در خصائص العلوی و سنن؛(4)

24. سلیمان بلخی حنفی در باب 4 ینابیع المودة؛(5)

25. شهاب الدین احمد بن حجر مکّی در صواعق محرقه و کتاب المنح الملکیه و مخصوصاً در صواعق با کمال تعصّبی که داشته گوید: انّه حدیث صحیح لا مریه فیه و قد اخرجه جماعه کالترمذی و النسائی و احمد و طرقه کثیره جدّاً (6).

26. محمد بن یزید حافظ ابن ماجه قزوینی در سنن؛(7)

27. حافظ ابو عبد اللّه محمد بن عبد اللّه حاکم نیشابوری در مستدرک؛(8)

28. حافظ سلیمان بن احمد طبرانی در اوسط؛(9)

29. ابن اثیر جزری در اسد الغابه؛(10)

30. یوسف سبط ابن جوزی در تذکره خواص الامّة؛(11)

31. ابو عمر احمد بن عبد ربّه در عقد الفرید؛(12)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مصابیح السنة، ج2، ص199. 2- مناقب (خوارزمی)، ص80-92.

3- جامع الاصول، ج9، ص470. 4- خصائص العلوی، ص95- سنن نسائی، ج5، ص45.

5- ینابیع المودة، ج1، ص98.

6- این حدیث صحیحی است که شکی در صحت آن نیست. به تحقیق که روایت نموده اند این حدیث را جماعتی مانند ترمذی و نسائی و احمد و طرق آن بسیار می باشد جداً.(صواعق محرقة، ص122).

7- سنن ابن ماجه، ج1، ص43. 8- مستدرک، ج3، ص110.

9- المعجم الاوسط، ج1، ص112. 10- اسد الغابة، ج2، ص233.

11- تذکرة الخواص، ص37. 12- عقد الفرید، ج2، ص115.

32. علاّمه سمهودی در جواهر العقدین؛(1)

33. ابن تیمیّه احمد بن عبد الحلیم در منهاج السنّه؛

34. ابن حجر عسقلانی در فتح الباری و تهذیب التهذیب؛(2)

35. ابو القاسم محمد بن عمر جار اللّه زمخشری در ربیع الأبرار؛(3)

36. ابو سعید سجستانی در کتاب الدّرایه فی حدیث الولایه؛

37. عبید اللّه بن عبد اللّه حسکانی در دعاة الهدی إلی اداء حق الموالات؛

38. رزین بن معاویه العبد ری در جمع بین الصحاح الستّه؛

39. امام فخر رازی در کتاب الأربعین گوید: ((اجماع نموده اند تمام امت بر این حدیث شریف))؛

40. مقبلی در احادیث المتواتره؛

41. سیوطی در تاریخ الخلفاء؛(4)

42. میر سید علی همدانی در مودة القربی؛(5)

43. ابو الفتح نظزی در خصائص العلوی؛(6)

44. خواجه پارسای بخاری در فصل الخطاب؛

45. جمال الدین شیرازی در کتاب الاربعین؛(7)

46. عبد الرؤوف المناوی در فیض القدیر فی شرح جامع الصغیر؛(8)

47. محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب 1 کفایت الطالب؛(9)

48. یحیی بن شرف النووی در کتاب تهذیب الاسماء و اللّغات؛

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- جواهر العقدین ، ج2، ص167-169. 2- تهذیب التهذیب، ج7، ص296.

3- ربیع الابرار، ج1، ص84. 4- تاریخ الخلفاء، ص169.

5- مودة القربی، ص127. 6- خصائص العلوی، ص115.

7- کتاب الاربعین (شیرازی)، ص137. 8- فیض القدیر فی شرح جامع الصغیر، ج6، ص282.

9- کفایة الطالب، باب1، ص63.

49. ابراهیم بن محمّد حموینی در فرائد السمطین؛(1)

50. قاضی فضل اللّه بن روزبهان در ابطال الباطل؛(2)

51. شمس الدین محمّد بن احمد شربینی در سراج المنیر؛

52. ابو الفتح شهرستانی شافعی در ملل و نحل؛(3)

53. حافظ ابو بکر خطیب بغدادی در تاریخ خود؛(4)

54. حافظ ابن عساکر ابو القاسم دمشقی در تاریخ کبیر؛(5)

55. ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه؛(6)

56. علاء الدین سمنانی در عروة الوثقی؛

57. ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود؛(7)

58. مولی علی متّقی هندی در کنز العمّال؛(8)

59. شمس الدین ابو الخیر دمشقی در أسنی المطالب؛(9)

60. سید شریف حنفی جرجانی در شرح مواقف؛(10)

61. نظام الدین نیشابوری در تفسیر غرائب القرآن؛(11)

## طبری و ابن عقده و ابن حدّاد

خلاصه کلام تا این مقدار که در حافظه ام حاضر بود به عرضتان رسانیدم. و الا زیاده از سیصد نفر از اکابر علماء خودتان بطرق مختلفه حدیث غدیر خم و نزول

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- فرائد السمطین، ج1، ص77، ح44. 2- ابطال البلاطل، ص158.

3- ملل ونحل (شافعی)، ج1، ص163. 4- تاریخ بغداد، ج8، ص284.

5- تاریخ کبیر، ج1، ص375. 6- شرح نهج البلاغه، ج2، ص37، ح289.

7- تاریخ (ابن خلدون)، ج1، ص197. 8- کنز العمال، ج11، ص609.

9- اسنی المطالب، ص49. 10- شرح مواقف، ج8، ص360.

11- غرائب القرآن، ج6، ص170.

آیات تبلیغ و اکمال و مناشده در رحبه و غیره را مسنداً از زیاده از صد نفر از صحابه رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل نموده اند که اگر بخواهم فهرست تمام روات و اسامی آنها را به عرضتان برسانم، خود یک کتاب مستقلّی خواهد شد. برای نمونه گمان می کنم همین مقدار اسامی کافی باشد در اثبات تواتر و بعض از اکابر علمای شما کتاب مستقلّی در این باب نوشته اند، مانند ابو جعفر محمّد بن جریر طبری مفسّر و مورّخ معروف قرن چهارم متوفی سال 310 در کتاب الولایة که استقلالاً در حدیث غدیر نوشته و از 75 طریق روایت نموده.

و حافظ ابو العباس احمد بن محمّد بن سعید بن عبد الرحمن الکوفی معروف بابن عقده متوفی سال 333 قمری در کتاب الولایه(1) این حدیث شریف را به یک 135 طریق از 125 تن از صحابه با تحقیقات بلیغه نقل نموده است.

و ابن حدّاد حافظ ابو القاسم حسکانی متوفی 492 در کتاب الولایة مشروحاً واقعه غدیر را با نزول آیات نقل نموده است.

خلاصه همگی علما و محققین فضلای خودتان (به استثنای عده قلیلی از متعصّبین عنود) با سلسله روات از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل نموده اند که در آن روز (18 ذیحجه) سال حجة الوداع رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علی عليه‌السلام را به ولایت نصب نمود تا جایی که خلیفه عمر بن الخطّاب از همه اصحاب بیشتر خوش حالی می نمود! و دست آن حضرت را گرفت و گفت: بخّ بخّ لک یا علیّ اصبحت مولای و مولی کلّ مؤمن و مؤمنة (2).

از جمله امور مسلّمه است که این حدیث شریف، از متواترات است نزد فریقین.

## نصیحت جبرئیل عمر را

و مخصوصاً میر سید علی همدانی فقیه شافعی که از فضلای و موثقین فقها و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کتاب الولایة، ص6.

2- بخ بخ اسم فعل است برای مدح و اظهار رضایت بچیزی گفته می شود و تکرارش برای مبالغه است در رضای بآن چیزی که در نظر است و لذا عمر گفت: ((به به یا علی عليه‌السلام صبح کردی در حالتی که آقای من و آقای هر مؤمن و مؤمنه شدی!))

علمای خودتان در قرن هشتم هجری بوده، در مودت پنجم از کتاب موده القربی نوشته است که جمعیت بسیاری از صحابه در مکانهای مختلفی از خلیفه عمر بن الخطّاب رضی اللّه عنه نقل نموده اند که گفت نصب رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علیّا علما؛ یعنی نصب نمود رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علی را مهتر و بزرگتر و راهنمای قوم و بعد او را بمولائی بجامعه معرفی نمود و بعد از دعا درباره دوستان و دشمنان آن حضرت، عرض کرد: اللّهم انت شهیدی علیهم؛ خدایا تو گواه منی بر ایشان (یعنی ابلاغ رسالت نمودم).

در آن حال جوان زیبائی با حسن صورت و بوی خوش پهلوی من نشسته بود به من گفت: لقد عقد رسول اللّه عقداً لا یحلّه الاّ المنافق فاحذر أن تحلّه (1).

من به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض کردم وقتی شما درباره علی سخن می راندید، پهلوی من جوان خوش رو و خوشبویی نشسته بود و با من چنین گفت: حضرت فرمود: انّه لیس من ولد آدم لکنّه جبرئیل اراد أن یؤکّد علیکم ما قلته فی علیّ عليه‌السلام (2).

اینک از آقایان محترم انصاف می طلبم! آیا سزاوار بود یک چنین عهد و پیمان محکمی را که رسول خدا با آن مردم بست، به امر خدای تعالی، دو ماه نگذرد، نقض عهد نموده و بیعت را بشکنند و روی هوا و هوس، حق را به پشت سر اندازند و بکنند آنچه را که نباید بکنند؟ آتش بدر خانه اش ببرند و شمشیر برویش بکشند، اهانتها نمایند و باکراه و اجبار و هو و جنجال و اهانت و تهدید برای بیعت دیگری به مسجد ببرند؟

حافظ: ما از شخص شما سید جلیل القدر مؤدّب، انتظار نداریم که نسبت هواپرستی به أصحاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بدهید و حال آنکه أصحاب را آن حضرت أسباب هدایت قوم قرار داده که می فرماید: اصحابی کالنجوم بایّهم اقتدیتم اهتدیتم (3).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- عهد بست پیغمبر عهد بستنی محکم که نقض این عهد نمی کند مگر منافق. پس حذر کن عمر که تو ناقض و بازکننده این گره محکم نباشی! (یعنی اگر نقض این عهد نمودی در سلسله منافقین خواهی بود).

2- او از اولاد آدم نبوده، بلکه جبرئیل امین بود که باین صورت جلوه گر شده بود که تأکید نماید بر شما آنچه را که من گفتم درباره علی عليه‌السلام.(ینابیع المودة، ج2، ص284،ح811).

1- به درستی که اصحاب من مانند ستارگانند؛ بهر یک از آنها اقتدا کنید، هدایت شده اید.

## حدیث اقتداء بأصحاب مخدوش است

داعی: اولاً تمنا می کنم تکرار مطلب نفرمائید، الحال استشهاد باین حدیث جستید و جواب عرض کردم که اصحاب هم مانند سایر خلق جایز الخطاء بودند. پس وقتی ثابت شد معصوم نبودند، تعجبی ندارد اگر روی برهان، نسبت هواپرستی ببعض از آنها داده شود.

ثانیاً برای اینکه فکر شما روشن شود و نیز یادآوری نمایم که بعدها بچنین احادیثی استشهاد نجویید، جواب عرض می کنم. چون تجدید کلام نمودید، داعی هم تکرار می نمایم. بنابر گفتار و تحقیق اکابر علمای خودتان، این حدیث مخدوش است قبلاً هم عرض نمودم. چنانکه قاضی عیاض مالکی از فحول اعلام خودتان نقل نموده که چون در سلسله روات آن، نام حارث بن قضین مجهول الحال و حمزة بن ابی حمزه نصیبی متهم بکذب و دروغ برده شده قابل نقل نمی باشد.

و نیز در شرح شفاء قاضی عیاض و در کتاب بیهقی نقّاد تعدیل احادیث، حکم به موضوعیت این حدیث نموده و سند آن را ضعیف و مردود بشمار آورده اند.

## بعض از صحابه تابع هوای نفس و منحرف از حق شدند

ثالثاً داعی خارج از ادب و نزاکت هرگز سخنی نخواهم گفت و نمی گویم، مگر آنچه را که علماء خودتان نوشته اند. خوبست آقایان محترم شرح مقاصد فاضل تفتازانی را مطالعه نمایید، چنانچه قبلاً عرض نمودم، ببینید. صریحاً می نویسد: ((چون بین صحابه غالباً مخالفتها و محاربات و مشاجرات واقع گردید، معلوم می شود که بعض از آنها از طریق حق منحرف و تابع هوای نفس گردیده، بلکه ظالم و فاسق بودند.))

پس نباید هر فردی و یا جمعی را که به مصاحبت رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نایل آمدند، محترم شمرد، بلکه احترام به اعمال و کردار آنها است. اگر اهل نفاق نبودند و مطیع و فرمانبردار رسول اللّه بودند و بر خلاف اوامر و دستورات آن حضرت رفتار ننمودند محترم خواهند بود و خاک قدم آنها توتیای چشم ما خواهد بود.

یا باید آقایان با انصاف بگوئید بسیاری از اخباری که در کتب معتبره خودتان راجع بحرب با امیر المؤمنین علی عليه‌السلام نقل گردیده که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ((جنگ

با علی عليه‌السلام جنگ با من است))، اساس ندارد یا اگر تصدیق نمودید که این نوع از اخبار غایت اعتبار را دارد، چه آنکه با سلسله اسناد صحیحه در کتب معتبره اکابر علمای خودتان رسیده است (علاوه بر تواتر در کتب معتبره علماء شیعه)، ناچار باید تصدیق کنید عدّه ای از اصحاب فاسد و کاسد و اهل باطل بودند، مانند معاویه و عمرو بن عاص و ابو هریره و سمرة بن جندب و طلحه و زبیر و غیره که به جنگ علی عليه‌السلام برخاستند؛ زیرا جنگ با علی جنگ با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده است، پس قطعاً منحرف از حق گردیدند که به جنگ رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قیام نمودند.

پس اگر ما گفتیم که بعض از صحابه تابع هوی و هوس گردیدند، بیجا نگفته ایم، بلکه با برهان و دلیل گفته ایم. علاوه بر این، ما در گفتار باینکه بعض از صحابه فاسق و ظالم و منحرف از حق گردیدند و در حلقه منافقین وارد بودند، منفرد نیستیم. بلکه اتخاذ سند از اکابر علمای خودتان می نمائیم.

## قول غزّالی در نقض عهد صحابه

شما اگر کتاب سر العالمین تألیف حجه الاسلام ابو حامد محمد بن محمد غزّالی طوسی را مطالعه نمایید، هرگز بما ایراد نمی نمایید. ناچارم قسمتی از مقاله چهارم آن را برای اثبات حق به عرضتان برسانم که گوید:

اسفرت الحجّه وجه ها و اجمع الجماهیر علی متن الحدیث عن خطبه یوم غدیر خمّ باتّفاق الجمیع و هو یقول من کنت مولاه فعلیّ مولاه فقال عمر بخ بخ لک یا ابا الحسن لقد اصبحت مولای و مولی کلّ مؤمن و مؤمنه؟! هذا تسلیم و رضی و تحکیم-ثمّ بعد هذا غلب الهوی لحبّ الرئاسه و حمل عمود الخلافه و عقود البنود و خفقان الهوی فی قعقعه الرایات و اشتباک ازدحام الخیول و فتح الامصار سقاهم کاس الهوی فعادوا الی الخلاف الاول (فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ) !!و لمّا مات رسول اللّه قال قبل وفاته ایتونی بدوات و بیاض(و بیضا نسخه)لازیل عنکم اشکال الامر و اذکر لکم من المستحقّ لها بعدی قال عمر دعوا الرجل فانّه لیهجر!!و قیل یهذو فاذا بطل تعلقکم بتأویل النصوص فعدتم الی الاجماع و هذا منقوض ایضا فانّ العباس و اولاده و علیّا و زوجته و اولاده لم یحضروا حلقه البیعه و خالفکم اصحاب السقیفه فی مبایعه

الخزرجیّ ثمّ خالفهم الانصار (1).

پس آقایان محترم، متوجه باشید که شیعیان نمی گویند مگر همان چیزی را که علمای بزرگ منصف خودتان می گویند، منتها چون بما نظر بد دارید، بحرفهای حسابی ما هم خورده می گیرید، ولی بعلماء خودتان خورده نمی گیرید که چرا نوشتند، بلکه ندیده گرفته و می گذرید و حال آنکه از روی علم و انصاف، حق را ظاهر نموده و وقایع را به طور حقیقت در صفحه تاریخ ثبت نمودند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- (ما حصل معنی آنکه نسبت بخلافت، اتفاق فریقین است بر اینکه حجاب از صورت دلیل برداشته شده، همه کس واقع و حقیقت را با کمال وضوح و آشکارا فهمیده است و از این رو، هر گونه شک زائل و تردید مرتفع و بطور قطع و یقین، علی عليه‌السلام جانشین و خلیفه بلافصل شناخته شده) چه آنکه اجماع دسته جات مختلف و جماهیر مسلمین بر صحت وقوع قضایای غدیر خم و شمول خطبه آن روز نسبت بمورد بحث منعقد است و باین ملاک هر اشکالی بی مورد و هر اعتراضی لغو و باطل است زیرا همین که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سخن فرسایی خود بپایان آورد فوری عمر مبادرت به تظاهر نموده، تبریکات لازمه را ضمن بیانات ((بخ بخ لک یا علی)) تقدیم نمود. بدیهی است این نحوه تبریک گفتن، تسلیم در مقابل صدور فرمان جدید و رضایت بوقوع خلافت علی عليه‌السلام (و مثبت ادعای شیعه است) و لکن مع الوصف با اینکه با کمال طوع و رغبت و یک عالم بشاشت و شادمانی سر تسلیم پیش آورد تشریفات تبریک را فراهم نمود، سپس نفس اماره بر آنها غالب حب ریاست و جاه طلبی، عواطف و مزایای انسانیت را از آنها سلب خرگاه خلافت سازی را بالا برده، سازمان سیاست مذموم خلیفه تراشی را در سقیفه بنی ساعده تهیه نمودند؛ چرا که شهوتشان به حرکت آمده اشتیاق مفرط پیدا نمودند که پرچمهای نیرو را در احتزاز و صفوف سواره و پیاده را زیر فرمان خویش مشاهده نمایند توسعه کشور و فتح بلاد بنمایند تا نام خود را بصفحات تاریخ به ودیعه بگذارند فلذا جام شراب هوای نفسانی را نوشیدند و بقهقرا برگشتند قرآن را پشت سر احکام و سنت پیغمبر را ملعبه خود نموده دین را به دنیا فروختند. چه زشت معامله باطلی با خدا کردند که جز اخفاء حق و ورشکستگی آخرت نتیجه دیگری نداشت! اگر چنین نبود پس چرا در مرض موت پیغمبر(صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) برای نوشتن دستور جامع وقتی کاغذ و دوات طلبید در پاسخ ان الرجل لیهجر شنید (یعنی پیغمبر هذیان می گوید) پس خلافت ابی بکر فاقد منطق و دلیل است. اگر حربه اجماع را بمنظور تصحیح خلافت به کار برید، البته منقوض است؛ چه آنکه عباس و پسرانش و علی عليه‌السلام با زن و فرزندانش هیچ کدام شرکت در اجماع (ساختگی) نداشتند. همچنین بعض حاضرین سقیفه نیز متمرد و مخالفت با آن اجماع (ساختگی) نموده بیعت با خزرجی ننموده و از سقیفه خارج شدند، پس از آن انصار هم مخالفت نمودند.

شیخ: کتاب سرّ العالمین منتسب بامام غزّالی نیست و مقام او بالاتر از آنست که چنین کتابی بنویسد و رجال از علماء تصدیق ندارند که این کتاب از آن بزرگوار عالیمقام باشد.

## سر العالمین کتاب غزالی است

داعی: عدّه ای از علماء خودتان تصدیق نموده اند که این کتاب نوشته امام غزالی می باشد. آنچه الحال در نظر دارم یوسف سبط ابن جوزی که خیلی دقیق است، در نقل مطالب و با احتیاط قلم را به کار برده و در امر جماعت هم متعصّب است، در تذکرة خواص الامة در همین موضوع، استشهاد به قول امام غزّالی از سرّ العالمین نموده، و همین عباراتی که عرض نمودم در آنجا نقل نموده و چون در اطراف گفتار او اظهار نظری ننموده ثابت است که اولاً تصدیق دارد این کتاب از غزّالی بوده و ثانیاً با گفته های او که مفصلاً زاید بر آنچه ما بمقتضای وقت مجلس عرض نمودیم، نقل نموده، موافقت دارد و الا نقد و انتقادی در اطراف گفتار او می نمود.

ولی متعصّبین از علمای شما، وقتی در مقابل این قبیل از حقایق و بیانات اکابر علماء قرار می گیرند و عاجز از جواب منطقی می شوند، یا می گویند این کتاب تألیف آن عالم نیست یا نسبت تشیّع باو می دهند و اگر بتوانند، آن افراد با انصاف را تفسیق و تکفیر نموده به کلّی از میان می برند که چرا انصاف ورزیده حق و حقیقت را ظاهر نمودند؛ زیرا:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز |  | ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست |

## اشاره به حال ابن عقده

چنانچه تاریخ نشان می دهد بسیاری از اکابر علمای خودتان، روی حق گویی و حق نویسی در زمان حیاتشان، بیچاره و موهون و آواره شدند و خواندن کتابهای آنها را علمای متعصّب و عوام بی خرد تحریم نمودند و عاقبت هم سبب قتل آنها گردیدند؛ مانند حافظ ابن عقده ابو العباس احمد بن محمّد بن سعید همدانی متوفی 333 قمری که از اکابر علمای شما است و علمای رجال خودتان از قبیل ذهبی و یافعی و غیره او را توثیق نموده و در ترجمه حالات او می نویسند، سیصد هزار

حدیث با سندهای آن حفظ داشته و بسیار ثقه و راستگو بوده.

ولی چون در مجامع عمومی در قرن سیم هجری در کوفه و بغداد، مثالب و معایب شیخین (ابی بکر و عمر) را می گفته، او را رافضی خواندند و از نقل روایاتش خودداری نمودند؛ چنانچه ابن کثیر و ذهبی و یافعی درباره او نوشته اند: انّ هذا الشیخ کان یجلس فی جامع براثا و یحدّث الناس بمثالب الشیخین و لذا ترکت روایاته و الاّ فلا کلام لاحد فی صدقه و ثقته. (1)

و خطیب بغداد در تاریخ خود او را تعریف می کند، ولی در آخر بیانات خود گوید: انّه کان خرّج مثالب الشیخین و کان رافضیّا (2).

پس آقایان تصور ننمایند که شیعیان فقط حقایق را بیان می نمایند، بلکه اکابر علمای خودتان مانند امام غزّالی و ابن عقده و دیگران هم مثالب و معایب کبار صحابه را نقل می نمودند.

## اشاره به مرگ طبری

از این قبیل علما و دانشمندان در تاریخ ازمنه بسیار بودند که در اثر حق گویی و حق نویسی بیچاره و مردود و یا مقتول گشتند؛ مانند محمّد بن جریر طبری، مفسّر و مورخ معروف قرن سیم که مفخر اکابر علمای شما بوده. وقتی در سال 310 در سن هشتاد و شش سالگی در بغداد از دنیا رفتف چون مانع بودند در روز جنازه اش را بردارند و مورد خطر بود، لذا ناچار شدند شبانه او را در منزلش دفن نمودند.

## کشته شدن نسائی

از همه وقایع عجیب تر، وقعه قتل امام أبو عبد الرحمن احمد بن علی نسائی است که یکی از اعلام و ائمه صحاح ستّه می باشد و از مفاخر اکابر علمای شما در

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- شیخ ابن عقده می نشست در جامع براثا (که الحال مسجد براثا بین بغداد و کاظمین معروف است) و معایب شیخین(ابی بکر و عمر)را برای مردم نقل می کرد، برای همین عمل او، ما ترک نمودیم روایات او را و الا احدی در صداقت و راست گوئی و موثق بودن او حرفی نزده است! (تاریخ بغداد، ج10، ص280).

2- یعنی آنکه چون معایب و مثالب شیخین(ابی بکر و عمر)را نقل می نمود، رافضی شد

اواخر قرن سیم هجری بوده است.

مختصر از مفصل آن واقعه چنانست که در سال 303 قمری وارد دمشق شد. دید اهالی آن شهر در اثر تبلیغات سوء اموی ها، علنی و بر ملا بعد از هر نماز حتی در خطبه نماز جمعه، امیر المؤمنین علی بن أبی طالب عليه‌السلام(مظلوم) را سب و لعن می نمایند. خیلی متأثر شد. تصمیم گرفت احادیثی که با سلسله اسناد خود از رسول خدا در فضایل امیر المؤمنین عليه‌السلام در حافظه دارد، به زیر قلم آورد.

فلذا کتاب خصائص العلوی را در اثبات مقامات عالیه و فضایل متعالیه آن حضرت نوشت و بر روی منبر آن کتاب و احادیث مضبوطه در آن را می خواند و به این طریق فضایل و مناقب آن حضرت را نشر می داد.

یکی از روزهائی که بالای منبر مشغول نقل فضایل آن حضرت بود، ملت جاهل متعصّب هجوم آوردند او را از منبر بزیر کشیدند و با شدت تمام او را زدند و خصیتین او را کوفتند و آلت تناسل او را گرفتند و به همان حال کشیدند و از مسجد بیرونش انداختند. در اثرات همان ضربات سخت و لگدمال نمودند او بعد از چند روز وفات کرد و حسب الوصیت جنازه اش را بردند در مکه دفن نمودند!

این عملیات از آثار عناد و لجاج و جهل مرکب و تعصّبات احمقانه قومی است که مفاخر خود را رسوا و مفتضح و مقتول می نمایند، به جرم آنکه چرا حق گوئی کرده و پرده از روی حقایق برداشته اند. غافل از آنکه هر اندازه حق پوشی کنند، مثل حق مثل آفتاب است بالاخره از زیر پرده بیرون خواهد آمد.

خلاصه معذرت می خواهم از مطلب خارج شدم. غرض اینست که مقام ولایت مولانا امیر المؤمنین عليه‌السلام فقط به زیر قلم علمای شیعه جاری نگردیده، بلکه اکابر علمای خودتان هم نقل نموده اند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حضور هفتاد هزار و یا 120 هزار نفر علی را بالای دست بلند نمود و به امارت و امامت بمردم معرفی فرمود.

## اشکال در کلمه مولا

حافظ: در مورد این قضیّه و اصل حدیث شک و شبهه و اشکالی نیست ولی نه به این اهمیت و آب و تابی که شما بیان نمودید. علاوه بعض اشکالات در متن

حدیث موجود است که مطابقه با هدف و مقصد شما نمی کند از جمله در کلمه مولی می باشد که جناب عالی ضمن بیانات خود خواستید برسانید که مولی بمعنای اولی بتصرف می باشد و حال آنکه ثابت آمده که کلمه مولی در این حدیث بمعنای محب و ناصر و دوست می باشد که پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چون می دانست علی کرم اللّه وجهه دشمن زیاد دارد، خواست توصیه او را بنماید و به امت برساند که هر کس را من محبّ و دوست و ناصر او می باشم، علی عليه‌السلام هم محب و دوست و ناصر آن می باشد و اگر بیعتی از مردم گرفت، برای آن بود که بعد از پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علی کرم اللّه وجهه را اذیت نکنند.

داعی: گمان می کنم گاهی به حکم اجبار، تبعیت از اسلاف و عادات می نمائید و الاّ اگر قدری دقیق شوید و علم و انصافتان را به کار اندازید و توجهی به قراین نمایید، حق و حقیقت کاملاً واضح و آشکار می باشد.

حافظ: با کدام قراین می خواهید ثابت کنید، متمنی است بیان فرمایید.

داعی: قرینه أول قرآن مجید و نزول آیه 71 سوره 5 (مائده) می باشد که

در اثبات معنی مولی به اولی بتصرف بودن و نزول آیه (یٰا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ یٰا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مٰا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمٰا بَلَّغْتَ رِسٰالَتَهُ وَ اللّٰهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّٰاسِ) (1).

حافظ: از کجا معلوم است که این آیه در آن روز برای این امر نازل گردیده باشد؟

داعی: فحول علماء خودتان از قبیل جلال الدین سیوطی در در المنثور(2) و حافظ بن ابی حاتم رازی در تفسیر(3) غدیر و حافظ ابو جعفر طبری در کتاب الولایة و حافظ أبو عبد اللّه محاملی در امالی و حافظ ابو بکر شیرازی در ما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین(4) و حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب الولایه(5) و حافظ ابن مردویه در

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ای پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، آنچه از خدا بر تو نازل شد به خلق برسان که اگر نرسانی، تبلیغ رسالت و اداء وظیفه نکرده ای و خدا تو را از شر و آزار مردمان محفوظ خواهد داشت.

2- در المنثور، ج2، ص298- 528.

3- تفسیر(ابن ابی حاتم)، ج4، ص1172، ح6609.

4- ما نزل من القرآن فی المر المؤمنین عليه‌السلام،ص239، ح345-350.

5- کتاب الولایة (سجستانی)، ج1، ص217.

تفسیر آیه و حافظ ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل(1) و ابو الفتح نظزی در خصائص العلوی(2) و معین الدین میبدی در شرح دیوان(3) و قاضی شوکانی در فتح القدیر(4) و سید جمال الدین شیرازی در اربعین و بدر الدین حنفی در عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری و امام اصحاب حدیث احمد ثعلبی در تفسیر کشف البیان(5) و امام فخر رازی در تفسیر کبیر(6) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی(7) و ابراهیم بن محمّد حموینی در فرائد السمطین(8) و نظام الدین نیشابوری در تفسیر(9) خود و سید شهاب الدین آلوسی بغدادی در روح المعانی(10) و نور الدین بن صباغ مالکی در فصول المهمّه(11) و علی بن احمد واحدی در اسباب النزول(12) و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول(13) و میر سید علی همدانی شافعی در مودة پنجم از مودة القربی(14) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب 39 ینابیع المودة(15)، خلاصه آنچه دیدم قریب سی تن از اعلام خودتان در معتبرترین کتب و تفاسیر خود نوشته اند که این آیه شریفه در شأن امیر المؤمنین علی عليه‌السلام روز غدیر خم نازل گردید. حتی قاضی فضل بن روزبهان با همه عناد و لجاج و تعصّبی که دارد نوشته

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- شواهد التنزیل، ج1، ص251.

2- خصائص العلوی، ج1، ص219.

3- شرح دیوان، ص415.

4- فتح القدیر، ج2، ص60.

5- کشف البیان، ج4، ص91.

6- تفسیر کبیر، ج12، ص50.

7- ما نزل القرآن فی علی عليه‌السلام ، ص240 و 245.

8- فرائد السمطین، ج1، ص158، باب 33.

9- تفسیر نیشابوری، ج6، ص170.

10- تفسیر روح المعانی، ج3، ص360-363؛ ج4، ص172.

11- فصول المهمه، ج1، ص239، ح1.

12- اسباب نزول، ص112.

13- مطالب السؤول، ص95.

14- مودة القربی، ص18.

15- ینابیع المودة، ج2، ص249.

است: فقد ثبت هذا فی الصحاح؛ یعنی پس بتحقیق ثابت آمده این قضیّه در صحاح معتبره ما که چون این آیه نازل شد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست علی را گرفت و فرمود: من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه.

و عجب آنکه همان قاضی عاصی در کشف الغمّه(1) خبر غریبی از رزین بن عبد اللّه نقل نموده که گفت: ما در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم این آیه را چنین قرائت می کردیم:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ -انّ علیاً مولی المؤمنین- وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ) (1).

و نیز سیوطی در درّ المنثور(3) از ابن مردویه و ابن عساکر(4) و ابن ابی حاتم(5) از ابو سعید خدری و عبد اللّه بن مسعود (یکی از کتّاب وحی) و قاضی شوکانی در تفسیر فتح القدیر(6) نقل نموده اند که ما در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همین قسم آیه را می خواندیم

خلاصه از تأکید کردن بلکه تهدید نمودن در این آیه که می فرماید:اگر این امر را تبلیغ ننمائی و بمردم نرسانی هیچ رسالت خود را تبلیغ ننموده ای صراحه معلوم می آید که آن امر مهم عظیمی که مأمور ابلاغ آن گردیده تالی تلو مقام رسالت بوده است و قطعا آن امر امامت و وصایت و أولی بتصرف بودن است که حافظ و نگاهبان دین و احکام است بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

## نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم در غدیر خم

قرینه دوم نزول آیه 5 سوره 5 (مائده) می باشد که در تکمیل دین می فرماید:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کشف الغمة، ج1، ص326.

2- ای پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنچه از خدا بر تو نازل شد بخلق برسان (که آن عبارت است از اینکه علی عليه‌السلام اولی به تصرف در امور مؤمنین است) پس اگر نرسانی (ولایت علی را) تبلیغ رسالت و اداء وظیفه نکرده ای.

3- در المنثور، ج2، ص528.

4- تاریخ دمشق، ج42، ص528.

5- تفسیر ابن ابی حاتم، ج4، ص1172، ح6609.

6- فتح القدیر، ج2، ص60.

(اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلاٰمَ دِیناً) (1).

حافظ: آنچه مسلّم است، این آیه در روز عرفه نازل گردیده و احدی از علما، نزول در روز غدیر را متعرض نشدند.

داعی: تمنا می کنم در بیانات خود تعجیل بنفی نفرمائید شاید راهی باثبات باشد مطالب را با قید احتیاط تلقّی فرمائید تا در موقع جواب اسباب ناراحتی روح نگردد.

البته تصدیق می کنم که بعض از علماء شما گفته اند که این آیه در عرفه نازل گردیده، ولی جمع کثیری از اکابر علماء خودتان نزول آیه را در روز غدیر نقل نموده اند و نیز عده ای از علمای خودتان گویند: محتمل است این آیه دو مرتبه نازل گردیده باشد: یک مرتبه غروب عرفه و یک مرتبه در غدیر؛ چنانچه سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامة(2) گوید: احتمل انّ الآیه نزلت مرتین مره بعرفه و مرة یوم الغدیر کما نزلت (بسم اللّه الرحمن الرحیم) مرتین مرة به مکّه و مرة بالمدینه (3).

و الاّ اکابر از موثقین علماء خودتان از قبیل جلال الدین سیوطی در درّ المنثور(4) و در اتقان(5) و امام المفسّرین ثعلبی در کشف البیان(6) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علیّ(7) و ابو الفتح نظزی در خصائص العلوی(8) و ابن کثیر شامی در تفسیر(9) خود از طریق حافظ ابن مردویه و محمد بن جریر طبری عالم، مفسّر مورّخ قرن

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- امروز کامل گردانیدم برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و اختیار کردم برای شما اسلام را دینی پاکیزه.

2- تذکرة الخواص، ص37، ذیل حدیث من کنت مولا- الخ.

3- احتمال دارد این آیه دو مرتبه نازل شده باشد: یک مرتبه در عرفه و مرتبه دیگر در روز عید غدیر؛ چنانکه بسم اللّه الرحمن الرحیم دو مرتبه نازل گردید: یک مرتبه در مکه و مرتبه دیگر در مدینه.

4- در المنثور، ج2، ص458، ذیل آیه 3 مائده.

5- الاتقان، ج1، ص31.

6- کشف البیان، ج4، ص16.

7- ما نزل القرآن فی علی عليه‌السلام،ص239، ح345-350.

8- خصائص العلوی، ص43.

9- تفسیر ابن کثیر، ج2، ص15. ذیل آیه 3 مائده.

سیم هجری، در تفسیر کتاب الولایة (1) و حافظ ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل(2) و سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامّة و ابو اسحاق حموینی در باب 12 فرائد السمطین(3) و ابو سعید سجستانی در کتاب الولایة(4) و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد(5) و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب(6) و ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب(7) و در فصل چهارم مقتل الحسین(8) و دیگران از علماء خودتان نوشته اند که چون در روز غدیر خم رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بحکم عالی اعلی علی عليه‌السلام را بمردم معرفی و نصب بولایت نمود و آنچه بدان مأمور بود، رسانید در شأن علی و آن قدر علی عليه‌السلام را بالای دست بلند نمود که دو زیر بغلش نمودار شد آنگاه امر فرمود به امت که سلّموا علی علیّ بامره المؤمنین؛ یعنی سلام کنید به علی به امارت مؤمنین، و امت همگی اذعان به آن نمودند. هنوز از هم جدا نشده بودند که آیه شریفه مذکوره نازل گردید. خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از نزول این آیه بسیار مسرور شد. لذا توجه به حاضرین نموده، فرمود:

الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضا الرب برسالتی و الولایه لعلیّ ابن أبی طالب بعدی (9).

امام حسکانی و امام احمد حنبل مشروحاً این قضیه را نقل نموده اند. اگر آقایان محترم ساعتی از عادت خارج شوید و با دوربین انصاف و حقیقت بین بنگرید، از نزول آیات کریمه و حدیث شریف، بر شما واضح و روشن می گردد که

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کتاب الولایة، ص218.

2- شواهد التنزیل، ج1، ص158، ح213.

3- فرائد اسمطین،ج1، ص73.

4- کتاب الولایة، ص131.

5- تاریخ بغداد، ج8، ص290.

6- مناقب ابن مغازلی، ص18- 19.

7- مناقب خوارزمی، ص155، باب14.

8- مقتل الخوارزمی، ص81، فصل4، ح35.

9- خدای بزرگ که دین را کامل و نعمت را تمام نمود، راضی شد برسالت و پیغمبری من و ولایت برای علی بعد از من.(مناقب، ص135، ح152).

کلمه مولا به معنای امامت و ولایت و اولا به تصرف می باشد.

و اگر مولی و ولیّ بمعنای اولی بتصرف بودن نبود، جمله بعدی بی معنی بود و این جمله که در همه جا از لسان مبارک رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صادر گردیده، ثابت می کند که مولی و ولیّ، به معنای اولی به تصرف می باشد که می فرماید: ((بعد از من این مقام مخصوص علی عليه‌السلام است.))

ثالثاً قدری با دقت فکر کنید و انصاف دهید در آن هوای گرم، در محل بی آب و آبادانی که سابقاً مرکزیت برای توقف در آنجا نبوده، تمامی امت را در آنجا جمع کند و جلورفته گان قافله را امر کند برگردانند مقابل آفتاب سوزان که پاها را بدامنها پیچیده و در پناه شترها نشسته بودند، منبر برود آن خطبه طولانی را که خوارزمی(1) و ابن مردویه(2) در مناقب خود و طبری در کتاب الولایة(3) و دیگران نقل نموده اند، در اثبات فضایل و مقامات امیر المؤمنین اداء نماید تا سه روز هم وقت مردم را بگیرد و در آن صحرای خشک و گرم آنها را نگاهدارد و امر کند تمامی افراد از عالی و دانی بایستی فردا بعد فرد با علی عليه‌السلام بیعت کنند نتیجه آن باشد که علی را دوست بدارید یا آنکه علی دوست و ناصر شما است.

در صورتی که نبود احدی از افراد امت که کثرت علاقه آن حضرت را بعلی نداند و مکرّر توصیه و سفارش نشنیده باشد(که به بعض از آنها قبلاً اشاره شد) دیگر در هم چو مکان گرمی، با نزول آیات و تأکیدات بلیغه، لزومی نداشت که مردم را در زحمت و معطّل نماید که نتیجه آن باشد علی را دوست بدارید.

بلکه اگر خوب دقت کنید، این عمل در نظر عقلاء چنانچه جهه اهم و ارجحی نداشته باشد، لغو می آید و عمل لغو از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هرگز صادر نمی گردد.

پس عند العقلاء ثابت است که این همه تشریفات آسمانی و زمینی برای محبّت و دوستی فقط نبوده، بلکه امر مهمّی تالی تلو مقام رسالت بوده که آن همان امر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مناقب خوارزمی، ص135.

2- مناقب حافظ، ص120.

3- کتاب الولایة، ص220.

ولایت و امامت و اولی به تصرفی در امور مسلمانان بوده است.

## نظر سبط ابن جوزی در معنای مولا

چنانچه جمعی از اکابر علماء خودتان از روی دقت و انصاف، تصدیق این معنی را نموده اند؛ از جمله سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامة(1) از برای کلمه مولی ده وجه و معنی ذکر نموده. آنگاه در آخر آن جملات گوید: ((هیچ یک از این ده معنی مطابقت با کلام رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نمی نماید؛ و المراد من الحدیث الطاعه المحضه المخصوصه فتعیّن وجه العاشر و هو الاولی و معناه من کنت اولی به من نفسه فعلیّ اولی به (2).

و صراحت دارد باین معنی قول حافظ ابو الفرج یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی در کتاب مرج البحرین که روایت نموده است این حدیث را باسناد خودش از مشایخ خود و گفته است که پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گرفت دست علی عليه‌السلام را فرمود: من کنت ولیّه و اولی به من نفسه فعلیّ ولیّه (3).آنگاه سبط ابن جوزی گوید: و دلّ علیه أیضا قوله عليه‌السلام الست اولی بالمؤمنین من انفسهم و هذا نصّ صریح فی اثبات امامته و قبول طاعته (3).

## نظر ابن طلحه شافعی در معنای مولا

و نیز محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول(5) اواسط فصل پنجم از باب 1 گوید: ((از برای کلمه مولی معانی متعدده می باشد، از قبیل اولا بتصرف و ناصر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تذکرة الخواص، ص37.

2- مراد از حدیث، طاعت محضه مخصوصه است. پس متعین وجه و معنای دهم است و آن اولی بتصرف بودن است و معنی چنین شود کسی را که من اولی بتصرف باو هستم از نفس او، پس علی عليه‌السلام اولی بتصرف باو می باشد.

3- کسی را که من ولی و اولی به تصرف باو از نفس او می باشم، پس علی عليه‌السلام ولی و اولی بتصرف او می باشد.

4- جمله الست اولی بالمؤمنین من انفسهم که در ابتداء کلام خود فرمود، دلیل دیگر است بر اینکه کلمه مولی بمعنی اولی بتصرف است و این خود نص صریح است در اثبات امامت و قبول اطاعت علی عليه‌السلام.

5- مطالب السؤول، ص82، فصل5 از باب1.

و وارث و صدّیق و سید.)) آنگاه گوید: ((این حدیث شریف از اسرار آیه مباهله است؛ چه آنکه خداوند علیّ اعلا، علی عليه‌السلام را بمنزله نفس پیغمبر خوانده و بین نفس پیغمبر و نفس علی جدائی نبوده و جمع نموده است آن دو را با هم بضمیر مضاف بسوی رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم؛ اثبت رسول اللّه لنفس علیّ بهذا الحدیث ما هو ثابت لنفسه علی المؤمنین عموما فانه(صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم)اولی بالمؤمنین و ناصر المؤمنین و سید المؤمنین و کل معنی امکن اثباته مما دلّ علیه لفظ المولی لرسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فقد جعله لعلیّ و هی مرتبه سامیه و منزله سامعه و درجه علیّه و مکانه رفیعه خصّصه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بها دون غیره فلهذا صار ذلک الیوم عید و موسم سرور لأولیائه (1) انتهی بیانه.

حافظ: نظر به فرموده خودتان چون لفظ مولی به معانی متعدده آمده، پس تخصیص مولا به معنای اولی به تصرف از بین تمام معانی بلا مخصص باطل می باشد.

داعی: البته خاطر آقا بخوبی مسبوق است که محققین علم اصول، بیانی دارند در لفظی که از حیث لغت به معانی متعدده آمده، معنای واحد در آنها حقیقی می باشد و باقی معانی مجاز است. بدیهی است در هر جا، حقیقت مقدم بر مجاز می باشد.

پس روی این اصل، در لفظ مولی و ولیّ، معنای حقیقی اولی به تصرف می باشد؛ چنانچه ولیّ النکاح بمعنی متولی امر نکاح است. و ولی المرأه زوجها و ولی الطفل أبوه. به معنای اولا به می باشد. ولیعهد سلطان به معنی متصرف در امور سلطنت بعد از سلطان است و از این قبیل است تمام معانی.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ثابت نمود رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای نفس علی عليه‌السلام باین حدیث و لفظ مولی هر چیزی که ثابت است بر نفس خودش بر مؤمنین. پس بدرستی که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اولا بتصرف در امور مؤمنین است و یاور مؤمنین است و سید و آقای مؤمنین است و هر معنی که امکان دارد اثبات او از چیزی که دلالت دارد بر او لفظ مولی برای رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، قرار داد آن را درین حدیث شریف و گفتار لطیف برای علی بن أبی طالب عليه‌السلام و این مرتبه سامیه و منزلت عالیه و درجه و مکان بلندی است برای آن حضرت که تخصیص داده است او را پیغمبر منحصراً به این خصیصه برای همین معنا، فلذا آن روز (غدیر) عید و موسم سرور و شادمانی گردید برای دوستان آن حضرت.(مطالب السؤول، ص82، فصل5 از باب1).

علاوه این اشکال به خودتان وارد است؛ چه آنکه لفظ ولیّ و مولی را که ذو معانی می باشد، اختصاص داده اید به محب و ناصر. پس این تخصیص بلا مخصّص قطعاً باطل است و این ایراد بیشتر به خودتان وارد است تا بما؛ زیرا اگر ما تخصیص دادیم، بلا مخصّص نیست، بلکه روی قرائن و دلائل بسیاریست که بر این معنی وارد است از آیات و اخبار و گفتار بزرگان که از جمله همان دلائلی است که علماء بزرگ خودتان مانند سبط ابن جوزی و محمّد بن طلحه شافعی ذکر نموده اند.

و بالاترین دلیل، قراین داخله و خارجه است که مخصّص این معنا می باشد؛ چنانچه ببعض از آن قرائن اشاره نمودیم که از جمله احادیث بسیاری است از طرق ما و شما که آیه شریفه را این قسم نقل نموده اند: یا أیها الرسول بلغ ما انزل الیک فی ولایة علی و امامة امیر المؤمنین. چنانچه جلال الدین سیوطی که از اکابر علمای شما است در درّ المنثور(1) آن أحادیث را جمع نموده.

## احتجاج علی به حدیث غدیر در رحبه

و اگر این حدیث و لفظ مولی نص بر امامت و خلافت ابتداییه نبود، حضرت امیر المؤمنین عليه‌السلام مکرر بآن احتجاج نمی نمود و مخصوصاً در جلسات شوری استشهاد به آن نمی کرد؛ چنانچه خطیب خوارزمی در مناقب و ابراهیم بن محمد حموینی در باب 58 فرائد(3) و حافظ ابن عقده در کتاب الولایة و ابن حاتم دمشقی در درّ النظیم(4) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(5) مفصّلاً نقل نموده اند، بالاخص در رحبه که سی نفر از اصحاب به آن شهادت دادند. چنانچه امام احمد بن حنبل در مسند(6) و ابن اثیر جزری در اسد الغابه(7) و ابن قتیبه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در المنثوز، ج2، ص528.

2- مناقب خوارزمی، ص156، ح185.

3- فرائد السمطین، ج1، ص187.

4- درّ التنظیم، ص332.

5- شرح نهج البلاغه، ج4، ص370.

6- مسند احمد، ج4، ص370.

7-اسد الغابة، ج1، ص367.

در معارف(1) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب(2) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(3) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء(4) و ابن حجر عسقلانی در اصابه(5) و محب الدین طبری در ذخائر العقبی(6) و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی(7) و علامه سمهودی در جواهر العقدین(8) و شمس الدین جزری در اسنی المطالب(9) و سلیمان بلخی حنفی در باب 4 ینابیع المودّة(10) و حافظ ابن عقده در کتاب الولایة و دیگران از أکابر علمای شما احتجاج علی عليه‌السلام را در رحبه کوفه با مسلمانان نقل نموده اند که حضرت در مقابل مردم ایستاد فرمود: ((سوگند می دهم شما را هر کس در غدیر خم از رسول خدا به گوش خود درباره من چیزی شنیده برخیزد و گواهی دهد.)) سی تن از اصحاب برخاستند که دوازده تن از آنها بدری بودند و گفتند: ((ما در روز غدیر خم دیدیم که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست علی عليه‌السلام را گرفت و به مردم فرمود: أ تعلمون انّی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا نعم قال من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه)) - الخ. (11) سه تن از آن جمعیت شهادت ندادند که یکی از آنها أنس بن مالک بود که گفت: ((پیری مرا گرفته، فراموش نمودم.)) حضرت نفرینشان نمود و مخصوصاً درباره أنس فرمود: ((اگر دروغ می گویی خداوند تو را به پیسی و برص مبتلا کند که عمامه او را نپوشاند!)) پس أنس از جای برنخاست مگر آن

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- معارف، ص194.

2- کفایة الطالب، ص56.

3- شرح نهج البلاغه، ج5، ص8.

4- حلیة الاولیاء، ج5، ص26.

5- اصابة، ج2، ص408.

6- ذخائر العقبی، ص67.

7- خصائص العلوی، ص136.

8- جواهر العقدین، ج2، ص170.

9- اسنی المطالب، ص3.

10- ینابیع المودة، ج1، ص106-107، ح27-28.

11- آیا می دانید که من سزاوار ترم به مؤمنان از خود آنها؟ گفتند: آری. فرمود: ((هر کس را من مولای او هستم این(علی عليه‌السلام) مولای اوست))

که بدنش مبروص و پیش شد! (در بعض اخبار دارد کور و پیس شد)

بدیهی است حجت قرار دادن این حدیث و استشهاد نمودن به آن، دلیل کامل بر اثبات حق اعظم خود که امارت و خلافت منصوصه باشد، بوده است. (در این موقع صدای مؤذن بلند و آقایان برای أداء نماز عشاء برخاستند و بعد از أداء فریضه و استراحت و صرف چای).

## قرینه چهارم ((ألست اولی بکم من انفسکم))

داعی: رابعاً قرینه کلام در خود حدیث اثبات مرام می نماید که مراد از مولی اولی به تصرف می باشد؛ زیرا در خطبه غدیریه و حدیث است که رسول أکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قبل از بیان مطلب فرمود: ((أ لست اولی بکم من انفسکم)) یعنی آیا من اولی به تصرف نیستم بشما از نفس های شما (اشاره بآیه 6 سوره 33 احزاب) است که فرموده: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) (1).و در حدیث صحیح هم در کتب فریقین وارد است که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ما من مؤمن الاّ أنا اولی به فی الدنیا و الآخره (2).

همگی گفتند: ((بلی تو اولی بتصرفی از ما به نفس های ما.))

بعد از آن فرمود: من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه. پس سیاق کلام می رساند که مراد از مولی همان اولویت است که رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بأمت داشته است.

حافظ: در بسیاری از اخبار بیانی از این قرینه نمی باشد که فرموده باشد: ألست أولی بکم من أنفسکم.

داعی: عبارات و ألفاظ در موضوع حدیث غدیر و نقل ناقلین مختلف است. در اخبار امامیه عمومیت دارد و جمهور علمای اثناعشریه در کتب معتبره خود با همین قرینه نقل نموده اند.

و در کتب معتبره شما هم بسیار هست و آنچه الحال در نظر دارم، سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامة(3)و امام احمد بن حنبل در مسند(4)و نور الدین بن صباغ

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سزاوارتر و اولی بتصرف است بمؤمنین از نفسهای ایشان

2- نیست هیچ مؤمنی مگر آنکه من اولی بتصرف هستم باو در دنیا و آخرت.

3- تذکرة الخواص، ص36.

4- مسند احمد، ج4، ص281.

مالکی در فصول المهمّه نقلا از امام احمد و زهری و حافظ ابو بکر بیهقی و ابو الفتوح اسعد بن ابی الفضائل بن خلف العجلی فی کتابه الموجز فی فضایل الخلفاء الاربعه و خطیب خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب(1) و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب اول کفایت الطالب(2) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب 4 ینابیع المودّة(3) نقلا از مسند احمد و مشکوة المصابیح(4) و سنن ابن ماجه(5) و حلیه الاولیاء(6) حافظ أبو نعیم اصفهانی و مناقب ابن مغازلی شافعی و کتاب الموالات ابن عقده و دیگران از اکابر علمای شما به مختصر اختلافی در الفاظ و طریق گفتار، حدیث غدیر را نقل نموده اند که در تمامی آنها جمله ألست اولی بکم من أنفسکم، موجود است و برای تیمّن و تبرّک، ترجمه حدیثی که امام اصحاب حدیث احمد حنبل (امام الحنابله) در مسند(7) نقل نموده مسنداً از براء بن عازب به عرضتان می رسانم که گفت: ((با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودیم در سفری تا رسیدیم به غدیر. آن حضرت در میان جمعیت ندا داد: الصلوة جامعه، (عادت و رسم چنین بود که هرگاه پیش آمد مهمی روی می داد، آن حضرت امر می فرمود، ندا می کردند الصلوة جامعه. امت جمع می شدند بعد از ادای نماز آن امر مهم را ابلاغ می فرمود) آنگاه میان دو درخت را برای پیغمبر اختصاص دادند پس از اداء نماز دست علی را گرفت مقابل جمعیت و فرمود: ألستم تعلمون انّی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی قال أ لستم تعلمون انّی اولی بکلّ مؤمن من نفسه قالوا بلی قال من کنت مولاه فعلیّ مولاه اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه،فلقیه عمر بن الخطاب بعد ذلک فقال له هنیئا لک یا بن أبی طالب اصبحت و امسیت مولی کل مؤمن و مؤمنه (8).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مناقب خوارزمی، ص156، ح185.

2- کفایة الطالب، ص56.

3- ینابیع المودة، ج1، ص107، ح28.

4- مشکوة المصابیح، ج3، ص246.

5- سنن ابن ماجه، ج1، ص43.

6- حلیة الوالیاء، ج5، ص26.

7- مسند احمد، ج4، ص281.

8- آیا شما نیستید که می دانید من اولی بتصرف به مؤمنین هستم از نفسهای ایشان. گفتند: ((بلی یا رسول اللّه)) فرمود: ((آیا شما نیستید که می دانید من اولی بتصرف هستم بهر مؤمنی از نفس او؟)) گفتند: بلی. (آنگاه که اقرار از آنها گرفت) فرمود هر کس را من اولی بتصرف در نفس او هستم پس علی همان اولویت را دارد (آنگاه دعا کرد) خدایا دوست بدار کسی که علی عليه‌السلام را دوست بدارد و دشمن بدار =

و نیز میر سید علی همدانی شافعی در مودة پنجم از مودة القربی و سلیمان بلخی در ینابیع و حافظ ابو نعیم در حلیه بمختصر تفاوتی در الفاظ، همین حدیث را ضبط نموده اند و مخصوصاً حافظ ابو الفتح که ابن صباغ هم در فصول المهمّة از او نقل نموده، به این عبارت آورده که خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: أیها الناس انّ اللّه تبارک و تعالی مولای و انا اولی بکم من انفسکم الا و من کنت مولاه فعلی مولاه (1).

و نیز ابن ماجه قزوینی در سنن و امام أبو عبد الرحمن نسائی در احادیث 81 و 83 و 93 و 95 این قرینه را نقل نموده اند و در حدیث 84 از زید بن ارقم باین عبارت نقل نموده که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ضمن خطبه فرمود: أ لستم تعلمون انّی اولی بکل مؤمن و مؤمنه من نفسه قالوا بلی نشهد لانت اولی بکل مؤمن من نفسه قال فانی من کنت مولاه فهذا مولاه و اخذ بید علی عليه‌السلام (1).

و نیز ابو بکر احمد بن علی خطیب بغداد متوفی سال 462 هجری در تاریخ بغداد(3) حدیث مفصّلی از ابو هریره نقل نموده که هر کس روز هیجدهم ذی الحجة الحرام (یوم الغدیر) روزه بگیرد، ثواب شصت ماه روزه گرفتن برای او می باشد. آنگاه حدیث غدیر مذکور را با ذکر همان قرینه نقل نموده است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

=کسی که علی عليه‌السلام را دشمن بدارد. پس ملاقات نمود عمر بن الخطاب علی عليه‌السلام را بعد از این بیانات و گفت به آن حضرت: ((گوارا باد تو را پسر أبی طالب صبح و شب نمودی در حالتی که مولای هر مؤمن و مؤمنه شدی!))

1- ای مردم، خدای تبارک و تعالی مولای من است و من اولی به تصرف هستم به شما از نفسهای شما و بدانید که هر کس را من اولی به تصرف در نفس او هستم. پس علی عليه‌السلام همان اولویت را دارد.(مودة القربی، ص14- ینابیع المودة، ج1، ص107، ح28- فصول المهمه، ج1، ص242)

2- آیا نمی دانید که من اولی بتصرف هستم بهر مؤمن و مؤمنه از نفس او؟ همگی گفتند: ((بلی شهادت می دهیم که تو اولی بتصرفی بهر مؤمن از نفس او.)) آنگاه فرمود: هر کس را من اولی بتصرف در نفس او هستم، پس این (علی) اولا به تصرف در او می باشد)) و گرفت دست علی را (تا همه دیدند).(سنن ابن ماجه، ج1، ص43 - خصائص نسائی، ص136).

3- تاریخ بغداد، ج8، ص290.

گمان می کنم برای نمونه به همین مقدار کافی باشد نقل این اخبار تا آقا نفرمائید که در اخبار نامی از قرینه (الست اولی بکم من انفسکم) نمی باشد.

## أشعار حسان در حضور رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

قرینه پنجم، اشعار حسان (1)بن ثابت انصاری است که در حضور رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در همان مجلس که علی را بولایت نصب و معرفی نمود، با اجازه خود آن حضرت انشاد نمود که سبط ابن جوزی و دیگران می نویسند، حضرت وقتی اشعار را شنید فرمود: یا حسان لا تزال مؤیدا بروح القدس ما نصرتنا او نافحت بلسانک (2).

چنانچه حافظ ابن مردویه احمد بن موسی مفسر و محدّث معروف قرن چهارم هجری، متوفی سال 352 قمری در مناقب و صدر الائمّه موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و در فصل چهارم مقتل الحسین عليه‌السلام و جلال الدین سیوطی در رسالة الازهار فیما عقده الشعراء و حافظ ابو سعد خرگوشی در شرف المصطفی و حافظ ابو الفتح نطنزی در خصائص العلویه و حافظ جمال الدین زرندی در نظم درر السمطین و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی و ابراهیم بن محمّد حموینی در باب 12 فرائد السمطین و حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب الولایه و یوسف سبط ابن جوزی در تذکره خواص الامه و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب اول کفایة الطالب و دیگران

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- حسان بن ثابت اشعر شعراء مخضرمیین بلکه اشعر اهل بلاد در زمان خود و شاعر مخصوص پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود و مخصوصاً آن حضرت برای او در مسجد منبر نصب نموده و هجو کفار را از او استماع می نمود و می فرمود: ((أجب عنی))؛ یعنی از طرف من به ایشان جواب ده. ابن عبد البر در استیعاب گوید: ((روزی حسان در مسجد انشاد شعر می کرد، عمر بن الخطاب رسید و با تغیر گفت: أ تنشد الشعر فی مسجد رسول اللّه آیا در مسجد رسول خدا شعر می گویی حسان گفت قد کنت انشد فیه عند من هو خیر منک؛ یعنی من انشاد شعر در مسجد بحضور کسی که از تو بهتر است (یعنی رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) می نمایم، پس عمر ساکت شد. پیغمبر می فرمود: شعر حسان را نتوان شعر گفت، بلکه تمامش حکمت است؛ غالباً او را مدح می فرمود.)) (تذکرة الخواص، ص39).

2- ای حسان مادامی که بما اهل بیت یاری نمودی بمدحی یا کلمه خوبی مؤید بروح القدس می باشی. (یعنی این اشعار تو امروز از نفحه روح القدس بوده).

از علما و مورخین خودتان از ابی سعید خدری نقل می نمایند که در روز غدیر خم بعد از خطبه و شرح قضایا که مختصرا ذکر شد و نصب امیر المؤمنین عليه‌السلام حسّان بن ثابت عرض کرد: أ تأذن لی ان اقول ابیاتا قال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قل ببرکه اللّه؛ یعنی آیا اذن می دهی که ابیاتی در این باب بگویم حضرت فرمودند بگو ببرکت خداوند یعنی با لطف و عنایت پروردگار متعال پس رفت بالای زمین بلندی ارتجالا شروع کرد به گفتن این ابیات:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ینادیهم یوم الغدیر نبیّهم |  | بخمّ فاسمع بالرسول منادیا |
| و قال فمن مولاکم و ولیّکم |  | فقالوا و لم یبدوا هناک التعامیا |
| الهک مولانا و انت ولیّنا |  | و لم تلف منّا فی الولایه عاصیا |
| فقال له قم یا علیّ فانّنی |  | رضیتک من بعدی اماما و هادیا |
| فمن کنت مولاه فهذا ولیّه |  | فکونوا له انصار صدق موالیا |
| هناک دعا اللّهم وال ولیّه |  | و کن للّذی عادی علیّا معادیا(1) |

این اشعار از اوضح دلایل است که نشان می دهد در همان موقع روز، اصحاب از لفظ مولی درک نکردند مگر امامت و خلافت را برای علی عليه‌السلام و اگر مولی به معنی امام و هادی و اولی به تصرف نبود، قطعاً بایستی حضرت موقعی که شنید حسّان ضمن اشعار گفت: رضیتک من بعدی اماماً و هادیاً بفرماید حسّان اشتباه کردی و مقصود مرا نفهمیدی؛ زیرا هدف و مقصد من از این بیان امام و هادی و اولی به تصرف تالی تلو مقام نبوت نبوده، بلکه مرادم محبّ و ناصر بوده! گذشته از آنکه تکذیب ننمودند، با جملات لا تزال مؤیدا بروح القدس، تصدیق آن را نمودند. به علاوه ضمن خطبه، با کمال وضوح بیان امامت و خلافت آن حضرت را نمودند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- روز غدیر خم نبی اکرم ندا می کرد امت را و آنها شنیدند ندای منادی آن حضرت را فرمود: ((کیست مولی و ولی شما؟)) (یعنی اولی بتصرف در امور شما) گفتند: ((خدا مولای ما و تو ولی مائی و احدی انکار و عصیان این معنا ندارد.)) پس به علی فرمود: ((برخیز یا علی، بدرستی که راضی شدم بعد از من تو هادی و امام خلق باشی. پس هر کس را من ولی و اولی بتصرف در امر او می باشم، این علی ولی و اولی بتصرف در امر او می باشد. پس تمام شما امت علی را یار صدق و و راستی مانند غلامان باشید.)) آنگاه دعا کرد: ((خدایا دوست دار دوست او را و دشمن باش آن کس را که دشمن علی می باشد!)) (تذکرة الخواص، ص39).

لازم است آقایان محترم مراجعه کنند به خطبه ولایت که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در روز غدیر بیان نموده که ابو جعفر محمّد بن جریر طبری متوفی سال 310 هجری در کتاب الولایه تمام را نقل نموده که فرمود:

اسمعوا و اطیعوا فانّ اللّه مولاکم و علیّ امامکم، ثمّ الامامه فی ولدی من صلبه الی یوم القیامة. معاشر الناس هذا اخی و وصیّی و واعی علمی و خلیفتی علی من آمن بی-و علی تفسیر کتاب ربّی (1).

پس آقایان انصاف دهید که سکوت آن حضرت در موقع شنیدن این اشعار، علاوه بر بیانات خود آن حضرت، دلیل قاطع است که مقصود آن حضرت محبّ و ناصر نبوده، بلکه همان بوده که حسّان ضمن اشعار بیان نموده، یعنی امام و هادی و اولی بتصرف در امور مسلمین. فلذا فرمود: ((حسّان بتأیید روح القدس این حقیقت بر زبان تو جاری گردید.))

## در عهدشکنی صحابه

علی ایّ تقدیر، فرمایش آن حضرت بمعنی حقیقی ولایت مطلقه و یا بعقیده شما بمعنای محبّ و ناصر باشد مسلّم است که اصحاب بأمر آن حضرت در آن روز دستی فشار داده و بیعتی کرده و عهدی نمودند. چنانچه اتفاقی علمای فریقین (شیعه و سنّی است) پس چرا آن عهد و بیعت را شکستند. بر فرض فرموده شما صحیح باشد که منظور آن حضرت دوستی و یاری بوده، شما را به خدا انصاف دهید! آیا معنی دوستی و فایده یاری و نصرت که عهد بستند، همین بود که آتش در خانه اش ببرند و زن و بچه هایش را که فرزندان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودند، آزار نموده بترسانند و او را جبراً بکشند بمسجد ببرند و با شمشیر برهنه تهدید بقتلش کنند و بدن فاطمه محبوب خدا و پیغمبر را بلرزانند و بچه نارسش را سقط نمایند؟!

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بشنوید و اطاعت نمائید! پس به درستی که خدای عز و جل مولای شما و علی عليه‌السلام امام بر شما می باشد. پس امامت تا قیامت در اولاد من است از صلب علی عليه‌السلام. ای جماعت مردم علی عليه‌السلام برادر من و وصی من و حافظ علم من و خلیفه من است بر کسی که ایمان به من آورده و بر تفسیر کتاب پروردگار من.

آیا همین بود مقصود از آن تشکیلات با عظمت در آن روز بزرگ و سفارشات رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با آن همه تأکیدات بلیغه؟ آیا این عملیات بعد از وفات آن حضرت نقض عهد با خدا و پیغمبر نبوده؟!

آیا کسانی که نقض عهد نمودند و یا عهد دوستی را (به عقیده شما) به آخر نرسانیدند، آیه 25 سوره 13 (رعد) را نخوانده بودند؟

اگر حبّ و بغض جاهلانه را به کنار بگذاریم، حقّ و حقیقت آشکارا جلوه گر است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر پرده ز روی کارها بر دارند |  | معلوم شود که در چه کاریم همه |

## نقض عهد نمودن صحابه در احد و حنین و حدیبیه

آیا در غزوه احد و حنین که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از تمامی اصحاب عهد گرفت که امروز فرار ننمائید آیا فرار ننمودند؟ آیا این فرار و تنها گذاردن پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مقابل اعداء که طبری و ابن ابی الحدید و ابن اعثم کوفی و دیگران از مورخین خودتان نوشته اند نقض عهد نبوده؟

و الله شماها بی جهت به ما اشکال می نمایید! شیعیان همان می گویند که علمای بزرگ خودتان گفته اند و در کتابها همان می نویسند که علماء و مورخین خودتان نوشته اند. اگر انتقادی از علمای شیعه نسبت به صحابه وارد است، همان هایی است که علمای خودتان نوشته اند.

## قضاوت منصفانه باید کرد

پس چرا شماها خلفاً عن سلف بما حمله بی جا می نمایید؟ شماها بنویسید عیبی ندارد و مورد انتقاد نیست ولی اگر ما گفتیم و نوشتیم آنچه را که اکابر علمای سنی نوشتند، کافر می شویم قتلمان واجب می شود برای آنکه افعال زشت و اعمال قبیحه بعض صحابه را مورد انتقاد قرار داده و تقبیح می نماییم؟

و حال آنکه اگر طعن بر صحابه مذموم و موجب رفض می گردد، قطعاً تمام صحابه رافضی بودند، نه فقط شیعیان؛ چه آنکه تمام صحابه عموماً یکدیگر را

مورد طعن قرار داده و تقبیح اعمال هم نموده اند حتی خلیفه ابی بکر و عمر.

اگر ملاحظه تنگی وقت نبود، مشروحاً اقوال آنها را بیان می نمودم؛ اگر مایلید بخوبی پی ببرید باینکه اصحاب رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مانند سایر مردم جایز الخطا بوده اند، هر یک تقوی پیشه نمودند مؤمنین پاک و مورد احترام گردیدند و هر یک در پی هوی و هوس رفتند و افعال زشت از آنها صادر گردیده مطعون و مذموم واقع شدند، مراجعه نمایید به شرح نهج البلاغه(1) ابن ابی الحدید از جواب مفصّل زیدی را باعتراض ابو المعالی جوینی راجع به صحابه که ابو جعفر نقیب نقل نموده، ببینید تا بدانید چه اختلاف و انقلابی در صحابه بوده که پیوسته یکدیگر را تفسیق و تکفیر و لعن و سبّ می نمودند.

منتهی فرقی که بین شیعیان و بعض از منصفین علمای شما با عموم آقایان اهل سنّت و جماعت می باشد، در مسأله حبّ و بغض است. چون شماها ببعض از صحابه مهر و محبّت و علقه و علاقه مفرط دارید، روی قاعده حبّ الشیء یعمی و یصم، بدی در آن ها نمی بینید؛ چون با دیده محبت نظر می کنید، لکه های بد آنها را هم خوب می بینید، فلذا سعی می نمائید از تمام مطاعن آنها را تبرئه نمایید و جوابهایی که داده می شود، در مقابل مطاعن واضحه خنده آور است.

ولی ما خدا را به شهادت می طلبیم که با بغض و کینه و عداوت، به أصحاب رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نظر نمی کنیم، بلکه بوقایع اتفاقیه با نظر برهان و منطق می نگریم؛ خوبی ها را خوب و بدی ها را بد، دیده قضاوت بحق می نماییم.

آقایان محترم! ما و شما معتقد بقیامت و یوم الجزا هستیم. چهار روزه عمر دنیا ارزشی ندارد می گذرد! فکری برای آن روز باید نمود.

و الله ما شیعیان مظلومیم! بیجهت امر را بر عوام بی خبر مشتبه ننمایید، شیعیان موحّد را کافر و رافضی نخوانید! آیا سزاوار است پیروان محمد و آل محمد صلوات اللّه علیهم اجمعین را به بهانه پوچ رافضی و مورد حمله قرار دهید؟ در حالتی که اگر برای نوع انتقادات و بیان حقایق شیعیان را بد می دانید و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- شرح نهج البلاغه، ج1، ص142.

کافر می خوانید، اول باید اکابر علمای خودتان را بد بدانید؛ چه آنکه این نوع انتقادات از زیر قلم آنها بیرون آمده و در کتب معتبره خودشان ثبت نموده اند.

## فرار صحابه در حدیبیه

مثلاً در قضیّه حدیبیّه، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(1) و سایر مورخین خودتان می نویسند: بعد از قرار داد صلح، اکثر صحابه با عمر بن الخطاب عصبانی بودند و با رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم معاتباتی نمودند که ما راضی به صلح نبودیم و می خواستیم جنگ کنیم، چرا صلح نمودید؟ حضرت فرمود: ((اگر میل بجنگ دارید مختارید.)) فلذا حمله کردند. چون قریش آماده بودند حمله آنها را جواب متقابل دادند چنان شکستی از کفار به آنها وارد آمد که در موقع فرار مقابل پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هم نتوانستند. بایستند. از آنجا هم فرار نموده، به صحرا رفتند.

حضرت به علی عليه‌السلام فرمود: ((شمشیر بردار جلو قریش را بگیر!)) همین که قریش علی را در مقابل خود دیدند برگشتند. آنگاه اصحاب فراری کم کم مراجعت نموده، خیلی از عمل خود خجل و شرمنده بنای عذر خواهی را گذاردند.

رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: ((مگر من شما را نمی شناسم! آیا شما نبودید که در غزوه بدر کبری مقابل دشمن می لرزیدید؟ خداوند ملائکه را بیاری ما فرستاد. آیا شما نبودید اصحاب من که در روز احد فرار کردید و بکوهها بالا می رفتید و مرا تنها گذاردید هرچند شما را خواندم نیامدید؟))

خلاصه حضرت تمام سستی ها و بی ثباتی های آنها را بیان نمود آنها پیوسته عذر خواهی می نمودند.

بالاخره ابن ابی الحدید در اینجا می نویسد: ((حضرت این عتابها را با عمر نمود بعد از اینکه تکذیب نمود وعده های آن حضرت را.)) آنگاه نوشته اند از بیانات پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم معلوم می شود خلیفه عمر رضی اللّه عنه باید در احد گریخته باشد که حضرت ضمن معاتبات آن را ذکر نموده.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- شرح نهج البلاغه، ج1، ص142.

حالا آقایان، ملاحظه بفرمایید این قضیه ای را که علماء بزرگی مانند ابن ابی الحدید و دیگران نوشته اند اگر ما بگوییم، فوری از ما خورده گرفته و رافضی و کافرمان می خوانید که چرا می گویید و توهین به خلیفه می نمائید؟ ولی به ابن ابی الحدید و امثال او ایرادی نیست. هرچه ما بگوییم قصد توهین نداریم، بلکه وقایع تاریخی را نقل می نماییم چون شما به ما نظر بد دارید، مؤثر واقع نمی گردد. چه خوش سراید شاعر عرب که خیلی مناسب این مقام است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و عین الرضا عن کلّ عیب کلیله |  | و لکنّ عین السخط تبدی المساویا(1) |

ما خیلی محاکمات روز قیامت با علماء شما داریم دنیا می گذرد ولی باید خود را برای ناله مظلومانه ما در محکمه عدل الهی حاضر نمائید.

حافظ: چه ظلمی به شما شده که روز قیامت داد خواهی نمائید؟

داعی: ظلم ها بسیار، هتک حرمتها فراوان که اگر از همه آنها غمض عین نماییم، حقیر که افتخار دارم یکی از اولادها و ذراری فاطمه صدیقه مظلومه سلام اللّه علیها هستم، هرگز از حق خود نخواهم گذشت و روزی که محکمه عدل الهی تشکیل شود و ما معتقد به آن روز هستیم، راجع ببسیاری از ظلمها و تعدّیها دادخواهی خواهیم نمود و قطع داریم که عادلانه رسیدگی می شود.

حافظ: خواهش می کنم تحریک اعصاب نکنید! چه حقی از شما رفته و چه ظلمی به شما شده، بیان نمائید؟

داعی: ظلم و تعدی و اخذ حق ما مخصوص به امروز نیست، بلکه از زمان بعد از وفات جدّ بزرگوارمان خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم این پایه گذارده شده که حق ثابتی که خدا و پیغمبر به جدّه مظلومه ما زهرای اطهر سلام اللّه علیها برای نان فرزندانش واگذار نمود غصب نمودند و بناله مظلومانه جدّه ما ابدا ترتیب اثر ندادند تا در عنفوان شباب آن یادگار پیغمبر با دل پردرد از دنیا رفت.

حافظ: عرض کردم جناب عالی خیلی زرنگ هستید. با کلمات و گفتار مهیّج تحریک احساسات می نمایید. حق ثابت فاطمه رضی اللّه عنها چه بوده که غصب نمودند. قطع بدانید اگر شما در حضور برادران مؤمن خود نتوانید مدعای خود را

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- چشم رضا پوشیده از هر عیبی است و لکن چشم سخط و غضب می بیند بدیها را.

ثابت نمائید، هرگز در محکمه عدل الهی از عهده این امر بر نمی آیید! خیال کنید امروز محکمه عدل الهی تشکیل شده، مدعای خود را ثابت نمائید.

داعی: آنجا محکمه عدل است. اغراض و تعصّبات راه ندارد و با نظر پاک بی آلایش قضاوت می کنند. اگر آقایان محترم هم نظر انصاف داشته باشید مانند قاضی عادل بی طرف، گوش بعرایض داعی بدهید، قطعاً تصدیق بحقّانیّت ما خواهید نمود.

## خدا می داند که من اهل جدل نیستم

حافظ: به حق خدا و بحق بزرگی که جدّ امجد شما رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بما دارد که من شخصاً عناد و لجاج و تعصّبی ندارم. در این شبها که بفیض ملاقاتتان نایل آمدیم، باید کاملاً متوجه شده باشید که حقیر اهل مجادله نیستم. هرکجا حرف حسابی توأم با دلیل و برهان اساسی شنیدم، سکوت و آرامشی در خود مشاهده کردم. خود سکوت ما دلیل بر تسلیم ما به حرف حق و حساب است، و الا اگر می خواستیم بازیگری کنیم و از راه جدل دست اندازی نماییم می توانستیم بیانات و دلایل شما را در دست اندازهای مغلطه کاری انداخته و رد نماییم؛ چنانچه گذشتگان ما همین عمل را انجام دادند. ولی طبعاً حقیر اهل جدل و بازی نبوده ام، مخصوصاً از آن ساعتی که در مقابل شما قرار گرفتم(و لو اینکه قبل از ورود و ملاقات شما به قصد دیگر آمدیم)جذبه حقیقت و دل پاک و ادب و اخلاق نیک و سادگی شما، چنان در من اثر نمود که با خدای خود عهد نمودم در مقابل حرف حساب و منطق کاملاً تسلیم گردم، و لو اینکه با امیال اشخاص مطابقت و موافقت نکند.

یقین بدانید حقیر آن آدم شب اول نیستم، واضح و آشکار می گویم و از کسی باک ندارم که دلایل و براهین و درد دل های شما در شخص حقیر تأثیرات عمیقی نموده، امیدوارم با حبّ ولای محمّد و آل محمّد بمیرم و در مقابل رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سفید رو باشم.

داعی: از شخص عالم منصفی مانند شما غیر از این انتظار نداشته و نخواهیم داشت. فرمایشات شما در داعی اثر دیگری نمود و قلباً علاقه خاصّی به شما پیدا

نمودم. اینک می خواهم از جنابعالی تقاضایی نمایم، امید است مورد قبول واقع شود.

حافظ: خواهش می کنم بفرمایید.

داعی: تقاضای دعاگو اینست که امشب شما را قاضی قرار دهم؛ آقایان دیگر هم بعنوان شاهد و گواه با کمال بی طرفی، منصفانه قضاوت فرمایید که آیا عرایض داعی حق است و می توانم مدعای خود را ثابت نمایم یا خیر؟ و لو ممکن است موضوعی که می خواهم وارد بحث آن گردم، قدری طولانی تر از هر شب شود، ولی تحمّل نموده تا دردهای درونی را خارج و قدری سبک شوم.

بعض از جهّال و حاشیه نشینهای بی خبر می گویند: ((امری که در هزار و سیصد سال قبل واقع شده، ما چرا باید در او گفتگو نماییم)) و حال آنکه نفهمیدند مقاولات علمی در هر دوره و زمان قابل بحث می باشد و در مباحثات عادلانه کشف حقایق می شود. علاوه، دعوای ارثی قانوناً در هر زمانی به وسیله احدی از ورّاث می تواند مطرح محاکمه قرار گیرد و چون داعی أحدی از ورّاث هستم، می خواهم از شما سؤالی نمایم، متمنی است جواب منصفانه بفرمایید.

حافظ: با کمال میل و علاقه برای استماع فرمایشات شما حاضر هستیم.

داعی: اگر پدری در زمان حیاتش ملکی را بفرزند خود هبه کند و ببخشد، اگر کسی بعد از مردن پدر آن ملک را از دست فرزند متصرف بیرون آورد ظلم است یا نه.

حافظ: بدیهی است تصرف من غیر حق در ملک غیر، ظلم و غاصب قطعا ظالم است.

داعی: اگر پدری به أمر خدا ملکی را بفرزند خود هبه نماید و بعد از وفات پدر آن ملک را از فرزند متصرفش بگیرند، چه صورت دارد؟

حافظ: بدیهی است به طریقی که شما بیان می کنید، غصب کننده مرتکب اقبح قبایح ظلم گردیده، ولی مقصودتان از این ظالم و مظلوم و غاصب و مغصوب کیست و چیست؟ خوب است روشن تر بفرمایید.

داعی: از اوضح واضحات است ظلمی که بجدّه ما صدّیقه کبری فاطمه زهرا عليه‌السلام وارد شده، به احدی نشده.

## در حقیقت فدک و غصب آن

که بعد از فتح قلاع خیبر، بزرگان و مالکین فدک و عوالی (که هفت قریه در هم بوده در دامنه کوههای مدینه تا سیف البحر کنار دریا، هم غلّه غلّه خیز بوده و هم نخلستان فراوان داشته، عرض و طول اراضی آن بسیار وسیع بوده از حدود اربعه اش معلوم می شود که حدّی بکوه احد نزدیک مدینه منوره حدّی بعریش حدّی بسیف البحر حدّی بحومه دومه الجندل) آمدند خدمت رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و قرار داد صلحی نمودند که نصف تمام فدک از آن آن حضرت باشد و نصف دیگر مال خودشان باشد. چنانچه یاقوت حموی صاحب معجم البلدان در فتوح البلدان(1) و احمد بن یحیی بلاذری بغدادی متوفی سال 279 در تاریخ(2) خود و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه(3) (چاپ مصر) نقلاً از ابو بکر أحمد بن عبد العزیز جوهری و محمد بن جریر طبری در تاریخ کبیر(4) و دیگران از محدثین و مورخین خودتان ثبت نموده اند.

## نزول آیه (وَ آتِ ذَا الْقُرْبیٰ حَقَّهُ)

بعد از برگشتن بمدینه طیبه، جبرئیل از جانب رب جلیل نازل و آیه 28 سوره 17(بنی اسرائیل) را بر آن حضرت خواند که (وَ آتِ ذَا الْقُرْبیٰ حَقَّهُ وَ الْمِسْکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ لاٰ تُبَذِّرْ تَبْذِیراً) (5).

رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تأمل نمود که ذوی القربی کیست و حق آنها چیست؟ جبرئیل مجدداً شرفیاب گردیده و عرض کرد، خداوند می فرماید: ادفع فدکا إلی فاطمه؛ فدک را به فاطمه عليه‌السلام واگذار کن. رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فاطمه عليه‌السلام را طلبید و فرمود: انّ اللّه امرنی ان ادفع الیک فدکا؛ خداوند مرا امر فرموده فدک را به شما واگذارم فلذا در همان

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- فتوح البلدان، ص41 و 46.

2- تاریخ بغداد، ج1، ص121.

3- شرح نهج البلاغه، ج16، ص344.

4- تاریخ کبیر، ج2، ص303.

5- حقوق خویشان و ارحام خود را اداء کن و فقراء و رهگذران بیچاره را بحق خودشان برسان و هرگز اسراف و تبذیر منمای.

مجلس فدک را بفاطمه هبه و واگذار نمود.

حافظ: آیا در کتب و تفاسیر شیعه این معنی را در نزول آیه شریفه نوشته اند یا شواهدی در کتب معتبره ما دیده اید؟

داعی: امام المفسرین أحمد ثعلبی در تفسیر کشف البیان(1) و جلال الدین سیوطی در تفسیر(2) خود از حافظ ابن مردویه أحمد بن موسی مفسر معروف متوفی سال 352 از ابی سعید خدری و حاکم ابو القاسم حسکانی و ابن کثیر عماد الدین اسماعیل ابن عمر دمشقی فقیه شافعی در تاریخ(3) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب 39 ینابیع المودة(4) از تفسیر ثعلبی و جمع الفوائد و عیون الاخبار(5) نقل می کنند که لمّا نزلت و آت ذا القربی حقّه دعا النبیّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فاطمه فأعطاها فدک الکبیر (6).

تا رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حیات داشت فدک در تصرف فاطمه عليها‌السلام بود. خود بی بی اجاره می داد و مال الاجاره را باقساط ثلاثه می آوردند بی بی فاطمه بقدر قوت یک شب خود و فرزندانش بر می داشت، بقیه را در میان فقراء بنی هاشم و زائد آن را بسایر فقرا و ضعفا بمیل خود ارفاقاً تقسیم می نمود.

بعد از رحلت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مأمورین خلیفه وقت رفتند ملک را از تصرف مستأجرین بی بی بیرون آورده، ضبط نمودند!

شما را بخدا آقایان انصاف دهید نام این عمل را چه باید گذارد؟

حافظ: این اول مرتبه ایست که از شما می شنوم رسول خدا فدک را بامر پروردگار بفاطمه واگذار کرد.

داعی: ممکن است شما ندیده باشید، ولی ما زیاد دیدیم. عرض کردم بسیاری از اکابر علمای شما در کتب معتبره خود ضبط نموده اند بازهم توضیحاً عرض

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کشف البیان، ج4، ص358.

2- در المنثور، ج4، ص320.

3- تاریخ دشمق، ج47، ص483.

4- ینابیع المودة، ص359، باب39، ح18.

5- جمع الفوائد، ج2، ص98.

6- چون نازل شد آیه (وَ آتِ ذَا الْقُرْبیٰ حَقَّهُ) رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فاطمه را خواند و فدک بزرگ را باو عطا نمود.

می نمایم که حافظ ابن مردویه و واقدی و حاکم در تفسیر و تاریخ خود و جلال الدین سیوطی در در المنثور(1) و مولی علی متقی در کنز العمال(2) و در حاشیه مختصری که در مسند امام احمد بن حنبل نوشته در مسأله صله رحم از کتاب الاخلاق و ابن ابی الحدید در جلد چهارم شرح نهج البلاغه(3) از طرق مختلفه غیر از طریق ابی سعید خدری نقل نموده اند که وقتی این آیه شریفه نازل شد، پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فدک را به فاطمه عليه‌السلام واگذار نمود.

## استشهاد به حدیث لا نورث و جواب آن

حافظ: آنچه مسلّم است خلفاء فدک را باستناد حدیث معروفی که خلیفه ابی بکر گفت از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنیدم که فرمود: نحن معاشر الانبیاء لا نورّث ما ترکناه صدقه، (4)ضبط نمودند.

داعی: أولا إرث نبوده و هبه بوده.

ثانیاً این عباراتی را که به عنوان حدیث نقل نمودید، به جهاتی مورد اشکال و مردود است.

حافظ: دلیل شما بر مردودیت این حدیث مسلّم چیست؟

داعی: دلایل مردودیت آن بسیار است که مورد تصدیق اهل علم و انصاف می باشد:

اولاً سازنده این حدیث هر کس بوده بی فکر و بی تأمل تفوّه باین جملات نموده؛ زیرا اگر فکر کرده بود، عبارتی می گفت که موجب پشیمانی و تمسخر عقلا و دانشمندان نگردد هرگز نمی گفت: نحن معاشر الانبیاء لا نورّث؛ زیرا می دانست یک روز کذب او از خود عبارت حدیث ساختگی بیرون می آید.

چنانکه می گفت: ((انا لا اورّث))؛ یعنی فقط من که خاتم الانبیاء هستم ارث قرار نداده ام، راه فرار در گفتار باز بود، ولی وقتی کلمه جمع آورده که ما جماعت انبیا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در المنثور، ج4، ص32.

2- کنز العمال، ج3، ص766.

3- شرح نهج البلاغه، ج16، ص388.

4- ما جماعت انبیاء ارث قرار نمی دهیم؛ هرچه از ما بماند صدقه است (یعنی به امت واگذار می شود). (المواقف، ج3، ص598).

ارث قرار نمی دهیم، ناچار می شویم برای پی بردن بصحت و سقم حدیث بنا بفرموده خودشان مراجعه بقرآن مجید نموده تا اثبات حقیقت گردد.

وقتی مقابله با قرآن نموده، مردودیت آن ثابت می شود؛ چه آنکه می بینیم در قرآن مجید آیات بسیاری راجع بارث انبیاء موجود است می رساند که انبیاء عظام همگی ارث داشتند و وراث بعد از فوت آنها تصرف می کردند. پس مردودیت این حدیث واضح می شود.

چنانچه عالم محدّث أبو بکر احمد بن عبد العزیز جوهری که به توثیق ابن ابی الحدید در شرح نهج از اکابر علما و محدثین صاحب ورع و تقوای اهل تسنّن بوده در کتاب سقیفه(1) و ابن اثیر در نهایه(2) و مسعودی در اخبار الزمان و اوسط(3) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(4) از ابو بکر احمد جوهری در کتاب سقیفه و فدک به طرق و اسانید بسیار که بعض از آنها از امام پنجم أبی جعفر محمّد بن علی الباقر عليهما‌السلام از صدیقه صغری زینب کبری و بعضی دیگر از عبد اللّه بن حسن بن حسن از صدیقه کبری سلام اللّه علیها و در ص 93 مسندا از عایشه ام المؤمنین و در ص 94 نقلا از محمّد بن عمران مرزبانی از جناب زید بن علی بن الحسین عليهم‌السلام از پدرش از جدش از بی بی صدیقه عليهم‌السلام سلام اللّه علیها و دیگران از علمای شما خطبه و خطابه و محاجّه حضرت زهرا مظلومه عليهم‌السلام را در میان مسجد مجمع عمومی مسلمانان مقابل مهاجر و انصار نقل نموده اند که مخالفین خود را مجاب نمود بقسمی که نتوانستند جواب بگویند (چون جواب منطقی نداشتند بهو و جنجال گذرانیدند).

از جمله دلایل بی بی در مقابل آن حدیث پوچ مردود بی مغز آنها این بود که فرمود: ((اگر این حدیث صحیح است و انبیا ارث نداشتند، پس این همه آیات ارث در قرآن مجید برای چیست؟))

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کتاب سقیفه، ص99-100.

2- نهایة، ج3، ص236.

3- معم الاوسط، ج4، ص104.

4- شرح نهج البلاغه، ج16، ص388.

## دلایل فاطمه بر رد حدیث لا نورث

یک جا می فرماید: (وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ) (1)و در قصه حضرت زکریا فرموده(فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا\* یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ) (2)؛

(وَ زَکَرِیّٰا إِذْ نٰادیٰ رَبَّهُ رَبِّ لاٰ تَذَرْنِی فَرْداً وَ أَنْتَ خَیْرُ الْوٰارِثِینَ\* فَاسْتَجَبْنٰا لَهُ وَ وَهَبْنٰا لَهُ یَحْییٰ) (3).

آنگاه فرمود: یا بن ابی قحافه، أ فی کتاب اللّه ان ترث اباک و لا ارث ابی لقد جئت شیئا فریّا افعلی عمد ترکتم کتاب اللّه و نبذتموه وراء ظهورکم (4).

آیا من فرزند پیغمبر نیستم که مرا از حقم محروم می کنید؟ پس این همه آیات ارث عموماً للناس و خصوصاً للانبیاء چیست که در قرآن مجید درج گردیده؟

مگر نه اینست که آیات قرآن مجید بر حقیقت خود باقی است تا روز قیامت مگر نه در قرآن می فرماید: (وَ أُولُوا الْأَرْحٰامِ بَعْضُهُمْ أَوْلیٰ بِبَعْضٍ)؛ (5) (یُوصِیکُمُ اللّٰهُ فِی أَوْلاٰدِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ) (6) (کُتِبَ عَلَیْکُمْ إِذٰا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّهُ لِلْوٰالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی الْمُتَّقِینَ) (7).

آیا چه خصوصیتی مرا از ارث پدر محروم داشته؟ أ فخصّکم اللّه بآیه اخرج ابی منها ام

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- میراث برد سلیمان از داود؛ آیه 16، سوره 27(نمل).

2- از لطف خاص خود فرزند صالح و جانشینی شایسته به من عطا فرما، که او وارث من و همه آل یعقوب باشد؛ آیه 5 سوره 19(مریم).

3- یادآور حال زکریا را هنگامی که خدا را ندا کرد که بار الها مرا تنها نگذار! (و بمن فرزندی که وارث من باشد عطا فرما) که تو بهترین وارث اهل عالم هستی. ما هم دعای او را مستجاب کردیم و یحیی را باو عطا فرمودیم، آیه 89و90 سوره 21(انبیاء).

4- پسر ابی قحافه آیا در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟ افتراء بزرگی بر خدا بسته اید! آیا با علم و دانائی و از روی عمد عمل بکتاب خدا را ترک نمودید و قرآن را پشت سر خود انداختید؟ (شرح نهج البلاغه، ج16، ص345).

5- در ارث خویشاوندان برخی از آنها مقدم بر برخ دیگر می باشند؛ آیه 75، سوره 8(انفال)

6- حکم خدا در حق فرزندان شما اینست که پسران دو برابر دختران ارث ببرند؛ آیه 11، سوره 4(نساء).

7- دستور داده شد که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر دارای متاع دنیاست، وصیت کند برای پدر و مادر و خویشان به چیزی شایسته عدل. این کار فریضه و سزاوار مقام پرهیزکاران است آیه 176 سوره 2(بقره).

انتم اعلم بخصوص القرآن و عمومه من ابی و ابن عمّی؟! (1)

چون در مقابل این دلائل و فرمایشات حق تماماً ساکت ماندند و جوابی نداشتند مگر مغلطه کاری و فحش دادن و اهانت نمودن که بالاخره بی بی مظلومه را از این راه ها بی چاره نمودند، ناله اش بلند شد فرمود: ((امروز دل مرا شکستید و حق مرا ضبط نمودید و بردید ولی من روز قیامت در محکمه عدل الهی با شما محاکمه خواهم نمود. خداوند قادر توانا حق مرا از شما خواهد گرفت.))

فنعم الحکم اللّه و الزعیم محمّد(صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم)و الموعد القیمه و عند الساعه یخسر المبطلون و لا ینفعکم اذ تندمون و لکلّ نباء مستقرّ (فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ) (2).

حافظ: کدام کس جرأت داشت به ودیعه و بضعه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فاطمه رضی اللّه عنها جسارت نماید که شما می فرمایید در مغلطه کاری به بی بی فحش دادند؟ حقیر که این بیان شما را باور نمی کنم. مغلطه کاری ممکن است، ولی فحش غیر ممکن است. شما هم تکرار نفرمایید.

داعی: بدیهی است کسی چنین جراتی نداشت، مگر خلیفه شما ابی بکر که در مقابل دلایل ثابته بی بی مظلومه عليهم‌السلام چون جوابی نداشت، همان ساعت منبر رفت و بنای جسارت را گذارد، نه به فاطمه عليهم‌السلام فقط بلکه بشوهر و ابن عمش، محبوب خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امیر المؤمنین علی عليه‌السلام هم اهانت نمود!

حافظ: گمان می کنم این نوع از تهمتها از طرف عوام شیعه و متعصّبین آنها انتشار پیدا نموده باشد.

داعی: اشتباه فرمودید! از طرف عوام شیعه نبوده، بلکه از طرف خواص

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- آیا خداوند شما را به آیه ای مخصوص گردانیده که پدر مرا از آن آیه اخراج کرده؟ آیا شما بخاص و عام قرآن از پدرم محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و پسر عمم علی بن أبی طالب عليه‌السلام داناترید؟!.

2- خداوند بهترین حکم کننده و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم کفیل و آقا و رئیس می باشد و وعده گاه ما و شما قیامت است و آن روز است که اهل باطل زیان می بینند و ندامت و پشیمانی نفعی بشما نخواهد داد و برای هر چیزی وقتی است که در آن وقت واقع خواهد شد و زود است که می دانید عذاب خوارکننده و ابدی بر چه کس ورود و حلول می نماید.(شرح نهج البلاغه، ج16، ص346).

و علمای بزرگ سنّت و جماعت انتشار پیدا نموده و در جامعه شیعه بسیار نادر است که اظهار تعصّب شود، به قسمی که مطالب دروغی انتشار دهند، بلکه محال است. و لو هر اندازه عوام و متعصّب باشند، جعل خبر نمی نمایند. پس این خبر صدق و صحیح است که اکابر علمای خودتان هم نقل نموده اند.

شما کتب معتبره معروفه علمای خود را ببینید تا تصدیق نمائید اکابر علمای منصف خودتان هم اقرار باین معانی نموده اند؛ چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه(1) (چاپ مصر)از ابو بکر احمد بن عبد العزیز جوهری شرح، منبر رفتن ابی بکر را بعد از احتجاج علی و فاطمه عليهما‌السلام و اهانتهائی که بآن دو ودیعه رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نموده، ضبط نموده است.

## احتجاج علی با ابی بکر

چنانچه دیگران هم نوشته اند، بعد از اینکه بی بی مظلومه فاطمه عليه‌السلام خطبه را تمام کرد، علی عليه‌السلام در مقام احتجاج برآمد در حضور مهاجر و انصار و مجمع عموم مسلمانان در مسجد رو بابی بکر نمود و فرمود: ((چرا فاطمه را از حق میراث پدرش محروم نمودی و حال آنکه علاوه بر ارث در حیات پدر متصرفه و مالکه بوده است؟))

ابی بکر گفت: ((فدک فیء مسلمانان است اگر فاطمه شاهد کامل بیاورد که ملک او می باشد البته باو می دهم و الا محروم خواهم نمود.))

حضرت فرمودند: أ تحکم فینا بغیر ما تحکم فی المسلمین؛ آیا حکم می کنی درباره ما بغیر آنچه حکم می کنی در میان مسلمانان؟ مگر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نفرمود البیّنه علی من ادعی و الیمین علی من ادعی علیه. (2)تو قول رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را رد نمودی و بر خلاف دستور شرع انور از فاطمهعليها‌السلامکه از زمان پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تاکنون متصرفه بوده، شاهد می خواهی؟ مگر عمل و قول فاطمهعليها‌السلام (که یکی از اصحاب کساء و مشمول آیه تطهیر است) حق نیست. اخبرنا لو انّ شاهدین شهدا علی فاطمه بفاحشه ما کنت صانعه بها قال

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- شرح نهج البلاغه، ج16، ص347.

2- شاهد و گواه بر مدعی است و قسم بر مدعی علیه.(سنن الکبری، ج10، ص150).

اقیم علیها الحدّ کسایر النساء قال عليه‌السلام کنت اذا عند اللّه من الکافرین لانّک رددت شهاده اللّه لها بالطهاره حیث قال (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (1). مگر این آیه در حق ما نازل نگردیده؟ گفت: چرا. فرمود: ((آیا فاطمه ای که خدا شهادت به طهارت او داده، برای مال ناقابل دنیا دعوای بیجا می نماید. شهادت طاهره را رد می نمائی و قبلت شهاده اعرابیّ بال علی عقبه، ولی قبول می کنی شهاده اعرابی را که بر پاشنه پای خود بول می کند!))

این جملات را فرمود و متغیّراً به منزل رفت. از این احتجاج هیاهوی عجیبی در مردم پیدا شد که همه می گفتند:

حق با علی و فاطمه است. به خدا قسم علی راست می گوید! این چه نوع عمل است که با دختر پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می نمایند؟

## کلمات ابی بکر بالای منبر و دشنام دادن به علی و فاطمه عليهما‌السلام

اینجا است که ابن ابی الحدید نقل می کند که چون احتجاج علی و فاطمه در مردم مؤثر و به صدا در آمدند، بعد از رفتن علی و فاطمه عليهما‌السلام ابی بکر رفت بالای منبر و گفت: أیها الناس این چه هیاهوئیست که برپا کرده اید و گوش به حرف هر کس می دهید؟ چون شهادتش را رد کرده ایم این حرفها را می زند انّما هو ثعاله شهیده ذنبه (2)مربّ لکلّ فتنه هو الذی یقول کروها جذعه بعد ما هرمت یستعینون بالضعفه و یستنصرون بالنساء کامّ طحّال احبّ اهلها الیها البغیّ! (3).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ما را خبر بده که اگر دو شاهد شهادت بدهند که فاطمه عليها‌السلام(العیاذ باللّه ثم العیاذ باللّه) فاحشه و عمل بدی از او سرزده، با او چه معامله خواهی کرد؟ گفت: ((بر او حد می زنم مانند سایر زنها.)) حضرت فرمود اگر چنین کاری کنی در نزد خدا از جمله کفار خواهی بود برای آنکه رد کرده ای شهادت خدا را درباره فاطمه عليها‌السلام به طهارت؛ چنانچه می فرماید در قرآن: جز این نیست که خداوند اراده می نماید که شما را پاک و پاکیزه کند و ببرد از شما هر رجس و بدی را.)) (ابو بکر بن اب قحافه، ص326).

2- در سایر کتب دارد که گفت: ((انما هی ثعاله شهیدها ذنبها.)) یعنی فاطمه عليه‌السلام روباهی است که شاهد او دم او می باشد (یعنی العیاذ باللّه علی عليه‌السلام).

3- جز این نیست که او(علی عليه‌السلام)روباهی می باشد. که شاهد او دم او باشد ماجرا جو و برپا کننده فتنه می باشد و فتنه های بزرگ را کوچک نشان می دهد و مردم را بفتنه و فساد ترغیب و ترهیب می نماید کمک از ضعفا و یاری از زنها می طلبد مانند ام طحال است

آقایان تعجب می کنید از کلمه فحش و اهانت! مگر این کلمات، جسارت و دشنام و اهانت نبوده است نسبت روباه و دم روباه و ام طحال زن زناکار نسبت به علی و فاطمه عليهما‌السلام دادن تعارف و احترام و محبت و نصرت و یاری است که پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستور داده بودند؟!

آقایان تا کی غرق در خوش بینی و تعصب هستید و نسبت بشیعیان بیچاره بدبین هستید و آنها را رافضی و کافر می خوانید که چرا انتقاد می کنند از گفتار و رفتار اشخاصی که در کتب خودتان ثبت است؟

## قضاوت منصفانه لازم است

ولی دیده حق بین و انصاف باز نمی کنید که حقیقت را ببینید. آیا این عمل و گفتار ناهنجار از پیر مرد مصاحب رسول اللّه سزاوار و شایسته بوده است!

اگر یک مرد ولگرد بی بروبار به آدمی دشنام بدهد، فرق دارد تا یک مرد پیری که شب و روز مقیم مسجد و اهل ذکر و عبادت است. کلمات زشت و ناهنجار و فحش و دشنام و نسبتهای رکیک از دهان معاویه و مروان و خالد معلوم الحال آن قدر دلها را نمی سوزاند تا از دهان مصاحب غار رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم!!

آقایان ما در آن زمان نبوده ایم. نامهایی از علی و ابی بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و معاویه و مروان و خالد و ابو هریره و غیره می شنویم نسبت به هیچ یک دوستی و دشمنی نداریم، فقط به دو چیز نظر می کنیم: یکی آنکه کدام یک محبوب خدا و رسول و مورد توصیه آنها قرار گرفته و دیگر توجه به اعمال و افعال و گفتار آنها می نمائیم و قضاوت منصفانه به حق می کنیم.

مانند شما آقایان محترم، زود باور نیستیم و تسلیم بلاجهت نمی شویم؛ نمی توانیم با دیده خوش بینی غمض عین کنیم و هر عمل زشتی را از هر کس حمل بصحت کنیم و در مقابل آنها سر تعظیم فرود آوریم و از هر عمل زشتی دفاع

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

(که زنی بود زانیه در جاهلیت چنانچه ابن ابی الحدید ذیل همین گفتار توضیح می دهد) که دوست می داشت نزدیکان او زنا بدهند.(شرح نهج البلاغه، ج16، ص347).

بی مورد نماییم.

آدمی وقتی عینک سفید بر دیدگان خود گذارد، هر رنگی را بجای خود می بیند. نه آنکه رنگهای سیاه و زرد و سرخ را سفید ببیند؛ چون طالب سفید است-آقایان هم اگر عینک سفید نورانی انصاف بر دیده گذارده و حب و بغض را کنار بگذارید، خوب را خوب و بد را بد خواهید دید. تصدیق خواهید نمود که این عمل و گفتار از مثل ابی بکر آدمی، در منتها درجه قباحت است، کسی که خود را خلیفه مسلمین می داند و یک مدت زمانی مصاحب رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده، برای حب جاه و حفظ مقام حاضر شود کلمات رکیک و دشنامهای بسیار قبیح بر زبان جاری کند آن هم بدو محبوب خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم!

## تعجب ابن ابی الحدید از گفتار ابی بکر

نه فقط این عمل اسباب تعجّب ماست، بلکه علمای منصف خودتان هم به تعجب آمدند؛ چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید: ((از این گفتار خلیفه تعجب نمودم. از استاد خود، ابو یحیی نقیب جعفر بن یحیی بن ابی زید البصری سؤال نمودم کنایه و تعریض خلیفه در این کلمات به که بوده.)) گفت: ((کنایه و تعریض نبود، بلکه صراحت در کلام بود.)) گفتم: ((اگر صراحت داشت. سؤال نمی نمودم.)) فضحک و قال بعلیّ بن أبی طالب عليه‌السلام قلت هذا الکلام کلّه لعلیّ یقوله؟قال نعم انّه الملک یا بنی (1).

آقایان با انصاف، عبرت بگیرید و قضاوت منصفانه بنمایید! اگر کسی بپدر و مادر شما این نوع جسارت و اهانت نماید مثل روباه و دم روباه و زن زنا کار به آنها بزند، دل شما از او پاک می گردد؟ و انصاف است بما اعتراض کنید که چرا انتقاد می کنیم با زایمان ما مانع است که نگوییم و ننویسیم، مگر آنچه واقع شده و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- پس خندید و گفت(این نسبت ها را)به علی عليه‌السلام داد. گفتم: ((این سخنان ناشایست تمامش نسبت به علی بود.)) گفت: ((بلی پسر سلطنت همین است.)) (یعنی عقیم و دنباله بریده است. اشخاص ریاست طلب برای رسیدن بهدف و مقصد خود که ریاست و آقایی باشد، هر عمل زشت و ناشایسته ای را می کنند). (شرح نهج البلاغه، ج16، ص347).

مورد تصدیق اکابر علمای خودتان هم می باشد.

اگر شخصی در مقابل این جمعیت بگوید: آقای حافظ، روباه و آقای شیخ، دم آن می باشد و مانند زن فاحشه در مجلس حرف می زنند، چه قدر بشما سخت می گذرد؟

آقایان چشم ها را بر هم نگذارید و با دیده انصاف به مسجد رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بنگرید که مرد پیری یار غار پیغمبر بعنوان خلافت بالای منبر پیغمبر در مقابل مهاجر و انصار بگوید: علی بن ابی طالب(العیاذ باللّه)روباه است و فاطمه دم روباه می باشد (یا بر عکس بنا بر گفتار سایر روات) و مانند زن فاحشه زنا کار میان مردم حرکت می کند. بر مولای ما امیر المؤمنین و جده ما فاطمه مظلومه در مقابل مردم چه گذشت، خدا می داند! الان تمام بدن داعی می لرزد. می بینید با ارتعاش و اشک جاری با شما حرف می زنم. بیش از این حال گفتار در این باب ندارم.

درد دل ما بسیار است؛ این زمان بگذار تا وقت دگر.

آیا سزاوار بود از مصاحب و مسندنشین رسول اللّه که در مقابل طلب حق و حرف حساب و صحیح دشنام بدهد و بکلمات رکیک مؤمنین واقعی و ودایع پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را اهانت نماید؟ معلوم است؛ فحش حربه عجز است؛ کسی که جواب صحیح ندارد با فحش طرف را مغلوب می کند!! آن هم به علی عليه‌السلام که تمام علمای شما در کتب معتبره خود نوشته اند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره او فرمود: علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ حیث دار (1)و بعد از دشنام نسبت فتنه انگیزی بدهد و تمام فتنه ها را از او بداند!

## آزار به علی عليه‌السلام ّ آزار به پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است

آیا این بود ثمره و نتیجه سفارشات پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره علی و فاطمه عليهما‌السلام که تمام علمای شما در کتب معتبره خود نوشته اند درباره هر یک از علی و فاطمه عليهما‌السلام علی حده فرمود: ((اذیت آنها أذیت من است، که خلاصه کلمات آن می شود که

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- علی عليه‌السلام با حق و حق با علی عليه‌السلام می گردد.(کنز العمال، ج11، ص277، ح32909).

رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: من آذاهما فقد آذانی و من آذانی فقد اذی اللّه (1) و نیز فرمود: من آذی علیّا فقد آذانی (2).

## دشنام دادن به علیّ دشنام به پیغمبر است

و بالاتر از اینها در تمام کتب معتبره شما ثبت است که آن حضرت فرمود: من سبّ علیا فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ اللّه (3).

و محمد بن یوسف گنجی شافعی در اول باب 10 کفایة الطالب حدیث مفصلی از ابن عباس مسنداً نقل نموده که در مقابل جمعی از اهل شام که علی را لعن و سب می نمودند، فرمود: ((شنیدم از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که به علی عليه‌السلام فرمود: من سبّک فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ اللّه و من سبّ اللّه اکبّه اللّه علی منخریه فی النار (4).

و بعد از این حدیث، احادیث دیگری مسنداً نقل می نماید که تمامی آنها دلالت دارد بر کفر کسانی که علی را دشنام بدهند؛ چنانچه عنوان باب 10 را به این عبارت آورده: الباب العاشر فی کفر من سبّ علیّا عليه‌السلام (5).

و نیز حاکم در مستدرک(6) همین حدیث را باستثنای جمله آخر نقل نموده است.

پس طبق این احادیث، سب کنندگان به علی عليه‌السلام سب کنندگان خدا و پیغمبر می باشند و سب کنندگان خدا و پیغمبر(مانند معاویه و امویها و خوارج و نواصب و امثال آنها) ملعون و اهل آتش می باشند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- هر کس این دو تن (علی و فاطمه عليهما‌السلام) را آزار کند، مرا آزرده و کسی که مرا آزار دهد، خدا را آزرده.(شرح احقاق الحق، ج29، ص609).

2- کسی که علی را بیازارد مرا آزرده.(مسند احمد، ج3، ص483).

3- هر کس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده و کسی که مرا دشنام دهد، خدا را دشنام داده است.(کفایة الطالب، ص83، باب 10).

4- کسی که ترا دشنام دهد مرا دشنام داده و کسی که مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده و کسی که خدا را دشنام دهد خدا او را برو در آتش اندازد. (کفایة الطالب، ص83، باب10).

5- باب دهم در کفر کسی که علی را سب و دشنام دهد. (کفایة الطالب، ص83، باب10).

6- المستدرک، ج3، ص121.

بس است! قیامت گرچه دیر آید بیاید. چون جدّه مظلومه ما سکوت نموده و محاکمه را موکول به روز قیامت در محکمه عدل الهی نمود، ما هم سکوت را پیشه کنیم برویم، بر سر دلایل خود بر رد حدیث مورد استشهاد شما.

## علی باب علم و حکمت است

دلیل دوم بر مردودیت حدیث لا نورّث، آن است که نظر بحدیث شریف متفق علیه (شیعه و سنی) که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: انا مدینه العلم و علیّ بابها؛انا دار الحکمه و علی بابها (1).

روی قواعد عقل و دانش، حتماً بایستی باب علم رسول اللّه از احادیث و دستورات آن حضرت مخصوصا آنچه مربوط بأحکام است بالاخص راجع بارث که نظم و اختلال جامعه امت مربوط به اوست، آگاهی کامل داشته باشد و إلا باب علم نخواهد بود که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بفرماید: من اراد العلم فلیأت الباب.

چگونه ممکن است عقل باور کند که رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بنابر اخباری که در تمام کتب معتبره شما وارد است، علی عليه‌السلام را اقضای از امت معرفی نموده و فرموده باشد: علی اقضاکم؛ یعنی علی عليه‌السلام در علم قضاوت از همه شما امت اولی می باشد.آیا خنده آور نیست که پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تصدیق کند کسی را که در علم قضاوت از همه بالاتر است، اما از ارث و حقوق اطلاع کامل ندارد و احکام ارث را به او نگوید؟ در صورتی که قاضی باید به جمیع علوم مخصوصاً به علم فقه و حقوق که قانون ارث از اهم آنها است، آگاه و مطلع باشد.

چگونه می توان باور نمود که حدیثی آن هم راجع بارث مخصوصاً مربوط بامور داخلی و شخصی رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باشد، علی عليه‌السلام وصی و باب علم آن حضرت نشنیده باشد ولی (اوس بن حدثان یا ابی بکر بن ابی قحافه) شنیده باشد؟ آیا عقل شما قبول می نماید که بگویند یک فرد عادی بی سواد وصیت بکند و برای خود وصی مورد اطمینانی قرار دهد و همه قسم دستورات عمل بعد از خود را بوصی خود بدهد، ولی نکته اهم در وصیت را که موضوع ارث ببازماندگان

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

3- من شهرستان علمم و علی عليه‌السلام در آن می باشد؛ من خانه حکمتم و علی عليه‌السلام در آن می باشد؛ هر کس اراده دارد از علم من بهره ای بردارد، پس باید برود در خانه علی عليه‌السلام.

است، بوصی نگوید و بیک فرد بیگانه بگوید که بعد از من چنین و چنان شود؟

تا چه رسد به مقام منیع رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن هم خاتم الانبیاء که اصل غرض از بعثتش، حفظ نظام اجتماع بشر و فراهم نمودن آسایش دنیا و آخرت بوده است و وصی و وارث و جانشینی برای خود معین نماید. یعنی خدا تعیین نماید علی را وصی و وارث آن حضرت و آنگاه چنین حدیثی که نظم و نظام خصوصی و عمومی را به هم می زند بآن وصی بزرگوار خود که علاوه بر مقام وصایت، باب علم و حکمت آن حضرت نیز بوده نفرماید!!

شیخ: هیچ یک از این دو موضوع در نزد ما ثابت نمی باشد؛ چون که حدیث مدینه مورد قبول اکابر علماء نمی باشد و اما موضوع وصایت در نزد علمای جمهور مردود و غیر مسلّم است؛ چه آنکه بخاری و مسلم در صحیحین خود و دیگران از بزرگ عالمان ما مسندا از ام المؤمنین عایشه رضی اللّه عنها نقل نمودند که گفت: ((در وقت احتضار سر پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به سینه من بود تا از دنیا رفت.)) یعنی من شاهد بودم که وصیتی ننمود!!

چگونه ممکن است وصیتی نموده باشد و بر ام المؤمنین که تا دم آخر سر مبارک رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بسینه او بوده است، مخفی مانده باشد و اگر وصیت نموده بود، قطعاً ام المؤمنین رضی اللّه عنها نقل می نمود؛ پس موضوع وصیت بکلی منتفی می باشد!

داعی: راجع به حدیث مدینه بی لطفی فرمودید؛ زیرا که عرض کردم اتفاقی فریقین است و تقریباً به حد تواتر آمده و در کتب معتبره اکابر علمای شما از قبیل امام ثعلبی و فیروزآبادی و حاکم نیشابوری و محمّد جزری و محمّد بن جریر طبری و سیوطی و سخاوی و متقی هندی و محمّد بن یوسف گنجی شافعی و محمّد بن طلحه شافعی و قاضی فضل بن روزبهان و مناوی و ابن حجر مکّی و خطیب خوارزمی و سلیمان قندوزی حنفی و ابن مغازلی فقیه شافعی و دیلمی و ابن طلحه شافعی و میر سید علی همدانی و حافظ ابو نعیم اصفهانی و شیخ الاسلام حموینی و ابن ابی الحدید معتزلی و طبرانی و سبط ابن جوزی و امام ابو عبد الرحمن نسائی و غیرهم نقل نموده اند.

و اما موضوع وصایت و نصوص وارده از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بسی بسیار و بی شمار

و از متواترات مسلّمه است و قطعاً انکار وصایت را نمی نماید، مگر عنود لجوج و متعصّب جهول.

نواب: خلیفه پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خود وصی آن حضرت است که بکارهای خانوادگی آن حضرت هم رسیدگی می نماید چنانچه خلفاء رضی اللّه عنهم رسیدگی می کردند و مخارج زوجات رسول اللّه را می دادند، از کجا معلوم است که علی کرم اللّه وجهه را بالخصوص بوصایت معین نموده باشد؟

داعی: صحیح فرمودید، بدیهی است خلیفه و وصی رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرد واحد بوده، چنانچه دلایل و نصوص خلافت را در شبهای گذشته به عرضتان رسانیدم و وصایت آن حضرت با نصوص جلیّه واضح و آشکار است که بامر آن حضرت در موقعی که دیگران در پی دسیسه بازی بودند، مشغول غسل و کفن و دفن آن حضرت بود، بعد هم به ادا و ردّ امانات موجوده نزد آن حضرت پرداخت و این مطلب از اوضح واضحات و مورد اتفاق جمیع علمای ما و شما می باشد.

## نقل اخبار در وصایت

ناچارم برای اثبات این معنی که جناب شیخ نفرمایند در نزد علماء ما مردود است، به چند حدیثی مختصر اشاره نمایم:

1. امام ثعلبی در مناقب و تفسیر(1) خود و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب(2) و میر سید علی همدانی در مودت ششم از مودّة القربی(3) از خلیفه دوم عمر بن خطاب نقل می نمایند که گفت: ان رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم لمّا عقد المؤاخاه بین اصحابه قال هذا علیّ اخی فی الدنیا و الآخره و خلیفتی فی اهلی و وصیّی فی امّتی و وارث علمی و قاضی دینی ماله منّی مالی منه نفعه نفعی و ضرّه ضرّی من احبّه فقد احبّنی و من ابغضه فقد أبغضنی (1).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسیر ثعلبی، ج5، ص84.

2- مناقب ابن مغازلی، ص38.

3- مودة القربی، ص19.

4- رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در روزی که عقد اخوت و برادری بین اصحاب قرار داد فرمود: ((این علی برادر من است در دنیا و آخرت و خلیفه من است در اهل من و وصی من در امت من و وارث علم من و اداءکننده دین من خلاصه بین من و علی جدایی نیست؛ نفع او نفع من، و ضرر او ضرر من است. کسی که او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.))

2. شیخ سلیمان بلخی حنفی باب 15 ینابیع المودة(1) را اختصاص باین موضوع داده و 20 خبر از امام ثعلبی و حموینی و حافظ ابو نعیم و احمد بن حنبل و ابن مغازلی و خوارزمی و دیلمی در اثبات وصایت علی عليه‌السلام نقل می نماید که بعض از آن اخبار را برای روشن شدن ذهن آقایان عرض می کنم:

از مسند امام احمد حنبل(2) نقل می نماید (و سبط ابن جوزی هم در تذکرة خواص الامّه(3) و ابن مغازلی شافعی در مناقب نیز این خبر را آورده اند) که انس بن مالک گفت: ((به سلمان گفتم سؤال کن از پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که وصی او کیست؟))

فقال سلمان یا رسول اللّه من وصیّک؟ فقال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم یا سلمان من کان وصیّ موسی؟ فقال یوشع بن نون قال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم انّ وصیّی و وارثی یقضی دینی و ینجز موعدی علیّ بن أبی طالب (4).

3. و از موفق بن احمد اخطب الخطباء خوارزم از بریده نقل می کند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: لکلّ نبیّ وصیّ و وارث و انّ علیّا وصیّی و وارثی (5).

(و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب(6) ضمن باب 62 مسنداً همین خبر را آورده و بعد از نقل خبر گوید: ((این حدیث نیکویی است که محدث شام هم در تاریخ خود ذکر نموده)).

4. و از شیخ الاسلام حموینی نقل می کند از ابی ذر غفاری که گفت: قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم أنا خاتم النبیّین و أنت یا علی خاتم الوصیّین الی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ینابیع المودة، ج1، ص235، ح4.

2- تذکرة الخواص، ص48.

3- همان.

4- سلمان عرض کرد: ((یا رسول اللّه وصی شما کیست؟)) فرمود: ((ای سلمان وصی موسی که بود؟)) عرض کرد: ((یوشع بن نون،)) فرمود: ((وصی من و وارث من و اداءکننده دین من و وفاکننده بوعده من علی بن أبی طالب عليه‌السلام است.))

5- از برای هر پیغمبری وصی و وارثی بوده بدرستی که علی وصی و وارث من است.

6- کفایت الطالب، ص260، باب 62.

یوم الدین (1).

5. و نیز از خطیب خوارزمی(2) نقل می نماید از امّ سلمه امّ المؤمنین که گفت: ((رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: انّ اللّه اختار من کلّ نبیّ وصیّا و علیّ وصیّی فی عترتی و اهل بیتی و امّتی بعدی (3).))

6. و از ابن مغازلی فقیه شافعی نقل می کند از اصبغ بن نباته (که از اصحاب خاص امیر المؤمنین بوده و بخاری و مسلم هم از او روایت نموده اند) که گفت: ((مولانا امیر المؤمنین در بعض از خطبه های خود فرمود: ایّها الناس انا امام البریّه و وصیّ خیر الخلیقه و ابو العتره الطاهره الهادیه انا اخو رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و وصیّه و ولیّه و صفیّه و حبیبه انا امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین و سیّد الوصیّین حربی حرب اللّه و سلمی سلم اللّه و طاعتی طاعه اللّه و ولایتی ولایه اللّه و اتباعی اولیاء اللّه و انصاری انصار اللّه)) (4).

7. و نیز ابن مغازلی شافعی در مناقب از عبد اللّه بن مسعود نقل می نماید که رسول اکرم فرمود: انتهت الدعوه الیّ و الی علیّ لم یسجد احدنا لصنم قطّ فاتّخذنی نبیّا و اتّخذ علیّا وصیّا (5).

8. میر سید علی همدانی شافعی در مودة چهارم از مودة القربی از عتبة بن عامر الجهنی نقل می کند که گفت: بایعنا رسول اللّه(ص)علی قول ان لا اله الاّ اللّه وحده

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- فرمود پیغمبر من خاتم انبیاء هستم و تو یا علی عليه‌السلام خاتم اوصیاء هستی تا روز قیامت.

2- مناقب (خوارزمی)، ص147، ح171. (روایت ذکر شده در کتاب: (( ان الله اختار من کل امة نبیاً و اختار لکل نبی وصیاً فانا نبی هذه الامة و علی وصیی فی عترتی و اهل بیتی و امتی من بعدی.))

3- خداوند اختیار نمود برای هر پیغمبری وصی و علی وصی من است در عترت و اهل بیت و امت من بعد از من.

4- ای مردم، منم امام خلایق و وصی بهترین مخلوقات و پدر عترت طاهره هادیه؛ منم برادر رسول خدا و وصی او و ولی او وصفی او و حبیب او؛ منم امیر المؤمنین و پیشوای دست و پا و پیشانی سفیدان و آقا و سید اوصیاء جنگ با من جنگ با خداست و صلح و سلم با من صلح و سلم با خداست اطاعت من اطاعت خداست؛ و دوستی من دوستی خداست و پیروان من دوستان خدا هستند و یاران من یاران خدا هستند.(مناقب، ابن مغازلی، ص138).

5- منتهی شد دعوت (رسالت) به من و علی عليه‌السلام که هیچ کدام از ما دو نفر سجده به بت ننمودیم، مرا پیغمبر و علی عليه‌السلام را وصی قرار داد.(مناقب، ابن مغازلی، ص139).

لا شریک له و انّ محمّدا نبیّه و علیّا وصیّه فأیّ من الثلاثه ترکناه کفرنا (1).

9. و نیز در همان کتاب مودّة القربی است که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: انّ اللّه تعالی جعل لکلّ نبیّ وصیّا جعل شیث وصیّ آدم و یوشع وصیّ موسی و شمعون وصیّ عیسی و علیّا وصیّی و وصیّی خیر الاوصیاء فی البداء و انا الداعی و هو المضیء (2).

10. صاحب ینابیع از مناقب موفق بن احمد خوارزمی نقل می کند از ابو ایوب انصاری که گفت در موقع مرض رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فاطمه سلام اللّه علیها آمد و گریه می کرد، پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: یا فاطمه انّ لکرامه اللّه ایّاک زوّجک من هو اقدمهم سلما و اکثرهم علما و اعظمهم حلما انّ اللّه عزّ و جلّ اطّلع الی اهل الارض اطّلاعه فاختارنی منهم فبعثنی نبیّا مرسلا ثم اطّلع اطّلاعه فاختار منهم بعلک فاوحی الیّ انّ ازوّجه ایّاک و اتّخذه وصیّا (3).

ابن مغازلی، فقیه شافعی در مناقب بعد از نقل این خبر این جملات را زیادتر نقل نموده که فرمود: یا فاطمة انا اهل البیت اعطینا سبع خصال لم یعطها احد من الاوّلین و لا یدرکها احد من الآخرین. منّا افضل الانبیاء و هو ابوک و وصیّنا خیر الاوصیاء و هو بعلک و شهیدنا خیر الشهداء و هو حمزه عمّک و منّا من له جناهان یطیر بهما فی الجنّه حیث یشاء و هو جعفر ابن عمّک و منّا سبطان و سیّدا شباب اهل الجنّه ابناک و الذی نفسی بیده انّ مهدیّ هذه الامّه یصلی عیسی بن مریم خلفه فهو من ولدک. (4).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بیعت نمودیم با رسول خدا بر اینکه بگوئیم و شهادت بدهیم بوحدانیت خدای متعال که شریکی برای او نیست و اینکه محمد پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اوست و علی عليه‌السلام وصی او. پس هر یک از این سه را ترک نماییم، کافر شده ایم.(مودة القربی، مودة چهارم، ص16).

2- به درستی که خدای تعالی قرار داد برای هر پیغمبری وصیی و قرار داد شیث را وصی آدم و یوشع را وصی موسی و شمعون را وصی عیسی و علی عليه‌السلام را وصی من و وصی من بهترین اوصیاء می باشد. منم دعوت کننده (به حق) و علی عليه‌السلام است روشن کننده(حق و حقیقت).(مودة القربی، ص16).

3- ای فاطمه، از کرامتهای خدای تعالی بتو اینست که همسر تو قرار داد کسی را که اسلامش از همه اقدم و علمش از همه بیشتر و بردباریش از همه زیادتر بود بدرستی که خدای عز و جل آگاه است بر اهل زمین (به اطلاع خالق و مخلوقی) اختیار نمود مرا از میان آنها و مبعوث نمود. مرا پیغمبر مرسل و همچنین به اطلاع (خالق و مخلوقی) اختیار نمود از آنها شوهر تو را. پس وحی نمود بسوی من که تزویج نمایم میان شما و او را وصی قرار دهم.(ینابیع المودة، ج1، ص179).

4- ای فاطمه عليه‌السلام به ما اهل بیت هفت خصلت عطا شده که به احدی از اولین عطا نشده و احدی از آخرین آنها را درک نمی کند=

ابراهیم بن محمّد حموینی در فرائد این جملات را بعد از نقل حدیث زیادتر آورده که فرمود بعد از نام مهدی عليه‌السلام: یملأ الارض عدلا و قسطا بعد ما ملئت جورا و ظلما یا فاطمه لا تحزنی و لا تبکی فانّ اللّه عزّ و جلّ ارحم بک و أرأف علیک منّی و ذلک لمکانک و موقعک من قلبی قد زوّجک اللّه زوجا و هو اعظمهم حسبا و اکرمهم نسبا و ارحمهم بالرعیّه و اعدلهم بالسویه و ابصرهم بالقضیّه (1).

گمان می کنم بهمین مقدار نقل احادیث نبوی برای اطمینان خاطر آقای نواب و رفع اشتباه جناب شیخ کافی باشد، و الاّ احادیث منقوله از مقام نبوت که در هر یک از آنها به مناسبتی نامی از وصایت آن حضرت برده شده، بسی بسیار و بیشمار است.

## در وقت وفات سر مبارک رسول الله در سینه أمیر المؤمنین عليه‌السلام بود

و اما اینکه جناب شیخ فرمودند: در وقت وفات سر مبارک رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به سینه ام المؤمنین عایشه بود، به کلّی مردود است؛ برای آنکه معارض است با اخبار بسیاری که علاوه بر آنکه در نزد عترت و اهل بیت طهارت ثابت و محقق آمده و اجماع علماء شیعه بنحو تواتر آن را نقل نموده اند، در کتب معتبره أکابر علماء خودتان هم آمده که در وقت وفات، سر مبارک رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در سینه مولانا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

= از ما است افضل از همه پیغمبران و آن پدر تو می باشد و وصی ما بهترین اوصیاء است و او شوهر تو می باشد و شهید ما بهترین شهداء است و او حمزه عموی تو می باشد و از ما است کسی که برای او دو بال است که پرواز می کند با آن دو بال در بهشت هر وقت بخواهد و او جعفر پسر عموی تو می باشد و از ما است دو سبط و دو سید جوانان اهل بهشت و آنها فرزندان تو می باشند بآن خدائی که جان من در دست او است بدرستی که مهدی این امت که عیسی بن مریم عقب او نماز می گذارد از اولاد تو می باشد.

1- پر می کند زمین را از عدل و داد بعد از اینکه پر شده باشد از ظلم و جور؛ ای فاطمه عليهما‌السلام محزون مباش گریه مکن؛ زیرا که خداوند رحیم تر و مهربانتر است بر تو از من و این از برای موقعیت و مکان تو است از قلب من به تحقیق تزویج نموده است تو را همسری که او بزرگتر از همه می باشد از حیث حسب، و گرامی تر از همه است از حیث نسب، و مهربان تر از همه برعیت و عادل تر از همه بمساوات و بیناتر از همه بقضاوت بین دو نفر و بیشتر می باشد.(فرائد اسمطین، ج2، ص84، ح403).

امیر المؤمنین عليه‌السلام بوده و در آن ساعت ابواب علوم را به سینه علی عليه‌السلام باز نموده.

شیخ: در کدام کتاب علمای ما چنین مطلبی را ذکر نموده اند؟

داعی: خوب است مراجعه نمائید به ششم کنز العمّال(1) و طبقات(2) محمّد بن سعد کاتب و مستدرک(3) حاکم نیشابوری و تلخیص ذهبی و سنن ابن أبی شبیه و کبیر(4) طبرانی و مسند(5) امام احمد حنبل و حلیه الاولیاء(6) حافظ أبو نعیم و کتب معتبره دیگر که همگی به اختلاف الفاظ و مطالب، نقل می نمایند از امّ المؤمنین امّ سلمه و جابر بن عبد اللّه انصاری و دیگران که در وقت وفات رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علی عليه‌السلام را طلبید و سر مبارکش در سینه او بود تا روح از بدن شریفش مفارقت نمود.

و از همه این أخبار مهمتر بیان خود أمیر المؤمنین عليه‌السلام است که در نهج البلاغه آمده و ابن أبی الحدید در شرح نهج البلاغه(7) آورده که ضمن بیانات خود صریحاً فرموده: و لقد قبض رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و انّ رأسه لعلی صدری و لقد سالت نفسه فی کفّی فامررتها علی وجهی (8).

و نیز در ضمن دفن صدّیقه کبری عليه‌السلام است که فرمود در خطاب به رسول اللّه :

فلقد وسّدتک فی ملحوده قبرک و فاضت بین نحری و صدری نفسک (9).

اینها تمام دلایل متقنه است که خبر عایشه مردود و غیر قابل قبول است؛ چه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کنز العمال، ج6، ص400. 2- طبقات ، ج2، ص263.

3- مستدرک، ج4، ص7. 4- المعجم الکبیر، ج12، ص321.

5- مسند احمد، ج1، ص111. 6- حلیة الاولیاء، ج1، ص66- 67.

7- شرح نهج البلاغه، ج10، ص336.

8- هرآینه بتحقیق رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قبض روح شد در حالتی که سر مبارکش روی سینه من قرار داشت و روح آن حضرت در دست من خارج شد و من دستهایم را بر صورتم کشیدم. ولی ابن أبی الحدید در ج10، ص266 ذیل بیان آن حضرت گوید: ((در حالتی که سر آن حضرت روی سینه ام بود چند قطره خون از آن حضرت جاری شد و علی عليه‌السلام به صورت خود مالید.))

9- هرآینه به تحقیق تو را در خوابگاه قبر تکیه دادم و روح تو ما بین گلو و سینه من خارج شد؛ و ابن أبی الحدید همین معنی را تصدیق دارد که روح آن حضرت در سینه علی عليه‌السلام خارج شد.

آنکه سابقه عداوت و دشمنی عایشه با مولانا أمیر المؤمنین عليه‌السلام بسیار قوی است که شاید ان شاء اللّه در لیالی آتیه وقت مناسبی بدستم بیاید بعرضتان برسانم.

## تحقیق در امر وصایت

و از همین احادیث هم کاملاً جواب دوم آقای نواب مفهوم می شود که فرمودند: با بود خلیفه چه احتیاجی بوجود وصی می باشد؟

زیرا اگر انسان عاقل از عادت خارج شود و قدری با انصاف در خود احادیث دقت کند، مخصوصاً آن احادیثی را که می فرماید: ((همان خدایی که اوصیای انبیای عظام را معین نموده، علی عليه‌السلام را به وصایت من مقرر داشته))، می فهمد مراد وصیت خصوصی عادی خانوادگی نیست که هر فردی از بشر برای بعد از خود معین می نماید.

بلکه مراد همان وصایت به معنای خلافت است که متصرف در جمیع شؤون اجتماعی و انفرادی امت باید باشد که همان وصایت تالی تلو مقام نبوت است.

مقام وصایت آن حضرت مورد تصدیق تمام علمای بزرگ خودتان می باشد و انکار این معنا ننموده اند، مگر عده قلیلی از معتصبین معاندین که انکار همه ی فضایل آن حضرت را نموده اند.

چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغ گوید: فلا ریب عندنا انّ علیّا عليه‌السلام کان وصیّ رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ان خالف فی ذلک من هو منسوب عندنا الی العناد (1).

## اشعار بعض از صحابه اشاره به وصیت

آنگاه اشعار بسیاری از اصحاب رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل نموده که تمام آنها متضمن وصایت آن حضرت می باشد؛ از جمله، دو شعر از عبد اللّه بن عباس (حبر امت) است که در شعر اول خود گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وصیّ رسول اللّه من دون اهله |  | و فارسه ان قیل هل من منازل |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- شک و شبهه ای نیست در نزد ما که علی عليه‌السلام وصی رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده و اگر چه مخالف این معنی است کسی که در نزد ما از اهل عناد می باشد (شرح نهج البلاغه، ج1، ص111).

و نیز از خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین نقل نموده که ضمن اشعار خود گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وصیّ رسول اللّه من دون اهله |  | و انت علی ما کان من ذاک شاهده |

و نیز از جمله اشعار ابو الهیثم بن تیهان صحابی است گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انّ الوصیّ امامنا و ولیّنا |  | برح الخفاء و باحت الاسرار |

برای اثبات مرام بهمین مقدار اکتفا می نمایم؛ چنانچه مایلید بقیه اشعار و گفتار را در این باب، مراجعه کنید به آن کتاب تا کشف بیشتری بر شما گردد که گوید: ((اگر ملالت نمی آورد، اوراق بسیاری پر می کردم از اشعاری که ذکر وصیت در او می باشد.))

پس معلوم شد وصایت توأم با مقام نبوت که فصل ما دون مقام نبوت است همان مقام خلافت و ریاست عامه الهیه است.

شیخ: چنانچه این اخبار صحیح است، چرا در کتب آثار، به وصیت نامه از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به نام علی کرم اللّه وجهه بر نمی خوریم مانند وصیت نامه ابی بکر و عمر رضی اللّه عنهما وقت مردن؟

داعی: موضوع وصی بودن مولانا امیر المؤمنین و دستوراتی که از خاتم الانبیاء نسبت بمقام ولایت صادر شده، بسیار صریح و واضح در کتب معتبره اکابر علمای شیعه از طریق اهل بیت طهارت عليه‌السلام به طریق تواتر ثبت و ضبط گردیده، ولی چون شب اول قرار شد به اخبار یک طرفه استدلال ننماییم، ناچار ببعض از آن اخباری که در کتب معتبره خودتان رسیده و الحال در نظر دارم، اشاره می نمایم.

## اشاره به دستور وصیت

و اگر بخواهید بتمامی اخبار راجع بوصیت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و دستوراتی که به مولانا امیر المؤمنین داده شده، پی ببرید، مراجعه نمایید به طبقات ابن سعد(1) و کنز العمال(2) متقی و نیز در کنز و در مسند(3) امام احمد بن حنبل و در مستدرک(4) حاکم و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- طبقات ابن سعد، ج3، ص23. 2- کنز العمال، ج11، ص280، ح32952.

3- مسند احمد، ج4، ص164. 4- مستدرک، ج3، ص14.

بالاخره در سنن و دلایل بیهقی(1) و استیعاب(2) ابن عبد البر و کبیر(3) طبرانی و تاریخ ابن مردویه(4) و دیگران از اکابر علمای خودتان که به عبارات مختلفه در ازمنه متفاوته دستورات آن حضرت را نقل نموده اند که خلاصه آن عبارات که مکرر ذکر گردیده اینست که فرمود: یا علیّ انت اخی و وزیری و تقضی دینی و تنجز و عدی و تبری ذمّتی (5) و انت تغسلنی و تؤدّی دینی و توارینی فی حفرتی (6).

علاوه بر بیان اخبار صریحه که از این قبیل دستورات به آن حضرت بسیار داده شده، آثار علائم عمل بوصیت است که بنا به امر و دستور وصیت مولانا امیر المؤمنین علی عليه‌السلام آن حضرت را غسل داده و کفن نموده و در حجره خود دفن نموده است و پانصد هزار درهم دین آن حضرت را ادا نموده؛ چنانچه عبد الرزاق در جامع خود نقل نموده.

شیخ: روی قاعده و دستور قرآن که می فرماید: (كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ)، (7) لازم بود در وقت وفات، وصیت بنماید و وصی خود را معین کند، پس چرا در آن موقع که آثار موت را مشاهده نمود رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، وصیت ننمود، هم چنانکه ابی بکر و عمر رضی اللّه عنهما وصیت نمودند؟

داعی: اولاً مراد از (إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ) معاینه موت و مرگ نیست؛ یعنی لحظات آخر زندگی نمی باشد؛ زیرا در آن حالت کمتر کسی است که به هوش باشد و بتواند بوظایف خود با شعور کامل عمل نماید. پس مراد، اسباب و آثار و علامات

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- دلایل النبوة، ج6، ص341.

2- استیعاب، ج4، ص307.

3- المعجم الکبیر، ج12، ص321.

4- تاریخ ابن مردویه، ص110.

5- یا علی تو برادر و وصی منی که دین مرا اداء و وعده مرا وفا و ذمت مرا بری می کنی.

6- تو مرا غسل می دهی و دین مرا اداء می کنی و مرا در قبر پنهان می نمائی.

7- دستور داده شد که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر دارای متاع دنیویست وصیت کند برای پدر و مادر و خویشان بچیزی شایسته عدل. این کار سزاوار مقام پرهیزکاران است. آیه 80، سوره 2(بقره).

مرگ است از پیری و ضعف بدن و مرض و غیره.

ثانیاً: این بیان شما تأثر درونیم را تازه نموده و مصیبت بزرگی را بیادم آورد که هرگز فراموش شدنی نیست.

و آن مصیبت بزرگ اینست که جدّ امجد بزرگوارم رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با آن همه تأکیدات بلیغه که در تعقیب آیات قرآن مجید برای وصیت نمود تا آنجا که فرمود: من مات بغیر وصیّه مات میته جاهلیّه، (1) تا فردی از امت او بی وصیت نمیرد، مبادا بعد از مردن در بازماندگان آنها تولید نزاع گردد، نوبت که به خود آن بزرگوار رسید، با آنکه در مدت بیست و سه سال پیوسته وصیت های خود را تحت نظامنامه مرتب به یگانه وصی با عظمتی که خداوند متعال برای آن بزرگوار معین نموده، گوشزد و مورد عنایت قرار داده بود، در مرض موت هم خواست آنچه در آن مدت گفته تکمیل نماید تا با آن وسیله جلو ضلالت و گمراهی و جنگ و نزاع و دودستگی امت را بگیرد؛ متأسفانه بازیگران سیاسی مانع شدند و نگذاردند وظیفه شرعی إلهی خود را عملی نماید تا مستمسکی برای شما گردد امشب بفرمایید چرا آن حضرت در مرض موت وصیت ننمود؟!

## اطاعت امر پیغمبر واجب است

شیخ: گمان می کنم این بیان شما حقیقت نداشته باشد؛ زیرا عقل باور نمی کند که کسی قدرت ممانعت از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داشته؛ چه آنکه صریح قرآن کریم است: (وَ مٰا آتٰاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) (2) و در آیات متعدده أمر باطاعت أوامر آن حضرت نموده که (أَطِیعُوا اللّٰهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ). (3) بدیهی است سرپیچی از اطاعت امر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم کفر است. هرگز صحابه و بستگان آن حضرت چنین عملی را نمی نمودند که مانع وصیت آن حضرت گردند؛ ممکن است از اخبار مجعوله باشد که بدست ملحدین برای بی اعتنا نشان دادن امت بأمر آن حضرت انتشار یافته است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کسی که بدون وصیت بمیرد مرده است به مردن اهل جاهلیت.

2- آنچه رسول حق دستور دهد شما را بگیرید، و هرچه نهی کند شما را از آن، پس واگذارید آیه 7، سوره 59 (حشر).

3- اطاعت کنید خدا و رسول را.

## منع نمودن پیغمبر را از وصیت

داعی: تمنّا می کنم عمداً سهو نفرمایید. از اخبار مجعوله نیست، بلکه از اخبار صحیحه مسلّمه است که عموم فرق مسلمین اتفاق بر صحت آن دارند، حتّی شیخین بخاری و مسلم هم با همه احتیاطکاری که در نقل اخبار داشتند که مبادا خبری نقل نمایند که مورد توجه و استشهاد مخالفینشان قرار گیرد، در صحیحین خود این قضیّه مؤلمه را نقل نموده اند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عند الموت فرمود: ((دوات و کاغذ بیاورید تا برای شما بنویسم چیزی که هرگز گمراه نشوید!))

عدّه ای از حضار مجلس باغوای یک نفر (مرد سیاسی) مانع شدند بقسمی داد و فریاد نمودند که دل آن حضرت شکست و با تغیّر آنها را از اطراف بستر خود خارج ساخت

شیخ: من که نمی توانم باور کنم این مطلب را! کدام کس می توانسته چنین جرأتی به کار برد که در مقابل گفته رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ایستادگی نماید و حال آنکه اگر یک فرد مسلمان عادی بخواهد وصیت نماید، مانع آن نمی گردند تا چه رسد برسول خدا که اطاعتش واجب و تمرّد و مخالفتش کفرآور است؛ چه آنکه وصیت بزرگان اسباب هدایت است احدی ممانعت نمی نماید؛ چنانچه خلیفه ابی بکر و خلیفه عمر رضی اللّه عنهما وصیت نمودند و احدی ممانعت ننمود. باز عرض می کنم که حقیر نمی توانم زیر بار چنین خبری بروم.

داعی: حق دارید باور نکنید! نه شما تعجب می نمایید بلکه هر مسلمانی! بالاتر بگویم هر شنونده ای از هر قوم و ملت از این قضیّه در حیرت است که چگونه پیغمبر مطاعی در ایام آخر عمر بخواهد وصیتی بنماید که هدف و مقصدش جلوگیری از اضلال امت و نشان دادن راه سعادت به آنها باشد، او را مانع شوند، ولی چه می توان گفت که این عمل واقع شده باعث زیادتی غم و مصیبت مسلمانان گردیده.

## گریستن ابن عباس از مانع شدن پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را از وصیت

این تأسف نه برای من و شما است، بلکه اصحاب آن حضرت در این مصیبت مولمه گریه ها نمودند؛ چنانچه بخاری و مسلم و دیگران از أکابر علمای خودتان روایت نموده اند که عبد اللّه بن عبّاس (حبر امت) پیوسته اشک می ریخت و می گفت: یوم الخمیس ما یوم الخمیس؛ و آن قدر گریه می کرد که زمین از اشک چشم او تر می شد.

سؤال نمودند: ((چه چیز واقع شد در روز پنجشنبه که یاد آن روز تو را بگریه می آورد؟)) می فرمود:

چون مرض بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مستولی شد أمر فرمود دوات و کتفی بیاورید تا بنویسم برای شما کتابی که هرگز گمراه نشوید. بعض از حضّار مجلس مانع شدند به علاوه گفتند: محمّد(صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم)هذیان می گوید! آن روز یوم الخمیس بود که هرگز فراموش نخواهد شد؛ چه آن که گذشته از اینکه مانع شدند و نگذاردند آن حضرت وصیت بنماید بلکه زخم زبان هم زدند!!

شیخ: چه کس ممانعت از وصیت نمودن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نمود؟

داعی: خلیفه ثانی عمر بن الخطاب بود که مانع از وصیت آن حضرت گردید.

شیخ: خیلی ممنون شدم که زود خیالم را راحت نمودید؛ چون که از این بیانات خیلی ناراحت بودم و بر دلم گذشته بود که بگویم این قبیل اخبار از مجعولات عوام شیعه است، ولی بملاحظه جنابعالی از بیان آن خودداری می نمودم، اینک آنچه در دل دارم ظاهر می نمایم و بجناب عالی توصیه می کنم که باین نوع مجعولات ترتیب اثر ندهید.

داعی: داعی هم بشما توصیه می کنم فکر نکرده، نفی و اثبات ننمائید که از کشف حقیقت متأثر شوید. از جمله در همین موضوع هم عجله نمودید و بدون فکر روی عادت دیرینه و بدبینی به ما، نسبت جعل بشیعیان پاک دادید و حال آنکه مکرّر عرض کردم که ما شیعیان احتیاجی به جعل نداریم؛ زیرا در کتابهای خودتان آن قدر دلائل له ما و بر اثبات عقیده ما موجود است که حساب ندارد.

## در منابع حدیث منع وصیت

و در همین موضوع مورد بحث هم اگر به کتب معتبره علمای خودتان مراجعه نمایید، می بینید که اکابر علمای خودتان این قضیه را نقل نموده اند؛ از قبیل بخاری در صحیح(1) و مسلم در آخر کتاب وصیت(2) و حمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد حنبل در مسند(3) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(4) و کرمانی در شرح صحیح بخاری(5) و نووی در شرح صحیح مسلم(6) و ابن حجر در صواعق(7) و قاضی أبو علی و قاضی روزبهان و قاضی عیاض و امام غزّالی(8) و قطب الدین شافعی و محمّد بن عبد الکریم شهرستانی و ابن اثیر(9) و حافظ ابو نعیم اصفهانی(10) و سبط ابن جوزی(11) بالاخره عموم علمای شما وقوع قضیه مولمه را تصدیق نموده اند، که بعد از مراجعت از حجة الوداع رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مریض شده، جمعی از اصحاب به عیادت آن حضرت رفتند؛ فرمود: ایتونی بدوات و بیاض لا کتب لکم کتابا لن تضلّوا بعدی.(12)

امام غزّالی در مقاله چهارم سرّ العالمین که سبط ابن جوزی هم در تذکره از او نقل نموده و بعض دیگر از رجال علمای شما چنین آورده اند که فرمود: دوات و سفیدی بیاورید، لازیل عنکم اشکال الامر و اذکر لکم من المستحق لها بعدی (و در بعض اخبار دارد که فرمود): لا کتب لکم کتابا لا تختلفون فیه بعدی)فقال عمر دعوا لرجل فانه لیهجر!!

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- صحیح بخاری، ج1، ص429 و 449. 2- صحیح مسلم، ج5، ص75.

3- مسند احمد، ج1، ص222. 4- شرح نهج البلاغه، ج6، ص51.

5- شرح صحیح بخاری، ج1، ص39. 6- شرح صحیح مسلم، ج11، ص89-93.

7- صواعق المحرقه، مقدمه کتاب. 8- سر العالمین، ص10-11.

9- الکامل، ج2، ص320. 10- حلیة الاولیاء، ج1، ص66- 67.

11- تذکرة الخواص، 65.

12- دوات و سفیدی برای من بیاورید تا برای شما بنویسم کتابی که بعد از من گمراه نشوید.

حسبنا کتاب الله (1).

اصحاب حاضر در مجلس دو دسته شدند؛ بعضی طرفدار عمر؛ یعنی گفتار او را تقویت نمودند. جمعی طرفدار رسول أکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بقسمی بهم ریختند و داد فریاد بلند شد که آن حضرت (مجسّمه خلق عظیم) متغیّر شد، فرمود: قوموا عنی و لا ینبغی عندی التنازع؛ برخیزید از پیش من زیرا سزاوار نیست نزد من جنگ و نزاع.

این اول فتنه و فسادی بود که در میان مسلمانان در حضور خود پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بعد از 23 سال زحمات طاقت فرسای آن حضرت واقع شد و سبب این فتنه و دودستگی، خلیفه عمر شد که بگفتار خود تخم نفاق و اختلاف کلمه را پاشید و ایجاد دودستگی نمود!! که تا امشب آمده، ما و شما برادران مسلمان را به عنوان دودستگی مقابل هم قرار داده است!!

شیخ: از مثل شما شخص مؤدّب اخلاقی انتظار چنین جرأت و جسارتی نمی رفت که بمقام بزرگ خلیفه چنین نسبتی بدهید!

داعی: شما را بخدا حبّ و بغض را کنار بگذارید و چشم بدبینی را ببندید و از روی انصاف بگویید، آیا جرأت و جسارت را داعی نمودم که در مقابل انکار شما نقل وقایع تاریخی مندرجه در کتب خودتان را نمودم، یا خلیفه عمر که به ساحت قدس خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منتها درجه جسارت را نمود که علاوه بر منع نمودن از وصیت و ایجاد فتنه و فساد و داد و فریاد بالای سر بیماری مانند رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دشنام حضوری بدهد و بگوید این مرد هذیان می گوید! چه خوش گوید شاعر عرب مناسب این مقام:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أ تبصر فی العین منّی القذی |  | و فی عینک الجذع لا تبصر(2) |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تا زایل کنم از شما اشکال امر را و یاد کنم برای شما کسی را که مستحق تر است به امر بعد از من (یعنی امر خلافت) (بنویسم برای شما کتابی که اختلاف پیدا نکنید در او بعد از من). پس عمر گفت: ((واگذارید این مرد را (یعنی رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را) زیرا که او هذیان می گوید؛ کتاب خدا ما را بس است!))

2- آیا در گوشه چشم من ذره خاشاک را می بینی ولی در چشم خودت شاخه نخله خرما را نمی بینی؟ کنایه از اینکه پیوسته عیبهای کوچک مرا می بینی (و اشکال می نمایی) ولی عیبهای بزرگ خودت را نمی بینی.

آیا خداوند متعال در آیه 40 سوره 33(احزاب)نمی فرماید: (مٰا کٰانَ مُحَمَّدٌ أَبٰا أَحَدٍ مِنْ رِجٰالِکُمْ وَ لٰکِنْ رَسُولَ اللّٰهِ وَ خٰاتَمَ النَّبِیِّینَ)؛ (1) یعنی آن حضرت را به نام نخوانید، بلکه رسول اللّه بگویید. آن وقت عمر بدون رعایت ادب و دستور الهی بنام هم نخواند بلکه به عبارت این مرد اشاره به آن حضرت نمود! شما را بخدا انصاف دهید جسارت را من کردم یا خلیفه!!

شیخ: از کجا معلوم است که هجر بمعنای هذیان باشد تا احتمال جسارت و سوء ادب رود.

## تعصب آدمی را کور و کر می کند

داعی: جمیع اهل لغت و تفسیر و مخصوصاً اکابر علمای خودتان از قبیل ابن اثیر در جامع الاصول(2) و ابن حجر در شرح صحیح بخاری(3) و صاحب الصحاح و دیگران همه گفته اند: هجر به معنای هذیان است. آقای من، آدمی باید برهنه شود از لباس تعصّب و عناد تا حقایق را واضح و آشکار ببیند، نه دفاع بیجا بنماید.

آیا نسبت به پیغمبری که قرآن مجید دستور می دهد که او را رسول اللّه و خاتم النبیّین بخوانید، کسی عمداً بگوید: ان الرجل لیهجر! مقام آن حضرت را آن قدر کوچک نماید که بگوید این مرد، هذیان می گوید، بر خلاف دستور قرآن و ادب سخن نرانده؟ آیا نسبت به رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که تا دم مرگ نبوت و عصمت از او زائل نمی گردد مخصوصاً که در مقام تبلیغ و هدایت قوم باشد، اهانت هذیان گویی بنماید، دلیل بر عدم معرفت و ایمان به مقام آن حضرت نمی باشد؟

شیخ: آیا سزاوار است چنین نسبتی بمقام خلافت داده شود که معرفت و ایمان بمقام رسالت نداشته.

داعی: اولاً چرا جنابعالی وقتی شنیدید نسبت هذیان برسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دادند

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- محمد (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) پدر هیچ یک از مردان شما (زید یا عمرو) نیست و لیکن رسول اللّه و خاتم انبیاء می باشد (کنایه است باینکه همیشه باید آن حضرت را با ادب و احترام یاد نمود. رسول اللّه و خاتم النبیین خواند) (نه مردک به آن حضرت اشاره نمایند).

2- جامع الاصول، ج2، ص320.

3- فتح الباری، ج1، ص186.

متأثر نشدید! که حتماً بایستی هر مسلمانی از نسبت دهنده هذیان و این دشنام حضوری به آن حضرت بیزاری بجوید؟ ولی وقتی بیک مرد عادی که منتها درجه مقامش این است که از اصحاب رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده و با دست عده ای مردم بعدها به مسند خلافت قرار گرفته، چنین اشاره ای شد، متألم شدید؟ و حال آنکه این کلام ابتکار فکر داعی تنها نبوده، بلکه هر انسان عالم عاقل منطقی (تا چه رسد به مسلمان خوش دل پاک طینت) بعد از شنیدن این وقایع بی اراده چنین فکری برای او می آید که آدم مؤمن، به رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنین نسبتی نمی دهد.

## اعتراف علمای عامه به اینکه گوینده کلمه هذیان معرفت به مقام رسالت نداشته

چنانچه علمای منصف و متفکر خودتان از قبیل قاضی عیاض شافعی در کتاب شفا(1) و کرمانی در شرح صحیح بخاری(2) و نووی در شرح صحیح مسلم(3) نوشته اند که گوینده این کلام هر که بوده اصلا ایمان برسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نداشته و از معرفت کامل به مقام و مرتبه آن حضرت عاجز بوده؛ چه آنکه در نزد ارباب مذاهب ثابت است که انبیای عظام، در مقام ارشاد و هدایت خلق اتصال به غیب عالم دارند؛ خواه در حال صحت یا در حال مرض، حتماً باید اوامر آنها اطاعت کرده شود. پس مخالفت با آن حضرت خاصّه توام با جسارت و دشنام و کلمه هذیان دلیل بر عدم معرفت به مقام آن حضرت می باشد - انتهی کلامهم.

## اول فتنه در اسلام حضور رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

و اما آنکه فرمودید: چرا گفتم ایجاد نفاق و فتنه نمود؟ این کلام هم از داعی تنها نبوده، بلکه علمای منصف خودتان تصدیق این معنا را نموده اند. عالم جلیل حسین میبدی در شرح دیوان گوید:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- شفاء، ج2، ص431.

2- شرح صحیح بخاری، ج1، ص39.

3- شرح صحیح مسلم، ج11، ص95.

((اول فتنه ای که در اسلام واقع شد در حضور خود رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود، در مرض موت که خواست وصیت نماید و عمر مانع شد ایجاد فتنه و دودستگی و اختلاف کلمه بین مسلمانان گردید.))

و نیز شهرستانی در مقدمه چهارم از کتاب ملل و نحل(1) خود گوید:

((اول خلافی که در اسلام واقع شد، منع نمودن عمر بود از آوردن دوات و کاغذ بامر رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای نوشتن وصیت.))

و ابن ابی الحدید در شرح نهج(2) اشاره باین معنی نموده.

شیخ: اگر این کلام از خلیفه عمر -رضی اللّه عنه- باشد گمان نمی کنم سوء ادبی بکار بوده، بلکه این قبیل از امور از عوارض جسمانی بشریت است؛ گاهی که مرض بر انسان غلبه نماید، حرفهای نامرتب می زند که از آنها تعبیر بهذیان می نمایند و در این غرایز جسمانی فرقی بین پیغمبر و سایر مردم نخواهد بود.

داعی: به خوبی می دانید که یکی از صفات خاصه نبوت، عصمت است که تا دم مرگ از پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سلب نمی گردد؛ خاصّه آنکه در مقام ارشاد و هدایت خلق باشد که بفرماید می خواهم چیزی برای شما بنویسم تا گمراه نشوید.

پس چون در مقام هدایت و ارشاد بوده است، قطعاً توأم با مقام عصمت و اتصال بحق بوده با توجه بآیه شریفه: (وَ مٰا یَنْطِقُ عَنِ الْهَویٰ (3) إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْیٌ یُوحیٰ و آیه مبارکه)؛(3) وآیه مبارکه (وَ مٰا آتٰاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ ) (4) و آیه (وَ أَطِیعُوا اللّٰهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ)، (5) کشف حقیقت بر شما می شود، خواهید دانست که منع نمودن از آوردن دوات و کاغذ و مانع شدن از نوشته آن حضرت که اسباب هدایت امت گردد، مخالفت پروردگار بوده است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ملل و نحل، ج1، ص14.

2- شرح نهج البلاغه، ج6، ص51.

3- و هر گز از روی هوای نفس سخن نمی گوید؛ آن چه می گوید چیزی جز وحی که نازل شده نیست.(سوره نجم، آیه 3-4).

4- آن چه رسول خدا برای شما آورده بگیرید (واجرا کنید) و از آنچه نهی کرده، خودداری نمایید).

5- بگو خدا را اطاعت کنید و از پیامبرش فرمان برید. (سوره نور، آیه 54).

مسلّماً کلمه هذیان، دشنامی آشکار بوده است توأم با کلمه رجل که موجب اهانت شدید است.

آقایان انصاف دهید! اگر از گوشه مجلس ما یک فردی به شما اشاره کند و بگوید که این مرد خیلی هذیان می گوید. شما این جمله را چه نوع تلقی می کنید، با اینکه ما و شما معصوم نیستیم و ممکن است هذیان هم بگوییم؟ آیا این کلام را نوعی از ادب و احترام در گفتار می دانید یا خلاف ادب و توهین و توام با جسارت؟

اگر کلامی خارج از ادب و احترام است، تصدیق نمایید نسبت به خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اشدّ عمل و جسارت بکار رفته و قابل انکار نیست که انزجار از گوینده چنین کلام اهانت آمیز به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از لوازم اسلامیّت هر مسلمانی می باشد. با اینکه صریحاً در قرآن مجید خداوند متعال آن حضرت را رسول اللّه و خاتم النبیّین صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خوانده است.

حب و بغض و تعصب را کنار بگذارید! عقل و انصاف شما چگونه حکم می نماید درباره کسی که آن حضرت را رسول اللّه و خاتم النبیین صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نخوانده و احترام نگذارده، بلکه گفته این مرد هذیان می گوید!!

شیخ: بر فرض که قائل به خطا شویم، چون خلیفه پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده برای حفظ دین و شریعت اجتهاد نموده، قطعاً مصون و قابل عفو و گذشت است.

داعی:اولاً بی لطفی فرمودید در بیان آنکه چون خلیفه پیغمبر بوده اجتهاد نموده؛ چون آن روز که عمر این حرف را زد، خلیفه نبود، بلکه خواب خلافت را هم نمی دید؛ بعد از وفات رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بعجله و شتاب بطریقی که خودتان بهتر می دانید عدّه ای ابی بکر را خلیفه نمودند و بعد هم بزور و تهدید بقتل و اهانت آتش بدر خانه زدن دیگران را تسلیم نمودند، و بعد از دو سال و سه ماه موقع مردن، أبو بکر عمر را بخلافت منصوب نمود.

ثانیاً فرمودید: اجتهاد نموده، خیلی عجب است که آقا توجه ننمودید که اجتهاد در مقابل نص معنا ندارد، بلکه خطای غیر قابل عفو و گذشت است.

ثالثاً فرمودید: برای حفظ دین و شریعت جلوگیری نمود. این خطای گفتار امثال شما علما که تعصّب بر علم و انصافتان غالب آمده موجب بسی حیرت است!

آقای عزیز، حفظ دین و شریعت بر عهده رسول خدا می باشد یا بر عهده عمر

بن الخطاب؟ آیا عقل شما قبول می نماید که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نداند که وصیّت نوشتن برای امت با قید (به اینکه هرگز بعد از این نوشتن گمراه نشوید) بر خلاف دین و شریعت است!!! ولی عمر بن الخطاب بداند و برای حفظ دین و شریعت، مانع از وصیت آن حضرت شود!!! (فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ).

خود می دانید خطا در ضروریات دین عین خطا می باشد و ابداً مورد عفو و اغماض نخواهد بود.

شیخ: لا بد خلیفه عمر رضی اللّه عنه از اوضاع و احوال پی برده بود که اگر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چیزی بنویسد، ایجاد اختلاف می شود و فتنه برپا می گردد، لذا روی خیر خواهی بنفع خود پیغمبر منع از آوردن دوات و کاغذ نموده؟!

## عذر بدتر از گناه

داعی: عذر بدتر از گناه همین است که شما فرمودید. یادم می آید در موقع تحصیل استادی داشتم جامع منقول و معقول، از فضلای دهر، فاضل قزوینی، حاج شیخ محمد علی (اگر زنده است خدا حفظش کند و اگر فوت شده خدایش رحمت کند) می فرمود: ((غلطی را اگر بخواهند اصلاح کنند ممکن است یک غلط صد غلط گردد.)) عیناً می بینم دفاعی که شما ناچار از خلیفه می نمایید، خطا و غلط فاحشی را غلط ها جلوه می دهید. از این کلام شما همچو معلوم می آید که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با مقام عصمت (که مصون از خطا بوده) و اتصال به غیب عالم در مقام ارشاد و هدایت امت، توجّهی به صلاح و فساد نداشته که خلیفه عمر خیرخواهی و راهنمایی برای آن حضرت نموده ،اگر جنابعالی آیه 36 سوره 33 (احزاب) را مورد دقت قرار دهید که می فرماید: (وَ مٰا کٰانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاٰ مُؤْمِنَهٍ إِذٰا قَضَی اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ یَعْصِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً مُبِیناً) (1) قطعاً حرف

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- هیچ مرد و زن مؤمن را در کاری که خدا و رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حکم کنند؛ (یعنی قولاً و عملاً جلوی امر آن حضرت را بگیرند) اراده و اختیاری نیست (که رأی خلافی اظهار نمایند) و هر کس نافرمانی خدا و رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم کند دانسته به گمراهی سختی افتاده است!

خود را پس خواهید گرفت و به عمل خلیفه عمر پی خواهید برد که تمرّد امر رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و منع از وصیت نمودن و جسارت به کلمه هذیان، عملی بسیار شنیع بوده که آن حضرت را چنان متأثر ساخت که امر به اخراج آنها از نزد خود نمود.

شیخ: صلاح بینی خلیفه از کلام آخرش معلوم است که گفت: حسبنا کتاب الله؛ یعنی کتاب خدا قرآن کریم ما را کفایت می کند؛ احتیاجی بنوشته رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نمی باشد!

داعی: اتفاقاً همین کلام خود دلیل بزرگ است بر عدم معرفت و توجه به قرآن مجید یا تعمّد به آزردن رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و مانع شدن از عملی که مخالف با خیالات آنها بوده است؛ زیرا اگر معرفت کامل به قرآن مجید داشتند، می دانستند که قرآن به تنهایی کفایت امور نمی نماید؛ چه آنکه قرآن یگانه کتاب محکمی است موجز و مجمل که بیان کلیات احکام را نموده، ولی جزییات آنها را موکول به بیان مبین فرموده، و همان کلیات مجمل و موجز مندرجه در قرآن مجید مشتمل است بر ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مؤول.

چگونه ممکن است یک فرد عادی بدون فیض الهی و بیان مبین ربانی، از این قرآن قلیل اللفظ و کثیر المعانی استفاده نماید؟

علاوه بر اینها، اگر قرآن کفایت امر امت را تنها می نمود، چرا در قرآن فرموده: ( وَ مٰا آتٰاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا).(1) مگر نه اینست که در آیه 83 سوره 4 نساء فرموده: (وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلیٰ أُولِی الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ)، (2) پس مسلّم است که قرآن مجید فقط تنها مفید فایده نیست مگر با بیان مبیّنین قرآن که خاندان جلیل محمّد و آل محمّد صلوات اللّه علیهم اجمعین می باشند؛ چنانچه در حدیث متواتر بین الفریقین (که در لیالی ماضیه بجمله ای از اسناد آن اشاره نمودیم، وارد است که خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مکرّر فرمود! حتّی دم مرگ:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره حشر، آیه 7.

2- اگر به رسول و صاحبان حکم(پیشوایان اسلام بعد از رسول) رجوع میکردند، همانا تدیبر آنان که اهل بصیرتند میدانستند و در آن واقعه صلاح اندیشی می کردند.

انّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی، لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض ان تمسکتم بهما فقد نجوتم - لن تضلّوا ابدا (1).

عجب است از فهم صاحبان فطنت که چرا تفطّن و تفکّر نمی نمایند که رسول خدا (آنچه می گوید از جانب خدا می باشد به حکم آیه (وَ مٰا یَنْطِقُ عَنِ الْهَویٰ إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْیٌ یُوحیٰ). قرآن را به تنها برای هدایت و نجات امت کافی نمی داند در مقام، بیان آن را توأم می کند با عترت طاهره خود و صریحاً می فرماید: ((اگر به هر دو (قرآن و عترت) تمسّک جستید، نجات یافته و هرگز گمراه نخواهید شد.)) ولی خلیفه عمر گفت: ((قرآن تنها کفایت می کند.))

اینک آقایان محترم، انصاف دهید و قضاوت به حق کنید بین این دو قول که رسول اکرم خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرستاده به حق از جانب پروردگار فرموده تمسّک جویید به قرآن و عترت که این دو توأم با هم هستند و عدیل یکدیگر می باشند و سبب هدایت می باشند تا روز قیامت؛ ولی عمر گفت: ((قرآن به تنها ما را کافی است.)) نه فقط عترت را قبول ندارد بلکه دستور و نوشته پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را هم قبول ندارد!

اطاعت کدام یک از این دو قول واجب است. قطعاً هیچ انسان عاقلی نگوید قول رسول خدا را که اتصال بحق دارد بگذاریم و قول عمر را قبول نماییم.

شما چرا قول عمر را گرفته و فرموده رسول خدا را کنار گذارده اید؟! اگر کتاب خدا فقط کافی بود، پس چرا در آیه 43 سوره 16 (نحل)فرموده: (فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ) (2) ما را امر فرموده که سؤال از اهل ذکر نمائیم که مراد از ذکر قرآن یا رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل ذکر عترت آن حضرت می باشند.

چنانچه در لیالی ماضیه با دلایل و اسناد عرض کردم، علمای بزرگ خودتان از قبیل سیوطی و دیگران آورده اند که مراد از اهل ذکر، یعنی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- من که (رسول خدا هستم) دو چیز بزرگ را در میان شما می گذارم که هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند و اگر باین دو تمسک جستید، نجات می یابید (در عبارت دیگر است که فرمود) هرگز گمراه نخواهید شد. آن دو چیز بزرگ، قرآن و عترت من می باشند.

2- اگر شما نادانید، سؤال کنید از اهل ذکر (یعنی اهل قرآن که خاندان رسالت و عترت طاهره نبوت هستند).

عترت پاک رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اند که عدیل القرآن می باشند.

شما با نظر بدبینی بگفته های ما ننگرید و تصور ننمائید فقط مائیم که باین گفته ها خورده می گیریم، بلکه اکابر علمای خودتان هم در عالم انصاف باین قول خلیفه عمر لبخند می زنند.

## اعتراض قطب الدین شیرازی به گفتار عمر

چنانچه قطب الدین شافعی شیرازی که از اکابر علمای شما است در کشف الغیوب گوید:

((این امر مسلم است که راه را بی راهنما نتوان پیمودن، و تعجب می نمائیم از کلام خلیفه عمر رضی اللّه عنه که گفته چون قرآن در میان ما هست براهنما احتیاجی نیست این کلام مانند کلام آن کس ماند که گوید چون کتب طب در دست هست، احتیاجی به طبیب نمی باشد! بدیهی است که این حرف غیر قابل قبول و خطای محض است؛ چه آنکه هر کس از کتب طبیّه نتواند سر در آورد، قطعاً باید رجوع نماید بطبیبی که عالم بآن علم است.))

همین قسم است قرآن کریم که هر کس نتواند بفکر خود از آن بهره برداری کند ناچار باید رجوع نماید بآن کسانی که عالم بعلم قرآن اند چنانچه در قرآن می فرماید: (وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلیٰ أُولِی الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ)(1).

به همین جهت حضرت علی کرم اللّه وجهه فرمود: انا کتاب الله الناطق و هذا هو الصامت؛ یعنی من کتاب ناطق خدا هستم و این قرآن کتاب صامت است-انتهی

پس اوّل و آخر گفتار خلیفه مخدوش و منفور اهل علم و عقل و دانش و انصاف است و تصدیق نمائید که ظلم بزرگی برسول اللّه نمودند که نگذاردند وصیت نماید.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- اگر به رسول اللّه(صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم)و به صاحبان امر (پیشوایان اسلام) رجوع می کردند، همانا (تدبیر کار را آنان که اهل بصیرتند می دانستند و در آن واقعه صلاح اندیشی می کردند)؛ آیه 85، سوره 4(نساء).

2- بحار النوار، ج30، ص546 و ج79، ص199.

## مانع نشدن از عهدنامه ابی بکر در وقت مردن

و اما اینکه مکرر فرمودید که از وصیت ابی بکر و عمر جلوگیری نکردند، صحیح است. همین مطلب است که بسیار مورد حیرت و تعجب است که تمام مورخین و محدثین خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند که خلیفه ابی بکر در وقت مردن به عثمان بن عفّان گفت: ((بنویس آنچه من می گویم که این عهدنامه من است بسوی این مردم.)) و او نوشت آنچه را که ابی بکر تقریر نمود.

خلیفه عمر و دیگران حاضر بودند؛ احدی او را انکار ننمود، مخصوصاً عمر نگفت: ((حسبنا کتاب اللّه؛ ما چه احتیاجی به عهد نامه ابی بکر داریم؛ زیرا قرآن ما را کفایت می نماید!)) ولی خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مانع از وصیت شدند، به بهانه آنکه کتاب خدا ما را کفایت می کند؛ (فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ).

اگر هیچ دلیلی ما را مانع از تبعیت این دستگاه نشود مگر همین توهین و جسارت و دشنام دادن برسول اکرم و مانع شدن از وصیتی که سبب هدایت و جلوگیری از ضلالت و گمراهی امت می گردید، کفایت می نماید هر عالم عاقل بینای منصفی را که بداند اساس آن روز روی برهان و دلیل نبوده، بلکه روی هو و جار و جنجال بوده است.

## مصیبت بزرگ و اهانت به رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دم مرگ و مانع شدن از نمایاندن راه هدایت

حق داشت ابن عباس (حبر امت) گریه کند، بلکه تمام مسلمین حقّاً باید خون گریه کنند که نگذاردند خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وصیت کند و تکلیف امّت را معیّن نماید، بلکه مزد رسالتش را ساعت آخر عمر بدادن دشنام و اهانت اداء نمودند!!

و اگر گذارده بودند وصیت بنماید، قطعاً امر خلافت بسیار واضح می شد و تأیید می گردید گفته های قبل آن حضرت، ولی سیاستمداران بینا فهمیدند با اهانت بآن حضرت جلوگیری نمودند!

شیخ: از کجا معلوم است که آن حضرت می خواست راجع بخلافت چیزی بفرماید؟

داعی: اوّلاً مطلب بارز است که در دم مرگ، از احکام و قواعد دین چیزی باقی نمانده بود که بخواهد یادآوری نماید که موجب هدایت امت گردد؛ زیرا آیه اکمال دین نازل شده بود؛ فقط موضوع خلافت بود که خواست تأییداً به گفتارهای مدت بیست و سه ساله خود روشن فرماید؛ چنانچه عرض کردم امام غزّالی در مقاله چهارم سرّ العالمین آورده که آن حضرت فرمود: ایتونی بدوات و بیاض لازیل عنکم اشکال الامر و اذکر لکم من المستحق لها بعدی؛ و دیگر جمله لن تضلوا بعدی، می رساند که موضوع هدایت امت در آن نوشته بوده و از طرق هدایت چیزی جز امر خلافت و راهنما نمانده بود.

علاوه ما هم اصرار نمی نماییم که آن حضرت می خواست راجع به خلافت و امامت چیزی بگوید، ولی قطعاً می خواسته بیانی برای هدایت و راهنمایی امت بفرماید که جلو ضلالت و گمراهی را بگیرد؛ چرا ممانعت نمودند؟ بر فرض خواستند ممانعت نمایند، آیا لازمه ممانعت فحش و دشنام و اهانت بوده است؟!

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم باز و گوش باز و این عمی |  | حیرتم از چشم بندی خدا |

(فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ) ببخشید رشته سخن طولانی شد. به اختیار حقیر نبوده، بلکه دردهای دل بود که مختصری از آن بیادآوری شما بی اراده از لسان الکن جاری شد.

پس با این مقدمات معلوم شد که علی عليه‌السلام وصی آن حضرت بوده و دستوراتی هم داده، منتها در مرض موت اتماماً للوصیة خواست بنوشتن حقایق تکلیف امت را معین نماید بازیگران سیاسی فهمیدند چه می خواهد بنویسد با هو و جنجال و اهانت مانع شدند و نگذاردند!!

مخصوصاً اتماماً للحجة برای رفع شبهه در بعض احادیث فرموده است: ((همان خدایی که برای انبیای اولو العزم، چون آدم و نوح و موسی و عیسی وصی معین نموده، برای منهم علی عليه‌السلام را وصی قرار داده.))

و نیز فرموده است: ((علی عليه‌السلام وصی من است در اهل بیت و امت من بعد از من.)) و این خود دلیل ثابت است بر اینکه وصایت در این مقام به معنای خلافت است پس علی عليه‌السلام وصی و خلیفه رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است.

شیخ: این اخبار چنانچه صحیح باشد، متواتر نیست؛ چگونه به آنها اتخاذ

سند می نمایید؟

داعی: مسأله تواتر وصیت در نزد ما از طریق اهل بیت عترت و طهارت که عدیل القرآنند ثابت و مسلّم است، اما در نظر دارید که در شبهای گذشته عرض کردم که علمای شما در بیان علمی خود خبر واحد را حجّه می دانند. از آن گذشته اگر در این اخبار تواتر لفظی نباشد، قطعاً تواتر معنوی موجود است.

و از مجموع این اخبار متکاثره (که از نقل تمام آنها بواسطه ضیق وقت و حاضر نداشتن در حافظه معذورم فقط باقتضای وقت مجلس بنقل بعض از آنها که در نظر داشتم، اکتفا نمودم) معلوم می شود که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نصّ بر وجود علی عليه‌السلام بوصایتی نموده که معنای خلافت در او بارز و آشکار است.

علاوه، شما که بتواتر اهمیت می دهید و هرگاه بخواهید، حربه ای در مقابل ما قرار می دهید و هرکجا از جواب می مانید بحبل تواتر می چسبید، بفرمایید تواتر حدیث ((لا نورث)) را از کجا ثابت می نمایید؟

و حال آنکه ناقل این حدیث (به قول شما) أبی بکر یا اوس بن حدثان بوده و چند نفر معلوم الحال ذی نفع هم تصدیق نمودند.

ولی در هر دوره أقلاًّ ده ها ملیون از مسلمانان موحّد پاک دل، منکر این حدیث بوده اند و خصوصاً انکار علی عليه‌السلام باب علم رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و تمامی عترت و اهل بیت پیغمبر که عدل قرآن مجیدند، حجّه بزرگ بر ابطال این حدیث است که با دلایل منطقی بطلان و ساختگی بودن آن حدیث را ثابت نموده اند که ببعض از آنها اشاره شد که اهمّ از همه دلایل، انکار و مخالفت صدّیق و صدّیقه، علی و فاطمه عليهما‌السلام در حضور خود ابی بکر بوده، و البته وقتی باب علم و وصی رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امام اهل تقوی به فرموده رسول اللّه تکذیب حدیثی را بنماید، حجّت تمام است و ساختگی بودن آن محرز می باشد.

اگر انبیا عموماً و خاتم الانبیاء خصوصاً ارثی نداشتند، پس چگونه وصی و وارث قرار دادند که قبلاً عرض کردم که آن حضرت فرمود: لکلّ نبیّ وصیّ و وارث و انّ علیّا وصیّی و وارثی؛ (1) وصی و وارث که بدون ارث مالی معنی ندارد؟

اگر می گویید مراد ارث مالی نیست، علمی می باشد (و حال آنکه با دلایل

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- برای هر پیغمبری وصی و وارثی بوده و علی عليه‌السلام وصی و وارث من است.

علمی و براهین عقل و نقل ثابت است که مراد ارث مالی بوده است) مطلب بهتر ثابت می شود که اولاً وارث علمی پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اولی و احقّ به مقام خلافت می باشد تا دیگران که عاری از علم آن حضرت بوده اند.

ثانیاً بعد از اینکه ثابت شد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علی عليه‌السلام را وصی و وارث خود قرار داده، بلکه به حکم اخباری که علمای خودتان نقل نموده اند (که ببعض از آنها اشاره شد) خدا او را به این سمت معیّن فرموده، چگونه ممکن است این حدیث را بوصی و وارث خود (و به عقیده شما وارث علمی خود) نفرموده باشد تا تولید اختلاف نشود، ولی به کسی که وصی و وارث نبوده فرموده باشد؟!

خیلی عجب است! در احکام دینی بمجردی که علی عليه‌السلام حکمی می نمود أبی بکر و عمر با آنکه بی اطلاع بودند قول آن جناب را حجّه دانسته تصدیق می کردند که فرموده او صحیح است و همان قسم هم عمل می کردند.

چنانچه علماء و مورخین خودتان قضاوتهای آن حضرت را در زمان خلافت ابی بکر و عمر و عثمان نقل نموده اند ولی در این مورد بخصوص قول علی را قبول نکردند بلکه اهانت هم نمودند بمثلهای رکیک که هر انسان عاقلی از نقل آنها خجالت می کشد.

حافظ: خیلی تعجب است که می فرمائید خلفاء -رضی اللّه عنهم- احکام دینی را نمی دانستند و -علی کرم اللّه وجهه- آنها را یادآور می شد.

داعی: تعجبی ندارد؛ زیرا احاطه بر جمیع أحکام و قواعد کار مشکلی است و هر انسان عادی ممکن نیست چنین احاطه تام و تمام داشته باشد، مگر آنکه پیغمبر یا باب علم پیغمبر باشد.

علاوه دعاگو تنها قائل باین عقیده نیستم، بلکه اکابر علمای خودتان در کتب معتبرة خود نقل نموده اند. برای روشن شدن مطلب یک فقره از آن پیش آمدها را به عرضتان می رسانم که امر بر بی خبران مشتبه نگردد گمان کنند که ما قصد اهانت داریم.

## حکم علی عليه‌السلام درباره زنی که بچه شش ماهه زایید

امام أحمد حنبل در مسند(1) و امام الحرم احمد بن عبد اللّه شافعی در ذخایر العقبی(2) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(3) و شیخ سلیمان حنفی در باب 56 ینابیع المودة(4) از احمد بن عبد اللّه و احمد بن حنبل و قلعی و ابن سمان روایت می کنند

(( ان عمر رضی الله عنه اراد رجم المرأه التی ولدت لسته اشهر، فقال علی عليه‌السلام فی کتاب الله (وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا) ثم قال (وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ) فالحمل سته اشهر فترکها و قال لو لا علی لهلک عمر)) (5).

و نیز در همان باب از مناقب احمد بن حنبل نقل می نماید: ان عمر بن الخطاب اذا اشکل علیه شیء اخذ من علی رضی الله عنهما (6).

از این قبیل قضایا در دوره خلافت ابی بکر و عمر و عثمان بسیار اتفاق افتاده که امر آنها مشکل می شد، علی عليه‌السلام حکم حقیقی می کرده و آنها هم قبول نموده، عملی می نمودند.

پس آقایان محترم! فکر کنید چه چیز باعث شد که در اینجا قول علی عليه‌السلام را قبول نکردند، بلکه جسارت نموده و اهانت هم کردند. قطعاً (به قول عوام) زیر کاسه نیم کاسه ای بوده که با هو و جار و جنجال حق ثابت زهراء مظلومه را از میان بردند.

دلیل سیم بر بطلان این حدیث، عمل و فعل خود خلیفه ابی بکر است؛ زیرا اگر حدیث صحیح بود، بایستی آنچه از رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مانده، همه را ضبط نمایند ورّاث آن حضرت حق تصرف به هیچ چیز پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نداشتند. مع ذلک أبی بکر

حجره فاطمه را به او داد و حجرات عایشه و حفصه زوجات آن حضرت را از باب میراث به آنها داد. مثل معروف یک بام و دو هوا همین است یؤمن ببعض و یکفر ببعض؟!

علاوه بر اینها، اگر این حدیث صحیح و ایمان باو داشتند که گفته رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، پس چرا بعد از ضبط فدک که صدقه مسلمین بود (به عقیده آنها) ابی بکر نوشت من فدک را بفاطمه دادم و عمر مانع شد و نامه را گرفت و پاره کرد.

حافظ: این بیان شما تازگی دارد، من نشنیدم که خلیفه فدک را برگردانده باشد سند این مطلب در کجا است.

## رد نمودن ابی بکر فدک را به فاطمه عليه‌السلام و مانع شدن عمر

داعی: گمان می کنم جنابعالی به اخلاق داعی پی برده باشید که بدون سند عرضی نمی نمایم و نیز گمان می کنم که شما کمتر وقت مطالعه کتب را دارید. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(1) و علی بن برهان الدین شافعی در تاریخ سیره الحلبیّة(2) می نویسد: ((ابی بکر از گفتار فاطمه متأثر شد و گریه کرد)) (البته این قضیه بعد از چند روز در ملاقات منزل ابی بکر واقع شد). فاستعبر و بکی و کتب لها بردّ فدک؛ گریه کرد (به حال فاطمه) و نوشت من فدک را به فاطمهعليه‌السلامرد نمودم عمر نامه را گرفت و پاره کرد.

و عجب آنکه همین عمری که آن روز نامه را پاره کرد و اعتراض نمود برد فدک، خود در دوره خلافت فدک را رد کرد و هم چنین خلفاء بعد از عمر (از امویّین و عباسیّین) فدک را به ورثه فاطمه عليه‌السلام رد نمودند.

حافظ: این بیان شما خیلی اسباب تعجب است! چگونه ممکن است خلیفه عمر که به فرموده شما جدّاً مانع از رد فدک به فاطمه شد، چون صدقه مسلمین بود تا آنجایی که (به قول شما) نامه را پاره کرد، خود فدک را بورّاث فاطمه رد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- شرح نهج البلاغه، ج16، ص235.

2- سیرة الحلبیة، ج3، ص488.

نماید؟

داعی: حق دارید تعجب نمایید! ممکن است شما ندیده باشید. من الحال با اجازه خودتان با ذکر اسناد از اکابر علماء خودتان خلفائی را که دادند و پس گرفتند، به شما معرفی می نمایم تا تعجب نکنید و بدانید ما ذی حقیم.

## رد نمودن خلفا فدک را باولادهای فاطمه(عليه‌السلام)

علاّمه سمهودی محدث و مورّخ معروف مدینه منوره، متوفی 911 در تاریخ المدینه(1) و یاقوت بن عبد اللّه رومی حموی در معجم البلدان(2) نقل می نمایند که ابی بکر در زمان خلافت، فدک را تصرف نمود و عمر در دوره خلافت خود واگذار کرد به علی عليه‌السلام و عباس.

اگر ابو بکر به عنوان فیء مسلمانان حسب الامر رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فدک را تصرف نمود، عمر بچه دلیل حق مسلمانان را بیک نفر واگذار نمود؟

شیخ: شاید به عنوان یک فرد مسلمان واگذار کرده باشد که بخرج مسلمانان گذارده شود.

داعی: این توضیح جنابعالی توضیح بما لا یرضی صاحبه می باشد، زیرا خود خلیفه چنین قصدی را نداشته و اگر برای خرج و مصرف مسلمانان واگذار کرده، بود بایستی در تاریخ ثبت شده باشد و حال آنکه مورخین بزرگ خودتان می نویسند عمر فدک را به علی عليه‌السلام و عباس واگذار کرد.

و اما علی عليه‌السلام که فدک را قبول نمود بعنوان میراث بوده نه بعنوان یک فرد مسلمان و الاّ یک فرد مسلمان نمی تواند حق تمام مسلمانان را ضبط و تصرف در آنها بنماید.

شیخ: شاید مراد عمر بن عبد العزیز بوده است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاریخ المدینة، ج1، ص202.

2- معجم البلدان، ج4، ص239.

## واگذار نمودن عمر بن عبد العزیز فدک را

داعی: (با تبسّم)علی عليه‌السلام و عباس در زمان عمر بن عبد العزیز اموی نبودند. حکم عمر بن عبد العزیز علی حده است؛ چنانچه علاّمه سمهودی در تاریخ المدینه(1) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(2) از ابو بکر جوهری نقل می نمایند که چون عمر بن عبد العزیز به خلافت رسید، به عامل خود در مدینه نوشت: ((فدک را به اولادهای فاطمه عليها‌السلام واگذار کن!)) فلذا حسن بن حسن المجتبی و بعضی گفتند حضرت علی بن الحسین عليهما‌السلام را خواست و به آنها واگذار کرد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج(3) این عبارت را نوشته که: کانت اوّل ظلامه ردها؛ یعنی این رد کردن عمر فدک را به اولادهای فاطمه عليهما‌السلام اول ظلم کرده و غارت شده ایست که رد نموده شد به آنها. مدت زمانی در تصرف آنها بوده تا یزید بن عبد الملک خلیفه از آنها گرفت و در دست بنی امیه بود تا زمان خلافت بنی عباس، عبد اللّه سفاح، اول خلیفه عباسی، فدک را واگذار کرد به اولادهای امام حسن عليهما‌السلام و آنها به عنوان حق الارث میان بنی فاطمه عليهما‌السلام تقسیم می نمودند.

## رد نمودن عبد الله و مهدی و مأمون عباسی فدک را به ورثه فاطمه(عليهما‌السلام)

چون بنی حسن بر منصور خروج نمودند، فدک را از آنها گرفت. چون پسرش مهدی خلیفه شد به آنها واگذار نمود. موسی بن هادی که خلیفه شد، ضبط کرد تا زمان خلافت مأمون الرشید عباسی، او امر کرد آن را به آل علی و بنی فاطمه عليهما‌السلام واگذار کردند. یاقوت حموی در معجم البلدان ذیل حرف(ف-د)عین سجلّ مأمون را ضبط نموده است که نوشت به قثم بن جعفر عامل خود در مدینه منوّره: انّه کان رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اعطی ابنته فاطمه رضی اللّه عنها فدک و تصدّق علیها بها و انّ ذلک کان امرا ظاهرا معروفا عند آله علیه الصلاه و السّلام (4).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاریخ المدینة، ج1، ص212. 2- شرح نهج البلاغه، ج16، ص216. 3- همان.

4- به درستی که رسول خدا(صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم)عطا نمود فدک را به دخترش فاطمه عليهما‌السلام و این امری ظاهر و معروف بوده در نزد اولاد آن حضرت.(معجم البلدان، ج4، ص239).

دعبل خزاعی شاعر معروف حاضر بود، برخاست اشعاری انشاد نمود که بیت اولش این بود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اصبح وجه الزمان قد ضحکا |  | برد مأمون هاشم فدکا(1) |

## در اثبات نحله بودن فدک

با دلایل قاطعه ثابت گردید که فدک، نحله فاطمه عليهما‌السلام بوده که روز اول بدون هیچ مجوّز شرعی غصب نمودند. لذا بعض از خلفا روی انصاف و یا روی سیاست باولادهای بی بی مظلومه عليهما‌السلام رد نمودند.

حافظ: اگر فدک نحله فاطمه رضی اللّه عنها بود، پس چرا ادعای ارث نمود و از نحله حرفی نزد؟!

داعی: در مرتبه اول بی بی فاطمه عليه‌السلام دعوای نحله نمود، چون بر خلاف دستور شارع مقدّس اسلام از متصرف شاهد خواستند، وقتی هم شهود آورد شهود او را بر خلاف شرع انور رد نمودند، ناچار از راه ارث وارد شد تا احقاق حق نماید.

حافظ: گمان می کنم اشتباه می فرمایید؛ چون در جائی دیده نشده که فاطمه رضی اللّه عنها از نحله حرفی زده باشد.

داعی: اشتباه نکرده، بلکه یقین دارم، نه در کتب شیعه فقط، بلکه در کتب اکابر علمای خودتان هم ثبت است؛ چنانچه در سیرة الحلبیّه(2) تألیف علی بن برهان الدین حلبی شافعی، متوفی 1044 نوشته شده است: ((اول فاطمهعليه‌السلامبه عنوان تملیک و متصرفه و اینکه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فدک را به او بخشیده با ابی بکر مناظره کرد، چون شهود شرع پسند نداشت! ناچار از راه ادعای ارث وارد شد.))

پس ادعای ارث مؤخر از نحله بوده است و نیز امام فخر الدین رازی در تفسیر کبیر(3) ضمن ادعای فاطمه(عليه‌السلام)و یاقوت حموی در معجم البلدان(4) و ابن ابی الحدید

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- امروز روزگار خندان است که مأمون فدک را به بنی هاشم رد نمود.

2- سیرة الحلبیة، ج3، ص487.

3- تفسیر کبیر، ج29، ص284.

4- معجم البلدان، ج4، ص238.

معتزلی در شرح نهج البلاغه(1) از ابو بکر جوهری و ابن حجر متعصّب در آخر صواعق محرقه(2) ضمن کلام در شبهه هفتم از شبهات رفضه، نقل می نماید که اول ادعای فاطمه عليه‌السلام نحله بود، چون شهودش مردود شد، متأثر گردید. فرمود: ((دیگر با شما سخن نخواهم گفت!)) (3).

و همین قسم هم شد، دیگر با آنها ملاقات نکرد و هم کلام با آنها نشد تا زمان وفاتش رسید؛ وصیت کرد احدی از آنها بر او نماز نگذارند. عمویش عباس بر او نماز گذارد و شبانه دفنش نمودند (ولی به روایات شیعه و بیانات ائمّه از عترت طاهره علی عليه‌السلام بر بی بی نماز گذارد).

## در قول مخالفین که ابی بکر به موجب آیه شهادت عمل نموده و جواب آن

حافظ: در اینکه فاطمه رضی اللّه عنها خیلی دلتنگ و رنجیده خاطر شد، حرفی نیست، ولی ابی بکر صدیق رضی اللّه عنه را هم نمی توان زیاد مقصر دانست؛ زیرا مجبور بود بصورت ظاهر شرع عمل نماید. چون آیه شهادت عمومیت دارد که برای اثبات مدعی بایستی دو شاهد مرد یا یک مرد و دو زن یا چهار زن که به منزله دو مرد است شهادت بدهند. چون موضوع شهادت مطابق شرع نبوده و شهود کامل نیاوردند، نتوانستند حکم قطعی له فاطمه رضی اللّه عنها صادر نمایند.

داعی: ممکن است رشته سخن در اینجا طولانی شود و اسباب ملالت آقایان محترم گردد. لذا مقتضی است موافقت فرمائید بقیه صحبت بماند برای فردا شب.

نواب: قبله صاحب! یکی از موضوعات مهمّه که بین ما مورد بحث بوده و زیاده از حدّ علاقه مندیم که حقیقت آن بر ما معلوم شود و از حسن تصادف امشب مورد بحث قرار گرفته، همین موضوع است، متمنی است اگر خسته نشدید و ملال پیدا ننموده اید، مطلب را قطع نکنید، چه آنکه قطع مطلب

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- شرح نهج البلاغه، ج16، ص277.

2- صواعق المحرقة، ص37.

3- حتی ابن تیمیه و ابن قیم و غیر آنها از اکابر علمای جماعت اقرار نموده اند که بی بی فاطمه عليه‌السلام ادعا نمود که رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فدک را بمن بخشیده است.

رشته توجه را قطع می نماید و اگر تا صبح طول بکشد از طرف ما مستمعین ابداً مانعی نیست، بلکه با میل و شوق مفرطی حاضریم و تا این قضیه حل نشود، ما از اینجا نخواهیم رفت. مبسوطاً صحبت فرمایید، مگر آنکه واقعاً خودتان ناراحت باشید در این صورت مزاحم نمی شویم.

داعی: برای دعاگو در موضوعات علمی و دینی ملالت نیست، هیچ گاه خستگی در حقیر پیدا نمی شود. ملاحظه حال آقایان حاضرین را می کنم، چون رعایت حال همه را باید کرد.

(تمام اهل مجلس متفقاً گفتند: بیانات شما ملال آور نیست، خصوصاً در موضوع فدک که بسیار مهم و شنیدنی است که همه علاقه مند به آن هستیم).

داعی: جناب حافظ فرمودند خلیفه ناچار بود بصورت دستورات شرعیه عمل نماید چون شهود کامل نبود، حکم صادر نشد. در اینجا چند جمله هست که باید بیان شود و آقایان منصفانه قضاوت کنند.

## شاهد خواستن از متصرف خلاف شرع بوده است

اولاً آقای أبو بکر که بفرموده شما مقیّد بامور شرعی بودند، بفرمایید در کجای دستورات شرعیه وارد است که از متصرف شاهد بخواهند. بالاتفاق ثابت است که حضرت فاطمه عليه‌السلام متصرفه بوده. آیا این عمل ابی بکر که تمام علمای خودتان نوشته اند از بی بی مظلومه عليه‌السلام شاهد طلبید، مطابق کدام اصل از قانون و دین و شریعت بوده؟ مگر نه اینست که دستور شریعت است که مدعی باید شاهد بیاورد، نه متصرف؟ آیا این عمل خلاف شرع انور بوده یا نه؟! منصفانه قضاوت نمایید.

ثانیاً موضوع عمومیت آیه شهادت مورد انکار احدی نیست و بر عمومیت خود باقیست ولی بمقتضای قاعده مسلّمه ما من عام الاّ و قد خصّ قابل استثناء و تخصیص بردار است.

حافظ: آیا بچه دلیل می فرمایید که آیه شهادت تخصیص بردار است؟

## خزیمه ذو الشهادتین

داعی: دلیل بر این معنی خبری است که در صحاح معتبره شما هم نقل شده

است در موضوع خزیمه ابن ثابت که وقتی شهادت داد له پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مقابل مرد عرب که در قضیه بیع اسب مدعی رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شده بود شهادت او یک نفری مورد قبول واقع شد و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را ذو الشهادتین نامید که شهادت او را تنها برابر شهادت دو شاهد عادل قرار داد.(1) پس معلوم شد آیه شهادت تخصیص بردار است جایی که خزیمه یک فرد مؤمن صحابی از امت مخصّص آیه واقع شود، علی و فاطمه عليهما‌السلام که به نصّ آیه تطهیر، صاحب مقام عصمت بوده اند، اولی به استثناء بودند؟ قطعاً معصوم و معصومه صدّیق و صدّیقه مصون از کذب و دروغ می باشند و حتماً ردّ بر آنها ردّ بر خدای تعالی است!

## رد نمودن شهود فاطمه را

فاطمه صدّیقه طاهره ادعا نمود فدک نحله من است و پدرم به من بخشیده و در حیات خود آن حضرت متصرفه بوده ام؛ بر خلاف دستور شرع انور، از صدّیقه طاهره معصومه عليه‌السلام متصرفه شاهد خواستند! بی بی مظلومه عليه‌السلام هم امیر المؤمنین عليه‌السلام و امّ ایمن و حسنین عليهما‌السلام را به شهادت آورد. آنها را رد نمودند. آیا این عمل بر خلاف حقیقت و قواعد شرع نبود؟

اگر فاطمه هیچ شاهدی نداشت مگر تصرف، مطابق دستور شرع انور کافی بر حقّانیت او بود. به علاوه که خداوند در آیه تطهیر، شهادت بپاکی بی بی داده است که از هر رجس پلیدی بر کنار است که از جمله آنها دروغ و ادعای به کذب است. علی الخصوص که شاهد کاملی مانند علی امیر المؤمنین عليه‌السلام شهادت بر حقّانیّت زهرای اطهر عليه‌السلام داد که قطعاً ردّ شهادت علی ردّ بر خداست؛ زیرا خدای عالی اعلا، علی عليه‌السلام را در آیات قرآن مجید صادق و صدّیق خوانده. من نمی دانم بچه جرأت شهادت مصدّق خداوند را رد کردند! و حال آنکه در قرآن مجید امر می فرماید: با علی عليه‌السلام باشید؛ یعنی پیرو او باشید و او را صادق خوانده، مانند زیدٌ عدلٌ از شدت صداقت مجسمه صدق گردیده. فلذا در آیه 119 سوره

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سنن ابی داوود، ج2، ص167.

9 (توبه) می فرماید:

1. (یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ کُونُوا مَعَ الصّٰادِقِینَ) (1).

حافظ: این آیه چه دلالتی با مقصود شما دارد که باید پیرو علی کرم اللّه وجهه باشند؟

## مراد از صادقین در آیه محمد و علی(عليه‌السلام)هستند

داعی: اکابر علمای شما در کتب و تفاسیر خود گویند: این آیه در شأن محمّد و علی عليه‌السلام نازل گردیده که مراد از صادقین، محمّد و علی عليهما‌السلام و در بعض اخبار علی عليه‌السلام و در بعض دیگر عترت طاهره عليهم‌السلام می باشند.

امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان(2) و جلال الدین سیوطی در درّ المنثور(3) از ابن عباس و حافظ ابو سعد عبد الملک بن محمّد خرگوشی در کتاب شرف المصطفی از اصمعی و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء(4) روایت می کنند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: هو محمد و علی عليهما‌السلام. و شیخ سلیمان حنفی در باب 39 ینابیع المودة(5) چاپ اسلامبول از موفق بن أحمد خوارزمی و حافظ ابو نعیم اصفهانی و حموینی از ابن عباس روایت نموده که: الصادقون فی هذه الآیه محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بیته. (6)

و شیخ الاسلام ابراهیم بن محمّد حموینی که از اعیان علمای شما است در فرائد السمطین(7) و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب 62 کفایت الطالب(8) و محدث

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ای جماعت مؤمنین، بترسید از خدا و باشید با راستگویان (که مراد محمد و علی و عترت طاهره عليهم‌السلام بودند چنانچه در جلسه هشتم همین کتاب اشاره نمودیم).

2- تفسیر کشاف، ج1، ص348.

3- الدر المنثور، ج3، ص109.

4- حلیة الاولیاء، ج1، ص67.

5- ینابیع المودة، ج1، ص348.

6- راستگویان در این آیه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بیت طاهرین آن حضرت اند.

7- فرائد السمطین، ج1، ص314 و ص370.

8- کفایة الطالب، ص236، باب62.

شام در تاریخ(1) خود مسنداً نقل می نمایند که: مع الصادقین ای مع علیّ بن أبی طالب عليه‌السلام.

2. آیه 33 سوره 39 (زمر)که می فرماید: (وَ الَّذِی جٰاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ) (2).

جلال الدین سیوطی در درّ المنثور(3) و حافظ ابن مردویه در مناقب(4) و حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیاء(5) و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب 62 کفایت الطالب(6) و ابن عساکر در تاریخ(7) خود از جماعتی از اهل تفسیر نقل نموده اند از ابن عباس و مجاهد که: الّذی جاء بالصدق محمّد(صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم)و الّذی صدّق به علیّ بن أبی طالب (8).

3. آیه 19 سوره 75 (حدید) (و الّذین آمنوا باللّه و رسله و اولئک هم الصدّیقون و الشهداء عند ربّهم لهم اجرهم و نورهم) (9).

امام احمد بن حنبل در مسند و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی(10) از ابن عباس روایت نموده اند که این آیه شریفه در شأن علی عليه‌السلام نازل شده که آن حضرت از جمله صدیقان است.

4. آیه 69 سوره 4 (نساء) (وَ مَنْ یُطِعِ اللّٰهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولٰئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاریخ دمشق، ج42، ص361.

2- آن کس که آورد سخن راست را(خاتم النبیین)و آنکه تصدیق نمود بآن(علی بن أبی طالب) آنها پرهیزگارانند.

3- درالمنثور، ج5، ص328.

4- مناقب ابن حافظ بن مردویه، ص314.

5- حلیة الاولیاء، ج1، ص67.

6-کفایة الطالب، ص232، باب 62.

7- تاریخ دمشق، ج42، ص359.

8- آن کس که آورد سخن راست را محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و آنکه تصدیق نمود او را (علی بن أبی طالب)عليه‌السلام بود. (الدر المنثور، ج5، ص328).

9- آنان که به خدا و فرستادگانش ایمان آوردند بحقیقت راستگویان عالمند و بر ایشان نزد خدا اجر شهیدان است پاداش اعمال و نور ایمانشان را(در بهشت)می یابند.

10- ما نزل من القرآن فی علی عليه‌السلام، ص246، ح67.

مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَدٰاءِ وَ الصّٰالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولٰئِکَ رَفِیقاً) (1).

مراد از صدّیقین در آیه شریفه علی عليه‌السلام می باشد؛ چنانچه روایات متکاثره از طرق ما و شما وارد است که علی عليه‌السلام صدّیق و راستگوی این امت است، بلکه افضل صدّیقین است.

## علی افضل صدّیقین است

گچنانچه اکابر علمای شما از قبیل امام فخر رازی در تفسیر کبیر(2) و امام ثعلبی در کشف البیان(3) و جلال الدین سیوطی در درّ المنثور(4) و امام أحمد بن حنبل در مسند(5) و ابن شیرویه در فردوس(6) و ابن أبی الحدید در شرح نهج البلاغه(7) و ابن مغازلی شافعی در مناقب(8) و ابن حجر مکی در حدیث سی ام از چهل حدیثی که در صواعق(9) در فضایل علی عليه‌السلام نقل نموده از بخاری، از ابن عبّاس به استثنای جمله آخر، روایت نموده اند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: الصدّیقون ثلاثه حزقیل مؤمن آل فرعون، و حبیب النجّار صاحب یس و علیّ ابن أبی طالب و هو افضلهم (10).

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در اول باب 42 ینابیع المودّة(11) از مسند امام احمد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- آنان که خدا و رسول را اطاعت کنند البته با کسانی که خدا بآنها لطف و عنایت کامل فرموده یعنی با پیمبران و صدیقان و راستگویان و شهیدان و نیکوکاران محشور خواهند شد و اینان (در بهشت)چه نیکو رفیقانی هستند.

2- تفسیر رازی، ج27، ص57.

3- تفسیر ثعلبی، ج9، ص243.

4- الدر المنثور، ج5، ص262.

5- فضائل احمد، ج2، ص627.

6- فردوس، ج2، ص581.

7- شرح نهج البلاغه، ج9، ص172.

8- مناقب ابن مغازلی، ص246.

9- صواعق محرقة، ص125.

10- راستگویان سه نفرند: حزقیل، مؤمن آل فرعون، و حبیب نجار، صاحب یس، و علی بن أبی طالب و او افضل از آنها می باشد.

11- ینابیع المودة، ج1، ص373.

و أبو نعیم و ابن مغازلی شافعی(1) و اخطب خوارزمی در مناقب(2) از ابی لیلی و ابو أیّوب أنصاری و ابن حجر مکی در حدیث سی و یکم از چهل حدیث صواعق(3) از ابو نعیم و ابن عساکر از ابی لیلی و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب 24 کفایت الطالب(4) مسنداً از ابی لیلی نقل نموده و در آخر خبر گوید: ((محدث شام در تاریخ(5) خود و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء ترجمه حالات علی عليه‌السلام جمعاً از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روایت نموده اند که فرمود:

الصدّیقون ثلاثة حبیب النجّار مؤمن آل یس، الّذی قال (یا قوم اتّبعوا المرسلین) و حزقیل مؤمن آل فرعون، الّذی قال(أ تقتلون رجلا ان یقول ربّی اللّه)و علیّ بن أبی طالب و هو افضلهم (6).

واقعاً هر انسان عاقلی بحیرت فرو می رود که عادت و تعصّب چگونه بر علم و انصاف شما آقایان غالب آمده! با اینکه خودتان با روایات متعدده طبق آیات قرآنیه ثابت می نمایید که علی عليه‌السلام افضل الصدّیقین بوده است، مع ذلک دیگران را صدّیق بخوانید! و حال آنکه یک آیه بر صدّیق بودن آنها نقل نگردیده است.

شما را به خدا آقایان محترم انصاف دهید و از عادت بر کنار شوید! که آیا سزاوار بود کسیرا که خدای متعال در قرآن مجید او را صدّیق خوانده که هرگز دروغ نگوید و نیز در قرآن امر فرماید پیرو او باشید (به اقرار علمای خودتان) شهادتش را ردّ نمایند بلکه اهانت هم بنمایند!!

آیا عقل باور می کند کسی که رسول خدا او را صدیق این امت خوانده، بلکه افضل صدّیقین معرفی نموده و آیات قرآن دلالت بر صداقت او داشته، روی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مناقب ابن مغازلی، ص246.

2- مناقب خوارزمی، ص310.

3- صواعق محرقه، 125.

4- کفایة الطالب، ص124

5- تاریخ دمشق، ص24.

6- راستگویان سه نفرند: حبیب نجار مؤمن آل یس که گفت: ((ای قوم متابعت کنید پیغمبران را)) و حزقیل مؤمن آل فرعون که می گفت: ((آیا می کشید مرد مؤمن خداپرست را)) و علی بن أبی طالب عليه‌السلام و او افضل از آنها می باشد.

هوای نفس دروغ بگوید آن هم شهادت دروغ بدهد؟!

## علی عليه‌السلام با حق و قرآن می گردد

آیا رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نفرموده: ((حق با علی عليه‌السلام و علی عليه‌السلام با حق توأما می گردند))؛ چنانچه خطیب بغدادی در تاریخ(1) خود و حافظ ابن مردویه در مناقب و دیلمی در فردوس(2) و حافظ هیثمی در مجمع الزوائد(3) و ابن قتیبه در الامامة و السیاسة(4) و حاکم أبو عبد اللّه نیشابوری در مستدرک(5) و امام احمد بن حنبل در مسند(6) و طبرانی در اوسط(7) و خطیب خوارزمی در مناقب(8) و فخر رازی در تفسیر(9) و ابن حجر مکی در جامع الصغیر(10) و ضمن فصل دوم از باب 9 حدیث بیست و یکم صواعق(11) در فضایل مولانا امیر المؤمنین عليه‌السلام نقلا از اوسط(12) از امّ سلمه و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب 20 ینابیع المودة(13) از جمع الفوائد و اوسط و صغیر طبرانی و فرائد حموینی(14) و مناقب خوارزمی(15) و ربیع الابرار زمخشری از ام سلمه و ابن عباس و نیز ضمن باب 65

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاریخ بغداد، ج14، ص321. 2- فردوس ج3، ص230.

3- مجمع الزوائد، ج2، ص212. 4- الامامة و السیاسیة، ج1، ص73.

5- مستدرک، ج3، ص124. 6- مسند احمد، ج1، ص84.

7- معجم الاوسط، ج5، ص135. 8- مناقب خوارزمی، ص177.

9- تفسیر رازی، ج1، ص111. 10- جامع الصغیر، ج2، ص177

11- صواعق المحرقه، ص126. 12- اوسط طبرانی، ج5، ص135.

13- ینابیع المودة، ج1، ص124 و 269. 14- فرائد السمطین، ج1، ص177.

15- مناقب خوارزمی، ص177.

ینابیع المودّة از جامع الصغیر(1) جلال الدین سیوطی و نیز در تاریخ الخلفاء(2) و در فیض القدیر(3) از ابن عباس و در مناقب السبعین(4) حدیث 44 از صاحب فردوس(5) و در صواعق(6) از ام سلمه و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب(7) بعضی از ام سلمه بعضی از عایشه و بعضی از محمّد بن ابی بکر از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روایت نموده اند که فرمود: علیّ مع القرآن و القرآن مع علیّ لا یفترقان حتّی یردا علیّ الحوض (8).

برخی به این عبارت نقل نمودند: که الحقّ لن یزال مع علیّ و علیّ مع الحقّ لن یختلفا و لن یفترقا (9).

و نیز ابن حجر در صواعق(10) اواخر فصل دوم از باب 9 نقل می نماید که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مرض موت فرمود: انی مخلّف فیکم کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی، ثم اخذ بید علیّ فرفعها، فقال هذا علیّ مع القرآن و القرآن مع علیّ لا یفترقان حتی یردا علیّ الحوض فاسئلهما ما خلفت فیهما (11).

و نیز عموما نقل می نمایند که فرمود: علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ یدور معه حیثما

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- جامع الصغیر سیوطی، ج2، ص177.

2- تاریخ خلفاء، ص173.

3- فیض القدیر، ج4، ص470.

4- مناقب السبعین، ص237.

5- فردوس، ج3، ص230.

6- مواحق محرقة، ص126.

7- کفایة الطالب، ص265.

8- علی عليه‌السلام با قرآن و قرآن با علی عليه‌السلام می باشد و از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض(کوثر)بر من وارد شوند.

9- حق هرگز از علی عليه‌السلام جدا نمی شود و پیوسته حق برای همیشه با علی عليه‌السلام و علی عليه‌السلام با حق بوده و هرگز از هم جدا نخواهند شد.

10- صواعق محرقه، ص126.

11- من دو چیز را در میان شما می گذارم: یکی کتاب خدا (قرآن) و دیگر عترت و اهل بیت من اند. آنگاه دست علی عليه‌السلام را گرفت بلند نمود فرمود: ((این علی عليه‌السلام با قرآن و قرآن با علی عليه‌السلام می باشد تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. پس من از این هر دو از مقام جانشینی سؤال می نمایم.))

دار (4).

و سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامة ضمن حدیث غدیر نقل می نماید که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: و ادر الحقّ معه حیثما دار و کیف ما دار.

آنگاه اظهار نظر نموده و گوید: فیه دلیل علی انّه ما جری خلاف بین علی عليه‌السلام و بین احد من الصحابه الاّ و الحقّ مع علی عليه‌السلام (2).

## اطاعت علی عليه‌السلام اطاعت خدا و پیغمبر است

و نیز در همان کتابهایی که عرض کردم، به علاوه در سایر کتب معتبره شما نقل است که در مکانهای بسیار و محلهای متعدده و به عبارات مختلفه، خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می فرمود: من اطاع علیا فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع اللّه و من انکر علیّا فقد أنکرنی و من انکرنی فقد انکر اللّه (3).

و أبو الفتح محمّد بن عبد الکریم شهرستانی در ملل و نحل نقل می نماید که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: لقد کان علیّ علی الحق فی جمیع احواله یدور الحق معه حیث دار (4).

آیا رد و انکار و اعتراض بعلی عليه‌السلام با این همه اخبار صریحه مندرجه در کتب معتبره خودتان، رد و انکار و اعتراض و اهانت بر خدا و رسول و تخلف از حق و حقیقت نبوده است؟!

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- علی عليه‌السلام با حق و حق با علی عليه‌السلام دور می زند.

2- و بگردان حق را با علی عليه‌السلام هرکجا و هر طور که می گردد. در این حدیث دلیلی است بر اینکه اگر بین علی عليه‌السلام و یکی از اصحاب اختلافی واقع شود، حق با علی عليه‌السلام خواهد بود.(تذکرة الخواص، ص38-39).

3- هر کس علی عليه‌السلام را اطاعت نماید، مرا اطاعت کرده و کسی که مرا اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و کسی که علی عليه‌السلام را انکار نماید، مرا انکار کرده و کسی که مرا انکار نماید؛ خدا را انکار کرده.(تاریخ دمشق، ج42، ص307- ذخائر العقبی، ص16- کنز العمال، ج11، ص614- ینابیع المودة، ج2، ص313 - صحیح مسلم، ج3، ص1466- مستدرک حاکم، ج3، ص121.)

4- علی عليه‌السلام در جمیع احوال بر حق است و حق با علی عليه‌السلام دور می زند. (به همین جهت اهل نهروان را کافر می داند، چون در مقابل علی عليه‌السلام قیام کردند).(الملل و النحل، ج1، ص103.)

مگر نه این است که ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب(1) و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول(2) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(3) روایت می نمایند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صریحاً فرمود: من اکرم علیّاً فقد اکرمنی و من اکرمنی فقد اکرم اللّه و من اهان علیّا فقد اهاننی و من اهاننی فقد اهان اللّه؟ (4).

## منصفانه قضاوت عادلانه کنید

آقایان با انصاف! قضایای وارده را مطابقه کنید با این قبیل اخبار و احادیث رسیده و مندرجه در کتب معتبره خودتان و عادلانه قضاوت کنید و بشیعیان بی گناه آن قدر بدبین نباشید.

و دیگر آنکه فرمودید: خلیفه مجبور بود عمل بدستور ظاهر شرع نماید و چون آیه شهادت بر عمومیت خود باقی بود، نمی توانست بدون اقامه شهود شرع پسند، به محض ادعا، مال مسلمین را بفاطمه سلام اللّه علیها بدهد (و بقدری احتیاط کار بود که از متصرف هم بر خلاف دستور شرع انور شاهد خواست!).

اولاً قبلاً عرض کردم مال مسلمین نبود، بلکه ملک متصرفی و نحله فاطمه عليه‌السلام بود.

ثانیاً اگر راستی خلیفه اجراءکننده دستور شرع بود که بایستی سر مویی خلاف نکند، پس چرا تبعیض می نمود بمحض ادعا، بعضی را بدون شاهد از مال مسلمانان می داد؟ ولی این حکم و احتیاطکاری خلیفه و سخت گیری فقط درباره ودیعه رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فاطمه مظلومه عليه‌السلام بایستی اجراء شود؟ در صورتی که صداقت قول و ادعای بی بی و شهادت علی عليه‌السلام در نزد همگی واضح و آشکار بوده.

چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل می نماید که از علی بن الفارقی، مدرّس مدرسه غربی بغداد سؤال نمودم: أ کانت فاطمه صادقه قال نعم؛ آیا فاطمه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مناقب خوارزمی، ص333.

2- مطالب السؤول، ج1، ص106.

3- شرح نهج البلاغة، ج4، ص105.

4- هر کس علی عليه‌السلام را اکرام کند، مرا اکرام کرده و کسی که مرا اکرام کند، خدا را اکرام کرده و کسی که علی عليه‌السلام را اهانت کند، مرا اهانت کرده و کسی که مرا اهانت کند، خدا را اهانت نموده.

صادقه و راست گو بود؟ (در ادعای خود) گفت: بلی. گفتم: در صورتی که صادقه و راستگو بود، پس چرا خلیفه فدک را باو واگذار نکرد؟! تبسمی نموده (با اینکه اهل شوخی نبود) کلام لطیف و مستحسنی گفت که خلاصه اش این بود که اگر آن روز به مجرد ادعا، فدک را به فاطمه عليه‌السلام واگذار می کرد، فردا می آمد ادعای خلافت را برای شوهرش می کرد، آنگاه خلیفه ناچار بود حق را واگذار نماید، چون که قبلاً تصدیق صداقت او را نموده بود.(1)انتهی کلامه.

پس مطلب در نزد علمای بزرگ خودتان واضح و آشکار بوده و إنصافا تصدیق حقیقت را نموده اند که روز اول حق با فاطمه مظلومه عليه‌السلام بوده منتها سیاست برای حفظ مقام اقتضا کرد که عمدا بی بی مظلومه را از حق ثابتش محروم نمایند!!

حافظ: بچه کس خلیفه مال مسلمین را بدون شاهد داد؟.

## قضیه جابر و اعطای مال باو موجب عبرت عقلا می باشد

داعی: بجابر وقتی ادعا کرد که پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وعده داده از مال بحرین به من بدهد، بدون آنکه ایرادی بگیرند و شاهد بطلبند 1500 دینار از مال مسلمانان، یعنی از بیت المال به او دادند.

حافظ: اولاً این خبر را حقیر ندیده ام، شاید در کتابهای شماها باشد؛

ثانیاً از کجا معلوم است شاهد نخواسته باشد؟

داعی: خیلی تعجب است که شما ندیده اید! زیرا از جمله دلایلی که علماء خودتان اقامه می نمایند بر اینکه خبر واحد عدل صحابی قابل قبول است. همین خبر جابر بن عبد اللّه انصاری است؛ چنانچه شیخ الاسلام حافظ ابو الفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی در فتح الباری فی شرح صحیح البخاری فی باب من یکفل عن میّت دینا، می گوید: انّ هذا الخبر فیه دلاله علی قبول خبر العدل من الصحابه و لو جرّ ذلک نفعا لنفسه لانّ ابا بکر لم یلتمس من جابر شاهدا علی صحّه دعواه (2).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- شرح نهج البلاغه، ج16، ص248.

1- در این خبر دلالتی است بر قبول خبر عدل صحابی و لو جر نفع به سوی خود بنماید، برای اینکه أبی بکر از جابر شاهد نخواست بر صحت ادعایش.(فتح الباری، ج4، ص389).

همین خبر را مبسوطتر بخاری در صحیح خود نقل نموده است: فی باب من یکفل عن میّت دینا فی کتاب الخمس فی باب ما قطع النبیّ من البحرین(1).

نوشته است وقتی مال بحرین را به مدینه آوردند، منادی ابی بکر ندا در داد هر کس را پیغمبر أکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وعده داده، یا طلبی از آن حضرت دارد، بیاید بگیرد. جابر آمد گفت: ((رسول أکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من وعده داده که از مال بحرین به من بدهد، زمانی که بحرین فتح شود و بتصرف مسلمین در آید.)) فوری بدون شاهد به محض ادعا 1500 دینار باو دادند.

و نیز جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء(2) در فصل خلافت أبی بکر و آنچه واقع شده در خلافت او، همین قضیّه جابر را نقل نموده.

شما را به خدا آقایان با انصاف این عمل تبعیض نبوده است!

اگر نظر خصوصی در کار نبوده بهمان جهتی که جائز آمد بر أبی بکر که بر خلاف آیه شهادت عمل نماید و بدون شاهد از اموال مسلمین بمحض ادعاء بجابر بدهد بر فرض که فدک (به قول آنها) مال مسلمین بوده (و حال آنکه ملک متصرّفی فاطمه عليه‌السلام بود) لازم بود رعایت مقام رسالت را بنماید دل فاطمه صدیقه ودیعه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نشکنند و ادّعای او را قبول نموده، فدک را به او رد نمایند.

علاوه بر اینها، بخاری در صحیح و سایر علمای و فقهای شما، خبر عدل صحابی را قبول می نمایند، و لو جرّ نفع به سوی خود بنماید ولی ادّعا و گفتار علی عليه‌السلام را مردود می دانند بعذر اینکه یجر النفع الی نفسه!! مگر علی عليه‌السلام از اصحاب بلکه فرد کامل از اصحاب نبود؟ پس اگر منصفانه دقیق شوید، تصدیق می فرمایید دسیسه بازی بوده نه اجرای حق و حقیقت.

حافظ: گمان می کنم علت آنکه ابی بکر رضی اللّه عنه از جابر شاهد نطلبید، آن بود که چون جابر از أصحاب نزدیک رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و تربیت شده آن حضرت بوده و قطعاً از آن حضرت شنیده بود: من کذّب علیّ متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار (1)

با این وعید شدید، هرگز مرد مؤمن صحابی نزدیک و تربیت شده آن حضرت حاضر نبود اقدام بچنین امری از روی دروغ بنماید و آخرت خود را برای جیفه بی قدر و قابلیت دنیای فانی خراب کند و دروغ از قول رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل نماید.

داعی: آیا جابر نزدیک تر بود برسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم یا علی و فاطمه عليه‌السلام که مربّای تربیت آن حضرت بودند؟

حافظ: بدیهی است علی و فاطمه عليه‌السلام که از اول عمر تحت تربیت پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودند از هر کس به آن حضرت نزدیک تر بودند.

داعی: پس تصدیق بفرمایید که علی و فاطمه عليه‌السلام اولا بودند که با چنین وعیدی از قول پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دعوای دروغ ننمایند و بر آنها بود که دعوای فاطمه صدیقه را بپذیرند؛ زیرا که بالقطع و الیقین مقام آن دو بزرگوار از جابر بالاتر بوده (چنانچه خودتان هم اعتراف دارید) بلکه از همه اصحاب، چون که مشمول آیه تطهیر، و معصوم بوده اند و آیه تطهیر، صراحت دارد در عصمت و پاکی پنج نفر که مشمولین آیه تطهیر محمّد، علی، فاطمه، حسنو حسین عليهم‌السلام بودند.

به علاوه، اکابر علمای خودتان تصدیق صداقت و راستگویی آنها را نموده اند. راجع به مولانا امیر المؤمنین قبلا عرض کردم که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را صدّیق و راستگوی این امت معرفی فرموده و خداوند هم در قرآن مجید او را صادق خوانده.

و اما درباره حضرت صدیقه کبری فاطمه عليه‌السلام اخبار بسیار است از آن جمله حافظ ابو نعیم اصفهانی در از عایشه روایت می نماید که گفت: ما رأیت احدا قطّ اصدق من فاطمه غیر أبیها (1).

## اشکال در نزول آیه تطهیر

حافظ: این ادعای شما درباره نزول آیه تطهیر در شأن آن پنج بزرگوار غیر مسلّم است، چون در این جلسات بر ما واضح آمده که شما با کتاب های ما کاملاً

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- هرگز ندیدم احدی را راستگوتر از فاطمه غیر از پدر بزرگوارش.(حلیة الاولیاء، ج2، ص41 - الاستیعاب، ج2، ص751).

مأنوس هستید، تصدیق بفرمایید در این موضوع اشتباه فرمودید. چون که عقیده مفسرین از قبیل قاضی بیضاوی و زمخشری اینست که این آیه شریفه در شأن زوجات رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل گردیده و اگر قولی در نزول آیه درباره آن پنج تن شریف باشد، قطعاً ضعیف است!

## جواب اشکال و اثبات اینکه آیه در حق ازواج نیست

داعی: این ادعای جنابعالی به جهاتی مردود است:

اولاً اینکه فرمودید، صدر و ذیل آیه چون مربوط به ازواج است، پس علی و فاطمه عليهما‌السلام خارجند از شمول آیه شریفه.

جوابش آن است که در عرف عام، بسیار اتفاق می افتد که در اثنای کلام روی سخن را بطرف دیگری نموده و خطاب بغیر می کنند و بعد از آن به کلام اول برمی گردند.

علاوه بر اینکه در اشعار فصحا و بلغا و ادبای عرب جاری است. حتی در خود قرآن کریم نظیر آن بسیار است، مخصوصاً در خود همین سوره احزاب دقت فرمایید که در خطاب بزوجات عدول به خطاب مؤمنان شده است و بعد روی خطاب به آنها بر گشته که وقت مجلس مقتضی نیست شواهد را مفصلاً در معرض فکر شما قرار دهم.

ثانیاً اگر این آیه درباره زوجات رسول اللّه بود، بایستی ضمیر تأنیث مربوط به آنها آورده بفرماید: لیذهب عنکنّ و یطهرکنّ. چون به صیغه تذکیر آمده، معلوم می شود که جهت عترت و اهل بیت پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل گردیده؛ نه زوجات آن حضرت.

نواب: مگر به گفته شما فاطمه رضی اللّه عنها داخل آن جمع نیست، پس چرا ملاحظه او نشده و ذکر تأنیث در او نیامده.

داعی: آقایان (اشاره به علما) می دانند که صیغه تذکیر در این آیه شریفه با بود فاطمه عليه‌السلام در جمعیت باعتبار تغلیب است؛ چه آنکه تغلیب در جایی است که افراد جمع بعضی مذکر و بعضی مؤنث باشند؛ آنگاه مذکر را بر مؤنث غالب گردانند و صیغه تذکیر در این آیه خود دلیل قاطع است که این قول ضعیف

نیست، بلکه کاملاً قوی است.

و اگر آیه درباره زوجات رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شده بود در جمع مؤنث، صیغه مذکر بکلّی غلط بود.

علاوه بر اینها، روایات صحیحه در کتب معتبره خودتان حکم می کند که این آیه در شأن عترت و اهل بیت آن حضرت است نه زوجات؛ چنانچه ابن حجر مکی با کمال تعصّبی که دارد در ذیل همین آیه در صواعق محرقه گوید اکثر مفسرین را عقیده آنست که این آیه در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین (عليهم‌السلام)نازل گردید لتذکیر ضمیر عنکم و یطهرکم باعتبار آنکه ضمیر عنکم و یطهّرکم ضمیر جمع مذکر است.

## زوجات پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داخل اهل بیت نیستند

گذشته از این دلایل واضحه، زوجات رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داخل اهل بیت نیستند؛ چنانچه در صحیح مسلم(2) و جامع الاصول روایت شده است که حصین بن سمره از زید بن ارقم پرسید که آیا زنان رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از اهل بیت اند؟ زید گفت: ((نه بخدا قسم! زیرا که زن مدتی با شوهر خود می باشد چون طلاقش داد بخانه پدرش می رود و به قوم پدری ملحق می شود و از شوهر بکلّی جدا می گردد. بلکه اهل بیت او خویشان او می باشند که صدقه برایشان حرام است و بهر خانه و بهر کجا بروند، از اهل بیت او جدا نمی باشند.))

ثالثاً گذشته از اجماع شیعه امامیه نقلاً از عترت و اهل بیت طهارت عليهم‌السلام، اخبار متکاثره از طرق خودتان بر خلاف این معنی حکم می کند.

## اخبار عامه در اینکه آیه تطهیر در شان اهل بیت آمده

چنانچه امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان(3) و امام فخر رازی در تفسیر کبیر(4) و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- صواعق المحرقه، ص143.

2- صحیح مسلم، ج4، ص1883.

3- تفسیر ثعلبی، ج8، ص36، 41.

4- تفسیر کبیر، ج10، ص296-298.

جلال الدین سیوطی در درّ المنثور(1) و خصائص الکبری(2) و نیشابوری در تفسیر(3) و امام عبد الرزاق الرسعنی در تفسیر رموز الکنوز و ابن حجر عسقلانی در اصابه(4) و ابن عساکر در تاریخش(5) و امام احمد حنبل در مسند(6) و محب الدین طبری در ریاض النضره(7) و مسلم بن حجّاج در صحیح(8) و نبهانی در شرف المؤبد(9) (چاپ بیروت)و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب 100 کفایت الطالب(10) با نقل شش خبر مسندا و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب 33 ینابیع المودة(11) از صحیح مسلم و شواهد حاکم از عایشه ام المؤمنین و ده خبر از ترمذی و حاکم علاء الدوله سمنانی و بیهقی و طبرانی و محمد بن جریر و احمد بن حنبل و ابن ابی شیبه و ابن منذر و ابن سعد و حافظ زرندی و حافظ ابن مردویه از ام المؤمنین ام سلمه و عمر بن ابی سلمه (ربیب النبی) و انس بن مالک و سعد بن ابی وقّاص و واثله بن اسقع و ابو سعید خدری نقل می نمایند که این آیه تطهیر در شان پنج تن آل عبا عليهم‌السلام نازل گردیده.

و حتّی ابن حجر مکّی با کمال تعصّبی که دارد در صواعق(12) از هفت طریق با اعتراف به صحت، این وقعه مهمّه را نقل نموده که این آیه در شان محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین عليهم‌السلام نازل گردیده و فقط این پنج تن مقدس بودند که مشمول طهارت این آیه شریفه واقع گردیدند.

و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در کتاب رشفه الصّادی من بحر فضائل

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در المنثور، ج5، ص376- 378. 2- خصائص الکبری، ص49.

3- تفسیر نیشابوری، ج22، ص10. 4- اصابه، ج4، ص207.

5- تاریخ دمشق، ج13، ص202. 6- مسند احمد، ج4، ص107.

7- ریاض النضرة، ج2، ص188. 8- صحیح مسلم، ج7، ص130.

9- شرف المؤید، ص10. 10- کفایة الطالب، ص371-377.

11- ینابیع المودة، ج2، ص224. 12- صواعق المحرقه، ص146- 143.

بنی النبی الهادی(1) ضمن باب 1 از ترمذی و ابن جریر و ابن منذر و حاکم و ابن مردویه و بیهقی و ابن ابی حاتم و طبرانی و احمد بن حنبل و ابن کثیر و مسلم بن حجّاج و ابن ابی شیبه و سمهودی با تحقیقات عمیقه از اکابر علماء خودتان روایت نموده که این آیه شریفه در شأن پنج تن مقدس آل عبا عليهم‌السلام نازل گردیده.

به علاوه استدلالا ثابت می کند که تمام ذراری و اهل بیت رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که صدقه بر آنها حرام است، تا قیام قیامت مشمول این آیه شریفه می باشند!

و در جمع بین الصحاح الستّه عن موطأ مالک بن انس الاصبحی و صحاح بخاری و مسلم(2) و سنن ابی داود(3) و سجستانی(4) و ترمذی(5) و جامع الاصول(6) بالاخره عموم علماء و محدثین و مورخین فقهاء شما اقرار دارند که این آیه شریفه در شأن این پنج تن آل عبا نازل گردیده و در نزد شما قریب به تواتر آمده. اگر چند نفری عناد ورزیده، حق کشی کرده و خبر را ضعیف دانسته اند، لطمه باین همه اخبار متکاثره معتبره مندرجه در کتب اکابر علماء خودتان نمی زند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نیست خفاشک عدوی آفتاب |  | او عدوی خویش آمد در حجاب |

## حدیث ام سلمه راجع به حریره فاطمهعليه‌السلامو نزول آیه تطهیر

منتها بعضی مبسوطاً با نقل حریره نوشته اند و بعضی به اختصار نقل نموده اند؛ از جمله: امام ثعلبی در تفسیر(7) و امام احمد بن حنبل در مسند(8) و ابن اثیر در جامع الاصول از صحیح ترمذی و مسلم بمختصر اختلافی در الفاظ نقل نموده اند از ام المؤمنین ام سلمه زوجه رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که گفت:

((رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در منزل من بود که

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- رشفة الصادی، ص68. 2- صحیح مسلم، ج7، ص130.

3- سنن ابی داوود، ج2، 292. 4- سنن سجستانی، ج1، ص235.

5- سنن ترمذی، ج5، ص3، ح3258. 6- جامع الاصول، ج3، ص326.

7- تفسیر ثعلبی، ج8، ص42. 8- مسند احمد، ج4، ص107.

فاطمه عليها‌السلام ظرف حریره ای برای آن حضرت آورد در حالتی که حضرت در صفّه نشسته بود که خوابگاه آن حضرت بود، در زیر پای مبارکش عبای خیبری گسترده بود و من در حجره نماز می کردم؛ پیغمبر به فاطمه عليها‌السلام فرمودند برو شوهرت و پسرهایت را با خود بیاور طولی نکشید علی و حسنین عليهم‌السلام آمدند مشغول خوردن حریره شدند. در آن حال جبرئیل نازل و این آیه شریفه را بر آن حضرت قرائت نمود: (إِنَّمٰا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً) (1)؛ آنگاه حضرت زیادتی عبا را بر آنها کشید و دست مبارک سوی آسمان بلند نموده عرض کرد: اللّهم هؤلاء أهل بیتی و عترتی فأذهب عنهم الرجس اهل البیت و طهّرهم تطهیرا)) (2).

ام سلمه گوید: ((من سرم را پیش بردم در داخل عبا، عرض کردم منهم با شمایم: انا معکم یا رسول الله قال انک علی خیر؛ حضرت فرمود: تو نیکو زنی هستی و بر خیر و خوبی هستی)) (به این معنی که رتبه اهل بیت مرا نداری و در زمره آنها نیستی ولی عاقبت بخیری.)

پس این آیه شریفه دلالت تام دارد بر این که این پنج تن بزرگوار از کفر و شقاق و شرک و نفاق و شک و تردید و کذب و ریا و هر گناه کبیره یا صغیره معصوم و پاکند؛ چنانچه امام فخر رازی در تفسیر(3) خود گوید:

(( (لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ)؛(1) یعنی جمیع گناهان را از شما زایل گردانید؛ (وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) یعنی خلعت های کرامت خود را بشما پوشانید.))

واقعاً جای تعجب است از علمای بی انصاف که در کتب معتبره خود نقل می نمایند که علی و فاطمه عليهما‌السلام مشمول آیه تطهیر بودند و معرّا و مبرّا از هر رجس بودند که اهمّ از همه ارجاس، دروغ می باشد، مع ذلک تکذیب می نمایند دعوای امامت آن حضرت را و تکذیب نمودند شهادت آن حضرت را درباره فاطمه و تکذیب نمودند ادعای بی بی طاهره عليهما‌السلام را در باب فدک! نمی دانم

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- اراده پروردگار است که هر آلایش را از شما خانواده نبوت ببرد و شما را از هر عیب، پاک و منزه گرداند آیه 33، سوره 33(احزاب).

2- پروردگارا اینها اهل بیت و عترت منند؛ هر رجس و پلیدی را از ایشان دور گردان و پاک نما آنها را پاک کردنی!

3- تفسیر رازی، ج11، ص178.

مردمان با انصاف در اینجا چگونه قضاوت می نمایند.

برگردیم بر سر مقصود، منصفانه قضاوت نمایید! آیا سزاوار بود ادّعای علی عليهما‌السلام و فاطمه ای عليهما‌السلام را که خداوند درباره آنها می فرماید که از ارجاس ظاهریّه و باطنیّه پاک و منزه هستند؛ یعنی معصوم از کبایر و صغایر می باشند، رد بنمایند، ولی ادعای جابر را که یک فرد مسلمان مؤمن عادی است، قبول نمایند و حق ثابت آن خاندان جلیل را از میان ببرند!

حافظ: هرگز نمی توان باور نمود که خلیفه پیغمبر و فرد مؤمن صحابی، با کمال قربی که برسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داشته، عمداً در مقام غصب فدک برآید! قطعاً انسان هر عملی می نماید برای مقصودی می باشد. خلیفه ای که تمام بیت المال مسلمین در تحت تصرف او بوده است، چه احتیاجی به باغ و قریه فدک داشته که آن را غصب نماید؟

داعی: بدیهی است که موضوع احتیاج نبوده، بلکه مستأصل نمودن خاندان پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و عترت طاهره عليهما‌السلام آن حضرت در نظر سیاسیون وقت بوده که چون اولویت مقام خلافت را داشتند، باید به قسمی به خود مشغول و با فقر و تهی دستی گرفتار باشند که خیال خلافت را ننمایند؛ چه آنکه مردمان دنیا طلب بجائی می روند که دنیای آنها اداره شود. خیال می کردند اگر آن خاندان جلیل علم و فضل و ادب و تقوی که جامعیت کامل داشتند، دستشان از مال دنیا پر باشد، قطعاً مردم رو به آنها می روند. فلذا نه تنها فدک را سیاستاً غصب نمودند، بلکه تمام طرقی که منتهی بجلب اموال دنیوی می شد، بر آنها مسدود نمودند.

## منع نمودن خمس را از عترت و اهل بیت پیغمبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

از جمله طرق مغصوبه، حق ثابت خمس مؤکد به آیه شریفه قرآن مجید بوده که چون خداوند صدقات را به رسول اللّه و آل طاهرین آن حضرت عليهما‌السلام حرام نموده، به اجماع جمهور امت، باب خمس را بر روی آنها باز و صریحا در آیه 41 از سوره 8 (انفال)فرموده.

(وَ اعْلَمُوا أَنَّمٰا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبیٰ وَ الْیَتٰامیٰ

وَ الْمَسٰاکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ) (1). تا افراد و ذراری آن حضرت تا قیامت در رفاه و آسایش باشند و احتیاجی برعایای خود پیدا ننمایند ولی بعد از وفات آن حضرت از این جهت هم عترت و اهل بیت آن حضرت را تحت فشار قرار دادند خلیفه ابی بکر باتفاق هم دستان خود حق خمس واضح ثابت را از آنها سلب نمودند و گفتند: خمس باید به مصرف تجهیزات جنگی و خرید اسلحه و لوازم حرب برسد؛ فلذا دست آنها از همه جا کوتاه شد؛ چه آنکه صدقات بر آنها حرام بود، خمس حق ثابت مسلّم را هم از آنها منع نمودند؛ چنانچه امام شافعی محمّد بن ادریس در کتاب الامّ در این باب گوید: و امّا آل محمد الذین جعل لهم الخمس عوضا من الصدقه فلا یعطون من الصدقات المفروضات شیئا قلّ او کثر لا یحلّ لهم ان یأخذوها و لا یجزی عمن یعطیهموها اذا عرفهم؛ تا آنجا که گوید: و لیس منعهم حقهم فی الخمس یحلّ لهم ما حرّم علیهم من الصدقه (2).

و از زمان خلافت عمر بن الخطّاب بعذر آنکه خمس زیاد شده، نتوان همه را به ذوی القربی داد، بلکه باید به مصرف تهیه وسایل حربیه برسد، دست آنها را از حق ثابت خود کوتاه و تا بامروز آنها را محروم از حق مسلّم خدا داده نمودند.

حافظ: امام شافعی رحمه اللّه فرموده است: باید خمس به پنج قسمت شود؛ سهم پیغمبر به مصرف و مصالح مسلمین برسد و سهمی نصیب ذوی القربی و سه سهم دیگر خرج ایتام و مساکین و ابن السبیل شود.

داعی: در زمان رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اتفاق جمهور مفسّرین این آیه برای مساعدت ذراری و اقارب رسول اللّه نازل گردید و به مصرف آنها می رساندند.

پس در نظر فقهای امامیه تبعاً لعتره الائمة الاطهار مطابق صراحت آیه شریفه، خمس

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ای مؤمنان بدانید که هرچه بشما غنیمت و فایده رسد (زیاد یا کم)، خمس آن خاص خدا و رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خویشان او و یتیمان و گدایان و در راه سفرماندگان است.

2- به آل محمد که خداوند خمس را در عوض صدقه برای آنها معین نموده، نباید از صدقات واجبه کم یا زیاد بآنها داده شود و بر آنها حلال نیست که اخذ صدقه نمایند و برای کسانی که آنها را بشناسند، دادن صدقه بآنها کفایت دین از آنها نمی نماید.

و منع نمودن حق خمس را از آنها (یعنی از بنی هاشم و اقرباء رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سبب حلیت صدقه محرمه بر آنها نمی شود.

به شش قسمت می شود؛ سهم خدا و پیغمبر و ذوی القربی بامام می رسد و در غیبت امام به نایب الامام که مجتهد فقیه عادل باشد، داده می شود که به مصالح شایسته مسلمین که صلاح بداند می رساند و سه سهم دیگر مخصوص ایتام و محتاجان و ابن السبیل بنی هاشم از عترت طاهره عليهما‌السلام می باشد. ولی بعد از وفات رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم این حق را از بنی هاشم سلب نمودند؛ چنانچه اکابر علمای شما مانند جلال الدین سیوطی در درّ المنثور(1) و طبری(2) و امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان(3) و جار اللّه زمخشری در کشّاف(4) و قوشچی در شرح تجرید و نسایی در کتاب الفیء و دیگران همگی اقرار به این معنی دارند که این بدعت بعد از رسول خدا بدست سیاستمداران باهوش برای پیشرفت مقاصد خود عملی شد!!

حافظ: آیا شما حق رأی و نظر را برای مجتهد جایز نمی دانید؟ قطعاً خلیفه ابی بکر و عمر رضی اللّه عنهما برای کمک بمسلمین اجتهاداً إعمال نظر نمودند!!

داعی: بلی رأی مجتهد مجاز است، ولی نه در مقابل نصّ. آیا شما رأی و نظر خلیفه ابی بکر و عمر را در مقابل آیه و عمل رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قرار می دهید؟ آیا انصافاً جایز است خدا و پیغمبر حکمی نمایند، ولی خلیفه پیغمبر صلاح امت را بهتر بداند و اجتهاد در مقابل نص نماید؟ شما را به خدا انصاف دهید! آیا نظر خاصی در این کارها نبوده؟ قطعاً هر انسان عاقل بی طرفی اگر بررسی و توجه دقیق نماید، به آن دستگاه سوء ظن قوی پیدا می نماید و می فهمد قضایا خیلی ساده نبوده، بلکه هدف بیچاره نمودن خاندان پیغمبر بوده است؟

## خدا علیعليه‌السلامرا شاهد پیغمبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمقرار داده

علاوه بر اینها، خداوند علی عليه‌السلام را شاهد و گواه پیغمبر قرار داده و در آیه 17 سوره 11 (هود) صریحاً می فرماید: (أَ فَمَنْ کٰانَ عَلیٰ بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شٰاهِدٌ مِنْهُ) (5).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در المنثور، ج3، ص335-340. 2- در المنثور، ج3، ص335-340.

3- تفسیر ثعلبی، ج4، ص326. 4- کشاف، ج2، ص126-127.

5- آیا پیغمبری که از جانب خدا دلیلی روشن(مانند قرآن)دارد با گواهی صادق(مانند علی عليه‌السلام که به تمام شئون وجودی گواه صدق رسالت است).

حافظ: آنچه در نظر دارم، مراد از صاحب بیّنه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و شاهد او قرآن کریم می باشد. شما با چه دلیل و برهان شاهد را به علی کرم اللّه وجهه تعبیر نمودید؟

داعی: دعاگو کوچکتر از آنم که قدرت و جرأت نموده، تصرف در آیات قرآن یا تفسیر به رأی نمایم، بلکه عترت و اهل بیت پیغمبر که عدیل القرآنند بما رساندند که مراد از شاهد و گواه علی عليه‌السلام می باشد. علاوه، علما و مفسّرین چنین نقل نموده اند. قریب سی حدیث از اکابر علمای خودتان مانند امام ابو اسحاق ثعلبی سه حدیث در تفسیرش(1) نقل نموده و جلال الدین سیوطی در درّ المنثور(2) از ابن مردویه و ابن ابی حاتم و ابو نعیم نقل نموده و نیز ابراهیم بن محمّد حموینی در فرائد السمطین(3) بسه سند و سلیمان بلخی حنفی در باب 26 از ثعلبی(4) و حموینی و خوارزمی و ابو نعیم و واقدی و ابن مغازلی از ابن عباس و جابر بن عبد اللّه و دیگران نقل می نمایند و حافظ ابو نعیم اصفهانی بسه طریق و طبری(5) و ابن مغازلی(6) فقیه شافعی و ابن ابی الحدید معتزلی(7) و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب 62 کفایت الطالب(8) و بسیاری دیگر از علماء شما این عقیده را دارند و به مختصر تفاوتی در الفاظ و عبارات نوشته اند که مراد از شاهد در این آیه، علی بن أبی طالب عليه‌السلام است و خطیب خوارزمی در مناقب گوید: ((از ابن عباس پرسیدند مراد از شاهد کیست؟ گفت: هو علی یشهد للنبیّ و هو منه او علی است که شهادت برای پیغمبر داده و آن(بزرگوار)از پیغمبر است.))

پس بنابر دلایل و اخبار معتبره که اکابر علمای خودتان تصدیق دارند، بر امت واجب بوده است قبول شهادت علی عليه‌السلام را که خداوند او را شاهد بر پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قرار

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسیر ثعلبی، ج5، ص162.

2- در المنثور، ج5، ص586.

3- فرائد السمطین، ج1، ص261-338.

4- ینابیع المودة، ج1، ص295، ح4.

5- تفسیر طبری، ج7، ص19.

6- مناقب ابن مغازلی، ص270.

7- شرح نهج البلاغه، ج7، ص108.

8- کفایة الطالب، ص235.

داده.

همان قسمی که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای خزیمه بن ثابت مزیّتی قائل شد که شهادت او را برابر دو نفر قرار داد و ذو الشهادتین خواند، خدای متعال هم در این آیه، مزیّتی برای علی قائل شده در بین مسلمین که او را شاهد و گواه بر پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قرار داد. علاوه بر آنکه بحکم آیه تطهیر، علی عليه‌السلام معصوم و خالی از هر خطا بود، هرگز شهادت دروغ برای جلب منافع نمی داده.

نمی دانم چگونه جرأت کردند و بچه ملاک شرعی، شهادت او را رد نمودند؛ بلکه اهانت هم نمودند و در موقع رد شهادت گفتند: ((شهادت علی قبول نیست، لانّه یجر النفع الی نفسه))؛ یعنی چون علی در این قضیه ذی نفع است و جرّ نفع به سوی خود می نماید، لذا شهادتش مردود است؛ گذشته از اهانتها و کنایات بسیاری که در مجلس حضوراً و غیاباً ابراز نمودند که ببعض از آنها قبلاً اشاره نمودم و دیگر نمی خواهم در جزئیات مطلب وارد شوم. همین قدر عرض می کنم، آیا شما راضی می شوید بشنوید به مثل مولای متّقیان امیر المؤمنین عليه‌السلام شخصیّت بزرگی که دنیا را سه طلاق نموده و بی اعتناترین اشخاص بدنیا بوده و اعمال و رفتارش مورد تصدیق دوست و دشمن بوده، دنیا طلب و بلکه بالاتر کلماتی بگویند که زبانم یارای گفتن ندارد که در کتابهای خودتان نوشته اند؟

خلاصه با جمله (انّه یجر النفع الی نفسه) به مردم القاء و تزریق کنند که ممکن است علی چون در این قضیه ذی نفع است، بنفع عیالش(العیاذ باللّه)شهادت دروغ بدهد. لهذا شهادتش قابل قبول نیست! خداوند شهادت او را مورد قبول قرار داده، ولی عدّه ای مردم بازیگر رد نمودند!

آیا این بود نتیجه نزول آیات قرآنی و توثیق مقام ولایت و توصیه و سفارشات رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره علی بن أبی طالب عليه‌السلام؟

## درد دلهای علی عليه‌السلام

که آن قسم آزار و اذیتش نمایند که در خطبه شقشقیّه درد دل می کند و

می فرماید: صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی. (1)این دو جمله از فرمایش آن حضرت کنایه از شدت غم و غصه و اندوه و مرارت صبر و الم بوده است.

بی خود نبوده که می فرمود: و اللّه لابن أبی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امّه (2).

آن قدر دل پردردی داشت و از زندگانی سیر که وقتی اشقی الاولین و الآخرین عبد الرحمن بن ملجم مرادی شمشیر زهر آب داده را بر فرق مبارکش زد در محراب عبادت می فرمود: فزت و ربّ الکعبة؛ یعنی راحت شدم به خدای کعبه.

آقایان روزهای اول بشهادت تاریخ آن هم بنقل مورخین بزرگ خودتان شد آنچه نباید بشود؛ کردند آنچه نباید بکنند و گفتند آنچه نباید بگویند، ولی امروز دیگر شایسته نیست شما علمای دانشمند، عزیز و محبوب خدا و پیغمبر را اذیت نمایید و امر را بر مردم بی خبر مشتبه کنید با اینکه می دانید ایذای علی بن أبی طالب عليه‌السلام محققاً ایذای رسول اللّه است.

## اخبار در مذمت اذیت کنندگان علیعليه‌السلام

چنانچه اکابر علمای خودتان از قبیل امام احمد بن حنبل در مسند خود به چند طریق و امام ثعلبی در تفسیر و شیخ الاسلام حموینی در فرائد نقل نموده اند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: من آذی علیّا فقد آذانی أیها الناس من آذی علیّا بعث یوم القیمه یهودیّا او نصرانیّاً (1).

ابن حجر مکی(4) از سعد بن ابی وقاص و محمد بن یوسف گنجی شافعی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- صبر نمودم مانند آدمی که در چشمش خار و خاشاک و در گلویش استخوانی مانده باشد.(نهج السعادة، ج2، ص502).

2- به خدا قسم! پسر ابو طالب انس و علاقه اش بمردن بیشتر است از بچه رضیع به پستان مادر.(نهج السعادة، ج1، ص42).

3- کسی که اذیت کند علی را مرا اذیت کرده. ای گروه مردمان، کسی که علیعليه‌السلام را اذیت کند، مبعوث شود روز قیامت یهودی یا نصرانی!

4- صواعق المحرقه، ص123، فصل دوم، باب9، ح16.

در باب 68 کفایت الطالب(1) مسنداً از رسول اکرم نقل نموده اند که فرمود: من آذی علیّا فقد آذانی (2).

حدیث دیگر یادم آمد اجازه دهید بخوانم؛ چون گفتن و شنیدن حدیث رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عبادت است. این حدیث را بخاری در صحیح و امام احمد در مسند(3) و میر سید علی همدانی شافعی در مودة القربی(4) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی(5) و خطیب خوارزمی در مناقب(6) و ابن مغازلی شافعی در مناقب(7) و حاکم ابو القاسم حسکانی(8) از حاکم ابو عبد اللّه حافظ از احمد بن محمد بن ابی داود حافظ از علی بن احمد عجلی از عباد بن یعقوب از ارطاه بن حبیب از ابو خالد واسطی از زید بن علیّ بن الحسین عليهم‌السلام از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن أبی طالب عليه‌السلام نقل نموده اند و هر یک از این روات مذکوره، موی خود را بدست گرفته و گفتند: رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم این قسم موی مبارک خود را به دست گرفت و فرمود: یا علیّ من آذی شعره منک فقد آذانی و من آذانی فقد آذی اللّه و من آذی اللّه فعلیه لعنه اللّه (9).

و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در کتاب رشفه الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی(10) از کبیر(11) طبرانی و صحیح ابن حبان(12) و حاکم با قول به صحت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کفایة الطالب، ص276، باب 68.

2- 2) هر کس اذیت کند علی را مرا اذیت نموده.

3- مسند احمد، ج3، ص3.

4- مودة القربی، ص29.

5- ما نزل القرآن فی علی عليه‌السلام، ص80.

6- مناقب خوارزمی، ص328.

7- مناقب (خوارزمی)، ص328.

8- شواهد التنزیل، ج2، ص147.

9- یا علی، هر کس به مویی از تو ایذا رساند، به من ایذا رسانیده، و هر کس به من ایذا رساند، به خدا اذیت رسانیده، و هر کس خدا را اذیت کند، بر او باد لعنت خداوند.

10- رشفة الصادی، ص20.

11- المعجم الکبیر، ج22، ص406.

12- صحیح ابن حنان، ج15، ص36.

حدیث از مولانا امیر المؤمنین عليه‌السلام روایت نموده که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: من آذانی فی عترتی فعلیه لعنه اللّه (1).

امید است عرایض صادقانه ام مؤثّر افتد و آقایان محترم بیش از این راضی نشوند که روح مقدس آن حضرت آزرده شود که جواب دادن در محکمه عدل الهی بسیار مشکل است.

(در تمام مدت این جلسه خودم با چشم گریان حرف می زدم و اشک در چشم غالب حضار جمع بود بعضی به صورت هاشان جاری گردید. حتی جناب حافظ هم گاهی اشک از چشمش جاری می شد).

آقایان قدری فکر کنید؛ دقیق شوید؛ خودتان را در معرض عمل قرار دهید، ببینید که در میان جمعیت امت (آن هم امتی که دو ماه قبل زیر پای آن بزرگوار نشسته و او تنها بالای دست پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و همگی با او بیعت نموده و سر تسلیم در مقابل او بأمر خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرود آوردند). آن ساعتی که شهادت علی عليه‌السلام را رد نمودند و حکم قطعی شد که ملک متصرفی و نان اولا دهای فاطمه صدّیقه مظلومه عليه‌السلام را ضبط نمایند، بر آن دو امانت پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چه گذشت از آن اهانت بزرگ تا از در مجلس، دشمن شاد بیرون رفتند.

این غیظ و غضب بر فاطمه مظلومه عليه‌السلام چنان مؤثر و مستولی شد که در عین شباب و جوانی از شدت غصه و درد از دنیا رفت!

حافظ: بدیهی است در اوایل امر بی بی دلتنگ و غضبناک شد، ولی عاقبت امر اصلاح شد، چون دید خلیفه حکم به حق نموده، از آنها راضی شد و با کمال رضایت از دنیا رفت!

## تا دم مرگ فاطمهعليه‌السلاماز ابی بکر و عمر راضی نبود

داعی: اگر امر چنین است پس چرا اکابر علمای خودتان بر خلاف این معنی می نویسند؛ مانند بخاری(2) و مسلم(3) دو عالم موثق در صحیحین خود نوشته اند:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- هر کسی مرا اذیت نماید در عترت من پس بر او باد لعنت خداوند متعال!

2- صحیح بخاری، ج5، ص82.

فوجدت ای فغضبت فاطمه علی ابی بکر فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت فلما توفیت، دفنها زوجها علیّ لیلا و لم یؤذن بها ابا بکر و صلّی علیها (1).

و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب 99 کفایة الطالب(2) همین خبر را نقل نموده و نیز ابو محمّد عبد اللّه بن مسلم بن قتیبه دینوری در الامامة و السیاسة(3) آورده که فاطمه عليه‌السلام در بستر بیماری بابی بکر و عمر فرمود: انّی اشهد اللّه و ملائکته انکما اسخطتمانی و ما ارضیتمانی لئن لقیت النبی لاشکونّکما. (7) و نیز در همان کتاب نوشته است: غضبت فاطمه من ابی بکر و هجرته الی ان ماتت (8).

در مقابل این اخبار، اخبار و احادیث دیگری در کتب معتبره شما بسیار ثبت است که آقایان بیطرفانه و منصفانه قضاوت کنید و طریقه جمع بین این اخبار را برای دعاگو بیان نمائید.

## اذیت فاطمه اذیت خدا و پیغمبر است

از قبیل خبر معروفی که عموم علماء خودتان مانند امام احمد در مسند و سلیمان قندوزی در ینابیع الموده و میر سید علی همدانی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- صحیح مسلم، ج5، ص153.

2- وجد در لغت چنانکه فیروزآبادی در قاموس گوید، بمعنای خشم و غضب است؛ یعنی فاطمه(عليه‌السلام) در حال خشم و غضب ابی بکر را ترک نموده و بر او غضبناک ماند و با او حرف نزد تا وفات نمود. آنگاه امیر المؤمنین علی عليه‌السلام بر او نماز گذارد و شبانه دفنش نمود و ابی بکر را اعلام نداد که بر جنازه حاضر شود و نماز بر جنازه بی بی بگذارد.

چنانچه بخاری در صفحه 9 ضمن جزء پنجم صحیح باب غزوه خیبر و نیز در ص 87 جلد هفتم در باب ((قول النبی لا نورث ما ترکناه صدقه)) نقل نموده است که فهجرته فاطمه فلم تکلمه حتی ماتت.

3- کفایة الطالب، ص366، باب99. 4- الامامة و السیاسیة، ص14.

5- خدا و ملائکه را شاهد و گواه می گیرم که شما دو نفر (ابی بکر و عمر) مرا به سخط آوردید و رضایت مرا فراهم ننمودید اگر پیغمبر را ملاقات کنم شکایت شما را خواهم نمود!

6- غضبناک شد فاطمه عليه‌السلام از ابی بکر و ترک نمود او را به همین حال غضب تا زمان مرگ!

7- مسند احمد، ج4، ص5. 8- ینابیع المودة، ج2، ص52، باب 55.

در مودة القربی(1) و ابن حجر در صواعق(2) نقلا از ترمذی و حاکم و غیر آنها بمختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نقل نموده اند که رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مکرر می فرمود: فاطمه بضعه منّی و هی نور عینی و ثمره فؤادی و روحی التی بین جنبی، من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی اللّه و من اغضبها فقد اغضبنی یؤذینی ما آذاها (3).

ابن حجر عسقلانی در اصابه(4) ضمن ترجمه حالات حضرت فاطمه عليها‌السلام از صحیحین بخاری و مسلم نقل نموده که رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: فاطمة بضعه منّی یؤذینی ما آذاها و یریبنی ما ارابها (5).

محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول(6) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء(7) و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی(8) نقل می نمایند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: انّما فاطمه ابنتی بضعه منّی یریبنی ما ارابها و یؤذینی ما آذاها (9).

و ابو القاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در محاضرات الادباء(10) نقل می نماید که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: یا فاطمة بضعه منّی فمن اغضبها فقد اغضبنی (11).

حافظ ابو موسی بن المثنی بصری، متوفی سال 252 قمری در معجم خود

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مودة القربی، ص31.

2- صواعق المحرقه، ص90، باب 11، فصل سوم.

3- فاطمه عليها‌السلام پاره تن من است و میوه دل و نور چشم من و روح من که بین دو پهلوی من است. کسی که فاطمه عليها‌السلام را اذیت نماید مرا اذیت نموده و کسی که مرا اذیت نماید، خدا را اذیت نموده و کسی که فاطمه عليها‌السلام را به غضب آورد مرا به غضب آورده؛ اذیت می کند مرا کسی که او را اذیت نماید.

4- اصابة، ج8، ص265.

5- فاطمه عليها‌السلام پاره تن من است؛ مرا اذیت می نماید کسی که او را اذیت نماید-بمن بدی می نماید کسی که باو بدی نماید.

6- حلیة الالیاء، ج2، ص40.

7- خصائص العلوی، ص121.

8- جز این نیست که فاطمه عليها‌السلام دختر من پاره تن من است. کسی که به او بدی نماید، بمن بدی نموده و کسی که او را اذیت نماید، مرا اذیت نموده.

9- فاطمه عليها‌السلام پاره تن من است؛ هر کس او را به غضب آورد، مرا به غضب آورده.

و ابن حجر عسقلانی در اصابه(1) و ابو یعلی موصلی در سنن(2) و طبرانی در معجم(3) و حاکم نیشابوری در مستدرک(4) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در فضایل الصحابه(5) و حافظ ابن عساکر در تاریخ شام(6) و سبط ابن جوزی در تذکره(7) و محبّ الدین طبری در ذخایر(8) و ابن حجر مکّی در صواعق(9) و ابو العرفان الصبّان در اسعاف الراغبین نقل نموده اند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به دخترش فاطمه عليها‌السلام فرمود: یا فاطمة، انّ اللّه یغضب لغضبک و یرضی لرضاک (1).

و محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح(11) در باب مناقب قرابه رسول اللّه از مسور بن مخرمه نقل نموده که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: فاطمه بضعه منّی فمن اغضبها فقد اغضبنی (12).

از این قبیل اخبار در کتب معتبره خودتان مانند صحیحین بخاری و مسلم(13) و سنن ابی داود(14) و ترمذی(15) و مسند(16) امام احمد بن حنبل و صواعق(17) ابن حجر و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- اصابة، ج8، ص265. 2- مسند ابو یعلی، ج13، ص134.

3- المعجم الکبیر، ج22، ص405. 4- مستدرک، ج3، ص159.

5- فضائل الصحابه، ص78. 6- تاریخ دمشق، ج3، ص156.

7- تذکرة الخواص، ص279. 8- ذخائر العقبی، ص37.

9- صواعق الخواص، ص190.

10- ای فاطمه عليها‌السلام بدرستی که خداوند غضب می کند بغضب تو و راضی می شود برضای تو.

11- صحیح بخاری، ج5، ص28.

12- فاطمه پاره تن من است پس کسی که او را به غضب آورد، مرا بغضب آورده.

13- صحیح مسلم، ج4، ص190، 93.

14- سنن ابی داوود، ج1، ص190، 93.

15- سنن ترمذی، ج5، ص360.

16- مسند احمد، ج4، ص5.

17- صواعق المحرقه، ص190، باب 11، فصل سوم.

ینابیع المودة(1) شیخ سلیمان بلخی حنفی و دیگران در فضائل فاطمه عليها‌السلام بسیار رسیده است. چگونه این اخبار را جمع می کنید با آن اخباری که فاطمه عليها‌السلام از آنها غضبناک و ناراضی از دنیا رفت؟

شیخ: این اخبار صحیح است، ولی درباره علی -کرم اللّه وجهه- رسیده که چون خواست دختر ابی جهل را به عقد ازدواج گیرد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر او غضبناک شد، فرمود: ((هر کس فاطمه عليها‌السلام را بیازارد مرا آزار داده و کسی که مرا آزار دهد، مغضوب خداست)) و مرادش علی عليها‌السلام بوده است!!!

## جواب از خطبه نمودن علیعليه‌السلامدختر ابی جهل را

داعی: فرق بین انسان و انواع حیوانات بسیار است؛ از جمله امتیازات کامله ای که انسان بر حیوانات دارد به دو قوه قویه ایست که در مغز سر و نخاع او قرار داده شده است: یکی عقل و خرد و دیگری فکر است؛ یعنی آن آدمی بر حیوان برتری دارد که در جمیع شئون زندگی تحت راهنمائی فکر و عقل باشد؛ به این معنا که هرچه شنید، فوری مورد قبول قرار ندهد، بلکه ببرد در کارخانه فکر و عقل حلاّجی کند؛ اگر عقل او را پذیرفت، بپذیرد و الاّ رد نماید. لذا در قرآن مجید فرماید: (فَبَشِّرْ عِبٰادِ اَلَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولٰئِکَ اَلَّذِینَ هَدٰاهُمُ اللّٰهُ وَ أُولٰئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبٰابِ) (2).

یک خبری را گذشتگان شما نقل نمودند، بدون آنکه در دستگاه با عظمت عقل، جرح و تعدیلش کنند. امشب هم شما روی عادت و تبعیت صرفه از گذشته گان، این جملات را می گویید، بدون تفکر و تعقل! اینک مجبورم مختصرا جوابی عرض کنم.

اولاً علمای خودتان تصدیق نموده اند (چنانچه قبلاً عرض شد) که علی عليه‌السلام مشمول آیه تطهیر است طهارت ذاتی دارد؛ یعنی از هر رجس و کثافت و لهو و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ینابیع المودة، ج2، باب55.

2- بشارت ده (ای رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به حق) آن بندگانی که چون سخن بشنوند، پیروی کنند نیکوتر آن را. آنان هستند که خدا آنها را به لطف خاص خود هدایت فرموده و هم آنان به حقیقت، خردمندان عالم اند. آیه 17-18 سوره 39 (زمر).

لعب و اخلاق رذیله منزّه و مبرّا می باشد.

و دیگر آنکه در آیه مباهله خداوند او را به منزله نفس پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خوانده که لیله ماضیه مفصلاً در این باب بحث نمودیم. از طرف دیگر، باب علم رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده است که بخوبی از قرآن و احکام و دساتیر آن خبر داشته و می دانسته که خداوند در آیه 53 سوره 33 (احزاب) فرموده: (وَ مٰا کٰانَ لَکُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللّٰهِ) (1).

چگونه ممکن است عقل باور کند آن حضرت عملی کند که بواسطه افعال و گفتار او رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آزرده خاطر و غضبناک گردد و چگونه عقل باور کند که مجسمه خلق عظیم، غضب کند بر کسی که محبوب خداست؟ آن هم در یک امر مباحی که خدا در قرآن مجید در آن امر تبعیضی قائل نشده و امر نکاح بحکم آیه 3 سوره 4 (نساء) (فَانْکِحُوا مٰا طٰابَ لَکُمْ مِنَ النِّسٰاءِ مَثْنیٰ وَ ثُلاٰثَ وَ رُبٰاعَ)، (2) عمومیت دارد بین انبیا و اوصیا و جمیع امت. و اگر بر فرض امیر المؤمنین عليه‌السلام چنین خیالی می کرد، بر او جایز بود شرعاً و رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای یک امر مباحی هرگز غضب نمی نمود و چنین کلماتی نمی فرمود (3).

پس هر انسان عاقل، بعد از تفکر و تحقیق می فهمد که این حدیث از موضوعات امویها می باشد که اکابر علمای خودتان هم اعتراف به این معنا دارند.

## بیان ابی جعفر اسکافی راجع به جعل اخبار زمان معاویه

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه(4) از شیخ و استاد خودش ابی جعفر اسکافی بغدادی در این باب بیانی دارد و گوید:

معاویة بن ابی سفیان جمعی از صحابه و تابعین را معین نموده بود که جعل اخبار قبیحه درباره علی عليه‌السلام بنمایند و آن حضرت را مورد طعن و مذمت قرار دهند تا مردم از آن بزرگوار بیزاری جویند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- و نباید هرگز رسول اللّه را (در حیات) و بعد از (وفات) بیازارید.

2- به نکاح خود از زنان آرید آن کس را که شما را نیکو و مناسب با عدالت است دو یا سه یا چهار.

3- گرچه از اخبار شیعه استفاده می شود که بر امیر المؤمنین عليه‌السلام جایز نبوده در حیاه حضرت زهرا عليه‌السلام زنی دیگر اختیار نماید، لکن ذکر این موضوع مناسب با مجلس مناظره نبوده.

4- شرح نهج البلاغة، ج4، ص285-286.

از جمله آنها ابو هریره و عمرو بن عاص و مغیرة بن شعبه و از تابعین عروة بن زبیر و ببعض از آن اخبار مجعوله هم اشاره نموده تا می رسد به نام ابو هریره گوید: ابو هریره کسیست که روایت نموده حدیثی را که معنای آن اینست که علی عليه‌السلام خواستگاری نمود دختر ابی جهل را در حیات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، آن حضرت بر او سخط و غضب نمود و بالای منبر فرمود: جمع بین دوست خدا و دشمن خدا نمی شود؛ فاطمه عليه‌السلام پاره تن من است، کسی که او را اذیت نماید، مرا اذیت نموده. کسی که می خواهد دختر ابی جهل را بگیرد باید از دختر من دوری نماید!!

آنگاه ابو جعفر اسکافی گوید: و الحدیث مشهور من روایه الکرابیسی؛ یعنی این حدیث مشهور است به روایت کرابیسی به این معنی که هر روایت بی اساسی را کرابیسی می خوانند.

و ابن ابی الحدید گوید: «این حدیث در صحیحین بخاری(1) و مسلم(2) از مسور بن محزمة الزهر روایت شده» و سید مرتضی علم الهدی (که از اکابر مفاخر محققین علمای شیعه می باشد) در کتاب تنزیه الانبیاء و الائمه گوید:

«این روایت از حسین کرابیسی رسیده و او مشهور است به انحراف از اهل بیت طهارت عليهم‌السلام و از نواصب و دشمنان بزرگ آن خاندان جلیل بوده است و روایت او مورد قبول نمی باشد.»

زیرا بنابر اخبار متکاثره ای که در کتب معتبره خودتان رسیده، مبغض علی عليه‌السلام منافق است. منافق بحکم قرآن مجید اهل آتش می باشد. پس روایت او مردود است.

به علاوه اخبار در مذمت ایذا کنندگان به فاطمه عليها‌السلام فقط اختصاص به نقل از کرابیسی یا ابو هریره در خطبه ساختگی دختر ابی جهل نمی باشد، بلکه اخبار بسیاری در این موضوع وارد است.

از جمله خواجه پارسای بخاری در فصل الخطاب و امام احمد بن حنبل در

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- صحیح بخاری، ج4، ص47، باب الدعاء النبی.

2- صحیح مسلم، ج7، ص142، باب فضایل حضرت فاطمه عليها‌السلام.

مسند(1) و میر سید علی همدانی شافعی در مودّت سیزدهم از مودة القربی(2) حدیثی از سلمان محمّدی نقل می نماید که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: حبّ فاطمة ینفع فی مائة من المواطن ایسر تلک المواطن الموت و القبر و المیزان و الصراط و الحساب؛ فمن رضیت عنه ابنتی فاطمة رضیت عنه و من رضیت عنه رضی اللّه عنه و من غضبت علیه ابنتی فاطمة غضبت علیه. و من غضبت علیه غضب اللّه علیه ویل لمن یظلمها و یظلم بعلها علیّاً و ویل لمن یظلم ذرّیتهما و شیعتهما! (3).

برای شاهد و نمونه کافیست همین مقدار از اخبار که ذکر شد. اینک آقایان محترم بفرمائید این اخبار صحیحه که در کتب معتبره فریقین بسیار است، با اخباری که قبلاً عرض کردم که اکابر علمای خودتان مانند بخاری و مسلم و دیگران آورده اند که فاطمه عليها‌السلام بر ابی بکر و عمر غضبناک و ناراضی بود تا از دنیا رفت، چگونه باید جمع کرد.

حافظ: این اخبار صحیح است و در کتب معتبره ما بسیار و مفصل تر روایت شده.

اولاً راجع بحدیث کرابیسی راجع بخواستگاری علی کرم اللّه وجهه دختر ابی جهل را، عقده ای بود در دل من و نمی توانستم باور کنم؛ ولی خیلی ممنون شدم که امشب حلّ معمّا فرمودید.

## اشکال در اینکه غضب فاطمه عليها‌السلام دینی نبوده و جواب آن

ثانیاً مراد از غضب در این اخبار غضب دینی است نه غضب عادتی و این

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مسند احمد، ج2، ص302 و 308.

2- مودة القربی، ص35.

3- دوستی فاطمه عليها‌السلام نفع و فایده می بخشد در صد موضع و مکان که آسان ترین آنها مرگ است و قبر و میزان و صراط و حساب. پس کسی که راضی باشد دختر من فاطمه عليها‌السلام از او، من از او راضی هستم و کسی که من از او راضی باشم، خدا از او راضی می باشد و کسیرا که فاطمه عليها‌السلام بر او غضب نماید، من بر او غضبناک می باشم و بر هر کس من غضبناک باشم، خداوند بر او غضبناک است. وای بر آن کس که ظلم کند به فاطمه عليها‌السلام و وای بر کسی که ظلم کند بر شوهر و همسرش عنی و وای بر کسی که ظلم کند بر ذریه و شیعیان علی و فاطمهعليهما‌السلام.

غضب فاطمه -رضی اللّه عنها- بر ابی بکر و عمر -رضی اللّه عنهما- که در تمام کتب صحیحه ما رسیده، غضب دینی نبوده؛ یعنی برای یک عمل خلاف مقررات دینی فاطمه -رضی اللّه عنها- بر شیخین -رضی اللّه عنهما- غضب ننموده! و البته هر کس فاطمه عليها‌السلام را به غضب دینی بیاورد، قطعاً مغضوب غضب خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خواهد بود. ولی این غضب فاطمه -رضی اللّه عنها- یک نوع تغییر حالتی بوده است که هر انسان حسّاسی وقتی به هدف و مقصد خود نرسید، در او پیدا می شود.

چون فاطمه -رضی اللّه عنها- در خواست فدک نمود و خلیفه موافقت بردّ فدک ننمود، بالطبع متأثر شد و آن ساعت غضبناک گردیده، ولی بعداً همین غضب معمولی هم از دلش بیرون رفت و راضی شد بحکم خلیفه و دلیل بر رضایت آن بی بی مجلّله همانا سکوت آنها بوده است!!

و حتّی علی -کرم اللّه وجهه- وقتی هم به خلافت رسید، با قدرت و نفوذی که داشت فدک را ضبط ننمود و این خود دلیل قاطعی است که بحکم خلفاء قبل راضی بوده است!!

داعی: مطالبی فرمودید که هر یک جواب مفصل دارد. چون از وقت هر شب خیلی گذشته است، و لو کسالتی در آقایان محترم نمی بینم، ولی خوب است موافقت فرمایید جواب ها بماند برای فردا شب.

(تمام اهل مجلس بصدا در آمدند و گفتند: هرگز موافقت نداریم، چون بجای حسّاس رسیده ایم. تا نتیجه این مطلب بزرگ معلوم نشود، نمی رویم).

داعی: اطاعت می نمایم، ولی از جواب مفصل به اقتضای وقت صرف نظر می نمایم، فقط به مختصری می پردازم.

## قلب و جوارح فاطمه عليها‌السلام مملوّ از ایمان بود

اولاً اینکه فرمودید: غضب فاطمه صدّیقه عليها‌السلام غضب دینی نبوده بلکه هوایی بوده، اشتباه نمودید و بدون تفکر و تحقیق و تأمل فرمودید؛ برای آنکه در دستورات اخلاقی طبق آیات قرآنی و اخباری که از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسیده، مؤمن کامل هرگز چنین غضبی نمی نماید تا چه رسد بفاطمه ممجّده به آیه تطهیر و آیه مباهله و سوره هل اتی.

و در کتب معتبره ما و شما بسیار رسیده که فاطمه عليها‌السلام به مقام کمال ایمان رسیده و مخصوصاً رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ان ابنتی فاطمة ملأ اللّه قلبها و جوارحها ایمانا الی مشاشها (1).

## غضب فاطمة عليها‌السلام دینی بوده

هرگز هیچ مؤمن و مؤمنه ای که علامت ایمانشان تسلیم به اوامر حق است، چنین عملی را نمی نماید که وقتی حاکمی حکم به حق کند، یعنی حکم خدا را جاری نماید، بر او غضب نماید آن هم غضبی که با حقد و کینه توأم باشد و بر آن غضب باقی بماند تا دم مرگ؛ حتی وصیت نماید نگذارید احدی از آن حکم کنندگان بناحق بر جنازه من نماز گذارند.

اولاً فاطمه ای عليها‌السلام که خداوند حکم به طهارت او می نماید، هرگز ادعای دروغ نمی نماید که حاکم حکم، علیه او بنماید.

ثانیاً اگر غضب بی بی فقط تغییر حالت بود، بایستی زود زایل شود، مخصوصاً بعد از عذر خواهی که از او نمودند، بایستی از دلش بیرون برود؛ چون که پیغمبر فرموده است: المؤمن لیس بحقود. یکی از صفات و علائم مؤمن آنست که حقد و کینه روی عادت و هوای نفس در دل نداشته باشد و نیز در خبر دارد که می فرماید: «مؤمن اگر گرفتار خطایی گردد، بیش از سه روز عداوت مؤمن را در دل نگاه نمی دارد» تا چه رسد به فاطمه صدّیقه طاهره ممجّده به آیه تطهیر که سرا پا غرق در ایمان بوده و از هر نوع ارجاس و کثافات اخلاق رذیله، بشهادت خداوند متعال، پاک و مبرّا بوده هرگز حقود و کینه ور نبوده است.

و از طرفی هم، اتفاق فریقین است که فاطمه عليها‌السلام با حالت غضب و نارضایتی از ابی بکر و عمر از دنیا رفت. پس معلوم می شود که غضب بی بی دینی بوده که چون دید حکمی بر خلاف حکم خدا و پدر بزرگوارش خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صادر شده، لذا غضب نمود بغضب دینی و این همان غضب است که موجب غضب خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- خداوند متعال پر کرده است قلب و جوارح فاطمه عليها‌السلام دختر مرا از ایمان تا استخوان بالای شانه های او. کنایه از اینکه فاطمه عليها‌السلام غرق در ایمان است.(دلائل الامامة، ص139).

## سکوت فاطمه عليها‌السلام موجب رضا نبوده

ثالثاً فرمودید: سکوت فاطمه عليها‌السلام علامت رضای آن معصومه مظلومه بوده، ایضاً اشتباه فرمودید. هر سکوتی که موجب رضا نمی شود. بعضی مواقع از شدت قدرت ظالم، مظلوم مجبور به سکوت می شود تا حفظ آبروی خود را در مقابل هو و جنجال بنماید و حضرت بی بی مظلومه فاطمه عليها‌السلام راضی که نبوده، به علاوه ناراضی و غضبناک هم از دنیا رفت؛ چنانکه عرض کردم اقوال اکابر علمای خودتان مخصوصاً دو عالم بزرگ موثق شما بخاری و مسلم که نوشتند: فغضبت فاطمة علی ابی بکر فهاجرته و لم تتکلمه حتّی توفّیت (1).

## علی عليها‌السلام در دوره خلافت آزادی در عمل نداشته

رابعاً فرمودید که چون علی عليه‌السلام در دوره تصدی خلافت (ظاهری) فدک را تصرف نکرد و به بچه های فاطمه عليها‌السلام نداد، علامت رضا به حکم بوده، بازهم اشتباه فرمودید؛ چه آنکه آن بزرگوار در دوره خلافت، آزادی در عمل نداشته تا اقدام بهر کاری که می خواست بکند و یا حکم به حقی کند یا بدعتی را از میان بردارد. به مجردی که اقدام به امری می نمود، فریادها بلند می شد. اگر آن حضرت فدک را به اولادهای فاطمه عليها‌السلام بر می گرداند، قطعاً فرصت به دست مخالفین، مخصوصاً معاویه و اتباعش افتاده، گفتارهای قبلی را که گفتند، علی عليها‌السلام برای خود جرّ نفع می نماید، ثابت نموده و خود را تقویت می کردند که علی عليها‌السلام بر خلاف طریقه ابی بکر و عمر رفتار نموده.

علاوه، صدور چنین حکمی از آن حضرت مستلزم قدرت و آزادی در عمل بوده و حال آنکه برای آن حضرت چنین نیرو و قدرتی نگذارده بودند که بر خلاف گفته و کرده سابقین خود بتواند رفتار نماید؛ چنانچه در قضیه منبر و نماز تراویح معلوم شد. چون قبل از آن حضرت خلفای قبلی منبر را از محلّی که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گذارده بود، برداشتند و جای او را عوض کردند، وقتی آن حضرت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- غضب کرد فاطمه عليها‌السلام بر ابی بکر و از او دوری نمود و با او حرف نزد تا وفات نمود.(صحیح بخاری، ج5، ص82- صحیح مسلم، ج5، ص153).

به مقام خلافت ظاهری مستقر شد، خواست منبر را بجای اوّلی که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گذارده بود، برگرداند، فریاد مردم برخاست و زیر بار نرفتند که بر خلاف سیره شیخین عمل شود، و لو مطابق عمل رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود!

و همچنین مردم را از نماز تراویح بجماعت منع نمود، باز فریادها بلند شد که علی عليه‌السلام می خواهد بر خلاف حکم خلیفه عمر رفتار نماید.

نواب: قبله صاحب! نماز تراویح چه بوده که علی -کرّم اللّه وجهه- مردم را از جماعت آن منع نمود؟

## در نماز تراویح

داعی: تراویح در لغت جمع ترویحه، در أصل اسم برای جلسه می باشد، بعدها نامیده شده به جلسه و نشستن بعد از چهار رکعت نماز در شبهای ماه مبارک رمضان، برای استراحت مردم و بعدها نام چهار رکعت نماز مستحبی، در لیالی رمضان المبارک شد (یا نام بیست رکعت نماز مستحبی در تمام شبها).

بدیهی است در دیانت مقدسه اسلامیّه، فقط نمازهای فریضه و واجب را به جماعت می توانند بخوانند، ولی نمازهای مستحبّی ممنوع است؛ زیرا خود پیغمبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: انّ الصلاه باللیل فی شهر رمضان من النافله فی جماعه بدعه و صلاه الضحی معصیه الا فلا تجتمعوا شهر رمضان فی النافله و لا تصلّوا صلاه الضحی فانّ قلیلا من السنه خیر من کثیر من بدعه الا و انّ کلّ بدعه ضلاله و کل ضلاله سبیلها الی النار (1).

شبی عمر در دوره خلافت سال 14 هجری، وارد مسجد شد، دید چراغها روشن و مردم جمعند، پرسید: چه خبر است؟ گفتند: مردم جمع شده اند برای نماز تطوع به جماعت، گفت: بدعة و نعمت البدعة؛ این عمل بدعت است ولی نیکو بدعتی است!!

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- (ای گروه مسلمانان) نماز نافله شبهای ماه رمضان بجماعت بدعت است و نماز ضحی بدعت و معصیت می باشد. مردم، نماز نافله شبهای ماه رمضان را بجماعت نخوانید و نیز نماز ضحی نخوانید. پس بدرستی که عمل کمی که مطابق با سنت پیغمبر باشد، بهتر است از عمل بسیاری که بدعت باشد؛ بدانید هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی راهی است بسوی آتش جهنم.

بخاری در صحیح(1) از عبد الرحمن بن عبد القاری نقل می نماید که خلیفه چون دید مردم نماز را متفرق می خوانند گفت به جماعت نماز را بخوانند بهتر است، و امر کرد ابیّ بن کعب با آنها نماز را به جماعت گذارد، شب بعد که به مسجد آمد، دید مردم امر او را اجراء نموده و به جماعت می خوانند، گفت: نعمت البدعه هذه؛ یعنی خوب بدعتی است این بدعت!!

از آن زمان این عمل معمول بود تا زمان خلافت مولانا امیر المؤمنین عليه‌السلام حضرت این عمل را منع نمود که چون در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم معمول نبوده، بلکه ممنوع بوده نبایستی عمل شود. تا زمانی که به کوفه تشریف آوردند، اهل کوفه از آن حضرت در خواست نمودند که امامی برای ایشان معین فرماید که نافله شبهای رمضان را به جماعت بخوانند. حضرت آنها را منع از آن عمل به جماعت نمود با وجودی که حضرت منع نمود، چون عادت کرده بودند، متنبه نشدند. همین که حضرت تشریف برد، جمع شدند یک نفر را از خودشان به امامت بر قرار نمودند که نماز را به جماعت بخوانند فوری خبر به حضرت رسید فرزند بزرگ خود حضرت امام حسن عليه‌السلام را طلبید فرمود: «تازیانه بردار و این جمعیت را منع نما از آنکه نماز نافله را بجماعت بخوانند!» چون مردم حال را بدان منوال دیدند، ناله و فریادشان بلند شد که ای وای علی عليه‌السلام آمده ما را از نماز منع می نماید!

با آنکه خود می دانستند زمان رسول خدا چنین نمازی معمول نبوده و در زمان عمر معمول شده، زیر فرمان و دستورات مولانا علی عليه‌السلام نرفتند، با اینکه مطابق دستور پیغمبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود!

پس چگونه آن حضرت می توانست فدک را باولادهای فاطمه عليه‌السلام بدهد؟ اگر این عمل را می کرد و می فرمود: ظلماً غصب شده، باید بوارث مظلومه بر گردد، فوری فریادها بلند می شد که علی بن أبی طالب عليه‌السلام مایل به دنیا است حق مسلمانان را به نفع اولادهای خود ضبط نموده، لذا ناچار صبر را کما فی السابق پیشه نمود. چون صاحب حق هم از دنیا رفته بود، احقاق حق را گذارد تا احقاق کننده حقوق خلایق، امام زمان مهدی آل محمّد -عجل اللّه تعالی فرجه- بیاید و حق آنها

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- صحیح بخاری، ج2، ص252.

را بگیرد.

پس سکوت آن حضرت هم دلیل بر رضای بحکم نبوده و اگر آن حضرت عملیات خلفای قبل از خود را در امر فدک حق می دانست، اوّلاً با آنها محاجّه نمی فرمود و ثانیاً درد دل و اظهار نارضایتی نمی کرد و خدای حکیم علی الاطلاق را حکم قرار نمی داد؛ چنانچه در نهج البلاغه است، ضمن نامه ای بعثمان بن حنیف انصاری که عامل آن حضرت و حکمران در بصره بود درد دل می کند می نویسد:

کانت فی ایدینا فدک من کلّ ما اظلته السماء فشحّت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرین و نعم الحکم اللّه (1).

و اما اینکه فرمودید: فاطمه مظلومه عليه‌السلام در آخر عمر راضی شد و از آنها گذشت، بازهم خیلی اشتباه فرمودید؛ چه آنکه چنین امری هرگز صورت وقوع پیدا نکرد؛ چنانچه در اخباری که قبلاً عرض شد، ثابت نمودیم که آن بی بی مظلومه عليه‌السلام تا دم مرگ بحال نارضایتی و غضب باقی بود.

## عیادت ابی بکر و عمر از فاطمهعليه‌السلام

اینک هم برای خاتمه عرضم، خبر دیگری برای اثبات مطلب بعرضتان می رسانم که ابو محمد عبد اللّه بن مسلم بن قتیبه دینوری، متوفای سال 276 هجری در تاریخ الخلفاء الراشدین معروف به الامامة و السیاسة(2) و دیگران از علمای شما از قبیل ابن ابی الحدید(3) و غیره در کتب معتبره خود نقل نموده اند که: قال عمر لأبی بکر انطلق بنا الی فاطمه فانّا قد اغضبناها؛ یعنی عمر به ابی بکر گفت: «بیا با من برویم به سوی فاطمه عليه‌السلام، زیرا که ما او را به غضب آورده ایم!» (و در بعض اخبار است که ابی بکر بعمر گفت با من بیا برویم و ظاهرا این صحیح است). خلاصه با هم رفتند درب

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- از تمام آنچه آسمان بر آن سایه افکنده است، (از مال دنیا) فدک در دست ما بود که گروهی (خلفاء قبل) بر آن بخل ورزیدند (و از دست ما گرفتند) و دیگران (فاطمه عليه‌السلام و اولادهایش) بخشش نموده از آن گذشتند و خداوند نیکو حکم و داوری است (که بین حق و باطل حکم خواهد نمود).

2- الامامة و السیاسیة، ج1، ص20.

3- شرح نهج البلاغه، ج16، ص348.

منزل فاطمه مظلومه، بی بی اجازه ملاقات نداد؛ علی عليه‌السلام را واسطه قرار دادند، بی بی در جواب علی عليه‌السلام سکوت اختیار کرد. آن حضرت به همین مقدار اکتفا کرده اجازه ورود داد وارد شدند سلام کردند. بی بی مظلومه عليه‌السلام رو به دیوار کرد. ابی بکر گفت:

«ای حبیبه رسول خدا، به خدا قسم خویشی رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را دوست تر دارم از خویشی خودم و ترا از دخترم عایشه بیشتر دوست می دارم! ای کاش بعد از رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرده بودم! من قدر و شرف و فضل تو را از همه بهتر می دانم و اگر تو را از حق ارث منع کردم، از جانب آن حضرت بوده که خودم شنیدم فرمود : نورّث ما ترکنا فهو صدقه.»

حضرت فاطمه عليه‌السلام به امیر المؤمنین عليه‌السلام فرمود: «من حدیثی از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بیادشان می آورم. شما را به خدا قسم آیا نشنیدید از آن حضرت که فرمود: رضا فاطمه من رضای و سخط فاطمه من سخطی فمن احبّ فاطمه ابنتی فقد احبّنی و من ارضی فاطمه فقد ارضانی و من اسخط فاطمه فقد اسخطنی؟» (1).

قالا نعم سمعناه من رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم؛ گفتند: بلی شنیدیم از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم این کلمات را. آنگاه بی بی مظلومه عليها‌السلام فرمودند: فانّی اشهد اللّه و ملائکته انکما اسخطتمانی و ما ارضیتمانی و لئن لقیت النبی لاشکونّکما الیه (2).

ابی بکر از کلمات و بیانات بی بی دلتنگ و گریان شد و گفت: «به خدا پناه می برم از سخط تو و سخط آن حضرت!» آنگاه فاطمه عليه‌السلام با ناله فرمود: و اللّه لادعون الله علیک فی کلّ صلاة اصلّیها ثم خرج باکیا؛ یعنی به خدا قسم در هر نمازی بر تو نفرین می نمایم! ابی بکر از شنیدن این کلمات با چشم گریان بیرون رفت. مردم اطرافش را گرفتند، دلداریش می دادند، گفت: «وای بر شما! همه خوش حال بخانه های خود پهلوی عیالاتتان می روید، مرا واگذارید. لا حاجه فی بیعتکم، اقیلونی بیعتی؛ هیچ

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- رضای فاطمه عليها‌السلام رضای من است و سخط فاطمه عليها‌السلام از سخط من است. پس هر کس دوست بدارد دختر من فاطمه عليها‌السلام را، مرا دوست داشته و هر کس راضی بدارد فاطمه عليها‌السلام را مرا راضی داشته و هر کس بخشم آورد فاطمه عليها‌السلام را بتحقیق مرا بخشم آورده.

2- خدا و ملائکه را شاهد و گواه می گیرم، شما دو نفر رضای خاطر مرا فراهم ننمودید، بلکه مرا بخشم آوردید. اگر پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ملاقات نمودم شکایت شما دو نفر را خواهم نمود.(الامامة و السیاسیة، ج1، ص31).

احتیاجی به بیعت شما ندارم. مرا واگذارید؛ به خدا قسم میل ندارم بیعت من بر گردن مسلمانی باشد بعد از آنچه دیدم و شنیدم از فاطمهعليه‌السلام! انتهی.

پس از این قبیل اخباری که اکابر علمای خودتان نوشته اند، معلوم می آید که فاطمه مظلومه عليها‌السلام از ابی بکر و عمر تا دم مرگ غضبناک و ناراضی بود و با دل پرغصه از دنیا رفت و ابداً رضایت از آنها پیدا ننمود!

## فاطمه را شب دفن نمودند

بالاترین دلیل بر غم و غصّه بی بی مظلومه عليها‌السلام و نارضایتی او از وضیع و شریف امت، آن است که به همسر خود مولانا امیر المؤمنین علی عليه‌السلام وصیت نمود: و ما تشهد احد جنازتی من هؤلاء الذین ظلمونی و اخذوا حقّی فانّهم عدوّی و عدوّ رسول اللّه و لا تترک ان یصلّی علیّ احد منهم و لا من اتباعهم و ادفنّی فی اللیل اذا اوهنت العیون و نامت الابصار (1).

چنانچه بخاری در صحیح(2) گوید:

وصیت فاطمه عليها‌السلام را علی عليه‌السلام عملی نمود و شبانه او را دفن نمود. هرچند تفحص کردند و جستند، نیافتند که در کجا فاطمه عليه‌السلام را دفن نمودند.

## دردهای دل فاطمه تا قیامت تأثرآور است

بالاتفاق این مطلب ثابت است که فاطمه طاهره عليها‌السلام را حسب الوصیه خودش شبانه دفن نمودند.

آقایان محترم، شما را به خدا انصاف دهید! پیغمبری که برای سعادت و عظمت امت آن همه زحمات طاقت فرسا بکشد و هستی حیات خود را در راه خوشی و راحتی این امت بکار برد، وقت مردن یک دختر از خود بیادگار بگذارد و آن همه سفارشات هم لیلاً و نهاراً سراً و جهراً بنماید که در کتب معتبره اکابر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- نباید احدی از این مردمانی که بمن ظلم نمودند و حق مرا گرفتند بر جنازه من حاضر شوند؛ زیرا که آنها دشمن من و دشمن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستند و نگذار احدی از این جماعت و نه از اتباع آنها بر من نماز بگذارند و همین که شب شد و دیده ها بخواب رفت مرا دفن بنما.

2- صحیح بخاری، ج4، ص42.

علمای خودتان هم پر است که فرموده: «فاطمه پاره تن من است؛ ودیعه و امانت من است؛ مانند من از او نگهداری کنید کاری نکنید که از شما ناراضی بشود که اگر او از شما ناراضی شد، من از شما ناراضی خواهم بود»، که میر سید علی همدانی فقیه شافعی در مودة القربی(1) گوید که پیغمبر خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «من محاکمه سخت می کنم روز قیامت با کسانی که فاطمه عليها‌السلام را آزار نمایند. رضای فاطمه عليها‌السلام رضای من است و غضب فاطمه عليها‌السلام غضب من است. وای بر آن کسی که من از او ناراضی و غضبناک باشم!»

آنگاه این امت هیچ اعتنایی به دستورات و توصیه و سفارشات آن حضرت ننمایند بقدری او را اذیت نمایند و حق ثابت او را ببرند و چنان غصه دار بشود که در عین شباب و ناکامی بنالد و بگوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صبّت علیّ مصائب لو انّها |  | صبّت علی الایّام صرن لیالیا |

از فشار مصائب و غم و غصه و اندوه، آن بی بی مظلومه ناکام، عزیز کرده و محبوب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از درگاه حق تعالی پیوسته تقاضای مرگ می نمود که، اللّهم عجّل وفاتی سریعا، عاقبت هم وصیت کند جنازه مرا شبانه بخاک بسپارید و احدی از مخالفین مرا نگذارید بر جنازه من حاضر شود و نماز بر من بگذارد.

آقایان محترم! منصفانه قضاوت کنید آیا این قضایا از رضای فاطمه مظلومه عليها‌السلام بوده یا از شدت غیظ و غضب آن بی بی مظلومه عليها‌السلام. آنگاه جمع بین اخبار نموده حقیقت را آشکارا مشاهده نمایید.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم |  | که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است |

(در این بیانات، همگی اهل مجلس گریان بودیم. مخصوصاً جناب حافظ که سر بزیر افکنده و پیوسته قطرات اشک بر دامنش جاری و به کلمات استرجاع و استغفار مشغول و از آن شب ببعد دیگر به سخن نیامد. معلوم بود

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مودة القربی، ص35.

2- آن قدر مصیبت بر من ریخته شده که اگر بر روزها ریخته می شد، تمام شب تار می گردید.(فصول المهمه، ج1، ص672).

بسیار متأثر گردیده و دلایل منطقی ما ایشان را که عالمی منصف بودند، منقلب نمود که منعاً با قبول تشیّع در شب، آخر از ما جدا شدند. قریب ربع ساعت مجلس حالت سکوت و بهت و حزن و اندوه به خود گرفت. چای آوردند، احدی نخورد. سه ساعت بعد از نیمه شب مقارن اذان صبح مجلس خاتمه پیدا نمود.)

جلسه نهم

لیله شنبه 2 شعبان المعظم 45

جلسه نهم

لیله شنبه 2 شعبان المعظم 45

(اوّل غروب چند نفر از آقایان بنام نوّاب عبد القیّوم خان، غلام امامین مولا عبد الاحد غلام حیدر خان، سید احمد علی شاه. آمدند پس از تعارفات مرسومه گفتند: در تمام این شبها مخصوصاً شب گذشته حق بر ما کاملاً آشکار شد و آنچه باید بر ما کشف شود شد. چون ما مردمان لجوج و عنود نیستیم حبّ مسند و مقام هم نداریم، فقط عمری بی خبر تحت تأثیر عادت بیراهه می رفتیم، حالا که حق آشکار شد، شرط انصاف نیست که باز تحت تأثیر عادت بمانیم. لذا تصمیم گرفته ایم امشب در حضور همه آقایان حضّار مجلس از طریقه آنها علنی تبرّی جوییم (چنانچه شب آخر تبرّی) جستند و رسماً اظهار تشیّع نمودند.

بعد از قدری استمالت، از آقایان تمنا نمودم تا مادامی که جلسات مناظره برقرار است ساکت و گوش باشند و از ابراز عقیده خودداری نمایند و منتظر باشند که آخر نتایج این جلسات به کجا انجامد. گفتند: نه تنها ما بلکه بر عده بسیاری از مردمان پاک دل در أثر خواندن جرائد و مجلاّت و مطالعه مناظرات و دلایل طرفین، مطلب بارز و حقیقت آشکار گردید و اظهار تشیّع نمودند. منتهی خجالت و گرفتاری های میان مردم مانع است شرفیاب حضور گردند و بعض از آنها بواسطه احتیاجات و ناچار بودن از زندگی و معاشرت با اهل این شهر، مجبورند از تظاهر خودداری نمایند.

بعد از ادای فریضه اول مغرب، آقایان عموماً تشریف آوردند و پذیرایی کامل شد و مجلس که منعقد گردید، طرف صحبت ما رسماً جناب شیخ عبد السّلام شدند. چون جناب حافظ از بیانات شب قبل بسیار متألم و مستمع گفتار طرفین بودند).

شیخ: جناب صاحب! در این جلسات که ما بفیض ملاقات شما مستفیض

هستیم، علاوه بر علم و منطق زیبا، حسن اخلاق و رفتار و أدب عالی جناب، شما همه را مجذوب نموده، اگر دشمنی هم در مقابل شما قرار گیرد، سر تسلیم فرود آورد، چه رسد به دوستان. شما در همه جا از اعمال و افعال جماعت گله می کنید. ولی توجهی به افعال و اعمال شیعیان نمی نمایید، بلکه پیوسته از آنها دفاع می نمایید، در حالتی که أعمال قبیحه و شنیعه شیعیان بقدری فاسد است که قابل اصلاح نمی باشد.

داعی: عادت داعی دفاع از حق است، هرکجا باشد؛ چه آنکه از وصایای مولای ما امیر المؤمنین عليه‌السلام به فرزندان خود مخصوصاً حسنین عليهما‌السلام است که می فرماید: قولا للحق و اعملا للآخره کونا للظّالم خصما و للمظلوم عونا (1).

اگر گله از مخالفین خود و یا دفاعی از شیعیان نموده ام، روی حق بوده؛ آنچه داعی گله نمودم، با دلایل عقل و نقل و منطق ثابت نمودم. اینک بر شما است ثابت نمایید که اعمال قبیحه شیعیان کدام است که مورد مذمّت و انتقاد شما بقسمی قرار گرفته که قابل اصلاح نمی باشد؟

## اشکال به شیعیان که به عایشه نسبت خبث و فحش می دهند و جواب آن

شیخ: بزرگترین عمل قبیحی که از شیعیان صادر می گردد و مورد تقبیح عقل و نقل است، بعض امور شنیعه و فحاشی است که نسبت می دهند به امّ المؤمنین عایشه -رضی اللّه عنها- و حال آنکه مسلّم است شرف فراش رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را یافته و همسر محبوبه آن حضرت بوده و هیچ ملاحظه نمی کنند که نسبت خبث و فحش و قذف به عایشه دادن به کجا منتهی می شود. نخوانده اند سوره نور را که خداوند می فرماید: (اَلْخَبِیثٰاتُ لِلْخَبِیثِینَ وَ الْخَبِیثُونَ لِلْخَبِیثٰاتِ وَ الطَّیِّبٰاتُ لِلطَّیِّبِینَ وَ الطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّبٰاتِ أُولٰئِکَ مُبَرَّؤُنَ مِمّٰا یَقُولُونَ) (2).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کلام به حق گویید و عمل برای آخرت نمایید؛ با ظالم دشمنی نمائید و مظلوم را یاری کنید.(تاریخ طبری، ج4، ص112).

2- زنان بدکار ناپاک شایسته مردانی بدین وصفند و مردان زشتکار ناپاک نیز شایسته زنانی بدین وصفند و بالعکس زنان پاکیزه نیکو، لایق مردانی چنین و مردانی پاکیزه نیکو، لایق زنانی همین گونه اند و این پاکیزگان از سخنان بهتانی که ناپاکان درباره آنان گویند منزه اند. (سوره نور، آیه26).

داعی: اولاً آنچه درباره ام المؤمنین عایشه از فحش و قذف و خبث نسبت به شیعیان داده اید، دروغ محض و اشتباه بزرگ است - حاشا ثمّ حاشا! هرگز از طرف شیعیان حتی از شیعه عوام هم چنین امری واقع نشده و این فرموده شما تهمتی است واضح که برای تحریک اعصاب، قرنها می گذرد از حلقوم یک عدّه نواصب و خوارج بیرون آمده و آنچه خود می خواهند بگویند، بگردن شیعیان گذارده و از زبان آنها می گویند و بی چاره شیعیان را مورد اهانت ها قرار داده و عدّه ای هم بدون تحقیق، خلفاً عن سلف تهمت ها را قبول نموده و مورد اعتراض قرار می دهند، مانند جنابعالی که ایراد و خورده گیری می نمایید. شما اگر تمام کتب علمای شیعه را ورق بزنید، ابداً نخواهید دید که احدی نسبت خبث و فحش و قذف بام المؤمنین عایشه داده باشد و این ادعا کذب و تهمت محض است.

## اشاره به قضیه افک و مبرا بودن عایشه از خبث و فحش و قذف

شما تفاسیر و کتب اخبار شیعه را مطالعه نمایید و ببینید در قضیه افک، چگونه از ام المؤمنین عایشه دفاع نموده اند، در صورتی که اگر شیعیان چنین عقایدی را داشتند، برای نسبت فحش و قذف و خبث دادن، بهترین محل جهت حمله بام المؤمنین عایشه موضوع افک است و حال آنکه این قبیل تهمت ها از حلقوم جماعتی از منافقین صحابه در عهد خود رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بیرون آمده؛ مانند مسطح بن اثاثه و حسّان بن ثابت و عبد اللّه بن ابیّ و دیگران فلذا هفده آیه در قرآن مجید در برائت ذمّه عایشه و کذب منافقان نازل گردید.

برای استحضار خاطر شریف، عرض می کنم که عقیده ما شیعیان بر اینست که هر کس نسبت فحش و قذف بهر یک از زنان رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، و لو عایشه و حفصه باشد بدهد، ملحد و کافر و ملعون است و خون و مالش حلال است؛ چه آنکه چنین نسبتی اهانت بزرگ به مقام مقدّس خود آن حضرت می باشد. علاوه بر اینها، شیعیان می دانند نسبت فحش و خبث و قذف به کافّه مسلمین حرام است، چه رسد بحرم رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و لو عایشه و حفصه باشند.

## زوجین در ممدوحیت و مذمومیت مماثل نیستند

ثانیاً معنای آیه شریفه که قرائت نمودید، آن قسم نیست که منظور داشته و تصور نموده اید که زوجین در ممدوحیّت و مذمومیّت من جمیع الجهات شریک و مماثل باشند؛ چنانچه اگر یکی از زوجین خوب و مؤمن و مستحق بهشت باشد، آن دیگری نیز چنین باشد و یا اگر یکی بد و فاسق و یا کافر مستحق آتش باشد، آن دیگری نیز مثل آن باشد.

و اگر امر چنین باشد که شما خیال کرده اید، این نقص به بسیاری از اشخاص برمی گردد که از جمله حضرت نوح شیخ الانبیاء و حضرت لوط -علی نبیّنا و آله و عليهما‌السلام- و زوجه های ایشان و آسیه و فرعون باشند، که در آیه 10 و 11 سوره 66 (تحریم) می فرماید:

(ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ کَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ کٰانَتٰا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبٰادِنٰا صٰالِحَیْنِ فَخٰانَتٰاهُمٰا فَلَمْ یُغْنِیٰا عَنْهُمٰا مِنَ اللّٰهِ شَیْئاً وَ قِیلَ ادْخُلاَ النّٰارَ مَعَ الدّٰاخِلِینَ وَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قٰالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّهِ وَ نَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّٰالِمِینَ).(1)

## زن نوح و لوط به جهنم می روند و زن فرعون به بهشت می رود

صریحاً در این دو آیه شریفه می فهماند که زوجیّت برای طرفین مثمر ثمر و منتج نتیجه نیست؛ چنانچه زن نوح شیخ الانبیاء عليه‌السلام و زن لوط به واسطه خیانتی که به شوهرهای خود نمودند، زوجیّت و همسری آن دو پیغمبر بزرگ برای آنها نفعی نبخشید هر دو کافر مردند و بجهنم می روند که آخر آیه صراحت دارد: (وَ قِیلَ ادْخُلاَ النّٰارَ مَعَ الدّٰاخِلِینَ)؛ یعنی حکم شد آن دو زن را با دوزخیان به آتش افکنید!

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- خدای متعال برای کافران و منافقان زن نوح و زن لوط را مثال آورده که تحت فرمان دو بنده صالح ما بودند و با آنها (نفاق) و خیانت کردند و آن دو شخص (با وجود مقام نبوت) نتوانستند آنها را از قهر خدا برهانند و حکم شد آن دو زن را با دوزخیان بآتش درافکنید.

باز خدا برای مؤمنان (آسیه) زن فرعون را مثل آورده هنگامی که (از شوهر کافرش بیزاری جست) و عرض کرد: بار الها خانه ای برای من در بهشت بنا کن و مرا از شر فرعون کافر و کردارش و از قوم ستمکار نجات بخش!

و بالعکس آسیه زن فرعون از زوج و همسرش فرعون کافر ضرری باو وارد نیاید؛ شوهرش بجهنم و خودش به بهشت می رود.

پس زوجیّت و همسری که شما سبب شرافت دانستید، حقیقت ندارد. البته زوجیّت و همسری وقتی مورد اثر است که من جمیع الجهات روحاً و خلقاً و سیرتاً مماثل هم باشند و الاّ کافر و مسلم و منافق و مؤمن از همسری با یکدیگر نفع و ضرری نمی بینند.

پس اگر شوهری مؤمن و همسر او فاسد شد، به همسرش بد گفت و مذمت اخلاق او را نمود، بشوهرش ضرری نخواهد رسید، و اگر مردم از اخلاق فاسده آن بدگویی نمایند به مقام شوهر مؤمنش اهانتی نخواهد شد.

شیخ: خیلی تعجب است در مختصر فاصله ای در بیانتان تناقض واضح شنیده شد!

داعی: نه در یک مجلس بلکه از اول عمر تا آخر امکان ندارد متناقض صحبت نمایم؛ زیرا امور دین و مذهب علمی و عقلانی است و نقشه مرتبی دارد که به دست ما داده اند. نظریّات شخصی در عقاید به کار نمی بریم، مانند عقاید فلاسفه و حکما نیست که پیوسته در تغییر باشد و هر یک فرضیّات شخصی به کار برده و نظریّات خود را اعمال کنند. افلاطون نظرش با استادش سقراط مطابقه نکند. نظریّات فیض و فیاض با استادشان صدر المتألّهین جور نیاید.

ولی تربیت شدگان مکتب انبیاء مخصوصاً تعالیم عالیه خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که به وسیله باب علمش امیر المؤمنین علی عليه‌السلام به ما رسید، متناقض نیست؛ ما هم متناقض نمی گوییم.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در پس پرده طوطی صفتم داشته اند |  | آنچه استاد ازل گفت همان می گویم |

اگر جناب عالی مراجعه به جراید و مجلات نموده و در تمام بیانات و گفتارم در لیالی ماضیه دقت کنید، می بینید که از دساتیر و بیانات بزرگان دین رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه طاهرین عليهم‌السلام که پایه و اساس از قرآن مجید می گیرد، خارج نشده و نخواهم شد. نظریات شخصی خودم نبوده که گاهی فراموش شود یا نظریّه و فکرم عوض شود. آنچه تا به حال عرض کردم یا بعدها بنمایم استفاده از قرآن مجید و فرمایشات بزرگان بوده، لذا تناقض در کلمات و گفتارم راه ندارد. حالا خوب

است بفرمایید ببینم جملاتی که به نظر شما تناقض آمده کدام بوده؟

شیخ: یک جا می فرمایید نسبت خبث و فحش به تمام آدمیان حرام است و الحال فرمودید: زنهای نوح و لوط به شوهرهای خود خیانت کردند. این دو جمله متناقض نیست! و آیا این گفتار شما زننده نیست که نسبت خبث و فحش و خیانت به همسرهای انبیا بدهید.

داعی: حتم دارم عمداً سهو می فرمایید و وقت مجلس را می گیرید و خودتان می دانید که مغالطه فرمودید، ولی از مثل شما عالم دانشمندی انتظار مغالطه کاری نداشتم. با اینکه خودتان معنای خیانت را در آیه شریفه می دانید و قطعاً طرفداری شما از همسرهای انبیا برای آن است که نکند توسعه یافته و بر خلاف مقصود شما کشف حقایق شود.

## در چگونگی خیانت زنهای نوح و لوط

عجب است از شما خیانت را تعبیر به فحشا نمودید و حال آنکه بین فحشا و خیانت فرق بسیار است. زنان انبیا به کلّی از فحشا معرّا و مبرّا بوده اند؛ فقط صحبت در خیانت است.

اوّلاً همسر هر پیغمبری وقتی بر خلاف رفتار و گفتار و دستور آن پیغمبر عمل کند، البته خائن است.

ثانیاً دعاگو نگفتم خیانت کردند که شما مغلطه نموده، مورد اشکال قرار دادید. بلکه صریح آیه شریفه است که خداوند متعال فرموده: (فَخَانَتَاهُمَا) و خیانت آنها خیانت فحشا نبوده زیرا که عرض کردم، زوجات انبیا عموماً از این نوع خیانت مبرا بودند، پس خیانت آنها بتمرّد أوامر و کفر و نفاق بوده است.

زن نوح پیغمبر مخالف با شوهر بود و به مردم بدگویی از حضرت نوح می نمود و می گفت: شوهر من دیوانه است. چون من همیشه با او هستم، از حالات او به خوبی مسبوقم. فریب او را نخورید.

و زن حضرت لوط قوم او را از مهمانان تازه وارد خبر می داد و اسرار خانه شوهر را بجبابره و دشمنان حضرت می رسانید و باعث فتنه و فساد می شد.

## معنای آیه شریفه

و اما معنای آیه شریفه سوره نور که شما استشهاد بر له خود نمودید، چنین است. بنا بر تحقیق مفسّرین، و از معصوم هم رسیده که زنان ناپاک برای مردان ناپاک شایسته و مردان ناپاک راغب بایشانند و زنان پاک لایق مردان پاک اند و مردان پاک بایشان مایلند و این معنی آیه اول همین سوره نور است که می فرماید:

(اَلزّٰانِی لاٰ یَنْکِحُ إِلاّٰ زٰانِیَهً أَوْ مُشْرِکَهً وَ الزّٰانِیَهُ لاٰ یَنْکِحُهٰا إِلاّٰ زٰانٍ أَوْ مُشْرِکٌ). (1) خلاصه آیه شریفه: (الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ)، ابداً مطابقت با مدّعای شما نمی نماید و آیه معنایی دارد که ربطی به هدف و مقصد شما ندارد.

## اشاره به حالات عایشه

و امّا ام المؤمنین عایشه اگر مورد انتقاد قرار گرفته، نه از نظر حبّ و بغض به طرفی است، بلکه از جهت ندانسته کاریهای او بوده که در تمام دوره عمر آرام نبوده و پیوسته اعمالی از او صادر و ظاهر گردیده که از هیچ کدام از زوجات رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حتی حفصه دختر عمر هم مثل این اعمال صادر نشده. نقد و انتقادات جامعه شیعه در حدود انتقاداتی است که علمای خودتان نقل نموده اند که آن زن ناراحت، تاریخ زندگی خود را لکه دار نموده.

شیخ: خودتان انصاف دهید! آیا سزاوار است با بیاناتی که قبلاً نمودید، از مثل شما شخص شریف متینی، جملاتی ابراز شود که ام المؤمنین تاریخ خود را ملکوک نموده است.

داعی: زوجات رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به استثنای خدیجه ام المؤمنین همگی برای ما یکسانند امّ سلمه و سوده و عایشه و حفصه و میمونه و دیگران، همه امّهات المؤمنینند. وضع رفتار و افعال و اعمال عایشه او را از دیگر زنان ممتاز و تاریخ او را لکه دار نموده.

این کلام داعی نیست، بلکه اکابر علمای خودتان زندگانی او را ملکوک ضبط

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مرد زناکار جز با زن زناکار و مشرک نکاح نمی کند و زن زانیه هم جز با مردانی زانی و مشرک نکاح نخواهد؛ یعنی این دو فرقه بهم متمایل می باشند.

نموده اند. افعال نیک و بد هر کس زیر پرده نمی ماند. عاقبت آشکار می شود. منتها شماها روی حبّ و وداد، غمض عین نموده، مطابقه اخبار را ندیده گرفته، حمل به صحّت نموده، دفاع می نمائید.

ما همان می گوییم که علمای خودتان می گویند. خیلی عجب است اگر علمای و مورّخین سنّی بنویسند و بگویند، عیبی ندارد و مورد انتقاد شما قرار نمی گیرد! ولی اگر بیچاره شیعه همان را بنویسد و بگوید، هزار عیب و تهمت بر او بسته و مورد اعتراض قرار می دهید.

شما اگر ایرادی دارید، اول به علمای خودتان بنمایید، که چرا در کتب خود ثبت نموده اند.

شیخ: لا بد از مخالفتی که با علی -کرّم اللّه وجهه- نموده شما خورده بینی می نمایید.

داعی: اولاً خورده بینی نداریم، بلکه کلّی بینی می باشد. مخالفت با امیر المؤمنین و امام حسن و اهل بیت طهارت بجای خود محفوظ است ولی اساس لکه در تاریخ زندگانی امّ المؤمنین عایشه از زمان خود رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سرچشمه می گیرد که روی فطرت و اخلاق ذاتی خود پیغمبر را اذیت و آزار می نمود تا بدیگران رسید و پیوسته متمرّد امر رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده است.

شیخ: عجب است ام المؤمنین محبوبه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را آن قدر شما پست می دانید که حاضر شوید بگویید: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را اذیت می نموده! چگونه ممکن است قبول نمود این ادعای شما را و حال آنکه قطعاً ام المؤمنین قرآن کریم خوانده آیه شریفه: (إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیٰا وَ الْآخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذٰاباً مُهِیناً) (1)، به نظرش رسیده، چگونه در مقام اذیّت و آزار آن حضرت بر آمده تا ملعون خداوند متعال گردد در دنیا و آخرت و عذاب سخت با ذلّت و خواری را برای خود در آخرت مهیّا نماید؟ پس قطعاً این مطلب کذب محض و از تهمت های شیعیان می باشد!

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- آنان که خدا و رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را (به عصیان و مخالفت) آزار و اذیت می کنند، خدا در دنیا و آخرت آنها را لعن کرده (و از رحمت خود دور فرموده) و بر آنان عذابی با ذلت و خواری مهیا ساخته است.

داعی: خواهش می کنم آن قدر فحش ندهید؛ زیرا مکرر عرض کردم که شیعیان اهل تهمت و افترا نیستند؛ برای آنکه آن قدر دلیل واضح در دست است که احتیاج به دسیسه بازی ندارند.

امّا راجع به آیه شریفه، تصدیق می کنم ام المؤمنین عایشه این آیه را تنها ندید، بلکه پدرش ابی بکر و کبار صحابه همگی دیدند! با مطابقت اخباری که در لیالی ماضیه عرض نمودم، کشف بسیاری از حقایق می شود، اگر انصاف در کار باشد.

## آزار دادن عایشه پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را

امّا موضوع آزار دادن عایشه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را فقط در کتب علمای شیعه نمی باشد؛ بلکه اکابر علما و مورخین بزرگ خودتان نوشته اند که مکرر اسباب زحمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و رنجاندن خاطر آن حضرت گردید.

چنانچه امام غزالی در احیاء العلوم(1) باب 3 کتاب آداب النکاح چندین خبر در مذمّت عایشه نقل نموده که از جمله مقابله او با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و قضاوت ابی بکر است که مولی علی متقی هم در کنز العمال(2) و ابو یعلی در مسند و ابو الشیخ در کتاب امثال آورده اند که ابی بکر رفت به ملاقات دخترش عایشه. چون بین پیغمبر و عایشه دلتنگی شده بود، ابو بکر را به قضاوت طلبید. در وقت سخن گفتن عایشه کلمات اهانت آمیز می گفت. ضمناً به آن حضرت عرض می کرد در گفتار و کردارت عدالت را پیشه کن! چنان این حرف اهانت آمیز در أبو بکر مؤثّر شد که سیلی سختی به صورت دخترش زد که خون بر جامه اش سرازیر شد و نیز امام غزّالی در همان باب نکاح و دیگران نقل نموده اند که ابی بکر وارد شد به منزل دخترش فهمید رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از عایشه دلتنگ است. گفت: «آنچه میان شما واقع شده بیان کنید تا من قضاوت نمایم.» پیغمبر اکرم به عایشه فرمود: تکلمین او اکلم؛ تو حرف می زنی یا من حرف بزنم؟ در جواب عرض کرد: بل تکلم و لا تقل الا حقا؛ شما حرف بزنید، ولی نگویید مگر حرف حق و راست!!

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- احیاء العلوم، ج4، ص136.

2- کنز العمال، ج2، ص532.

و در جمله دیگر از کلامش بآن حضرت عرض کرد: انت الذی تزعم انّک نبیّ اللّه؛ تویی آن کسی که گمان می کنی پیغمبر خدا هستی!!

آیا این جملات طعن به مقام نبوّت نبوده؟ مگر عایشه آن حضرت را پیغمبر بر حق نمی دانست که چنین کلماتی نسبت بآن حضرت ادا می نمود.

از این قبیل اهانت ها در کتب شما بسیار رسیده که تماماً اسباب آزار و اذیّت و رنجاندن دل آن حضرت بوده.

چرا علما و مورخین فریقین بلکه بیگانگان در تاریخ اسلام از سایر زوجات رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حرفی نزدند و انتقادی ننمودند، حتّی از حفصه دختر عمر این نوع انتقادات ننمودند؟ فقط اعمال و رفتار خود عایشه معرّف او به بدی شده. ما درباره عایشه همان گوییم که اکابر علمای خودتان گفته اند.

آیا کتاب های امام غزّالی و تاریخ طبری و مسعودی و ابن اعثم کوفی و دیگران را مطالعه ننموده اید که علمای بزرگ خودتان او را متمرّد أوامر خداوند متعال و رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به حساب آورده اند؟ آیا تمرّد امر خدا و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نمودن موجب سعادت و خوشبختی می شود؟

آنگاه گله می کنید که چرا داعی گفتم تاریخ زندگانی ام المؤمنین ملکوک است. کدام لکه تاریخی بزرگتر از تمرّد امر خدا و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و قیام نمودن در مقابل خلیفه پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و جنگ کردن با وصی ثابت آن حضرت بوده؟ و حال آنکه در آیه 33 سوره 33 (احزاب) خطاب بتمام زنان آن حضرت می فرماید: (وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَ لاٰ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجٰاهِلِیَّهِ الْأُولیٰ) (1).

تمام زنان آن حضرت اطاعت این امر را نمودند و جز برای امر ضروری از خانه بیرون نمی آمدند؛ حتی اعمش هم روایت می کند.

## گفتار سوده زوجه رسول الله

چنانچه در صحاح و کتب محدثین و مورخین خودتان ثبت است که به سوده

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در خانهایتان بنشینید و آرام گیرید (و بی حاجت و ضرورت از خانه بیرون نروید) و مانند دوره جاهلیت پیشین آرایش و خودآرائی نکنید.

زوجه رسول اللّه گفتند: «چرا حجّ و عمره نمی کنی و از این فیض عظمی بازمانده ای؟» سوده در جواب گفت که یک بار حج بر من واجب بود، به جای آوردم. بعد از این، حج و عمره من، اطاعت امر حقّ است که فرموده: (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ) پس از خانه بیرون نروم؛ چنانچه امر فرموده. حتی عزم دارم پای از حجره ای که رسول خدا مرا در آن نشانده حتی الامکان بیرون نگذارم تا بمیرم (همین قسم هم عمل کرد و از خانه بیرون نرفت تا جنازه اش را بیرون بردند). مگر سوده یا عایشه و ام سلمه برای ما فرقی دارند؟ تمام آنها زنان پیغمبر و امهات المؤمنینند، منتهی در اعمال فرق می کنند.

احترام امت بعایشه و حفصه نه از جهت آنست که دختران ابی بکر و عمر بودند (گرچه شما بهمین جهت احترام می نمایید)، بلکه برای آنست که زوجه و همسر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده اند و زنان آن حضرت وقتی مقام افتخار دارند که متّقی و پرهیزکار باشند؛ چنانچه در آیه 32 سوره 33 (احزاب) صریحاً می فرماید: (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ).

حاصل معنی آنکه ای زنان پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، شما مانند یکی از زنان نیستید (یعنی از حیث شرافت و فضیلت برتر از همه هستید)، بیک شرط و آن اینکه اگر متّقی و خدا ترس و پرهیزکار باشید.

## مخالفت و جنگ عایشه با علی عليه‌السلام

پس سوده یک زن مطیعه و متّقیه و فرمانبردار رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده است؛ عایشه هم زن متمرده آن حضرت بوده که بر خلاف دستور خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فریب طلحه و زبیر را خورده (یا روی بغض و عداوت شخصی با علی عليه‌السلام)، به بصره رفته عثمان بن حنیف را که از بزرگان صحابه و والی بصره از جانب علی عليه‌السلام بوده، گرفتند. و موهای سر و صورت و ابروان او را کندند و بعد از ضرب تازیانه مفصل اخراجش نمودند. صد نفر متجاوز از مردمان بی دفاع بیچاره را بقتل رسانیدند؛ چنانچه ابن اثیر و مسعودی و محمّد بن جریر طبری و ابن ابی الحدید و غیرهم مفصل نوشته اند. آنگاه سوار بر شتر عسکر نام شده که با پوست پلنگ و زره پوشانده بودند مانند یک مرد جنگی (زمان جاهلیت) به میدان حاضر شد و خون هزاران نفر

به جهت قیام ایشان ریخته گردید.

آیا این لکه نبود که مردان بی شرف از خدا بی خبر، زنان خود را در خانه ها و پشت پرده ها نشانده، ولی زوجه و همسر رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به آن افتضاح در ملأ عام حاضر نمایند؟ آیا این عمل تمرّد امر خدا و رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نبوده است؟!

## فضایل علی عليه‌السلام قابل شماره نیست

آن هم در مقابل علی بن أبی طالب عليه‌السلام شخصیت بزرگی که اکابر علمای خودتان در فضائل و مناقب او آن همه خبر نقل نموده اند که قابل شماره و إحصا نیست.

چنانچه امام احمد بن حنبل(1) در مسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج(2) و امام فخر رازی در تفسیر کبیر(3) و خطیب خوارزم در مناقب(4) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة(5) و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب 62 کفایت الطالب(6) و میر سید علی همدانی شافعی در موده پنجم مودة القربی(7) از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب و حبر امت عبد اللّه بن عباس نقل می نمایند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به علی عليه‌السلام فرمود: لو أنّ البحر مداد و الریاض اقلام و الانس کتّاب و الجنّ حسّاب ما احصوا فضائلک یا ابا الحسن (8).

جایی که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در باب فضایل آن جناب چنین کلماتی فرماید که اگر تمام جن و انس بخواهند فضایل آن حضرت را بنویسند، نتوانند، چگونه ما

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مسند احمد، ج4، ص107.

2- شرح نهج البلاغه، ج9، ص145.

3- تفسیر رازی، ج25، ص157.

4- مناقب، ص328، ج328.

5- ینابیع المودة، ص285، ح813.

6- کفایة الطالب، ص251، باب 62.

7- مودة القربی، ص18.

1- اگر دریا مرکب شود و درختها قلم گردد و بنی آدم نویسنده و طایفه جن حساب کننده، نمی توانند شماره و احصا کنند فضایل تو را یا ابا الحسن! (کنیه علی عليه‌السلام بود).

می توانیم فضایل عالیه اش را با لسانهای الکن و قلمهای شکسته حصر نماییم؟

مع ذلک تا آنجا که توانسته اند و قدرت پیدا نموده اند، علاوه بر اکابر علمای شیعه علمای خودتان با کمال ملاحظه ای که داشته اند و بعضی با منتهی درجه تعصّب و عناد، مانند قوشچی و ابن حجر و روزبهان و غیر آنها، کتاب های خود را پر نموده اند بمختصری از بسیار از فضایل و مناقب آن حضرت.

## اخبار در فضایل و مناقب علی عليه‌السلام

صحاح ستّه را دقیقا مطالعه نمایید؛ به علاوه در مودة القربی(1) میر سیّد علی همدانی و معجم طبرانی(2) و مطالب السؤول(3) محمد بن طلحه شافعی و مسند(4) و فضایل(5) امام احمد بن حنبل و جمع بین الصحیحین حمیدی و مناقب(6) اخطب الخطبای خوارزمی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید(7) و فصول المهمّه(8) ابن صباغ مالکی مخصوصاً از حافظ عبد العزیز بن الاخضر الجنابذی در کتاب معالم العترة النبویّة(9) از فاطمه عليه‌السلام که فرمود: در شام عرفه پدرم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بیرون آمد نزد ما و فرمود:

انّ اللّه عزّ و جلّ باهی بکم الملائکه عامّه و غفر لکم عامّه و لعلیّ خاصّة و انّی رسول اللّه غیر محابّ لقرابتی ان السعید کلّ السعید من احبّ علیّا فی حیاته و بعد موته و انّ الشقیّ من ابغض علیّا فی حیاته و بعد مماته (1).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مودة القربی، ص28.

2- المعجم الکبیر، ج22، ص415.

3- مطالب السؤول، 83-95.

4- مسند احمد، ج4، ص107.

5- فضائل احمد، ج2، ص658.

6- مناقب (خوارزمی)، ص79.

7- شرح نهج البلاغه، ج9، ص154.

8- فصول المهمه، ج1، ص585.

9- معالم العترة المنبویة، ص53.

1- 1) خدای عز و جل مباهات می کند بشماها ملائکه را عموماً و آمرزیده شماها را عموماً و علی عليه‌السلام را خصوصاً و من که رسول خدایم بدون اینکه نظر محبت و دوستی بخویشانم داشته باشم بدرستی که سعید با تمام سعادت کسی است که دوست بدارد علی عليه‌السلام را در حیات و بعد از وفاتش و شقی با تمام شقاوت کسیست که دشمن بدارد علی عليه‌السلام را در حیات و بعد از وفاتش.

و نیز در همان کتاب ها، خبر مفصّلی را که گمان می کنم شبهای گذشته هم عرض کرده باشم، نقل می نمایند از خلیفه عمر بن الخطاب از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که در آخر آن خبر به علی عليه‌السلام فرمود: کذب من زعم انّه یحبّنی و هو مبغضک یا علیّ من احبّک فقد احبّنی و من احبّنی احبّه اللّه و من احبّه اللّه ادخله الجنّه و من ابغضک فقد ابغضنی و من ابغضنی ابغضه اللّه و ادخله النار (1).

## دوستی علی ایمان و دشمنی او کفر و نفاق می باشد

و نیز در همان کتاب از کتاب الال ابن خالویه از ابی سعید خدری نقل می نماید که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به علی عليه‌السلام فرمود: حبّک ایمان و بغضک نفاق و اوّل من یدخل الجنّه محبّک و اوّل من یدخل النار مبغضک. (2)و میر سید علی همدانی شافعی در مودة سیم از مودة القربی(3) و حموینی در فرائد نقل می کنند که پیغمبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در میان اصحاب فرمود: لا یحبّ علیّا الاّ مؤمن و لا یبغضه الاّ کافر و جای دیگر فرمود لا یحبّک الاّ مؤمن و لا یبغضک الاّ منافق (4).

و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب(5) ضمن باب 62 نقلا از تاریخ

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- دروغ می گوید کسی که گمان می کند مرا دوست می دارد در حالتی که تو را دشمن می دارد. یا علی عليه‌السلام کسی که تو را دوست دارد، مرا دوست داشته و کسی که مرا دوست بدارد، خدا او را دوست می دارد و کسی را که خدا دوست دارد داخل بهشت می کند؛ و کسی که تو را دشمن دارد، مرا دشمن داشته و کسی که مرا دشمن دارد، خدا او را دشمن دارد و داخل آتش می کند.(فصول المهمه، ج1، ص585).

2- دوستی تو یا علی ایمانست و دشمنی تو نفاق، و اول کسی که وارد بهشت می شود، دوست تو می باشد و اول کسی که وارد آتش می شود، دشمن تو می باشد.

3- مودة القربی، مودة سوم، ص21.

4- علی عليه‌السلام را دوست نمی دارد مگر مؤمن و او را دشمن نمی دارد، مگر کافر. آنگاه فرمود: تو را دوست نمی دارد یا علی عليه‌السلام مگر مؤمن دشمن نمی دارد مگر منافق.

5- کفایة الطالب، ص245، باب62.

دمشق و محدث شام و محدث عراق از حذیفه و جابر از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روایت نموده که فرمود: علیّ خیر البشر من ابی فقد کفر (1).

و نیز از عطا روایت نموده که سؤال نمودند از عایشه حال علی عليه‌السلام را گفت: ذاک خیر البشر لا یشکّ فیه الاّ کافر (2). و می گوید حافظ ابن عساکر در تاریخ(3) خود که صد مجلد است و سه جلد آن در مناقب علی عليه‌السلام است همین خبر را از عایشه نقل نموده.

و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول(4) و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه(5) از ترمذی و نسائی از ابی سعید خدری نقل می نمایند که گفت: ما کنّا نعرف المنافقین علی عهد رسول اللّه الاّ ببغضهم علیّا (6).

و نیز در فصول المهمّه نقل می نماید که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود به امیر المؤمنین علی عليه‌السلام: حربک حربی و دمک دمی و انا حرب لمن حاربک لا یحبک الاّ طاهر الولاده و لا یبغضک الاّ خبیث الولاده لا یحبک الاّ مؤمن و لا یبغضک الاّ منافق (7).

شیخ: این قبیل اخبار، اختصاص به علی -کرم اللّه وجه- ندارد، بلکه درباره خلفای راشدین -رضی اللّه عنهم هم- وارد شده است.

داعی: ممکن است از آن اخبار، نمونه ای بیان فرمایید تا کشف حقیقت گردد؟

شیخ: عبد الرحمن بن مالک مغول بسند خود از جابر نقل می نماید که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: لا یبغضن ابا بکر و عمر مؤمن و یحبهما منافق.

داعی: بازهم بیان جناب عالی موجب تعجب گردید! آقای من، مگر فراموش

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- علی عليه‌السلام بهترین بشر است؛ هر کس ابا نماید (و قبول نکند)، کافر است.

2- علی عليه‌السلام بهترین بشر است. شک در این معنی نمی نماید مگر کافر.

3- تاریخ دمشق، ج42، ص285.

4- فصول المهمه، ج1، ص587.

6- ما در زمان رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منافقین را ببغض و کینه علی می شناختیم.

1- یا علی عليه‌السلام جنگ کردن با تو جنگ کردن با من است؛ خون تو خون من است و من در جنگم با کسی که با تو جنگ نماید. یا علی عليه‌السلام دوست نمی دارد تو را مگر حلال زاده و دشمن نمی دارد تو را مگر کسی که ولادتش ناپاک بوده دوست نمی دارد تو را مگر مؤمن و دشمن نمی دارد تو را مگر منافق.

فرمودید قرار داد شب اول را که بنا شد استشهاد ما باحادیث یک طرفه نباشد؛ حال هم که می خواهید استشهاد یک طرفه نمایید، باحادیث صحیح الاسناد بنمائید نه باین قبیل احادیث مجعول مخدوش غیر قابل قبول از روات کذّاب وضّاع.

شیخ: شما تصمیم گرفته اید هر حدیثی از ما بشنوید بنحو اهانت رد نمایید!

داعی: متأسفانه داعی تنها رد ننموده، بلکه اکابر علمای خودتان هم رد نموده اند. خوب است مراجعه نمایید به میزان الاعتدال(1) ذهبی و تاریخ(2) خطیب بغدادی و ببینید که از بسیاری از أئمه جرح و تعدیل در ترجمه حال عبد الرحمن بن مالک نقل نموده اند که: انه کذّاب افّاک وضّاع لا یشک فیه احد.

یعنی به درستی که (عبد الرحمن مذکور) دروغگو و تهمت زننده و وضع و جعل کننده حدیث است که احدی شک در این معنی ندارد.

شما را به خدا انصاف دهید! آیا این خبر یک طرفه شما از یک مرد دروغگوی جعّال برابری می کند با آن همه اخباری که از طرف اکابر علمای خودتان نقل گردیده که برای نمونه به بعض از آنها اشاره نمودم.

خوبست مراجعه نمایید به جامع الکبیر(3) سیوطی و ریاض النضره(4) محب الدین و جامع ترمذی(5) و استیعاب(6) ابن عبد البر و حلیة الاولیاء(7) حافظ ابو نعیم و مطالب السؤول(8) محمّد بن طلحه شافعی و فصول المهمّه(9) ابن صباغ مالکی و ببینید که هر یک به عبارات مختلفه از ابو ذر غفاری نقل نموده اند که گفت: ما کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم الاّ بثلاث بتکذیبهم الله و رسوله و التخلف عن الصلاه و بغضهم علی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- میزان الاعتدال، ج2، ص584. 2- تاریخ بغداد، ج13، ص155.

3- جامع الکبیر، ج6، ص390. 4- ریاض النضرة، ج3، ص242.

5- جامع ترمذی، ج2، ص299. 6- استیعاب، ج3، ص46.

7- حلیة الاولیاء، ج2، ص215. 8- مطالب السؤول، ص88.

9- فصول المهمه، ج1، ص586.

بن أبی طالب عليه‌السلام و عن ابی سعید الخدری قال کنا نعرف المنافقین ببغضهم علیّا و ما کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول اللّه الاّ ببغضهم علیا (1).

و نیز امام احمد حنبل در مسند(2) و ابن عبد البر در استیعاب(3) و احمد خطیب بغدادی در تاریخ بغداد(4) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(5) و امام نسائی در سنن(6) و خصائص العلوی(7) و حموینی در فرائد(8) و ابن حجر در اصابه(9) و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء(10) و سبط ابن جوزی در تذکره(11) و سیوطی در جامع الکبیر و محمّد ابن طلحه شافعی در مطالب السؤول(12) و ترمذی در جامع(13) بعبارات مختلفه گاهی از ام سلمه و ابن عبّاس آورده اند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: یا علی لا یحبّک منافق و لا یبغضک مؤمن؛ لا یحبّک الاّ مؤمن و لا یبغضک الاّ منافق لا یحبّ علیّاً المنافق و لا یبغضه مؤمن (14).

و ابن ابی الحدید در شرح نهج(15) از شیخ ابو القاسم بلخی شیخ معتزله نقل می نماید که گوید: و قد اتفقت الاخبار الصحیحه التی لا ریب فیها عند المحدّثین علی انّ

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ما منافقین را در زمان رسول اللّهصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمنمی شناختیم مگر بسه علامت 1-تکذیب نمودن خدا و پیغمبر 2. تخلف نمودن از نماز 3. دشمنی با علی عليه‌السلام.

2- مسند احمد، ج2، ص14. 3- استیعاب، ج3، ص14.

4- تاریخ بغداد، ج13، ص155. 5- شرح نهج البلاغه، ج4،ص.

6- سنن نسائی، ج6، ص535، ح11753. 7- خصائص العلوی، ص143.

8- فرائد السمطین، ج1، ص133. 9- اصابة، ج4، ص468.

10- حلیة الاولیاء، ج4، ص185. 11- تذکرة الخواص، ص35.

12- مطالب السؤول، ص88. 13- جامع الاصول، ج8، ص657، ح6502.

14- یا علی منافق تو را دوست نمی دارد مؤمن تو را دشمن نمی دارد-تو را دوست نمی دارد مگر مؤمن و دشمن نمی دارد تو را مگر منافق دوست نمی دارد علی را منافق و دشمن نمی دارد او را مؤمن.

15- شرح نهج البلاغه، ج4، ص56.

النبیّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قال له لا یبغضک الاّ منافق و لا یحبّک الاّ مؤمن (1).

و نیز در خطبه أمیر المؤمنین عليه‌السلام را نقل می نماید که فرمود: لو ضربت خیشوم المؤمن بسیفی هذا علی ان یبغضنی ما ابغضنی و لو صببت الدنیا بجمّاتها علی المنافق علی ان یحبّنی ما احبّنی و ذلک انه قضی فانقضی علی لسان النبیّ الامیّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم انّه قال یا علی لا یبغضک مؤمن و لا یحبّک منافق (2).

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار رسیده، برای نمونه بمقتضای وقت مجلس همین چند خبر را که در نظر داشتم ذکر نمودم.

اینک از آقایان محترم تمنا می کنم منصفانه قضاوت فرمائید که قیام عایشه و جنگ با علی عليه‌السلام آیا جنگ با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نبوده؟ آیا این جنگ و وادار نمودن مردم را به جنگ علی عليه‌السلام از روی حب و محبّت و دوستی بوده یا از روی بغض و کینه و عداوت؟! بدیهی است احدی نمی گوید که جنگ بین دو نفر روی محبت و دوستی می باشد؛ محققاً روی بغض و عداوت بوده. آیا در این همه اخبار که نمونه ای از آنها ذکر شد، رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم یکی از علامات کفر و نفاق را بغض و جنگ با علی قرار نداده آیا تطبیق این اخبار با قیام عایشه ام المؤمنین و جنگ با علی عليه‌السلام چگونه خواهد بود؟! متمنی است بدون نظر حبّ و بغض از روی انصاف قضاوت به حق نمایید.

عجبا! خبری بخاطرم آمد که میر سید علی فقیه همدانی شافعی در مودة سیم از مودة القربی(3) از خود عایشه نقل نموده که گفت رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: انّ اللّه قد عهد الیّ من خرج علی علیّ فهو کافر فی النار (4).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- اتفاقی جمیع محدثین است در اخبار صحیحه ای که شکی در صحت آن نمی باشد که پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به علی عليه‌السلام فرمود: ((دشمن نمی دارد تو را مگر منافق و دوست نمی دارد تو را مگر مؤمن.))

2- ((اگر با این شمشیر خود بر بینی مؤمن بزنم که مرا دشمن بدارد، هرگز مرا دشمن نمی دارد و اگر تمام دنیا را بدهم به منافق که مرا دوست بدارد، هرگز مرا دوست نمی دارد و این همان است که بر زبان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گذشت که فرمود دوست نمی دارد تو را مگر مؤمن و دشمن نمی دارد تو را مگر منافق.))

3- مودة القربی، ص15.

4- خداوند عهد نموده با من که بدانید هر کس خروج بر علیعليه‌السلامبنماید، کافر است و جایگاه او در آتش می باشد.( ینابیع المودة، ج2، ص275، ح789).

عجب آنکه وقتی باو اشکال کردند که چرا با شنیدن چنین کلامی از پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر علی عليه‌السلام خروج نمودی، عذر غیر مقبول (بدتر از گناه) آورد گفت: نسیت هذا الحدیث یوم الجمل حتّی ذکرته بالبصره؛ یعنی فراموش کردم این حدیث را روز جمل تا آنکه در بصره یادم آمد.

شیخ: با چنین بیانی که خود می کنید، پس چه اشکالی بر ام المؤمنین -رضی اللّه عنها- دارید؟ بدیهی است آدمی مرکز سهو و نسیان می باشد.

داعی: ممکن است داعی هم بگویم در روز جمل که نائره حرب مشتعل بود، حدیث را فراموش نموده، ولی از روز حرکت از مکه که تمام دوستان حتی زنان پاک رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منعش نمودند که حرکت بیجا مکن؛ زیرا مخالفت با علی عليه‌السلام مخالفت با پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، بازهم حدیث یادش نبود؟!

آیا مورّخین خودتان که وقعه جمل را نوشتند، یادآور نشدند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: «عایشه بترس از آن راهی که سگهای حوأب بر تو پارس نمایند!» وقتی عازم بصره بود، اول شب که به آب بنی کلاب رسیدند و سگ ها اطراف محمل او را گرفته، پارس نمودند، سؤال نمود: «اینجا کجا است؟» گفتند: «حوأب.» متوجّه خبر و فرموده رسول خدا شد. چرا باز فریب طلحه و زبیر را خورد و طی طریق نمود تا به بصره رسید و آن فتنه عظیم را برپا نمود؟ آیا می توانید گفت، فراموش کرده بود یا حقّاً متعمّداً عالماً عارفاً طی طریق نمود؟!

آیا این دلیل، لکه بزرگی نبود که دامن امّ المؤمنین عایشه را آلوده نمود که به هیچ آبی پاک نخواهد شد؟ چه آنکه عالماً عامدا تمرّد امر خدا و پیغمبر نمود و فریب طلحه و زبیر را خورد و به جنگ خلیفه و وصی پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفت با آنکه خودش می گفت: «پیغمبر فرموده هر کس با علی عليه‌السلام جنگ کند و خروج بر او بنماید کافر است؟!»

آیا جنگ با امیر المؤمنین عليه‌السلام وصی و خلیفه پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اسباب زحمت و انقلاب جنگ را اول کار خلافت فراهم نمودن، آزار پیغمبر نبوده؟ مگر نه در حدیث است که شب گذشته با اسناد آن عرض کردم که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: من آذی علیاً

فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله أیها الناس من آذی علیا بعث یوم القیمه یهودیا او نصرانیا (1).

## کشتار صحابه و مؤمنین پاک در بصره به أمر عایشه

آیا این اخبار در کتب معتبره خودتان نیست، پس چرا اعتراض به شیعیان می نمایید؟ آیا خونهای مؤمنین پاک و زجر عثمان بن حنیف از صحابه پاک رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و قتل زیاده از صد نفر از حفّاظ و خزانه دارهای بی سلاح که اهل جنگ نبودند، که چهل نفر آنها را در مسجد کشتند، به گردن مسبب و مؤسّس جنگ نبوده است که علامه مسعودی در مروج الذهب(2) باین عبارت نوشته: فقتل منهم سبعون رجلا غیر من جرح و خمسون من السبعین ضربت رقابهم صبرا من بعد الاسر و هؤلاء اول من قتلوا ظلما فی الاسلام (3).

و شرح مبسوط آن وقایع را ابن جریر(4) و ابن اثیر و دیگران از علماء و مورخین خودتان نقل نموده اند.

یا این اخبار را از کتب معتبره خود خارج کنید (چنانچه در چاپهای جدید کتب، علمای شما دست به تحریف زده بلکه بعض مطالب را ساقط می نمایند) و علمای اعلام و اکابر مورخین را تکذیب نمائید یا طعن و اعتراض و انتقاد را از شیعیان بر طرف کنید؛ زیرا شیعیان نمی گویند، مگر آنچه در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده، به خدا قسم جماعت شیعیان بی تقصیرند! فرق ما و شما اینست که شما این اخبار وارده در کتب معتبره خود را سطحی مطالعه می نمایید و روی قاعده

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کسی که اذیت نماید علی عليه‌السلام را مرا اذیت نموده و کسی که مرا اذیت نماید خدا را اذیت نموده. ای گروه مردم، کسی که اذیت کند علی را در قیامت یهودی یا نصرانی مبعوث گردد.

2- مروج الذهب، ج2، ص367.

2- (غیر از آنچه مجروح نمودند)هفتاد نفر از خزانه دارهای بی سلاح حافظ بیت المال را کشتند و پنجاه نفر از آن هفتاد نفر را گردن زدند و کشتند بکشتن صبر و زجر و این جماعت اول کشته گانی بودند در اسلام که مظلوم کشته شدند.

4- تاریخ الطبری، ج5، ص182.

حب الشیء یعمی و یصم، (1) وقایع مهمّه تاریخی را تطبیق با اخبار نمی نمائید و پیوسته حسن نظر إعمال و دفاع بی مورد نموده و توجهی بحقایق نمی نمائید و یا اگر می نمائید در مقام پرده پوشی در آمده و آنها را به طریقی تبرئه می نمائید که یضحک به الثکلی.(2)

ولی ما عمیقانه و بی طرفانه و منصفانه می نگریم و اخبار وارده در کتب فریقین را تطبیق با وقایع نموده، کشف حقایق می نماییم. در موقع تطبیق هم هرکجا که دیدید بی جا و مخدوش و مغرضانه است، اعتراض منطقی نموده، قبول نفرمایید، خیلی هم ممنون خواهم شد

شیخ: فرمایشات شما صحیح است. ام المؤمنین عایشه -رضی اللّه عنها- بشر بوده است، معصوم نبوده، البته فریب خورده خطایی از او سر زده، روی سادگی فریب دو نفر از کبار صحابه را خورده، ولی بعد توبه نموده، خداوند هم از او گذشت فرمود.

داعی: اولاً اقرار نمودید که کبار صحابه خطا کار و فریبنده بودند، و حال آنکه از حاضرین تحت الشجره و بیعت الرضوان بودند، پس خبر شما که سابقا در لیالی ماضیه برای تبرئه صحابه بیان نمودید که صحابه هر یک مانند ستاره ای هستند که اقتدای بآنها اسباب هدایت می شود، بخودی خود باطل می گردد.

ثانیاً فرمودید: ام المؤمنین عایشه توبه نمود؛ این معنا ادعای محض است. قیام و جنگ و کشتار مسلمین عند العموم ثابت، ولی توبه ایشان غیر معلوم و مورد اتّکاء نمی باشد.

## ممانعت نمودن عایشه از دفن نمودن امام حسن عليه‌السلام در جوار پیغمبر

ولی آنچه مسلّم است ام المؤمنین عایشه جنساً آرام نبوده، حرکات بچه گانه مترادفی داشته که هر یک موجب فساد در تاریخ زندگانی او گردیده. به قول شما اگر توبه نموده و پشیمان گردیده و آرام شده، پس چرا بعدها در مقابل جنازه سبط

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- (یعنی دوست داشتن چیزی، انسان را کور و کر می گرداند).

2- عزیز از دست داده به آن میخندد).

رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن فساد و عملیات را انجام داد که هر شنونده ای را متأثر می نماید؟

نه همان فقط رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را می رنجاند و می آزرد و یا سوار شتر شده مانند زنان دوره جاهلیّت، و بجنگ وصی و خلیفه پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفت، که بگوییم با زندگان مخالفت و ضدّیت داشته، بلکه سوار قاطر شد و سر راه بر جنازه سبط اکبر پیغمبر امام حسن عليه‌السلام گرفت؛ چنانچه اکابر علما و مورخین خودتان نوشته اند، مخصوصاً یوسف سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامه(1) و علامه مسعودی صاحب مروج الذهب در اثبات الوصیة(2) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(3) نقلا از ابو الفرج و یحیی بن الحسن صاحب کتاب النسب و محمد خواوند شاه در روضة الصفا(4) و واقدی و منوفی احمد بن محمد حنفی در ترجمه تاریخ اعثم کوفی و ابن شحنه در روضة المناظر و ابو الفداء و دیگران در تاریخ خود آورده اند که وقتی جنازه آن حضرت را حرکت دادند عایشه سوار بر قاطر شد با جماعتی از بنی امیه و غلامان آنها، سر راه بر جنازه بستند. گفتند: «نمی گذاریم امام حسن عليه‌السلام را پهلوی قبر پیغمبر دفن نمایید!» ابن عباس بروایت مسعودی گفت: «تعجب است عایشه از حال تو»، اما کفاک ان یقال یوم الجمل حتّی یقال یوم البغل یوماً علی جمل یوماً علی بغل بارزه عن حجاب رسول اللّه تریدین اطفاء نور اللّه و اللّه متمّ نوره و لو کره المشرکون (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) (5).

و بعضی نوشتند به او فرمود: تجملت تبغّلت و ان عشت تفیلت لک تسع من الثمن و فی الکلّ تصرّفت (6).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تذکرة الخواص، ص193.

2- اثبات الوصیة، ص136.

3- شرح نهج البلاغة، ج4، ص18.

4- روضة الصفا، ج2، ص84.

5- آیا کفایت نمی کند تو را روز جمل (یعنی سوار شدی به میدان جنگ آمدی) تا اینکه بگویند مردم روز استر (یعنی سوار استر شدی سر راه بر جنازه پسر پیغمبر گرفتی). یک روز سوار بر شتر و یک روز سوار بر استر شده، حجاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را پاره کردی تصمیم داری نور خدا را خاموش نمایی و حال آنکه خداوند نور خود را بحد کمال می رساند هرچند مکره طبع مشرکین باشد.

6- گاهی سوار شتر و روزی سوار استر می شوی، اگر زنده بمانی سوار فیل هم خواهی شد (کنایه از اینکه به جنگ خدا خواهی رفت) و حال آنکه تو از هشت یک فقط نه یکی داری و عدوانا تمام را تصرف کردی.

بنی هاشم خواستند شمشیر بکشند و آنها را دفع نمایند، حضرت امام حسین عليه‌السلام جلوگیری نمود، فرمود: «برادرم وصیّت نموده، حاضر نیستم بقدر شاخ حجامتی در عقب جنازه من خون ریخته گردد.» فلذا بامر آن حضرت برگرداندند جنازه را و در بقیع دفن نمودند.

## سجده و شادی نمودن عایشه در شهادت امیر المؤمنین عليه‌السلام

اگر توبه عایشه صحت دارد و بر جنگ با امیر المؤمنین پشیمان گردیده بود، پس چرا وقتی خبر شهادت آن حضرت را شنید، سجده شکر به جای آورد؟! چنانچه ابو الفرج اصفهانی صاحب اغانی در آخر شرح حالات آن حضرت در مقاتل الطالبیّین آورده: لما ان جاء عایشة قتل امیر المؤمنین علی عليه‌السلام سجدت (1).

اگر واقعاً توبه نموده و پشیمان گردیده بود، پس چرا وقتی خبر شهادت آن حضرت را شنید، اظهار فرح و شادمانی نمود؟ چنانچه محمد بن جریر طبری(2) در حوادث سال چهلم هجری تاریخ خود و ابو الفرج اصفهانی در آخر حالات آن حضرت در مقاتل الطالبیّین آورده اند: زمانی که خبر شهادت آن حضرت را غلامی به او داد، گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فالقت عصاها و استقرت بها النوی |  | کما قر عینا بالایاب المسافر |

القای عصا، کنایه از اطمینان قلب و آسودگی خاطر می باشد که وقتی آدمی در مکان معیّنی قلبش آرام و فکرش آسوده شد، گفته می شود: القی عصاه (چنانچه مسکویه در تجارب الامم و دمیری در حیوة الحیوان بیان نموده اند) مقصود عایشه از گفتن این شعر، آن بود که خواست بگوید از بابت علی عليه‌السلام خیالم فارغ و سینه ام باز و فکرم راحت شد؛ چون پیوسته انتظار هم چو خبری را داشتم، مانند کسی که انتظار مسافر خود را داشته باشد که با آمدن مسافر چشمهایش روشن و قلبش آرام گردد!

پس من هم از شنیدن خبر مرگ علی عليه‌السلام چشمم روشن و قلبم آرام و خیالم

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- چون خبر قتل و شهادت امیر المؤمنین عليه‌السلام به عایشه رسید سجده (شکر) نمود.(مقاتل الطالبین، ص28).

2- تاریخ طبری، ج6، ص262.

3- مقاتل الطالببین، ص30.

راحت شد! آنگاه از خبرآورنده سؤال کرد که چه کس او را به قتل رسانید. گفتند: عبد الرحمن بن ملجم مرادی از قبیله بنی مراد. فوری گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فان یک نائیا فلقد نعاه |  | غلام لیس فی فیه التراب |

یعنی اگر علی عليه‌السلام دور از من است، خبر مرگ او را غلامی آورد که خاک در دهان او مباد.

زینب دختر ام سلمه حاضر بود، گفت: «آیا سزاوار است درباره علی عليه‌السلام این قسم خوش حالی کنی و چنین کلماتی بگوئی و اظهار فرح و شادمانی بنمایی؟» دید بد شد در جواب گفت: «به خود نبودم از روی سهو و نسیان و فراموشی این طور گفتم؛ چنانچه باز این حالت بمن دست دهد و بازگو نمایم، مرا یادآور شوید تا نگویم!»

خوب است آقایان حب و بغض را بگذارید و عبرت بگیرید که مسأله توبه حقیقت نداشته، بلکه تا دم مرگ بدشمنی خود باقی بوده است، و الا با اظهار فرح سجده شکر نمی نمود.

آقایان محترم، این اعمال را حمل بچه چیز می نمایید؟ آیا جز این است که ام المؤمنین زنی بوده سبک عقل تر از دیگران که آرامش در زندگی نداشته.

مطلب دیگری یادم آمد. شما آقایان انتقاد از شیعیان می نمایید؟ و با نظر بغضاء بآنها می نگرید که چرا بخلیفه سوم عثمان خورده گیری نموده و مطاعن او را که علماء خودتان نقل نموده اند، واگو می نمایند.

## کلمات متضاد عایشه نسبت به عثمان

اگر از این جهت هم شده، باید به ام المؤمنین عایشه خوش بین نباشید؛ چه آنکه عموم اکابر علمای و مورخین خودتان مانند ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(1) و مسعودی در کتاب اخبار الزمان و اوسط و سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامّه(2) و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- شرح نهج البلاغة، ج6، ص320.

2- تذکرة الخواص، ص71.

ابن جریر(1) و ابن عساکر(2) و ابن اثیر(3) و دیگران از علمای و مورخین خودتان نوشته اند که ام المؤمنین عایشه پیوسته از عثمان بدگویی می کرد تا آنجا که فریاد می زد: اقتلوا نعثلا قتله اللّه فقد کفر (4).

ولی همین که عثمان کشته شد روی کینه و عداوت با علی عليه‌السلام می گفت: قتل عثمان مظلوما و اللّه لأطلبنّ بدمه فقوموا معی (5).

ابن ابی الحدید می نویسد: انّ عائشه کانت من اشدّ الناس علی عثمان حتّی انّها اخرجت ثوبا من ثیاب رسول اللّه فنصبته فی منزلها و کانت تقول للدّاخلین الیها هذا ثوب رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم لم یبل و عثمان قد ابلی سنّته (6).

و نیز ابن ابی الحدید گوید: «وقتی در مکّه خبر قتل عثمان به عایشه رسید گفت: ابعده اللّه ذلک بما قدّمت یداه و ما اللّه بظلاّم للعبید» (7).

پس باید نظر پاک باشد؛ اگر بدبینی بمیان آمد، همه عیبی از آن بیرون می آید. آنچه مسلّم است ام المؤمنین عایشه نسبت بمولانا امیر المؤمنین علی عليه‌السلام نظر کینه و عداوتی شدید داشته که وقتی شنید مسلمانان به آن حضرت بیعت نمودند، گفت: لوددت انّ السّماء انطبقت علی الارض ان اتمّ هذا قتلوا ابن عفان مظلوماً (8).

آیا این نوع کلمات مختلف و متضاد تلوّن ام المؤمنین عایشه را نمی رساند؟

شیخ: این اختلافات در رویه و رفتار و گفتار ام المؤمنین عایشه رضی اللّه عنها-

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاریخ طبری، ج3، ص476. 2- تاریخ دمشق، ج29

2- تاریخ دمشق، ج29، ص261. 3- الکامل فی التاریخ، ج3، ص87.

4- بکشید این پیر خرفت (یعنی عثمان) را! خدا بکشد او را پس بتحقیق کافر شده است!

5- عثمان مظلوم کشته شد! بخدا سوگند مطالبه خون او را می کنم! پس قیام کنید و مرا یاری نمایید.

6- بدرستی که عایشه از همه مردم نسبت به عثمان دشمن تر بود تا آنجا که پیراهن رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خدا را در منزل خود آویخته و بواردین اظهار می کرد: «این پیراهن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است که هنوز کهنه نگردیده و عثمان سنت آن حضرت را کهنه و از کار انداخت.» (شرح نهج البلاغه، ج6، ص320).

7- خداوند او را از رحمت خود دور گرداند به سبب کردار ناپسندیده ای که باختیار خود بیادگار گذارد! و خداوند کسی است که ظلم بر بندگان نمی کند (آنکه را عذاب کند کیفر کردار او است).

8- اگر امر خلافت علی عليه‌السلام به آخر رسد و حال آنکه عثمان مظلوم کشته گردید، دوست می دارم که آسمان بزمین آید و جهان فانی گردد.(شرح نهج البلاغة، ج6، ص320).

زیاده نقل شده ولی دو چیز مسلّم و ثابت است:

یکی آنکه عایشه ام المؤمنین -رضی اللّه عنها- را فریب دادند و آن روز متوجه به مقام ولایت علی -کرم اللّه وجهه- نبوده؛ چنانچه خودش گفت: «فراموش نمودم و در بصره یادم آمد.»

ثانیاً توبه نمود؛ قطعاً خداوند از گذشته ها می گذرد و او را در اعلا درجات بهشت وارد می کند.

داعی: در موضوع توبه تکرار گفتار نمی کنم و نمی گویم خون آن همه مسلمانان بی گناه ریخته شده و هتک نوامیس گردیده و نهب اموال شده، چگونه بدون محاکمه می گذرد. صحیح است که خداوند ارحم الراحمین است، ولی فی موضع العفو و الرحمه و اشدّ المعاقبین فی موضع النکال و النقمه. (1)علاوه، تا دم مرگ خود معترف بوده که عمداً سبب وقوع حوادث گردیده. فلذا بنابر آنچه اکابر علمای خودتان نقل نموده اند، وصیت نمود مرا پهلوی پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دفن ننمایید؛ چه آنکه خود می دانم چه حوادثی بعد از آن حضرت ظاهر ساختم؛ چنانکه حاکم در مستدرک(2) و ابن قتیبه در معارف(3) و محمّد بن یوسف زرندی در کتاب اعلام بسیرة النّبی و ابن البیّع نیشابوری و دیگران نقل نموده اند که عایشه بعبد اللّه زبیر وصیت کرد: ادفنونی مع اخواتی بالبقیع فانّی قد احدث امورا بعده (4).

اما اینکه فرمودید: ام المؤمنین فراموش کار بوده و احادیث فضایل علی عليه‌السلام را در بصره یاد آورد و منع پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را از آن کار به خاطر نداشت، اشتباه فرمودید. خوب است کتب معتبره اکابر علمای خودتان را ببینید تا باشتباه خود پی ببرید؛ مخصوصاً شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید(5) را مطالعه فرمایید تا حقیقت بر شما کشف گردد. اینک برای روشن شدن مطلب ببعض از مندرجات آن کتاب اشاره

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- خداوند ارحم الراحمین است در محلی که حکمت مقتضی عفو و رحمت باشد و به عکس اگر اقتضای حکمت سخت گیری شد، سخت ترین عقوبتها را در موقع نقمت و سختی می کند.

2- مستدرک، ج4، ص216.

3- معارف ابن قتیبه، ص135.

4- دفن کنید مرا پهلوی خواهرهایم در بقیع؛ زیرا من بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ایجاد و احداث امور نمودم.

5- شرح نهج البلاغة، ج6، ص323-324.

می نمایم:

## نصایح ام سلمه به عایشه

ابن ابی الحدید از تاریخ ابی مخنف لوط بن یحیی ازدی نقل می نماید که در آن موقع ام المؤمنین ام سلمه هم برای عمل حج به مکه مشرف بود. وقتی شنید عایشه بخونخواهی عثمان برخاسته و عازم بصره است، بسیار متأثر شد و در مجالس، تظاهر به نقل مناقب علی عليه‌السلام می نمود. عایشه به ملاقات ام سلمه رفت تا او را فریب داده با خود هم دست نموده ببصره بروند.

ام سلمه فرمود: «تا دیروز آن همه دشنام بعثمان می دادی و مذمّت می نمودی و او را نعثل می خواندی و حالا بخونخواهی او در مقابل علی عليه‌السلام برخاسته ای؟ آیا از فضایل آن حضرت غافلی؟ اگر یادت رفته من اینک یادآوری می نمایم.»

## یادآوری نمودن امّ سلمه فضایل علی عليه‌السلام را برای عایشه

«یادت بیاید روزی که من با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به حجره تو آمدیم. در آن بین علی وارد شد و با پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نجوی نمود و نجوی طول کشید. تو خواستی بر آن حضرت هجمه نمایی، من منعت کردم. گوش ندادی و حمله نمودی بر آن بزرگوار و گفتی در هر نه روز یک روز نوبه من است. آن هم تو آمده ای و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مشغول نموده ای؟» رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم غضبناک در حالتی که صورت مبارکش سرخ شده بود به تو فرمود: ارجعی ورائک و اللّه لا یبغضه احد من اهل بیتی و لا من غیرهم من الناس الاّ و هو خارج من الایمان! (1)پس تو نادم و پشیمان برگشتی. عایشه گفت: «بلی یادم هست!!»

ام سلمه فرمود: «یادت بیاید روزی که تو سر مبارک پیغمبر را شستشو می دادی و من غذای حیس تهیه می نمودم، آن حضرت سر مبارک بلند نمود فرمود: «کدام یک از شما صاحب شتر گنهکارید که سگهای حوأب بر او پارس نمایند و بر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- برگرد به عقب بخدا قسم! احدی از اهل بیت من و نه غیر از آنها از مردم با علی عليه‌السلام دشمنی ننماید مگر آنکه او از ایمان بیرون رفته است.(شرح نهج البلاغة، ج6، ص322).

روی پل صراط برو افتاده گردد؟» من دستم را از حیس برداشته، عرض کردم: «یا رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پناه می برم به خدا و به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از این امر!» آنگاه دست بر پشت تو زده، فرمود: «بپرهیز از آنکه تو باشی آن کس که این عمل کند!» عایشه گفت: «بلی یادم هست!»

ام سلمه گفت: «یادت بیاورم که در یکی از سفرها من و تو با پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودیم، روزی علی عليه‌السلام کفش های پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را می دوخت و ما در سایه درختی نشسته بودیم، ناگاه پدرت ابی بکر به اتفاق عمر آمدند اجازه خواستند، من و تو رفتیم عقب پرده آنها نشستند. بعد از گفتگوی چندی گفتند: یا رسول اللّه انّا لا ندری قدر ما تصحبنا فلو اعلمتنا من یستخلف علینا لیکون لنا بعدک مفزعا فقال لهما امّا انّی قد أری مکانه و لو فعلت لتفرّقتم عنه کما تفرّقت بنو اسرائیل عن هارون بن عمران فسکتا ثم خرجا (1).

بعد از بیرون رفتن آنها ما بیرون آمدیم. من عرض کردم: یا رسول اللّه من کنت مستخلفه علیهم فقال خاصف النعل فنزلنا فلم نر احدا الاّ علیّا فقلت یا رسول اللّه ما أری الاّ علیّا فقال هو ذلک (2).

عایشه گفت: «بلی یادم هست.» ام سلمه گفت: «پس بعد از اینکه این احادیث را می دانی کجا می روی؟» گفت: «برای اصلاح بین مردم می روم!»

پس آقایان تصدیق نمایید ام المؤمنین عایشه فریب نخورده، بلکه خود عازم فتنه انگیزی بوده عالماً عامداً قیام نموده، با آنکه ام سلمه باو یادآوری نمود احادیث رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را، مع ذلک متنبّه نگردید با اقرار به مقام حقیقت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ما حصل معنی آن که عرض کردند: «ما قدر مصاحبت تو را نمی دانیم. فلهذا تمنا داریم ما را تعلیم دهید و بفرمایید چه کسی خلیفه و جانشین شما بر ما می باشد که بعد از شما مفزع و پناهگاه ما باشد.» حضرت به آن دو (ابو بکر و عمر) فرمود: «من مقام و مرتبه و مکان او را می شناسیم (یعنی جانشین خود را) ولی (فعلا) اگر این عمل را بکنم و او را معرفی نمایم، از اطراف او متفرق می شوید؛ همچنان که بنی اسرائیل از اطراف هارون متفرق شدند.» پس ساکت گردیده بیرون رفتند.(شرح نهج البلاغة، ج6، ص322).

2- چه کسی بر آنها خلیفه می باشد؟ فرمود: «آن کس که نعلین مرا پاره دوزی می کند.» پس از خدمت آن حضرت بیرون آمدیم، دیدیم جز علی عليه‌السلام کسی نبود. پس عرض کردم: «یا رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم غیر از علی عليه‌السلام کسی را نمی بینم» فرمود: «همان (علیعليه‌السلام) خلیفه است.»

امیر المؤمنین حرکت نمود بسوی بصره و آن فتنه بزرگ را برپا کرد که منجر بریختن خون مسلمانان بسیار گردید!!

مخصوصاً در این حدیث خصف نعل بزرگترین نص و حجه است بر اثبات امامت و خلافت آن حضرت که وقتی ام سلمه عرض می کند: یا رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم کیست آن کسی که او را خلیفه قرار می دهی بعد از خود فرمود: دوزنده نعلین من و آن جز علی بن أبی طالب عليه‌السلام کسی نبوده است.

گناه شیعیان فقط اینست که تحت تأثیر هیچ عادتی قرار نمی گیرند و با دوربین حقیقت وقایع مهمّه چهارده قرن قبل را می نگرند و بدون حب و بغض از آیات قرآن مجید و آنچه در کتب معتبره علمای فریقین نوشته شده است، استفاده نموده و قضاوت بحق می نمایند.

به همین جهت معتقدند باینکه و لو به صورت ظاهر در تاریخ با دسیسه بازیهای سیاسی خلافت علی عليه‌السلام زماناً در مرتبه چهارم قرار گرفته، ولی این عقب ماندگی، افضلیّت و نصوص وارده در حق آن حضرت را از میان نبرده و نخواهد برد.

ما هم معتقدیم و اقرار داریم که در تاریخ ثبت گردیده که ابی بکر (با دسایس سیاسی) در سقیفه بدون حضور علی عليه‌السلام و بنی هاشم و کبار صحابه و با مخالفت قبیله خزرج از انصار، خلیفه نامیده شد و بعد از او هم بطریق دیکتاتوری فردی و شوری عمر و عثمان قبل از مقام ولایت علی عليه‌السلام ظاهراً مسندنشین خلافت گردیدند!!

ولی با یک تفاوت که آنها خلیفه الخلق بودند؛ یعنی عدّه ای از هم دستان آنها قیام نمودند و حلقه خلافت را به گردن آنها انداختند. ولی مولانا امیر المؤمنین علی عليه‌السلام خلیفه الرسول است که منصوص از جانب خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده است.

شیخ: بی لطفی می فرمایید! هیچ تفاوتی بین آنها نبوده. همان مردمی که خلفای ثلاثه ابی بکر و عمر و عثمان -رضی اللّه عنهم- را به مقامات خلافت اجماعاً نصب نمودند، علی -کرم اللّه وجهه- را هم همان اشخاص به خلافت نصب نمودند.

## اختلاف در تعیین خلفاء ثلاث دلیل بر بطلان خلافت آنها است

داعی: تفاوت در تعیین خلافت خلفا از جهات بسیاری واضح و آشکار است:

اولاً اشاره به اجماع فرمودید. بی لطفی می نمائید که تجدید مطلب می کنید؛ زیرا که بی اساس بودن دلیل اجماع را شبهای قبل کاملاً بعرضتان رسانیدم که اجماع امت بر خلافت هیچ یک از خلفا در ابتدای امر واقع نشد(مراجعه شود به جلسه هفتم همین کتاب).

## دلایل دیگر بر بطلان اجماع

ثانیاً اگر اتّکای شما به دلیل اجماع است و این حق را از جانب خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای امت ثابت شرعی می دانید، علی القاعده بایستی هر خلیفه ای که از دنیا می رود، امت جمع شوند یا به اصطلاح امروزی ها، مجلس مبعوثان یا مؤسسان تشکیل دهند برای تعیین خلیفه بعدی صحبت کنند. اجماع عموم (یا به قول شما) اجتماع عقلا بر هر فردی قرار گرفت و رأی اتّفاقی بر آن ثابت آمد آن فرد منتخب خلیفه و برگزیده مردم می شود (نه خلیفه رسول خدا) و این جریان طبیعی در تمام ادوار باید مورد عمل قرار گیرد.

و البته تصدیق می فرمایید چنین اجماعی ابداً برای هیچ یک از خلفای در اسلام واقع نشده، حتی همان اجماع ناقصی هم که ما قبلاً ثابت نمودیم (که کبار صحابه و بنی هاشم و انصار داخل نبودند) برای احدی جز ابی بکر بن ابی قحافه واقع نشد؛ زیرا خلافت عمر به اتفاق جمیع مورخین و محدثین اسلام و غیره فقط بنصّ خلیفه ابی بکر بوده است. اگر اجماع شرط در تعیین خلافت است، چرا بعد از ابی بکر در تعیین عمر بخلافت تشکیل اجماع نشد و بآراء عمومی مراجعه ننمودند؟

شیخ: بدیهی است چون ابی بکر را بخلافت اجماع امت معین نمود، قول خلیفه اول بتنهائی برای تعیین خلیفه بعدی سندی است محکم؛ بعد از آن دیگر احتیاجی باجماع و گرفتن آرا امت در تعیین خلیفه بعدی نیست؛ بلکه قول هر خلیفه برای تعیین خلیفه بعدی سندیت ثابت دارد و این حق مخصوص خلیفه است که خلیفه بعد از خود را معین نماید و مردم را حیران و سرگردان نگذارد. لذا چون ابی بکر ثابت الخلافه بالاجماع عمر را بخلافت برقرار نموده، خلیفه ثابت پیغمبر شد!

داعی: اولاً اگر چنین حقی برای خلیفه ثابت الامر (به عقیده شما) در تعیین خلیفه بعدی قائلید و می گویید وظیفه خلیفه است که امت را حیران نگذارد و نصّ او تنها در تعیین خلیفه بعد از خود کفایت می کند، چرا این حق را از پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ثابت النبوّه که هادی بشر بوده است، ساقط نمودید؟

و چرا آن همه نصوص عالیه واضحه ای را که صراحتاً و کنایتاً رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در دفعات متعدده و مواطن مختلفه بر علی عليه‌السلام نمود و در کتب معتبره خودتان پر است (و ما هم در شبهای قبل ببعض از آنها اشاره نمودیم و امشب هم نصّ صریح در حدیث امّ سلمه به عرضتان رسید) نادیده گرفته و ترتیب اثر ندادید و از برای هر یک تأویلات بارده نمودید، مانند تأویل و تغییر مضحکی که ابن ابی الحدید در حدیث ام سلمه نموده و این نص صریح را رد نموده؛ واقعاً جای تعجب است که روی چه اصل می فرمایید، قول ابی بکر در تعیین عمر بخلافت سندیّت دارد، ولی قول رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سندیّت ندارد؟ و برای آن کلمات حکیمانه تعبیرات بارده می نمایید!

ثانیاً از کجا و بچه دلیل می فرمایید، خلیفه اول که به اجماع معیّن شده حق دارد خلیفه بعدی را معین نماید؟ آیا هم چو دستوری از پیغمبر رسیده است؟ قطعاً جواب منفی است.

ثالثاً می گویید: خلیفه اول که به اجماع معین شد، در تعیین خلفای بعدی دیگر احتیاج به اجماع نمی باشد؛ همان خلیفه منصوب از جانب خلق، حق دارد خلیفه بعد از خود را معین نماید و نص او تنها کفایت می کند!

## اعتراض بر مجلس شورا

اگر امر چنین است، پس چرا فقط این امر در خلافت عمر عملی شد؟ بلکه در خلافت عثمان بر خلاف شد؛ عمر تعیین خلیفه نکرد؛ امر را بشورای شش نفری واگذار نمود!

معلوم نیست دلیل آقایان بر اثبات خلافت چیست! می دانید دلایل که اختلاف پیدا کرد، اصل موضوع از بین می رود.

اگر دلیل شما بر اثبات خلافت، اجماع امت است و جمیع امت باید جمع

شوند و اتّفاقاً رأی بدهند (گذشته از آنکه در خلافت ابی بکر هم چنین اجماعی نشد)، پس چرا در خلافت عمر چنین اجماعی تشکیل ندادند؟ و اگر اجماع را در خلافت اوّلی شرط می دانید و در تعیین خلفای بعد فقط نص خلیفه منصوب باجماع کفایت می کند، پس چرا در خلافت عثمان این امر عملی نشد؟ و خلیفه عمر بر خلاف رویه ابی بکر، تعیین خلیفه را به شورای (دیکتاتوری) واگذار کرد؟ آن هم چه مجلس شورایی که در هیچ جای عالم (حتی در میان ملل وحشی) چنین مجلس شورایی وجود پیدا نکرده؛ عوض آنکه نمایندگان مجلس را ملت معین نمایند (که شاید قول و رأی اکثریت آنها قدری مؤثر باشد)، خلیفه عمر خود معین نمود.

## اعتراض بر حکمیت عبد الرحمن بن عوف

و عجیب تر از همه آنکه جلو اختیار همه را گرفت و تمام آن عدّه را تحت امر و فرمان عبد الرحمن بن عوف قرار داد!

معلوم نیست روی چه ملاک شرعی و عرفی علمی و عملی، عبد الرّحمن را آن قدر شاخصیّت داد (جز آنکه خویش نزدیک عثمان بود و یقین داشت طرف عثمان را نمی گذارد و دیگری را بگیرد) که در دستور خود گفت: «هر طرفی که عبد الرّحمن است حقّ است و با هر کس عبد الرحمن بیعت نماید باید دیگران تسلیم شوند!» وقتی خوب دقت کنیم، می بینیم ایجاد دیکتاتوری نموده، منتها به صورت شورا در آورد!

و به قول امروزی ها، قانون دمکراسی بکلی بر خلاف این رویه و رفتار می باشد.

واقعاً جای تعجب و تأسف است که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مکرّر فرموده که شبهای قبل هم با سلسله اسناد ذکر نمودم که: علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ حیث دار (1).

و نیز فرمود: هذا علیّ فاروق هذه الامه یفرق بین الحقّ و الباطل (2).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- علی عليه‌السلام با حق و حق با علی عليه‌السلام می گردد(یعنی هر راهی علی عليه‌السلام برود آن راه حق است).

2- این علی عليه‌السلام فاروق این امت است که جدایی می اندازد میان حق و باطل.

چنانکه حاکم در مستدرک(1) و حافظ ابو نعیم در حلیه(2) و طبرانی در الکبیر(3) و ابن عساکر در تاریخ(4) و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب(5) و محبّ الدین طبری در ریاض النضره(6) و حموینی در فرائد(7) و ابن ابی الحدید در شرح نهج(8) و سیوطی در درّ المنثور(9) از ابن عباس و سلمان و أبی ذر و حذیفه نقل نموده اند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

ستکون بعدی فتنة فاذا کان ذاک فالزموا علیّ بن أبی طالب فانّه اوّل من یصافحنی یوم القیمه و هو الصدّیق الاکبر و هو فاروق هذه الامه یفرق بین الحق و الباطل و هو یعسوب المؤمنین (10).

و در حدیث معروف عمّار یاسر است که با سلسله اسناد در لیالی ماضیه مفصلاً عرض نمودم که آن حضرت به عمّار فرمود:

ان سلک الناس کلّهم وادیا و سلک علیّ وادیا فاسلک وادی علیّ و خلّ عن الناس یا عمّار. علیّ لا یردّک عن هدی و لا یدلّک علی ردی یا عمّار طاعه علیّ طاعتی و طاعتی طاعه اللّه (11).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مستدرک، ج4، ص468. 2- حلیة الاولیاء، ج1، ص63.

3- المعجم الکبیر، ج6، ص269. 4- تاریخ دمشق، ج42، ص41.

5- کفایة الطالب، ص187. 6- ریاض النضرة، ج2، ص155.

7- فرائد السمطین، ج1، ص139 و 10، ح 102 و 103. 8- شرح نهج البلاغة، ج13، ص157.

9- در المنثور، ج6، ص327.

10- زود است بعد از من فتنه ای برپا شود! در آن موقع بر شما لازم است التزام رکاب علی عليه‌السلام را اختیار نمایید؛ زیرا او اول کسی است که روز قیامت با من مصافحه می نماید. او راست گو و فاروق این امت می باشد که تفریق می نماید بین حق و باطل؛ او است پادشاه مؤمنین.

11- اگر تمام مردم به راهی می روند و علی عليه‌السلام به راه دیگر، پس راهی را برو که علی عليه‌السلام می رود و بی نیاز شو از مردم! ای عمار، علی عليه‌السلام تو را از هدایت بر نگرداند و دلالت بر هلاکت ننماید! ای عمار، اطاعت علی عليه‌السلام اطاعت من است و اطاعت من اطاعت خدا است.

## ظلم فاحش به مقام مولانا امیر المؤمنین عليه‌السلام

آنگاه بر خلاف دستور پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خلیفه عمر، علی عليه‌السلام را در شورا می گذارد تحت امر و فرمان عبد الرحمن!

آیا می شود بآن دستگاه بدبین نشد؟ آن همه از کبار صحابه را بر کنار و حق رأی آنها را در امر خلافت ساقط نمود، بس نبود، در خود شوری هم ظلم فاحش بر علی عليه‌السلام وارد آوردند و اهانت بزرگی به آن حضرت نمودند که فاروق بین حق و باطل را تحت امر و فرمان عبد الرحمن قرار دادند!

آقایان محترم، منصفانه قضاوت نمایید مراجعه کنید بکتب رجال از قبیل استیعاب و اصابه و حلیه الاولیاء و امثال آنها، حالات علی عليه‌السلام را با عبد الرحمن و بلکه با آن پنج نفر اعضاء شوری بسنجید، ببینید عبد الرّحمن لیاقت مقام حکمیّت را داشته یا مولا امیر المؤمنین عليه‌السلام؟ آنگاه پی ببرید به حق کشی هایی که روی دسته بندی های سیاسی به کار رفته و مقصود از آن بازی ها پامال نمودن حق ولایت در مرتبه سوم بوده است!

خلاصه کلام، اگر دستور خلیفه ثانی عمر بن الخطاب عملی بوده که در تعیین خلافت، مجلس شوری لازم است، پس چرا در خلافت مولانا امیر المؤمنین عملی نشد؟

و تعجّب است که در خلافت خلفای اربعه (راشدین) (ابی بکر و عمر و عثمان و علی عليه‌السلام) چهار قسم عمل شده؛ آیا کدام یک از اقسام اربعه حق و ملاک عمل و مدار کار بوده و اقسام دیگر باطل و اگر تمام طرق دل به خواه حق بوده، تصدیق نمایید شما برای تعیین خلافت طریق ثابت و دلیل قانع کننده ندارید.

و اگر آقایان محترم قدری از عادت بیرون آیید و با نظر انصاف و عمیقانه به حقایق بنگرید، تصدیق خواهید نمود، حقیقت غیر از آن است که ظاهراً جریان پیدا نموده.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم باز و گوش باز و این عمی |  | حیرتم از چشم بندی خدای |

شیخ: چنانچه این بیانات شما صحیح باشد که باید (به قول شما) در او تعمّق بیشتری نمود، خلافت علی -کرّم اللّه وجهه- هم متزلزل می شود، برای آنکه همان اجماعی که خلفای قبل (ابی بکر و عمر و عثمان رضی اللّه عنهم) را به خلافت

نصب و تقویت نمودند، علی -کرّم اللّه وجهه- را نیز آوردند و بخلافت بر قرار نمودند.

داعی: این فرمایش شما وقتی صحیح می باشد که نصوص قبلی از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در کار نبوده، و حال آنکه خلافت علی عليه‌السلام مربوط به اجماع امت نبوده، بلکه منصوص از جانب خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده.

## خلافت علی عليه‌السلام منصوص از جانب خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده

و اگر آن حضرت زیر بار خلافت، رفت نه از جهت اجماع و اجتماع مردم بود، بلکه از جهت استرداد حق بود؛ زیرا هر ذی حقی که حقش را غصب نمایند، و لو سال ها بگذرد، هر وقت فرصتی به دست آورد و مقتضی موجود شد و مانع از میان رفت باید حق خود را بگیرد. فلذا آن روزی که مانع بر طرف و مقتضی موجود شد آن حضرت احقاق حق نمود و حق بر مرکز خود قرار گرفت.

اگر آقایان فراموش فرمودید، صفحات جراید و مجلات و فوق العاده های منتشره را مطالعه فرمایید. دلایل و نصوص خلافت را که ما در لیالی ماضیه یادآور شدیم و ثابت نمودیم که برقراری آن حضرت به مقام خلافت ظاهری از جهت اجماع و توجه مردم نبوده، بلکه از جهت نصوص رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با آیات قرآنی و استرداد حق بوده.

شما نمی توانید یک خبر متّفق علیه بیاورید که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده باشد، ابی بکر و عمر و عثمان وصی و خلیفه من اند یا نامی از خلفای اموی و عبّاسی برده باشد.

ولی در تمام کتب معتبره خودتان (علاوه بر تواتر کتب شیعه) اخبار بسیاری از پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم موجود است که علی عليه‌السلام را به خلافت و وصایت معرفی فرموده که ببعض از آنها در شبهای گذشته اشاره نمودیم و امشب هم خبر ام سلمه بعرضتان رسید.

شیخ: در اخبار ما هم رسیده که پیغمبر فرمود: ابی بکر خلیفه من است.

داعی: گویا فراموش فرمودید، دلایل شبهای قبل را که بر بطلان آن احادیث ذکر نمودیم. امشب هم شما را بلاجواب نمی گذاریم. شیخ مجد الدین فیروزآبادی

صاحب قاموس اللّغة در کتاب سفر السعاده گوید: انّ ما ورد فی فضائل ابی بکر فهی من المفتریات التی یشهد بدیهه العقل بکذبها (1).

## خلافت علی عليه‌السلام به اجماع نزدیک تر بود

علاوه بر اینها، اگر خوب دقت کنید در طریقه ظاهری خلافت، برای هیچ یک از خلفای راشدین (از ابی بکر و عمر و عثمان و علی عليه‌السلام) و خلفای اموی و عباسی، اجماعی واقع نشد که تمام امت جمع گردند یا نمایندگان صحیح العمل جمیع امت اجتماع نمایند و متّفقاً رأی بخلافت آنها بدهند، ولی بر حسب ظاهر، اگر به خلافت مولانا امیر المؤمنین عليه‌السلام بنگریم، می بینیم به اجماع نزدیک تر بود تا خلفای قبل و بعد؛ زیرا مورخین از علمای خودتان نوشته اند در خلافت ابی بکر در مرتبه اول فقط عمر و ابو عبیده قبرکن معروف به جرّاح وارد بودند. بعد عدّه ای از قبیله اوس روی لجاجت و از جهت مخالفت با قبیله خزرج که سعد بن عباده را کاندید امارت نموده بودند، بیعت نمودند و بعد به مرور، بعضی به تهدید (چنانچه شرح دادیم) و جمعی به تطمیع، بیعت نمودند و جمعی مانند انصار بریاست سعد بن عباده تا به آخر تبعیت از خلافت ننمودند.

و اما خلافت عمر، فقط بدستور ابی بکر تنها بر قرار شد. اجماعی و اخذ آراء عمومی ابداً در کار نبود بلکه خلافت سلطنت مآبانه انجام شد!

و اما عثمان روی شالوده سیاسی مجلس شورای (دیکتاتوری) که عمر دستور داد، بر مسند خلافت نشست!!

و اما در طریقه خلافت علی عليه‌السلام تقریباً غالب نمایندگان بلاد مسلمین که تصادفاً جهت دادخواهی به دربار خلافت به مدینه آمده، اجماع بزرگی تشکیل داده بودند، شرکت نمودند و به اصرار همه آنها، آن حضرت بر مسند خلافت ظاهری مستقر گردید.

نوّاب: قبله صاحب! اجماع نمایندگان بلاد مسلمین در مدینه برای تعیین

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- آنچه در فضائل ابی بکر نقل گردیده، از مفتریاتی است که بدیهه عقل، گواهی بدروغ آنها می دهد.(اللالی الموضوعة، ج1، ص186-302).

خلافت بوده؟

داعی: خیر هنوز خلیفه سوم بر مسند خلافت بر قرار بود، بلکه جمعیت بسیاری از غالب بلاد مسلمین از زعماء قوم و بزرگان قبایل، جهت عرض حال و شکایت از عمّال و حکّام جائر ظالم بنی امیه و غیره و حرکات زشت و قبیح مروان و دیگران که نزدیک به مقام خلافت بودند، به دربار خلافت در مدینه جمع شدند که عاقبت آن اجماع که کبار صحابه هم در آنها بودند، به واسطه ندانسته کاریهای خود عثمان و گوش ندادن به نصایح مشفقانه امیر المؤمنین و کبار صحابه، منجر بقتل او گردید.

لذا اهل مدینه به اتفاق تمام بزرگان قبائل و زعماء اقوام بلاد مسلمین که تصادفاً در مدینه حاضر بودند، به حالت اجماع در خانه مولانا امیر المؤمنین عليه‌السلام رفتند و آن حضرت را بالتماس و اصرار به مسجد آورده و اجماعاً با آن بزرگوار بیعت نمودند و چنین اجماعی ظاهراً در اول بیعت، برای هیچ یک از خلفای ثلاث قبل از آن حضرت واقع نشد که روی میل و اراده و اختیار اهل مدینه باتفاق زعماء بلاد مسلمین دست بیعت بسوی یک فرد شاخصی بکشند و او را به خلافت بشناسند.

با چنین اجماع و اجتماعی که برای آن حضرت واقع شد، ما آن را دلیل خلافت برای آن حضرت نمی دانیم، بلکه دلیل ما بر خلافت آن حضرت قرآن مجید و نص خدا و رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، مطابق سیره تمام انبیا که به امر خداوند وصی و خلیفه خود را معین می نمودند.

ثالثاً فرمودید: بین امیر المؤمنین علی عليه‌السلام و سایر خلفا تفاوتی نبوده است. نمی دانم عمداً یا سهواً اشتباه فرمودید برای آنکه با دلائل عقل و نقل بلکه اجماع امت ثابت است که بین علی عليه‌السلام و خلفا، بلکه تمام امت تفاوت بسیاری بوده است.

## علی عليه‌السلام متمایز از سایر خلفا بوده

اولین امتیازی که مولانا امیر المؤمنین علی عليه‌السلام داشته و به همین جهت متمایز از سایر خلفا بوده، آن است که آنها خلفای منصوب از جانب جمعیتی از خلق بوده اند، ولی علی عليه‌السلام خلیفه منصوب از جانب خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده است. بدیهی است

تعیین شده خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حقاً ممتاز از تعیین شده خلق است. هر عاقلی می داند که خلیفه منصوص با خلیفه غیر منصوص فرق بسیار دارد.

و مهم ترین صفت ممتازه ای که علی عليه‌السلام را از سایر خلفا و جمیع امت ممتاز می نماید، مقام علم و فضل و شرف و تقوای آن حضرت است که به اتفاق جمیع علمای امت (به استثناء عدّه قلیلی از خوارج و نواصب و بکریون که حالت آنها نزد همه معلوم است)، علی عليه‌السلام بعد از پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اعلم و افضل و اقضی و اشرف و اتقای از همه امت بوده؛ چنانچه اخبار بسیاری در این باب حتی از قول ابی بکر و عمر در شبهای گذشته از کتب معتبره خودتان نقل نمودم، با تأییدات قرآن مجید. اینک هم باز خبری در یادم آمد که در شب های قبل نگفتم، از برای شما می خوانم تا کشف حقیقت شود.

امام احمد بن حنبل در مسند(1) و ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب(2) و میر سید علی همدانی شافعی در مودة القربی(3) و حافظ ابو بکر بیهقی شافعی در سنن(4) خود و غیر آنها از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مکرراً با الفاظ و عبارات مختلفه نقل نموده اند که فرمود: علی عليه‌السلام اعلمکم و افضلکم و اقضاکم و الرادّ علیه کالرادّ علیّ و الرادّ علیّ کالرادّ علی اللّه و هو علی حدّ الشرک باللّه (5).

ابن ابی الحدید معتزلی که از اشراف علماء شما است در چند جای از مجلدات شرح نهج البلاغه(6) نوشته است: «قول به تفضیل امیر المؤمنین علی عليه‌السلام قولی است قدیم که بسیاری از أصحاب و تابعین قائل بآن بوده اند و شیوخ بغدادیون تصدیق باین معنی نموده اند.»

(چون صدای اذان اعلام نماز عشا برخاست، آقایان برای نماز برخاستند. پس

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مسند احمد، ج1، ص140 و ص154.

2- مناقب، ص82، ح76، ص310، ح307.

3- مودة القربی، مودة سوم.

4- سنن بیهقی، ج6، ص123.

5- علی عليه‌السلام اعلم و افضل و اقضای از همه شما می باشد. رد بر حکم و گفتار و رای علی عليه‌السلام رد بر من است و رد بر من، رد بر خداست و رد بر خدا، در حد شرک بخداست.

6- شرح نهج البلاغة، ج9، ص114-188.

از ادای فریضه و صرف چای داعی افتتاح کلام نمودم).

## اشاره به رئوس فضایل و کمالات

داعی: آقایان شما که مشغول نماز بودید، داعی فکرها نمودم تا در پایان فکرم بموضوعی بر خوردم که اینک به طریق سؤال طرح می نمایم.

بفرمایید شرافت و فضیلت هر فردی بر سایر افراد که ایجاد حق تقدم می نماید در نظر شما بچه چیز است؟

شیخ: (بعد از قدری سکوت): البته طرق شرافت و فضیلت بسیار است، ولی در درجه اولی که می توان رئوس فضایل و کمالات شمرد، بعد از ایمان به خدا و رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سه چیز را می توان به شمار آورد:

1. نسب و نژاد پاک؛

2. علم و دانش؛

3. تقوی و پرهیزکاری.

داعی: احسن اللّه لکم الاجر! ما هم از همین سه طریق که شما بعنوان رئوس فضایل و کمالات انتخاب فرمودید، وارد بحث می شویم و البته هر یک از صحابه اعم از خلفا و غیرهم دارای یک خصایصی بودند، ولی هر یک از آنها که جامع این خصایص عالیه و امّهات فضایل بودند، روی قواعد عقلیه و نقلیه حق تقدم برای آنها مسلّم است.

اگر ثابت نمودیم که در این خصایص ثلاثه، مولانا امیر المؤمنین عليه‌السلام پرچم دار سیادت و سعادت بوده، تصدیق نمایید که با نصوص وارده از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن بزرگوار اولی به امر خلافت بوده است و از مقام خلافت ساقط نگردیده، مگر بدسیسه بازی های سیاسی (که به عقیده ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه) (1)نامش را مصلحت گذاردند.

## در نسب پاک علی عليه‌السلام

اوّلاً در موضوع نسب و نژاد، مسلّم است که بعد از شخص خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- شرح نهج البلاغة، ج2، ص289.

احدی به شرافت علی عليه‌السلام نمی رسد و به قدری نسب و نژاد آن حضرت پاک و درخشنده و تابان می باشد که عقول عقلا را محو و حیران نموده، حتّی متعصّبین از اکابر علمای خودتان مانند علاء الدین مولی علی بن محمّد قوشچی و ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ ناصبی و سعد الدین مسعود بن عمر تفتازانی گویند: ما محو و حیرانیم در کلمات علی- کرم اللّه وجهه- که می فرماید: نحن اهل البیت لا یقاس بنا احد (1).

و نیز ضمن خطبه دوم نهج البلاغه است که بعد از رسیدن به مقام خلافت ظاهری فرمود: لا یقاس بآل محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من هذه الامه احد و لا یسوّی بهم من جرت نعمتهم علیه ابداً هم اساس الدین و عماد الیقین الیهم یفیء الغالی و بهم یلحق التالی و لهم خصائص حق الولایه و فیهم الوصیه و الوراثه الآن اذ رجع الحقّ الی اهله و نقل الی منتقله (2).

این بیانات آن حضرت دلالت کامله بر اولویّت و حق تقدم خلافت آن حضرت و خاندان جلیل آل محمد عليهم‌السلام دارد.

این جملات نه کلام خود آن حضرت است، بلکه مخالفین هم تصدیق این معنا را داشته اند؛ چنانچه شبهای قبل عرض کردم که میر سید علی همدانی در مودة هفتم از مودة القربی از ابی وائل از عبد اللّه بن عمر نقل می کند که گفت: «در وقت شماره اصحاب پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم »، ما گفتیم ابی بکر و عمر و عثمان. مردی گفت: «پس نام علی عليه‌السلام چه شد؟ گفت: علیّ من اهل البیت لا یقاس به احد هو مع رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فی درجته» (3).

و نیز از احمد بن محمد کرزی بغدادی نقل می کند که گفت: شنیدم از عبد اللّه بن

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ماییم اهل بیت رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که احدی را نتوان قیاس به ما نمود.(نهج البلاغة، ج1، ص184).

2- احدی از این امت با آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم طرف مقایسه نبوده اند و کسانی که همیشه از نعمت و بخشش معارف علوم ایشان بهره مندند، با آنان برابر نمی شوند. آنان اساس و پایه دین و ستون ایمان و یقین هستند. دور افتادگان از راه حق بآنان رجوع کرده و واماندگان به ایشان ملحق می شوند و خصائص امامت (علوم و معارف حقه و آیات و معجزات باهره) در آنان جمع و حق ایشانست و بس؛ و درباره آنان وصیت (رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) وارث بردن (از آن وجود محترم) ثابت است، در این هنگام حق بسوی اهلش برگشته و بجائی که از آن خارج شده بود منتقل گردیده.

3- علی عليه‌السلام از اهل بیت (پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است) که احدی را مقایسه با او نتوان نمود. او با پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و در درجه آن حضرت است. (مودة القربی، مودة هفتم).

حنبل که گفت: سؤال کردم از پدرم (احمد بن حنبل امام الحنابله) از تفضیل صحابه او گفت: «ابی بکر و عمر و عثمان.» پس گفتم: «بابا علی بن أبی طالب عليه‌السلام کجا است؟» گفت: هو من اهل البیت لا یقاس به هؤلاء (1).

عجب تر آنکه نسب علی عليه‌السلام دو جنبه دارد: نورانی و جسمانی و از این حیث بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن حضرت منحصر به فرد بوده است.

## در خلقت نورانی علی عليه‌السلام و شرکت او با پیغمبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

از جنبه نورانیّت و معنای حقیقی خلقت، حق تقدم با امیر المؤمنین عليه‌السلام است؛ چنانچه اکابر علمای خودتان از قبیل امام أحمد بن حنبل (امام الحنابله) در کتاب با عظمت مسند(2) و میر سید علی همدانی فقیه شافعی در مودة القربی(3) و ابن مغازلی شافعی در مناقب(4) و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول(5) نقل می نمایند از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که فرمود: کنت انا و علیّ بن أبی طالب نورا بین یدی اللّه من قبل ان یخلق آدم باربعه عشر الف عام فلمّا خلق اللّه تعالی آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی نور واحد حتّی افترقنا فی صلب عبد المطّلب ففیّ النبوّه و فی علیّ الخلافه (6).

و میر سید علی همدانی فقیه شافعی مودة هشم از مودة القربی را اختصاص به همین موضوع داده، به این عبارت: المودّة الثامنه فی انّ رسول اللّه و علیّا من نور واحد اعطی علیّ من الخصال ما لم یعط احد من العالمین (7).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- علی عليه‌السلام از اهل بیت (پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است) که نتوان با او مقایسه نمود ابی بکر و عمر و عثمان را.

2- مسند احمد، (فضائل احمد، ج2، ص662). 3- مودة القربی، ص26.

4- مناقب بن مغازلی، ص91. 5- مطالب السؤول، ص30.

6- من و علی عليه‌السلام نوری بودیم در اختیار قدرت خدای تعالی، قبل از اینکه خلق کند آدم را به چهارده هزار سال؛ پس چون خلق فرمود آدم را خدای متعال، ما را که آن نور بودیم، در صلب آدم قرار داد و از صلب او پیوسته با هم بودیم تا در صلب عبد المطلب از هم جدا شدیم. پس در من نبوت و در علی عليه‌السلام خلافت را ظاهر ساخت.

7- مودت هشتم در اینکه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و علی از یک نور بودند و داده شده است به علی عليه‌السلام از خصال آنچه باحدی از عالمیان داده نشده است.

از جمله اخباری که در این مودة نقل نموده و ابن مغازلی شافعی هم متعرض است، از عثمان بن عفان خلیفه سوم است که گفت رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

خلقت انا و علیّ من نور واحد قبل ان یخلق آدم باربعة آلاف عام فلمّا خلق اللّه آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل شیء واحد حتّی افترقنا فی صلب عبد المطّلب ففیّ النبوّه و فی علیّ الوصیّه.

در خبر دیگر بعد از این خبر می نویسد، خطاب به علی عليه‌السلام نموده فرمود: ففیّ النبوة و الرسالة و فیک الوصیّة و الامامة یا علیّ (1).

و نیز همین خبر را ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه(2) از صاحب کتاب فردوس نقل نموده و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب 1 ینابیع المودّة(3) از جمع الفوائد و مناقب ابن مغازلی شافعی و فردوس(5) دیلمی و فرائد السمطین(6) حموینی و مناقب خوارزمی(7) به مختصر اختلافی در ألفاظ و عبارات و اتحاد معنی خلقت نورانی محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و علی عليه‌السلام را قبل از خلقت خلایق به هزاران سال نقل می نمایند و اینکه هر دو یک نور بودند تا در صلب عبد المطلب از هم جدا شدند؛ قسمتی در صلب عبد اللّه قرار گرفت که خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به وجود آمد و نصف دیگر در صلب أبو طالب رفت، علی عليه‌السلام به وجود آمد. محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را برای نبوت و رسالت و علی عليه‌السلام را برای وصایت و امامت و خلافت انتخاب نمودند؛ چنانچه بیان خود رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است در جمله اخبار وارده.

و ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب(8) و فصل

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- من و علی عليه‌السلام از یک نور خلق شدیم قبل از اینکه خلق شود عالم به چهار هزار سال. پس از آنکه آدم را خلق نمود خدای متعال، آن نور را در صلب او قرار داد، پیوسته با هم بودیم تا آنکه از هم جدا شدیم در صلب عبد المطلب؛ پس در من نبوت و در علی عليه‌السلام وصایت را قرار داد. پس در من نبوت و رسالت و در تو یا علی وصیت و امامت را قرار داد.(مناقب ابن مغازلی، ص91).

2- شرح نهج البلاغة، ج9، ص117. 3- ینایبع المودة، ج2، ص307، ح875، باب56.

4- مناقب ابن مغازلی، ص91. 5- فردوس الاخبار، ج2، ص191، ح2952.

6- فرائد السمطین، ج1، ص43، ح7. 7- مناقب خوارزمی، ص144، ح168.

8- مناقب خوارزمی، ص145، ح170.

چهارم مقتل الحسین(1) و سبط ابن جوزی در تذکره(2) و ابن صباغ مالکی در فصول المهمّه(3) و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب 87 کفایت الطالب(4) پنج خبر مسنداً از حافظ محدث شام و حافظ محدث عراق از معجم طبرانی به اسناد خود نقل می نمایند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «من و علی از یک نور خلق شدیم و با هم بودیم تا در صلب عبد المطلب از هم جدا شدیم» و بعض از آن اخبار مفصل و بسیار عالی و پرفائده می باشد که از جهت اختصار از ذکر تمام آنها خودداری می نمایم (کسانی که طالب اند به آن کتاب مراجعه نمایند).

اختلاف عبارات و الفاظ از آن جهت نیست که حضرت در یک مجلس فرموده و روات هر یک بعبارتی نقل نموده باشند ممکن است در مکانهای مختلف بیان فرموده باشد؛ چنانچه از سیاق خود اخبار معلوم می شود.

## در نسب جسمانی علی عليه‌السلام

و امّا از جنبه جسمانی هم اباً و اُمّاً دارای شرافتی بزرگ است که از خصائص و فضایل مخصوصه آن حضرت است.

آبا و أجداد آن حضرت، بر خلاف دیگران، تا به آدم ابو البشر همگی موحّد و خداپرست بودند و در صلب و رحم ناپاکی آن نور پاک قرار نگرفت و این افتخار از برای أحدی از صحابه نبوده است؛ از این قرار:

علی1. بن أبی طالب2. بن عبد المطلب3. بن هاشم4. بن عبد مناف 5. بن قصی6. بن کلاب7. بن مرّه8. بن کعب9. بن لؤی10. بن غالب 11. بن فهر12. بن مالک13. بن نضر14. بن کنانه15. بن خزیمه16. بن مدرکه17. بن الیاس18. بن مضر19. بن نزار20. بن معد21. بن عدنان22. بن ادّ23. بن ادد24. بن الیسع25. بن الهمیس26. بن بنت 27. بن سلامان28. بن حمل29. بن قیدار30. بن اسماعیل31. بن ابراهیم خلیل اللّه32. بن تارخ33. بن تاحور34. بن شاروع

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مقتل الحسین، ص84، ح38.

2- تذکرة الخواص، ص50.

3- فصول المهمه، ج1، ص173.

4- کفایة الطالب، ص315، باب 87.

35. بن ابرغو36. بن تالغ37. بن عابر38. بن شالح39. بن ارفخشذ40. بن سام41. بن نوح42. بن لمک43. بن متوشلخ44. بن اخنوخ45. بن یارد46. بن مهلائل47. بن قینان48. بن انوش49. بن شیث5. بن آدم ابی البشر عليهم‌السلام. (بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم احدی چنین نسب مشعشع تابانی ندارد)

شیخ: اینکه فرمودید: آبا و اجداد علی -کرّم اللّه وجهه- تا بآدم أبو البشر همگی موحّد بودند، ظاهراً اشتباه فرمودید. امر چنین نیست. ما هم مأمور به ظاهر هستیم. برای آنکه می بینیم در آبای آن بزرگوار، مشرکین و بت پرستان بودند؛ از قبیل آزر پدر ابراهیم خلیل عليهم‌السلام که به تصریح آیه شریفه که می فرماید: (وَ إِذْ قٰالَ إِبْرٰاهِیمُ لِأَبِیهِ آزَرَ أَ تَتَّخِذُ أَصْنٰاماً آلِهَهً إِنِّی أَرٰاکَ وَ قَوْمَکَ فِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ) (1).

## اشکال در پدر ابراهیم عليه‌السلام که آزر بوده و جواب آن

داعی: این بیان بدون تعمّق و تفکّر شما، جز تبعیّت از اسلاف روی عادت، چیز دیگری به نظر داعی نمی رسد؛ زیرا که ما می بینیم که أسلاف و اقران شما، برای اینکه اسلاف محبوب خود را از صحابه که نسبت آنها قطعاً به شرک و کفر می رسد، پاک کرده باشند، یعنی این نقص نسبی را از آنها دور نمایند و پدر و مادر مشرک را سبب نقص ندانند، راضی شدند که در آباء و اجداد پیغمبر عظیم الشأن خود مشرکی وارد، و نسب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به شرک و کفر منتهی نمایند تا اسلاف و شیوخ خود را از این نقص مبرّا سازند!

واقعاً جای بسی تأسف است چنین اعمال غرض ها از مردمان دانشمند و فهمیده، که جز عناد و لجاج و دست و پا کردن بیجا و محبت و وداد به اولیای خود، به چیز دیگر نتوان حمل نمود. و شما هم روی عادت، تبعیّت از گفتار آنها نموده و در هم چه مجلسی واگو می نمایید!!

و حال آنکه خود می دانید که علماء انساب را اتفاق است که پدر حضرت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- یاد کن وقتی را که ابراهیم بپدرش آزر (عمو یا شوهر مادر و مربی او که عرب بر آنها اطلاق پدر کند) گفت: «آیا بت ها را به خدایی اختیار کرده ای؟ و من راستی تو و پیروانت را در گمراهی آشکار می بینم. (آیه 74، سوره انعام.

ابراهیم خلیل الرحمن تارخ بوده نه آزر.

شیخ: شما اجتهاد مقابل نص می نمایید. عقاید و نظریّه علمای أنساب را مقابل قرآن می آورید، با اینکه قرآن صراحت دارد که پدر حضرت ابراهیم آزر بت پرست بوده است.

داعی: ما هیچ گاه اجتهاد مقابل نص نمی نماییم، بلکه چون هدفی نداریم مگر پی بردن به حقایق قرآن، لذا قدری دقت و امعان نظر بیشتری می نماییم به راهنمایی اهل بیت و عترت رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که عدل قرآن و مبیّن آن هستند، می فهمیم که این آیه شریفه روی قاعده عرف عام مشهور است؛ چه آنکه در عرف معمول است عمو و شوهر مادر را پدر خطاب می کنند.

و درباره آزر دو قول است: یکی آنکه عموی حضرت إبراهیم عليه‌السلام بوده، و دیگر آنکه علاوه بر آنکه عمو بوده، بعد از مردن برادرش تارخ -پدر حضرت ابراهیم عليه‌السلام- مادر آن حضرت را گرفت. فلذا از دو جهت حضرت ابراهیم عليه‌السلام او را پدر خطاب می فرمودند: یکی از جهت عمو بودن و دیگر آنکه شوهر مادر آن حضرت بوده و تا دم مرگ او را پدر می خوانده.

شیخ: ما از صراحت قرآن نمی توانیم صرف نظر کنیم، مگر آنکه در خود قرآن دلیلی یافت شود که عمو یا شوهر مادر را پدر خوانده باشند و اگر چنین دلیلی نتوانید اقامه نمود (و هرگز نتوانید اقامه نمود) دلیل شما ناقص و غیر قابل قبول است.

داعی: به این محکمی صحبت نفرمایید که در وقت اقامه دلیل استحکام بیاناتتان متزلزل گردد؛ چه آنکه در خود آیات قرآن مجید، نظایری هست که روی قواعد عرف معمول بیان گردیده که از جمله آنها آیه 33 سوره 2 (بقره) می باشد که شاهد بر عرض دعاگو است که سؤال و جواب حضرت یعقوب را با فرزندانش هنگام مرگ ذکر نموده می فرماید: (إِذْ قٰالَ لِبَنِیهِ مٰا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِی قٰالُوا نَعْبُدُ إِلٰهَکَ وَ إِلٰهَ آبٰائِکَ إِبْرٰاهِیمَ وَ إِسْمٰاعِیلَ وَ إِسْحٰاقَ إِلٰهاً وٰاحِداً) (1).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- جناب یعقوب به فرزندان خود گفت: «شما پس از مرگ من کرا می پرستید؟» گفتند: «خدای تو و خدای پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که معبود یگانه است.»

شاهد مقصود از این آیه شریفه، کلمه اسماعیل است؛ برای آنکه به شهادت قرآن مجید پدر جناب یعقوب اسحاق است و اسماعیل عموی یعقوب است نه پدر او؛ ولی در قرآن روی قاعده عرف که عمّ را اب خطاب می کردند، او را پدر می خواند؛ چون فرزندان یعقوب عليه‌السلام عرفاً عمو را پدر می خواندند، لذا در جواب پدر هم عمو را پدر خواندند. خداوند هم در قرآن همان سؤال و جواب را ذکر فرموده. روی همان قاعده هم که حضرت ابراهیم عليه‌السلام عمو و شوهر مادرش را عرفاً پدر می خوانده، در قرآن هم عرفاً او را پدر خوانده، والا به دلیل تاریخ و علم ضابط انساب، مسلم است که پدر حضرت ابراهیم عليه‌السلام تارخ بوده نه آزر.

## در اباء و امّهات پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشرک نبوده بلکه همگی مؤمن بالله بودند

دلیل دیگر بر اینکه در آباء و أجداد پیغمبر مشرک و کافر نبوده، آیه 219 سوره 26 (شعراء) است که می فرماید: (وَ تَقَلُّبَکَ فِی السّٰاجِدِینَ). شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب 2 ینابیع المودة و دیگران از علمای شما از ابن عباس (حبر امت) و مفسر قرآن مجید روایت نموده اند در معنای آیه شریفه عليهم‌السلام که تقلبه من اصلاب الموحّدین نبیّ الی نبیّ حتّی اخرجه من صلب أبیه من نکاح غیر سفاح من لدن آدم (1).

و از جمله دلایل، حدیث مشهوری است که همه علمای شما نقل نموده اند حتی امام ثعلبی که امام اصحاب حدیث است در تفسیر(2) خود نقل نموده و سلیمان بلخی حنفی در باب 2 ینابیع المودة(3) از ابن عباس روایت نموده که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اهبطنی اللّه الی الارض فی صلب آدم و جعلنی فی صلب نوح فی السفینه و قذف بی فی صلب ابراهیم ثمّ لم یزل اللّه ینقلنی من الاصلاب الکریمه الی الارحام الطاهره حتّی اخرجنی من بین ابوین لم یلتقیا علی سفاح قطّ (4).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- می گردانید پیغمبر را از اصلاب اهل توحید (از پشت آدم) بر پشت پیغمبری بعد از پیغمبری تا آنکه بیرون آورد او را از صلب پدر او از نکاح نه به زنا.

2- تفسیر ثعلبی، ج7، ص184. 3- ینابیع المودة، ج1، ص61، باب 2، ح13.

2- خداوند مرا فرود آورد بسوی زمین در صلب آدم و قرار داد مرا در صلب نوح عليه‌السلام در کشتی و انداخت مرا در صلب ابراهیم عليه‌السلام و پیوسته نقل داد مرا از اصلاب کریمه به سوی رحمهای طاهره پاکیزه تا آنکه بیرون آورد مرا از بین پدر و مادری که ملاقات نکردند یکدیگر را هرگز به زنا - آلوده نگردانید مرا به آلودگیهای جاهلیت.

و در خبر دیگر فرموده است: لم یدنسنی بدنس الجاهلیّه.(1)

و نیز در همان باب از کتاب ابکار الافکار شیخ صلاح الدین بن زین الدین بن احمد مشهور به ابن الصلاح حلبی و شرح کبریت احمر شیخ عبد القادر از علاء الدوله سمنانی حدیث مفصلی از جابر بن عبد اللّه انصاری نقل می کند، که از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سؤال از اول ما خلق اللّه نموده، حضرت جواب هایی می دهد که وقت مجلس مقتضی نیست شرح دهم تا آخر حدیث که می فرماید: و هکذا ینقل اللّه نوری من طیّب الی طیّب و من طاهر الی طاهر الی ان اوصله اللّه الی صلب ابی،عبد اللّه بن عبد المطّلب و منه اوصله اللّه الی رحم امّی آمنه ثم اخرجنی الی الدنیا فجعلنی سیّد المرسلین و خاتم النّبیّین (2).

اینکه می فرماید: از طیّب بسوی طیّب و از طاهر بسوی طاهر انتقال داده می شدم، می رساند که در آباء و اجداد آن حضرت کافری نبوده؛ چه آنکه به حکم قرآن مجید که می فرماید: (إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ)، هر کافر و مشرکی نجس است. پس وقتی فرمود: لم ازل انقل من اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات؛ یعنی پیوسته از اصلاب طاهرین به سوی ارحام طاهرات و پاک و پاکیزه منتقل می شدم، ثابت می کند که چون مشرکین نجسند، پس آبا و اجداد آن حضرت مشرک نبودند.

و نیز در همان باب 2 ینابیع نقلاً از کبیر از ابن عباس نقل می کند که آن حضرت فرمود: ما ولدنی فی سفاح الجاهلیّه شیء و ما ولدنی الاّ نکاح کنکاح الاسلام (3).

آیا خطبه صد و پنجم نهج البلاغه را مطالعه ننموده اید که مولی الموحدین امیر المؤمنین عليه‌السلام در وصف آبای رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنین فرموده: فاستودعهم فی افضل

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- به جاهلیت هرگز آلوده نشد.

2- و همچنین نقل داد خدای تعالی نور مرا از طیب و طاهر پاک و پاکیزه به سوی پاک و پاکیزه. تا آنکه واصل نمود بصلب پدرم عبد اللّه و از او به رحم مادرم آمنه، پس بیرون آورد مرا بسوی دنیا و قرار داد مرا سید و آقای انبیاء و رسل و خاتم بر همه. (ینابیع المودة، ج1، ص58، ح8، باب2).

3- من بوجود نیامدم به زناهای زمان جاهلیت، بلکه بوجود آمدم در اثر عقد و نکاح صحیح مانند عقد و نکاح در شریعت اسلام.(ینابیع المودة، ج1، ص62، ح18).

مستودع و اقرّهم فی خیر مستقرّ تناسختهم کرایم الاصلاب الی مطهّرات الارحام کلّما مضی سلف قام منهم بدین اللّه خلف حتّی افضت کرامه اللّه سبحانه الی محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فاخرجه من افضل المعادن منبتا و اعزّ الأرومات مغرسا من شجره الّتی صدع منها انبیائه و انتخب منها امنائه (1).

اگر بخواهم از این قبیل دلایل برای شما بیاورم، تا آخر وقت مجلس باید اقامه دلیل نمایم. گمان می کنم برای اثبات مقصود آن هم در مقابل آقایان با انصاف، کافی باشد که بدانند آبا و اجداد پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تا به آدم ابو البشر عليه‌السلام همگی مؤمن و موحد بوده اند. بدیهی است اهل البیت ادری بما فی البیت؛ اهل بیت طهارت و خاندان رسالت عليهم‌السلام آگاه ترند بحالات پدران از دیگران.

پس از اینکه ثابت شد که آباء و اجداد پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همگی مؤمن و موحّد بوده اند، به خودی خود ثابت است که آبا و اجداد علی عليه‌السلام هم همگی مؤمن و موحّد بوده اند؛ برای آنکه قبلاً ثابت نمودیم از روی اخباری که علمای خودتان (علاوه بر تواتر در أخبار شیعه) نقل نموده اند که محمّد و علی عليهم‌السلام یک نور بوده اند و در جمیع اصلاب و ارحام پاک و پاکیزه با هم بوده اند تا در صلب جناب عبد المطلب از هم جدا گردیدند. در عالم نورانیت و جسمانیت با هم بودند، هر جا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده علی عليه‌السلام هم بوده (پس عقل هر ذی عقلی حکم می کند که چنین شخصیّت بزرگی که دارای چنان نسب و نژاد مشعشع پاک و پاکیزه و منزه و نزدیک ترین اشخاص است به رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اولا و احق به مقام خلافت بوده است).

شیخ: اگر راه حلّی درباره آزر و تارخ بدست آورده اید و اثبات طهارت در آباء و اجداد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نموده اید، ولی چنین ثبوتی درباره علی -کرّم اللّه وجهه-

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- امانت نهاد خدای تعالی ( انبیا را) در فاضل ترین موضع امانت که اصلاب آبای کرام ایشان است و قرار داد ایشان را در بهترین محل قرار که ارحام طاهره امهات است؛ نقل کرد ایشان را از اصلاب پدران بزرگوار به رحم های پاک و پاکیزه مادران. هر بار سلفی از آنها گذشته، یعنی از دنیا رفت، خلفی از ایشان برخاست به اقامت دین خدا تا آنکه کرامت پروردگار که منصب نبوت است، رسید به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس بیرون آورد آن حضرت را از بهترین معدن ها از روییدن که آن طینت طیب و پاک نبوت است و عزیزترین اضل ها از روی نشاندن که آن ماده پاکیزه ای که مستعد رسالت است درختی که شکافته و هویدا کرده است، از آن شجره طیبه پیغمبران خود را و برگزیده است از آن درخت سعادت امینان خود را.

غیر ممکن است (و لو آنکه تا عبد المطلب را بگوئیم موحّد بوده اند)، ولی درباره ابو طالب پدر علی -کرّم اللّه وجهه- ابداً راهی نیست و ثابت است که در حالت کفر از دنیا رفت.

## اختلاف در ایمان أبی طالب

داعی: تصدیق می نمایم که درباره جناب ابو طالب ایجاد اختلافی در امت نمودند، ولی باید گفت: اللهمّ العن اول ظالم ظلم حقّ محمّد و آل محمّد.(1) لعنت خدا بر آن کس که از روز اول طریقه سبّ و لعن و اهانت و جعل اخبار در ایذا و آزار علی عليه‌السلام به کار برد که ریشه این قبیل مطالب شد، که بعدها خوارج و نواصب که عداوت مخصوصی با آن حضرت داشتند و عدّه ای از علمای جامد و بی فکر شما، روی عادت و تعصّب، تبعاً للاسلاف قائل بقول شما شدند و گمان نمودند که جناب ابو طالب بی ایمان از دنیا رفت.

و حال آنکه جمهور علمای شیعه و تمامی اهل بیت طهارت و خاندان رسالت عليهم‌السلام که اقوالشان سندیّت و اجماعشان حجّیت دارد، چون عدیل القرآنند و بیشتر از محققین علمای منصف شما از قبیل ابن ابی الحدید و جلال الدین سیوطی و ابو القاسم بلخی و ابو جعفر اسکافی و اساتید آنها از معتزله و میر سید علی همدانی فقیه شافعی و غیرهم متفقاً قائل به اسلام و ایمان جناب ابو طالب اند.

## اجماع شیعه بر ایمان ابو طالب

و اما عقیده جامعه شیعه بطور اجماع وارد است که: انّه قد آمن بالنّبی فی اوّل الامر (2).

بالاتر از همه آنکه ایمان جناب ابو طالب از فطرت به ایمان بوده نه از کفر، مانند سایر بنی هاشم یا برادرانش حمزه و عباس و از مسلّمات جامعه شیعه است،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- پروردگارا لعنت نما (یعنی رحمت خود را دور نما) از اول کسی که ظلم نمود در حق محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

2- به تحقیق که ابو طالب در همان اول امر ایمان آورد به پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

به پیروی از اهل بیت طهارت عليهم‌السلام انّه لم یعبد صنما قط بل کان من اوصیاء ابراهیم (1).

و در کتب معتبره علمای محقق شما هم باین معنی بسیار اشاره شده؛ از جمله ابن أثیر در جامع الاصول گفته: و ما اسلم من اعمام النبیّ غیر حمزه و العبّاس و أبی طالب عند اهل البیت عليهم‌السلام (2).

بدیهی است اجماع اهل بیت رسول اللّه عليهم‌السلام در نزد هر مسلمانی بایستی حجّت باشد؛ چون عدیل القرآن اند و یکی از دو ثقلی هستند که ما مسلمانان مأموریم بگفتار و کردار آنها تمسّک بجوئیم تا گمراه نشویم بنابر حدیث ثقلین و سایر احادیثی که لیالی ماضیه عرض کردیم که باتفاق فریقین ثابت است، مورد توصیه و سفارش رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستند.

و دیگر آنکه به مقتضای قاعده اهل البیت ادری بما فی البیت، آن خاندان جلیله که مجسّمه تقوی و پرهیزکاری بودند، از ایمان و کفر آباء و اجداد و اعمام خود آگاه تر بودند تا مغیرة بن شعبه و دیگران از بنی امیه و خوارج و نواصب و بی خبران.

و واقعاً جای تعجب است از علمای شما که قول تمام اهل بیت رسالت و امام المتّقین امیر المؤمنین که صداقت و راست گوئی او را خدا و پیغمبر بنا بر روایات معتبره خودتان تصدیق نموده اند و بالاتفاق می گویند: جناب أبی طالب مؤمن و موحّد از دنیا رفت، قبول نمی کنید، ولی قول یک نفر دشمن سر سخت امیر المؤمنین و فاسق و فاجر معلوم الحال مغیره ملعون و عدّه ای اموی و خارجی و ناصبی را می پذیرید و روی آن ایستادگی نموده و اصرار می نمایند؟!

ابن ابی الحدید معتزلی که از اعیان علمای شماست، در شرح نهج البلاغه(3) گوید: «اسلام ابو طالب مورد اختلاف است؛ جامعه شیعه امامیه و اکثر زیدیه گفته اند مسلمان از دنیا رفت.

علاوه بر اجماع جمهور علمای شیعه، بعض از شیوخ علمای ما (معتزله) مانند شیخ ابو القاسم بلخی و ابو جعفر اسکافی و غیر ایشان هم بر این عقیده اند که

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- به درستی که او (ابو طالب) هرگز بت پرستی نکرد، بلکه از اوصیای ابراهیم خلیل اللّه عليهم‌السلام بود.

2- اسلام نیاورد از اعمام پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در نزد اهل بیت رسالت عليهم‌السلام غیر از حمزه و عباس و ابو طالب.(جامع الاصول، ج3، ص455).

3- شرح نهج البلاغة، ج4، ص265.

ابو طالب اسلام آورد و علت آنکه ایمان خود را ظاهر نساخت، آن بود که بتواند پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را کاملاً یاری نماید و مخالفین به ملاحظه مقام او مزاحم آن حضرت نشوند.»

## در حدیث ضحضاح و جواب آن

شیخ: مگر جنابعالی حدیث ضحضاح را ندیده اید که می فرماید: انّ ابا طالب فی ضحضاح من نار (1).

داعی: این حدیث هم مانند سایر احادیث موضوعه و مجعوله است که عدّه ای از اعادی آل محمّد و اهل بیت طهارت عليهم‌السلام در زمان اموی ها، مخصوصاً در دوره خلافت سر سلسله اهل نفاق معاویة بن ابی سفیان علیه اللعنه و النیران و خوش آیند آن حمله کفر و نفاق جعل نموده اند. بعدها بنی امیّه و اتباع آن ها هم عداوتاً لعلی بن أبی طالب عليه‌السلام آن احادیث مجعوله را تقویت نموده و شهرت دادند و نگذاردند ایمان جناب ابو طالب هم مانند ایمان جناب حمزه و عباس معروف گردد و بکلّی از نظر جامعه محو کردند.

## مجعول بودن حدیث ضحضاح

و عجب تر از همه آنکه جاعل و ناقل حدیث ضحضاح هم یک نفر فاسق فاجر اعدا عدو مولانا امیر المؤمنین عليه‌السلام مغیرة بن شعبه بوده، که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(2) و مسعودی در مروج الذّهب(3) و دیگران می نویسند: مغیره در بصره زنا کرد. روزی که شهود برای شهادت نزد خلیفه عمر آمدند، سه نفر شهادت دادند؛ چهارمی که آمد شهادت بدهد، او را کلمه تلقین و تعلیم نمودند که از دادن شهادت ابا نمود. آن سه نفر را حد زدند و مغیره را خلاص نمودند!

یک چنین فاسق فاجر زانی شارب الخمر که حد خدا بر او تعطیل شد، از

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- 1) ابو طالب در آب کمی از آتش است.

2- شرح نهج البلاغة، ج14، ص264.

3- مروج الذهب، ج2، ص323.

دوستان صمیمی معاویة بن ابی سفیان این حدیث را روی بغض و کینه امیر المؤمنین عليه‌السلام و خوش آیند معاویه -علیه الهاویه- جعل نمود. حسب الامر معاویه و اتباع او، اموی ها و غیر آنها این حدیث مجعول را تقویت نموده، شهادت دادند که: انّ ابا طالب فی ضحضاح من نار (1).

و افرادی هم که در سلسله روات آن قرار گرفته اند مانند عبد الملک بن عمیر و عبد العزیز راوردی و سفیان ثوری و غیره در نزد اکابر علمای جرح و تعدیل خودتان مانند ذهبی در میزان الاعتدال(2) مردود و ضعیف و غیر قابل قبول و بعضی از آنها مانند سفیان ثوری جزء مدلّسین و کذّابین به شمار رفته اند. چگونه می توان به حدیثی که چنین اشخاص معلوم الحال در ضعف و شهرت بع کذب و دروغ نقل نموده اند، اعتماد نمود؟

## دلایل بر ایمان ابو طالب

و حال آنکه دلایل بسیاری بر ایمان جناب ابو طالب در دست هست که جای انکار نیست و قطعاً انکار دلایل واضحه را نمی کنند، مگر مردمان جامد یا عنود و لجوج در قبول حقایق:

1. از جمله، فرمایش رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است که فرمود: انا و کافل الیتیم کهاتین فی الجنّه (3).

ابن ابی الحدید هم این حدیث را در شرح نهج(4) نقل نموده. بدیهی است مراد از فرمایش آن حضرت هر کافل یتیم نیست؛ زیرا چه بسیار کافل یتیم که فاسق و فاجر بلکه لاابالی و بی دین و مستحق آتش می باشند.

پس مراد آن حضرت جناب ابو طالب و جد بزرگوارش جناب عبد المطلب بوده که کفیل زندگانی پیغمبر خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده اند و مخصوصاً آن حضرت در مکه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ابو طالب در آب کمی از آتش است.

2- میزان الاعتدال، ج2، ص660.

3- (دو انگشت مبارک را به هم چسبانید و فرمود) من و کفالت کننده یتیم، مانند این دو انگشت که بهم چسبیده اند در بهشت هستیم.(شرح نهج البلاغة، ج14، ص265).

4- شرح نهج البلاغة، ج14، ص265.

معروف بود بیتیم ابو طالب که بعد از وفات جناب عبد المطلب، کفالت و نگهداری پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از سن هشت سالگی بر عهده آن جناب قرار گرفت.

2. خبر معروفی است که فریقین (شیعه و سنی) به طرق مختلفه نقل نموده اند و بعضی باین طریق آورده اند که آن حضرت فرمود: «جبرئیل بر من نازل شد و باین عبارت مرا بشارت داد که: انّ اللّه حرّم علی النار صلبا انزلک و بطنا حملک و ثدیا ارضعک و حجرا کفلک.» (1)

میر سید علی همدانی در مودّة القربی(2) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة(3) و قاضی شوکانی در حدیث قدسی، این قسم روایت نموده اند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «جبرئیل بر من نازل شد و گفت: انّ اللّه یقرئک السّلام و یقول انّی حرّمت النار علی صلب انزلک و بطن حملک و حجر کفلک.» (4).

این نوع از اخبار دلالت دارد بر ایمان جناب عبد المطلب و ابو طالب و فاطمه بنت اسد زوجه او که کافل زندگانی آن حضرت بودند؛ و جناب عبد اللّه و آمنه بنت وهب پدر و مادر آن حضرت و حلیمه سعدیه که مرضعه و دایه آن حضرت بوده اند.

## اشعار ابن ابی الحدید در مدح ابو طالب

3. از جمله دلایل، اشعاری است که عزّ الدین عبد الحمید بن ابی الحدید معتزلی که از اعیان علمای شما است، در مدح جناب ابو طالب سروده و در شرح نهج البلاغه(5) و سایر کتب ثبت گردیده که گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و لو لا ابو طالب و ابنه |  | لما مثّل الدین شخصا فقاما |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- خداوند حرام کرده است بر آتش پشت و شکمی که ترا آورده و بر خود حمل نموده و پستانی که ترا شیر داده و پهلو و کناری که ترا کفالت نموده.

2- مودة القربی، ص35.

3- ینابیع المودة، ج2، ص331، ح969.

4- پروردگار بتو سلام می رساند و می فرماید: «من حرام کردم آتش جهنم را بر پشتی که ترا فرود آورد و شکمی که ترا حمل کرد و بغل و کناری که ترا کفالت نمود» (مراد از صاحب صلب، عبد اللّه و صاحب بطن، آمنه و صاحب حجر عبد المطلب و ابو طالب عليهما‌السلام بودند.)

5- شرح نهج البلاغة، ج14، ص276.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فذاک بمکه اوی و حامی |  | و هذا بیثرب جسّ الحماما |
| تکفّل عبد مناف بامر |  | و اودی فکان علیّ تماما |
| فقل فی ثبیر مضی بعد ما |  | قضی ما قضاه و ابقی شماما |
| فللّه ذا فاتحا للهدی |  | و للّه ذا للمعالی ختاما |
| و ما ضرّ مجد أبی طالب |  | جهول لغا او بصیر تعامی |
| کما لا یضرّ آیات الصباح |  | من ظنّ ضوء النهار الظلاما (1) |

## اشعار ابو طالب دلیل بر اسلام او می باشد

4. از جمله اشعاری است که جناب ابو طالب خود در مدح آن حضرت سروده که دلالت واضحه بر ایمان آن جناب دارد، که قسمتی از آن اشعار را ابن ابی الحدید در شرح نهج نقل(2) نموده و بسیاری از اکابر علمای خودتان مانند شیخ ابو القاسم بلخی و ابی جعفر اسکافی از همان اشعار، استدلال بر ایمان آن جناب نموده اند و حقاً هم ثابت است که آن جناب ایمان خود را در لفافه این اشعار ظاهر و هویدا نموده که از جمله اشعار لامیه او می باشد که گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اعوذ بربّ البیت من کلّ طاعن |  | علینا بسوء او یلوح بباطل |
| و من فاجر یغتابنا بمغیبه |  | و من ملحق فی الدین ما لم نحاول |
| کذبتم و بیت اللّه نبزی محمّدا |  | و لمّا نطاعن دونه و نناضل |
| و ننصره حتّی نصرّع دونه |  | و نذهل عن ابنائنا و الحلائل |
| و ابیض یستسقی الغمام بوجهه |  | ثمال الیتامی عصمه للارامل |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ما حصل معنی آنکه اگر ابو طالب و پسرش علی عليه‌السلام نبودند، دین اسلام تشخیص و قوامی نداشت. ابو طالب در مکه آن حضرت را یافت و حمایت نمود و علی عليه‌السلام در مدینه ملکوت نبوت را با تجسس بدست آورد و حمایت کرد. عبد مناف (ابو طالب) به امر عبد المطلب، پدر بزرگوارش، کفالت زندگانی آن حضرت را به عهده گرفت و ادامه داد و علی عليه‌السلام آن خدمات را خاتمه داد. =

2- شرح نهج البلاغة، ج14، ص276.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یلوذ به الهلاک من آل هاشم |  | فهم عنده فی نعمه و فواضل |
| لعمری لقد کلّفت وجدا باحمد |  | و احببته حبّ الحبیب المواصل |
| وجدت بنفسی دونه فحمیته |  | و دافعت عنه بالذری و الکواهل |
| فلا زال للدنیا جمالا لاهلها |  | و شینا لمن عادی وزین المحافل |
| و ایّده ربّ العباد بنصره |  | و اظهر دینا حقّه غیر باطل(1) |

و از جمله اشعار مهمّه آن جناب که ابن ابی الحدید در شرح نهج و دیگران نقل نموده اند و به آن اشعار استدلال به ایمان آن جناب گردیده، قصیده میمیّه اوست که گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یرجون منا خطّه دون نیلها |  | ضراب و طعن بالوشیج المقوّم |
| یرجون ان نسخی بقتل محمّد |  | و لم تختضب سمر العوالی من الدم |
| کذبتم و بیت اللّه حتّی تفلّقوا |  | جماجم تلقی بالحطیم و زمزم |
| و ظلم نبیّ جاء یدعوا الی الهدی |  | و امرأتی من عند ذی العرش قیّم |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

=تأسفی ندارد که أبی طالب بقضای الهی در گذشت؛ زیرا بوی خوش خود (علی عليه‌السلام) را بیادگار گذارد. برای رضای خدا ابو طالب خدمت به دین خدا کرد و علی عليه‌السلام با آن خدمات خاتمه داد تا به اوج اعلا رسید.

1- پناه می برم به خالق کعبه از گروهی که ببدی بر ما طعن می زنند و یا ما را نسبت بباطل می دهند و از شر کسانی که غیبت ما را می کنند به معایبی، و از شر کسانی که اموری را به دین نسبت می دهند و حال آنکه دین شامل آنها نیست. به خالق کعبه دروغ گفتید! شما که نسبت دادید به من تبری از محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و یا بر علیه او جنگی برپا و شمشیری کشیده باشیم. قطعاً یاری و دفاع می کنیم از او تا جان خود را نثار او بکنیم؛ به طوری که از زن و فرزند خود فراموش کرده باشیم و چه بسیار که مردم به واسطه او استسقا نموده، از ابر رحمه آب یاری شدند؛ چرا که ایشان نگهبان یتیمان و پناه بی پناهانند؛ افتادگان بنی هاشم را پناهگاهست و ایشان را از هر گونه نعم بی نیاز می نماید. به جان خودم به قدری بواسطه وجود احمد و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در وجد و سرور غوطه ورم که وجد را به زحمت آورده ام زیرا او را به قدری دوست می دارم مانند کسی که دوست خود را به سینه گرفته باشد و جان خود را نثار او کنم و حمایت از او نمایم و دفاع از او دادم به اعضای رئیسه و غیر رئیسه خود. خداوند او را پاینده بدارد که جمال اهل دنیا است و نقمت دشمنان و زینت هر کوی و محفل است! خلاق عالمیان او را با توفیقات خود تأیید و یاری نمود و ظاهر و محقق کرد دین حقی را که باطل در او راه نداشت.

2- مردم امیدوارند که ما علیه دین اسلام قیام نموده و شمشیر کشیده محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بکشیم =

و از جمله دلایل واضحه که صراحت ظاهره بر ایمان آن جناب دارد و پرده را کاملاً برداشته و ابن ابی الحدید در شرح نهج نقل نموده این است که گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یا شاهد اللّه علی فاشهد |  | انّی علی دین النبیّ احمد |

من ضلّ فی الدین فانّی مهتد (1)

شما را به خدا! آقایان انصاف دهید که آیا گوینده این اشعار را می توان کافر خواند که صریحاً اقرار می کند و می گوید: «من بر دین محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستم و یاری می کنم پیغمبر حقی را که ابداً باطلی در کلام او راه ندارد؟»

شیخ: این اشعار از دو جهت مورد قبول و استشهاد نیست:

اول آنکه تواتری در این اشعار نمی باشد؛

ثانیاً در هیچ کجا دیده نشده است که ابو طالب اقرار به اسلام و ایمان و اعتراف به شهادتین نموده باشد. پس بنقل چند شعری نتوان حکم اسلام بر او جاری نمود!

داعی: ایراد شما راجع به تواتر عجیب است. آنجا که مطابق میلتان باشد خبر واحد را حجّت می دانید و مورد عمل قرار می دهید، ولی وقتی بر خلاف میلتان باشد، فوری حربه عدم تواتر را به کار می برید.

اگر آقایان قدری دقیق شوید، به خوبی متوجه می شوید که فرد فرد این اشعار اگر متواتر نباشد، ولی مجموع آنها متواتراً دلالت دارد بر امر واحدی که ایمان جناب ابی طالب و اعتراف بنبوّت و رسالت خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باشد.

بسیاری از امور است که تواتر آن بهمین قسم معین می شود؛ مثلاً جنگها و شجاعتها و حملات مولانا امیر المؤمنین عليه‌السلام در غزوات، هر یک خبر واحد است، ولی مجموع آنها روی هم تواتر معنوی است که افاده علم ضروری به شجاعت آن حضرت می نماید و همچنین است سخاوت حاتم و عدالت انوشیروان و غیر ذلک.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

= و دین را نسخ کنیم و خود را در رکاب او خون آلود نکنیم، دروغ می گویید! بخالق کعبه ما دست بردار نیستیم تا حطیم و زمزم پر از قطعات اجساد کشته گان گردد و ظلم بر پیغمبری که برانگیخته شده، به منظور هدایت خلایق و کتابی که از طرف خالق عرش نازل شد، غلط و بی مصرف است.(شرحم نهج البلاغة، ج14، ص276).

1- ای گواهان خدا، شاهد باشید که من بر دین پیغمبر خدا احمد و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم استوارم. هر کس از آن خارج است باشد من به او هدایت شدم.(شرح نهج البلاغة، ج14، ص272).

علاوه، شما که بتواتر علاقه مند هستید، بفرمایید تواتر حدیث مجعول ضحضاح را از کجا ثابت می کنید؟

## اقرار ابو طالب دم مرگ به لا اله الاّ اللّه

و اما جواب اشکال دوم شما خیلی بارز و آشکار است؛ زیرا اقرار بتوحید و نبوّت و اعتراف به مبدأ و معاد حتماً نباید با کلمات نثر مانند گفتن اشهد ان لا اله الاّ اللّه و اشهد انّ محمّدا رسول اللّه باشد. بلکه اگر فرد بیگانه از دین، اشعاری بگوید که مستلزم اقرار و اعتراف به وحدانیّت حق و مقام رسالت حضرت ختمی مرتبت باشد، قطعاً کفایت می کند، پس وقتی جناب أبی طالب فرمود: یا شاهد اللّه علیّ فاشهد - انّی علی دین النبیّ احمد، حکم همان اقرار بکلمات نثر را دارد.

ولی علاوه بر اشعار، حین موت با کلمات نثر هم اقرار نمود؛ چنانچه سید محمّد رسولی برزنجی و حافظ ابو نعیم و بیهقی نقل نموده اند که در مرض موت، جمعی از صنادید کفار قریش از قبیل أبو جهل و عبد اللّه بن ابی امیّه به عیادت جناب ابو طالب رفتند. در آن حال رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود به عمّش ابو طالب بگو، کلمه لا اله الاّ اللّه تا من بر آن شاهد باشم در نزد پروردگار متعال.(1) فوری ابو جهل و ابن ابی امیّه گفتند: «ای ابو طالب آیا برمی گردی از ملت عبد المطلب؟» و پیوسته این کلمات را تکرار نمودند تا آنکه فرمود: «بدانید أبو طالب بر ملت عبد المطلب می باشد.» آنها خوش حال بیرون رفتند آثار موت بر آن جناب ظاهر شد برادرش عباس (که بالای سر برادر نشسته بود) دید لب های وی حرکت می کند گوش داد، دید می گوید: لا اله الاّ اللّه. عباس رو برسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نمود، عرض کرد: «برادر زاده»، و اللّه لقد قال اخی الکلمه الّتی امرته بها. به خدا قسم! برادرم (ابو طالب)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- البته این تلقین رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عم اکرمش ابو طالب را دلالت بر کفر آن جناب (العیاذ باللّه) ندارد. بلکه ما دستور داریم که هر مسلمان مؤمنی را در وقت مردن تلقین و یادآوری بنماییم بگفتن لا اله الاّ اللّه تا شیطان بر او غلبه نکند و آن مؤمن در وقت مردن با تجدید کلمه توحید موحد از دنیا برود. فلذا رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روی مهر و محبت و ادای وظیفه عم اکرمش را تلقین می نمود به گفتن لا اله الا اللّه، تا آنکه موفق شد و آن جناب در لحظات آخر عمر با تجدید کلمه طیبه لا اله الا اللّه از دنیا رحلت نمود.

گفت آن کلمه ای را که تو باو امر کرده بودی، ولی چون عباس اسلام نیاورده بود، کلمه شهادت را بر زبان جاری ننمود-انتهی.

وقتی ما قبلاً ثابت نمودیم که آباء و اجداد پیغمبر همگی موحد بودند، متوجه می شوید که جناب ابو طالب در این جمله سیاستی به کار برد که فرمود: «من بر ملت عبد المطلب هستم.» ظاهراً آنها را ساکت و خوش حال نمود، ولی در معنی اقرار به توحید بود؛ چه آنکه جناب عبد المطلب بر ملت ابراهیم عليه‌السلام و موحّد بود؛ علاوه بر آنکه صریحا کلمه طیّبه لا اله الاّ اللّه را بر زبان جاری نمود.

اگر قدری آقایان از عادت خارج و منصفانه به تاریخ حالات جناب ابی طالب بنگرید، بی اراده تصدیق بایمان آن جناب خواهید نمود.

## گفتگوی پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با ابو طالب در ابتدای بعثت

اگر جناب ابو طالب کافر و مشرک و بت پرست بود، همان روز اول که پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مبعوث به رسالت شد و با عمویش جناب عباس به نزد ابو طالب رفت و فرمود: انّ اللّه قد امرنی باظهار امری و قد انبأنی و استنبأنی فما عندک یا عمّ (1)، با آنکه مطاع قریش و رئیس بنی هاشم و مقبول القول در نزد اهل مکّه و کفیل زندگانی پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود، دید آن حضرت بر خلاف دین او دین تازه ای آورده، علی القاعده (با تعصّبی که اعراب در دین خود داشتند) بایستی فوری بر خلاف او قیام نماید و آن حضرت را تهدید نموده و از آن قیام منع کند. و اگر نپذیرفت چون به طریق استمداد آمده بود و بر خلاف عقیده او دعوای نبوت داشت، امر کند آن حضرت را حبس نمایند یا لا اقل طردش کنند و قول مساعدت باو ندهد تا از قیام بآن امر بزرگ منصرف گردد تا هم دین خود را حفظ کند و هم هم کیشان خود را ممنون نماید، همان قسمی که آزر برادرزاده خود ابراهیم عليه‌السلام را طرد نمود.

## ابتدای بعثت ابراهیم عليه‌السلام و گفتگو با عمش آزر

چنانچه در آیه 43 سوره 19 (مریم) خدای متعال از بعثت حضرت ابراهیم

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- به درستی که خداوند مرا باظهار امر خودم مأمور فرموده و بتحقیق مرا پیغمبر گردانیده. تو بچه طریق مرا یاری خواهی نمود یا بچه قسم با من رفتار می کنی؟

خلیل الرحمن -علیه و علی نبینا و آله السّلام- خبر می دهد که چون مبعوث به رسالت شد، نزد عمش آزر رفت و گفت: (إِنِّی قَدْ جٰاءَنِی مِنَ الْعِلْمِ مٰا لَمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنِی أَهْدِکَ صِرٰاطاً سَوِیًّا) و در پاسخ گفت: ( قٰالَ أَ رٰاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِی یٰا إِبْرٰاهِیمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّکَ وَ اهْجُرْنِی مَلِیًّا) (1).

ولی بر عکس جناب ابو طالب، در جواب استمداد نبیّ مکرم خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفت: اخرج ابن اخی فانّک الرفیع کعبا و المنیع حزبا و الأعلی ابا و اللّه لا یسلقک لسان الا سلقته السن حداد و اجتذبته سیوف حداد و اللّه لتذللنّ لک العرب ذلّ البهم لحاضنها (2).

آنگاه اشعار ذیل را که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و سبط ابن جوزی در تذکره ضبط نموده اند، به پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خطاب نمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و اللّه لن یصلوا الیک بجمعهم |  | حتی أوسّد فی التراب دفینا |
| فانفذ لاسرک ما علیک مخافه |  | و ابشر و قرّ بذاک منه عیونا |
| و دعوتنی و زعمت انّک ناصحی |  | و لقد صدقت و کنت قبل امینا |
| و عرضت دینا قد علمت بانّه |  | من خیر ادیان البریّه دینا |
| لو لا الملامه او حذاری سبّه |  | لوجدتنی سمحا بذاک مبینا(3) |

خلاصه کلام، عوض آنکه به پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تغیّر نماید و آن حضرت را منع از آن

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بدان که مرا «از وحی خدا» علمی آموختند که تو را آن علم نیاموخته اند، پس تو مرا پیروی کن تا به راه راست هدایت کنم. آزر در پاسخ ابراهیم گفت: «تو مگر از خدایان من روگردان و بی عقیده شدی؟ چنانچه از مخالفت بتان دست بر نداری، تو را سنگسار کنم و گرنه سالها از من بدور باش.»

2- قیام کن پسر برادر که مرتبه تو از حیث شرافت و سیادت، بلند تر و از حیث طایفه و قبیله عالی و از حیث پدر اعلی تر از سایرین هستی. به خدا قسم! هیچ کس تو را آزار نکند، مگر آنکه با زبانهای تند و تیز و شمشیرهای برنده از تو دفاع خواهیم نمود. بخدا قسم که عرب در مقابل تو بزانو درآید و ذلیل گردد مانند حیوانی که ذلیل صاحب خود گردد.( شرح نهج البلاغة، ج14، ص25).

3- به خدا قسم که جمعیت قریش پیروی از تو نمی کنند تا بمیرند! تو بدون ترس و خوف اقدام بوظیفه خود نمای. مژده می دهم به تو فتح و ظفر را. مرا به دین خود دعوت نمودی، و یقین دارم که تو به حق مرا ارشاد نمودی؛ زیرا حسن سابقه و امانت و راستگویی تو بر کسی پوشیده نیست. دینی را بمردم عرضه داشتی که من یقین دارم بهترین ادیان است. اگر ترس از ملامت و بدگویی نداشتم، هرآینه می یافتی که چه اندازه در راه دین بذل و بخشش می نمودم.(تذکرة الخواص، ص18).

عمل کند و تهدید به حبس و نفی و قتل نماید، بوسیله جملات و کلمات جذاب، از قبیل این اشعار و گفتار زیبا، تحریص و ترغیبش نمود که امر خودت را آشکار کن که بر تو ذلت و ترس و منقصتی نخواهد بود؛ دین و عقیده خودت را نشر بده تا روشن شود بوجود تو چشمهای همه. دعوت می نمایی ما را و می دانم به درستی که تو ناصح و راست گویی و قطعاً در این ادعا هم صادقی، همان طوری که قبل از این امین بودی. دانستم که به تحقیق این دین بهترین ادیان بشر است.

و غیر از آنچه عرض نمودم، اشعار بسیاری ابن ابی الحدید در جلد سیم شرح نهج و دیگران در این موضوع ضبط نموده اند که وقت مجلس اقتضای نقل تمام آنها را ندارد. گمان می کنم برای نمونه کافی باشد!

حالا آقایان محترم، خدا را در نظر بگیرید و انصاف دهید که آیا گوینده این کلمات و اشعار را می توان مشرک و کافر خواند؟ یا آنکه مؤمن و موحد و خداپرست حقیقی باید شناخت؟

چنانچه اکابر علمای خودتان بی اراده تصدیق به این معنا نموده اند.

باب 52 ینابیع المودة شیخ سلیمان بلخی حنفی را مطالعه نمائید که از قول ابو عثمان عمر و بن بحر جاحظ معتزلی نقل می نماید که درباره جناب ابو طالب اظهار نظر نموده و گفته: و حامی النبیّ و معینه و محبّه اشدّ حبّا و کفیله و مربّیه و المقرّ بنبوّته و المعترف برسالته؛و المنشد فی مناقبه ابیاتا کثیره و شیخ قریش ابو طالب (1).

پس از قدری دقت و تأمل، هر انسان عاقل منصف بی طرفی تصدیق خواهد نمود به ایمان جناب ابو طالب -رضوان اللّه علیه- ولی همان بنی امیه ای که بر حسب امر خلیفه خود معاویه -علیه الهاویه- هشتاد سال مردم را ترغیب و وادار بلعن و سبّ سید الموحدین، امیر المؤمنین و دو سبط عزیز کرده پیغمبر، حسن و حسین عليهم‌السلام می نمایند و آن همه اخبار در مذمت آن حضرت جعل نمودند، قطعاً اخباری هم جعل می کنند بر آنکه پدر بزرگوار آن حضرت کافر از دنیا رفته و اهل

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- حمایت کننده پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و کمک دهنده او، رئیس قبیله قریش ابی طالب که بی نهایت او را دوست می داشت و کفیل زندگانی و مربی آن و اقرارکننده به نبوت و معترف برسالت او بود و اشعار بسیاری در مدح و منقبت آن حضرت سرود.(ینابیع المودة، ج1، ص459).

آتش است. تا همان طوری که از همه جهت دل آن حضرت را به درد آوردند، از این جهت هم صاحب مقام ولایت را متألم و متأثر نمایند؛ چنانچه ناقل این حدیث مجعول، مغیرة بن شعبه ملعون، اعدا عدو امیر المؤمنین عليه‌السلام دوست صمیمی معاویه بوده.

و الاّ ایمان جناب ابو طالب عند عقلاء الفریقین، اظهر من الشمس است، منتها خوارج و نواصب و بقایای از آن دو فرقه ضالّه، در هر دوره و زمانی إلی الحال، عقیده بکفر جناب ابی طالب را شهرت داده و تقویت نمودند و مردم بی خبر و بی فکر هم روی عادت باور نموده اند.

اعجب از همه که موجب بسی تأسف است، آنکه ابو سفیان و معاویه و یزید -علیهم اللعنه و العذاب- را که دلایل واضحه بر کفرشان بسی بسیار و بی شمار است، مؤمن و مسلمان بلکه خلیفه پیغمبر دانسته! ولی جناب ابو طالب را که این همه دلایل بر ایمان او بارز و آشکار است، کافر و مشرک بخوانند!

شیخ: آیا سزاوار است خال المؤمنین، معاویة بن ابی سفیان را کافر بخوانید و پیوسته لعنت نمایید؟ آیا دلیل شما بر کفر و لعن معاویه و یزید -رضی اللّه عنهما- که هر دو از خلفای بزرگ اند و مخصوصاً معاویه -رضی اللّه عنه- که خال المؤمنین و کاتب الوحی بوده چیست؟

داعی: اولاً بفرمایید خال المؤمنین بودن معاویه از چه راه است؟

شیخ: واضح است چون خواهر معاویه ام حبیبه، زوجه رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ام المؤمنین بوده است، قطعاً برادر او معاویه -رضی اللّه عنه- هم خال المؤمنین می باشد.

داعی: بفرمایید ام المؤمنین عایشه مقامش بالاتر بوده است یا ام حبیبه خواهر معاویه؟

شیخ: گرچه هر دو ام المؤمنین بوده اند، ولی قطعاً مقام و مرتبه عایشه بالاتر از همه بوده است.

## چون محمد بن ابی بکر پیرو علی عليه‌السلام بوده، لذا او را خال المؤمنین نخواندند

داعی: روی این قاعده و بیان شما، برادران زنان و همسران رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

همگی خال المؤمنینند. پس چرا محمّد بن ابی بکر را خال المؤمنین نمی خوانید؛ و حال آنکه در نزد شما پدرش از پدر معاویه بالاتر و خواهرش نیز از خواهر او عظیم القدرتر است؟ پس خال المؤمنین بودن معاویه حقیقی نیست، بلکه برای او شرافتی نمی باشد. اگر برادری ام المؤمنین شرافت است، پس حیّ بن اخطب یهودی پدر صفیّه زوجه رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هم باید صاحب شرافت باشد.

قطع بدانید موضوع ام المؤمنین و خال المؤمنین بودن اطلاق ندارد، بلکه جنگ و مخالفت با خاندان رسالت و عترت و اهل بیت نبوّت عليهم‌السلام منظور است. چون معاویه -علیه الهاویه- با عترت طاهره عليهم‌السلام به جنگ برخاسته و امر به سبّ و شتم و لعن امام الموحدین امیر المؤمنین و دو سبط رسول اللّه حسن و حسین عليهم‌السلام که دو سید جوانان اهل بهشت بوده اند، نموده است و مرتکب آن همه کشتار از عترت طاهره عليهم‌السلام مانند امام حسن مجتبی و صحابه و شیعیان پاک گردیده، لذا خال المؤمنین می شود! (چنانچه ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین(1) و ابن عبد البر در استیعاب(2) و مسعودی در اثبات الوصیة و دیگران نقل نموده اند که اسماء جعده به دستور و وعده معاویه حضرت ابا محمّد حسن بن علی عليهما‌السلام را زهر داد. حتی ابن عبد البر و محمّد بن جریر طبری نوشته اند: وقتی خبر فوت آن بزرگوار به معاویه رسید، تکبیر گفت و اطرافیان او همه از روی مسرّت و خوش حالی تکبیر گفتند.) البته چنین ملعونی باید در نزد شما خال المؤمنین گردد!

ولی جناب محمّد بن ابی بکر را چون ربیب و تربیت شده مقام ولایت و از شیعیان خالص الولای عترت طاهره عليهم‌السلام می باشد که در خطاب بآن خاندان جلیل القدر گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یا بنی الزهرا انتم عدّتی |  | و بکم فی الحشر میزانی رجح |
| و اذا صحّ ولائی لکم |  | لاابالی ایّ کلب قد نبح(3) |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مقاتل الطالبین، ص80.

2- استیعاب، ج1، ص389.

3- ای اولادهای فاطمه زهرا عليهم‌السلام، شما پناه گاه و امید گاه من هستید و بواسطه شما و دوستی شما روز قیامت میزان عمل من رجحان پیدا می کند و زمانی که صحت پیدا کند دوستی من به شما، باک ندارم، اگر هر سگی در اطراف من پارس نماید.

با این که فرزند ابی بکر خلیفه اول و برادر ام المؤمنین عایشه بوده است، خال المؤمنین نخوانند، بلکه سب و لعنش نمایند و از ارث پدر هم محرومش کنند.

بلکه وقتی عمرو بن عاص و معاویة بن خدیج -علیهم اللعنه- فتح مصر نمودند، از جناب محمّد منع آب نمودند و با شدّت عطش او را کشتند و در شکم خر مرده گذارده و آتش زدند. وقتی خبر بمعاویه رسید زیاده از حد اظهار فرح و شادمانی نمود.

شما از شنیدن این قضایا ابداً تأثر پیدا نمی کنید که چرا آن ملاعین با خال المؤمنین محمّد، فرزند خلیفه ابی بکر چنین رفتار نموده و با ذلّت و خواری او را شهید نمودند. ولی از لعن معاویه متأثر می شوید که چون خال المؤمنین، است بایستی محترم باشد!!

پس تصدیق نمایید جنگ با عترت پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در کار بوده و هست.

محمّد چون از دوستان عترت بوده است، او را خال المؤمنین نمی خوانید. و از کشتن او هم متأثر نمی شوید! ولی معاویه -علیه الهاویه- چون دشمن درجه یک عترت و اهل بیت پیغمبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده و علنی و بر ملا آنها را لعن نموده است، خال المؤمنین می خوانید از او طرف داری می نمایید!! به خدا پناه می بریم از تعصّب و عناد و لجاج!

## معاویه کاتب الوحی نبود بلکه کاتب مراسلات بود

ثانیاً معاویه کاتب الوحی نبوده، چون سال دهم هجرت اسلام آورده که از دوران وحی چیزی باقی نمانده بود، بلکه کاتب مراسلات بود. چون رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را خیلی آزار نموده و بدها گفته بود و بعد از اینکه سال هشتم در فتح مکه ابو سفیان مسلمان شد، نامه ها برای پدر نوشت و او را توبیخ و سرزنش نمود که چرا مسلمان شدی. وقتی هم که خودش ناچار شد در اثر بسط اسلام در شبه جزیرة العرب و خارج از آن مسلمان شود، میان مسلمانان موهون بود. جناب عباس عم اکرم رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از آن حضرت درخواست نمود که یک امتیازی بمعاویه بدهید تا از خجلت بیرون آید حضرت برای رعایت تقاضای عمّ بزرگوارش او را کاتب مراسلات نمود.

## دلایل بر کفر و لعن معاویه

ثالثاً راجع بکفر و اثبات لعن بر آنها دلائل بسیاری موجود است از آیات و اخبار و عملیّات آنها.

شیخ: دلایل از اخبار و آیات شنیدنی است، متمنی است بیان نمایید تا حلّ معمّا گردد.

داعی: تعجب نکنید! معمّایی در کار نیست؛ دلایل بسیار است. به اقتضای وقت به بعض از آنها اشاره می شود و الاّ اگر تمام دلایل را نقل کنم خود کتاب مستقلّی خواهد شد.

چنانچه مسلم در صحیح خود نقل نموده: انّ معاویه یکتب بین یدی النبی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

یعنی معاویه نویسنده حضور پیغمبر بود و مدائنی گوید: کان زید بن ثابت یکتب الوحی و کان معاویه یکتب للنبیّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فیما بینه و بین العرب.

پس زید بن ثابت کاتب وحی و معاویه نویسنده بین آن حضرت و عرب بوده.

## آیات و اخبار داله بر لعن معاویه و یزید

1. آیه 60 سوره 17 (بنی اسرائیل) که می فرماید: (وَ مٰا جَعَلْنَا الرُّؤْیَا الَّتِی أَرَیْنٰاکَ إِلاّٰ فِتْنَهً لِلنّٰاسِ وَ الشَّجَرَهَ الْمَلْعُونَهَ فِی الْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَمٰا یَزِیدُهُمْ إِلاّٰ طُغْیٰاناً کَبِیراً) .

مفسّرین از علمای خودتان مانند امام ثعلبی(1) و امام فخر رازی(2) و دیگران آورده اند که رسول خدا در عالم رؤیا دید که بنی امیه مانند بوزینگان بر منبر آن حضرت صعود و نزول می نمایند. جبرییل این آیه شریفه را آورده که آنچه ما در خواب به تو نمودیم، فتنه و امتحان برای این مردم است و درختی که به لعن در قرآن یاد شد (درخت نژاد بنی امیه) و ما به ذکر این آیات عظیم آنها را از خدا می ترسانیم، و لیکن بر آنها جز طغیان و کفر و إنکار شدید چیزی نیفزاید.

پس وقتی خداوند نژاد بنی امیه را که رأس رئیس آنها ابو سفیان و معاویه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسیر ثعلبی، ج6، ص111.

2- تفسیر رازی، ج20، ص236.

بودند، شجره ملعونه و درخت لعنت کرده شده در قرآن بخواند، قطعاً معاویه که یکی از اغصان و شاخه های محکم آن درخت است، ملعون می باشد.

2. آیه 22-23 سوره 47 (محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) است که می فرماید: (فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحٰامَکُمْ\* أُولٰئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمیٰ أَبْصٰارَهُمْ) (1).

در این آیه صریحاً مفسدین فی الارض و قاطعین رحم را مورد لعنت قرار داده. کدام مفسد و قاطع رحمی بالاتر از معاویه می باشد که فساد او در دوره خلافت زبان زد خودی و بیگانه می باشد؛ به علاوه قاطع ارحام بود که خود دلیل دیگری بر اثبات لعن او می باشد

3. آیه 57 سوره 33 (احزاب) است که فرماید: (إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیٰا وَ الْآخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذٰاباً مُهِیناً) (2).

بدیهی است که اذیت و آزار امیر المؤمنین و دو ریحانه رسول اللّه، حسن و حسین و صحابه خاص آن حضرت چون عمار یاسر و دیگران، اذیت و آزار پیغمبر است و بصراحت این آیه شریفه، معاویه که آن ذوات مقدسه را آزار نموده، ملعون در دنیا و آخرت می باشد.

4. آیه 52 سوره 40 (مؤمن) که فرماید: (یَوْمَ لاٰ یَنْفَعُ الظّٰالِمِینَ مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدّٰارِ) (3).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- به طریق استفهام تقریری فرماید: البته از شما منافقان می آید که چون منصب امارت و حکومت یابید (بسبب تکبر و تعظیم و کثرت جاه و منال)، در زمین فساد کنید و قطع ارحام نمایید. آن گروه منافقان مفسد و یاغی کسانی هستند که خدا آنها را لعن کرده و گوش و چشمشان را کر و کور گردانید (تا به جهل و شقاوت بمیرند).

2- آنان که خدا و رسول را (به عصیان و مخالفت و آزردن عزیزان آنها) آزار و اذیت می کنند، خدا آنها را در دنیا و آخرت لعن کرده (و از رحمت خود دور فرموده) و بر آنان عذابی با ذلت و خواری مهیا ساخته است.

3- در آن روز ستمکاران را (پشیمانی) و عذر خواهی سود ندهد و بر آنها خشم و لعن و منزلگاه بد (جهنم) مهیا است.

5. آیه 18 سوره 11 (هود) که فرماید: (أَلاٰ لَعْنَهُ اللّٰهِ عَلَی الظّٰالِمِینَ) (1).

6. آیه 42 سوره 7(اعراف)که فرماید: (فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَیْنَهُمْ أَنْ لَعْنَهُ اللّٰهِ عَلَی الظّٰالِمِینَ) (2).

و هم چنین آیات دیگری که راجع به ظالمین وارد است، به صراحت حکم می کند که هر ظالمی ملعون است. گمان نمی کنم احدی از خودی و بیگانه باشد که انکار کند ظلم های واضح و آشکار معاویه را. پس به همین دلیل که ظالم بوده، مورد لعنت خداوند متعال می باشد. پس با چنین نصوص صریحه، ملعون خدا را ما هم می توانیم لعن بنمائیم.

7. آیه 93 سوره 4 (نساء) که فرماید: (وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزٰاؤُهُ جَهَنَّمُ خٰالِداً فِیهٰا وَ غَضِبَ اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذٰاباً عَظِیماً) (4).

## کشتار معاویه مؤمنینی مانند امام حسن و عمار و حجر بن عدی و مالک اشتر و محمد بن ابی بکر و غیره

این آیه شریفه صراحت دارد که هر کس مؤمنی را متعمداً به قتل رساند، ملعون ذات باری تعالی می باشد و جایگاه او جحیم و جهنم خواهد بود. آقایان انصاف دهید! آیا معاویه در قتل عام و خاص مؤمنین شرکت نداشته؟ آیا حجر بن عدی و هفت نفر از اصحاب او را به امر او عمداً بقتل نرسانیدند؟! و مخصوصاً عبد الرحمن بن حسّان العنزیّ را زنده بگور ننموده؟ چنانچه ابن عساکر(4) و یعقوب بن سفیان در تاریخ(5) خود و بیهقی در دلائل(6) نقل نموده اند و ابن عبد البر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بدانید که لعن خدا بر ستمکارانست.

2- منادی در میان آنها ندا کند که لعنت خدا بر ستمکاران باد!

3- هر کس مؤمنی را عمداً بکشد، مجازات او آتش جهنم است که در آن جاوید معذب خواهد بود؛ خدا بر او خشم و لعن کند و عذابی بسیار شدید مهیا سازد!

4- تاریخ دمشق، ج12، ص227.

5- تاریخ یعقوبی، ج2، ص320.

6- دلائل البیهقی، ج1، ص456.

در استیعاب(1) و ابن اثیر در کامل(2) نقل می نمایند که حجر از کبار فضلای صحابه بود که معاویه او را با هفت نفر به طریق زجر و صبر به قتل رسانید، به جرم آنکه چرا علی عليه‌السلام را لعن ننمودند و بیزاری از او نجستند!

آیا ابا محمّد حسن بن علی بن أبی طالب عليهما‌السلام سبط بزرگ رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خامس اصحاب کسا از اکابر مؤمنین نبود؟ آیا یکی از دو سید جوانان اهل بهشت نبود که بنا به روایت مسعودی(3) و ابن عبد البر(4) و ابو الفرج اصفهانی(5) و محمّد بن سعد در طبقات و سبط ابن جوزی در تذکره(6) و دیگران از اکابر علمای خودتان، معاویه -علیه الهاویه- سمّی برای اسماء جعده فرستاده و وعده داد که اگر حسن بن علی عليه‌السلام را کشتی، یکصد هزار درهم به تو می دهم و همسر فرزند خود یزید می نمایم (بعد از شهادت حضرت امام حسن عليه‌السلام صد هزار درهم را داد ولی از تزویج با یزید خودداری نمود).

آیا شهادت حضرت امام حسن پاره تن رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علاوه بر قتل مؤمن مسلّم آزار آن حضرت نبوده و بحکم دو آیه مذکوره بازهم تأمل دارید در لعن معاویه -علیه الهاویه-؟ آیا شهادت عمار یاسر از کبار صحابه در صفین بامر معاویه نبود؟ آیا با اتفاق اکابر علمای شما رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به عمّار نفرمود: ستقتلک الفئه الباغیه؛ یعنی زود است تو را می کشند گروهی که اهل بغی و طغیانند!

آیا شک و تردید دارید که به امر معاویه کبار از مؤمنین که به هزاران نفر می رسیدند، به دست عمّال معاویه به قتل رسیدند؟ آیا مؤمن پاکدل و شمشیر برّنده دین، مالک أشتر را به امر معاویه سمّ ندادند؟ آیا عمرو بن عاص و معاویة بن خدیج، عمّال قوی معاویه در مصر، مؤمن صالح کامل محمد بن ابی بکر را که از طرف امیر المؤمنین عليه‌السلام والی مصر بود، به زجر نکشتند و بعد هم در شکم خر مرده

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الکامل، ج3، ص473.

2- همان.

3- مروج الذهب، ج3، ص5.

4- استیعاب، ج1، ص141.

5-مقاتل الطالبین، ص80.

6- تذکرة الخواص، ص191.

گذارده و آتش زدند؟! اگر بخواهم کشته گان مؤمنین را که به امر و دستور معاویه و عمال او به قتل رساندند بیان نمایم، نه یک شب بلکه شبها وقت طولانی می خواهد تا بیان نمایم.

## کشتار بسر بن ارطاة سی هزار مسلمان مؤمن را به امر معاویه

از همه اعمال او قبیح تر، قتل عامی است که به امر معاویه، بسر بن ارطاة سفاک خونخوار بی باک، از شیعیان علی عليه‌السلام نمود؛ چنانچه ابو الفرج اصفهانی(1) و علامه سمهودی در تاریخ المدینه(2) و ابن خلکان و ابن عساکر(3) و طبری(4) در تاریخ خود و ابن ابی الحدید در شرح نهج(5) و دیگران از اکابر علمای شما نوشته اند که معاویه به بسر دستور داد که حرکت کن با لشکر خود از سمت مدینه و مکه به صنعاء و یمن و هم چنین به ضحاک بن قیس الفهری و دیگران گفت، به عبارتی که ابو الفرج نقل نموده که: فیقتلوا کلّ من وجده من شیعه علیّ بن أبی طالب عليه‌السلام و اصحابه و لا یکفّوا ایدیهم عن النساء و الصبیان (6).

فلذا با آن امر و دستور شدید با سه هزار لشکر جرّار خونخوار حرکت کردند در مدینه و صنعا و یمن و طائف و نجران، و در بین راه آن قدر از مسلمین مؤمنین حتی زنان و اطفال کشتند که باعمال او صفحات تاریخ ننگین شد که وقت اجازه نمی دهد مفصلاً شرح عملیات او را بدهم. تا آنجا که در یمن وقتی رسیدند که عبید اللّه بن عباس بن عبد المطلب که والی بود، خارج از شهر بود. به خانه او رفت و سر دو فرزند کوچک او بنام سلیمان و داود را در آغوش مادر بدست خود برید!

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- حلیة الاولیاء، ج1، ص155.

2- تاریخ المدینة، ج28، ص209.

3- تاریخ دمشق، ج10، ص152.

4- تاریخ طبری، ج4، ص574، ج5، ص12.

5- شرح نهج البلاغة، ج1،ص25.

6- پس کشتند هر کس از شیعیان و اصحاب علی بن أبی طالب عليه‌السلام را یافتند؛ حتی دست های خود را از زنان و بچه ها بازنداشتند !

که ابن ابی الحدید در شرح نهج (1) گوید: «در این لشکرکشی سی هزار نفر کشتند بغیر از آنچه به آتش سوزانیدند!!»

آیا آقایان بازهم در شک و تردید هستید که آن ملعون بن ملعون بحکم آیات شریفه قرآنیه ملعون خدا و رسول در دنیا و آخرت می باشد؟

## امر نمودن معاویه بسب امیر المؤمنین و جعل اخبار در مذمت آن بزرگوار

از جمله دلایل واضحه بر کفر معاویه و ثبوت لعن بر او، سبّ و شتم و لعن نمودن آن ملعون بر امیر المؤمنین و امر نمودن مردم را باین گناه بزرگ حتی در قنوت نمازها و خطبه نماز جمعه، که اتفاقی ما و شما و جمهور امت حتی مورخین بیگانگان است که آن بدعت و عمل زشت علنی و بر ملا، حتی بر منابر معمول و جمع کثیری را به جرم لعن ننمودن بقتل رسانیدند تا زمان خلافت عمر بن عبد العزیز که آن بدعت را از میان برداشت!!

و قطعاً آن کسی که امام الموحدین، اخو الرسول، زوج البتول، امیر المؤمنین علی بن أبی طالب عليه‌السلام را در حیات و بعد از وفات سبّ و لعن نماید و یا امر بآن کند ملعون کافر است؛ زیرا که اکابر علمای خودتان در کتب معتبره خود مانند امام احمد در مسند و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی و امام ثعلبی و امام فخر رازی در تفسیر(5) و ابن ابی الحدید در شرح نهج(6) و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب(7) و سبط ابن جوزی در تذکره(8) و سلیمان بلخی حنفی در

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- شرح نهج البلاغة، ج2، ص259.

2- مسند احمد، ج6، ص323.

3- خصائص العلوی، ص99.

4- تفسیر ثعلبی، ج6، ص128.

5- تفسیر رازی، ج16، ص225.

6- شرح نهج البلاغة، ج4، ص278.

7- کفایة الطالب، ص82.

8- تذکرة الخواص، ص48.

ینابیع المودة(1) و میر سید علی همدانی در مودة القربی(2) و دیلمی در فردوس(3) و مسلم بن حجّاج در صحیح(4) و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول(5) و ابن صباغ مالکی در فصول المهمّه(6) و حاکم در مستدرک(7) و خطیب خوارزمی در مناقب(8) و ابراهیم حموینی در فرائد(9) و ابن مغازلی شافعی در مناقب و امام الحرم در ذخائر العقبی(10) و ابن حجر در صواعق، (12) بالاخره اعاظم علماء شما نقل نموده اند بالفاظ و عبارات مختلفه مجملاً و مفصّلاً که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: من سبّ علیّا فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ اللّه (13).

بعضی از آنها تعمیم دادند بنقل اخباری که دلالت دارد بر اینکه آزار و اذیت علی عليه‌السلام موجب ملعون بودن آزارکننده می شود؛ مانند خبری که دیلمی در فردوس و سلیمان حنفی در ینابیع المودة(14) باسناد مختلفه و دیگران نقل نموده اند که در شبهای گذشته ببعض از آنها اشاره نمودیم که فرمود: من اذی علیّا فقد اذانی و من اذانی فعلیه لعنه اللّه (15).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ینابیع المودة، ج2، ص156.

2- مودة القربی، ص15.

3- فردوس الاخبار، ج3، ص62.

4- صحیح مسلم، ج1، ص60.

5- مطالب السؤول،ص87.

6-فصول المهمه، ج1، ص590.

7- مستدذک، ج3، ص121.

8- مناقب، ص137، ح154.

9- فراد، ج1، ص302، ح240.

10- مناقب، ص94.

11- ذخائر العقبی، ص66.

12- صواعق المحرقه، ص123.

1- هر کس سب و شتم کند علی عليه‌السلام را مرا سب و شتم نموده و کسی که مرا سب و شتم نماید، خدا را سب و شتم نموده.

14- ینابیع المودة، ج2، ص155، ح434.

2- کسی که اذیت کند علی عليه‌السلام را پس بتحقیق مرا اذیت نموده و کسی که مرا اذیت کند، بر او باد لعنت خدا.(مستدرک، ج3، ص122).

تا جایی که ابن حجر مکی در صواعق محرقه، بالاتر به نحو عموم، خبر سبّ و لعن عترت و اهل بیت عليهم‌السلام را نقل نموده که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: من سبّ أهل بیتی فانّما یرتدّ عن اللّه و الاسلام و من آذانی فی عترتی فعلیه لعنه اللّه (1).

پس معاویه ملعون بود که در قنوت نماز، مولانا امیر المؤمنین و دو سبط رسول اللّه امام حسن و امام حسین عليهم‌السلام و ابن عباس و مالک اشتر را لعن می نمود؛ چنانچه ابن أثیر در کامل و دیگران نقل نموده اند.

و امام احمد بن حنبل در مسند بطرق متعدد نقل نموده که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: من آذی علیّاً بعث یوم القیمه یهودیّاً او نصرانیّاً (2).

البته خود آقایان بهتر می دانید که از ضروریات دین مقدس اسلام است که سبّ و لعن و دشنام بخدا و پیغمبر کفر و نجاست آور است و چنین آدمی قتلش واجب است.

به حکم این نوع از اخبار که در کتب معتبره خودتان بسیار رسیده و شبهای قبل مفصل تر ذکر شد که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «سب و لعن و شتم و دشنام بعلی عليه‌السلام و عترت و اهل بیت عليهم‌السلام من، سب و لعن و دشنام بمن و پروردگار من است»، قطعاً معاویه ملعون و کافر است؛ چنانچه محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب 10 کفایة الطالب به اسناد خود و دیگران نقل نموده اند خبری را که خلاصه اش این است.

عبد اللّه بن عباس و سعید بن جبیر در کنار زمزم دیدند جماعتی از اهل شام نشسته اند و علی عليه‌السلام را سبّ و شتم می نمایند. ایستاد در نزد آنها فرمود: ایّکم السابّ للّه عزّ و جلّ؛ کدامیک از شما سبّ می نمودید خدای عز و جل را؟ گفتند: «احدی از ما چنین عملی ننموده!» فرمود: ایّکم السابّ رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم؛ کدام یک از شما سب می نمودید رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را؟ گفتند: «احدی از ما آن حضرت را سبّ ننموده.»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کسی که سب و شتم نماید اهل بیت مرا، پس جز این نیست که از دین خدا و اسلام مرتد گردیده و کسی که مرا اذیت کند در عترت من، پس بر او باد لعنت خدا! (صواعق المحرقه، ص123).

2- کسی که اذیت کند علی عليه‌السلام را، زنده شود روز قیامت یهودی یا نصرانی؛ یعنی مسلمان نخواهد بود.(مسند احمد، ج3، ص483).

فرمود: فأیّکم السابّ علیّ بن أبی طالب؛ پس کدامیک از شما سب می نمودید علی بن أبی طالب عليه‌السلام را گفتند: «بلی آن ما بودیم که علی عليه‌السلام را سب می نمودیم.» فرمود: «گواه باشید بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که من خود شنیدم از آن حضرت که به علی بن أبی طالب عليه‌السلام فرمود: من سبّک فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ اللّه و من سبّ اللّه اکبّه اللّه علی منخریه فی النار » (1).

محل انکار احدی از علمای مسلمین و بیگانگان نمی باشد که بامر معاویه -علیه الهاویه- این بدعت بزرگ در میان مسلمانان عملی شد که تا هشتاد سال علنی و بر ملا حتی در خطبات بالای منبرها، چنانچه عرض شد، امیر المؤمنین مظلوم را سبّ و لعن می نمودند. چون سبّ به علی عليه‌السلام به حکم اخبار صحیحه معتبره سبّ به خدا و رسول است و بدیهی است سبّ کنندگان بخدا و پیغمبر کافر و ملعونند، بهمین دلیل واضح کفر معاویه ثابت و لعن بر او وارد است.

## دشمن علی کافر است

علاوه بر این دلایل، اخبار بسیاری در کتب معتبره اکابر علمای خودتان از قبیل تفسیر(2) جلال الدین سیوطی و تفسیر امام ثعلبی(3) و مودة القربی(4) میر سید علی همدانی و مسند(5) امام احمد بن حنبل و صواعق(6) ابن حجر و مناقب خوارزمی(7) و فضائل(8) ابن مغازلی شافعی و ینابیع المودة(9) سلیمان بلخی حنفی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کسی که سب و شتم نماید تو را یا علی عليه‌السلام، پس به تحقیق مرا سب و شتم نمود و کسی که مرا سب و شتم نماید، پس به تحقیق خدا را سب و شتم نموده و کسی که خدا را سب و شتم نماید، می اندازد خدای تعالی او را به صورت در آتش جهنم.(کفایة الطالب، ص83).

2- در المنثور، ج6، ص66. 3- تفسیر ثعلبی، ج6، ص128.

4- مودة القربی، ص15. 5- مسند احمد، ج2، ص639.

6-صواعق المحرقه، ص123. 7- مناقب، ص36، ح336.

8- مناقب ابن مغازلی، ص281. 9- ینابیع المودة، ج1، ص15.

و شرح نهج البلاغه(1) ابن ابی الحدید معتزلی و اوسط(2) طبرانی و ذخائر العقبی(3) امام الحرم و خصائص العلوی(4) امام ابو عبد الرحمن نسائی و کفایة الطالب(5) گنجی شافعی و مطالب السؤول(6) محمّد بن طلحه شافعی و تذکرة الخواص سبط ابن جوزی و فصول المهمّه(7) ابن صباغ مالکی و دیگران متکاثراً به الفاظ و عبارات مختلفه درج گردیده که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: لا یحبّ علیّا الاّ مؤمن و لا یبغضه الاّ کافر؛ و در بعض اخبار است الاّ منافق (8) که در شب های قبل مشروحاً نقل نمودم.

بدیهی است هر یک از دو کلمه کافر و منافق در حدیث باشد، دلالت تامه دارد که دشمن علی عليه‌السلام در آتش است؛ زیرا که خداوند متعال وعده فرموده در قرآن مجید با کمال صراحت که منزلگاه کفار و منافقین در درکات جهنم می باشد.

چنانچه محمّد بن یوسف گنجی شافعی در آخر باب 3 کفایت الطالب مسنداً نقل نموده، که محمّد بن منظور طوسی گفت: «ما در نزد امام احمد بن حنبل (امام الحنابله) بودیم مردی به او گفت: یا ابا عبد اللّه چه می گوئی در حدیثی که نقل می نمایند از قول علی -کرم اللّه وجهه- که فرمود: انا قسیم النار؛ یعنی من قسمت کننده اهل آتش می باشم.» احمد گفت: «کیست که انکار نماید این حدیث را؟ مگر نه این است که ما روایت نموده ایم از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که به علی عليه‌السلام فرمود: لا یحبّک الاّ مؤمن و لا یبغضک الاّ منافق؛ یعنی تو را دوست نمی دارد مگر مؤمن و دشمن نمی دارد مگر منافق.» گفتیم: «بلی چنین است.» آنگاه احمد مطلب را توجیه نمود گفت: «پس مؤمن در کجاست؟» گفتیم: «در بهشت.» گفت: «منافق در کجاست؟»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- شرح نهج البلاغة، ج4، ص83.

2- المعجم الاوسط، ج2، ص328.

3- ذخائر العقبی، ص91.

4- خصائصا العلوی، ص104.

5- کفایة الطالب، ص72.

6- مطالب السؤول، ج1، ص104.

7- صفول المهمه، ج1، ص587.

8- دوست نمی دارد علی عليه‌السلام را مگر مؤمن و دشمن نمی دارد او را مگر کافر(در برخی روایات است که مگر منافق.

گفتیم: «در آتش.» گفت: «پس صحیح است که علی عليه‌السلام قسمت کننده آتش است (یعنی دشمن علی منافق است به فرموده پیغمبر. و منافق به حکم آیه 145 سوره 4(نساء) (إِنَّ الْمُنٰافِقِینَ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النّٰارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِیراً)، (1) در درک اسفل و طبقه زیرین جهنم خواهد بود. پس دشمن علی عليه‌السلام در طبقه زیرین جهنم عذاب خواهد گردید و عذاب منافقین از عذاب کفار به حکم همین آیه شریفه سخت تر خواهد بود).

و نیز در جمیع کتب معتبره خودتان ثبت است که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: من ابغض علیّا فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض اللّه؛ (2) از این قبیل اخبار بقدری زیاد است که در حد تواتر معنوی قرار گرفته.

شیخ: آیا از مثل شمائی سزاوار است که زبان جسارت و قدح باز کنید بفرد شایسته ای از صحابه پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم؛ مگر نه اینست که خداوند آیات چندی در مدح و ثنای اصحاب آن حضرت نازل و در آنها نوید و مغفرت و خوشنودی به آنان داده است و معاویه خال المؤمنین -رضی اللّه عنه- مسلّماً از صحابه مکرم و مشمول آیات مدح و رضا و خوشنودی می باشد. آیا اهانت به صحابه ،اهانت به خدا و رسول نمی باشد؟!

## در اصحاب پیغمبر خوب و بد بسیار بودند

داعی: چنانچه فراموش نفرموده باشید، در شب های گذشته موضوع صحابه را برای شما تشریح نمودم. (3) اینک هم برای آنکه بیان شما را بلاجواب نگذارم، مختصراً عرض می نمایم که احدی انکار نزول آیات را در مدح صحابه عظام ننموده، ولی اگر قدری آقایان دقیق شوید و بمعنای لغوی و اصطلاحی صحابه و اصحاب توجه نمایید، تصدیق خواهید نمود که آیات نازله در مدح صحابه اطلاق کلّی ندارد که باین دلایل ما بتوانیم تمام اصحاب را پاک و عادل و منزّه از جمیع

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- البته منافقین را در جهنم پست ترین جایگاه است و برای آنان هرگز یاوری نخواهی یافت.

2- هر کس علیعليه‌السلامرا دشمن بدارد، پس بتحقیق مرا دشمن داشته و کسی که مرا دشمن بدارد، پس بتحقیق خدا را دشمن داشته است. (کفایة الطالب، ص83، باب 10).

3- رجوع شود به (جلسه هشتم) همین کتاب.

ارجاس و معاصی صغیره و کبیره و ارتداد و غیره بدانیم.

آقای من، لا بد بخوبی می دانید صحبه در لغت بمعنای معاشرت است؛ چنانچه فیروزآبادی در قاموس گوید:

«صحبه بر وزن سمعه، یعنی زندگانی کرد با او در عرف عام زیاد می نمایند بر معاشرت ملازمت و نصرت و موازرت را خواه در مدت زیاد باشد یا مدت کم.»

پس مصاحب النبی باقتضای لغت عرب و شواهد بسیاری از قرآن حکیم و حدیث، کسی را گویند که معاشر با آن حضرت بوده، خواه مسلم یا کافر، خوب یا بد، متقی یا فاسق، مؤمن یا منافق باشد.

پس آن قسمی که شما اختصاص دادید اسم صاحب و مصاحب النبی را بر مؤمنین پاک دامن که تمامی آنها اهل بهشت و مورد رضای پروردگار بودند، صحت ندارد و مطابقه با عقل و نقل نمی نماید.

برای روشن شدن مطلب، ناچارم به دلایلی مختصراً زایداً علی ما سبق، از آیات و احادیث معتبره از طرق خودتان اشاره نمایم تا آقایان محترم تحت تاثیر نام اصحاب منحرف از حق نشوید و بدانید اسم صحبه و صاحب و مصاحب و اصحاب، بر مسلم و کافر و مؤمن و منافق و خوب و بد اطلاق می شود:

1. در آیه 2 سوره 53 (نجم) خطاب به مشرکین فرماید: (مٰا ضَلَّ صٰاحِبُکُمْ وَ مٰا غَویٰ) (1).

2. در آیه 46 سوره 34 (سبا) فرماید: (قُلْ إِنَّمٰا أَعِظُکُمْ بِوٰاحِدَهٍ أَنْ تَقُومُوا لِلّٰهِ مَثْنیٰ وَ فُرٰادیٰ ثُمَّ تَتَفَکَّرُوا مٰا بِصٰاحِبِکُمْ مِنْ جِنَّهٍ) (2).

3. در آیه 32 سوره 18 (کهف) فرماید: (فَقٰالَ لِصٰاحِبِهِ وَ هُوَ یُحٰاوِرُهُ أَنَا أَکْثَرُ مِنْکَ مٰالاً وَ أَعَزُّ نَفَراً) (3).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- صاحب شما (محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) هیچ گاه در ضلالت و گمراهی نبوده است.

2- بگو بامت که من بیک سخن شما را پند می دهم (اگر بشنوید هدایت یابید) و آن سخن این است که شما خالص برای خدا دو نفری یا هر یک یک شما تنها در امر دین تان قیام کنید. درباره من و فکرت کار بندید که صاحب شما (رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) را جنون نیست.

3- (آن مرد کافر) به مصاحب و رفیقش (که مرد مؤمن و فقیر بود) در مقام گفتگو و مفاخرت بر آمد و گفت من از توبه دارائی بیشتر و از حیث خدم و حشم نیز محترم تر و عزیزترم.

4. و نیز در آیه 37 همین سوره فرماید: (قٰالَ لَهُ صٰاحِبُهُ وَ هُوَ یُحٰاوِرُهُ أَ کَفَرْتَ بِالَّذِی خَلَقَکَ مِنْ تُرٰابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ ثُمَّ سَوّٰاکَ رَجُلاً) (1).

5. در آیه 184 سوره 7 (اعراف)فرماید: (أَ وَ لَمْ یَتَفَکَّرُوا مٰا بِصٰاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّهٍ) (2).

6. در آیه 71 سوره 6 (انعام)فرماید: (قُلْ أَ نَدْعُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ مٰا لاٰ یَنْفَعُنٰا وَ لاٰ یَضُرُّنٰا وَ نُرَدُّ عَلیٰ أَعْقٰابِنٰا بَعْدَ إِذْ هَدٰانَا اللّٰهُ کَالَّذِی اسْتَهْوَتْهُ الشَّیٰاطِینُ فِی اَلْأَرْضِ حَیْرٰانَ لَهُ أَصْحٰابٌ یَدْعُونَهُ إِلَی الْهُدَی ائْتِنٰا قُلْ إِنَّ هُدَی اللّٰهِ هُوَ الْهُدیٰ) (3).

7. در آیه 39 سوره 12 (یوسف) از قول یوسف پیغمبر خطاب بدو مصاحب کافر زندانی فرماید: (یٰا صٰاحِبَیِ السِّجْنِ أَ أَرْبٰابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ أَمِ اللّٰهُ الْوٰاحِدُ الْقَهّٰارُ) (4).

پس از این آیات شریفه ای که من باب نمونه بعض از آنها را ذکر نمودیم، معلوم می شود که مجرد نام صحبه و صاحب و مصاحب و أصحاب از حیث لغت، اختصاص به مسلم و مؤمن ندارد، بلکه اطلاق بر مسلم و کافر و مؤمن و منافق و خوب و بد می شود.

چه آنکه عرض کردم معاشر آدمی را در لغت، مصاحب و اصحاب می خوانند، بدیهی است اصحاب رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، یعنی کسانی که با آن حضرت معاشر بودند؛ چنانچه آیات شریفه بر آن گواه است.

البته در میان اصحاب و معاشرین آن حضرت، خوب و بد (یعنی مؤمن و منافق) بسیار بودند و آیاتی که در مدح اصحاب نازل گردیده، اطلاق به عموم ندارد،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مصاحب و رفیق (با ایمان فقیر) در مقام گفتگو و اندرز بدو (مصاحب کافر) گفت: «آیا به خدایی که نخست از خاک و بعد از نطفه تو را آفریده و آنگاه مردی کامل و آراسته خلقت ساخت کافر شدی؟»

2- آیا این مردم فکر نکردند و نیندیشیدند که صاحب آنها (رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) آنچه که مردم باو نسبت می دهند از جنون، دارا نیست.

3- بگو ای پیغمبر که ما چرا خدا را رها کرده و چیزی مانند بتان (که بی اثر محض است) و هیچ قادر بر نفع و ضرر نباشد بخوانیم، و باز بخوی جاهلیت بعد از آنکه خدا ما را هدایت نمود، برگردیم تا مانند کسی که فریب و اغوای شیطان او را در زمین سرگردان ساخته شویم. آن شیطان را اصحاب و یارا نیست که شخص را بسوی خود هدایت می کند. بگو هدایت خدا بحقیقت هدایت است.

4- ای دو رفیق زندان من، از شما می پرسم، آیا خدایان بی حقیقت متفرق، مانند بتان و فراعنه و غیره بهترند یا خدای یکتای قاهر؟

بلکه مربوط بخوبان اصحاب است. ما هم تصدیق داریم که کبار صحابه آن حضرت را هیچ یک از انبیای عظام نداشتند؛ مانند اصحاب بدر و احد و حنین و غیره که امتحان خود را داده و در یاری و اطاعت أوامر آن حضرت بدون هوی و هوس ثابت قدم ماندند و آنی از آن حضرت منحرف و منصرف نگردیدند.

ولی در میان اصحاب، مردمان بد دل، اهل مکر و خدعه و نفاق و دشمنان آن حضرت و اهل بیت طاهرینش علیعليهم‌السلامرا هم زیاد بودند. مانند، عبد اللّه بن ابی و ابی سفیان و حکم بن عاص (عموی عثمان طرید رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) و ابو هریره و ثعلبه و یزید بن ابی سفیان و ولید بن عقبه و حبیب بن مسلمه و سمرة بن جندب و عمرو بن عاص و بسر بن ارطاة (سفاک خونخوار) و مغیرة بن شعبه و معاویة بن ابی سفیان و ذی الثدیه خارجی و امثالهم که در حال حیات و بعد از وفات رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فتنه ها کردند و به طریق قهقرا برگشتند و فسادها نمودند که معاویه -علیه الهاویه- یکی از آن افرادی است که در زمان حیات خود، رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را لعن نمود و بعد از وفات آن حضرت، وقت مناسبی بدست آورد به عنوان خونخواهی عثمان قیام نمود و سبب ریزش خون بسیاری از مسلمانان گردیده، مخصوصاً عدّه ای از اصحاب پاک آن حضرت، مانند عمّار در آن فتنه شهید گردیدند؛ چنانچه آن حضرت خود خبر داده، ما هم در شبهای قبل نقل آن اخبار را نمودیم.

فلذا همان قسمی که آیات و اخبار بسیار در مدح خیار اصحاب و خوبان مؤمنین آنها از فضایل و مناقب و وعده به حسن عاقبت رسیده، آیات و اخبار، وعید شدید زیادی درباره بدها و خیانت کارها و منافقین صحابه رسیده که ثابت می نماید به علاوه آنچه در زمان حیات آن حضرت را آزردند، بعد از وفات هم فتنه ها نموده مرتد گردیدند.

شیخ: عجب است! چگونه می فرمائید اصحاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرتد گردیدند و فتنه و فساد نمودند؟

داعی: حقیر نمی گویم؛ آیات و اخبار می گوید؛ اگر قدری دقیق شوید از تعجب بیرون می آیید.

اوّلاً خداوند در آیه 144 سوره 3 (آل عمران) خبر از ارتداد آنها داده که فرماید:

(أَ فَإِنْ مٰاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلیٰ أَعْقٰابِکُمْ) (1).

علاوه بر این آیه شریفه و سوره منافقون و آیات دیگر در قدح و مذمت اصحاب، اخبار بسیاری از طرق علمای خودتان مانند بخاری و مسلم و ابن عساکر و یعقوب بن سفیان و احمد بن حنبل و ابن عبد البر و غیرهم در مذمت و کفر و ارتداد و نفاق آنها فرداً یا جمعاً رسیده، چون وقت تنگ است برای نمونه بدو خبر اشاره می نمایم تا رفع تعجب از شما بشود و بدانید خوبان صحابه را خوب و بدهای آنها را بد باید دانست، دیگر نفرمایید، چه دلیلی بر کفر سر سلسله منافقین و دشمن ترین دشمنان امیر المؤمنین علی عليه‌السلام و سب کننده آن حضرت و کشنده خوبان از ذراری و اصحاب پاک رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که رسماً دشمنی با خدا و رسول او نموده می باشد.

بخاری در دو خبر با مختصر تفاوتی در الفاظ از سهل بن سعد و عبد اللّه بن مسعود از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل نموده اند که فرمود: انا فرطکم علی الحوض لیرفعن الی رجال منکم حتّی اذا اهویت لانا و لهم اختلجوا دونی فاقول ای ربّ اصحابی فیقول لا تدری ما احدثوا بعدک (2)! و امام احمد بن حنبل در مسند(3) و طبرانی در کبیر(4) و ابو نصر سجزی در ابانه از ابن عباس نقل نموده اند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: انا اخذ بحجزکم اقول اتقوا النار و اتقوا الحدود فاذا مت ترکتکم و انا فرطکم علی الحوض فمن ورد فقد افلح فیؤتی باقوام فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول یا ربّ امّتی فیقول انّهم لم یزالوا بعدک یرتدّون علی اعقابهم(و فی روایه للطبرانی فی الکبیر) بعد قوله یا ربّ امّتی فیقال انّک لا تدری ما احدثوا بعدک مرتدّین علی اعقابهم (5).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- اگر پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مرگ یا قتل در گذشت، باز شما به دین جاهلیت خود رجوع خواهید نمود؟

2- پیش از شما من کنار حوض (کوثر) به انتظار شما هستم و گروهی از شما را که نمی بینم، عرض می کنم: پروردگارا، کجایند اصحاب من؟ خطاب رسد: تو نمی دانی که بعد از تو چه ها نمودند و چه اموری در دین وارد نمودند.(مسند حمد، ج1، ص453 - صحیح بخاری، ج8، ص87).

3- مسند احمد، ج2، ص312. 4- معجم الکبیر، ج11، ص28.

5- آنچه مانع از ورود آتش است به شما فهمانیدم، بازهم می گویم بترسید از آتش دوزخ و دین خدا را کم و زیاد نکنید! زمانی که بمیرم و شما را ترک گویم، پیش از شما بر حوض کوثر وارد می شوم! رستگار کسی است که در آنجا به من وارد گردد نشان می دهند. جمعیت هایی را به من که گرفتار عذاب الهی باشند، عرض کنم؛ پروردگارا اینها امت منند. خطاب رسد: بعد از تو اینها مرتد گردیده و به دین جاهلیت خود برگشتند؛ و در روایت طبرانی در کبیر دارد که بعد از اینکه فرماید: اینها امت منند. خطاب رسد: تو نمی دانی که بعد از تو چه حادثه ها نمودند و چه اموری در دین وارد کردند؛ همگی مرتد گردیده بدین جاهلیت خود برگشتند.

واقعاً دل می سوزد که یک چنین ملحد کافر بی دینی را (چنانچه قبلاً دلایل بر کفر ملعنت او را بیشتر بیان نمودیم)، (1)با فرزند پلیدش یزید عنید را (که در شبهای گذشته کفرش را ثابت نمودیم) (2) مسلم و مؤمن بخوانند و اصراری بر اثبات ایمان آنها و تبرئه نمودن آنها را از کفر و تثبیت مقام خلافت و اینکه اهل بهشتند بنمایند. بلکه بناحق آنان را امیر المؤمنین بگویند و حال آنکه دلایل و عملیات کفرآمیز آنها در کتب معتبره خودتان کاملاً ثبت است؛ حتی اکابر علمای منصف اهل تسنن کتابهای مستقل بر ردّ آنها نوشته اند. (3) و لکن سعی بلیغی بنمایند بر کفر جناب أبی طالب عليه‌السلام و اصرار داشته باشند که آن یگانه راد مرد مؤمن موحّد را کافر معرفی نمایند!

بدیهی است این عقیده و اظهار باین نوع هذلیات نیست، مگر از روی بغض و کینه بامیر المؤمنین علی عليه‌السلام که به اصرار تمام و کلمات ناهنجار تیر جفائی بر جراحات قلب آن امام مظلوم محبوب خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زده باشند!!

و به دلایل ثابته کفر و نفاق معاویه و یزید -علیهما اللّعنه و العذاب-، هزارها محمل می بندند و آنها را مجتهد خوانند و عملیات کفر آنها را از آثار اجتهادشان دانند و دلائل سخیفی بر تبرئه آنها اقامه نمایند!! ولی دلایل واضحه و اقرارهای صریحه جناب أبی طالب عليه‌السلام را بر ایمان بخدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رد نموده و کفر او را ثابت می نمایند!

من نمی دانم خوارج و نواصب و امویها و بقایای محبّین آنها، تا کی و تا چند

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- رجوع شود به (جلسه نهم) همین کتاب.

2- رجوع شود به (جلسه سوم) همین کتاب.

3- مانند ابو الفرج ابن جوزی و اخیراً عالم جلیل القدر منصف سید محمد بن عقیل علوی متوفای 1350 قمری کتابی تألیف نموده به نام الصائح الکافیه لمن یتولی معاویه و تا بحال دو چاپ گردیده، چاپ اخیر در سال 1367 قمری در مطبعه النجاح بغداد بزیور طبع رسیده.

باید بر برادران سنی ما حکومت نمایند و آنها را کورکورانه روی عادت و تعصّب بدنبال عقاید خود ببرند و نگذارند برادران سنی چشم انصاف باز کنند و حق و حقیقت را آشکارا ببینند!!

## ایضا دلایل بر ایمان أبی طالب عليه‌السلام

آیا اهل بیت پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که به فرموده آن حضرت عدیل القرآنند و اجماع آنها برای مسلمین حجه است و اکابر علمای خودتان اتفاق بر علم و زهد و ورع و تقوای آنها دارند، نگفته اند جناب ابو طالب اهل ایمان بود؟و مؤمن از دنیا رفته است؟

آیا اصبغ بن نباته که محل وثوق علماء و رجال شما بوده، از مولا و مقتدای مؤمنین علی عليه‌السلام روایت ننموده که آن حضرت فرمود: و اللّه ما عبد ابی و لا جدّی عبد المطلب و لا هاشم و لا عبد مناف صنماً قطّ (1).

یعنی خدای واحد را پرستش نمودند و رو به کعبه عبادت نمودند و متمسّک بدین حنیف ابراهیم خلیل اللّه عليه‌السلام بودند.

آیا سزاوار است شما قول علی و اهل بیت طاهره عليه‌السلام را بگذارید و به دنبال اقوال مغیره ملعون و امویها و خوارج و نواصب و دشمنان سر سخت امیر المؤمنین عليه‌السلام بروید و اشعار و کلمات صریحه جناب ابو طالب را تأویلات بارده بنمایید؟

از جمله دلایل بر تأیید مولانا امیر المؤمنین عليه‌السلام که فرموده: جناب ابو طالب همیشه موحّد و مؤمن بذات غیب الغیوب حضرت احدیت بوده، خطبه عقد ام المؤمنین خدیجه طاهره عليها‌السلام است برای رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامة(2) نقل نموده که وقتی مجلس عقد آراسته شد، جناب ابو طالب خطبه عقد خواند، به عباراتی که تمام آنها دلالت کامله بر موحّد بودن و اعتقاد به

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- به خدا قسم پدرم ابو طالب و جدم عبد المطلب و هاشم و عبد مناف هرگز سجده به بت ننمودند و بت پرستی نکردند.

2- تذکرة الخواص، ص272، باب 11.

وحدانیت حضرت باری تعالی دارد مطلع خطبه این است که فرمود:

الحمد للّه الذی جعلنا من ذریّه ابراهیم و زرع اسماعیل و ضئضئ معدّ و عنصر مضر و جعلنا حضنه بیته و سوّاس حرمه و جعل لنا بیتا محجوجا و حرما آمنا و جعلنا الحکّام علی الناس(الی آخر الخطبه) (1).

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب 14 ینابیع المودّة از موفق بن احمد خوارزمی از محمّد بن کعب نقل نموده که:

رای ابو طالب النبی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم یتفل فی فم علی ای یدخل لعاب فمه فی فم علی فقال ما هذا یا ابن اخی فقال ایمان و حکمه فقال ابو طالب لعلیّ یا بنیّ انصر ابن عمک و وازره (2).

آیا این بیانات دلیل بر ایمان جناب ابو طالب نیست؟ علاوه بر آنکه پیغمبر را زجر و منع نکرد و از پسر دوازده ساله خود علی عليه‌السلام هم جلوگیری نکرد، بلکه بآن بزرگوار امر می کند که یاری نماید پسر عمش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را.

## ایمان آوردن جعفر طیار به امر پدر

و نیز علمای خودتان همگی در کتب خود ثبت نموده اند و ابن ابی الحدید مفصلاً در شرح نهج، شرح می دهد که روزی جناب ابو طالب به مسجد وارد شد، دید رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نماز می گذارد و علی در دست راست آن حضرت مشغول به نماز است، به فرزندش جعفر (طیار) که همراه او بود تا آن روز ایمان نیاورده بود، گفت: صل جناح ابن عمک؛ وصل کن خودت را بپهلوی پسر عمّت و با او نماز بگذار. جعفر پیش رفت و در طرف چپ رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به نماز ایستاد. جناب ابو طالب

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- حمد خدایی را که قرار داد ما را از ذریه ابراهیم و نتیجه اسماعیل و اصل معد و عنصر مضر و قرار داد ما را نگاهبانان خانه خودش و مالک الرقاب حرمش و قرار داد برای ما خانه ای که مقصود (اهل عالم است که برای حج به آنجا شتابند) و حرمی که محل امن و امان است برای مردم و قرار داد ما را حکام بر مردم. (تذکرة الخواص، ص272، باب11).

2- ابو طالب دید پیغمبر آب دهان خود را در دهان علی ریخت. سؤال کرد: «برادر زاده این چه بود (یعنی چرا چنین کردی)؟» فرمود: «(این آب دهان)تمامش ایمان و حکمت بود.» پس جناب ابو طالب به علی عليه‌السلام امر کرد پسرم یاری کن پسر عمت را و وزیر او باش.(ینابیع المودة، ج1، ص221، ح41.)

این ابیات را انشاد نمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انّ علیّا و جعفرا ثقتی |  | عند ملم الزمان و النوب |
| لا تخذلا و انصرا ابن عمکما |  | اخی لامّی من بینهم و ابی |
| و اللّه لا اخذل النبی و لا |  | یخذله من نبیّ ذو حسب(1) |

پس به اتفاق علما و مورخین خودتان، اسلام و ایمان جعفر طیار و نماز گذاردن او با رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بامر و اجازه پدرش جناب ابو طالب بوده است.

چگونه ممکن است صاحب عقلی باور کند که پدری مشرک و کافر باشد و برادر زاده خود را منع از آن ادعای بزرگ ننماید، حتی فرزندانش را هم منع ننماید از ایمان آوردن بکسی که دین نوین آورده و دشمن دین او می باشد، آن هم پدر مقتدر مطاعی مانند جناب ابو طالب که رئیس قریش بوده است؟! بلکه فرزندش را امر کند برو و به پسر عمّت ایمان آور و اقتداء کن باو و خودش هم با تمام قوای جسمی و روحی دشمن بزرگ دین خود را تقویت و یاری نماید!! (فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ).

اکابر علمای فریقین همگی نقل نموده اند، وقتی اهالی مکه و قریش محاصره اقتصادی را درباره بنی هاشم عملی کردند، جناب ابو طالب با تمام بنی هاشم بیاری رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برخاستند و چهار سال در شعب أبی طالب از آن حضرت محافظت و نگهداری نمودند؛ حتی در تمام مدت توقف در شعب، اول شبها هرکجا رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بخواب می رفت، جناب ابو طالب بعد از ساعتی می آمد آن حضرت را بیدار می کرد و به جای امن تری می برد و فرزند عزیزش علی عليه‌السلام را در بستر او می خوابانید-که اگر اول شب دشمنی آن حضرت را در آنجا دیده و قصد سوئی بآن حضرت داشته باشد علی فدای آن حضرت گردد وجود مبارکش در مهد أمن و آسایش راحت و آسوده باشد.

شما را به خدا قسم آیا مشرکی برای حفاظت موحّدی که مدّعی مقام نبوّت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- به درستی که علی عليه‌السلام و جعفر هر دو محل وثوق و در روزهای سخت و گرفتاریها پشتیبان منند. وانگذارید (ای علی و جعفر) پسر عم خود را و یاری نمائید او را؛ زیرا که او پسر برادر ابوینی من است. به خدا قسم من از یاری پیغمبر دست بر نمی دارم و او را وانمی گذارم که پیغمبر صاحب حسب شریف می باشد!(شرح نهج البلاغة، ج14، ص 270).

2- ای صاحبان عقل پند بگیرید!

است و مشرکین را اهل ضلالت و گمراهی می داند، این قدر جدّیّت به کار می برد؟ قطعاً جواب منفی است! این همه جدّیّت ها و فداکاری ها از آثار ایمان کامل بوده است.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(1) و سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامه(2) از طبقات محمد بن سعد نقل می نمایند از واقدی و علامه سید محمد بن سید رسول برزنجی در کتاب الاسلام فی العم و آباء سید الانام از ابن سعد و ابن عساکر(3) و غیرهم با اسناد صحیح از محمد بن اسحاق روایت کرده اند که علی عليه‌السلام فرمود:

چون ابو طالب وفات نمود، رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را خبر دادم. فبکی بکاء شدیداً؛ گریه شدیدی نمود. آنگاه به من فرمود: اذهب فغسله و کفنه و واره غفر اللّه له و رحمه؛ برو او را غسل بده و کفن بنما و در قبرش بگذار. خدا بیامرزد و رحمت نماید او را!

شما را به خدا انصاف دهید! آیا در اسلام اجازه داده شده که کافر را غسل بدهند و کفن بنمایند؟ آیا سزاوار است بگوییم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای کافر مشرک طلب رحمت و مغفرت نموده؟ حتی می نویسند: و جعل رسول اللّه یستغفر له ایاما لا یخرج من بیته؛ یعنی روزها رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از منزل بیرون نرفت و برای جناب ابو طالب استغفار و طلب مغفرت و آمرزش می نمود.

آیا ممکن است که آن حضرت آیه 48 و 116 سوره 4 (نساء) را در قرآن خود ندیده باشد که خدای متعال فرموده: (إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِکَ) (4).

چگونه ممکن است رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با وجود چنین آیه ای که صریحاً پروردگار می فرماید که ما مشرک را نمی آمرزیم، برای مشرک طلب رحمت و مغفرت بنماید و حال آنکه طلب رحمت و مغفرت برای مشرک حرام است و هم چنین غسل دادن و کفن نمودن بدن میّت اختصاص به مسلمین دارد و برای کفّار ابدا جائز نمی باشد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- شرح نهج البلاغة، ج13، ص312.

2- تذکرة الخواص، ص19.

3- تاریخ دمشق، ج66، ص37.

4- محقق است خدا کسی را که به او شرک آورد، هرگز نخواهد بخشید. سوای مشرک هر که را خواهد، می بخشد.

پس همین استغفار نمودن رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای جناب ابو طالب و امر نمودن بعلی عليه‌السلام که خودت برو، پدرت را غسل بده و کفن بنما، دلیلی واضح است بر اسلام و ایمان جناب ابو طالب -رضی اللّه عنه.

با دیده حق بین و انصاف، تذکره سبط ابن جوزی را مطالعه کنید و ببینید مولای متقیان چگونه بر پدر بزرگوارش مرثیه گفته است که:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ابا طالب عصمه المستجیر |  | و غیث المحول و نور الظلم |
| لقد هدّ فقدک اهل الحفاظ |  | فصلّی علیک ولیّ النعم |
| و لقّاک ربّک رضوانه |  | فقد کنت لتطهر من خیر عم(1) |

آیا باور می شود که این شخصیت بزرگ، کافر از دنیا رفته باشد که مجسمه توحید و خداپرستی (علی عليه‌السلام) برای او این قسم مرثیه سرائی نماید؟!!

اینها تمام دلایلی است که ثابت می نماید جناب ابو طالب مؤمن از دنیا رفته، و الاّ رسول اکرم بامام معصوم امر نمی فرمود او را غسل و کفن و دفن بنماید و برای او گریه شدید و طلب رحمت بنماید؛ در حالتی که آن حضرت مجسمه حبّ فی اللّه و بغض فی اللّه بوده است؛ دوستی و دشمنی برای خدا می نماید نه روی هوای نفس که چون عموی من است (و لو مشرک و مخالف) امر پروردگار من است، برای او به شدت گریه و استغفار و طلب رحمت نمایم.

شیخ: اگر ابو طالب مؤمن و موحد بود بچه علّت ایمان خود را پنهان داشت و مانند عباس و حمزه برادران خود علناً اظهار ایمان ننمود.

داعی: بدیهی است بین عباس و حمزه با جناب ابو طالب خیلی فرق و تفاوت بوده، چه آنکه جناب حمزه بقدری شجاع و جسور و قوی بود که تمام اهل مکه از او ملاحظه می کردند، بلکه می ترسیدند؛ البته اسلام و تظاهر او به ایمان، کمک شایانی برای حفظ وجود پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از شرّ دشمنان شد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ای ابو طالب، تو پناه پناهندگان و رحمت بر افتادگان و روشنایی شب ظلمانی بودی؛ به موت تو أرکان دوستان و محبّینت متلاشی شد. رحمت حق بر تو نازل و تو را بجوار خود در بهشت برین واصل نمود-و تو بودی برای پیغمبر بهترین عموها (که او را و دین او را یاری نمودی). (تذکرة الخواص، ص19).

## اسلام عباس پنهانی بوده

و اما جناب عباس هم فوری اسلام خود را ظاهر نکرد، چنانچه ابن عبد البر در استیعاب(1) نقل می نماید که عباس در مکّه ایمان آورد، ولی از مردم پنهان می داشت تا زمانی که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هجرت نمود. خواست با آن حضرت حرکت نماید، حضرت به او نوشتند که توقف تو در مکه برای من بهتر است. فلذا خبرهای مکه را به آن حضرت می رسانید و در غزوه بدر کبری کفار آن جناب را با خود آوردند. بعد از شکست کفار قریش، اسیر شد و در روز فتح خیبر مقتضی موجود شد ایمان خود را ظاهر نمود.

و نیز شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع(2) ضمن باب 56 نقلاً از ذخائر العقبی امام الحرم الشریف ابی جعفر احمد بن عبد اللّه طبری شافعی از فضایل ابو القاسم الهی آورده که اهل علم می دانند، عباس از قدیم اسلام آورده بود، ولی اسلامش را کتمان می نمود. وقتی روز بدر بالشکر کفار آمد، رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «هر کس عباس را ملاقات نمود او را نکشد»؛ چه آنکه با کراهت موافقت با کفار نمود و مایل به هجرت بود. ولی پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او نوشت بماند و اخبار مشرکین را به آن حضرت بدهد. روزی که ابو رافع به آن حضرت خبر تظاهر به اسلام عباس را داد، حضرت او را آزاد نمود.

## علت پنهان داشتن ابو طالب ایمان خود را

ولی جناب ابو طالب اگر ایمان خود را ظاهر می کرد، امر یک سره می شد؛ یعنی در اول دعوت که هنوز رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم یاوری نداشت؛ تمام قریش و جامعه عربیّت بر ضدّ بنی هاشم متحداً قیام می نمودند و اساس نبوت را بر هم می زدند. لذا جناب ابو طالب، ایمان خود را سیاستاً ابراز ننمود تا بتواند بعنوان هم کیشی با قریش، جلوی آنها و سایر اعادی را بگیرد، تا آنها هم محض احترام جناب ابو طالب،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- استیعاب، ج2، ص812.

2- ینابیع المودة، ج2، ص218.

تصمیمات قوی تری اتخاذ ننمایند و آن حضرت فرصتی کامل داشته باشد تا بتواند مقصد خود را آشکار نماید.

چنانچه همین قسم شد. تا آن جناب زنده بود، رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با قوت قلب تمام مشغول انجام وظیفه بود؛ همین که جناب ابو طالب در آخر سال دهم بعثت وفات نمود، جبرئیل نازل شد و عرض کرد: اخرج عن مکه فمالک بها ناصر بعد أبی طالب؛ از مکه خارج شو که بعد از أبی طالب یاوری در آنجا نداری.

شیخ: آیا در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اسلام ابو طالب مشهور بوده و امت قبول داشتند یا خیر؟

داعی: بلی کمال شهرت را داشته و تمامت امت نام آن جناب را با عظمت یاد می نمودند.

شیخ: چگونه ممکن است در زمان پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امری شایع و شهرت کامل داشته باشد ولی بعد از سی سال تقریباً جهت جعل حدیثی (به قول شما) بر خلاف حق و حقیقت مشهور گردد، به قسمی که حقیقت اولیه خود را از دست بدهد؟

داعی: لیس هذا اوّل قاروره کسرت فی الاسلام (1).

این امر تازگی نداشت که موضوعی در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشهور، ولی بعد از سالها به جعل حدیثی صورت اولیه خود را از دست داده باشد. بسیاری از امور بود، حتی در احکام دین که در زمان صاحب شریعت خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شایع و رایج، بلکه مشروع و مورد عمل بوده و بعد از گذشتن سالها بواسطه اعمال نفوذ اشخاص بکلی حقیقت آن عوض گردیده و صورت دیگری به خود گرفته.

شیخ: ممکن است از آن امور بسیاری که بیان نمودید، نمونه ای برای ما ذکر نمایید.

داعی: شواهد بسیار است که وقت مجلس اقتضای بیان تمام آنها را نمی دهد، ولی برای نمونه بیکی از آن شواهد که از همه مهم تر و واضح تر و با دلالت قرآن مجید و اتفاق جمهور مسلمین استوار گردیده، اشاره می نمایم و آن دو حکم محکم متعه که عقد انقطاع و حج نساء است که به حکم قرآن مجید و اتفاق فریقین (شیعه و سنّی)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- 1) این اول شیشه (حقیقت) نبود که در اسلام شکسته شد. (احقاق الحق، ص317).

در زمان رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شایع و مشروع و مورد عمل بوده، حتی در دوره خلافت ابی بکر و قسمتی از زمان خلافت عمر بن الخطاب هم در میان امت جاری بوده. فقط بیک جمله کلام خلیفه عمر که گفت: متعتان کانتا علی عهد رسول الله انا احرمهما و اعاقب علیهما، (1) به کلی منعکس گردیده؛ یعنی حلال خدا 1300 سال است حرام گردیده؛ چنان این کلام عمر از زمان خلافت او به بعد تقویت شد و بدون دلیل، بر خلاف نصّ صریح قرآن مجید و عمل رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و صحابه آن حضرت، روی اطاعت کورکورانه پیروی شد که حقیقت اوّلیه خود را از دست داد که الی الحال ملیونها جمعیت مسلمین از جمهور برادران اهل تسنّن متعه سنّت سنّیه رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و حلال خدا را بدعتی از بدع شیعه می دانند و هنوز عموم برادران اهل تسنن نمی دانند و اگر ما با دلایل بیان کنیم، قبول نمی کنند که در زمان پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ابی بکر و عمر این دو متعه شایع و حلال بوده، فقط بگفتار خلیفه عمر در اواسط خلافتش حلال خدا حرام گردیده.

جایی که حکم ثابت الهی مؤید به قرآن مجید و سیره رسول اللّه و صحابه پاک و تأیید شیخین ابی بکر و عمر و موجود بودن دلایل واضحه در قرآن مجید و کتب معتبره اهل سنّت بر حلّیت آن بگفتار شخص عمر که ابداً استناد به آیات و گفتار رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ندارد حرام و بدعت گردد شما می خواهید اسلام و ایمان جناب ابو طالب مبدل به کفر نگردد؟

شیخ: یعنی می خواهید بگوئید ملیونها مسلمانان جهان قرن ها بر خلاف قرآن و سنت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عمل نمودند، و حال آنکه در همه جهان ما را سنی می خوانند؛ یعنی تابع سنت رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و شیعیان را رافضی گویند؛ یعنی روی گردان از سنت رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم؟!

## موضوع رافضی و سنی در حقیقت سنی ها رافضی و شیعه ها سنی می باشند

داعی: ظاهرا شماها خود را سنی و شیعیان را رافضی می خوانید و حال آنکه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- دو متعه که در زمان پیغمبر بوده من آنها را حرام نمودم و عقاب می نمایم عمل کنندگان به آن را.(شرح نهج البلاغة، ج12، ص251؛ الطعن القامن: ما ذکروه.)

اگر از عادت و تعصب بر کنار و منصفانه قضاوت نمایید، می بینید در معنا و حقیقت شیعیان سنی، یعنی تابع قرآن و سنت رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و مطیع اوامر آن حضرت می باشند و شماها رافضی، یعنی روی گردان از قرآن و سنت و أوامر آن حضرت می باشید.

شیخ: أحسنت! ملیونها مسلمانان پاک را رافضی خواندید، چه دلیل بر این معنی دارید؟

داعی: همان قسمی که شماها برادران سنّی زیاده از صد ملیون مسلمانان پاک دل شیعیان و پیروان عترت و اهل بیت رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را رافضی و کافر و مشرک می خوانید. در لیالی ماضیه به دلایل بسیاری اشاره نمودم که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستور داد بعد از من پیروی کنید از قرآن و عترت من. شما عمداً از عترت روی گردانده، پیرو دیگران شدید سیره و سنت آن حضرت را که در زمان حیات به حکم قرآن عملی می نمود، زیر پا گذارده و بحکم شیخین آنها را ترک نموده و عاملین بسنت و سیره آن حضرت را رافضی، بلکه مشرک و کافر خواندید که از جمله آن احکام که صریحاً در آیه 41 سوره 8 (انفال) فرموده: (وَ اعْلَمُوا أَنَّمٰا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبیٰ) (1)، و آن حضرت در زمان حیات، این حکم را عملی می فرمود و خمس غنائم را بخویشان و اقارب تقسیم می نمود، قطع نموده و از آن روی گردانیدید. (2)بالاخره اگر بخواهم تمام آنها را شماره کنم، رشته سخن خیلی طولانی می شود.

بزرگتر دلیل بر این معنا که ما شیعیان تابع سنّت و سیره رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می باشیم و شماها رافضی و روی گردان و ترک کننده سنّت و سیره رسول اللّه و صحابه گرام می باشید، همین موضوع متعه است که به حکم خدا و سنّت رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و عمل صحابه در زمان خود آن حضرت و تمام دوره خلافت ابی بکر تا اواسط خلافت عمر حلال و مورد عمل بوده، ولی به جمله ای از کلام عمر که

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ای مؤمنان، بدانید که هرچه بشما غنیمت و فایده رسد (زیاد یا کم) خمس و پنج یک آن خاص خدا و رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خویشان او می باشد.

2- رجوع نمایید به (جلسه هشتم) همین کتاب.

روی سیاست و نظر خاصی ادا نمود، حلال خدا را حرام و سنّت رسول خدا را زیر پا گذارده و ترک نمودید، مع ذلک خود را سنّی و ما شیعیان را که تابع قرآن و سنّت رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می باشیم، رافضی می خوانید و این امر را چنان بر بی خبران وارو نشان دادید که چهارده قرن است ما را رافضی و مشرک می خوانند.

و عجب آنکه معنای مثل معروف، کاسه از آش گرم تر، شما برادران اهل تسنن هستید که خلیفه عمر برای اثبات کلام خود اقامه برهان و دلیل ننمود. ولی علمای اهل تسنن ده ها دلیل بارد در کتب خود آورده تا ثابت کنند کلام خلیفه عمر حق ولی قرآن و سنّت و سیره رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و صحابه آن حضرت باطل و بی اساس می باشد!

شیخ: دلیل شما بر حلّیّت متعه و عقد انقطاع چیست؟! از کجا و بچه دلیل می گویید: خلیفه عمر -رضی اللّه عنه- بر خلاف گفته خدا و سنت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عمل نموده؟

## دلایل بر حلیت متعه

داعی: دلایل بر این معنی بسیار است:

اولاً قرآن مجید،و سند محکم آسمانی است که در آیه 24 سوره 4 (نساء) صریحاً می فرماید: (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِیضَهً) (1).

بدیهی است که حکم قرآن مجید الی الابد به مشروعیت خود باقی است، مگر ناسخی در خود قرآن ظاهر گردد و چون در این موضوع ناسخی نیامده، پس این حکم محکم تا ابد باقی و برقرار است.

شیخ: از کجا این آیه مربوط بنکاح دائم نباشد که در تعقیب همان آیات آمده دستور می دهد مهر و صداق آنها را بپردازند؟

داعی: در این بیان خود بی لطفی و باصطلاح مغلطه نمودید؛ زیرا علمای بزرگ خودتان از قبیل طبری در جز پنجم از تفسیر کبیر(2) و امام فخر رازی در جزء سیم

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- پس از اینکه بهره مند شدید از آنها (یعنی متعه نمودید) و تمتع از آنها برداشتید، مهر معین که مزد آنها است بآنان بپردازید که فریضه و واجب است.

2- تفسیر کبیر، ج4، ص14.

از تفسیر مفاتیح الغیب(1) و دیگران این آیه شریفه را در باب متعه آورده اند.

علاوه بر صراحت بیان مفسّرین و علمای خودتان، آقایان به خوبی می دانید که سوره نساء کاملاً مشتمل است بر بیان اقسام نکاح و ازدواج در اسلام از دایم و متعه منقطعه و ملک یمین.

اما در نکاح دایم در آیه 3 سوره 4 (نساء)فرماید: (فَانْکِحُوا مٰا طٰابَ لَکُمْ مِنَ النِّسٰاءِ مَثْنیٰ وَ ثُلاٰثَ وَ رُبٰاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاّٰ تَعْدِلُوا فَوٰاحِدَهً أَوْ مٰا مَلَکَتْ أَیْمٰانُکُمْ) (2).

و درباره ملک یمین و کنیزکان در آیه 25 سوره 4 (نساء) فرماید: (وَ مَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ مِنْکُمْ طَوْلاً أَنْ یَنْکِحَ الْمُحْصَنٰاتِ الْمُؤْمِنٰاتِ فَمِنْ مٰا مَلَکَتْ أَیْمٰانُکُمْ مِنْ فَتَیٰاتِکُمُ الْمُؤْمِنٰاتِ وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِإِیمٰانِکُمْ بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْکِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ) (3).

و در باب متعه و عقد انقطاع آیه: (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِیضَهً) نازل گردید و اگر این آیه مربوط به نکاح دایم باشد، لازم می آید که در یک سوره امر بنکاح دائم تکرار شده باشد و این بر خلاف قاعده خواهد بود.

و چون راجع به متعه نازل گردیده، معلوم است که خود یک امر و حکم جدید است.

ثانیاً اتفاق جمیع مسلمین است (نه شیعه فقط) به این که نکاح متعه در صدر اسلام شایع و مشروع بوده و صحابه کبار در زمان خود رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آن دستور عمل می کردند و اگر این آیه مربوط به نکاح است، پس آیه متعه کدام است که عموم مسلمین قائل به آن هستند؟ پس قطعاً آیه متعه همین است که مفسّرین خودتان هم متعرض اند و مشروعیت آن را ثابت می نمایند و ناسخی برای آن نیامده؛ چنانچه در

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسیر مفاتیح الغیب، ج10، ص49.

2- به نکاح خود درآورید از زنان آن کس را که برای شما نیکو و مناسب با عدالت باشد دو یا سه یا چهار و اگر بترسید که چون زنان متعدد گیرید نتوانید عدالت نمایید، پس تنها یک زن اختیار کرده و یا چنانکه کنیزی دارید، به آن اکتفا کنید که نزدیک تر است بعدالت.

3- هر کس از شما را وسعت و توانایی نباشد که زنان پارسای با ایمان (و آزاد) گیرد، بس کنیزان مؤمنه ای که مالک آن شدید، زنی اختیار کنید. خدا آگاه تر است بمراتب ایمان شما که اهل ایمان همه بعضی از جنس بعضی دیگر و در رتبه یکسانید. پس با کنیزکان مؤمنه با اذن مالکش ازدواج کنید و مهر آنها را بدانچه معین شده بدهید.

کتب معتبره خودتان ثبت است.

## اخبار از طرق اهل تسنن بر حلیت متعه

از جمله در صحیح بخاری(1) و مسند امام احمد بن حنبل(2) از ابو رجا از عمران بن حصین نقل است که گفت: نزلت آیة المتعة فی کتاب اللّه ففعلناها مع رسول اللّه و لم ینزل قرآن بحرمته و لم ینه عنها رسول اللّه حتّی اذا مات قال رجل برأیه ما شاء. قال محمد(یقال انّه عمر) (3).

و در صحیح مسلم بن حجاج(4) باب نکاح المتعه است که: حدثنا الحسن الحلوائی قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن جریح قال قال عطا قدم جابر بن عبد اللّه الانصاری معتمرا فجئناه فی منزله فسأله القوم عن اشیاء ثم ذکروا المتعه فقال نعم استمتعنا علی عهد رسول اللّه و علی عهد ابی بکر و عمر (5).

و نیز در باب المتعه بالحج و العمرة مسنداً از ابی نضره روایت نموده که گفت: «من در نزد جابر بن عبد اللّه انصاری بودم شخصی بر او وارد شد، فقال ابن عباس و الزبیر اختلفا فی المتعتین فقال جابر فعلناهما مع رسول اللّه(ص)ثمّ نهی عنهما عمر فلم نعدهما (6).

و نیز امام احمد بن حنبل در مسند خبر أبی نضره را بطریق دیگر نقل نموده و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- صحیح بخاری، ج5، ص158.

2- مسند احمد، ج4، ص436.

3- آیه متعه نازل شده در کتاب خدا و ما در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آن عمل می کردیم و آیه ای هم بر حرمت آن نازل نگردیده، و رسول خدا هم تا دم مرگ ما را از آن منع ننمود. مردی به رأی و میل خود گفت هرچه دلش خواست. بخاری گوید: «می گویند این مرد عمر بن الخطاب بوده!!»

4- صحیح مسلم، ج4، ص131.

5- حدیث کرد مرا حسن حلوایی گفت: حدیث کرد مرا عبد الرزاق گفت: خبر داد مرا ابن جریح از عطا که گفت: جابر بن عبد اللّه انصاری برای عمره بمکه آمد به منزل او رفتیم. مردمان از او مسائل و حکایات می پرسیدند تا رسید صحبت به متعه، گفت: «بلی ما در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و هم در زمان ابی بکر و عمر متعه می کردیم.»

6- گفت: عبد اللّه بن عباس و عبد اللّه بن زبیر در موضوع دو متعه (متعه نساء و متعه حج) اختلاف نظر دارند. جابر گفت: «ما در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هر دو را به جا می آوردیم؛ پس عمر آن دو را نهی کرد و ما هم دیگر پس از آن بجا نیاوردیم.» (صحیح مسلم، ج4، ص59).

نیز هر دو روایت دیگری می کنند از جابر که در جای دیگر گفته: کنّا نستمتع بالقبضه من التمر و الدقیق علی عهد رسول اللّه و ابو بکر حتّی نهی عمر فی شان عمرو بن حریث (1).

حمیدی در جمع بین الصحیحین از عبد اللّه بن عباس روایت نموده که گفت:

«در زمان رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم متعه می کردیم تا آنکه عمر بخلافت برخاست گفت خدای تعالی برای پیغمبر خود هرچه می خواست حلال می کرد و اکنون او در گذشت و قرآن به جای خود باقی است؛ پس چون به حجّی یا عمره ای شروع کردید آن را با تمام برسانید چنانچه خدا فرموده است و توبه کنید از متعه زنان و هر مردی را نزد من آرید که او متعه کرده باشد، سنگ سارش می کنم!»

از این قبیل اخبار در کتب معتبره خودتان بسیار رسیده است که ثابت می نماید متعه در زمان رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شایع و مشروع بوده و اصحاب عمل بآن می کردند تا زمان خلافت عمر که او حرام نمود.

و علاوه بر این اخبار، عدّه ای از اصحاب و غیره از قبیل ابیّ بن کعب و ابن عباس و عبد اللّه بن مسعود و سعید بن جبیر و سدّی آیه متعه را باین طریق قرائت نمودند: فما استمتعتم به منهنّ الی اجل مسمّی (2).

چنانچه جار اللّه زمخشری در کشاف(3) از ابن عباس بطریق ارسال مسلمات نقل نموده و نیز محمّد بن جریر طبری در تفسیر کبیرش(4) ذیل همین آیه و امام فخر رازی در مفاتیح الغیب ذیل آیه شریفه و امام نووی در باب 1 نکاح المتعه از شرح صحیح مسلم(5) نقل می نمایند قول قاضی عیاض را از مازری که عبد اللّه بن مسعود (کاتب الوحی) آیه را چنین قرائت می نمود: فما استمتعتم به منهنّ الی اجل مسمی.

و امام فخر پس از نقل قول ابیّ بن کعب و ابن عباس گفته: و الامّه ما انکروا علیهما فی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ما در زمان رسول خدا و ابی بکر متعه می کردیم بقبضه ای از خرما و گندم خورد شده و آرد، تا آنکه عمر نهی کرد درباره عمرو بن حریث.(مسند احمد، ج1، ص25 - صحیح مسلم، ج4، ص131).

2- پس از اینکه بهره مند شوید از آنها (یعنی متعه نمودید) و تمتع از آنها برداشتید تا زمانی که (ضمن العقد) معین نمودید.

3- تفسیر کشاف، ج1، ص519.

4- تفسیر کبیر، ج6، ص144، ج10، ص51.

5- شرح صحیح مسلم، ج9، ص179.

هذه القراءة فکان ذلک اجماعا علی صحّة ما ذکرنا (1).

آنگاه در ورق بعد جواباً گوید: فانّ تلک القراءة لا تدلّ الاّ علی انّ المتعه کانت مشروعة و نحن لا ننازع فیه (2).

شیخ: دلیل شما بر عدم نسخ چیست که در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشروع بوده ولی بعد نسخ نگردیده؟

داعی: دلایل بر عدم نسخ و اینکه بر مشروعیت خود باقی است، بسیار است و از همه دلایل نزدیک تر به فهم عموم که بدانند متعه در زمان رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شایع و مشروع بوده تا اواسط خلافت عمر و نسخ هم نگردیده، علاوه بر اخبار مذکوره و سیره و رفتار صحابه گرام که عمل به آن می کردند، گفتار خود خلیفه عمر بن الخطاب می باشد که عموم علمای خودتان نقل نموده اند که بالای منبر گفت: متعتان کانتا علی عهد رسول اللّه و انا احرّمهما و اعاقب علیهما و در بعض اخبار انهی عنهما (3).

شیخ: فرمایشات شما صحیح است. عرض کردم که در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بسیاری از احکام در اول امر رایج بوده، ولی بعد نسخ شد این حکم متعه هم در اول امر در دستور بود، ولی بعداً نسخ گردید.

داعی: چون مبنا و اساس دین قرآن مجید است، لذا هر حکمی که در قرآن امر به آن شده ناسخ آن هم باید در قرآن و لسان خود خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باشد. بفرمایید در کجای قرآن این حکم نسخ شده؟

شیخ: آیه 6 از سوره 23 (مؤمنون) ناسخ آن است که می فرماید:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- امت انکار ننمودند این دو نفر را بر نقل این نوع از قرائت؛ پس اجماع وارد است بر صحت آنچه ما ذکر نمودیم.(تفسیر رازی، ج10، ص51).

2- این نوع از قرائت دلالت ندارد مگر بر مشروعیت متعه (در زمان رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) و ما نزاعی در این باب نداریم (که در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشروع بوده منتها گوییم که نسخ گردیده).

3- دو متعه که در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رایج و شایع بود، من هر دو را حرام و نهی از آنها نمودم، هر کس عمل به آنها بنماید، عقابش خواهم کرد و در بعض اخبار سنگسارش می نمایم! (چنانکه مسلم در ص 467 جزء اول صحیح خود آورده) (و در احکام اسلام حکم رجم و سنگسار راجع بعامل متعه جائی دیده نشده است پس خلیفه عمر چرا گفته،نمی دانم).

(إِلاّٰ عَلیٰ أَزْوٰاجِهِمْ أَوْ مٰا مَلَکَتْ أَیْمٰانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ) (1).

در این آیه اسباب حلال شدن را دو چیز قرار داده:

1. زوجیّت.

2. مالک شدن به ملک یمین.

پس بدلیل همین آیه متعه نسخ گردیده است.

داعی: در این آیه دلالتی بر نسخ متعه نمی باشد، بلکه تأیید است جهت آنکه متعه هم در حکم زوجیّت است و زن متعه هم زوجه حقیقی مرد است و اگر متعه زوجه حقیقی نبود، خداوند در آیه مذکوره امر نمی فرمود حق المهر آنها را بدهیم.

علاوه بر این معنی سوره مؤمنون مکیّه است و سوره نساء مدنیّه،محققا مکّی مقدم بر مدنی است پس چگونه این آیه ناسخ است درحالی که مقدم بر آیه متعه می باشد روی این قاعده ناسخ قبل از منسوخ آمده (فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ)!

## اکابر صحابه و تابعین حتی مالک حکم بعدم نسخ متعه نموده اند

گذشته از آنکه اکابر از صحابه و تابعین، حکم بعدم نسخ نموده اند، مانند عبد اللّه بن عباس و عبد اللّه بن مسعود (کاتب الوحی) و جابر بن عبد اللّه انصاری و سلمه بن اکوع و ابی ذر غفاری و سبرة بن معبد و اکوع بن عبد اللّه الاسلمی و عمران بن حصین و غیرهم.

اکابر از علمای خودتان هم بپیروی از صحابه، حکم بعدم نسخ داده اند از قبیل جار اللّه زمخشری در تفسیر کشاف(2) در موقعی که نقل می نماید قول حبر امت عبد اللّه بن عباس را که گفته است: «آیه متعه از محکمات قرآن است» ،گوید: «یعنی نسخ نگردیده است.»

و مالک بن انس(امام مالکیها)امر بمشروعیت و جواز متعه و عدم نسخ آن نموده است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مگر بر جفت هایشان (که زنان شرعی آنها باشد) یا کنیزان ملکی متصرفی آنها که هیچ گونه ملامتی در مباشرت این زنان بر آنها نیست.

2- تفسیر کشاف، ج1، ص520.

چنانچه ملا سعد تفتازانی در شرح مقاصد و برهان الدین حنفی در هدایه و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری(1) و دیگران قول و فتوای مالک را نقل نموده اند که در یک جا گفته است: هو جائز لانّه کان مباحاً مشروعاً و اشتهر عن ابن عباس حلّیتها و تبعه علی ذلک اکثر اهل الیمن و مکّه من اصحابه (2).

و در جای دیگر گفته است: هو جائز لانّه کان مباحاً فیبقی الی ان یظهر ناسخه. (3)

(معلوم می شود تا سال 179 هجری که مالک از دنیا رفته. دلایل بر نسخ متعه بر او ظاهر نگردیده بود و معلوم می شود آنچه ساخته شده، از متأخرین است برای تقویت قول خلیفه عمر؛ و اعاظم مفسّرین شما مانند زمخشری و بغوی و امام ثعلبی بر عقیده ابن عباس و کبار صحابه رفته و معتقد بحلّیت و مباحیت متعه بودند.)

شیخ: چون متعه شرائط زوجیّت از قبیل ارث و طلاق و عدّه و نفقه را ندارد، پس زوجه حقیقی نیست.

## تمام آثار زوجیت بر زن متعه مترتب است

داعی: معلوم می شود روی نظر بدبینی، توجه کامل بکتب فقهیه شیعه ننموده اید و الا این اشکال را نمی نمودید؛ چه آنکه می دیدید که تمام آثار زوجیّت بر زن متعه مترتب است، مگر آنچه با دلیل خارج شود.

و دیگر آنکه متعه قسمی از نکاح مسلّم است و صدق زوجیت بر او محقق است که برای سهولت و آسانی امت و جلوگیری از زنا، به بعض از شرایط و تکلّفات آن فضلاً و لطفاً تخفیف داده شده.

و اما راجع به شرایط:

اوّلاً معلوم نیست که ارث از لوازم ثابته زوجیّت باشد. چه بسیار زنان اند که با علاقه زوجیّت ارث از شوهر نمی برند؛ مانند زوجه کتابیّه و ناشزه و قاتله زوج خود

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- فتح الباری، ج9، ص174.

2- متعه جایز است برای آنکه مباح و مشروع می باشد و مشهور است از ابن عباس حلیت آن و متابعت نموده اند او را بیشتر اهل یمن و مکه از اصحاب مالک عقیده بحلیت و مباح بودن متعه را.

3- متعه جائز است برای آنکه مباح بوده است (زمان پیغمبر) و به حلیت و مباح بودن باقی است تا زمانی که نسخ او ظاهر شود.

که با وجود صدق اسم زوجه از ارث ممنوع است.

ثانیاً ممنوع بودن زن متعه از حق الارث هم بطور قطع معلوم نیست. چون فتاوای فقها درباره آنها مختلف است؛ چنانچه فتاوای فقها شما هم در احکام مختلف است.

ثالثاً اجماع امامیه بر آنست که زن متعه هم باید عدّه نگهدارد و اقل مدت عدّه را 45 روز مقرر داشته اند و اگر شوهر او بمیرد، باید عدّه وفات که چهار ماه و ده روز است نگه دارد، خواه مدخوله باشد یا غیر مدخوله، یائسه باشد یا غیر یائسه.

رابعاً حق النفقه جزء حتمی لوازم زوجیّت نیست. چه بسا زنانی که در علاقه زوجیّت هستند و از حق النفقه محرومند، مانند ناشزه و کتابیّه و قاتله زوج خود.

خامساً تمامیّت مدّت، البته طلاق او می باشد و همچنین بذل مدّت نمودن زوج در بین مدّت نیز طلاق او می باشد.

پس این شرایطی که فرمودید، هیچ کدام موضوعیّت ندارد. چنانچه نابغة البشر، علاّمه حلّی، حسن بن یوسف بن علی بن مطهر جمال الدین- قدّس سرّه القدّوسی- که از مفاخر علمای شیعه است، در مقابله با علمای بزرگ شما همین دلایل را بر ردّ گفتار آنها به نحو اتم و اکمل تفصیلاً شرح داده که دعاگو جهت ضیق وقت به اختصار کوشیدم (هر کس طالب تفصیل کلام و تحقیق بیان است، مراجعه کند بکتاب مباحثات سنّیه و معارضات نصیریه و سایر مؤلّفات آن مرحوم طاب ثراه).

شیخ: از آیه شریفه گذشته احادیث بسیاری رسیده که در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حکم متعه نسخ گردیده است.

داعی: متمنی است بیان فرمایید حکم نسخ در کجا وارد گردیده؟

شیخ: باختلاف نقل گردیده بعضی از آنها در فتح خیبر بوده و در بعض اقوال روز فتح مکه و در بعض روایات در حجّة الوداع و بعضی گفتند در تبوک بوده و بعضی دیگر گفتند در عمرة القضا حکم نسخ نازل آمده.

## دلایل بر عدم ورود حکم نسخ در زمان پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

داعی: همین اختلاف عقیده و تناقض و تعارض در اخبار، دلالت کامله دارد بر

عدم ورود چنین حکمی؛ و چگونه ممکن است بچنین اخباری وثوق پیدا نمود. علاوه بر آنکه اخبار بسیاری در کتب معتبره خودتان مانند صحاح سته و جمع بین الصحیحین و جمع بین الصحاح الستّه و مسند و غیرهم نقل گردیده از کبار صحابه که عدم منسوخیّت آن را تا زمان خلافت عمر می رسانند.

و از همه دلایل واضح تر، همان است که شیوخ اکابر علمای خودتان نقل نموده اند قول خود خلیفه عمر را که: متعتان کانتا علی عهد رسول اللّه و انا احرّمهما؛ اگر حکم نسخی از حیث آیه یا حدیث و بیان رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در زمان آن حضرت بود، بایستی خلیفه بگوید: مطابق همان حکمی که رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده و آیه قرآن دلالت بر آن دارد، هر کس متعه بنماید و این عمل منسوخ، ممنوع محرّم را به جا آورد، من عقابش می نمایم. (قطعاً برای اجرا و اثر در قلوب این نوع از بیان مؤثرتر بوده) تا آنکه بگوید: دو متعه که در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حلال بوده، من حرام نمودم.

و اگر کلام شما حق باشد ناسخی در قرآن مجید آمده بود، چگونه صحابه پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و شاگردان مدرسه و مکتب آن حضرت مانند عبد اللّه بن عبّاس (حبر امت) و عمران بن حصین و ابی ذر غفاری و عبد اللّه بن مسعود (کاتب الوحی) و جابر بن عبد اللّه انصاری و ابو سعید خدری و سلمة بن اکوع و غیر آنها از اصحاب و تابعین عمل به آن می کردند؟ چنانچه محدثین و مورخین بزرگ خودتان حتی بخاری و مسلم که به کتابهای آنها اهمیت می دهید ثبت و ضبط نموده اند که ببعض از آنها اشاره نمودیم و تمامی آنها دلالت واضحه دارد که از زمان رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تا دوره خلافت عمر اصحاب بآن عمل می کردند و می گفتند تا زمان وفات آن حضرت، چیزی که دلالت بر منسوخیت حکم متعه باشد نشنیدیم. فلذا عمل به آن می کردیم.

و صراحت باین معنی دارد حدیثی که امام احمد بن حنبل در مسند(1) از ابی رجا از عمران بن حصین نقل نموده که گفت:

نزلت آیه المتعه فی کتاب اللّه و عملنا بها مع رسول اللّه فلم تنزل آیه بنسخها و لم ینه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مسند احمد، ج5، ص158.

عنها النبیّ حتّی مات (1).

و نیز در خبر عمران بن حصین که قبلاً به عرضتان رساندم، صراحت دارد که نه در قرآن و نه در لسان پیغمبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منع و نهی از متعه نگردیده.

پس وقتی نسخ و منعی در کتاب و سنّت نرسیده، قطعاً متعه بمشروعیّت خود باقی است الی الابد.

چنانچه ابو عیسی محمّد بن عیسی بن سورة الترمذی در سنن(2) خود که یکی از صحاح ستّه شما شمرده می شود و امام احمد بن حنبل در مسند(3) و ابن أثیر در جامع الاصول به اسناد عدیده نقل نموده اند که از عبد اللّه بن عمر بن الخطاب مرد شامی پرسید: «چه می گویی در متعه نساء؟» گفت: «البته حلال است.» گفت: «پدرت خلیفه نهی از آن نموده.» گفت: «پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امر فرموده اگر پدرم نهی نموده، قطعاً امر پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مقدم است بر نهی پدرم و من مطیع امر رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می باشم.»

و امّا راجع باخباری که فرمودید نقل گردیده، گمان می کنم متأخرین از زمان صحابه و تابعین برای تصحیح و تقویت قول خلیفه عمر، احادیثی وضع نموده و انتشار دادند، و الاّ مطلب بقدری واضح و آشکار است که احتیاج بتوضیح و ردّ ندارد که غیر از قول خلیفه عمر بن الخطاب، سند صحیح و دلیل کاملی بر ابطال متعه و حرمت آن در دست ندارید.

شیخ: قول خلیفه عمر -رضی اللّه عنه- خود سند بزرگی است برای مسلمین که پیروی از آن بنمایند؛ زیرا اگر خلیفه از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشنیده بود نقل نمی نمود!

داعی: از یک عالم با فکر دقیق منصفی (روی محبت و علاقه مفرط به خلیفه عمر) ابراز به چنین عبارتی بسیار بعید است، برای اینکه در هر کاری فکر لازم است.

آقایان قدری دقیق شوید روی بیان خود که می فرمایید، قول خلیفه برای مسلمین سندیّت دارد که پیروی از آن نمایند. ما آنچه در کتب صحیحه معتبره

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- آیه متعه در قرآن مجید نازل شد و ما به آن عمل می کردیم با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و آیه ای نازل نگردید که حکم متعه را نسخ نماید و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هم نهی از آن ننمود تا وفات نمود.

2- سنن ترمذی، ج3، ص163

3- مسند احمد، ج2، ص103.

خودتان سیر نمودیم، حتّی یک خبر هم ندیدیم که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده باشد، قول عمر بن الخطاب سندیّت دارد و یا بر مسلمین لازم است از آن پیروی نمایند.

ولی اخبار متکاثره متواتره در کتب معتبره خودتان بسیار است که پیروی کنید از عترت طاهره رسالت عليهم‌السلام، بالاخص از فرد شاخص آن خاندان جلیل، مولانا امیر المؤمنین علی عليه‌السلام که به بعض از آن اخبار در لیالی ماضیه اشاره نمودیم و تمام عترت و اهل بیت رسالت عليهم‌السلام حکم بعدم نسخ داده اند.

و اما اینکه فرمودید: خلیفه اگر از مقام رسالت موضوع حرمت را نشنیده بود بیان نمی نمود، بسیار مورد اشکال است.

اولاً اگر خلیفه عمر از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنین نسخی را شنیده بود، می بایستی از زمان آن حضرت تا زمان زمامداری خود گفته باشد. مخصوصاً وقتی می دید که کبار از صحابه عمل به آن می نمودند، به عنوان نهی از منکر هم شده بایستی به مردم برساند که این عمل منسوخ است از ارتکاب آن خودداری نمایید. چرا نرساند و نهی از منکر ننمود؟

ثانیاً هر حکمی که به فرموده پیغمبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در امت شایع شد، البته باید ناسخ آن هم به وسیله خود آن حضرت شایع گردد؛ چنانچه در علم اصول مقرر است که تأخیر بیان از وقت حاجت جایز نیست.

آیا عقلایی است حکمی که در تمام امت شایع گردیده، نسخ آن را رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به أحدی نفرماید، مگر فقط به عمر تنها بفرماید. عمر هم به أحدی نگوید تا آخر دوره خلافتش، روی مخالفت شخص معینی، سیاست حرمت آن را اعلام نماید؟

آیا در مدتی که امت عمل باین حکم منسوخ (به قول شما) می کردند، مسئول نبودند و عمل خلاف شرعی از آنها صادر نشده بود؟!

آیا مسئول این عمل منسوخ غیر مشروع (به قول شما) که به مردم ابلاغ ننموده و امت عمل به آن می کردند، جز رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دیگری بوده که حکم ناسخی را که از خدا به او امر شده به امت برساند، نرسانده (به قول شما) محرمانه به عمر تنها گفته باشد، عمر هم به أحدی نگفته، مگر در آخر دوره خلافتش من عندی حکم به حرمت داده و خلیفه ابی بکر هم که حتماً مقامش از عمر بالاتر بوده در تمام دوره

خلافت خود جلوگیری از حکم منسوخ ننموده باشد؟!

آیا این کلمه کفر نیست و معتقد بآن کافر نیست که بگوید: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ابلاغ احکام تسامح نموده و امت از روی جهالت و بی خبری عمل بحکم منسوخ می نمودند؟!

ثالثاً اگر متعه در زمان پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نسخ شده و عمر هم از آن حضرت شنیده بود بایستی در وقت گفتن، نسبت آن حکم را به آن حضرت بدهد و بگوید خودم از پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنیدم که فرمود: عقد متعه منسوخ است و أحدی بآن عمل ننماید و اگر هر کس عمل بآن بنماید باید حد بخورد و یا سنگسار شود.

و قطعاً با استناد به فرموده رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اثرش بیشتر ظاهر می شد در میان امت.

نه آنکه بگوید: «دو متعه که در زمان پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حلال و مشروع بوده من حرام نمودم و عمل کنندگان را عقاب یا سنگسار می نمایم.»

آیا حلال و حرام و تعیین حد و حدود را باید پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مقرر دارد که اتصال با غیب عالم دارد یا خلیفه برگزیده خلق این حق را دارد؟!

هنوز نمی توانم بفهمم و عقلم حکم نمی کند که عمر با چه برهان و دلیلی حلال خدا را حرام کرده و با چه جرئتی گفته: انا احرّمهما! عجب آنکه خود رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مواقع ابلاغ احکام نمی فرمود: من حلال یا حرام نمودم. هر وقت حکمی را ابلاغ می نمود، می فرمود: «خدای متعال به من امر فرموده به شما ابلاغ نمایم.» ولی خلیفه عمر با کمال جرأت و صراحت می گوید: متعتان کانتا علی عهد رسول اللّه انا احرّمهما و اعاقب علیهما؟! (فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ).

## مجتهد می تواند تغییر احکام دهد

شیخ: لا بد آقا می دانید که عدّه ای از محققین علمای ما بر این عقیده هستند که چون پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در احکام شرعی مجتهد بوده است، لذا مجتهد دیگر می تواند اجتهاداً مخالفت با امر اولی نموده، حکمی را که حلال بوده، حرام و یا حرام را حلال نماید. بهمین جهت خلیفه عمر -رضی اللّه عنه- فرمود: انا احرّمهما!!

داعی: هیچ انتظار نداشتم که آقایان برای اثبات یک غلطی، مرتکب غلط های

دیگر شوید. شما را بخدا اجتهاد در مقابل نص معقول است؟ آیا سزاوار عقل است که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را آن قدر پست و خلیفه عمر را بقدری بالا ببرید که مانند دو مجتهد برابر هم قرار دهید؟! آیا این بیان شما غلو بر خلاف صریح آیات قرآن نمی باشد؟ که ناچار با ضیق وقت به بعض از آن آیات اشاره می نمایم. در آیه 15 سوره 10 (یونس)صریحا فرماید: (قُلْ مٰا یَکُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقٰاءِ نَفْسِی إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّٰ مٰا یُوحیٰ إِلَیَّ) (1).

جایی که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نتواند به میل و اراده خود تغییر و تبدیلی در احکام بدون نزول وحی بدهد، خلیفه عمر که به کلی از دستگاه وحی بیگانه بوده است، چگونه می توانسته تصرف در احکام نموده، حلال خدا را حرام نماید؟ و در آیه 4 سوره 53 (نجم) فرماید: (وَ مٰا یَنْطِقُ عَنِ الْهَویٰ إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْیٌ یُوحیٰ) (2).

و آیه 9 سوره 46 (احقاف) که فرماید: (قُلْ مٰا کُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ وَ مٰا أَدْرِی مٰا یُفْعَلُ بِی وَ لاٰ بِکُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّٰ مٰا یُوحیٰ إِلَیَّ) (3). دلالت کامل دارد بر وجوب متابعت پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس عمر و غیر عمر هرگز چنین حقی نداشته اند که تصرف در احکام نموده و حلال خدا را حرام نمایند.

شیخ: قطعاً خلیفه عمر رضی اللّه عنه خیر و صلاح اجتماع را در آن دیده که نسخ حکم را بیان نماید؛ زیرا همین امروز دیده می شود مردمانی برای لذت یک ساعت یا یک ماه یا یک سال، زنی را متعه می نمایند و بعد حامله یا غیر حامله رها می کنند و همین عمل سبب شیوع فحشاء می شود.

داعی: ببخشید آقا! این بیان شما خیلی مضحک و موجب تعجب است؛ زیرا عمل دسته ای از مردمان شهوت پرست لاابالی را در حرام و حلال احکام دخالت می دهید. اگر عملیات مردم شهوت پرست لاابالی سبب شود که حلالی حرام گردد،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بگو به آنها مرا نرسد که از پیش خود قرآن را تبدیل کنم، من پیروی نمی کنم، مگر آنچه وحی می شود بمن.

2- هرگز بهوای نفس سخن نگوید و گفتار او هیچ غیر وحی خدا نیست.

3- بگو (ای پیغمبر) به امت، من از بین رسولان اولین پیغمبر نیستم که تازه در جهان آوازه رسالت بلند کرده باشم و نمی دانم که با من و شما عاقبت چه می کنند. من پیروی نمی کنم، مگر آنچه به من وحی می شود.

باید عقد دایم هم حرام شود! برای آنکه غالباً دیده شده است اشخاصی برای وجاهت یا مال یا جهت دیگر، دختران نجیبه ای را عقد دایم نموده، بعد بدون خرج و نفقه و سرپرست گذارده و رفته اند. پس باید گفت: چون افرادی عامل چنین عملی می شوند پس عقد ازدواج اصلاً غلط می باشد.

باید در مردم تزریق دیانت نمود و آنها را آشنا به وظایف دینی نمود. وقتی شخص متدیّن شد و دید قدرت و توانائی نگاهداری زن دائمی ندارد و در پی زنا هم نمی خواهد برود، مطابق دستور شرع انور می خواهد زنی را متعه و به عقد انقطاع در تصرف خود آورد، اول در پی تحقیق شرایط متعه می رود؛ چه آنکه می داند برای هر حکمی شرایطی می باشد. اول باید تحصیل شرایط نمود، آنگاه در پی عمل رفت.

فلذا در وقت قرار داد به قدری مهر برای زن قرار می دهد که زن بتواند بعد از تمام شدن متعه در دوره عدّه خود که حدّ اقل 45 روز است، راحت زندگی نماید.

دیگر آنکه بعد از متارکه در تمام مدّت عدّه، مراقب زن باشد که اگر حامله شده است، چون بچه از آن اوست، از مادر نگهداری کند تا بعد از ولادت به بچه خود برسد و اگر مردمانی رعایت این شرایط را ننمایند، دلیل بر این نیست که آقایان ساده دل بی فکر، حکم مسلّم حلالی را نسخ شده فرض نمایند.

علاوه، اگر هم فرمایش شما صحیح باشد، قطعاً صلاح حال اجتماع را خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از عمر بهتر می دانستند، چرا برای خیر جامعه آنها را منع نکردند؟!

و اگر پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نهی نکرده، خلیفه و امام و حجّه منصوص هم نمی تواند روی صلاح بینی، حلال خدا را حرام نماید، به استناد آنکه صلاح اجتماع در این بوده که مردم متعه ننمایند.

## منع متعه سبب شیوع فحشا و زنا گردیده

اگر خوب دقت کنید، حکم متعه سبب شیوع فحشا نیست، بلکه منع از متعه، شیوع فحشاء آورده؛ برای آنکه زن و مرد جوانی که وسائل ازدواج دایم برای آنها فراهم نیست و متعه هم حسب الامر خلیفه عمر، حرام بلکه گناه بزرگ است، جلوی

شهوت و هوای نفس را هم نمی توانند، بگیرند چه می کنند؟ ناچار به عمل ناشایسته زنا مشغول می شوند.

و در هر قومی که عمل زنا شایع و متداول گردید، پرده های حرمت ها دریده، نوامیس بشریت متزلزل و امراض مسریه از قبیل سفلیس و سوزاک و شانکر (زخم کوچکی که بافت های اطراف خود را فرا میگیرد) (1) و غیره، فراوان می شود خانواده ها از هم پاشیده و بیچاره می شوند.

چنانچه امام احمد ثعلبی(2) و طبری(3) در تفسیر خود و امام احمد بن حنبل در مسند(4) ذیل آیه متعه مسنداً نقل نموده اند از امیر المؤمنین علی عليه‌السلام که فرمود:

لو لا انّ عمر نهی عن المتعه ما زنی الاّ شفی (5).

و نیز ابن جریح و عمرو بن دینار از عبد اللّه بن عباس (حبر امت) نقل نموده اند که گفت: ما کانت المتعه الاّ رحمة، رحم اللّه بها امّه محمّد، لو لا نهیه (ای عمر) عنها ما احتاج الی الزنی إلاّ شفی (6).

پس بنا به فرموده اصحاب پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، سبب شیوع زنا منع از متعه بوده نه عمل به متعه. پس احکام حلال و حرام که از جانب خداوند به وسیله پیغمبر عظیم الشأن به جامعه ای ابلاغ گردیده، بر خیر و صلاح جمع و اجتماع بوده و می باشد - الی یوم القیمه.

حرف در اینجا بسیار است شواهد بر بطلان این عقیده (که متعتان حرام است) بی شمار، که مجلس مختصر ما اقتضای شرح مفصل را ندارد.

علاوه، صحبت ما در این موضوع نبود، بلکه غرض دعاگو از نقل این

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- لغت نامه دهخدا، ص343466.

2- تفسیر ثعلبی، ج3، ص286.

3- تفسیر طبری، ج4، ص15.

4- مسند احمد، ج2، ص95.

5- اگر عمر متعه را نهی نمی نمود، زنا نمی کرد (در اسلام) مگر قلیلی از مردم.

6- متعه رحمتی بود از جانب خداوند برای امت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اگر عمر منع و نهی از آن نمی کرد، محتاج به زنا نمی شدند، مگر قلیلی از مردم. و در بعض اخبار عوض شفی شقی ثبت شده؛ یعنی زنا نمی کردند مگر مردمان شقی.

حکم بنا بر تقاضای شما، شاهدی بود برای رفع استبعاد جناب عالی که فرمودید: چگونه ممکن است امری در زمان پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شایع و بعدها بأحادیث مجعوله بر خلاف جلوه نماید.

خواستم بدانید، همان قسمی که احکام خدا را عوض نمودند و دست در حلال و حرام بردند حکم محکم خمس و دو حکم محکم متعه را که باتفاق فریقین(شیعه و سنی) از زمان خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تا آخر زمان خلافت عمر در امت شایع و مورد عمل کبار از صحابه و تابعین بوده، بعد روی میل شخصی خلیفه عمر برای خاطر عمرو بن حریث، چنانچه جابر روایت می نماید، بیک جمله گفتار او، بدون دلیل و برهان نسخ و حلال خدا حرام شد و الحال ملیونها نفر از مسلمین بدون دلیل، روی عادت تبعاً للاسلاف پیروی از آن عقیده و گفتار می نمایند، با اینکه دلایل از آیات قرآن و احادیث در کتب معتبره خودتان بر وجوب خمس و این دو حکم محکم و عدم نسخ در زمان رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هنوز موجود است!! مع ذلک، عاملین باین احکام ثابت را که دلیلی بر نسخش نیست، اهل بدعت و ضلالت می شمارند.

پس دیگر جای استبعادی باقی نمی ماند که اسلام و ایمان جناب ابو طالب را هم که در زمان رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و صدر اسلام شایع و مورد احترام امت بوده، به جعل حدیث ضحضاح منعکس جلوه دهند و مردم بی فکر هم روی عادت و تقلید، بدون تحقیق، حق و حقیقت را زیر پا گذارده، محو بنمایند.

بس است، بیش از این طول کلام ندهم. برای اهل بینش و دانش همین مقدار از ادلّه کافیست و بر اهل بصیرت واضح است که دلایل بر ایمان آن جناب، بسی بسیار است که ما اختصاراً به همین جا مطلب را ختم می کنیم و الاّ خوارج و نواصب و امویها و پیروان آنها از جهت عداوت با امیر المؤمنین عليه‌السلام اگر جناب ابو طالب فرضاً زنده گردد و از لسان خودش کلمتین شهادتین را بشنوند، باز تأویلات بارده نموده و حمل بر معانی دیگر می نمایند.

هر یک از آقایان طالب بسط بیشتری در این باب هستید، مراجعه کنید به کتب معتبره اکابر علمای خودتان از قبیل جلال الدین سیوطی و ابو القاسم بلخی و محمّد بن اسحاق و ابن سعد و ابن قتیبه و واقدی و امام موصلی و شوکانی و امام

تلمسانی و امام قرطبی و علاّمه برزنجی و علی اجهوری و امام شعرانی و امام سجمی و ابو جعفر اسکافی و غیرهم که معترف و معتقد باسلام و ایمان عمّ و ابوین رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده و غالباً رساله های مستقلی در این باب نوشته اند.

خلاصه از آنچه عرض شد معلوم گردید، که از حیث نسب و نژاد پاک نورانی و جسمانی علی عليه‌السلام ممتاز و أحدی از صحابه کبار به مقام مقدس آن حضرت نمی رسد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لقد ظهرت فما تخفی علی احد |  | الاّ علی اکمه لا یعرف القمر(1) |

## مولد علی عليه‌السلام در خانه کعبه بوده

و خصیصه دیگری که علی عليه‌السلام به آن ممتاز است، محل و مکان ولادت است که احدی از خلایق از انبیای عظام و اوصیای گرام، تا امم صالحه آنها -من آدم إلی الخاتم- به این خصیصه عظمی ممتاز نبودند.

همان قسمی که از حیث نسب و نژاد و جنبه نورانیّت در خلقت ممتاز بوده است از حیث مولد هم برجستگی خاصی داشته که در این امتیاز آن حضرت منفرد بوده است؛ چه آنکه ولادت آن بزرگوار در خانه کعبه بوده است.

موقع ولادت عیسی بن مریم -علی نبینا و آله و عليه‌السلام - در بیت المقدس، ندای غیبی، مریم طاهره مادر او را از مسجد خارج کرد که: اخرجی عن البیت فانّ هذه بیت العباده لا بیت الولادة (2).

ولی زمانی که ولادت با سعادت علی عليه‌السلام نزدیک شد، مادرش فاطمه بنت اسد را به داخل خانه کعبه دعوت نمودند. آن هم نه تصادفاً مثل زنی که در مسجد باشد دفعتاً وضع حملش گردد، بلکه بعنوان دعوت رسمی او را بدرون خانه در بسته بردند.

بعضی بی خبران گمان می کنند فاطمه در مسجد بوده درد مخاض او را

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- هرآینه بتحقیق ظاهر و آشکار است به طوری که بر هیچ کس مخفی و پوشیده نیست، مگر کور مادرزادی که نه ماه را می بیند و نه می شناسد.(اسد الغابة، ج1، ص13).

2- بیرون رو از خانه (بیت المقدس) زیرا که اینجا خانه عبادت است نه خانه ولادت و زائیدن.

گرفته، نتوانسته خارج شود، ناچار در مسجد وضع حملش شده. در صورتی که این قسم نبوده، فاطمه بنت اسد ماه وضع حملش بوده، به مسجد الحرام رفته درد مخاض او را گرفته، در مستجار کعبه مشغول به دعا شده، به درگاه با عظمت پروردگار متعال نالید که خداوندا! به عزت و جلال خود این درد مخاض را بر من آسان گردان! یک مرتبه دیوار خانه کعبه (که در آن زمان وسط مسجد الحرام قرار داشته درب او که مساوی با زمین و همیشه بسته و مقفّل بوده، مگر در موسم خاص باز می نمودند) شکافته و یا درب بسته باز (چه هر دو در خبر رسیده) و ندایی برخاست: یا فاطمه ادخلی البیت؛ فاطمه داخل شو در خانه. در حضور جامعه مردم که اطراف خانه نشسته بودند، فاطمه داخل خانه شد در و دیوار به حالت اولیه برگشت موجب تعجب همه گردید. جناب عباس حاضر بود، وقتی این قضیه را دید فوری برادرش جناب ابو طالب را خبر دادند که کلید درب نزد ایشان بود، فوراً آمدند، آنچه کردند درب خانه باز نشد.

تا سه روز فاطمه ظاهراً بدون قوت و غذا و پرستار در خانه کعبه ماند. در تمام خانه های مکه صحبت از این پیش آمد غیر منتظره می نمودند. روز سوم همان محلی که داخل شده بود باز شد، فاطمه بیرون آمد. مردم هجوم آوردند، دیدند ماه پاره پسری روی دست او دیده ها را خیره نمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسد اللّه در وجود آمد |  | در پس پرده هرچه بود آمد |

این خصیصه و امتیاز برای علی عليه‌السلام ماند که مولد او خانه کعبه بوده، آن هم با دعوت مخصوصی که مادرش را به خانه بردند.

این قضیه اتفاقی فریقین (شیعه و سنّی) می باشد که قبلاً و بعداً أحدی به چنین خصیصه نایل نگردیده؛ چنانچه حاکم در مستدرک(1) و نور الدین بن صباغ مالکی در فصول المهمه(2) گویند:

و لم یولد فی البیت الحرام قبله أحد سواه و هی فضیله خصه اللّه تعالی بها اجلالا له

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مستدرک حاکم، ج3، ص483.

2- فصول المهمه، ج1، ص171.

و اعلاء لمرتبته و اظهارا لتکریمه (1).

## نام گذاری علی عليه‌السلام از عالم غیب و دلیل دیگر بر اثبات موحد بودن ابو طالب

خصیصه دیگری که در این موضوع برای علی عليه‌السلام پیش آمد نمود و مزید بر شرافت آن حضرت گردید، موضوع نام گذاری آن بزرگوار است از غیب عالم.

شیخ: بیان غریبی فرمودید! مگر ابو طالب پیغمبر بوده که به او وحی شود، اسم بچه را علی بگذار. قطعاً این بیان شما از شایعاتی است که شیعیان روی علاقه و عشق وضع نموده اند و الاّ راهی ندارد که خداوند دستور دهد نام بچه را علی بگذارید. علی نامی بوده که پدر و مادر روی میل و إراده خود بر آن جناب گذاردند ربطی بعالم غیب ندارد.

داعی: در بیان داعی ابداً امر غریبی نبوده که اسباب تعجب شما گردید. قطعاً تأمل شما از اثر عدم توجه بمقام ولایت بوده و چون چند جمله مخلوط به هم بیان نمودید، ناچارم جملات را از هم تفکیک نموده، جواب هر یک را علی حدّه عرض نمایم:

اولاً شما تصور می نمایید بچه را پس از ولادت نام گذاری نموده اند و حال آنکه این طور نیست. در تمام کتب آسمانی نام محمّد و علی عليهم‌السلام را به عنوان نبوت و امامت ذکر نموده اند، چه آنکه نام محمّد و علی عليهم‌السلام را پروردگار متعال هزاران سال قبل از خلقت گذارده و در تمام آسمان ها و ابواب جنت و عرش حقتعالی ثبت نموده اند اختصاص بزمان جناب ابو طالب ندارد.

شیخ: آیا این بیان شما غلوّ نیست که علی -کرم اللّه وجهه- را آن قدر بالا ببرید که نام او را توأم با نام پیغمبر مکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قبل از خلقت خلائق ثبت در ملکوت نمایید؟ و حال آنکه نام پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مانند وجودش ما فوق همه و قرینی برای او نمی باشد و همین قبیل بیانات آقایان است که سبب گردیده در اذان و اقامه به فتوای فقهای شما نام علی را وجوباً بعد از نام پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بیاورند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- پیش از علی عليه‌السلام احدی در خانه کعبه متولد نشد مگر خود او که این فضیلتی است خدا داده که استثناء از جمیع افراد بشر اختصاص بآن حضرت داده است تا رتبه بلند او را مردم بشناسند و از آن تجلیل و تکریم نمایند.

داعی: (با تبسّم): خیر آقا، این بیان داعی ابداً ربطی با غلو ندارد و داعی هم آن نام مبارک را در ملکوت اعلا ثبت ننمودم که به داعی نسبت بدهید. بلکه خدای متعال أمر بثبت نام آن حضرت توأم با نام خود و پیغمبرش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نموده؛ چنانچه در کتب معتبره خودتان اخبار بسیاری در این باب رسیده.

شیخ: عجب است مرتبه غلو را بالاتر بردید که نام علی عليه‌السلام را قرین نام خداوند -جلّ و علا- قرار دادید! ممکن است از آن اخباری که فرمودید بیان نمایید!

## نام علی عليه‌السلام بعد از نام خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در عرش اعلا ثبت گردید

داعی: محمّد بن جریر طبری در تفسیر کبیر خود و ابن عساکر در تاریخ(1) خود ضمن ترجمه حالات علی عليه‌السلام و محمّد بن یوسف گنجی شافعی، ضمن باب 62 کفایة الطالب(2) و حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیاء(3) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة(4) ضمن باب 56 حدیث 52 نقلاً از ذخائر العقبی امام الحرم الشریف احمد بن عبد اللّه طبری شافعی همگی مسنداً از ابو هریره (به مختصر کم و زیادی در بعض کلمات و ألفاظ) نقل نموده اند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: مکتوب علی ساق العرش لا اله الاّ اللّه وحده لا شریک له و محمد عبدی و رسولی أیّدته بعلیّ بن أبی طالب (5). و نیز جلال الدین سیوطی در ص 10 جلد اول خصائص الکبری(6) و در تفسیر درّ المنثور(7) أوایل سوره بنی اسرائیل نقلاً از ابن عدی و ابن عساکر از أنس بن مالک روایت نموده اند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «شب معراج در ساق عرش دیدم نوشته شده است: لا اله الاّ اللّه محمّد رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم أیّدته بعلیّ.»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاریخ، ج2، ص280. 2- کفایة الطالب،ص234.

3- حلیة الولیاء، ج7، ص256. 4- ینابیع المودة، ج2، ص247.

5- بر ساق عرش این کلمات مقدسه نوشته شده که، نیست خدایی مگر ذات ذو الجلال. اللّه که یگانه ای است بلا شریک و محمد بنده و رسول من است که تأیید نمودم او را به علی بن أبی طالب عليه‌السلام.

6- خصائص الکبری، ج1، ص10.

7- در المنثور، ج3، ص199.

و نیز در ینابیع نقلاً از ذخائر العقبی امام الحرم از سیره ملاّ آورده که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «در شب معراج که به ملکوت اعلا مرا بردند، نظرت الی ساق الایمن من العرش فرأیت مکتوبا محمّد رسول اللّه أیّدته بعلیّ و نصرته به.» (1)

و نیز در ینابیع(2) حدیث 19 از کتاب السبعین امام الحرم نقلاً از مناقب فقیه واسطی ابن مغازلی شافعی و میر سید علی همدانی شافعی در مودّة ششم از مودة القربی(3) دو حدیث و خطیب خوارزمی در مناقب(4) و ابن شیرویه در فردوس(5) و ابن مغازلی شافعی در مناقب(6) همگی از جابر بن عبد اللّه انصاری نقل نموده اند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: مکتوب علی باب الجنّه لا اله الاّ اللّه محمّد رسول اللّه علیّ ولیّ اللّه اخو رسول اللّه قبل ان یخلق السموات و الارض بألفی عام (7).

حدیث زیبای دیگری به یادم آمد، مقتضی است مورد استفاده قرار گیرد که میر سید علی فقیه شافعی در مودّة هشتم از مودّة القربی(8) نقل می نماید که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به علی عليه‌السلام فرمود:

در چهار محل اسم تو را با اسم خودم توأم دیدم:

1. در شب معراج وقتی به بیت المقدس رسیدم، بر صخره آن یافتم: لا اله الاّ اللّه محمّد رسول اللّه ایّدته بعلیّ وزیره (9).

2. به سدرة المنتهی که رسیدم دیدم ثبت شده: انّی انا اللّه لا اله الاّ انا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- نظر نمودم به طرف راست ساق عرش، دیدم نوشته شده است: محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسول خداست تأیید و یاری نمودیم او را به وجود علی عليه‌السلام.(ینابیع المودة، ج2، ص237).

2- ینابیع المودة، ج2، ص237.

3- مودة القربی، ص20.

4- مناقب، ص144.

5- فردوس الاخبار، ج4، ص410.

6- مناقب شافعی، ص290.

7- نوشته شده است بر در بهشت لا اله الا اللّه، محمد رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خدا علی عليه‌السلام ولی خدا و برادر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده، پیش از آنکه خلق کند آسمان ها و زمین را به دو هزار سال.

8- لا اله الا اللّه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسول خدا است. تأیید نمودم او را به علی عليه‌السلام وزیر او.

و حدی و محمّد صفوتی من خلقی أیّدته بعلیّ وزیره و نصرته به (1).

3. وقتی به عرش رب العالمین رسیدم، دیدم بر قوائم آن نوشته شده است: انی انا اللّه لا اله الاّ انا محمّد حبیبی من خلقی أیّدته بعلیّ وزیره و نصرته به (2).

4. وقتی به بهشت رسیدم، دیدم بر در بهشت نوشته شده: لا اله الاّ انا محمّد حبیبی من خلقی أیّدته بعلیّ وزیره و نصرته به (3).

امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب 23 ینابیع المودة(4) نقلاً از حافظ ابو نعیم اصفهانی و محمّد بن جریر در تفسیر(5) خود و ابن عساکر در تاریخ(6) خود از ابن عباس (حبر امت) و ابو هریره آورده اند که آیه 64 سوره 8 (انفال): (هُوَ الَّذِی أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ)، (7)درباره علی عليه‌السلام آمده. آنگاه گویند: رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: رایت مکتوباً علی العرش لا اله الاّ اللّه وحده لا شریک له محمّد عبدی و رسولی ایّدته و نصرته بعلیّ بن أبی طالب (8).

و نیز امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان(9) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب 24 ینابیع از فقیه واسطی ابن مغازلی شافعی ذیل آیه شریفه 307 سوره 2 (بقره):

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- به درستی که من خدائی هستم که غیر از من خدای یگانه ای نیست. محمد حبیب من است از میان خلق. تأیید و یاری نمودم او را به علی عليه‌السلام وزیر او.

2- به درستی که من خدایی هستم که غیر از من خدایی نیست. محمد حبیب من است از میان خلق تأیید و یاری نمودم او را به علی عليه‌السلام وزیر او.

3- نیست خدایی مگر ذات یگانه من و محمد حبیب من است از میان خلق. تأیید و یاری نمودم او را به علی عليه‌السلام وزیر او.

4- ینابیع المودة، ج1، ص70.

5- تفسیر طبری، ج6، ص279.

6- تاریخ دمشق، ج42، ص360.

7- خدای تعالی است که بنصرت خود و یاری مؤمنان تو را مؤید و منصور گردانید.

8- دیدم بر عرش نوشته شده است نیست، خدایی مگر خدای یگانه ای که شریک ندارد و محمد بنده و رسول من است .تأیید و یاری نمودم او را بعلی بن أبی طالب عليه‌السلام.

9- تفسیر کشف البیان، ج1، ص183.

(فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ) (1). از سعید بن جبیر از ابن عباس آورده اند که گفت: «سؤال کردند از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از آن کلماتی که آدم عليه‌السلام به آن تلقّی نموده و سبب قبولی توبه اش گردید فرمود: سئله بحقّ محمّد و علیّ و فاطمه و الحسن و الحسین فتاب علیه و غفر له (2).»

گمان می کنم برای جواب و رفع اشکال اولی شما، به همین مقدار نقل روایات از کتب اکابر علمای خودتان (علاوه بر تواتر در نزد علمای شیعه) کافی باشد.

و امّا در موضوع نزول وحی و پیغمبری جناب ابو طالب هم باز اشتباه نمودید؛ چه آنکه خود می دانید برای وحی و إلهام مراتبی می باشد (و اینک وقت بیان آن مراتب نمی باشد) که اختصاص به مقام نبوت تنها ندارد؛ زیرا که می توان گفت، وحی در لغت عبارت است از: آگهی پنهان و با سرعت خاصّی که متوجه فردی دون افراد دیگر بوده باشد. چه بسا از بنی آدم و حیوانات که مورد وحی و إلهام غریزی قرار گرفته؛ مانند زنبور عسل و مادر حضرت موسی و دیگران.

مگر زنبور عسل پیغمبر بوده که خداوند به او وحی نموده، به صراحت آیه 68 سوره 16 (نحل) که می فرماید: (وَ أَوْحیٰ رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبٰالِ بُیُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمّٰا یَعْرِشُونَ) (3).

آیا تصور می نمائید نوخابذ (یا به نظر صاحب تیسیر یوخابذ) مادر حضرت موسی عليه‌السلام، پیغمبر بوده که در آیه 7 سوره 28 (قصص) صریحاً بطریق وحی دو أمر و دو نهی باو می کند و دو خبر و دو بشارت می دهد که: (وَ أَوْحَیْنٰا إِلیٰ أُمِّ مُوسیٰ أَنْ أَرْضِعِیهِ فَإِذٰا خِفْتِ عَلَیْهِ فَأَلْقِیهِ فِی الْیَمِّ وَ لاٰ تَخٰافِی وَ لاٰ تَحْزَنِی إِنّٰا رَادُّوهُ إِلَیْکِ وَ جٰاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِینَ) (4).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- پس آدم از خدای خود کلماتی آموخت که موجب پذیرفتن او گردید؛ زیرا خدا مهربان و توبه پذیر است.(ینابیع المودة، ج1، ص290، ح6).

2- سؤال نمود خدا را بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین عليهم‌السلام، پس پذیرفت بر او توبه او را و آمرزید و عفو نمود او را.(ینابیع المودة، ج1، ص290، ح4).

3- خدا به زنبور عسل وحی کرد که از کوهها و درختان و سقفهای بلند منزل گیرند.

4- به مادر موسی وحی کردیم که طفلت را شیر ده؛ چون از آسیب فرعونیان بر او ترسان شوی، او را بدریا افکن و هرگز مترس و محزون مباش که ما او را بتو بازآوریم و هم از پیغمبران مرسلش گردانیم.

علاوه بر این معانی، دستور و أمر پروردگار متعال برای راهنمایی بشر حتماً نباید به طریق وحی باشد (اگر هم باشد مانعی ندارد، چنانچه اشاره شد). بلکه گاهی بندایی راهنمایی می نماید بندگان خود را؛ چنانچه مکرر ظاهر گردیده و در قرآن مجید و سند محکم آسمانی خبر داده از جمله در آیه 24-25-26 سوره 19 (مریم) خبر از راهنمایی به مریم می دهد که: (فَنٰادٰاهٰا مِنْ تَحْتِهٰا أَلاّٰ تَحْزَنِی قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیًّا (24) وَ هُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُسٰاقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیًّا (25) فَکُلِی وَ اشْرَبِی وَ قَرِّی عَیْناً فَإِمّٰا تَرَیِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً فَقُولِی إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمٰنِ صَوْماً فَلَنْ أُکَلِّمَ الْیَوْمَ إِنْسِیًّا) (1).

پس همان قسمی که به وسیله وحی و یا ندای منادی حیوانی مانند زنبور عسل و انسانی مانند نوخابذ مادر حضرت موسی عليه‌السلام و مریم مادر حضرت عیسی عليه‌السلام را که پیغمبر نبودند، راهنمایی نموده است، جناب ابو طالب را هم برای نام گذاری فرزندش راهنمائی نموده.

و احدی نگفته جناب ابو طالب پیغمبر بوده و یا بر او نزول وحی شد، بلکه به وسیله ندای آسمانی و نزول لوحی که در او دستور نام گذاری طفل جدید الولادة موجود بوده، راهنمایی شده؛ چنانچه اکابر علمای خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند.

شیخ: در کجا علمای ما چنین خبری را داده اند؟

داعی: در بسیاری از کتب شما ثبت است و آنچه الحال در نظر دارم.

## نزول لوح بر ابو طالب جهت نامگذاری علی عليه‌السلام

میر سید علی همدانی فقیه شافعی در مودّة هشتم از مودة القربی(2) نقلاً از عباس

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- (روح القدس با فرزندش عیسی) از زیر درخت او را ندا کرد، غمگین مباش که خدای تو، از زیر قدم تو چشمه آبی جاری کرد. ای مریم، شاخ درخت را حرکت ده تا از آن برای تو رطب تازه فرو ریزد؛ پس از این رطب تناول کن و از این چشمه آب بیاشام و چشم خود به عیسی عليه‌السلام روشن دار و هر کس از مردمان ببینی (باشاره) به او بگو که من برای خدا نذر روزه سکوت کرده ام که با هیچ کس سخن نگویم.

2- مودة القربی، ص25.

بن عبد المطلب که سلیمان بلخی حنفی هم در ینابیع المودة(1) آورده و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب(2) به مختصر اختلافی در ألفاظ و کلمات نقل نموده اند که چون علی عليه‌السلام از مادرش فاطمه متولد شد، فاطمه نام پدرش اسد را بر او گذارد. جناب ابو طالب از آن اسم راضی نبود. فرمود: «فاطمه بیا امشب برویم بالای کوه أبو قبیس (بعضی گفتند: فرمود برویم در مسجد الحرام) خدا را بخوانیم، شاید ما را خبر بدهد از اسمی برای این بچه.» چون شب شد، هر دو به کوه ابو قیس (یا مسجد الحرام) رفتند به دعا مشغول شدند. جناب ابو طالب دعای خود را به شعری انشاد نمود و گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یا ربّ هذا (یا ذا) الغسق الدّجی |  | و القمر (و الفلق) المبتلج المضیّ |
| بیّن لنا من (عن) امرک الخفیّ (المقضیّ) |  | ما ذا تری فی اسم ذا الصّبی |

لما تسمّی لذاک الصّبی (3)

در آن حین صدایی از طرف آسمان بلند شد. ابو طالب سر بلند نمود، لوحی مانند زبرجد سبز دید که بر او چهار سطر نوشته اند. لوح را بر گرفت و بر سینه خود چسبانید. دید این اشعار ثبت است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خصّصتما بالولد الزکیّ |  | و الطاهر المنتخب الرضی |
| و اسمه من قاهر العلیّ |  | علیّ اشتقّ من العلیّ(4) |

گنجی شافعی در کفایة الطالب نقل نموده که ندائی برخاست و این دو شعر را در جواب ابو طالب گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یا اهل بیت المصطفی النبیّ |  | خصّصتم بالولد الزکیّ |
| انّ اسمه من شامخ العلیّ |  | علیّ اشتقّ من العلیّ(5) |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ینابیع المودة، ج2، ص305، ح873.

2- کفایة الطالب، ص406.

3- ای پروردگار، ای صاحب شب ظلمانی و ماه نور دهنده، آشکار کن برای ما از خزانه اسرار غیب خود اسم این نوزاد را (چه بگذاریم).

4- اختصاص دادم شما را به فرزند (نوزاد) پاک و پاکیزه که انتخاب کرده شده و بی نهایت از او راضی هستم. و اسم او از جانب خدای علی، علی گذارده شده که مشتق از علی اعلا می باشد.

5- ای خاندان رسالت و اهل بیت پیغمبر برگزیده، مخصوص گردانیدم شما را به این نوزاد پاک و پاکیزه. به درستی که اسم او در گنجینه اسرار خود علی است که از نام خود که علی است اشتقاق یافته.

«فسّر ابو طالب سرورا عظیما و خرّ ساجدا للّه تبارک و تعالی» (1).

آنگاه ده شتر به شکرانه این امر عظیم قربانی نمود و آن لوح را در مسجد الحرام آویختند و بنی هاشم بآن لوح بر قریش افتخار می نمودند و آن لوح بود تا زمان جنگ حجّاج با عبد اللّه زبیر مفقود شد.

(این خبر هم مؤید خبرها و دلائل قبل است که جناب ابو طالب همیشه موحّد بوده، فلذا از خدا تقاضای تعیین اسم می نماید و وقتی چنین فیضی از رحمت پروردگار می بیند، به خاک افتاده و خدا را سجده می نماید. آیا چنین شخصی را که به وصول نعمت تازه، به خاک افتاده و خدا را سجده می کند، می توان مشرک خواند؟ پناه بخدا می بریم از عناد و تعصب جاهلانه!).

## نام علی جزء اذان و اقامه نیست

و اما اینکه فرمودید بفتوای فقهاء شیعه نام علی عليه‌السلام وجوباً در اذان و اقامه وارد است، قطعاً عمداً سهو نمودید. خوب بود برای نمونه یک فتوا نشان دهید که نام آن حضرت جزء اذان و اقامه است و حال آنکه به اتفاق تمام فقهای شیعه که در کتب استدلالیه و رسائل عملیه بیان نموده اند، شهادت بر ولایت حضرت امیر المؤمنین علی عليه‌السلام جزء اذان نیست و به قصد جزئیت گفتن در اذان و اقامه حرام است و اگر در وقت نیت، مجموع را قصد کند با اسم آن حضرت علاوه بر آنکه فعل حرام نموده عملش هم باطل است و لکن به قصد تیمن و تبرک بعد از ذکر نام رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نه به قصد جزء بودن، مطلوب و مستحسن است نام علی عليه‌السلام را ببرند؛ چه آنکه خداوند بعد از نام پیغمبر همه جا نام علی عليه‌السلام را برده؛ چنانچه عرض شد، پس آقایان بی جهت هو و جنجال می نمایید.

بس است، برگردیم بر سر مطلب که اگر آقایان محترم با نظر دقت بنگرید، خواهید دید که از جهت نژاد و نسب ثابت است که احدی از صحابه کبار مانند

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- جناب ابو طالب که موفق بدرک سعادت این اشعار شد، از شدت خوش حالی و سرور بسجده افتاد و حضرت باری تعالی را شکرگزار گردید.

امیر المؤمنین علی عليه‌السلام نبوده است.

## در زهد و تقوای علی عليه‌السلام

و اما موضوع ثانی که زهد و ورع و تقوی باشد، خصیصه ایست برای آن حضرت که احدی نتواند در عالم با او برابری نماید. چون به اجماع امت از دوست و دشمن بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ازهد و اورع و اتقای از امیر المؤمنین عليه‌السلام دیده نشده؛ چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(1) و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول نقل می نمایند از عمر بن عبد العزیز اموی معروف که در تزهّد سرآمد اهل زمان خود بوده که گفت: ما علمنا احدا کان فی هذه الامّه بعد النبیّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ازهد من علیّ بن أبی طالب عليه‌السلام (2).

ملاّ علی قوشچی با تمام تعصّبی که دارد، در غالب مندرجات کتابش گوید: «عقول عقلا درباره علی عليه‌السلام مبهوت است؛ زیرا که قلم کشید بر گذشتگان و آیندگان.» و در شرح تجرید گوید: «شنیدن حالات علی عليه‌السلام و وضع زندگانی او آدمی را مات و متحیر گرداند.»

## خبر عبد الله رافع

از جمله عبد اللّه رافع نقل می نماید که گفت:

روزی رفتم بخانه امیر المؤمنین عليه‌السلام؛ وقت افطار بود. کیسه سر بمهری برای آن حضرت آوردند. وقتی بازنمود، دیدم در میان کیسه آرد پرسبوسی است که پوستهای آن را نگرفته بودند. سه کف از آن در دهان مبارک ریخت و جرعه آبی در بالای آن نوشید و شکر خدا نمود. عرض کردم: «یا ابا الحسن چرا سر أنبان را مهر نموده ای؟» فرمود: برای آنکه حسنینعليهما‌السلامبه من مهربانند، مبادا روغن زیت یا شیرینی در او داخل نمایند و نفس علی عليه‌السلام از خوردنش

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- شرح نهج الباغة، ج1، ص26، اختلاف در الفاظ.

2- ما نمی دانیم در این امت احدی را بعد از پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که زاهدتر باشد از علی بن أبی طالب عليه‌السلام.(مناقب خوارزمی، ص117، ح128).

لذت ببرد.

(بدیهی است استرسال نفس در لذایذ مباحه دنیویه رفته رفته موجب طغیان و سرکشی می شود و آدمی را از یاد خدا بازمی دارد).

به همین جهت علی عليه‌السلام جلو نفس را از خوردن اغذیه لذیذه می گرفت تا مغلوب نفس نگردد.

## خبر سوید بن غفله

و سلیمان بلخی در باب 51 ینابیع(1) این خبر را از احنف بن قیس نقل نموده و نیز شیخ در ینابیع المودة و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول(2) و خطیب خوارزمی در مناقب(3) و طبری در تاریخ(4) خود از سوید بن غفله نقل نموده اند که گفت:

روزی خدمت امیر المؤمنین مشرف شدم. دیدم ظرف شیر ترشیده ای که بوی ترشیدگی او بمشام من میر سید در مقابل آن حضرت گذارده و قرص نان جو خشکیده پرسبوسی در دست مبارکش است و بقدری آن نان خشک بود که شکسته نمی شد؛ حضرت با زانوی مبارک آن را می شکست و در همان شیر ترشیده نرم می کرد و میل می فرمود. به من هم تعارف کرد، عرض کردم روزه هستم. فرمود: «شنیدم از حبیبم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که هر کس روزه باشد و میل بطعامی کند و برای خدا نخورد خداوند از طعامهای بهشتی به او بخوراند.»

سوید گوید:

دلم بحال علی عليه‌السلام سوخت. فضّه خادمه آن حضرت، نزدیک من بود، گفتم: «از خدا نمی ترسی که سبوس جو را نمی گیری و نان می پزی!» گفت: «به خدا قسم! خودش امر فرمود سبوسش را نگیرم.»

حضرت فرمود: «به فضّه چه می گفتی؟» عرض کردم: «به او گفتم چرا سبوس آرد را نمی گیرد؟» فرمود: «پدر و مادرم فدای رسول اللّه باد که

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ینابیع المودة، ج2، ص447، ح16.

2- مطالب السؤول، ص146.

3- مناقب خوارزمی، ص118، ح130.

4- تاریخ طبری، ج12، ص155.

سبوس طعامش را نمی گرفت و از نان گندم سه روز سیر نخورد تا از دنیا رفت (یعنی من تأسّی برسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نمودم).»

## حلوا نخوردن علی عليه‌السلام

موفق بن احمد خوارزمی(1) و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب خود نقل می نمایند که روزی در دوره خلافت ظاهری، برای علی عليه‌السلام حلوای شیرینی آوردند؛ با انگشت مبارک قدری از آن حلوا برداشت و بو نمود. فرمود: «چه رنگ زیبا و چه بوی خوبی دارد ولی علی از طعم او خبر ندارد» (کنایه از آنکه تا بحال حلوا نخورده ام). عرض کردند: «یا علی، مگر حلوا بر شما حرام است؟» فرمودند: «حلال خدا حرام نمی شود، ولی چگونه راضی شوم که شکم خود را سیر نمایم در حالتی که اطراف مملکت شکمهای گرسنه باشند.»

أتیت بطنانا و حول الحجاز بطون غرثی و اکباد حرّاء و کیف ارضی بانّ اسمی امیر المؤمنین و لا اشارکهم فی خشونه العسر و شدائد الضرّ و البلوی (1).

و نیز خوارزمی از عدیّ بن ثابت نقل می کند که روزی جهت آن حضرت فالوده آوردند. جلو نفس را گرفت و میل نفرمود.

اینها نمونه ای از طرز خوراک آن حضرت بود؛ گاهی سرکه و گاهی نمک و گاهی قدری سبزی و گاهی شیر با نان جو خشکیده میل می نمود و هیچ گاه دو نوع خورشت در یک سفره نمی گذارد!

در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهلم هجری که بدست عبد الرّحمن بن ملجم مرادی ضربت شهادت خورد، افطار را میهمان دخترش ام کلثوم بود. در سر سفره برای آن حضرت نان و شیر و نمک گذارده بودند. با کمال

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مناقب (خوارزمی)، ص119، ح131.

2- من با شکم سیر بخوابم و حال آنکه در اطراف حجاز شکمهای گرسنه و جگرهای گداخته باشد. چگونه من راضی باشم که اسم من امیر المؤمنین باشد ولی در بلایا و شداید و سختیها شریک مؤمنین نباشم.

علاقه ای که بدخترش ام کلثوم داشت متغیر شد فرمود: «ندیده بودم دختری بپدرش جفا کند مانند تو ام کلثوم!» عرض کرد: «بابا چه جفایی کرده ام؟» فرمود: «کدام وقت دیده ای که بابای تو در یک سفره دو نوع خورشت بگذارد.» امر فرمود شیر را که لذیذتر بود برداشتند چند لقمه نان با نمک میل نمود، آنگاه فرمود: فی حلال الدنیا حساب و فی حرامها عذاب و عقاب (1).

## در لباس و پوشش علی عليه‌السلام

و اما لباس و پوشش آن حضرت بسیار ساده و بی قیمت بوده که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(2) و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب(3) و امام احمد بن حنبل در مسند(4) و سط ابن جوزی در تذکره(5) و دیگران از علمای خودتان نوشته اند: و کان علیه ازار غلیظ اشتراه بخمسه دراهم (6). تا آنجا که ممکن بود، لباس را وصله می نمود؛ وصله ها غالباً از پوست و یا از لیف درخت خرما بود و کفش آن حضرت از لیف خرما بود و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول(7) و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودّة(8) و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه نوشته اند که حضرت علی عليه‌السلام آن قدر وصله به لباس زده بود که پسر عمش عبد اللّه بن عباس در دوره خلافت و ریاست ظاهری آن حضرت دلتنگ شد. حضرت فرمودند: لقد رقعت مرقعه حتّی استحییت من راقعها ما لعلیّ من زینه الدنیا کیف نفرح بلذه تفنی و نعیم لا یبقی (9).

دیگری ایراد گرفت بآن حضرت که چرا در حین خلافت و ریاست، شما

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در حلال دنیا حساب و در حرام آن عذاب و عقاب می باشد.

2- شرح نهج البلاغة، ج18، ص262. 3- مناقب، ص68.

4- مسند احمد، ج1، ص159. 5- تذکرة الخواص، ص26.

6- لباس آن حضرت از پارچه درشت بود که پنج درهم خریداری نموده بود.

7- مطالب السؤول، ص180. 8- ینابیع المودة، ج1، ص447.

9- آن قدر وصله روی وصله زدم که از وصله زننده خجالت می کشم. علی را با زینت دنیا چه کار؟ چگونه خوش حال شوم بلذتی که فانی می شود و نعمتی که بقا ندارد؟ (شرح نهج البلاغة، ج9، ص223).

جامه وصله دار می پوشید که مورد اهانت اعادی قرار گیرید. حضرت فرمودند: «این جامه ای است که دل را خاشع می گرداند و کبر را از انسان دور می نماید و مؤمن بآن اقتدا می کند.»

و نیز محمد بن طلحه در مطالب السؤول(1) و خوارزمی در مناقب(2) و ابن اثیر در کامل(3) و سلیمان بلخی در ینابیع المودّة(4) آورده اند که لباس علی عليه‌السلام و غلامش یکسان بوده، هر جامه ای که می خرید، دو ثوب و یک شکل و یک قیمت بود؛ یکی را خود می پوشید و دیگری را بغلام خود قنبر می داد.

اینها بود مختصری از وضع خوراک و پوشاک علی عليه‌السلام که علمای خودتان هم ثبت نموده اند و داعی باقتضای وقت مجلس، به اختصار کوشیدم والا شرح حالات آن حضرت محیّر العقول می باشد. آن حضرت نان جو خشکیده می خورد، ولی نان گندم و شکر و عسل و خرما به فقرا و یتیمان و بینوایان می خورانید. خود لباس وصله دار می پوشید، ولی لباس های زیبا به یتیمان و بیوه زنان می پوشانید.

## گفتار ضرار با معاویه

بس است در اثبات زهد و تقوی و بی اعتنائی آن حضرت به دنیا! کلامی را که احدی بر او سبقت در آن کلام نگرفته، در خطاب بدنیای دنی که اکابر علمای خودتان مانند ابن ابی الحدید در شرح نهج(5) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء(6) و شیخ عبد اللّه بن عامر شبراوی شافعی در کتاب الاتحاف بحبّ الاشراف(7) و محمد بن طلحه در مطالب السؤول(8) و نور الدین بن صباغ مالکی در

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مطالب السؤول، ص155.

2- مناقب خوارزمی، ص120، ح134.

3- تاریخ کامل، ج3، ص401.

4- ینابیع المودة، ج1، ص445.

5- شرح نهج البلاغة، ج18، ص330.

6- حلیة الولیاء، ج1، ص85.

7- الاتحاف بحب الاشراف، ص25.

8- مطالب السؤول، ج1، ص180.

فصول المهمّه(1) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع(2) و سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامه(3) آخر باب 5 و دیگران از علما و مورخین شما نقل نموده اند، مذاکرات معاویه -علیه الهاویه- را با ضرار بن ضمره که مفصّل است در آخر گفتارش ضرار در وصف علی در حضور معاویه گفت:

لقد رایته فی بعض مواقفه و قد ارخی اللیل سدوله و غارت نجومه قابضا علی لحیته یتململ تململ السلیم و یبکی بکاء الحزین و یقول یا دنیا غرّی غیری ابی تعرضت ام الیّ تشوّقت هیهات هیهات طبّقتک ثلاثا لا رجعه فیها فعمرک قصیر و خطرک کبیر و عیشک حقیر آه من فلّه الزاد و بعد السفر و وحشه الطریق فبکی معاویه و قال رحم اللّه ابا الحسن لقد کان و اللّه کذلک (4).

در جای دیگر همین معاویه گفته است:

عقمت النساء ان تلدن مثل علیّ بن أبی طالبعليه‌السلام (2).

## بشارت پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زهد را به علی عليه‌السلام

زهد امیر المؤمنین عليه‌السلام از افاضات فیض ربانی است که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او بشارت داده؛ چنانچه محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب 46 کفایت الطالب مسنداً خبری از عمار یاسر نقل می نماید که گفت شنیدم از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که به علی عليه‌السلام فرمود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- فصول المهمه، ج1، ص599.

2- ینابیع المودة، ج1، ص438.

3- تذکرة الخواص، ص70.

4- در شب تاری علی عليه‌السلام را دیدم محاسنش را به دست گرفته، مثل مار گزیده بخود می پیچید و با حالت حزنی می گریست و می گفت: «ای دنیا، غیر مرا مغرور نما و فریب ده که من فریب تو را نمی خورم. چقدر دور است؛ من تو را سه طلاق دادم. دیگر امید بازگشتی به تو نیست، برای آنکه عمر تو کوتاه است و خطر تو بسیار بزرگ و عیش تو بسیار کم، آه از کمی زاد و دوری سفر و وحشت راه!» معاویه (با آن قساوت قلب و عداوتی که با آن حضرت داشت، بعد از شنیدن کلمات ضرار در شرح حال علی عليه‌السلام) بی اختیار گریه کرد و گفت: «خدا رحمت کند ابو الحسن را (کنیه علی عليه‌السلام بود) هرآینه بتحقیق و اللّه همین قسم بود!»

5- عقیمند زنان عالم بزایند مثل علی بن أبی طالب عليه‌السلام.

انّ اللّه قد زیّنک بزینه لم یتزین العباد بزینه احبّ الی اللّه منها الزهد فی الدنیا و جعلک لا تنال من الدنیا شیئا و لا تنال الدنیا منک شیئا و وهب لک حبّ المساکین فرضوا بک اماما و رضیت بهم اتباعا فطوبی لمن احبّک و صدّق فیک و ویل لمن ابغضک و کذّب علیک فامّا الذین احبّوک و صدّقوا فیک جیرانک فی دارک و رفقاؤک فی قصرک و امّا الذین ابغضوک و کذّبوا علیک فحقّ علی اللّه ان یوقّفهم موقف الکذّابین یوم القیمه (1).

آن قدر در زهد و ورع و تقوی قوی بود که دوست و دشمن او را امام المتقین نامیدند و لقب امام المتقین را فقط مردم به آن حضرت ندادند، بلکه اول کسی که علی عليه‌السلام را باین لقب خواند و مکرر با این لقب آن حضرت را به جامعه معرفی نمود، شخص شخیص خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود که چون وقت ضیق است، مجال اخبار مفصّله نیست، فقط برای نمونه بنقل چند خبر اکتفا می کنم.

## خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علی عليه‌السلام را امام المتقین خواندند

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(2) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء(3) و میر سید علی همدانی در مودة القربی و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب 54 کفایة الطالب(4) از انس بن مالک روایت می نمایند که گفت:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- به درستی که خداوند تو را در اثر زهد در دنیا به زینتی آرایش کرده است که هیچ فردی از بندگان به آن نوع زینت نشده؛ زیرا که هیچ چیز در دنیا محبوب تر از زهد در نظر حق تعالی نیست؛ نه تو از لذائذ دنیوی بهره بردی و نه دنیا توانست تو را استخدام نماید و خداوند تو را موفق بدوستی نیازمندان نموده که معتقد و راضی بامامت تو شدند و راضی شدم من از ایشان که از امامت تو پیروی نمودند خوشا به حال کسانی که تو را دوست داشته و تصدیق از تو نموده اند و وای بر حال دشمنان و تکذیب کنندگان تو! آنان که تو را دوست داشتند و تصدیق کردند، در بهشت همسایه های تو هستند و مصاحب تو می باشند در کاخ با عظمت و شکوه تو؛ آنان که تو را دشمن داشتند و یا تکذیب نمودند، بر خدا لازم است که آن فرقه ها را در محل دروغگویان روز قیامت بکیفر رساند.(کفایة الطالب، ص192)

2- شرح نهج البلاغة، ج1، ص116.

3- حلیة الاولیاء، ج1، ص63.

4- کفایة الطالب، ص186.

روزی رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من فرمودند: «یا انس، آب وضو برای من بیاور.» پس برخاستم آب وضو آوردم. پس از وضو گرفتن، دو رکعت نماز به جای آورد. آنگاه به من فرمود: یا انس اوّل من یدخل من هذا الباب هو امام المتّقین و سیّد المسلمین و یعسوب المؤمنین و خاتم الوصیین و قائد الغرّ المحجلین.

اول کسی که از این در وارد می شود، او امام اهل تقوی و سید و سرور مسلمانان و یعسوب مؤمنان (یعنی پادشاه ایشان همچنان که بزرگ و پادشاه زنبور عسل را یعسوب می گویند) و خاتم اوصیاء و کشاننده رو و دست و پا سفیدان است بسوی بهشت.

انس گوید:

من در دل گفتم خدایا این تازه وارد را مردی از انصار قرار بده ولی دعای خود را پنهان کردم. ناگاه دیدم علی عليه‌السلام از درب در آمد. پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: کیست؟ عرض کردم: علی بن أبی طالب عليه‌السلام است. پس حضرت با حالتی شاد و خندان برخاست، علی عليه‌السلام را استقبال کرد و دست در گردن او نمود عرق رویش را پاک کرد. علی عليه‌السلام عرض کرد: یا رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امروز نسبت بمن کاری می کنی که پیشتر نمی کردی؟ حضرت فرمودند: چرا نکنم و حال آنکه تو از جانب من رسالت مرا بخلق خواهی رسانید و صدای مرا بایشان خواهی شنوانید و بیان خواهی کرد از برای ایشان آنچه را اختلاف کنند بعد از من.

و نیز ابن ابی الحدید در شرح نهج(1) و حافظ ابو نعیم در حلیه(2) نقل می نمایند که روزی علی عليه‌السلام وارد شد بر رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حضرت فرمودند: مرحبا بسیّد المسلمین و امام المتّقین. آنگاه فرمودند: «چگونه است شکر تو بر این نعمت؟» عرض کرد: «حمد می کنم خدا را بر آنچه به من داده و از او می خواهم که توفیق شکر بمن عطا نماید و زیاد گرداند بر من آنچه را به من انعام فرموده.»

و محمّد بن طلحه شافعی در آخر فصل چهارم از باب 1 مطالب السؤول(3) همین

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- شرح نهج البلاغة، ج9، ص116.

2- حلیة الاولیاء، ج1، ص66.

3- مطالب السؤول، ج1، ص70.

حدیث را نقل می کند و به همین دلیل امامت بر اهل تقوی اثبات می نماید برتری آن حضرت را بر اهل تقوا.

و حاکم در مستدرک(1) و بخاری(2) و مسلم(3) در صحیحین خود نقل می نمایند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «سه چیز درباره علی عليه‌السلام به من وحی شده که: انّه سیّد المسلمین و امام المتّقین و قائد الغرّ المحجّلین.» (4)

و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب 45 کفایت الطالب(5) مسنداً از عبد اللّه بن اسعد بن زراره نقل نموده که گفت: رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

شب معراج که مرا به آسمان بردند، وارد قصری نمودند از لؤلؤ، فرش او از طلای درخشنده بود. فاوحی الیّ و امرنی فی علیّ بثلاث خصال بانّه سیّد المسلمین و امام المتّقین و قائد الغر المحجّلین (6).

و امام احمد بن حنبل در مسند(7) نقل می نماید که روزی رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به علی عليه‌السلام خطاب نمود: یا علیّ النظر علی وجهک عبادة، انّک امام المتّقین و سیّد المؤمنین، من احبّک فقد احبّنی و من احبّنی فقد احبّ اللّه و من ابغضک فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض اللّه (8).

بدیهی است مردم پست و بی فکر و متملق و گاهی اشخاص بی ملاحظه،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مستدرک، ج3، ص138.

2- صحیح بخاری، ج3، ص138.

3- صحیح مسلم، ج3، ص126.

4- به درستی که علی عليه‌السلام سید و آقای مسلمانان و پیشوای اهل تقوای و کشاننده رو و دست سفیدان است (بسوی بهشت).

5- کفایة الطالب، ص190.

6- وحی نمود بسوی من و امر نمود مرا در علی عليه‌السلام به سه خصلت که او سید و آقای مسلمانان و پیشوای اهل تقوی و کشاننده رو و دست و پا سفیدان است (بسوی بهشت).

7- مسند احمد، ج1، ص77-146 با اختلاف الفاظ.

8- یا علی عليه‌السلام! نظر کردن بر روی تو عبادت است. بدرستی که تویی امام و پیشوای اهل تقوا؛ سید و آقای مؤمنان؛ کسی که ترا دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که مرا دوست بدارد، خدا را دوست داشته و کسی که ترا دشمن بدارد، مرا دشمن داشته و کسی که مرا دشمن بدارد، خدا را دشمن داشته است.

افرادی را در موقع مدح به لقب ها یا صفات یا ستایش های بی جا بخوانند؛ مانند آنچه غالباً درباره سلاطین و امرا و وزرا و خلفا گفته شده است و ارباب تواریخ هم ثبت و ضبط نموده اند.

ولی از مثل رسول خدایی که مجسمه حق و حقیقت بوده، هیچ گاه شایسته نبوده کسی را بخواند به لقب و صفتی که خالی از معنا باشد. و البته آنچه بر لسان صاحب وحی جاری شود، عین حقیقت بلکه به مصداق آیه شریفه (وَ مٰا یَنْطِقُ عَنِ الْهَویٰ إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْیٌ یُوحیٰ)، وحی مطلق است. خاصه آنکه خود فرماید که پروردگار در شب معراج بمن وحی فرمود و امر نمود که علی عليه‌السلام را امام المتّقین بخوانم.

پس بس است در فضل و مقام و تعریف تقوای امیر المؤمنین علی عليه‌السلام که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بامر پروردگار آن حضرت را اختصاص داد بخصیصه ای که احدی از صحابه را بآن خصیصه مخصوص نگردانید و در میان تمام صحابه آن حضرت را امام المتقین قرار داد و مکرر باین لقب آن بزرگوار را خواند.

و البته امام به تمام معنی متّقی باید تا امام اهل تقوا گردد؛ چه آنکه تقوای امام باید سرمشق اهل تقوی باشد.

اگر بخواهم جهات زهد و ورع و تقوای علی عليه‌السلام را مشروحاً و مبسوطاً بیان نمایم، به مثل معروف، مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

شیخ: آنچه درباره سیدنا علی -کرم اللّه وجهه- بفرمایید کم گفته اید و واقعاً هم همان است که معاویه گفته: «عقیمند زنان عالم بزایند مانند علی بن أبی طالب عليه‌السلام!»

داعی: پس معلوم شد در میان کبار صحابه علی عليه‌السلام سرآمد اهل تقوا بوده است که رسول اکرم خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به امر و دستور خدای متعال او را امام المتقین و پیشوای پرهیزکاران قرار داده است. پس همان قسمی که از حیث نسب و نژاد نورانی و جسمانی ممتاز و مقدم بوده، از حیث تقوی هم حق تقدّم با آن بزرگوار بوده.

در اینجا متوجه به یک مطلبی شدم، اگر چنانچه اجازه بدهید یک سؤال از شما بنمایم؟

شیخ: خواهش می کنم بفرمایید.

داعی: آیا احتمال هواپرستی و حبّ جاه و دنیا طلبی بعلی عليه‌السلام که لیاقت امامت اهل تقوی را در میان صحابه کبار داشته می دهید؟.

شیخ: ابداً ممکن نیست چنین خیالی درباره علی -کرم اللّه وجهه- برود؛ چنانچه خودتان فرمودید و مشهور است کسی که دنیا را سه طلاق گوید و با ادای این جملات، بی اعتنایی خود را به دنیا ثابت نماید، چگونه میل بدنیا پیدا می کند؟

علاوه، مقام و مرتبه سیدنا علی -کرم اللّه وجهه- بالاتر از آن است که چنین نسبتی را به آن جناب بدهیم، تصور این خیال هم غیر ممکن است تا چه رسد به عمل آن.

داعی: پس قطعاً عملیات آن مجسمه تقوا تماماً برای خدا بوده و قدمی بر غیر حق بر نداشته و هرکجا حقّی می دیده، بی اختیار استقبال می نموده.

شیخ: بدیهی است غیر از این از سیدنا علی -کرم اللّه وجهه- سراغ نداریم.

## اهل حقیقت قضاوت منصفانه نمایند

داعی: پس بفرمائید بعد از وفات رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که علی عليه‌السلام حسب الوصیة مشغول غسل و کفن و دفن آن حضرت بود و در سقیفه بنی ساعده عدّه ای جمع شدند و با ابی بکر بیعت نمودند، آنگاه آن حضرت را برای بیعت طلبیدند، به چه علت بیعت ننمود.

اگر طریقه خلافت ابی بکر حق و مسأله اجماع ثابت و مسلّم و دلیل حقانیت بود علی القاعده نبایستی علی عليه‌السلام با شدت تقوی و پرهیزکاری تعلّل ورزد و روی گردان از حق شود زیرا هرکجا حق بود، مطابق فرموده پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علی عليه‌السلام باید آنجا حاضر باشد.

از جهتی لازمه تقوا این است که شخص متقی از حق روی گردان نشود و از جهت دیگر بنا به اخباری که لیله ماضیه با سلسله اسنادش بعرضتان رسانیدم که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: علی مع الحق و الحق مع علی حیثما دار؛ یعنی علی با حق و حق با علی عليه‌السلام می گردد؛ اگر آن قضایا حق و تعیین ابی بکر به مقام خلافت حق بود، بایستی

آن حضرت با میل و علاقه قلبی آنها را استقبال و تصدیق نماید نه آنکه مخالفت نماید. پس لا بد مخالفت علی عليه‌السلام از بیعت از دو حال خارج نبوده: یا علی عليه‌السلام بر خلاف حق رفتار کرده و متمرّد امر رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده که بیعت با خلیفه پیغمبر ننموده یا وضع خلافت و طریقه اجماع را ساختگی و سیاسی بر خلاف حق دانسته، لذا بیعت ننموده.

اما قسم اول نظر به فرموده رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که علی عليه‌السلام با حق و حق با علی عليه‌السلام می گردد و آن حضرت را امام المتّقین خوانده و قطعاً علی عليه‌السلام اهل دنیا نبوده و حب جاه و هوی و هوس در او راه نداشته و دنیا را سه طلاق گفته و طالب ریاست ظاهری نبوده، قطعاً منتفی است. پس لا بد قسم دوم بوده که چون خلافت را ساختگی و سیاسی و بر خلاف رضای خدا و رسول دانسته لذا بیعت ننموده.

شیخ: عجب فرمایشی می فرمائید که سیدنا علی -کرم اللّه وجهه- بیعت نکرده، در صورتی که تمام کتب اخبار و تواریخ ما و شما ثابت نموده اند که سیدنا علی عليه‌السلام با ابی بکر -رضی اللّه عنه- بیعت نمود و تخلف از اجماع ننمود.

داعی: عجب از شما است که عرایض شب های قبل را فراموش نمودید که مفصلاً شرح دادم نقل اقوال اکابر علمای خودتان را که حتی بخاری و مسلم هم در صحیحین خود نوشته اند، بیعت علی عليه‌السلام به فوریت واقع نشد.

عموم علمای خودتان معترفند روز اول که حضرت را بجبر و اهانت از منزل کشیدند و به مسجد بردند (چنانچه شبهای قبل مفصلا عرض شد (1))، بیعت نکرده به منزل برگشت. و ابراهیم بن سعد ثقفی متوفی سال 283 و ابن ابی الحدید و طبری و دیگران از ثقات علمای خودتان متّفقاً نوشته اند که بیعت آن حضرت بعد از شش ماه بود (یعنی بعد از وفات حضرت صدیقه کبری فاطمه زهراء علیها‌السلام بوده؛ چنانچه مفصّلاً در شبهای قبل به عرضتان رسانیدم).

بر فرض تسلیم که بگوییم آن حضرت بیعت نموده پس چرا شش ماه کمتر یا بیشتر توقف نمود و بیعت ننمود بلکه محاجّه هم نمود؟ و حال آنکه از مثل علی عليه‌السلام مجسّمه حق و تقوی شایسته نبود و لو برای یک ساعت منحرف از حق گردد و حق را بعقب بیندازد.

شیخ: لا بدیک جهتی داشته که خودشان در آن موقع بهتر می دانستند که چه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- رجوع شود به (جلسه هفتم) همین کتاب.

می کنند. اینک بر ما چه آمده که در امور بین بزرگان و اختلاف آنها بعد از 1300 سال دخالت نماییم؟!! (خنده شدید حضار).

داعی: دعاگو هم بهمین مقدار از جواب قانع شدم که چون شما جواب منطقی نداشتید و راه گریز و دفاعی نبود که اثبات مرام نمایید، لذا باین نوع از جواب مبادرت جستید ولی مطلب به قدری واضح و روشن است در نزد مردمان صالح منصف که محتاج به دلیل و برهان نیست.

و اما اینکه فرمودید: بر ما نیست که در امر بزرگان و اختلافات آنها دخالت نماییم، البته تا جایی که آن امر تماس با ما ندارد، فرمایش شما صحیح است و در اختلاف آراء بزرگان حق دخالت نداریم. ولی در این موضوع بالخصوص اشتباه فرموده اید؛ برای آنکه هر فرد مسلمان عاقلی باید دین حقیقی داشته باشد نه دین تقلیدی؛ و راه تحقیق در دین همین است که وقتی ما در تاریخ جمهور مسلمین می بینیم بعد از وفات رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امت و صحابه کبار دو فرقه شدند، کنجکاوی نموده. ببینیم کدام یک از آن دو فرقه ذی حق بوده اند تا پیروی حق نماییم. نه آنکه کورکورانه به خیال حق روی عادت و تقلید از پدر و مادر و اسلاف براهی برویم که تحقیقی در آن راه ننموده باشیم.

شیخ: لا بد می خواهید بگویید خلافت ابی بکر -رضی اللّه عنه- بر حق نبوده؛ اگر خلافت ابی بکر -رضی اللّه عنه- بر خلاف حق و علی -کرم اللّه وجهه- ذی حق در امر خلافت بوده، با قدرت و شجاعتی که مخصوص خود او بود و با علاقه ای که در اجرا حق و حقیقت داشت و دیگران هم او را ترغیب می نمودند، چرا قیام به حق ننمود و به قول شما بعد از شش ماه بیعت نمود؟ حتی بنماز هم حاضر می شد و در مواقع لزوم در مشورت خلفاء -رضی اللّه عنهم- وارد و رأی های صائب هم می داد.

## سکوت و قعود و اعتزال و فرار انبیا از میان امتها بواسطه نداشتن یاور و غیره

داعی: اولاً انبیا و اوصیاء مطابق مقررات و دستورات الهی عمل می نمودند و از خود اراده ای نداشتند. لذا نمی توان به آنها ایراد گرفت که چرا قیام بجنگ ننمودند یا چرا قعود و سکوت و یا چرا در مقابل اعدا فرار نمودند و یا پنهان گردیدند؟!

چنانچه اگر به تاریخ حالات هر یک از انبیای عظام و اوصیا کرام بنگرید، از این قبیل قضایا بسیار می بینید که با افکار شما بی تناسب می باشد؛ مخصوصاً قرآن مجید به بعض از آنها اشاره نموده که به واسطه نداشتن یار و همراه، سکوت و قعود و یا فرار نموده و پنهان گردیدند.

چنانچه در آیه 10 سوره 54 (قمر) از قول نوح شیخ الانبیاء خبر می دهد: (فَدَعٰا رَبَّهُ أَنِّی مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ) (1).

و در آیه 48 سوره 19 (مریم) قصه اعتزال و کناره گیری حضرت ابراهیم -علیه و علی نبیّنا و آله السّلام- را خبر می دهد که وقتی از عمّش آزر استمداد نمود و جواب یأس شنید فرمود: (وَ أَعْتَزِلُکُمْ وَ مٰا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ أَدْعُوا رَبِّی). (2)

پس جایی که ابراهیم خلیل اللّه وقتی یاری و کمک از عم خود ندید، عزلت و گوشه گیری اختیار نماید، علی عليه‌السلام به طریق اولی بایستی بواسطه نبودن یار و یاور، عزلت و کناره گیری اختیار نماید.

شیخ: گمان می کنم مراد از این عزلت، عزلت قلبی باشد که قلباً از آنها دوری و بیزاری جست نه عزلت مکانی.

داعی: اگر جناب عالی بتفاسیر فریقین مراجعه نمایید، می بینید که مراد از اعتزال عزلت مکانی بوده نه عزلت قلبی؛ بخاطر دارم که امام فخر رازی در تفسیر کبیر گوید: الاعتزال للشیء هو التباعد عنه و المراد انی افارقکم فی المکان و افارقکم فی طریقتکم. (2)

فلذا ارباب سیر آورده اند که بعد از این قضیّه، حضرت ابراهیم عليه‌السلام از بابل به کوهستان فارس مهاجرت نمود و هفت سال در اطراف آن جبال سیر می نمود. از خلق عزلت و کناره گرفت، بعد از آن به بابل برگشت و دعوت خود را آشکار ساخت و بتها را شکست. او را گرفتند و در آتش انداختند، خداوند آتش را بر او سرد و سلامت نمود و موجب ظهور امر رسالت گردید.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- پس خدا را خواند و دعا کرد که بار الها! من سخت مغلوب قوم شده ام! تو(به لطف خود) مرا یاری فرما.

2- من از شما و بتانی که بجای خدا می پرستید، دوری کرده و خدای یکتا رای می خوانم.

3- اعتزال از چیزی به معنای دوری از آن می باشد و مراد ابراهیم عليه‌السلام از کلمه «أعتزلکم»، یعنی من از مکان و طریقه شما جدا می شوم و دوری می نمایم.(تفسیر کبیر، ج21، ص229).

و در آیه 21 سوره 28 (قصص) قصه فرار کردن حضرت موسی عليه‌السلام را با خوف و ترس نقل فرموده (فَخَرَجَ مِنْهٰا خٰائِفاً یَتَرَقَّبُ قٰالَ رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّٰالِمِینَ) (1).

پس جایی که پیغمبر اولو العزم خدا با ترس و خوف فرار نماید. آیا وصی رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و قعود و عزلت و کناره گیری معذور نمی باشد؟!

و در سوره اعراف، قصه گوساله پرست شدن بنی اسرائیل را در غیاب حضرت موسی عليه‌السلام به اغوای سامری و بازیگری های او و سکوت هارون را با آنکه خلیفه حضرت موسی عليهما‌السلام بوده نقل نموده، تا در آیه 150 فرماید: (وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِیهِ یَجُرُّهُ إِلَیْهِ قٰالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کٰادُوا یَقْتُلُونَنِی) (2)

## شباهت علی با هارون در موضوع خلافت

پس طبق آیات قرآنی، حضرت هارون عليه‌السلام پیغمبر و خلیفه منصوص حضرت موسی عليه‌السلام جهت تنها بودن و اینکه امت او را خوار و زبون نمودند، در مقابل عمل شیع سامری و شرک مسلّم گوساله پرستی مردم، سکوت اختیار نمود و قیام به سیف ننمود.

علی عليه‌السلام هم که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را شبیه هارون و صاحب منزله هارونی معرفی نمود (چنانچه در لیالی ماضیه مشروحا ذکر نمودیم). (3) اولا و احق بود که وقتی در مقابل امر واقع شده قرار گرفت و تنها ماند و دنیا طلبان و مخالفین خود را آن طرف دید، مانند جناب هارون صبر و تحمل اختیار نماید.

فلذا به روایات اکابر علمای خودتان که قبلاً عرض شد، وقتی آن حضرت را جبرا به مسجد آوردند و شمشیر برهنه بر سرش گرفتند و فشار آوردند که بیعت نماید، خود را بقبر پیغمبر رسانید همان کلماتی را گفت که خداوند از قول هارون خبر می دهد که به موسی گفت: ( ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي)؛ یعنی یا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- موسی از شهر با حال ترس و نگرانی از دشمن بیرون رفت و گفت: بار الها! مرا از شر قوم ستمکار نجات ده.

2- از فرط غضب سر برادرش (هارون) را به سوی خود کشید. (هارون) گفت: (ای جان برادر) ای فرزند مادرم (بر من خشمگین مباش که من با نهایت کوشش و فداکاری هدایت قوم کردم). آنها مرا خوار و زبون داشتند تا آنجا که نزدیک بود مرا به قتل برسانند.

3- رجوع شود به (جلسه چهارم و پنجم) همین کتاب.

رسول اللّهصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به بین امت مرا تنها گذارده و ضعیفم نموده و می خواهند مرا بکشند.

از همه انبیاء بالاتر و حجت تام و تمام سیره خود خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می باشد که لازم است در اطراف آن فکر نمائیم که چرا در مقابل دشمنان و بدعت های قوم، سیزده سال در مکّه معظّمه سکوت اختیار نمود تا جایی که شبانه از مرکز بعثت و وطن مألوف فرار اختیار نمود؛ جز برای آن بود که چون یاور نداشت مانند انبیاء سلف صبر و تحمل و فرار برقرار اختیار نمود که: الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین.(1) بالاتر بگویم که در حین قدرت و توانائی هم نتوانست کما ینبغی آثار بدع قوم را بر طرف نماید.

شیخ: چگونه ممکن است باور نمود که آن حضرت نتوانست بدعتها را از میان بردارد.

داعی: حمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد حنبل در مسند از ام المؤمنین عایشه نقل نموده اند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او فرمودند:

اگر این مردم قریب العهد بکفر و زمان جاهلیت نبودند و نمی ترسیدم که به قلب خود منکر آن شوند، امر می نمودم خانه کعبه را خراب کنند و آنچه که از آن بیرون بردند، داخل نموده و خانه را بزمین متصل می ساختم و مانند زمان حضرت ابراهیم عليه‌السلام دو در برای آن قرار می دادم به سمت مشرق و مغرب و بنیاد آن را بپایه بنای حضرت ابراهیم عليه‌السلام می رسانیدم.

آقایان از روی انصاف دقت کنید! جایی که رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با آن مقام و مرتبه عالیه الهیّه که برای ریشه کن نمودن شرک و کفر و آثار آنها مبعوث گردیده، از صحابه خود ملاحظه نماید (بنابر آنچه اکابر علمای خودتان نوشته اند) و بدعی که در ساختمان ابراهیمی عليه‌السلام به کار رفته، نتواند عوض نماید و بصورت اصلی در آورد که مبادا مسلمانان روی عادت عهد جاهلیت انکار آن نمایند، تصدیق نمایید امیر المؤمنین عليه‌السلام اولا بود به عمل نمودن بآن سیره و دستور که در مقابل قومی حسود و عنود واقع شده بود که عقب فرصت می گشتند تا تلافی نموده و ضربات

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کشف الخفاء، ج2، ص85، ح1832.

خود را به آن حضرت بلکه به اصل دین وارد آورند.

چنانچه فقیه واسطی ابن مغازلی شافعی و خطیب خوارزمی در مناقب(1) خود نقل نموده اند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به علی عليه‌السلام فرمود:

امت از نو کینه ها در دل دارند و زود است عد از من با تو خدعه نموده و آنچه در دل دارند ظاهر سازند. من ترا امر می نمایم به صبر و تحمل تا خداوند تو را جزا و عوض خیر عنایت فرماید!

## علت قعود علی عليه‌السلام از جنگ با مخالفین بعد از وفات پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و صبر و سکوت آن حضرت برای خدا

ثانیاً امیر المؤمنین عليه‌السلام یگانه راد مردی بود که در زندگی ابداً خود را نمی دید و هرچه می دید، خدا می دید؛ یعنی به تمام معنی فانی فی اللّه بود. خود و بستگان خود و امامت و خلافت و ریاست را برای خدا و دین خدا می خواست. فلذا صبر و تحمل و سکوت و عدم قیام آن حضرت در مقابل مخالفین برای احقاق حق ثابت خود، برای خدا بود که مبادا تفرقه در جامعه مسلمین بیفتد و مردم به کفر اولیه برگردند.

چنانچه موقعی که فاطمه مظلومه عليها‌السلام مأیوسانه بخانه برگشت در حالتی که حقش را برده بودند خطاب نمود، به امیر المؤمنین عليه‌السلام و عرض کرد: اشتملت شمله الجنین و قعدت حجره الظنین نقضت قادمه الاجدل فخانک ریش الاعزل هذا ابن ابی قحافه یبزنی نحله ابی و بلغه ابنی-الخ-لقد اجهر فی خصامی و الفتیه الدنی کلامی (2).

مخاطبه اش طولانی است مولانا علی عليه‌السلام تمام کلمات و خطابات را گوش داد تا فاطمه عليها‌السلام ساکت شد آنگاه به مختصر جوابی بی بی را قانع نمود که از جمله فرمود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مناقب (خوارزمی)، ص302.

2- مانند طفل در شکم مادر، پرده نشین شدی و چون شخص متهم در کنج خانه پنهان گشته ای و بعد از آنکه شاه پرهای بازها را در هم شکستی، اکنون از پرهای مرغان ضعیف عاجز گردیده ای و توانایی بر آنها نداری اینک پسر ابو قحافه (ابی بکر) بستم و ظلم، عطاء و بخشیده پدرم را و قوت و معیشت فرزندان مرا می برد با من آشکارا دشمنی می کند و در سخن گفتن بسختی با من مجادله می نماید.(نهج السعادة، ص64).

فاطمه عليها‌السلام، من در امر دین و احقاق حق تا آنجا که ممکن بود کوتاهی نکردم. آیا مایل هستی که این دین مبین باقی و پایدار بماند و نام پدرت إلی الأبد در مسجدها و مأذنه ها برده شود؟ گفت: «منتهای آمال و آرزویم همین است.» فرمود: «پس در این صورت باید صبر کنی؛ چه آنکه پدرت خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من وصیت ها نموده. من می دانم باید صبر نمایم، و الا قدرت دارم که دشمنان را خوار نمایم و حقّت را بگیرم، ولی بدان که آن وقت دین از میان می رود. پس از برای خدا و حفظ دین خدا صبر کن؛ زیرا ثواب آخرت برای تو بهتر است از حقّی که از تو غصب نمودند.»

به همین جهت صبر را پیشه خود قرار داد و صبر کرد برای حفظ حوزه اسلام که ایجاد دودستگی نشود؛ چنانچه غالباً در خطب و بیانات خود اشاره باین جهات می نمود.

## بیانات علی عليه‌السلام در علت قعود و سکوت بعد از وفات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

از جمله ابراهیم بن محمّد ثقفی که از ثقات علمای جماعت است و ابن ابی الحدید در شرح نهج(1) و علی بن محمّد همدانی نقل می نمایند که چون طلحه و زبیر بیعت را شکستند و به سمت بصره رفتند، حضرت امیر عليه‌السلام امر فرمود مردم در مسجد جمع شدند. خطبه ادا نمود بعد از حمد و ثنای پروردگار فرمود:

فان الله تبارک و تعالی لما قبض نبیه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قلنا نحن اهل بیته و عصبته و ورثته و عترته و اولیائه و احق خلایق الله به لا ننازع حقه و سلطانه فبینما نحن اذ نفر المنافقون فانتزعوا سلطان نبینا منا و ولوه غیرنا فبکت لذلک و الله العیون و القلوب منا جمیعا و خشنت و الله الصدور و ایم الله لو لا مخافه الفرقه من المسلمین ان یعودوا الی الکفر و یعود الدین لکنا قد غیرنا ذلک ما استطعنا و قد ولیّ ذلک ولاه و مضوا لسبیلهم و رد الله الامر الیّ و قد بایعانی و قد نهضا الی البصره لیفرقا جماعتکم و یلقیا بأسکم بینکم (2).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- شرح نهج البلاغة، ج1، ص225.

2- ما حصل معنی آنکه پس از رحلت رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفتیم: ما اهل بیت و خویشان و وراث و عترت و اولیای آن حضرت و سزاوارترین خلایق به رتبه و مقام آن حضرت هستیم و منازعی برای حق و سلطه و سلطنت آن حضرت نداشتیم. گروهی از منافقین دست به دست هم داده، خلافت را از ما گرفته، به دیگری واگذار نمودند بخدا قسم برای این امر چشمها و دلهای ما گریان و آزرده گردیده و سینه ها از خشم و کینه پر گردیده به خدا قسم اگر خوف تفرقه مسلمانان نبود که به قهقرا برگردید به کفر هرآینه تغییر می دادیم خلافت را (و لکن سکوت اختیار نمودم) و آنان بامر خلافت مشغول شدند تا روزی که مسلمانان با من بیعت نمودند. در آن هنگام طلحه و زبیر از کسانی بودند که نخست با من بیعت نموده و سپس به طرف بصره نهضت کردند به منظور آنکه اختلاف کلمه بین شما مسلمانان و ایجاد دودستگی را فراهم تا جنگ داخلی را بر قرار نمایند.

و نیز ابن أبی الحدید و کلبی از علمای بزرگ شما روایت نموده اند که در موقع حرکت ببصره آن حضرت برخاست در مقابل مردم و خطابه کرد و ضمن خطبه فرمود:

ان الله تعالی لما قبض نبیه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم استاثرت علینا قریش بالامر و دفعتنا عن حق نحن احق به من الناس فرایت ان الصبر علی ذلک افضل من تفریق کلمه المسلمین و سفک دمائهم و الناس حدیثوا عهدا بالاسلام و الدین (1).

پس سکوت و تسلیم شدن آن حضرت به مقام خلافت أبی بکر و عمر از جهت رضا نبوده، بلکه از یک طرف از تفرقه مسلمین و خونریزی و از طرف دیگر خوف زوال دین و غلبه کفار و ارتداد سست عنصرها بوده.

لذا بعد از شش ماه سکوت و مقابله بر خلاف و محاجّه با آنها که همه فهمیدند آن حضرت مخالف با آن دستگاه سیاسی می باشد، آنگاه برای حفظ دین (که بوسیله دودستگی ممکن بود از میان برود) بنابر آنچه اکابر علمای خودتان نوشته اند، بیعت نمود و در مقام مساعدت برآمد که فی الحقیقه مساعدت بدین مقدّس اسلام بود نه رضایت و تصدیق به امر خلافت؛ چنانچه در نامه ای که برای اهل مصر به وسیله مالک اشتر فرستاد، همین معنی را متذکر شد و صریحاً نوشت که سکوت من برای دین و بیعت هم برای دین بوده. این است عین عبارت نامه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- پس از وفات رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قریش جمعیت نموده خلافت حقی که از همه مردم ما سزاوارتر بودیم به آن، از ما گرفتند. من احساس نمودم که صبر در این مورد بهتر است از تفریق مسلمانان؛ زیرا اگر صبر نکرده بودم، اختلاف کلمه ایجاد و شکاف عمیقی بین صفوف مسلمین می شد و خونها ریخته می گردید. چون مسلمانان تازه عهد به اسلام و دین بود.(شرح نهج البلاغة، ج1، ص226).

آن حضرت که ابن أبی الحدید هم در شرح نهج البلاغه(1) نقل نموده است.

## نامه علی عليه‌السلام به اهل مصر

فان الله سبحانه بعث محمداً صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نذیرا للعالمین و مهیمنا علی المرسلین فلما مضی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تنازع المسلمون الامر من بعده فو، الله ما کان یلقی فی روعی و لا یخطر ببالی ان العرب تزعج هذا الامر من بعده صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عن أهل بیته و لا انهم منحوه عنی من بعده!!فما راعنی الا انثیال الناس علی فلان یبایعونه فامسکت بیدی حتی رایت راجعه الناس قد رجعت عن الاسلام یدعون الی محق دین محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فخشیت ان لم انصر الاسلام و أهله أن أری فیه ثلما أو هدما تکون المصیبه به علی اعظم من فوت ولایتکم التی انما هی متاع ایام قلائل یزول منها ما کان کما یزول السراب او کما یتقشع السحاب فنهضت فی تلک الاحداث حتی زاح الباطل و زهق و اطمأن الدین و تهنه (2).

## خطبه امیر المؤمنین عليه‌السلام بعد از شهادت محمّد بن ابی بکر

و نیز ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از کتاب الغارات ابراهیم ابن سعد بن هلال ثقفی از رجال خودش از عبد الرحمن بن جندب از پدرش نقل نموده است که بعد از فتح مصر بدست دشمنان و شهادت محمّد بن ابی بکر، امیر المؤمنین عليه‌السلام خطبه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- شرح نهج البلاغة، ج17، ص107.

2- خداوند سبحان محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بر انگیخت برای ترسانیدن جهانیان و گواه بر پیغمبران؛ چون آن حضرت در گذشت، پس از او مسلمانان در امر خلافت نزاع و گفتگو کردند. به خدا سوگند! دلم راه نمی داد و بخاطرم نمی گذشت و باور نمی کردم که عرب پس از آن حضرت، خلافت را از اهل بیت و خاندان او بدیگری واگذارند و نه آنکه پس از آن بزرگوار (با همه سفارشات و نصوص بارزه) آن را از من بازدارند! مرا برنج نیفکند مگر شتافتن مردم بر فلان (ابی بکر) که با او بیعت کنند. پس دست خود را (از بیعت) نگاه داشتم تا آنکه دیدم گروهی از مردم مرتد شدند و از اسلام برگشتند و می خواستند دین محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را از بین ببرند. پس ترسیدم اگر بیاری اسلام و مسلمانان نپردازم، رخنه یا ویرانی در آن ببینم که مصیبت و اندوه آن بر من بزرگتر از فوت شدن ولایت و حکومت بر شما باشد که کالای چند روزی است که آنچه از آن ملحق می شود، از دست می رود مانند آنکه سراب زایل می گردد یا چون ابر از هم پاشیده می شود! پس میان آن پیش آمدها و تباهکاریها برخاسته تا آنکه جلو نادرستی و تباهکاری گرفته شد از بین رفت و دین آرام گرفت و بازایستاد

مفصّلی بیان نمود (که عیناً تمام جملاتی را که در نامه خود برای اهل مصر فرستاده بود از اظهار نارضایتی اوضاع و رفتار مسلمانان بعد از وفات رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ظاهر و بارز نمود) تا آنجا که می نویسد مردی گفت:

یا بن أبی طالب انک علی هذا الامر لحریص، فقلت انتم احرص منی و ابعد، اینا احرص؟ انا الذی طلبت میراثی و حقی الذی جعلنی الله و رسوله اولی به؟ ام انتم اذ تضربون وجهی دونه، و تحولون بینی و بینه فبهتوا و الله لا یهدی القوم الظالمین! (1).

پس از این کلمات و سایر خطب و بیانات آن حضرت که وقت اجازه گفتارش را نمی دهد، معلوم می شود علت عدم قیام و تسلیم-و بیعت نمودن بعد از شش ماه (به عقیده علمای شما) خوف زوال دین و تفرقه مسلمانان بوده است نه رضای به خلافت آنها؛ زیرا اگر آن روز علی عليه‌السلام قیام به حق می کرد، محققاً جمعی هم اطراف آن حضرت را می گرفتند (چنانکه مکرر آن حضرت را ترغیب به قیام نمودند)، آنگاه جنگ داخلی شروع می شد، پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هم تازه از دنیا رفته، مسلمانان هم قریب العهد به کفر بودند هنوز ایمان در قلبهای آنها کاملاً استقرار پیدا ننموده بود. لذا وقت به دست بیگانگان و اعادی دین از یهود و نصاری و مشرکین از همه بالاتر منافقین می افتاد بساط عزت اسلامیان بر چیده و اساس دین از میان می رفت.

چون امیر المؤمنین عليه‌السلام عالم و دانای به حقایق بود، رسول خدا هم باو خبر داده بود، می دانست که اصل دین از میان نمی رود. مثل دین در میان مردم، مثل آفتاب است؛ ممکن است مدت کمی در پس پرده جهل و عناد بماند ولی عاقبت ظاهر و هویدا خواهد شد. (چنانچه نور حقیقت آن بزرگوار عالم را روشن و منور ساخت.)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ای پسر ابی طالب، در طلب خلافت چه قدر حریص می باشی؟ گفتم: «شما حریص تر از من و دورتر از آن مقام می باشید! کدام یک از ما حریص تر می باشیم؟ آیا من که میراث و حق خود (یعنی خلافت را) که خدا و رسول او برای من قرار دادند طلب می نمایم و اولی به آن هستم-یا شما که (بدون آنکه حقی داشته باشید) مرا از حق خویش بازداشتید و میان من و حق ثابت من حاجز و حایل شدید، پس مبهوت گشته و از جواب بازماندند -و خداوند متعال هرگز ظالمان را هدایت نکند». (شرح نهج البلاغة، ج6، ص240).

پس ملاحظه فرمود باقتضای مصلحت دین صبر کند بهتر است از آنکه قیام کند که دودستگی تشکیل شده، و باعث تفرقه مسلمین گردد و فرصتی به دست دشمن ها بدهد که اصل دین را از میان ببرند و لو رسول خدا خبر به بقای دین داده بود ولی سبب ذلت و حقارت مسلمین و برای مدتی پیشرفت آنها بعقب می افتاد.

منتها برای اثبات حق خودش، شش ماه تأمل نمود و در مجالس و محاضر با مناظرات بسیار حق را ظاهر نمود (چنانچه در شبهای قبل عرض کردم)، بیعت نکرد قیام به جنگ ننمود، ولی در مناظرات و احتجاجات اثبات حق نمود.

## خطبه شقشقیه

چنانچه در اول خطبه شقشقیه اشاره باین معانی نموده که فرمود:

اما و الله لقد تقمصها فلان (ابن ابی قحافه) و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر فسدلت دونها ثوباً و طویت عنها کشحا و طفقت ارتای بین ان اصول بید جذاء او اصبر علی طخیه عمیاء یهرم فیها الکبیر و یشیب فیها الصغیر و یکدح فیها مؤمن حتی یلقی ربه فرأیت ان الصبر علی هاتا احجی فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی اری تراثی نهبا حتی مضی الاول لسبیله فادلی بها الی فلان بعده الخ (1).

تا آخر خطبه که تمام مشتمل است بر دردهای دل آن حضرت که وقت مجلس بیش از این اجازه نمی دهد مزاحمت دهم. به مقداری که اثبات مرام نماید و از

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوگند بخداوند که پسر ابی قحافه (ابی بکر) خلافت را مانند پیراهن پوشیده، و حال آنکه می دانست مقام من برای خلافت مانند قطب وسط آسیا می باشد. علوم و معارف از سرچشمه فیض من مانند سیل سرازیر می شود و هیچ پرواز کننده ای در فضای علم و دانش باوج رفعت من نمی رسد. پس جامه خلافت را رها و پهلو از آن تهی نمودم و در کار خود اندیشه می کردم که آیا بدون دست (یعنی بدون یار و یاور) حمله کرده (حق خود را مطالبه نمایم) یا آنکه بر تاریکی کوری (و گمراهی خلق) صبر کنم که پیران فرسوده و جوانان پژمرده و پیر و مؤمن رنج کشیده تا بمیرد دیدم صبر کردن خردمندی است پس صبر کردم در حالتی که چشمانم را خاشاک و غبار و گلویم را استخوان گرفته بود میراث خود را تاراج و غارت رفته می دیدم تا آنکه اولی(ابی بکر)راه خود را بانتها رسانید و خلافت را به آغوش (عمر) بعد از خود انداخت.

تأثرات درونی آن حضرت خبر دهد گمان می کنم کافی باشد.

## اشکال در خطبه شقشقیه و جواب آن

شیخ: اولا در این خطبه دلیلی بر دلتنگی آن حضرت نمی باشد.

ثانیاً این خطبه مربوط بآن حضرت نیست، بلکه از منشآت سید شریف رضی الدین است که ملحق به خطبات آن حضرت نموده و الا آن جناب اصلاً از خلافت خلفاء -رضی اللّه عنهم- شکایتی نداشته بلکه کمال رضایت را هم داشته و بعمل کرد آنها هم راضی بوده.

داعی: این بیان شما مربوط بافراط در تعصب است، و الا بیانات و شکایات در امر خلافت قبلاً عرض شد و دلتنگی های آن حضرت فقط اختصاص باین خطبه ندارد که شما اشکال تراشی نمایید.

و اما اشکال شما راجع به این خطبه که آن را از منشآت سید زاهد عابد عالم بزرگوار رضی الدین -رضوان اللّه علیه- به حساب آوردید، جسارت نمی کنم، که بگویم عناد ورزیدید و از حد اعتدال خارج شدید و بدون دلیل، پیروی نمودید بعض از متعصّبین متأخرین اسلاف خود را.

فقط می گویم دقت در مطالعات نمی نمایید، و الا اگر مطالعات دقیقه داشتید، می دانستید که نقل این خطبه از مولانا امیر المؤمنین -صلوات اللّه علیه- محقق الوقوع است. به شهادت اکابر علمای خودتان از متقدمین و متأخرین مانند عز الدین عبد الحمید بن ابی الحدید و شیخ محمّد عبده، مفتی دیار مصر و شیخ محمّد خضری در محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه که اعتراف بصدور این خطبه از آن حضرت نموده و آن را شرح نموده اند. فقط عدّه ای از متعصّبین و متأخرین، روی عناد و لجاج دست و پایی زده، تولید شبهات نمودند و الاّ زیاده از چهل نفر از اکابر علمای شیعه و سنّی که شرح بر نهج البلاغه، نوشته اند احدی از آنها تفوّه بچنین عقیده ای ننموده.

## اشاره به حالات سید رضی

علاوه، مقام ورع و تقوای عالم ربّانی سید جلیل القدر رضی الدین

-رضوان اللّه تعالی علیه- بالاتر از آن است که چنین نسبتی را به او بدهند که جعل خطبه و از روی کذب و دروغ منتسب بآن حضرت نموده باشد. به علاوه مطلعین بر ادبیات عرب که خطبات نهج البلاغه را مورد دقت قرار داده، از فصاحت و بلاغت و جزالت الفاظ و معانی عالیه و کنوز علمیه و حکمیّه مندرجه در آنها، پی برده اند که نه برای سید رضی، بلکه برای احدی از بشر ممکن نیست بدون اتصال بغیب عالم بتواند مثل آن کلمات بیاورد.

چنانچه اکابر علمای خودتان از قبیل عز الدین عبد الحمید بن ابی الحدید معتزلی و از متأخرین شیخ محمد عبده، مفتی دیار مصر اعتراف باین معنی نموده اند که جزالت الفاظ و حسن معانی و اسلوب بدیعی که در خطب و بیانات آن حضرت به کار رفته، ثابت می کند که آن کلمات بعد از کلام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق می باشد.

کلمات و خطب و رسائل سیّد جلیل القدر رضی الدین -رضوان اللّه تعالی علیه- نظماً و نثراً در دفاتر ارباب خبر از شیعه و سنی موجود است.

بعد از مطابقه با خطب نهج البلاغه معلوم می گردد که بینهما بون بعید(1)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کجا صحبت خاک با عالم پاک |  | کجا صحبت ذره با آفتاب |

چنانچه ابن ابی الحدید(2) نقل می نماید که مصدّق بن شبیب از ابن الخشاب معروف نقل نموده که گفت: «نه برای رضی و نه برای غیر رضی، ممکن نیست چنین کلماتی با این اسلوب بدیع به کار برند و ما کلمات رضی را دیده ایم؛ ابداً طرف مقایسه با این کلمات و خطب شریفه نمی باشد.»

## خطبه شقشقیه قبل از ولادت سید رضی ثبت در کتب بوده

گذشته از قواعد علمیه و موازین عقلیه، جمع کثیری از اهل علم و حدیث و تاریخ فریقین (شیعه و سنّی) قبل از ولادت سید بزرگوار رضی الدین و پدر مرحومش ابو احمد نقیب الطالبیین این خطبه را روایت نموده اند؛ چنانچه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بین آن دو فاصله بسیاری وجود دارد

2- شرح نهج البلاغة، ج1، ص158.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید:

این خطبه شریفه را زیاد دیدم در تصانیف شیخ خود ابو القاسم بلخی، امام معتزله در زمان دولت مقتدر باللّه عباسی که قبل از ولادت سید رضی به مدت طولانی ثبت گردیده و نیز زیاد دیدم در کتاب الانصاف ابی جعفر بن قبه متکلم معروف که از تلامذه شیخ ابو القاسم بلخی بوده و قبل از ولادت سید رضی وفات نمود.

و نیز نقل نموده از شیخ ابی عبد اللّه بن احمد معروف بابن خشاب که گفته:

این خطبه را در کتبی دیدم که دویست سال قبل از ولادت سید رضی تصنیف نموده اند، بلکه این خطبه را به خطوط علمایی دیدم از اهل ادب که قبل از ولادت والد رضی ابو احمد نقیب الطالبین نوشته شده است.

کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی فیلسوف متبحر و محقق حکیم، در شرح نهج البلاغه نوشته است که من یافتم این خطبه را در دو جا یکی بخط وزیر بن فرات که زیاده از شصت سال قبل از ولادت سید شریف رضی الدین -رضوان اللّه علیه- نوشته بودند. دیگر در کتاب الانصاف ابی جعفر بن قبه تلمیذ ابی القاسم کعبی، یکی از شیوخ معتزله که قبل از ولادت سید رضی وفات نموده.

پس با این دلایل و شواهد ثابت شد عناد و لجاج و دست و پاهای بی جایی که متعصبین از متأخرین علمای شما نموده اند.

گذشته از همه دلایل و شواهد، وقتی فرضیّه آقایان راجع باین خطبه شریفه صحیح می بود که سایر خطب و حکایات و درد دلهای آن حضرت که در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده (که به بعض از آنها در شبهای گذشته اشاره نمودیم) در دسترس عموم نبود مگر نه ابن ابی الحدید در شرح نهج خطبه آن حضرت را مفصلاً نقل نموده که می فرماید: «من از اول امر با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودم تا دم مرگ که در سینه من جان داد، به کمک ملایکه او را غسل دادم؛ بر او نماز گذارده و در قبر قرار دادم. پس از من اولی و احق بآن حضرت کسی نبود» تا آخر خطبه که به حال خود و مخالفین اشاره نموده تا آنجا که فرمود: فو الذی لا اله الا هو انی لعلی جاده الحق و انهم

لعلی مزله الباطل (1).

بازهم می فرمایید: علی عليه‌السلام مخالفین خود را حق و برحق دانسته و از آنها دلتنگ نبوده بلکه بعمل آنها راضی بوده!!

جناب شیخ عزیز، حق و حقیقت باین قبیل حرفها پوشیده و از میان نخواهد رفت؛ چنانچه عمیقانه توجه کنید به آیه 32 سوره 9 (توبه) که می فرماید: (یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِؤُا نُورَ اللّٰهِ بِأَفْوٰاهِهِمْ وَ یَأْبَی اللّٰهُ إِلاّٰ أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکٰافِرُونَ) (2) تصدیق خواهید نمود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چراغی را که ایزد بر فروزد |  | گر ابله پف کند ریشش (بلکه ریشه اش) بسوزد |

شیخ: چون خیلی از وقت شب گذشته شما هم خسته شدید و معلوم است از روی خستگی صحبت می فرمایید، مقتضی است مجلس ختم شود. بقیه مطالب و جواب جنابعالی بماند فردا شب به امید خدا.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- قسم به آن خدایی که غیر از او خدایی نیست! بدرستی که من در جاده و شاهراه حقم و مخالفین من بر مزله باطل هستند؛ یعنی در مکانی که سقوط از حق و منحرف از صواب می باشند. (شرح نهج البلاغة، ج10، ص190).

2- می خواهند اعادی که خاموش کنند نور خدا را به دهن های خود (یعنی به تهمت ها و بدها و ایجاد شبهات) ولی ابا دارد خدا مگر آنکه تمام کند نور خود را اگر چه کراهت داشته باشند کافران.

جلسه دهم

لیله یکشنبه سیم شعبان المعظم 45

جلسه دهم

لیله یکشنبه سیم شعبان المعظم 45

(اول شب آقایان محترم با جمعیت زیادتری تشریف آوردند. به مناسبت شب عید سعید میلاد سعادت بنیاد حضرت ابا عبد اللّه الحسین -ارواحنا فداه و علیه الصلاه و السّلام- شربت و شیرینی مفصلی صرف شد. خواستیم وارد مذاکره شویم. آقای نواب عبد القیوم خان تشریف آوردند بعد از تعارفات مرسومه و صرف شربت و شیرینی و چای بیانی نمودند)

نواب: قبله صاحب! خیلی عذر می خواهم از جسارتی که می نمایم؛ چون موضوعی پیش آمده که بسیار لازم است مورد سؤال و بحث قرار گیرد. چنانچه اجازه فرمایید، قبل از رسمیّت مجلس و مذاکره با آقایان مطلب خود را به عرض رسانم.

داعی: البته، خواهش می کنم بفرمایید، برای استماع حاضریم.

## سؤال از مقام علمی عمر و جواب آن

نواب: امروز صبح جمعی در منزل بنده بودند. تمام مجلس ذکر خیر جنابعالی بود. در اطراف مذاکرات شبها گفتگو می شد؛ روزنامه ها و مجلات خوانده می شد و در اطراف بیانات طرفین بحث می نمودیم، یکی از بنده زاده ها (عبد العزیز) که در کالج و اسکول (1) اسلامی تحصیل می نماید، به من گفت که چند

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کالج و اسکول اسلامی مؤسسه جدید البناء فرهنگی است در خارج شهر پیشاور که در سال 1330 قمری ساخته شده و تأسیس آن بهمت والای نواب صاحب زاده عبد القیوم خان که از محترمین رجال اهل تسنن بوده، ساخته شده است و تقریبا ده لک روپیه (که هر لک صد هزار روپیه باشد) خرج آن بنای عالی شده است و فقط اختصاص به دانش آموزان شب خواب دارد. متجاوز از پانصد دانش آموز از کلاسهای ابتدایی تا کلاسهای عالی در آن کالج و اسکول مشغول تحصیلند، مخصوصا علوم عالیه دکترا و فلسفه در آنجا تدریس می شود و مسجد بزرگی در وسط آن کالج بنا شده که عموم محصلین اسلامی بایستی پنج وقت نمازهای یومیه را در آن مسجد بجماعت اداء نمایند. و در قسمت شمالی آن بنا سالن بسیار بزرگی برای سخنرانی های علمی و دینی آماده است و هفته یک روز جزء برنامه تدریسی حتما در آن سالن سخنرانی می شود و جمیع اساتید و دانش آموزان از کلاس شش ببالا دارای هر دین و مذهبی هستند =

روز قبل در کلاس درس، استاد معظم ما ضمن گفتار خود به مناسبتی گفتند:

یکی از فقهاء بزرگ صدر اسلام در مدینه منوره، خلیفه ثانی عمر بن الخطاب -رضی اللّه عنه- بوده که احاطه کاملی بر قرآن و آیات شریفه و معانی و مسائل علمی و فقهی اسلام داشته و میان چند نفر از فقهاء مانند علی بن أبی طالب -کرم اللّه وجهه- و عبد اللّه بن مسعود و عبد اللّه بن عباس و عکرمه و زید بن ثابت و غیرهم -رضی اللّه عنهم- خلیفه عمر -رضی اللّه عنه- برجسته تر وافقه از همه بوده حتی علی بن أبی طالب -کرم اللّه وجهه- که از همه صحابه در مسائل علمی و مباحث فقهی مقدم بوده، گاهی در مشکلات فقهیّه و حقوق مسلمین معطل می ماند، به خلیفه ثانی عمر رضی اللّه عنه مراجعه می کرد و استمداد از فطانت و علم و دانش خلیفه می نمود. خلیفه هم حلّ مشکلات علمیه و مسائل فقهیه علی را می نمود!!!

اهل مجلس همه تصدیق نمودند که حقاً همین قسم بوده زیرا علمای ما بیان نموده اند که خلیفه عمر نادره زمان در مراتب علم و عمل بوده.

بنده چون در امر دین و تاریخ اطلاعات کامل نداشتم، سکوت اختیار نمودم. بالاخره به آقایان دوستان مخصوصاً به بنده زاده وعده دادم که امشب قبل از شروع به صحبت این موضوع را مطرح می کنم؛ چون علمای فریقین حاضرند، لا بد حلّ این مطلب بزرگ می شود تا مقامات علمی صحابه در نزد ما معلوم شود. لذا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

= بایستی در آن سالن حاضر شوند و مستمع سخن سخن رانی گردند چنانچه از داعی هم تقاضا نمودند روزی که برای بازدید آن کالج و اسکول اسلامی رفته بودیم قریب یک ساعت در حضور قریب چهار صد محصل و اساتید و معلمین دانشمند و کارکنان آن دستگاه با عظمت در اطراف ملازمت علم و دین بیانات مؤثر نمودیم و در دفتر یادداشتی که در کتابخانه بزرگ کالج بود شرحی نوشته و از خود بیادگار گذاردیم

جسارت ورزیده، متمنی است صحت و سقم مطلب را مورد بحث قرار دهید تا مورد استفاده عموم قرار گیرد و پی به أرزش علمی هر یک از صحابه ببریم و بدانیم کدامیک از صحابه تقدم علمی داشته اند. بنده زاده و دوستان هم برای اخذ نتیجه شرفیابند. امید است ما را مستفیض فرمایید که مخصوصاً بنده زاده اگر متزلزل است ثابت گردد.

داعی: (رو به جناب یوسف علی شاه که از محترمین فضلای شیعه و در همان اسکول معلم تاریخ و جغرافیا و زبان انگلیسی بودند نموده، سؤال نمودم: آیا چنین است؟ ایشان فرمودند: نمی دانم کدام معلم بوده و چگونه مذاکره نموده است).

داعی: خیلی محل تعجب است از گوینده این حرف هر که بوده که از کجا این حرفها را آورده، در کلمات و گفتار عوام افراط و تفریطها بسیار است ولی معلم بایستی گفتارش منطبق با علم و منطق باشد ولی این معلم بی علم افراطی هر که بوده ادعائی نموده که احدی از علمای خودتان هم چنین ادعایی ننموده اند و اگر نفرات متعصّبی مانند ابن حزم ظاهری و امثال آن چنین نظری به کار برده مورد تخطئه اکابر علمای خودتان قرار گرفته و علاوه این تعریف بما لا یرضی صاحبه می باشد که قطعاً خود خلیفه عمر هم چنین ادعائی را ننموده و در هیچ کتابی از علمای شما ابراز چنین عقیده ای نشده هر محدث و مورخی که در اطراف ترجمه حالات خلیفه ثانی عمر بن الخطاب نگارشاتی نموده، موضوع فطانت و هوش و شدت عمل و سیاستمداری خلیفه را مورد بحث قرار داده و از موضوع علمی خلیفه در کتب خودتان ابداً بحث و بیانی نشده. علی القاعده أبوابی که در ترجمه حالات خلیفه آورده اند، بایستی بابی در علم ایشان ذکر نموده باشند و حال آنکه خلاف این قول در کتب فریقین صراحت کامل دارد که خلیفه عمر از احاطه بر مسائل علمیه و مدارج فقهیه عاری و در مواقع احتیاج و پیش آمدها، دست به دامان علی عليه‌السلام و عبد اللّه بن مسعود و دیگران از فقهای مدینه می شده است. مخصوصاً ابن ابی الحدید آورده که عبد اللّه بن مسعود از فقهای مدینه بود و خلیفه عمر اصراری داشت که عبد اللّه همیشه با او باشد تا در مواقع لزوم و پیش آمدها و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تعریفی که صاحبش از آن راضی نیست.

سؤال های فقهی که از او می نمایند، عبد اللّه جواب بدهد.

شیخ: (با رنگ پریده و عصبانی): در کجا و کدام کتاب نوشته شده که خلیفه ثانی عمر -رضی اللّه عنه- از علم فقه و مسائل شرعیّه که اساس دین است بی بهره بوده؟

داعی: اولاً تمنا می نمایم ملایم باشید. عصبانی و تند نشوید! ده شب هر نوع سخنی گفتید، صراحتاً و کنایتاً اهانت ها نمودید؛ مشرک و کافر و اهل بدعت به ما گفتید. ابداً از جا در نرفتم عصبانی و تند نشدم با دلیل و برهان، اهانت های شما را برگرداندم و جامعه شیعیان را تبرئه نمودم. شما هم اگر جواب منطقی دارید بدهید و داعی را ساکت نمایید. هر انسان عالم عاقل منصف در مقابل دلیل و برهان باید لجاجت نکند، بلکه تسلیم شود نه آنکه عصبانی و تند شود؛ چه آنکه عصبانیت موجب خنده و مضحکه بیگانگان می گردد.

ثانیاً مغلطه فرمودید. داعی نگفتم خلیفه بی بهره بوده، بلکه عرض کردم احاطه بر مسائل فقهیه علمیه نداشته؛ این هم فقط ادعا نیست، بلکه می گویم و می آیمش از عهده برون.

شیخ: دلیل شما بر این معنی چیست که خلیفه عمر -رضی اللّه عنه- در مسائل فقهیه و احکام دین کند بوده؟

داعی: دلیل ما اخبار بسیاری است که در کتب معتبره ما و شما نقل شده و مورخین بزرگ خودتان ثبت نموده اند؛ به علاوه، اقرارهای مکرری که خود خلیفه در این موضوعات نموده است.

شیخ: اگر از آن اخبار در نظر دارید، برای روشن شدن مطلب بیان فرمایید؟

داعی: چند خبری که الحال در نظر دارم، به عرضتان می رسانم. قضاوت منصفانه را بفکر صائب خود آقایان محترم می گذارم.

## مجاب نمودن زنی عمر را در یک مسئله شرعی

اکابر علمای خودتان مانند، جلال الدین سیوطی در درالمنثور(1) و ابن کثیر در

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در المنثور، ج2، ص237.

تفسیر(1) و جار اللّه زمخشری در تفسیر کشّاف(2) و فاضل نیشابوری در تفسیر غرائب القرآن(3) ضمن سوره (نساء)و قرطبی در تفسیر(4) و ابن ماجه قزوینی در جلد اول سنن(5) و سندی در حاشیه سنن(6) و بیهقی در سنن(7) و قسطلانی در ارشاد الساری شرح صحیح بخاری(8) و متّقی هندی در کنز العمال(9) و حاکم نیشابوری در مستدرک(10) و ابو بکر باقلانی در تمهید(11) و عجلونی در کشف الخفاء(12) و قاضی شوکانی در فتح القدیر(13) و ذهبی در تلخیص مستدرک و ابن ابی الحدید در شرح نهج(14) و حمیدی در جمع بین الصحیحین(15) و فقیه واسطی ابن مغازلی شافعی در مناقب(16) و ابن اثیر در نهایه(17) بالاخره جمع کثیری از افاضل خودتان بطرق مختلفه و الفاظ و عبارات متفاوته با تصدیق بصحت نقل نموده اند که روزی خلیفه عمر در مقابل اصحاب خطبه ای خواند و اخطار نمود که هر کس زنی بگیرد و مهر زنش را از چهارصد درهم زیادتر نماید او را حد می زنم و آن زیادتی مهر را از او می گیرم و داخل در بیت المال

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسیر البن کثیر، ج1، ص456. 2- تفسیر گشاف، ج1، ص258.

3- غرائب القرآن، ج1، ص110. 4- تفسیر قرطبی، ج1، ص287.

5- سنن ابن ماجه، ج1، ص583. 6- حاشیه سنن ابن ماجه (سندی)، ج1، ص584.

7- سنن کبری (بیهقی)، ج7، ص233. 8- ارشاد الساری، ج8، ص57.

9- کنز العمال، ج16، ص537. 10- مستدرک، ج2، ص177.

11- تمهید، ص199. 12- کشف الخلفاء، ج1، ص269؛ ج2، ص118.

13- فتح القدیر، ج1، ص434. 14- شرح نهج البلاغة، ج1، ص182.

15- جمع الصحیحین، ص348. 16- مناقب ابن مغازلی، ص235.

17- نهایة، ج4، ص113.

مسلمین می نمایم!!

زنی از میان جمعیت صدا زد: «عمر کلام تو اولی بقبول است یا کلام اللّه تعالی؟» عمر گفت: (البته کلام اللّه تعالی.» زن گفت: «مگر نه آن است که خداوند در آیه 20 سوره 4 (نساء) می فرماید: (وَ إِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدٰالَ زَوْجٍ مَکٰانَ زَوْجٍ وَ آتَیْتُمْ إِحْدٰاهُنَّ قِنْطٰاراً فَلاٰ تَأْخُذُوا مِنْهُ شَیْئاً) .(1)

عمر از شنیدن این آیه و حاضر جوابی آن زن مبهوت شد و گفت: کلکم افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال (2).

آنگاه برگشت بالای منبر و گفت:

اگر چه شما را منع کردم از اینکه زیاده از چهارصد درهم مهر و صداق برای زنها قرار ندهید. اینک بشما اجازه می دهم که اگر خواستید از مال خود زیادتی از مقدار معین بآنها عطا نمایید، مانعی ندارد.

از این خبر استفاده می شود که خلیفه عمر، احاطه ای بر قرآن و احکام فقهیّه نداشته و الاّ چنین بیانی نمی نمود که در مقابل یک زن عالمه مجاب شود و بگوید: امرأه اصابت و رجل أخطأ؟!.

شیخ: خیر این طور نیست؛ مقصود خلیقه آن بود که مردم را به پیروی سنت، وادار کند در کمی مهر، اگر چه بحسب شرع جایز است مهر بسیار قرار دادن اما ترکش اولی است جهت رعایت حال مردمان فقیر بیچاره؛ فلذا گفت: «بیش از مهر زنان پیغمبر نباید مهر برای زنان خود معین نماید.»

داعی: این عذری است غیر قابل قبول که خود خلیفه هم چنین چیزی را در نظر نداشته و الاّ اظهار عجز و اقرار به خطاء نمی نمود که بگوید تمام شما از عمر فقیه تر هستید، حتی زنان در حجله ها بلکه در جواب آن زن همین بیان شما را می نمود.

علاوه، هر عاقلی می داند برای امر سنت، مرتکب فعل حرام نباید شد؛ زیرا گرفتن مال اختصاصی زنی را که به حکم قرآن بعنوان مهر مالک شده و داخل در

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- اگر خواستید زنی را رها کرده و زنی دیگر بجای او اختیار کنید و مال بسیاری بر او مهر کرده اید، البته نباید چیزی از مهر او بازگیرید.

2- تمام شما فقیه تر و داناترید از عمر حتی زنان مخدره در حجله ها.

بیت المال نمودن ابداً مشروع نمی باشد.

از همه اینها گذشته، اجرای حد برای چنین عملی که گناهی نکرده و مرتکب جرمی نشده، عمل بیجایی است در فقه اسلامی، همچو محلی در باب حدود سراغ نداریم؛ اگر شما سراغ دارید بیان نمایید و اگر در باب حدود همچو حدی وجود ندارد، تصدیق فرمایید ادعای معلم بیجا بوده.

## اظهار عمر بعد از وفات پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که آن حضرت نمرده

اتفاقاً عادت خلیفه بر این بوده که هر جا متغیر می شد، از روی عصبانیت برای مرعوب نمودن طرف می گفت: «حد می زنم»؛ چنانچه امام احمد حنبل در مسند(1) و حمیدی در جمع بین الصحیحین و طبری در تاریخ(2) و دیگران از علماء خودتان نقل نموده اند که چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از دنیا رفت، عمر نزد ابی بکر رفت و گفت:

می ترسم محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نمرده باشد و حیله کرده (یعنی خود را به مردن زده) تا دوست و دشمن خود را بشناسد و یا اینکه چون موسی غایب شده باشد و بازآید و هر که مخالفت او را نموده و عاصی گردیده به سیاست رساند. پس هر کس گوید رسول خدا مرده، من او را حد می زنم.

ابی بکر چون این جملات را شنید، او را نیز شکی در دل پیدا شد و از این گفتارها اضطرابی در مردم پدید آمد و اختلاف کلمه ظاهر شد. چون این خبر را به علی عليه‌السلام دادند، با عجله و شتاب خود را به جمعیت رسانید فرمود:

ای قوم، این چه هیاهوی بی دانشی است که برپا نموده اید؟ مگر فراموش نموده اید این آیه شریفه را که خداوند در حیات رسول اللّه باو اعلام داشت (إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ) یعنی تو می میری و امت تو هم می میرند. پس بحکم این آیه شریفه، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از دنیا رفت.

این استدلال علی عليه‌السلام مورد قبول امت واقع شد و یقین بموت آن حضرت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مسند احمد، ج6، ص220.

2- تاریخ طبری، ج2، ص444.

3- سوره زمر، آیه 30.

نمودند، عمر گفت:«گویا من هرگز این آیه را نشنیده بودم!!!»

ابن اثیر در کامل(1) و نهایه(2) و زمخشری در اساس البلاغه و شهرستانی در مقدمه چهارم ملل و نحل(3) و عده ای دیگر از علما می نویسند: که چون عمر فریاد می زد هرگز پیغمبر نمرده است، ابی بکر خود را به او رسانید و گفت: مگر نه این است که خداوند می فرماید: (إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ) و نیز فرموده: (أَ فَإِنْ مٰاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلیٰ أَعْقٰابِکُمْ) (4).

آنگاه عمر ساکت شد و گفت: «گویا هرگز من این آیه را نشنیده بودم، حالا یقین کردم که وفات نموده.»

شما را به خدا تصدیق می نمایید که معلم متعصب بی علم ادعای بی جا نموده.

## امر نمودن عمر برجم پنج نفر زانی و متوجه ساختن علی عليه‌السلام او را باشتباه در حکم

از جمله دلایل آنکه حمیدی در جمع بین الصحیحین نقل می نماید که در زمان خلافت عمر، پنج نفر مرد را با زنی گرفتند نزد خلیفه آوردند و به ثبوت رسید که آن پنج نفر با آن زن زنا کرده اند. فوری عمر امر برجم مردان داد. در آن هنگام حضرت علی عليه‌السلام وارد مسجد شد و از آن حکم آگاه گردید. به عمر فرمود: «حکم خدا در اینجا غیر از اینست که تو حکم کردی!» عمر گفت: «یا علی عليه‌السلام زنا ثابت شد پس از ثبوت زنا حکم رجم است.» حضرت فرمودند: «حکم زنا نسبت به مراتب، اختلاف پیدا می کند و اینجا از مواضعی است که حکم اختلاف دارد.» عمر گفت: «آنچه حکم خدا و رسول است بیان نما، جهه آنکه مکرر از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنیدم که می فرمود: علی اعلمکم و اقضاکم؛ یعنی علی داناتر از همه شما و در مقام قضاوت اولی از همه شما می باشد.»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الکامل فی التاریخ، ج2، ص323.

2- البدایة والنهایة، ج5، ص262.

3- ملل و نحل، ج1، ص15.

4- اگر او نیز به مرگ یا قتل و شهادت در گذشت، باز شما به دین جاهلیت خود رجوع خواهید نمود؟ آیه 137 سوره 3 (آل عمران).

حضرت امر فرمود آن پنج نفر را آوردند. اولی را حاضر نمودند، امر بضرب عنقه و امر برجم الثانی و قدم الثالث فضربه فقدم الرابع فضربه نصف الحد خمسین جلدة فقدم الخامس فعزره (1).

عمر متعجب و متحیر شد گفت: کیف ذلک یا ابا الحسن؛ چگونه بود این قضیه که پنج حکم مختلف در یک حکم نمودی؟ حضرت فرمود: فامّا الاوّل فکان ذمیّا زنی بمسلمة فخرج عن ذمّته و الثانی محصن فرجمناه و اما الثالث فغیر محصن فضربناه و الرابع عبد فحدّه نصف و امّا الخامس فمغلوب علی عقله فغررناه. فقال عمر: لو لا علیّ لهلک عمر لا عشت فی امّه لست فیها یا ابا الحسن (2).

## امر نمودن عمر برجم زن حامله و منع نمودن علی او را

محمد بن یوسف گنجی شافعی در آخر باب 58 کفایت الطالب فی مناقب امیر المؤمنین علی بن أبی طالب عليه‌السلام (3) و امام احمد بن حنبل در مسند(4) و بخاری در صحیح(5) و حمیدی در جمع بین الصحیحین و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة(6) از مناقب خوارزمی و امام فخر رازی در اربعین(7) و محب الدین طبری در

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- امر فرمود اولی را گردن زدند و دومی را سنگسار نمودند و سومی را صد تازیانه حد زنا زدند، چهارمی را پنجاه تازیانه نصف حد زنا باو زدند پنجمی را 25 تازیانه حد تعزیر زدند.

2- اما اولی کافری بود در ذمه اسلام که با زن مسلمانی زنا کرده بود، از ذمه بیرون رفته، حکم او کشتن و گردن زدن بود و دومی مرد زن داری بوده که زنا کرده، سنگسارش نمودم و سیمی مرد بی زن بود که زنا نموده، صد تازیانه حد زنا زدم؛ چهارمی غلامی بود که زنا کرده، حدش نصف حد آزاد بود پنجاه تازیانه زدم و پنجمی ابله و کم عقل بود، لذا تعزیرش نمودم به 25 تازیانه. پس عمر گفت: «اگر علی عليه‌السلام (در این واقعه نبود خطای حکم من سبب هلاکت من) شده بود. خدا نکند یک روزی در امتی باشم که تو یا علی عليه‌السلام در آنجا نباشی!»

3- کفایة الطالب، ص105، باب 58.

4- مسند احمد، ج1، ص143.

5- صحیح بخاری، ج2، ص251.

6- ینابیع المودة، ج1، ص227، باب 14.

7- الاربعین (فخر رازی)، ص466.

ریاض النضرة(1) و خطیب خوارزمی در مناقب(2) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول(3) و امام الحرم در ذخایر العقبی(4) نقل می نماید: اتی عند عمر بن الخطاب رضی اللّه عنه امرأه حامله فسئلها فاعترف بالفجور فامر بها بالرجم فقال علیّ لعمر سلطانک علیها فما سلطانک علی الذی فی بطنها فخلا سبیلها و قال عجزت النساء ان یلدن علیّا و لو لا علیّ لهلک عمر و قال اللّهم لا تبقنی لمعضله لیس لها علیّ حیّا (5).

## امر نمودن عمر برجم زن دیوانه و مانع شدن علی عليه‌السلام

و نیز امام احمد حنبل در مسند(6) و امام الحرم احمد بن عبد اللّه شافعی در ذخایر العقبی(7) و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة(8) از حسن بصری و ابن حجر در فتح الباری(9) و ابی داود در سنن(10) و سبط ابن جوزی در تذکره(11) و ابن ماجه در سنن(12) و مناوی در فیض القدیر(13) و حاکم نیشابوری

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ریاض النضرة، ج2، ص196.

2- مناقب(خوارزمی)، ص81، ح65.

3- مطالب السؤول، ص13.

4- ذخائر العقبی، ص80.

5- زن حامله را نزد خلیفه عمر بن الخطاب آوردند. پس از او سؤال نموده اعتراف کرد به زنا. امر داد رجم و سنگسارش نمایند. پس علی عليه‌السلام به خلیفه فرمود: «حکم تو درباره او مجری است، ولی بر طفلی که در رحم دارد تو را تسلطی نمی باشد؛ (زیرا آن بچه بی گناه است، قتلش جایز نیست) زن را رها کردند به راه خود رفت. آنگاه عمر گفت: «عاجزند زنان عالم که بزایند مثل و مانند علی عليه‌السلام. اگر علی عليه‌السلام نبود عمر هلاک شده بود» و نیز گفت: «خدایا مرا مگذار در امر پیچیده و مشکلی که علی عليه‌السلام زنده نباشد در آن امر!»

6- مسند احمد، ج1، ص140 و154.

7- ذخائر العقبی، ص81.

8- ینابیع المودة، ج1، ص226.

9- فتح الباری، ج12، ص101.

10- سنن ابی داوود، ج2، ص227.

11- تذکرة الخواص، ص57.

12- سنن ابن ماجه، ج2، ص277.

13- فیض القدیر، ج4، ص357.

در مستدرک(1) و قسطلانی در ارشاد الساری(2) و بیهقی در سنن(3) و محب الدین طبری در ریاض النضرة(4) و بخاری در صحیح(5) باب لا یرجم المجنون و المجنونه بالاخره اکابر علمای خودتان متکاثراً نقل نموده اند که روزی زن دیوانه ای را نزد خلیفه عمر بن الخطاب آوردند که زنا داده بوده. بعد از اعتراف به زنا، خلیفه امر برجم و سنگسارش نمود. حضرت امیر المؤمنین عليه‌السلام حاضر بود. فرمود: «خلیفه چه می کنی؟» سمعت رسول اللّه یقول رفع القلم عن ثلثه، عن النائم حتّی یستیقظ و عن المجنون حتّی یبرأ و یعقل و عن الطفل حتّی یحتلم قال فخلا سبیلها (6).

و ابن السمّان در کتاب الموافقه احادیث بسیاری از این قبیل نقل نموده است و در بعض از کتب، قریب صد موضع از خطاها و اشتباهات خلیفه را نقل نموده اند که وقت مجلس اقتضای نقل بیش از اینها را ندارد. گمان می کنم برای نمونه و اثبات مرام همین مقدار که عرض شد کافی باشد.

پس آقایان محترم، از شنیدن این قبیل اخبار که اکابر علمای خودتان نقل نموده اند تصدیق می نمایید معلم بی علمی که چنین حرفی را زده است، کاملاً بی اطلاع بوده و روی هوای نفس و تعصّب بیان نموده، قطعاً بایستی از او مطالبه دلیل نمود (که هرگز نتواند چنین دلیلی اقامه نماید). آنچه مسلّم عند الفریقین است، در میان تمام اصحاب رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اعلم وافقه و اکمل از امیر المؤمنین عليه‌السلام وجود نداشته؛ چنانچه نور الدین بن صبّاغ مالکی در فصول المهمّه(7) در حالات آن حضرت نوشته:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مستدرک حاکم، ج2، ص59؛ ج4، ص389.

2- ارشاد الساری، ج10، ص9.

3- سنن کبری (بیهقی)، ج4، ص323.

4- ریاض النضرة، ج2، ص196.

5- صحیح بخاری، ج8، ص21.

6- شنیدم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می فرمود: «قلم از سه کس برداشته شده: از خوابیده تا بیدار شود و از دیوانه تا عاقل گردد و از بچه تا محتلم شود» (یعنی بسن رشد و تکلیف برسد). پس رها کردند آن زن دیوانه را به راه خود رفت.

7- فصول المهمة، ج1، ص195.

## بیان ابن صباغ مالکی در فضائل و علوم علی عليه‌السلام و نصب نمودن پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن حضرت را به مقام قضاوت

فصل فی ذکر شیء من علومه، فمنها: علم الفقه الذی هو مرجع الانام و منبع الحلال و الحرام. فقد کان علی مطلعا علی غوامض احکامه منقادا له جامحاً بزمامه مشهودا له فیه بعلوّ محلّه و مقامه، و لهذا خصه رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بعلم القضاء کما نقله الامام ابو محمد الحسین بن مسعود البغوی -رحمه اللّه علیه- فی کتابه المصابیح(1) مرو یا عن انس بن مالک انّ رسول اللّه لما خصّص جماعه من الصحابه کل واحد بفضیله خصّص علیا بعلم القضاء فقال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: و اقضاکم علیّ عليه‌السلام (2).

و نیز همین حدیث علیّ اقضاکم را محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السئول فی مناقب آل الرسول(3) از قاضی بغوی نقل نموده. آنگاه گوید: و قد صدع الحدیث بمنطوقه و صرّح بمفهومه انّ انواع العلم و اقسامه قد جمعها رسول اللّه لعلیّ دون غیره؛ یعنی منطوق و مفهوم این حدیث صراحت دارد بر اینکه رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم انواع و اقسام علم را جمع نموده اختصاصا برای علی عليه‌السلام، جهت آنکه حق قضاوت برای کسی است که احاطه بر جمیع علوم داشته باشد. به علاوه، کمال عقل و زیادتی تمیز و فطانت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المصابیح، ج2، ص277.

2- ما حصل کلام این عالم منصف آنست که در این فصل اشاره بعلوم علی عليه‌السلام نموده و می گوید: «از جمله علومی که اختصاص به علی عليه‌السلام داشته، علم فقه بوده که محل رجوع بشر و سرچشمه حلال و حرام است.» پس بتحقیق علی عليه‌السلام مطلع بر غوامض احکام و آگاه بر حقایق اشیاء بوده و هر حکمی را در محل و مقام خود مشهوداً می دانست. به همین جهه رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در میان همه امت اختصاص داد علی را به علم قضاوت هم چنانکه روایت نموده امام ابو محمد حسین بن مسعود بغوی در کتاب مصابیح از انس که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در موقعی که هر یک از اصحاب را مخصوص بکاری که شایسته او بود تعیین می نمود علی عليه‌السلام را اختصاص داد به قضاوت و فرمود: علی از همه شما (صحابه و امت) بقضاوت اولی می باشد.»

یعنی افقه از همه و احاطه او از همه بیشتر است چون در قضاوت احاطه بر تمام مسائل فقهیه لازم است. به علاوه شرائط دیگر که فقهاء در کتاب قضاء نوشته اند و تمامی آنها باتفاق موافق و مخالف در علی عليه‌السلام موجود بوده، لذا پیغمبر فرمود: «اقضاکم علی عليه‌السلام.»

3- مطالب السؤول، ص130.

و زکاوت و دور بودن از سهو و غفلت و صیغه افعل التفضیل (در حدیث)، به تمام معنا اثبات این مرام می نماید. و بعد از آن با دلایل بسیاری مشروحاً بیان نموده که علی عليه‌السلام اعلم و افضل از جمیع امت بوده است - انتهی.

پس آقایان محترم، بعد از دقت در احادیث وارده و مطابقه نمودن با بیانات محققین از اکابر علمای خودتان و گفتار غلط این معلم بی علم، تصدیق خواهید نمود که او ادعای بی جایی نموده؛ زیرا مقام مقدس علی عليه‌السلام بالاتر از آنست که محل قیاس با احدی از صحابه قرار گیرد. این آقای معلم کاسه از آش گرم تر است؛ زیرا خود خلیفه عمر که در مقابل علی عليه‌السلام اظهار عجز نموده و در دوره خلافتش هفتاد مرتبه (چنانچه اکابر علمای خودتان با ذکر مواضع و وقایع نقل نموده اند) گفته است: لو لا علیّ لهلک عمر، هرگز راضی نبوده و نیست که چنین نسبتی را به او بدهند. واقعاً این نوع از تمجیدها تعریف بما لا یرضی صاحبه می باشد. (مراجعه شود به (جلسه دهم) همین کتاب).

بر خلاف گفته این معلم بی علم متعصّب افراطی، امام احمد بن حنبل(امام الحنابله) در مسند(1) و امام الحرم احمد مکی شافعی در ذخایر العقبی(2) بنا بر آنچه شیخ سلیمان بلخی در باب 56 ینابیع المودة(3) و محب الدین طبری در ریاض النضرة(4) از قول معاویه نقل نموده اند که می گفت: انّ عمر بن الخطاب اذا اشکل علیه شیء اخذ من علیّ عليه‌السلام . (5) حتی ابو الحجاج بلوی در کتاب خود (الف باء) نقل می نماید که وقتی خبر شهادت علی عليه‌السلام به معاویه رسید گفت: لقد ذهب الفقه و العلم بموت ابن أبی طالب؛(6) یعنی فقه و علم بمردن علی عليه‌السلام از میان رفت.

و نیز از سعید بن مسیب نقل می نماید که می گفت: کان عمر -رضی اللّه عنه- یتعوّذ

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مسند احمد، ج2، ص675.

2- ذخائر العقبی، ص79.

3- ینابیع المودة، ج2، ص172.

4- ریاض النضرة، ج2، ص206.

5- هر زمانی که امری بر عمر بن الخطاب مشکل می شد، مراجعه می نمود به علی عليه‌السلام و از او اخذ می کرد و حل مشکل می نمود.

6- (هر آینه که قفه و علم و دانش به واسطه در گذشت علی بن ابی طالب عليه‌السلام از بین رفت).

من معضله لیس لها ابو الحسن (1).

و ابو عبد اللّه محمّد بن علی الحکیم الترمذی در شرح رساله (فتح المبین) گوید:

کانت الصحابه -رضی اللّه عنهم- یرجعون الیه فی احکام الکتاب و یأخذون عنه الفتاوی کما قال عمر بن الخطاب -رضی اللّه عنه- فی عدة مواطن لو لا علیّ لهلک عمر و قال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اعلم امّتی علیّ بن أبی طالب (2).

آنچه از سیر در کتب اخبار و تواریخ به دست می آید، معلوم می گردد که خلیفه عمر بقدری در مراتب علمی و مسائل فقهی ساده بوده که غالباً در احکام و مسائل ما به الاحتیاج(3) عمومی چنان اشتباه واضحی می کرده که هر یک از صحابه حاضر بودند او را متنبه و متوجه باشتباه می ساختند.

شیخ: خیلی بی لطفی می فرمائید که چنین نسبتی به خلیفه می دهید! آیا ممکنست که خلیفه -رضی اللّه عنه- در احکام و مسائل دین اشتباه نموده باشد؟

داعی: این بی لطفی را داعی ننمودم بلکه اکابر علمای خودتان کشف حقیقت نموده و در کتب معتبره خود ثبت و منتشر ساختند.

شیخ: ممکن است از آن اشتباهات با ذکر اسناد بیان فرمایید تا صدق و کذب معلوم و مفتری رسوا گردد؟

داعی: اشتباهات ایشان بسیار و قریب صد اشتباه ثبت نموده اند، ولی از آنچه الحال در نظر دارم، باقتضای وقت مجلس بیکی از آنها اشاره می نمایم.

## اشتباه عمر در تیمم زمان پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و حکم اشتباهی دادن در زمان خلافت

مسلم بن حجاج در باب تیمّم صحیح(4) و حمیدی در جمع بین الصحیحین و امام

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- پیوسته عمر پناه می برد بخدا از امر پیچیده ای که علی عليه‌السلام در او نباشد.(الف باء، ج1، ص222).

2- صحابه پیغمبر در احکام قرآن مراجعه به علی عليه‌السلام می نمودند و فتاوی از او می گرفتند؛ کما آنکه عمر در مواطن متعدده گفت: «اگر علی نبود عمر هلاک شده بود» و رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «داناترین امت من علی بن أبی طالب می باشد.» (شرح رسالة (فتح المبین)، ).

3- احکام عمومی مثل روزه، نماز، تیمم و غیره... .

4- صحیح مسلم، ج1، ص193.

احمد حنبل در مسند(1) و بیهقی در سنن(2) و ابی داود در سنن(3) و ابن ماجه در سنن(4) و امام نسائی در سنن(5) و دیگران از اکابر علمای خودتان به طرق مختلفه و الفاظ متفاوته نقل نموده اند که در زمان خلافت عمر مردی بنزد وی آمد و گفت: «من جنب شده ام و آبی نیافته ام که غسل نمایم، نمی دانم چه کنم؟» خلیفه گفت: «هرگاه آب نیافتی نماز مکن تا آب به دستت بیاید و غسل نمایی!» عمار یاسر از صحابه، حاضر بود گفت:

ای عمر یادت رفته که در یکی از اسفار من و تو بر حسب اتفاق احتیاج به غسل پیدا نمودیم. چون آب نبود تو نماز نخواندی ولی من گمان کردم که تیمم بدل از غسل آنست که تمام بدن را به زمین بمالم. لذا خود را بزمین غلطانده و نماز کردم. چون خدمت پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرف یاب شدیم، حضرت تبسمی نموده فرمودند: «در تیمم همین قدر بس است که کف دو دست را با هم بزمین زده و بعد هر دو کف را با هم بپیشانی بمالند و بعد کف دست چپ را بر پشت دست راست و بعد کف دست راست را بر پشت دست چپ مسح نمایند.»

پس چرا اینک خلیفه می گویی نماز نخواند؟

عمر چون جوابی نداشت،گفت: «ای عمار از خدا بترس!!»

عمار گفت: «آیا اجازه می دهی که این حدیث را نقل نمایم؟» گفت: نولیک ما تولیت؛ یعنی تو را واگذار کردم بآنچه می خواهی.

اینک آقایان محترم، اگر فکر کنید در اطراف این خبر معتبر که در صحاح معتبر علمای خودتان نقل گردیده، قطعاً بی اراده تصدیق خواهید نمود که آقای معلم، خیلی بیجا گفته که خلیفه را یکی از فقهای بزرگ در میان صحابه شناخته و معرفی نموده.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مسند احمد، ج4، ص265.

2- سنن کبری، بیهقی، ج1، ص209.

3- سنن ابی داوود، ج1، ص87.

4- سنن ابن ماجه، ج1، ص188.

5- سنن نسائی، ج1، ص166.

6- مسند احمد، ج4، ص265.

چگونه ممکن است فقیهی که شب و روز حضراً و سفراً با پیغمبر بوده و از خود آن حضرت هم شنیده که در فقدان آب طریق تیمم چگونه است، علاوه صریحاً در آیه 43 سوره 4 (نساء) خوانده است که می فرماید (فَلَمْ تَجِدُوا مٰاءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً)، (1) آنگاه حکم را عوضی ابلاغ نماید به مرد مسلمانی، بگوید: «اگر آب نیافتی نماز نخوان.» در صورتی که قرآن مجید فرماید: آب نیافتی با زمین پاک تیمم نما؟

اتفاقا مسأله تیمم میان مسلمانان رایج و ما به الابتلاء عمومی است که مانند وضو و غسل، هر مسلمان عامی آن را می داند، تا چه رسد بفرد صحابی و خلیفه پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که گذشته از آنکه باید بمردم تعلیم نماید، برای عمل کرد خود حتماً باید بداند.

نمی توانم بگویم خلیفه عمر عالماً عامداً عوضی گفته و یا غرضش اخلال در دین بوده، ولی ممکن است کم حافظه در اخذ مسائل بوده و ضبط احکام برای او اشکال داشته، به همین جهت بوده که علمای خودتان نوشته اند، به عبد اللّه بن مسعود فقیه صحابی می گفت: «از من جدا مباش که هرگاه از من سؤالی می نمایند تو جواب آن را بدهی!!»

الحال آقایان با توجه کامل قضاوت نمایید، چقدر فرق است بین چنین آدمی ساده و سطحی که در أخذ مسائل و بیان احکام فقهی حاضر و آماده نبوده، با آن کسی که احاطه کامل بر جزییات و کلیات امور داشته و تمام مسائل علمیه و عملیّه در نزد او مانند کف دست حاضر بوده است!

شیخ: غیر از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چه کسی می توانست احاطه بر جمیع جزییات و کلیات امور داشته باشد.

داعی: بدیهی است بعد از رسول اکرم خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم احدی از صحابه چنین احاطه ای نداشته. مگر باب علم آن حضرت، امیر المؤمنین علی بن أبی طالب صلوات اللّه علیه که خود آن حضرت فرمود: «علی اعلم از شما می باشد.»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- پس اگر آب نیابید، با خاک پاک تیمم نمایید.(سوره نساء، آیه 43).

## تمام علوم در نزد علی عليه‌السلام مانند کف دست حاضر بوده

چنانچه ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی اخطب الخطباء در مناقب(1) خود نقل می نماید که روزی خلیفه عمر از روی تعجب از علی بن أبی طالب عليه‌السلام سؤال کرد: «چگونه است هر حکمی از احکام یا مسأله ای از مسائل از تو پرسش می کنند، بدون معطلی جواب می دهی؟» حضرت در جواب عمر، کف دست مبارک را در مقابل او باز کرد فرمود: «چند انگشت در دست من است.» فوری گفت: پنج انگشت. حضرت فرمود: «چرا تأمل نکردی و فکر ننمودی؟» گفت: «محتاج به فکر نبود زیرا پنج انگشت در مقابل روی من حاضر بود.» حضرت فرمود: «تمام مسائل و احکام و علوم در مقابل من مانند این کف دست حاضر است. لذا در جواب سؤالات فوری بی تأمل و تفکر جواب می دهم.»

آقایان با انصاف آیا بی وجدانی نیست که روی حبّ و بغض و تعصّب آقای معلم بی انصاف افراطی در یک همچو اسکول با عظمتی، حرف پوچ بی دلیل و برهان بزند و بگوید چنین عالم محیط بر تمام علوم و باب علم رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مشکلات خود بخلیفه عمر مراجعه می نموده و سبب حیرت جوانان بی خبر گردد؟!

## دفاع نمودن معاویه از مقام علی عليه‌السلام

اینک خبری بیادم آمد که برای ثبوت مرام بعرض آقایان می رسانم:

ابن حجر مکی متعصّب در صواعق(2) ذیل آیه 14 نوشته که امام احمد روایت نموده و نیز میر سید علی همدانی در مودة القربی و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(3) نقل نموده اند که مردی از معاویه سؤالی نمود. گفت: «آن را از علی عليه‌السلام بپرس که داناتر است.» عرب گفت: «جواب تو را خوش تر دارم از جواب علی عليه‌السلام.» معاویه گفت: بد سخنی گفتی: کرهت رجلا کان رسول اللّه یغره بالعلم غرا و لقد قال له انت منّی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مناقب (خوازمی)، ص94.

2- صواعق المحرقة، ص179.

3- شرح نهج البلاغة، ج2، ص264.

بمنزلة هارون من موسی الاّ انّه لا نبیّ بعدی و کان عمر اذا اشکل علیه شیء اخذ منه (1).

به مقتضای الفضل ما شهدت به الاعداء (2).

کفایت می کند شهادت معاویه اعدا عدو، علی عليه‌السلام به مقام آن حضرت! بس است برای اثبات این معنا، آنچه را که اکابر علمای شما عموماً مانند نور الدین بن صباغ مالکی در فصول المهمه(3) و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول(4) و امام احمد بن حنبل در مسند(5) و خطیب خوارزمی در مناقب(6) و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة(7) و غیر آنها در کتب معتبره خود ثبت نموده اند که خلیفه عمر بن الخطاب هفتاد مرتبه گفت: لو لا علیّ لهلک عمر. بلکه صریحاً اعتراف نموده که اگر در جواب معضلات و مشکلات و مسائل پیچیده علی نباشد، کار مشکل می شود و اگر علی عليه‌السلام نبود، عمر هلاک شده بود.(مراجعه شود به جلسه ششم همین کتاب).

## اقرار نمودن عمر به عجز در مقابل سؤالات مشکله و اعتراف به اینکه اگر علی نبود کار مشکل می شد

از جمله نور الدین مالکی در فصول المهمه (8) فصل سیم از فصل اول آورده که مردی را نزد خلیفه عمر آوردند که در حضور جمعی از او پرسیدند: کیف اصبحت؛ چگونه صبح کردی؟ گفت:

اصبحت احبّ الفتنه و اکره الحقّ و اصدق الیهود و النصاری و أؤمن بما لم اره و اقر بما لم یخلق (9).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کراهت داری از کسی که پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را تلقین علم می کرد. هرآینه به تحقیق به او فرمود: «تو از من بمنزله هارونی از موسی الا آنکه بعد از من پیغمبری نباشد» و هر وقت بر عمر امری مشکل و پیچیده می شد، از علی عليه‌السلام سؤال می کرد و رأی او را می گرفت.

2- فضیلت آنست که دشمنان شهادت و گواهی به آن دهند.

3- فصول المهمه، ج1، ص301.

4- مطالب السؤول، ص13.

5- مسند احمد، ج1، ص140.

6- مناقب خوارزمی، ص81، ح65.

7- ینابیع المودة، ج1، ص216، ح28.

8- فصول المهمه، ج1، ص199.

9- صبح کرده ام در حالتی که فتنه را دوست می دارم و اکراه دارم حق را، و تصدیق می نمایم یهود و نصاری را و ایمان دارم بچیزی که ندیده ام او را و اقرار می کنم بچیزی که خلق نشده.

عمر امر کرد بروند علی عليه‌السلام را بیاورند. وقتی امیر المؤمنین عليه‌السلام آمد، قضیه را خدمت آن حضرت عرض کردند. فرمود:

صحیح گفته؛ اینکه گفته فتنه را دوست می دارم، مرادش اموال و اولاد است که خداوند در قرآن فرموده: (أَنَّمٰا أَمْوٰالُکُمْ وَ أَوْلاٰدُکُمْ فِتْنَهٌ) (1).

و اما اینکه اظهار کراهت از حق نموده، مرادش مرگ است؛ چنانچه در قرآن فرماید: (وَ جٰاءَتْ سَکْرَهُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ) (2).

و اینکه گفته یهود و نصاری را تصدیق می نمایم، مرادش قول خدای تعالی است که می فرماید؛ (قٰالَتِ الْیَهُودُ لَیْسَتِ النَّصٰاریٰ عَلیٰ شَیْءٍ وَ قٰالَتِ النَّصٰاریٰ لَیْسَتِ الْیَهُودُ عَلیٰ شَیْءٍ)؛ یعنی یهود گفتند: نصارا بر حق نیستند و نصاری گفتند یهود بر حق نیستند یعنی هر دو فرقه یکدیگر را تکذیب می نمایند این مرد عرب گوید من هر دو فرقه را تصدیق می کنم، یعنی هر دو فرقه را تکذیب می نمایم.

و اما اینکه گفته اقرار دارم بچیزی که ندیده ام؛ یعنی ایمان به خدای لا یری دارم و اینکه گفته اقرار دارم بچیزی که خلق نشده؛ یعنی موجود نشده مرادش قیامت است که هنوز وجود پیدا ننموده.

عمر گفت: اعوذ باللّه من معضله لا علیّ لها! (3).

همین قضیه را بعضی مانند محمّد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب(4) بطریق دیگر مبسوطتر از حذیفه بن الیمان از خلیفه عمر نقل نموده اند.

از این قبیل قضایا در زمان خلافت ابی بکر و عمر بسیار اتفاق افتاده که ابی بکر و عمر در جواب مانده و علی عليه‌السلام در مقام جواب برآمده؛ مخصوصاً علمای یهود و نصاری و ارباب مادّه و طبیعت وقتی می آمدند و مسائل مشکله سؤال می کردند، فقط علی عليه‌السلام بود که جواب معضلات آنها را می داد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- این است و جز این نیست که اولاد و اموال شما فتنه و اسباب امتحانند. آیه-28 سوره 8 (انفال).

2- و هرآینه بی هوشی و سختی مرگ بحق و حقیقت فرا رسید. آیه 18 سوره 50 (ق).

3- پناه می برم بخدا از امر پیچیده و مشکلی که علی عليه‌السلام در او نباشد! (فصول امهمه، ج1، ص199)

4- کفایة الطالب، ص219، باب 57.

فلذا با قرار اکابر علمای خودتان از قبیل بخاری(1) و مسلم در صحیحین خود و نیشابوری در تفسیر(2) و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب(3) و محمّد بن طلحه در مطالب السؤول(4) و حمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد در مسند و ابن صبّاغ مالکی متوفی 855 در فصول المهمّه(5) و حافظ ابن حجر عسقلانی متوفای 852 در تهذیب التهذیب(6) و قاضی فضل اللّه بن روزبهان شیرازی در ابطال الباطل و محب الدین طبری در ریاض النضرة(7) و ابن اثیر جزری متوفای 360 در اسد الغابه(8) و ابن قتیبه دینوری متوفای 276 در تأویل مختلف الحدیث(9) و ابن عبد البر قرطبی متوفای 463 در استیعاب(10) و ابن کثیر در تاریخ(11) خود و محمّد بن یوسف گنجی شافعی متوفای 658 در باب کفایت الطالب(12) و جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء(13) و سید مؤمن شبلنجی در نور الابصار(14) و نور الدین علی بن عبد اللّه سمهودی متوفی 911 در جواهر العقدین و حاج احمد افندی در هدایة المرتاب(15) و محمّد بن علی الصبان در اسعاف الراغبین(16) و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- صحیح بخاری، ج5، ص22، ج1، ص211. 2- تفسیر نیشابوری، ج6، ص120.

3- مناقب (ابن مغازلی)، ص118. 4- مطالب السؤول، ص77.

5- فصول المهمه، ج1، ص35-199. 6- تهذیب التهذیب، ج7، ص287.

7- ریاض النضرة، ج3، ص161. 8- اسد الغابة، ج4، ص22.

9- تأویل المختلف الحدیث، ص202. 10- استیعاب، ج3، ص1102-1103.

11- تاریخ ابن کثیر، ج7، ص359. 12- کفایة الطالب، ص277.

13- تاریخ الخلفاء، ص171. 14- نور الابضار، ص161-164.

15- هدایة المرتاب، ص146، 152. 16- اسعاف الراغبین، ص152.

یوسف سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامه(1) باب 6 و ابن ابی الحدید متوفای 655 در شرح نهج البلاغه(2) و مولی علی قوشچی در شرح تجرید(3) و اخطب الخطباء خوارزمی در مناقب(4) حتی ابن حجر مکّی متعصّب متوفای 973 در صواعق محرقه(5) و ابن حجر عسقلانی در اصابه(6) و علاّمه ابن قیّم جوزیه در طرق الحکمیه(7) قضایای بسیاری نقل نموده اند که خلیفه عمر در حوادث و مسائل مشکله مخصوصاً مسائل مشکله پادشاه روم را رجوع بامیر المؤمنین علی عليه‌السلام نموده. بالاخره نزدیک به تواتر آمده که مکرر خلیفه ثانی عمر بن الخطاب در قضایای متعدده که علی عليه‌السلام حل مشکلات نموده و جواب آنها را داده، گاهی گفته: اعوذ باللّه من معضله لیس فیها ابو الحسن و بعضی اوقات می گفت: لو لا علیّ لهلک عمر و در بعض مواقع می گفت: کاد یهلک ابن الخطاب لو لا علیّ بن أبی طالب عليه‌السلام (1).

بر خلاف گفته این معلم بی علم افراطی، ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و حمیدی در جمع بین الصحیحین می نویسند: خلفا در تمام مراحل با علی عليه‌السلام شور می کردند و در امور دین و دنیا مرکز فتوی علی عليه‌السلام بوده و کاملاً خلفا گوش به کلمات و دستورات او می دادند و عمل می کردند و بهره می بردند؛ کما آنکه بمختصری از آنها اشاره شد.

پس بر هر صاحب بصیرتی ظاهر و هویدا است که قطع نظر از سایر کمالات و نصوص وارده، همین قضایای منقوله و احکام مترادفه ای که از آن حضرت صادر می گردید، خود دلیل کامل بر امامت و حجّیت و حق تقدم او است بر دیگران.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تذکرة الخواص، ص144.

2- شرح نهج البلاغة، ج1، ص18-141؛ ج2، ص179-205.

3- شرح تجرید، ص373.

4- مناقب خوارزمی، ص81.

5- صواعق المحرقة، ص127.

6- اصابة، ج4، ص467.

7- طرق الحکمیه، ص47.

8- پناه می برم به خدا از امر پیچیده و مشکلی که علی عليه‌السلام در او نباشد! اگر علی عليه‌السلام نبود عمر هلاک شده بود! نزدیک بود پسر خطاب هلاک شود اگر علی بن أبی طالب عليه‌السلام نبود!

## علی عليه‌السلام اولی و احق به مقام خلافت بوده

زیرا اعلمیّت، خود بزرگترین برهان اولویت است؛ خصوصاً که توأم با سایر صفات کمالیه گردد؛ چنانچه در آیه 35 سوره 10 (یونس) صریحاً می فرماید: (أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لاٰ یَهِدِّی إِلاّٰ أَنْ یُهْدیٰ فَمٰا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ) (1).

یعنی البته آن کسی که عالم بطریق هدایت است، اولی می باشد که مطاع مردم واقع شود، تا آن کسی که جاهل بطریق هدایت است و دیگری باید او را هدایت و راهنمایی نماید؟

و این آیه شریفه خود دلیل کافی است بر عدم جواز تقدیم مفضول بر فاضل که قاعده عقلائی است در امر امامت و خلافت و ریاست عامّه دینیّه و دنیویّه و جانشینی رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم؛ چنانچه در آیه 9 سوره 39 (زمر) به طریق استفهام تقریری و إنکاری می فرماید: (هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لاٰ یَعْلَمُونَ) (2).

## قضاوت منصفانه لازم است

آقایان، شما را به خدا عادت و تعصّب را بگذارید و منصفانه قضاوت کنید! آیا انصاف بود چنین شخصیت بزرگی را که احاطه علمی او بر ظواهر و بواطن امور اظهر من الشمس و مورد اتفاق تمام علمای فریقین بلکه بیگانگان از دین است و مورد توصیه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده از کار بر کنار نمایند؟! آیا در بر کنار نمودن آن حضرت دسائسی به کار نرفته و سیاستی در کار نبوده؟!

آیا شما در امت و صحابه کبار پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم کسی را پیدا می کنید که باب علم رسول اللّه و امام المتقین و سید المسلمین به فرموده آن حضرت باشد، او را مقدم دارید در امر خلافت؟ و اگر پیدا نکردید این صفات عالیه را در أحدی که أعلم و اورع و اتقی و ازهد از همه امت باشد بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مگر علی بن أبی طالب عليه‌السلام. پس به حکم عقل تصدیق نمایید که علی عليه‌السلام امام برحق و خلیفه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- آیا آن کسی که خلق را بسوی حق رهبری می کند سزاوارتر به پیروی است، یا آن که هدایت نمی کند مگر آنکه خود هدایت شود؟ پس شما چگونه حکم می کنید!

2- آیا اهل علم و دانش (مانند علی عليه‌السلام) با مردم جاهل نادان یکسانند؟ (هرگز یکسان نیستند).

و وصی رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و الیق از همه امت به این امر بزرگ بوده و می باشد و قطعاً چنین شخصیت بزرگی از کار بر کنار نشد، مگر با دسائس سیاسی که به کار رفت.

شیخ: بیانات جناب عالی در فضایل و مناقب علمی و عملی، سیدنا علی -کرم اللّه وجهه- مورد اتفاق است و أحدی انکار این معنا را ننموده، مگر عده ای لجوج عنود متعصّب جاهل خارجی. ولی آنچه مسلم است؛ سیدنا علی عليه‌السلام خود بالطّوع و الرغبه خلافت خلفا -رضی اللّه عنهم- را پذیرفت و به مقام برتری و حق تقدّم آنها تسلیم شد. ما را چه رسیده به فرموده شما کاسه از آش گرم تر باشیم، بعد از 1300 سال بسوزیم و با هم بجنگیم که چرا ابی بکر و عمر و عثمان -رضی اللّه عنهم- را اجماع امت پسندیده و مقدم بر علی داشته اند؟!

چه عیب دارد ما با هم سر صلح و صفا باشیم، هر آنچه تاریخ نشان داده و عموم علمای شما هم تصدیق دارند که بعد از پیغمبر ابی بکر و عمر و عثمان -رضی اللّه عنهم- هر یک بعد از دیگری مسندنشین خلافت شدند، ما هم با هم برادرانه با حفظ مقام برتری و افضلیّت علمی و عملی علی -کرم اللّه وجهه- و قرابت او به رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تشریک مساعی نماییم، همان قسمی که مذاهب اربعه ما با هم سازگارند، مذهب شیعه هم با ما از در یگانگی برآیند.

البته ما منکر مقام علم و عمل سیدنا علی -کرم اللّه وجهه- نیستیم، ولی خودتان تصدیق نمایید از حیث کبر سن و سیاستمداری و زیادتی حزم و تحمل و بردباری در مقابل اعداء البته ابی بکر -رضی اللّه عنه- مقدم بوده و به همین جهت به اجماع امت بر مسند خلافت برقرار شد!! چه آنکه علی -کرم اللّه وجهه- جوان نارس، قدرت و توانایی خلافت نداشت؛ چنانچه بعد از 25 سال هم که به خلافت رسید، به واسطه عدم سیاست آن همه خونریزیها و انقلابات برپا شد.

داعی: چند جمله درهم فرمودید که ناچارم روی این یادداشتی که نمودم هر یک را از هم تفکیک نموده جواب عرض نمایم.

## مثل دزد و زوّار

اولاً فرمودید: مولانا امیر المؤمنین عليه‌السلام به میل و رغبت سر تسلیم فرود آورد و

راضی به خلافت خلفای قبل از خود شد، مطلبی در اینجا یادم آمد من باب مثل مناسب است عرض نمایم، در زمان سابق که نادر اوایل مشروطیت ایران طرق و شوارع را گرفته بود زائرین عتبات به زحمت ایاب و ذهاب می نمودند، قافله ای از زائرین در مراجعت، گرفتار دسته ای از لصوص و سارقین گردیده آنها را اسیر و أموالشان را تقسیم می نمودند در بین اموال، قطعه پارچه کفن از آن یکی از زوّار به دست پیر مردی از دزدان افتاد، گفت: «آقایان زوّار، این کفن مال کیست؟» زائری گفت: «مال من است.»

دزد گفت: «چون من کفن ندارم، این کفن را بمن ببخشید که حلال باشد.» گفت: «تمام اموال من مال شما کفن را به من بدهید، چون آخر عمر من است و این لباس آخر را به زحمتی تهیه دیده ام، مایه امیدواری من است.» دزد هرچه اصرار نمود زائر گفت حقم را به کسی نمی دهم. آقای دزد شلاق را کشید به سرو صورت زائر بنای زدن را گذارد. گفت: «آن قدر می زنم تا ببخشی و بگویی حلال باشد.» قدری که تازیانه زد، زائر پیرمرد بیچاره شد فریاد زد: «آقا حلال حلال حلال از شیر مادر حلال تر باشد» (خنده حضار).

البته می بخشید در مثل مناقشه ای نیست، مثل برای تقریب أذهان و فهم مطلب است. آقایان گویا فراموش نمودید بیانات شب های قبل را که با دلایل قاطعه تاریخیه به عرض رسانیدم که به شهادت اکابر علمای خودتان از قبیل ابن ابی الحدید و جوهری و طبری و بلاذری و ابن قتیبه و مسعودی و دیگران آتش در خانه علی عليه‌السلام بردند او را با سر برهنه و دوش بی ردا جبرا کشیدند و به مسجد بردند. شمشیر برهنه بروی او کشیدند گفتند: «بیعت کن و الاّ گردنت را می زنیم!».

شما را به خدا قضاوت منصفانه نمایید! آیا معنای رضا و رغبت همین است، اگر با هو و جار و جنجال و آتش در خانه زدن و به ضرب و زور شمشیر و تهدید به قتل بیعت گرفتن بیعت به میل و رضا می باشد، پس بیعت به جبر و اکراه کدام است.

ان شاء اللّه، به منزل که تشریف بردید، اگر منصفانه صفحات روزنامه ها و مجلات را بخوانید و دو مرتبه به دلایل ما که در شبهای گذشته بیان نمودیم دقیق شوید، قطعاً تصدیق خواهید نمود که رضا و رغبتی در کار نبوده، مگر آنکه مانند آن

دزد بیابانی بر سر ما بزنید تا مجبوراً بگوییم راضی بوده.

ثانیاً فرمودید: ما چرا بعد از 1300 سال باید در این کار دقت کنیم و بجان هم بیفتیم.

اوّلاً ما به جان کسی نیفتاده ایم و نخواهیم افتاد. بلکه در مقابل حملات ناچار از دفاع هستیم. آقایان اهل سنت هستند که به جان شیعیان افتاده ،جان و مال آنها را مباح می دانند. وقتی ما را مشرک و کافر و اهل بدعت در مقابل عوام بی خبر معرفی می نمایند، ما اکراهاً مقابله نموده و اثبات می نمائیم مشرک و کافر نیستیم، بلکه مؤمن و موحّد پاک هستیم و افتخار باین عقیده توحیدی پاک می نماییم.

## قبول دیانت باید کورکورانه نباشد

ثالثاً شبهای قبل عرض نمودم، عقاید دینی تقلیدی نمی شود که چون جریان تاریخ نشان می دهد خلفای اربعه به طریقی که بیان نمودید، زمامدار شدند ما هم کورکورانه تحت تأثیر عادات و رویه و رفتار اسلاف قرار گیریم و تسلیم شویم و حال آنکه با دلایل عقل و نقل ثابت و محقق است که اصول عقاید باید تحقیقی باشد نه تقلیدی. تکراراً عرض می نمایم، پس از اینکه مورخین ما و شما و جمهور امت نوشتند که بعد از وفات رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دو دستگی در امت ایجاد شد، فرقه ای گفتند باید تبعیّت از ابی بکر نمود و جماعتی گفتند حق با علی عليه‌السلام است؛ باید به امر رسول اللّه که از مسلمانان بیعت برای علی عليه‌السلام گرفت و فرمود: «اطاعت علی عليه‌السلام اطاعت من و مخالفت با علی عليه‌السلام مخالفت با من است»، تبعیت و اطاعت از علی عليه‌السلام نمود.

هر فردی از افراد ما و شما وظیفه داریم که دلائل طرفین را بشنویم و کنجکاوی نموده، هر طریقی را حق دیدیم، پیروی کنیم و البته آن طریقی حق است که دلایل عقل و نقل و منطق بر او قائم باشد.

## داعی قبول دیانت از روی تحقیق نمودم

شما خیال می فرمایید که داعی تقلید اسلاف و آبا و اجداد نموده و مذهب حق تشیع را روی عادت کورکورانه قبول نموده ام. نه به خدا قسم! از آن روزی که

خود را شناختم، در جستجوی راه حق بودم. اول در معرفت ذات لا یزال پروردگار متعال، دقت ها نمودم. عقاید مادّیین و سایر فرق را مطالعه نمودم تا بحمد اللّه موحّد پاک شدم.

و نیز در رسالت انبیا و طریقه دعوات ارباب ملل وارد شدم؛ علاوه بر مطالعه کتابهای آنها با علماء هر قومی مناظرات و مباحثات و تحقیقات بسیار نمودم تا بالاخره حقانیت دین مقدس اسلام بر داعی ثابت و جدّ امجدم رسول اللّه محمد بن عبد اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را خاتم الانبیاء با دلیل و برهان دانستم.

و همچنین در طریق بعد از پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم کورکورانه تحت تأثیر اسلاف و آبا قرار نگرفتم، بلکه دلایل فریقین (شیعه و سنی) را دقیقانه و بی طرفانه بررسی نمودم. صدها کتب اهل خلاف را دقیقانه مطالعه نمودم. خدا را شاهد و گواه می گیرم که با تفکرات عاقلانه حقیقت ولایت و خلافت مولانا امیر المؤمنین علی عليه‌السلام را از میان اوراق کتابهای معتبره اکابر علمای سنی بدست آورم.

و در مقام امامت و خلافت می توانم بگویم، به قدری که دعاگو، کتب مهمّه علمای جماعت را مطالعه نمودم، در این باب به کتب علمای شیعه دقت زیادی ننمودم؛ زیرا دلایلی که در کتب علمای شیعه بر اثبات امامت آمده، در کتب اکابر علمای جماعت به نحو اتم و اکمل موجود است. منتها شما آقایان آن دلایل را از آیات و اخبار، سطحی مطالعه می کنید، ولی ما عمیقانه می نگریم. علمای شما تبعاً للأسلاف برای هر آیه و خبر که نص صریح است بر اثبات خلافت مولانا امیر المؤمنین عليه‌السلام، تأویلات مضحکه نموده و حمل بر غیر معنای حقیقی می نمایند؛ و حال آنکه هر فردی دقیقانه و عمیقانه کتب اکابر علمای جماعت را مطالعه نماید، بی اختیار مانند ما خواهد گفت: اشهد انّ علیّا ولیّ اللّه و خلیفه رسوله و حجّته علی خلقه.

ثالثاً فرمودید: خوب است پیروی از گفتار مورخین نماییم ابی بکر و عمر و عثمان را مقدم بر علی عليه‌السلام به شمار آریم، این عمل روی قواعد عقل و نقل غیر ممکن است؛ برای آنکه فرق انسان از حیوان به قوه عقل و علم و فکر است. کورکورانه نمی تواند مقلّد اسلاف گردد.

مثلاً اگر فقیهی بمیرد، یک عده بازیگر جمع شوند یک فرد عامی محض یا مسأله گویی را بجای آن فقیه به نام فقاهت معرفی نمایند. آیا بر مردم است تقلید از

آن عامی فقیه نما یا مسأله گو بنمایند، مخصوصاً اگر در مقام تحقیق و امتحان معلوم گردد که آن مسندنشین فقاهت از علم فقاهت بهره ای ندارد؟! قطعاً به حکم عقل و نقل تبعیت و تقلید از او حرام است؛ چه آنکه با بودن عالم، حق تقدم بر جاهل جایز نیست.

پس وقتی روی قواعد و منقولات اکابر علمای خودتان، حق علمی علی عليه‌السلام علاوه بر نصوص وارده ثابت شد، حق تقدم در امر خلافت برای آن حضرت محفوظ و مورد قبول عقل و نقل می باشد. و انحراف از آن حضرت که باب علم رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده است، عقلاً و نقلاً مذموم می باشد.

و اما از جهت وقایع تاریخی، البته تصدیق داریم که بعد از وفات رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم أبی بکر مدت دو سال و سه ماه و بعد از او عمر مدت ده سال و بعد از أو عثمان مدت دوازده سال مسندنشین خلافت شدند و هر یک به نوبه خود خدماتی نمودند، ولی تمام این امور جلوگیری از عقل و نقل و برهان نمی نماید که ما بتوانیم علی عليه‌السلام باب علم رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در واقع و حقیقت مؤخر از آنها بدانیم؛ زیرا اکابر علمای خودتان مانند شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة(1) ذیل آیه 24 سوره 37 (صافات) که می فرماید: (وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ)، (2) از فردوس دیلمی و از ابو نعیم اصفهانی(3) و از محمّد بن اسحاق مطّلبی صاحب کتاب مغازی و از حاکم(4) و از حموینی(5) و از خطیب خوارزمی(6) و از ابن مغازلی(7) جمیعاً بعضی از ابن عباس و بعضی از ابو سعید خدری و بعضی از ابن مسعود از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل نموده اند: انّهم مسئولون عن ولایه علیّ بن أبی طالب؛ یعنی آنها سؤال کرده می شوند از ولایت علی عليه‌السلام.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ینابیع المودة، ج1، ص334، باب 37.

2- در موقف حساب نگاهشان دارید که در کارشان سخت مسئولند (که ولایت علی عليه‌السلام باشد).

3- حلیة الاولیاء، ج1، ص63.

4- مستدرک، ج4، ص497.

5- فرائد السمطین، ج1، ص79.

6- مناقب خوارزمی، ص85.

7- مناقب 0خوارزمی)، ص159.

و نیز سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامه(1) و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب(2) از ابن جریر از ابن عباس ذیل آیه آورده که مراد ولایت علی عليه‌السلام می باشد.

## امر نمودن پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اطاعت علی عليه‌السلام

علاوه بر همه اینها، به حکم آیه 7 از سوره 59 (حشر) که می فرماید: (وَ مٰا آتٰاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا). (3) مسلمانان مجبورند آنچه رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امر فرموده، اطاعت نمایند. فلذا وقتی به فرمایشات آن حضرت مراجعه می نماییم (چنانچه در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده)، می بینم که آن حضرت در میان تمام امت علی عليه‌السلام را باب علم خود معرفی و امر باطاعت او نموده و اطاعت او را توام با اطاعت خود فرموده.

چنانچه امام احمد حنبل در مسند(4) و امام الحرم در ذخائر العقبی(5) و خوارزمی در مناقب(6) و دیگران نوشته اند؛ چنانچه سلیمان حنفی در ینابیع المودة(7) و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب(8) نقل نموده اند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

یا معشر الانصار الا ادلّکم علی ما ان تمسّکتم به لن تضلّوا بعدی ابدا قالوا بلی قال هذا علیّ فاحبّوه و اکرموه و اتّبعوه انّه مع القرآن و القرآن معه انه یهدیکم الی الهدی و لا یدلکم علی الردی فانّ جبرائیل اخبرنی بالذی قلته (1).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تذکرة الخواص، ص26.

2- کفایة الطالب، ص247، باب 62.

3- آنچه رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به شما داد، فراگیرید و آنچه شما را از آن نهی نمود، پس بازایستید.

4- مسند احمد، ج4، ص42.

5- ذخائر العقبی، ص70.

6- مناقب خوارزمی، ص275.

7- ینابیع المودة، ج2، ص162.

8- کفایة الطالب، ص210.

9- ای جماعت انصار! آیا دلالت نکنم شما را بچیزی که اگر باو متمسک شوید هرگز گمراه نشوید بعد از من، عرض کردند: بلی، فرمود: «این است علی عليه‌السلام؛ پس او را دوست بدارید و اکرامش کنید و متابعتش نمایید. به درستی که او با قرآن و قرآن با او است و او شما را هدایت می کند به طریق هدایت و دلالت نمی کند بر خلاف. و آنچه گفتم به شما جبرئیل بمن خبر داده.»

و نیز اکابر علمای شما به ما رسانیدند، چنانچه شبهای گذشته با اسنادش به عرض رسانیدم که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به عمّار یاسر فرمود:

ان سلک الناس کلّهم وادیا و سلک علیّ وادیا فاسلک وادی علیّ و خلّ عن الناس.(1)

و نیز مکرر در مکرر در امکنه مختلفه و ازمنه متفاوته فرمود: من اطاع علیا فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع اللّه، (2) که در لیالی ماضیه مفصلاً و مسنداً شرح دادم.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار و به حد تواتر معنوی رسیده که آن حضرت امر فرمود: «پیرو علی باشید؛ راه علی را بروید و راه دیگران را بگذارید.»

ولی بر عکس در کتب شما حتی یک خبر ندیدم که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده باشد بعد از من راه هدایت یا باب علم من وصی و خلیفه من ابی بکر و یا عمر و یا عثمان می باشد. اگر شما دیده اید اخباری که موضوع و یک طرفه و جعل از طرف بکریّون و امویّون نباشد، ارائه دهید، کمال امتنان را خواهم داشت.

با این حال شما می گویید: علی عليه‌السلام باب علم رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و راه هدایت و وصی و خلیفه به لسان آن حضرت را در مرتبه چهارم بگذاریم و با آن همه تأکیداتی که امر باطاعت و متابعت و پیروی آن حضرت از طرف رسول اللّه شده و در کتب شما پر است، چشم پوشی نموده، کورکورانه پی عمل کرد تاریخ برویم و پیروی کنیم کسانی را که از آن حضرت درباره آنها در اخبار مجمع علیه دستوری نرسیده. آیا چنین امری ممکن است و اگر این راه را برویم مورد مسخره عقل و نقل و مسئول عند اللّه نخواهیم بود؟!

آیا اگر در پی گفتار شما برویم، مخالفت رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اوامر آن حضرت را ننموده ایم؟! قضاوت این امر را با وجدان و انصاف پاک آقایان محترم می گذاریم.

## علمای اهل سنت نمی خواهند با شیعیان همکاری کنند

رابعاً فرمودید: مانند مذاهب أربعه (حنفی و مالکی و حنبلی و شافعی) با هم

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- اگر همه به راهی بروند و علی عليه‌السلام به راهی دیگر برود، تو از مسیر علی عليه‌السلام پیروی نما و مردم را رها کن.

2- هر کس که از علی عليه‌السلام پیروی کند، همانا که از من پیروی نموده، و هر کس که از من پیروی نماید حقیقتاً که از خدا پیروی نموده.

همکاری کنیم. این هم نشدنی است. برای اینکه شماها بدون دلیل و برهان شیعیان و پیروان عترت و اهل بیت پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را با افترا و تهمت، رافضی و مشرک و کافر می خوانید! بدیهی است بین مشرک و مؤمن هرگز جمع نخواهد شد، و الاّ در مقام اتحاد و اتفاق با جامعه اهل تسنّن و برادران حنفی و مالکی و حنبلی و شافعی، ما صمیمانه پیشقدم و حاضریم تشریک مساعی کنیم، بشرطی که در إبراز حقایق و عقاید مذهبی استدلالاً همگی ما و شما آزاد باشیم و مزاحمتی برای یک دیگر فراهم نکنیم.

و همان قسمی که اتباع چهار مذهب (حنفی ها، مالکی ها، حنبلی ها و شافعیها) آزادی در عمل دارند، اتباع عترت طاهره پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، جعفری ها هم آزاد در اعمال خود باشند.

ولی وقتی می بینیم با اختلاف بسیاری که در مذاهب اربعه موجود است، حتی بعضی یکدیگر را تکفیر و تفسیق می نمایند، مع ذلک شما همه را مسلمان و بآنها آزادی در عمل می دهید، ولی شیعیان بیچاره را مشرک و کافر خوانده و طرد از جامعه نموده و آزادی در عمل و عبادت را از آنها سلب می نمایید، چگونه امید اتحاد و همکاری می رود؟

## اختلاف در سجده بر تربت

شما برای سجده کردن بر تربت ببینید چه انقلابی برپا می کنید. خاک و تربت را در نظر عوام معرفی به بت نموده و شیعیان موحّد را بت پرست می خوانید!! و حال آنکه ما به امر و اجازه خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سجده به خاک می نماییم. زیرا که در آیات قرآن مجید امر به سجده شده و شما خود می دانید که سجده، یعنی صورت روی زمین گذاردن، منتها در طریق سجده ما و شما اختلاف است که بر چه چیز باید سجده نمود.

شیخ: چرا شما مانند تمام مسلمانان سجده نمی نمایید تا اختلاف واقع نشود و این بدبینی ها از میان برود؟

داعی: اوّلاً شما آقایان شافعیها چرا با حنفیها و مالکیها و حنبلیها در أخذ فروعات بلکه در اصول آن قدر اختلاف دارید که گاهی منجر به تفسیق و تکفیر

یکدیگر می گردد خوب است همگی با هم یک عقیده پیدا نمایید تا اختلاف کلمه پیدا نشود.

شیخ: فتاوای فقها اختلاف دارد. هر فرقه و طایفه از ما که تبعیّت از فقیهی مانند امام شافعی و امام اعظم یا مالک یا احمد بن حنبل -رضی اللّه عنهم- بنمایند مثاب و مأجور می باشند.

## ابراز حقیقت توأم با تاثر

داعی: شما را به خدا قسم انصاف دهید! تبعیّت از فقهای اربعه که دلیلی بر متابعت آنها جز جهت علم و دانش بعض از آنها و پیروی کورکورانه از أوامر (بی برس) (بنابر آنچه علاّمه مقریزی در خطط نقل نموده است) در دست نیست، ثواب و اجر دارد (و لو هرچند اختلاف کلمه در اصول و فروع با هم داشته باشند)، ولی تبعیّت و اطاعت از اوامر ائمه از عترت طاهره و اهل بیت رسالت عليهم‌السلام که علاوه بر مراتب علم و دانش و تقوای آنها که اکابر علمای خودتان به اعلمیّت و افقهیّت آن ذوات مقدسه اذعان دارند و نیز نصوص صریحه از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد است که آن خاندان جلیل را عدیل القرآن معرفی و نجات را در متابعت آنها و هلاکت را در مخالفت آنان قرار داده اند شرک و کفر است؟!!!

پس تصدیق نمایید که بدبینیها مربوط به اختلاف کلمه نیست، بلکه ناظر به حبّ و بغض عترت و اهل بیت طهارت عليهم‌السلام می باشد که هرگز از میان نخواهد رفت، مگر بعد از تصفیه نفس از اخلاق رذیله و صفات ناپسندیده و مصفّی نمودن باطن دل را از حقد و کینه و حسد و واجد مقام انصاف گردیدن.

و الاّ این قبیل اختلافات در اصول و فروع احکام از طهارت تا دیات، بین مذاهب اربعه شما بسیار است. با آنکه غالب فتاوای ائمه اربعه و فقهای شما بر خلاف نصّ صریح قرآن مجید است، مع ذلک شماها درباره مفتی و عاملین بآن فتاوا هیچ نظر بد ندارید ولی جامعه شیعیان را که به حکم قرآن مجید سجده بر خاک پاک می نمایند، مشرک و کافر و بت پرست می خوانید.

شیخ: در کجا ائمه اربعه و فقهای جماعت -رضی اللّه عنهم- بر خلاف کلام مجید فتوی داده اند، خواهشمندم اگر حرف نیست و معنی دارد بیان فرمایید.

داعی: در بسیاری از احکام بر خلاف نصّ صریح، بلکه فتوای جمهور حکم داده اند که با ضیق وقت نمی توانم تمام آنها را بیان نمایم. گذشته از اینکه اکابر فقهای خودتان کتب بسیاری در مسائل خلافیه بین المذاهب تألیف نموده اند، خوب است مراجعه نمایید بکتاب با عظمت (مسائل الخلاف فی الفقه) تصنیف شیخ بزرگوار الامام الموفق، شیخ الطائفه الامامیّة، ابی جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی، قدّس سرّه القدّوسی، که جمیع اختلافات فقهای اسلام را بدون اعمال نظر خصوصی، از باب طهارت تا آخر باب دیات جمع و در دسترس اهل علم گذارده اند (1) که نقل تمام آنها غیر ممکن می باشد ولی برای نمونه و روشن شدن مطلب که آقایان اهل مجلس بدانند ما اهل حرف و نسبت دادن بیجا و تهمت نیستیم، بیک موضوع مختصراً اشاره می نمایم که بدانید در همین یک موضوع فتاوای صریح بر خلاف نص کلام اللّه مجید داده شده است!!

شیخ: بفرمایید کدام موضوع است که در آن فتاوای بر خلاف داده شده است؟

## در فقدان آب برای غسل و وضو باید تیمم نمود

داعی: آقایان خود می دانید که یکی از اعمال مسلّمه در باب طهارت غسل و وضو بآب مطلق می باشد که گاهی واجب و گاهی سنّت و مستحب می گردد؛ چنانچه در آیه 6 سوره (مائده) می فرماید: (إِذٰا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاٰهِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرٰافِقِ) (2).

باید وضو را با آب قراح و پاک انجام دهند و هر جا نیابند، به حکم آیه 43 سوره 4 (نساء) که می فرماید: (فَلَمْ تَجِدُوا مٰاءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَ أَیْدِیکُمْ)، (3) بایستی با خاک پاک تیمم بنمایید، غیر از این دو شق، دستور دیگری داده نشده؛ در مرتبه اول آب برای وضو لازم است و در فقد آب یا مانع دیگر تیمّم با خاک پاک بدل از آب بنمایند -خواه در سفر یا در حضر- و در این

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- حسب الامر حضرت آیت اللّه العظمی زعیم الشیعه و فقیه اهل البیت آقای حاجی آقا حسین طباطبائی بروجردی -ادام اللّه تعالی ظله علی رؤس الانام. در سال 1370 قمری در عاصمه طهران بچاپ رسید.

2- زمانی که برخاستید برای نماز، پس بشوئید رویها و دستهایتان را تا مرفق ها.

3- اگر آب نیابید، پس تیمم کنید به خاک پاک، پس بکشید به روی ها و دست های خود.

حکم جمهور فقهای مسلمین از جامعه امامیه اثناعشریه و مالکیها و شافعیها و حنبلیها و غیرهم اتفاق دارند.

## فتوای ابو حنیفه بر اینکه مسافر در فقد آب عمل غسل و وضو را با نبیذ انجام دهند

و لکن امام اعظم شما ابو حنیفه (که غالب فتاوایش روی قیاس است؛ یعنی بی سوادی) حکم می کند که در سفر اگر آب نیابند، با نبیذ تمر، عمل غسل و وضو را انجام دهند! و حال آنکه همه می دانید نبیذ مایعی است مضاف که با خرما و غیر آن ممزوج گردیده و وضو با مضاف جایز نیست.

پس نظر باینکه قرآن مجید برای ادای نماز تطهیر را بآب خالص پاک و در فقد آب تیمم با خاک پاک قرار داده، چون امام اعظم ابو حنیفه فتوی به غسل و وضوی با نبیذ داده، مخالفتی است با حکم صریح و نصّ بیّن قرآن مجید!!

و حال آنکه بخاری در صحیح خود بابی دارد به عنوان لا یجوز الوضوء بالنبیذ و لا المسکر (1).

حافظ: با اینکه حقیر در مذهب امام شافعی -رضی اللّه عنه- هستم و با بیان شما کاملاً موافقم که اگر آب نباشد، تیمم باید نمود و به مذهب ما تطهیر با نبیذ جایز نیست، ولی گمان می کنم در فتوای امام ابو حنیفه -رضی اللّه عنه- شهرتی بیش نباشد.

داعی: قطعاً جناب عالی با علم به حقیقت مطلب دفاع بما لا یرضی صاحبه نمودید و الاّ نقل این فتوی از امام ابو حنیفه از متواترات منقوله می باشد و آنچه الحال داعی در نظر دارم، امام فخر رازی در مفاتیح الغیب ذیل آیه تیمم در سوره مائده در مسئله پنجم گوید: قال الشافعی رحمه اللّه لا یجوز الوضوء بنبیذ التمر و قال ابو حنیفه رحمه اللّه یجوز ذلک فی السفر (2).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- جائز نیست وضو گرفتن به نبیذ و نه بمسکر و مست کننده.(صحیح بخاری، ج1، ص66).

2- شافعی گفته است: «جایز نیست وضو بنبیذ خرما» و ابو حنیفه گفته است: «جایز است وضو به نبیذ در سفر.»

و نیز فیلسوف بزرگ ابن رشد در بدایة المجتهد(1) نقل حکم و فتوای ابو حنیفه را می نماید.

شیخ: چگونه شما می فرمایید بر خلاف نص فتوی داده اند و حال آنکه اخباری صراحتاً عمل رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را باین معنی می رساند.

داعی: ممکن است یکی از آن خبرها را اگر در نظر دارید بیان فرمایید؟

شیخ: از جمله آنها خبری است که ابی زید مولی عمرو بن حریث از عبد اللّه بن مسعود نقل می نماید که: انّ رسول اللّه قال له فی لیله الجنّ عندک طهور قال لا الاّ شیء من نبیذ فی اداوه قال تمره طیّبه و ماء طهور فتوضأ (2).

و دیگر خبری است که عباس بن ولید بن صبیح الحلال دمشقی از مروان بن محمّد طاهری دمشقی از عبد اللّه بن لهیعه از قیس بن حجاج از حنش صنعانی از عبد اللّه بن عباس از عبد اللّه بن مسعود که گفت: انّ رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قال له لیله الجن معک ماء قال لا الاّ نبیذا فی سطیحه قال رسول اللّه تمره طیّبه و ماء طهور صب علیّ قال فصببت علیه فتوضأ به (2).

بدیهی است عمل رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای ما حجت است. کدام نص و دلیل بالاتر از عمل آن جناب می باشد. فلذا امامنا الاعظم، روی عمل پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فتوا به جواز داده اند.

داعی: گمان می کنم اگر سکوت می فرمودید بهتر از این بیان شما بود. گرچه ممنون شدم که اقامه دلیل فرمودید تا مطلب بهتر روشن گردد و آقایان برادران اهل تسنن بدانند که حق با ما است پیشوایان آنها سفسطه نموده بدون تعمق روی قیاس حکم نموده اند.

خوب است قبلاً در اطراف روات و اسناد حدیث بحث کنیم و بعد وارد اصل

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بدایة المجتهد، ج1، ص30.

2- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در لیلة الجن به او فرمود: «نزد تو می باشد آبی؟» عرض کرد: «نمی باشد مگر چیزی از نبیذ در مطهره.» آب فرمود: خرمای پاکیزه و آب پاک پس وضو گرفت.

3- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در لیلة الجن به او فرمود: «با تو می باشد آب؟» عرض کرد: «نمی باشد مگر نبیذ در توشه دان.» فرمود رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خرمای پاکیزه در آب پاک بریز بر من، پس ریختم بر او وضو گرفت به آن آب.

موضوع شویم.

اولاً ابی زید مولی عمرو بن حریث مجهول الحال است و در نزد اهل حدیث مردود می باشد؛ چنانچه ترمذی(1) و غیره نقل نموده اند، مخصوصاً ذهبی در میزان الاعتدال(2) گوید: «این مرد شناخته نشده و حدیثی که از عبد اللّه بن مسعود نقل نموده صحت ندارد» و حاکم گوید: «از این آدم مجهول، غیر از این حدیث نقل نگردیده» و بخاری(3) او را از ضعفا به شمار آورده بهمین جهه اکابر علمای خودتان مانند قسطلانی و شیخ زکریای انصاری در شرحین خود بر صحیح بخاری ذیل باب لا یجوز الوضوء بالنبیذ و لا المسکر حکم به تضعیف این حدیث نموده اند.

و اما حدیث دوم به جهاتی مردود است؛

اولاً آنکه این حدیث را غیر از ابن ماجه قزوینی باین طریق احدی از علما نقل ننموده اند.

ثانیاً علت عدم نقل اکابر علما در سنن خود مجروح و مخدوش بودن سلسله روات در این حدیث است؛ چنانچه ذهبی در میزان الاعتدال(4) نقل اقوال را آورده که عباس بن ولید محل وثوق نمی باشد. فلذا جهابذه ارباب جرح و تعدیل او را ترک نموده اند.

و نیز مروان بن محمّد طاهری از گمراهان مرجئه بوده و ابن حزم و ذهبی اثبات ضعف او را نموده اند(5) و همچنین عبد اللّه بن لهیعه را نیز اکابر علمای جرح و تعدیل تضعیف نموده اند.

پس وقتی در سلسله روات حدیثی آن قدر ضعف و فساد پیدا شود که متروک اکابر علمای خودتان گردد قطعاً به خودی خود آن حدیث از درجه اعتبار ساقط می شود.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سنن ترمذی، ج1، ص59.

2- میزان الاعتدال، ج4، ص536.

3- صحیح بخاری، ج1، ص66.

4- میزان الاعتدال، ج2، ص386.

5- همانن، ج4، ص93.

ثالثاً بنابر اخباری که علمای خودتان از عبد اللّه بن مسعود نقل نموده اند در لیلة الجن احدی با آن حضرت نبوده؛ چنانچه ابی داود در سنن خود (1) (باب الوضوء) و ترمذی در صحیح از علقمه نقل نموده اند که از عبد اللّه بن مسعود سؤال نمودند: من کان منکم مع رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم لیله الجنّ فقال ما کان معه احد منّا (2).

رابعاً لیلة الجن در مکه قبل از هجرت بوده و آیه تیمّم باتفاق عموم مفسرین در مدینه نازل گردیده، پس این حکم قطعاً ناسخ ما قبل بوده و به همین جهت فقهای بزرگ خودتان مانند امام شافعی و امام مالک و غیرهم فتوی بر جواز ندادند.

به علاوه این حکم در مدینه آمده که در فقد آب حضراً و سفراً حتماً باید تیمّم بنمایند. پس از نزول این آیه در مدینه و حکم بتیمم در فقد آب، فتوا دادن به وضو با نبیذ باستناد حدیثی مجعول با سلسله روات مجهول الحال ضعیف، خیلی عجیب است.

و اعجب از همه فرمایش جناب شیخ است که اخبار مجهولی را نصّ در مقابل قرآن قرار دهند و روی این قاعده صحّه بر اجتهاد ابو حنیفه، مقابل نصّ کلام اللّه مجید می گذارند!

نواب: قبله صاحب! مراد از نبیذ تمر، همان شراب مسکر است که حرام است خوردن آن؟

داعی: نبیذ بر دو قسم است: قسمی حلال است که سکرآورنده نیست و آن عبارت است از آبی که در آن خرما می ریزند تا خوش طعم گردد. وقتی ته نشین شد، آب صافی بر روی آن می ماند که تقریباً آب مضافی است به نام نبیذ؛ یعنی شربت فشرده خرما.

و قسم دیگر حرام است که مسکر می باشد. موضوع بحث ما که مورد فتوای امام ابو حنیفه به جواز می باشد، نبیذ غیر مسکر است که مطبوخ باشد و الا در حرمت وضو به مسکرات ابداً خلافی نیست؛ چنانچه قبلاً عرض نمودم که بخاری

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سنن ابی داوود، ج1، ص27.

2- آیا در لیلة الجن کسی از شما با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود؟ گفت: «احدی از ما با آن حضرت نبوده.»

در صحیح خود بابی دارد به عنوان لا یجوز الوضوء بالنبیذ و لا المسکر (1).

## فتوا دادن اهل سنت بشستن پاها در وضو بر خلاف نص صریح قرآن

از جمله موارد مسلّمه در دستور وضو به حکم آیه ای که قبلاً قرائت نمودیم، بعد از شستن صورت و دست ها، مسح نمودن سر و پاها است تا بکعبین که بلندی پشت پا باشد؛ چنانچه در آیه صراحت دارد (وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعْبَیْنِ) (2).

ولی جمهور فقهای شما بر خلاف این نص صریح فتوا می دهند به شستن پاها، و حال آنکه بین غسل و مسح فاصله بعید است.

شیخ: اخبار بسیار دلالت بر غسل رجلین دارد.

داعی: اولاً اخبار وقتی مورد قبول است که مؤید نصّ باشد و الاّ اگر اخبار مخالف نص باشد، قطعاً مردود است و بدیهی است نسخ نص صریح آیه شریفه به خبر واحد ابداً جایز نیست.

و نصّ صریح آیه شریفه، حکم بر مسح می نماید نه غسل، و اگر آقایان قدری دقیق شوید متوجه خواهید شد که منطوق خود آیه دلالت بر این معنا دارد؛ چه آنکه در اول آیه می فرماید: (فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ) یعنی بشویید صورتها و دستهای خود را پس همان طوری که به واسطه واو عاطفه در ایدیکم حکم می کنید بر اینکه بعد از شستن صورت بایستی دستها را هم شست و شو داد، هم چنین در حکم ثانی می فرماید: (وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ)، ارجلکم را برؤسکم معطوف می دارد؛ یعنی بعد از مسح سر بایستی پاهای خود را هم مسح نمایید و قطعاً غسل جای مسح را نمی گیرد.

پس همان قسمی که صورت و دستها را وجوباً در وضو باید شست، سر و پاها را هم بایستی وجوباً مسح نمود، نه آنکه یکی را مسح و دیگری را غسل دهند و اگر چنین کنند واو عاطفه بی معنا می گردد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- جایز نیست وضو به نبیذ و نه به مست کننده.

2- مسح نمائید سرها و پاهای خود را تا بلندی پشت پا. (سوره مائده، آیه6).

علاوه بر این معانی ظاهره روی قاعده عرف عام شریعت مقدسه اسلام در کمال سهولت آمده، مشقت و سختی در احکام او راه ندارد. بدیهی است هر عاقلی می فهمد در شستن پا یک نوع مشقتی است که در مسح آن مشقت نیست. پس قطعاً چون عمل به مسح سهل تر است، حکم شریعت روی آن جاری گردیده؛ چنانچه ظاهر آیه حکم بر این معنا می نماید.

و امام فخر رازی که از اکابر مفسرین خودتان است، ذیل همین آیه شریفه بیان مفصّلی دارد بر وجوب مسح بحسب ظاهر آیه، که اینک وقت مجلس اجازه نقل آن بیان مفصّل را نمی دهد. شما خود مراجعه فرمایید تا کشف حقیقت بر شما گردد.

## فتوا دادن اهل سنت بر مسح به چکمه و جوراب بر خلاف نص صریح قرآن

و اعجب از فتوای بشستن پاها بر خلاف نص صریح قرآن مجید، حکم به جواز مسح بر چکمه و جوراب است سفراً و یا حضراً یا سفراً دون الحضر، با اختلاف بسیاری که بین فقهای شما می باشد!!

علاوه بر آنکه بر خلاف نص صریح قرآن حکم داده اند؛ (زیرا قرآن حکم بمسح برپا می نماید نه چکمه و جوراب) این حکم بر خلاف حکم اول می باشد که شستن پا باشد. اگر مسح بر خود پا جایز نیست و بایستی بشویند پا را، چگونه در اینجا حکم را تنزل داده اند که به جای شستن، حکم بر جواز مسح بر چکمه و جوراب داده اند و هر عاقلی می داند که مسح بر چکمه و جوراب مسح بر پا نمی باشد (فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ)! (1)

شیخ: اخبار بسیاری دلالت دارد بر اینکه رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مسح بر خفین نموده است، لذا فقها همان عمل را دلیل بر جواز دانسته اند.

داعی: مکرر باین معنا اشاره نموده ام که بنا به فرموده رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هر خبری که از آن حضرت نقل شود موافقت با قرآن مجید ننماید، مردود است؛ چه آنکه شیّادها و بازیگرها برای اخلال در دین، جعل اخبار از قول آن حضرت بسیار نموده اند. فلذا علمای بزرگ خودتان هم اخبار بسیاری را که به نام آن حضرت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- پس ای صاحبان چشم، عبرت بگیرید. (سوره حشر، آیه2).

نقل شده، چون بر خلاف موازین آمده رد نموده اند.

علاوه بر آنکه اخبار منقوله در ترخیص بر خلاف نص صریح قرآن مجید می باشد، بین آن اخبار هم تعارض فوق العاده موجود است؛ چنانچه اکابر علمای خودتان اقرار به این معنی نموده اند؛ مانند حکیم دانشمند ابن رشد اندلسی در بدایة المجتهد و نهایة المقتصد در اختلاف گوید: سبب اختلافهم تعارض الاخبار فی ذلک و نیز گوید: و السبب فی اختلافهم اختلاف الآثار فی ذلک. (1)پس استدلال و استناد به اخبار متعارضی که مخالف نص صریح قرآن مجید باشد، عقلاً و علماً مردود و غیر قابل قبول می باشد؛ چه آنکه خود بهتر می دانید که در اخبار متعارضه، آن خبری مورد قبول است که موافقت با قرآن مجید داشته باشد و اگر هیچ کدام از اخبار متعارض موافقت با قرآن نداشته، بلکه مخالف نص صریح باشد، همگی ساقط می گردند.

## فتوای اهل سنّت بر مسح نمودن عمامه بر خلاف نص صریح قرآن

و نیز در همین آیه شریفه صریحاً می فرماید: (وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ) (بعد از شستن صورت و دستها) سرها را مسح نمایید. روی همین اصل قرآن کریم فقهای امامیّه تبعا للأئمه العتره الطاهر عليهم‌السلام و همچنین فقهای شافعی و مالکی و حنفی و غیره فتوی داده اند که مسح باید بر سر باشد. ولی امام احمد بن حنبل و اسحاق و ثوری و اوزاعی فتوی داده اند که جایز است مسح بر عمامه؛ چنانچه امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود نقل نموده است.

و حال آنکه هر عاقلی می داند که مسح بر روی عمامه غیر از مسح بر سر می باشد. سر عبارت است از: گوشت و پوست و استخوان و موهای متّصل به آن، ولی عمامه پارچه های بافته ایست که بر روی سر گذارده اند - بینهما بون بعید.

## توجه خاص و قضاوت منصفانه لازم است

و از این قبیل است جمیع أحکام از طهارت تا دیات که بین فقها و أئمه أربعه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سبب اختلاف آنها تعارض اخبار است در این باب؛ و سبب اختلاف آنها اختلاف آثار است در این باب. (بدایة المجتهد، ج1، ص16-15).

شما اختلاف بسیار می باشد که غالباً مخالف نص صریح آیات قرآن است. مع ذلک بهم بدبین نیستید و هر یک در اعمالتان آزادی مطلق دارید. ابو حنیفه و حنفیها را مشرک نمی خوانید که بر خلاف تمام موازین فتوی بطهارت و وضو با آب نبیذ می دهند و هم چنین فتاوای سایر فقها را که مخالف با هم بر خلاف نصوص قرآن مجید می دهند، مردود نمی دارید!!! ولی به اعمال شیعیان که از عترت طاهره آل محمّد عليهم‌السلام صادر گردیده، خورده گیری نموده و اعتراض می نمایید. بلکه پیروان آن خاندان جلیل را که عدیل القرآن اند رافضی و مشرک و کافر می خوانید!

و در همین مجلس رسمی مکرر در لیالی ماضیه فرمودید: اعمال شیعیان دلیل بر شرک آنها می باشد. الحال هم می فرمایید، چرا مانند مسلمانان نماز نمی خوانید و حال آنکه بین ما و شما و تمام مسلمانان در اصل نماز که هفده رکعت فریضه شبانه روز می باشد که دو رکعت در صبح و سه رکعت در مغرب و در ظهر و عصر و عشاء هر یک چهار رکعت است با هم شریک در عملیم. منتها در فروعات اختلافات بسیاری بین جمیع فرق مسلمین هست. همان قسمی که بین ابو الحسن اشعری و واصل بن عطا در اصول و فروع وضوحاً اختلاف می باشد و هم چنین فقهای اربعه شما (ابو حنیفه و مالک و محمّد و احمد) و سایر فقهای بزرگتان مانند حسن و داود و کثیر و ابو ثور و اوزاعی و سفیان ثوری و حسن بصری و قاسم بن سلام و غیره با هم اختلاف دارند. بیانات أئمه از عترت طاهره عليهم‌السلام هم با بیانات فقهای شما اختلاف دارد.

اگر اختلاف آرا و فتاوای فقها باید مورد اعتراض قرار گیرد، چرا این اعتراضات بفرق مختلفه اهل سنت واقع نمی گردد؟!

با اینکه غالباً فتوا بر خلاف نص صریح قرآن می دهند و نصوص واضحه را تأویلات بارده می نمایند و دیگران از فقها بر خلاف آنها رأی می دهند، آن فتوی و عمل را دلیل بر شرک و کفر آنها نمی دانید که نمونه ای از آنها را به عرضتان رساندم. ولی در عمل سجده که مانند سایر اختلافات فروعی بین ما و شما خلاف رأی و فتوا می باشد، این همه هیاهو و جار و جنجال راه می اندازید که شیعیان مشرک و بت پرست اند ولی فتوی بسجده کردن بعذره یابسه را ندیده گرفته و اعتنا نمی کنید!!! با اینکه اگر با دیده انصاف و تعمّق بنگرید؛ فتوای فقهای

امامیه تبعا للائمه الطّاهره عليهم‌السلام به نص صریح قرآن مجید نزدیک تر است تا فتاوی فقهای شما. مثلاً فقهای شما فرشهای بافته شده از پشم و پنبه و أبریشم و چرم و مشمّع و غیره را که روی زمین افتاده، جز زمین می دانند و بر آنها سجده می نمایند و فتوا به آن می دهند. و حال آنکه اگر از جمیع علما و عقلای ارباب ملل و نحل سؤال کنید، آیا فرش های بافته شده از پشم و نخ و ابریشم و غیره جزء زمین است و اطلاق زمین بر آنها می شود، جواب منفی می دهند بلکه بر فهم گویندگان می خندند.

ولی جامعه شیعیان امامیه که تبعا للائمه العتره الطاهره عليهم‌السلام می گویند: لا یجوز السجود الاعلی الارض او ما انبتته الارض مما لا یؤکل و لا یلبس (1)، مورد حمله قرار داده، مشرک می خوانید!!! ولی سجده بنجاست خشکیده را شرک نمی خوانید؟! بدیهی است سجده بر زمین (که دستور و امر الهی است) با سجده بر فروش از هم جدا می باشد.

شیخ: شما اختصاص می دهید سجده را به قطعاتی از خاک کربلا و الواحی از آن خاک مانند بتهائی ساخته و در بغلها نگاه می دارید و واجب می دانید سجده بر آن را؛ این عمل صریحاً بر خلاف دستور و رویه مسلمین است.

داعی: قطعاً این جملات را روی عادتی که از طفولیت در مغز شما قرار داده و به آن خو گرفته اید -تبعا للأسلاف- بدون دلیل و برهان فرمودید و از مثل شما عالم منصف روشن فکری شایسته نیست این قسم بیان نمودن که خاک پاک را تعبیر به بت بنمایید. قطع بدانید که در محکمه عدل الهی باید جواب این تهمت و اهانت بزرگ را بدهید و سخت مسئول خواهید بود که خاک پاک را بت و موحدین خداپرست را مشرک و بت پرست بخوانید!!

آقای من، نقد و انتقاد از هر عقیده ای باید روی سند و دلیل باشد نه روی هوا؛ اگر شما کتب فقهیه استدلالیه و رسائل عملیه شیعیان را که عموماً چاپ و در دسترس عموم می باشد مطالعه نمایید، جواب خود را درک نموده، دیگر چنین اعتراضاتی نمی کنید و بی خبران از برادران اهل تسنن را به برادران شیعی خود بدبین نمی نمایید.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- جایز نیست سجده مگر بر زمین و یا بر آنچه روییده می شود از زمین که خوردنی و پوشیدنی نباشد.

## شیعیان سجده بر خاک کربلا را واجب نمی دانند

اگر شما در تمام کتب استدلالیه و رسائل عملیه یک خبر و یا یک فتوی آوردید که فقهای امامیه -رضوان اللّه علیهم اجمعین- امر وجوبی بسجده بر خاک کربلا داده باشند، ما به تمام بیانات شما تسلیم می شویم. آقای من، در تمام کتب فقهیه استدلالیه و رسائل عملیه، دستورات جمیع فقهای امامیه موجود است که سجده باید طبق دستور قرآن مجید بر زمین پاک باشد، از خاک و سنگ و ریگ و شن و رمل به شرطی که از معادن نباشد؛ یا بر آنچه از زمین می روید به شرط آنکه خوردنی و پوشیدنی نباشد که اگر هر یک نباشد، بر دیگری سجده نمایند.

شیخ: پس چرا قطعاتی از خاک کربلا به صورت الواح حتماً با خود بر می دارید و در موقع نماز بر آن سجده می نمایید؟!

## علت برداشتن شیعیان مهرهایی با خود برای سجده

داعی: علت با خود داشتن قطعاتی از خاک آن است که چون امر وجوبی است سجده بر زمین پاک بنماییم و غالباً در منازل و خانه ها نماز ادا می شود و تمام حجرات مفروش است بقالیها و نمدها و غیره-از پشم و أبریشم و نخ و آنها مانع از سجده بر زمین می شود و ممکن نیست در وقت نماز فرشها را برچینند و رفع مانع بنمایند و چنانچه برچینند غالب زمینها از گچ و سنگ و کاشی و چوب و موزائیک و غیره می باشد و سجده بر آنها جائز نیست، لذا قطعات خاک پاکی با خود داریم که در موقع نماز سجده بر خاک نموده باشیم و دیگر آنکه ما مجبوریم طبق دستور فقها بر زمین پاک سجده نماییم و غالباً با زمین های ناپاک تلاقی می نماییم، فلذا قطعاتی از زمین پاک با خود بر می داریم که هرکجا با مانعی بر خورد نمودیم قطعه ای از زمین پاک حاضر داشته که بر او سجده نمائیم.

شیخ: ما می بینیم که تمام شیعیان از خاک کربلا، الواحی بصورت مهر ساخته و حتماً واجب می دانند که بر آنها سجده نمایند.

## علت سجده نمودن بر خاک کربلا

داعی: صحیح است سجده؛ بر خاک پاک کربلا می نماییم، ولی نه به طریق

وجوب؛ چنانچه قبلاً عرض نمودم ما طبق دستوراتی که در کتب فقهیه داده شده، سجده بر مطلق زمین پاک را واجب می دانیم. ولی بنابر اخباری که از اهل بیت طهارت عليهم‌السلام که آگاه بر خواص اشیاء بودند رسیده، سجده بر تربت پاک حسینی بهتر و موجب فضیلت و ثواب فراوان است نه به طور وجوب. ولی متأسفانه جمعی بازیگران از اتباع خوارج و نواصب شهرت داده و می دهند که شیعیان حسین عليه‌السلام پرست اند و دلیل بر آن این است که سجده بر خاک قبر مطهر او می نمایند!!

و حال آنکه این جملات در نزد ما کفر است؛ ما ابداً حسین پرست که نیستیم، بلکه علی پرست و محمدپرست هم نیستیم (هر کس بر این عقیده باشد کافر می دانیم). فقط خداپرست می باشیم و سجده نمی نماییم مگر بر خاک پاک طبق دستور قرآن مجید، سجده هم برای حسین عليه‌السلام نیست، بلکه بر خاک پاک کربلا که به فرموده ائمه از عترت طاهره عليهم‌السلام باعث زیادتی ثواب و موجب فضیلت می گردد آن هم نه به طریق وجوب می باشد.

شیخ: از کجا معلوم است که خاک کربلا دارای خصائصی می باشد که مورد توجه قرار گیرد تا آنجا که در سجده کردن آن را بر سایر خاکها مقدم دارند.

## خصائص خاک کربلا و بیانات رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

داعی: اولاً در اختلاف اشیا حتّی خاک ها و اینکه برای هر خاکی آثار و خصائصی است محل شک و شبهه نمی باشد. منتها متخصّصین فن به آن خصائص پی می برند نه عموم مردم.

ثانیاً خاک کربلا از زمان أئمّه طاهرین عليهم‌السلام ببعد تنها مورد توجه نبوده، بلکه در زمان خود رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مورد توجه آن حضرت بوده؛ چنانچه در کتب معتبره اکابر علمای خودتان ثبت است؛ مانند خصایص الکبری(1) تألیف جلال الدین سیوطی چاپ حیدرآباد دکن، سال 1320 قمری، اخبار بسیاری از موثقین روات و اکابر علمای خودتان مانند ابو نعیم اصفهانی و بیهقی(2) و حاکم(3) و دیگران از امّ المؤمنین

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- خصایص الکبری، ج2، ص125.

2- دلایل البیهقی، ج6، ص48.

3- مستدرک، ج3، ص176.

امّ سلمه و ام المؤمنین عایشه و ام الفضل و ابن عباس و انس بن مالک و دیگران راجع به خاک کربلا نقل نموده اند که از جمله راوی گوید: «دیدم حسین عليه‌السلام در دامن جدش رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته و خاک سرخ رنگی در دست آن حضرت بوده می بوسید و می گریست. پرسیدم این خاک چیست؟» فرمود: «جبرئیل مرا خبر داده که این حسینم را در زمین عراق می کشند و این خاک را از آن زمین برایم آورده. فلذا من بر مصائب وارده بر حسینم گریه می کنم.» آنگاه آن تربت را به ام سلمه داد و فرمود: «چون دیدی این خاک مبدل به خون شد، بدان حسینم کشته گردید.» فلذا ام سلمه آن خاک را در شیشه ای نگاهداری می نمود تا روز عاشورا سال 61 قمری دید آن خاک خون آلود گردید، دانست که حسین بن علی عليه‌السلام کشته گردیده.

و در کتب معتبره اکابر علما و فقهای شیعه به نحو تواتر رسیده که آن خاک پاک مورد توجه رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه از عترت طاهره عليهم‌السلام آن حضرت که عدیل القرآنند بوده و اول کسی که بعد از شهادت حضرت سید الشهداء ریحانه رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از آن خاک پاک برداشته و به آن تبرک جست، حضرت سیّد الساجدین زین العابدین، امام چهارم علی ابن الحسین عليهما‌السلام بوده که آن خاک پاک را در کیسه ای نموده و بر آن سجده می نمود و سبحه از آن ساخته و با آن ذکر می گفت.

و بعد از آن حضرت تمام ائمه طاهرین عليهم‌السلام به آن خاک تبرّک جسته و سبحه و سجّاده از آن ساخته و بر آن سجده می نمودند و شیعیان را دعوت باین عمل برای وصول به کمال اجور می نمودند نه به قصد وجوب؛ و مؤکّداً دستور می دادند که سجده برای خدای تعالی بایستی بر زمین پاک باشد، ولی بر تربت حضرت سیّد الشهداء -ارواحنا فداه- افضل و باعث زیادتی ثواب می گردد؛ چنانچه شیخ الطّائفه الامامیه، ابی جعفر محمد بن حسن طوسی -رضوان اللّه علیه- در مصباح المتهجّد(1) روایت می نماید که حضرت امام صادق عليه‌السلام مقداری از تربت امام حسین عليه‌السلام را بر پارچه زردی ریخته موقع نماز مقابل خود باز نموده بر آن سجده می نمود و تا مدتی شیعیان باین طریق خاک را با خود نگاه می داشتند. بعدها برای

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مصباح المجتهد، ص510.

آن که تفریط نگردد با آب ممزوج نموده بصورت الواح و قطعاتی که امروز به نام مهر نامیده می شود جهت تبرّک و تیمّن با خود نگاه می دارند و در موقع نماز بر آن سجده می نمایند، از جهت زیادتی فضیلت نه از جهت وجوب.

و الا بسیاری از اوقات که مهر از آن خاک پاک همراه ما نبوده، بر خاک یا سنگ پاک سجده نموده و عمل فریضه را هم انجام داده ایم (1).

آیا سزاوار است در اطراف این مطلب باین سادگی آن قدر جار و جنجال راه بیندازید تا آنجا که ما را مشرک و کافر و بت پرست بخوانید و امر را بر عوام بی خبر مشتبه نمایید؟!

همان قسمی که شماها به فتاوای (غالباً خارج از موضوع حتی بر خلاف صراحت آیات قرآن) ائمه و فقهای خود عمل می نمایید قول و فعل آنها را حجّت و مورد عمل قرار می دهید، ما هم به دستورات و اوامر أئمه از عترت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در سال 1374 که توفیق تشرف بیت اللّه الحرام نصیب داعی گردید، یک ساعت بغروب مانده که از طیاره بیروت در مدینه فرود آمدیم و وقت تنگ بود. در همان صحرا به نماز ایستادم. جمعیت کثیری از مأمورین و غیره اطراف داعی اجتماع نموده و مراقب حالت سجده بودند، چون دیدند مهری همراه ندارم، بلکه بر زمین سجده می نمایم تعجب نمودند. بعد از سلام شیوخ و بزرگان آنها اطراف داعی جمع شده سؤال می نمودند، مگر شما از بت پرستان شیعیان نیستید؟ جواب دادم: افتخار شیع دارم ولی ما هرگز بت پرست نیستیم، بلکه موحد و خداپرست هستیم و این کلام شما تهمت بشیعیان است چه آنکه آنها موحدین پاک دل می باشند. گفتند: غالباً ما بت ها را از بغل آنها همین جا در آورده و شکسته ایم. چگونه شما شیعه هستید که بت همراه ندارید. گفتم: این کلمات اشتباه و تهمت بزرگ است؛ شیعیان از بت و بت پرستی بیزارند ولی چون به حکم قرآن ما مأموریم سجده بزمین پاک نماییم فلذا قطعاتی از خاک پاک با خود بر می داریم که اگر در جایی که دست رسی بزمین پاک نداشته باشیم، بر آن خاک پاک سجده نماییم. به همین جهت الحال که در این صحرا تمام زمین پاک است احتیاجی به آن خاک پاک نداریم، چنانچه دیدید حقیر به همین زمین سجده نمودم، این قبیل تهمت ها قرن ها است از حلقوم خوارج و نواصب که مایل به تفرقه مسلمین می باشند بیرون آمده تا امروز که بر شما برادران اهل تسنن مشتبه نموده اند که برادران شیعی خود را مشرک و بت پرست بخوانید. بالاخره تا غروب به قسمی با آن جمعیت بسیار که غالباً وهابی بودند، صحبت نمودم که همگی را متأثر ساخته و استغفار نمودند و با حقیر مصافحه و معانقه نموده از هم جدا شدیم. (فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ).

طاهره عليهم‌السلام عمل می نماییم. با یک فرق که شما از پیغمبر و رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستوری در دست ندارید که حتماً به دستورات و فتاوای نعمان یا محمّد یا احمد یا مالک عمل نمایید، مگر آنکه آنها را فقیهی از فقها دانسته تبعیّت از آنها می نمایید. ولی ما به دستور خود رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که مکرر فرمود: «ائمه از عترت من، عدیل القرآن و سفن نجات و باب حطّه اند؛ تبعیت و پیروی از آنها اسباب نجات و تمرد و دوری از آنها موجب هلاکت است»، عمل می نماییم؛ چنانچه به بعض از آن اخبار در لیالی ماضیه اشاره نمودیم. پس قول و فعل آن ذوات مقدسه طبق دستور آن حضرت برای ما حجّت است. به همین جهت پیروی از دستور آنها نموده استحباباً عمل می نماییم.

## عمل علمای اهل سنت موجب تعجب است

ولی تعجب از علمای شماست که به فتاوای نادره عجیبه فقهاء اربعه و دیگران ابداً اعتراض ندارند؛ یعنی اگر امام اعظم بگوید در فقد آب باید با نبیذ وضو گرفت، آقایان شافعی ها و مالکی ها و حنبلی ها اعتراض ندارند و یا اگر امام احمد معتقد به رؤیت خدای متعال گردد و مسح بر عمامه را جایز بداند، دیگران بر او خورده نگیرند و همچنین سایر فتاوای عجیبه نادره از قبیل نکاح أما رد در سفر و یا سجده بر عذره یابسه و یا با لفافه نکاح امّهات نمودن و امثال اینها که بسیار است، مورد قدح هیچ فرقه ای قرار نگیرد! ولی وقتی بگویند ائمه از عترت طاهره رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: سجده بر خاک پاک کربلا افضل از سایر خاکها می باشد و مزید بر ثواب و مستحب است، آقایان داد و فریاد برپا کرده جار و جنجال می نمایید که شیعیان مشرک و بت پرست می باشند و موجب نفاق داخلی شده جنگ برادرکشی را برپا می کنید و جاده را برای غلبه بیگانگان باز می نمایید !!

درد دل بسیار است، بگذاریم و بگذریم برویم بر سر مطلب اول و به جواب شما بپردازیم، ناله مظلومیت ما در روز جزا مقابل رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اثر خواهد داد.

خامساً راجع به کبر سن و اجماع بیانی فرمودید که از حیث کبر سن حق تقدم با ابی بکر بوده. خیلی بی لطفی فرمودید. بعد از ده شب که با دلائل قطعیه عقلیه و نقلیه ثابت نمودیم بطلان اجماع و کبر سن را، تازه تجدید مرام نموده و تکرار

مطلب می نمایید و می خواهید وقت مجلس را به تکرار مطالب بگیرید، با آنکه در لیالی ماضیه جوابهای کافی داده ایم ولی اینک هم شما را بلاجواب نمی گذاریم.

در موضوع سیاست مداری و کبر سن که دلیل حق تقدم برای خلیفه اول ابی بکر قرار دادید، عرض می کنم چگونه مردم پی به این معنا بردند که برای کار بزرگ، پیرمرد سیاستمداری لازم است ولی خدا و پیغمبر او ندانستند که ابی بکر پیر مرد سیاستمداری را در ابلاغ آیات اول سوره برائت معزول و علی عليه‌السلام جوان را منصوب نمودند!!

نواب: قبله صاحب! ببخشید که در میان صحبت شما وارد می شوم. این قضیه را مبهم نگذارید. یک شب دیگر هم اشاره فرمودید در کجا و برای چه کار خلیفه أبی بکر -رضی اللّه عنه- را عزل و علی -کرم اللّه وجهه- را نصب نمودند. چون ما از آقایان (اشاره به علمای خودشان) که سؤال نمودیم مبهم جواب دادند که امر مهمی نبوده. متمنی است واضح بفرمائید تا حلّ معمّا گردد.

## عزل ابی بکر و نصب علی در ابلاغ سوره برائت بر اهل مکه

داعی: جمهور امت و جمیع علمای و مورّخین فریقین (شیعه و سنی) بر آنند که چون آیات اول سوره برائت که نهمین سوره قرآن مجید است در مذمت مشرکین نازل شد، خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ابی بکر را طلبیده، ده آیه از اول سوره برائت را به او داد ببرد در مکه معظمه موسم حج برای اهل مکه قرائت نماید. چند منزلی که رفت جبرئیل نازل شد و عرض کرد: یا رسول اللّه انّ اللّه تعالی یقرئک السلام و یقول لا یؤدّی عنک الاّ انت او رجل منک (1).

لذا پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علی عليه‌السلام را طلبید و مأمور به این أمر بزرگ نمود. فرمود: «می روی هرکجا بابی بکر رسیدی، آیات برائت را از او بگیر خودت ببر در مکه برای مشرکین اهل مکه قرائت کن.» به فوریت علی عليه‌السلام حرکت کرد، در ذی الحلیفه بابی بکر رسید، ابلاغ پیام رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نمود آیات را گرفت، رفت در مکه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ای رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همانا که خداوند متعال به تو سلام میرساند و می گوید: ادا و ابلاغ رسالت از تو احدی ننماید مگر خود یا مردی که از خودت باشد.

در حضور عامه مردم ابلاغ رسالت رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نمود. آن آیات را بر اهل مکه قرائت نمود، برگشت خدمت آن حضرت در مدینه منوره.

نواب: آیا در کتب معتبره ما هم این قضیه نوشته شده است؟

داعی: عرض کردم اجماع امت است و جمهور علما و مورخین اسلام از شیعه و سنی متّفقاً ثبت نموده اند که قضیه همین قسم واقع گردیده. ولی برای اطمینان قلب شما چند کتابی که الحال در نظر دارم به عرضتان می رسانم تا مراجعه فرموده حقیقت بر شما مکشوف گردد که امر مهمّی بوده.

بخاری در صحیح(1) و عبدی در جمع بین الصحاح السته و بیهقی در سنن و ترمذی در جامع(2) و ابی داود در سنن و خوارزمی در مناقب(3) و شوکانی در تفسیر(4) و ابن مغازلی فقیه شافعی در فضایل(5) و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول(6) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة(7) به طرق مختلفه از روات و اکابر علمای عامه و محب الدین طبری در ریاض النضرة(8) و ذخایر العقبی(9) و سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامه(10) و امام ابو عبد الرحمن نسائی (که یکی از ائمه صحاح است) در خصائص العلوی(11) شش حدیث در این باب نقل نموده و ابن کثیر در تاریخ کبیر(12) و ابن حجر عسقلانی در اصابه(13) و جلال الدین سیوطی در

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- صحیح بخاری، ج1، ص78؛ ج6، ص64. 2- جامع (ترمذی)، ج2، ص224.

3- مناقب (خوارزمی)، ص99. 4- تفسیر (شوکانی)، ج2، ص640.

5- فضایل ابن مغازلی، ج2، ص640. 6- مطالب السؤول، ص59.

7- ینابیع المودة، ج1،ص 262، ح3، باب 18. 8- ریاض النضرة، ج4، ص114.

9- ذخائر العقبی، ص69. 10- تذکرة الخواص، ص37.

11- خصائص العلوی، ص92-91. 12- تاریخ کبیر، ج7، ص357.

13- اصابه، ج2، ص509.

در المنثور(1) در تفسیر آیه اول سوره برائت و طبری در جامع البیان(2) در تفسیر آیه مذکوره و امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و ابن کثیر در تفسیر(3) و آلوسی در روح المعانی(4) و ابن حجر مکّی متعصب در صواعق(5) و هیثمی در مجمع الزوائد(6) و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب(7) ضمن باب 62 مسنداً از ابی بکر و از حافظ ابی نعیم و از مسند حافظ دمشقی از أبی نعیم به طرق مختلفه نقل نموده و امام احمد بن حنبل در مسند(8) و حاکم در مستدرک(9) کتاب مغازی و در همان کتاب و مولا علی متقی در کنز العمال(10) و در فضائل علی عليه‌السلام بالاخره این قضیه متواتراً نقل گردیده و عموماً تصدیق به صحت آن نموده اند.

سید عبد الحی:پیغمبری که جمیع افعال و اقوالش از جانب خداست، چرا از اول این مأموریت را به علی -کرم اللّه وجهه- نداد و ابی بکر -رضی اللّه عنه- را مأمور ابلاغ نمود که بعداً پیام حق برسد علی عليه‌السلام برود و ابی بکر پیر مرد را از وسط راه برگرداند.

## علت عزل ابی بکر و نصب علی عليه‌السلام ظاهراً

داعی: در علت اصلی چون بیانی در کتب ما و شما نقل نگردیده، ما وارد نیستیم، ولی به نظر داعی روی استحسان فکری گمان می کنم علت این تغییر اثبات مقام مقدس علی عليه‌السلام بر دیگران بوده که بعد از 1340 سال تقریباً امشب جواب شما

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در المنثور، ج3، ص209.

2- جامع البیان، ج6، ص307، ح16390.

3- تفسیر (ابن کثیر)، ج2، ص346.

4- روح المعانی، ج3، ص268.

5- صواعق المحرقه، ص103.

6- مجمع الزوائد، ج7، ص29؛ ج3، ص535.

7- کفایة الطالب، ص255.

8- مسند احمد، ج3، ص283؛ ج1، ص151.

9- مستدرک، ج3، ص51.

10- کنز العمال، ج1، ص246.

حاضر باشد که نگویید ابی بکر از جهت کبر سن و سیاستمداری حق تقدم در خلافت داشته. اگر از ابتدا این مأموریت را به علی عليه‌السلام می دادند، این امر عادی بنظر می آمد و ممکن نبود ظاهراً فضل و کرامتی برای علی عليه‌السلام به این حدیث برای شما ثابت نمائیم؛ زیرا شما عادت دارید در مقابل هر حدیثی که اثبات فضیلت در مقام خلافت آن حضرت بنماید، تأویلات بارده نمائید و لو آن تأویل مانند بسیاری از تأویلات شماها مضحک باشد. لذا برای اثبات مقام مقدس علی عليه‌السلام و حق تقدم او با صغر سن بر پیر مردان صحابه که بر جمیع امت الی الحال کاملاً مکشوف شود.

اولاً آیات را بابی بکر می دهد بعد از رفتن چند منزل علی عليه‌السلام را مأمور می نماید با توضیح به اینکه جبرئیل از جانب رب جلیل مرا امر به این کار نموده است و صریحاً گفته که خدا فرموده: لن یؤدّی عنک الاّ انت او رجل منک (1).

پس رفتن و برگشتن ابی بکر از وسط راه، دلیلی بر اثبات مقام علی عليه‌السلام و حق تقدم او بر دیگران می باشد که می رساند ابلاغ رسالت حق تعالی یعنی نبوت و خلافت، ربطی بپیری و جوانی ندارد؛ هزار نکته باریک تر ز مو اینجاست.

اگر برای ابی بکر پیر مردی و سیاستمداری موجب حق تقدم بود نبایستی از چنین امر مقدسی عزل گردد و حال آنکه ابلاغ رسالت مخصوص پیغمبر و خلیفه پیغمبر می باشد.

سید: در بعض اخبار از ابو هریره نقل نموده اند که علی -کرم اللّه وجهه- مأمور گردید که با ابی بکر -رضی اللّه عنه- توأماً به مکه بروند، ابی بکر مناسک حج را به مردم ارائه دهد و علی عليه‌السلام آیات سوره برائت را قرائت نماید پس به این جهت هر دو با هم مساوی در ابلاغ رسالت بودند.

داعی: اولاً این خبر از مخترعات بکریون است؛ چه آنکه دیگران نقل ننمودند.

ثانیاً اخبار عزل ابی بکر و ارسال علی عليه‌السلام برای ابلاغ رسالت منفرداً به مکه، مجمع علیه امت است و در صحاح مسانید ملل مؤالف و مخالف با اسانید مستفیضه به حد تواتر ثابت می باشد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ادا و ابلاغ رسالت از تو احدی هرگز نمی نماید مگر خودت یا مردی که از خودت باشد.

بدیهی است تمسک به صحاح احادیث کثیره مستفیضه الاسانید، متفق علیه جمهور امت است و اگر خبر واحدی معارض صحاح کثیره باشد، خود بهتر می دانید که بقاعده محدثین و اصولیین ترک و طرح آن واجب می باشد، اگر چه آن خبر واحد صحیح هم باشد، مظنون است. پس ترک معلوم برای خبر مظنون جایز نیست.

پس خبر عزل ابی بکر و نصب علی عليه‌السلام و برگشتن ابی بکر بمدینه با حال حزن و گفتگوی پیغمبر با او دلداری دادن به او که امر خدا چنین بوده، از مسلّمات خبریه می باشد.

و نیز خود دلیل کاملی است که حق تقدم مربوط بکبر سن و پیری نیست، بلکه با دلایل عقل و نقل ثابت است که حق تقدم در امت و جامعه بشر بعلم و دانش و تقوا است. هر فردی از افراد بشر که از جهت علم و فضل و تقوا برتری دارد، حق تقدم در جامعه برای اوست؛ زیرا که فرموده آن حضرت است: الناس موتی و اهل العلم احیاء (1).

به همین جهه رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علی عليه‌السلام را مقدم داشت بر دیگران از صحابه که فرمود: «علی باب علم من است» پس باب علم رسول اللّه اقدم از سایرین می باشد. و لو آنکه صحابه پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هر یک که بر اطاعت آن حضرت ثابت قدم ماندند، فضایلی داشتند. ما هم منکر فضایل صحابه نیستیم، ولی فضایل آنها هرگز مقابله با باب علم رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نمی نماید؛ زیرا مقام و مرتبه او مقام افضلیت است.

اگر حق تقدم برای فردی از افراد صحابه بود، قطعاً رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امر می فرمود امت پیروی از او بنماید. بدیهی است این امری است الهی که ابداً ربطی با پیری و جوانی ندارد، بلکه هر کس را پروردگار لایق و قابل این مقام بداند -خواه پیر یا جوان- امر باطاعت او می نماید.

## به قضاوت فرستادن پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علی عليه‌السلام را به یمن

چنانچه اکابر علمای شما عموماً شرح فرستادن علی عليه‌السلام را به یمن برای

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تمام مردم مردگانند مگر اهل علم که حیات و زندگانی مخصوص آنها است.

قضاوت و هدایت آنها نقل نموده اند؛ مخصوصاً امام ابو عبد الرحمن نسائی (که یکی از ائمه و اعلام صحاح سته می باشد) در خصائص العلوی(1) شش حدیث در این باب آورده و نیز ابو القاسم حسین بن محمّد (راغب اصفهانی) در صفحه 212 جلد دوم محاضرات الادباء(2) و دیگران نقل نمودند که خلاصه آنها با سلسله اسناد این است که وقتی رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علی عليه‌السلام را مأمور نمود به یمن جهت قضاوت و هدایت خلق برود، عرض کرد: «من جوانم؛ چگونه مرا بر پیران قوم مبعوث می گردانی؟» حضرت فرمود: انّ اللّه سیهدی قلبک و یثبت لسانک؛ یعنی زود است که خداوند راهنمایی می کند قلب تو را (به علم قضا) و ثابت می دارد زبان تو را.

اگر کبر سن شرط در تقدم بود، پس چرا با بودن کبار صحابه و شیوخ و پیر مردانی مانند ابی بکر، علی عليه‌السلام را مأمور قضاوت و هدایت اهل یمن نمود؟!

پس معلوم می شود در هدایت و قضاوت بر خلق، کم و زیاد سن،پیری و جوانی مدخلیت ندارد، فقط علم و فضل و تقوی و نصّ بالخصوص لازم است.

## علی عليه‌السلام بعد از پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هادی امت بوده

و چنین نصی در قرآن و اخبار جز برای علی عليه‌السلام نبوده؛ چنانچه صریحاً در آیه 7 سوره 13 (رعد) به پیغمبر خطاب می فرماید: (إِنَّمٰا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ)؛ یعنی تو ترساننده و بیم کننده ای و برای هر قومی راهنمائی می باشد و آن راه نماینده و هادی امت بعد از پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علی و عترت طاهره عليهم‌السلام بودند؛ چنانچه امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان(3) و محمّد بن جریر طبری در تفسیر(4) و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب 62 کفایت الطالب(5) مسنداً از تاریخ ابن عساکر(6) و شیخ

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- خصائص العلوی، ص71.

2- محاضرات الادباء، ج2، ص212.

3- کشف البیان، ج5، ص271.

4- تفسیر طبری، ج7، ص344.

5- کفایة الطالب، ص233، باب62.

6- تاریخ (ابن عساکر)، ج42، ص359.

سلیمان بلخی حنفی در آخر باب 26 ینابیع المودة(1) از ثعلبی و حموینی و حاکم ابو القاسم حسکانی و ابن صباغ مالکی(2) و میر سید علی همدانی و مناقب خوارزمی(3) از ابن عباس و مولانا امیر المؤمنین و ابو بریده اسلمی یازده خبر نقل می نمایند بالفاظ و عبارات مختلفه که خلاصه همه آنها این است که وقتی این آیه نازل شد، رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست به سینه خود گذارد فرمود: انا المنذر. آنگاه دست به سینه علی عليه‌السلام گذارد و فرمود: و انت الهادی و بک یهتدی المهتدون؛ یعنی تو هادی (در این امتی بعد از من) و به تو هدایت می شوند هدایت یافته گان.

و اگر چنین نصّی درباره دیگران آمده بود، قطعاً ما پیرو آنها می شدیم و چون اختصاص به علی عليه‌السلام داده شده، ما ناچاریم پیرو آن بزرگوار باشیم؛ نظری به پیری و جوانی نداریم.

## دسایس اعادی در مقابل علی عليه‌السلام و فرق بین سیاست مجاز و حقیقت

و اما اینکه فرمودید: علی عليه‌السلام چون جوان و کم تجربه بود، قدرت و توانایی خلافت نداشت، چنانچه بعد از 25 سال هم که به خلافت رسید، به واسطه عدم حسن سیاست آن جناب آن همه خونریزیها و انقلابات برپا شد، نمی دانم عمداً یا سهواً یا تبعاً للاسلاف این بیان را نمودید، و الا یک فرد عالم دقیق هرگز تفوّه باین مقال نمی نماید.

نفهمیدم مراد از سیاست در نظر آقایان چیست؟ اگر مراد دروغ گفتن و حیله ورزیدن و دسیسه بکار بردن و حق و باطل را ممزوج و نفاق نمودن است (که ابنا هر زمان برای حفظ مقام و منصب خود در هر زمان به کار برده و می برند) تصدیق می کنم که علی عليه‌السلام فاقد چنین سیاستی بوده و آن حضرت هرگز سیاستمدار باین معانی نبوده؛ چون این نوع اعمال، سیاست به معنای حقیقی نیست، بلکه شرارت و سرا پا مکر و خدعه و حیله و تزویر است که مردمان

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ینابیع المودة، ج1، ص296.

2- فصول المهمه، ج2، ص574.

3- مناقب، ص83، ح70.

جاه طلب برای رسیدن به هدف و مقصد و حفظ جاه و مقام خود به کار می برند.

سیاست حقیقی آن است که با عدل و انصاف توأم و وضع شیء در ما وضع له بنماید؛ چنین سیاستی در نزد اهل حق پیدا می شود که طالب جاه و مقام فانی نیستند، بلکه مایلند فقط اجرا حق بشود. فلذا آن حضرت که مجسمه حق و حقیقت و عدالت و انصاف و صداقت و درستی بوده، اهل آن نوع از سیاست که دیگران واجد بودند، نبوده.

چنانچه قبلاً عرض کردم، وقتی به خلافت ظاهری رسید، فوری تمام حکام و مأمورینی که روی کار بودند، معزول نمود. عبد اللّه بن عباس (ابن عم آن حضرت) و دیگران عرض کردند:

«خوب است قدری ابلاغ این حکم را بتأخیر بیندازید تا همگی حکام و مأمورین ایالات و ولایات به مقام خلافت شما تسلیم گردند؛ آنگاه حکم عزل آنها را به تدریج ابلاغ فرمایید.»

حضرت فرمودند:

«از جهت حفظ سیاست ظاهری صلاح بینی نمودید، ولی هیچ می دانید در مدتی که من برای حفظ سیاست ظاهری حکّام ظالم جابر را بر مسند خود باقی بگذارم و راضی شوم به بقای آنها -و لو موقت و ظاهری باشد- عند اللّه مسئول تمام اعمال آنها هستم و در موقف حساب باید جواب بدهم. قطع بدانید که علی هرگز چنین عملی را نمی نماید.»

لذا حکم عزل آنها را برای حفظ عدالت، فوری ابلاغ و همان حکم سبب طغیان معاویه -علیه الهاویه- و طلحه و زبیر و دیگران گردید که علم مخالفت بلند و روی هوا و هوسهای شیطانی ایجاد انقلاب و خونریزی نمودند.

طبری در تاریخ(1) خود و ابن عبد ربه در عقد الفرید(2) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(3) و دیگران نقل نموده اند که مکرر علی عليه‌السلام می فرمود: «اگر ملاحظه دین و تقوی و عدل و انصاف نبود، من از تمام عرب زیرک تر و مکارتر و داهیه ام بیشتر بود.»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاریخ طبری، ج4، ص436.

2- عقد الفرید، ج4، ص289.

3- شرح نهج البلاغة، ج10، ص211.

آقایان محترم، اشتباه فرمودید و بدون تحقیق، تحت تأثیر گفتار بیجا قرار گرفتید که گمان نمودید انقلاب در دوره خلافت آن حضرت و پراکندگی از اطراف آن بزرگوار از جهت عدم سیاست بوده و حال آنکه این طور نبوده، بلکه علل دیگری در کار بوده که با این وقت تنگ نمی توانم تمام علل را مبسوطاً ذکر نمایم، فقط برای رفع اشتباه شما به بعض از آن علل اشاره می نمایم تا معمّا حل گردد.

## اشاره به علل انقلاب در خلافت امیر المؤمنین عليه‌السلام

اولاً در مدت 25 سال، تقریباً مردم بکینه و عداوت و دشمنی آن حضرت تربیت شدند. بسیار مشکل بود دفعتاً همگی زیر بار ولایت رفته و تصدیق مقام آن حضرت را بنمایند (چنانچه از روز اول خلافت یکی از بزرگ زادگان آن زمان از در مسجد وارد شد. آن حضرت را که روی منبر دید، بلند گفت: «کور شود آن چشمی که بجای خلیفه عمر، علی عليه‌السلام را روی منبر ببیند!»

ثانیاً مردمان دنیا طلب توانائی قبول عدل و عدالت آن حضرت را نداشتند (مخصوصاً در سنوات اخیره دوره زمام داری اموی ها در خلافت عثمان که آزاد مطلق بودند). لذا دم از مخالفت زدند تا فردی روی کار آید که امیال دنیا طلبی آنها را تأمین نماید (چنانچه در دوره خلافت معاویه امیال و آرزوهای آنها بر آورده شد و به مقاصد دنیا طلبی خود رسیدند).

فلذا طلحه و زبیر که در روز اول بیعت نمودند، همین که تقاضای حکومت از آن حضرت نمودند و مورد قبول واقع نشد، فوری بیعت را شکسته و فتنه جمل و بصره را برپا نمودند.

ثالثاً خوب است دقیقانه بتاریخ بنگرید و منصفانه قضاوت نمایید، ببینید سبب فتنه و فساد و انقلاب در اول امر خلافت که بوده؟ چه کسی مرد مرا تحریص و ترغیب به مخالفت و انقلاب نمود و باعث ریزش خون های بسیار گردید؟

آیا آن کس جز ام المؤمنین عایشه دیگری بوده؟ آیا عایشه نبود که بشهادت تمام علماء محدثین و مورخین اسلام از شیعه و سنّی، سوار شتر شد (و بر خلاف دستور خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که امر نموده بودند در خانه بنشیند) به بصره رفت و ایجاد فتنه و فساد و انقلاب نمود و سبب ریزش خونهای بسیار از مسلمین گردید؟!

پس عدم سیاستمداری آن حضرت سبب انقلاب و فتنه و فساد نشد، بلکه رویه و و رفتار تربیت شدگان 25 ساله و کینه و عداوت ام المؤمنین عایشه و حرص و آز دنیا طلبان مسبب انقلاب و خونریزی شد.

رابعاً راجع بجنگهای داخلی و خون ریزی اشاره نمودید که بواسطه عدم حسن سیاست آن حضرت بوده. این هم اشتباه بزرگی است که بدون دقت در تاریخ بیان نمودید.

اولاً اگر عمیقانه و منصفانه توجه کنید، می بینید که مسبب جنگ های داخلی و خونریزی ها ام المؤمنین عایشه بود که با منع صریح پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جداً در مقابل آن حضرت قیام نمود و ریشه تمام جنگ ها و خونریزیها گردید؛ زیرا اگر عایشه قیام نکرده بود، کسی جرأت نمی کرد در مقابل آن حضرت قیام نماید؛ چه آنکه رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صریحاً فرموده بود: «جنگ با علی عليه‌السلام جنگ با من است.» پس کسی که مردم را جرأت داد و به جنگ آن حضرت کشید، عایشه بود که جنگ جمل را تشکیل داد و با کلمات ناهنجار نسبت بآن حضرت میدان حرب را گرم و مردم را جری نمود.

## خبر دادن پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از جنگ های بصره و صفین و نهروان

ثانیاً جنگ های آن حضرت با منافقین و مخالفین در بصره و صفین و نهروان مانند جنگهای رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با کفار بوده.

شیخ: چگونه جنگ های با مسلمین مانند جنگهای با مشرکین بوده است؟

داعی: چون رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بنابر اخباری که اکابر علمای شما مانند امام احمد حنبل در مسند و سبط ابن جوزی در تذکره و سلیمان بلخی در ینابیع المودة و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و محمّد ابن یوسف گنجی شافعی در باب 37 کفایت الطالب(1) و ابن ابی الحدید در شرح نهج(2) نقل نموده اند، خبر از جنگ های علی عليه‌السلام به عنوان ناکثین و قاسطین و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کفایة الطالب، باب 37، ص167-174.

2- شرح نهج البلاغة، ج1، ص110.

مارقین داده که مراد از ناکثین، طلحه و زبیر و اطرافیان آنها بودند؛ و مراد از قاسطین، معاویه و اتباع او؛ و مراد از مارقین، خوارج نهروان بودند که تمامی آنها اهل بغی و قتل آنها واجب بوده است و خاتم الانبیاء خبر از آن جنگ ها داده و امر به آن فرموده؛ چنانچه محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب 37 کفایة الطالب مسنداً حدیثی نقل نموده از سعید بن جبیر از ابن عباس (حبر امت) -رضوان اللّه علیه- که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با ام سلمه (ام المؤمنین) فرمود:

هذا علیّ بن أبی طالب لحمه من لحمی و دمه من دمی و هو منّی بمنزلة هارون من موسی الاّ انّه لا نبیّ بعدی. یا امّ سلمه هذا علیّ امیر المؤمنین و سیّد المسلمین و وعاء علمی و وصیّی و بابی الذی أوتی منه و هو اخی فی الدنیا و الآخره و معی فی المقام الاعلی یقتل القاسطین و الناکثین و المارقین (1).

آنگاه محمّد بن یوسف بعد از نقل این حدیث اظهار نظر نموده، گوید:

این حدیث دلالت کامله دارد بر اینکه رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وعده داد علی عليه‌السلام را بجنگ آن سه طایفه و قطعاً فرموده آن حضرت حق و وعده ای که فرموده راست بوده و به تحقیق امر فرمود به علی عليه‌السلام جنگ کردن با آن سه طایفه را.

چنانچه در خبر است مسندا از مخنف بن سلیم که گفت: ابو ایوب انصاری (که از کبار صحابه رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود) با لشکری آماده جنگ شد به او گفتم: «کار تو ای ابا ایوب عجیب است. تو همان هستی که در رکاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با مشرکین جنگ نمودی، اینک آماده جنگ با مسلمانان شده ای؟» در جواب گفت: انّ رسول اللّه امرنی بقتال ثلاثه الناکثین و القاسطین و المارقین؛ رسول خدا مرا امر نموده بجنگ نمودن سه طایفه که ناکثین و قاسطین و مارقین باشند.

و اما اینکه عرض کردم جنگهای امیر المؤمنین عليه‌السلام با اهل بصره (جمل) و با معاویه (صفین) و با اهل نهروان مانند جنگ با کفّار و مشرکین بوده، خبری است که

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- این علی عليه‌السلام گوشتش گوشت من و خونش خون من است و او از من بمنزله هارون است از موسی، الا آنکه پیغمبری بعد از من نمی باشد. ای ام سلمه، این علی، امیر المؤمنین و سید المسلمین و مخزن علم من و وصی من و باب علوم من است که می آیند از او و اوست برادر من در دنیا و آخرت و با من است در مقام اعلا و جنگ می کند با ناکثین و قاسطین و مارقین.

اکابر علمای خودتان مانند امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی(1) حدیث 155 مسنداً از ابی سعید خدری و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع(2) ضمن باب 11 از جمع الفوائد(3) از ابی سعید نقل می نمایند که گفت:

ما باصحابه نشسته، منتظر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودیم. پس آن حضرت بسوی ما آمد در حالتی که تسمه نعلین آن حضرت قطع شده بود. آن نعل را افکند بسمت علی عليه‌السلام و علی مشغول دوختن نعل آن حضرت شد. آنگاه حضرت فرمود: انّ منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله فقال ابو بکر رضی اللّه عنه انا فقال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم لا فقال عمر رضی اللّه عنه انا فقال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم لا و لکن خاصف النعل (4).

پس این حدیث نصّ صریح است بر اینکه جنگهای علی عليه‌السلام جهاد بر حق و برای حفظ معنی و تأویل و حقیقت قرآن بوده؛ چنانکه جنگ های رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای تنزیل و نزول ظاهر قرآن بوده.

و آن سه جنگی که علی عليه‌السلام نمود، به حکم فرموده رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جنگ با مسلمین نبوده؛ چون اگر جنگ با مسلمین بود، حتماً آن حضرت نهی از آن می نمود نه آنکه امر بآنها نماید و آنها را نام گذاری نماید بنام ناکثین و قاسطین و مارقین که خود دلیل کامل بر ارتداد آنها و قیام در مقابل قرآن بوده؛ چنانچه مشرکین قیام در مقابل قرآن نمودند.

پس انقلابات و جنگهای امیر المؤمنین روی عدم حسن سیاست نبوده، بلکه روی نفاق و دوئیت و عدم توجه مخالفین به قواعد و قوانین و دستورات رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده است.

شما اگر از روی علم و انصاف و بی طرفانه به رویه و رفتار حکومت شرعی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- خصائص العلوی، ص40.

2- ینابیع المودة، ج1، ص186.

3- جمع الفوائد، ج1، ص324.

4- از شما کسی هست که جنگ می کند بر تأویل و معنای قرآن چنانچه من جنگ کردم با کفار و مشرکین بظاهر قرآن پس ابو بکر عرض کرد آن شخص من هستم فرمود نه پس عمر گفت من هستم فرمود نه و لکن آن شخص دوزنده نعل من است(یعنی علی بن أبی طالب است).

کامل و خلافت پنج ساله آن حضرت و احکامی که بحکام ولایات و مأمورین لشکری و کشوری صادر می فرمود مراجعه نمایید (مانند دستوراتی که به مالک اشتر و محمّد بن ابی بکر در حکومت مصر به عثمان بن حنیف و عبد اللّه بن عباس در حکومت بصره و به قثم بن عباس در حکومت مکه و بسایر عمّال خود در حین مأموریت های آنها داده که در نهج البلاغه ضبط گردیده) تصدیق خواهید نمود که بعد از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، سیاستمدار عادل نوع پروری مانند علی عليه‌السلام، چشم روزگار ندیده که دوست و دشمن معتقد به این معنا می باشند؛ برای آنکه آن حضرت در ورع و تقوی امام المتقین بوده؛ در علم و دانش عالم بکتاب اللّه و تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مجمل و مفصل آن بعلاوه عالم بغیب و شهود بوده.

شیخ: معنای این جمله مبهم را نفهمیدم که سیدنا علی -کرم اللّه وجهه- را عالم بغیب و شهود خواندید! معنای غیب و شهود را نفهمیدم؛ متمنی است واضح تر بیان فرمایید.

داعی: ابهامی در این معنای نبوده؛ علم به غیب، یعنی احاطه بر بواطن امور و آگاهی بر اسرار پوشیده از خلایق که عالم به آن علم به افاضات غیب الغیوب جلّ و علا انبیا و اوصیا آنها بودند؛ البته هر یک به مقداری که خداوند متعال برای آنها صلاح دیده و مقتضای دعوات آنها بوده، آگاهی بر امور غیبیه داشتند.

و بعد از خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عالم به چنین علمی شخص امیر المؤمنین علی عليه‌السلام بوده است.

شیخ: از جنابعالی انتظار نداشتم که عقاید باطله غلات شیعه را (با اینکه از آنها بیزاری می جویید) بیان نمایید. بدیهی است که این تعریف بما لا یرضی صاحبه می باشد؛ زیرا که علم غیب از مخصوصات ذات باری تعالی می باشد و احدی از عباد در این علم راه ندارد.

داعی: این گفتار شما همان اشتباهی است که عمداً یا سهواً گذشتگان شما نموده اند. اینک شما هم بدون تفکر و تعقل و تعمق، تبعاًللاسلاف بر زبان جاری نمودید و اگر قدری دقیق می شدید، کشف حجب بر شما می شد و می دانستید که معتقد بودن به علم غیب از برای انبیای عظام و اوصیای کرام و برگزیدگان

حق تعالی، ابداً ربطی به غلو ندارد، بلکه برای آنها امر عادی بوده است و خود اثبات مقام عبودیت خالص است جهه آنها که عقل و نقل و نص صریح قرآن مجید شاهد بر این معنا می باشد.

## علم غیب را غیر از خدا احدی نداند

شیخ: بی لطفی فرمودید که اشاره به قرآن نمودید، زیرا که نص قرآن کریم بر خلاف این بیان شما وارد است.

داعی: خیلی ممنون می شوم آیات بر خلاف را که می فرمائید قرائت فرمایید.

شیخ: آیات چندی در قرآن کریم شاهد بر این عرض حقیر می باشد.

اولاً در آیه 59 سوره 6 (انعام) صریحاً می فرماید: (وَ عِنْدَهُ مَفٰاتِحُ الْغَیْبِ لاٰ یَعْلَمُهٰا إِلاّٰ هُوَ وَ یَعْلَمُ مٰا فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مٰا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَهٍ إِلاّٰ یَعْلَمُهٰا وَ لاٰ حَبَّهٍ فِی ظُلُمٰاتِ الْأَرْضِ وَ لاٰ رَطْبٍ وَ لاٰ یٰابِسٍ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ) (1).

این آیه دلیل قاطع است بر اینکه جز ذات پروردگار احدی عالم به علم غیب نیست و هر کس علم به غیب را برای غیر خدا قائل شود، غلو نموده و بنده ضعیف را شریک در صفت خدائی قرار داده و حال آنکه ذات پروردگار معرّی و مبرّای از شریک است ذاتاً و صفتاً و اینکه فرمودید: سیدنا علی -کرم اللّه وجهه- عالم به علم غیب بوده است، علاوه بر اینکه او را در صفت مخصوص خدا شریک قرار داده اید، مقامش را بالاتر از مقام پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بزرگ برده اید؛ زیرا خود پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مکرر می فرمود: من بشری هستم مانند شما و عالم به علم غیب خدا است و صریحاً اظهار عجز از علم غیب می نمود مگر آیه 110 سوره 18 (کهف) را مطالعه ننموده اید که فرمود: (قُلْ إِنَّمٰا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحیٰ إِلَیَّ أَنَّمٰا إِلٰهُکُمْ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ) (2).

و نیز در آیه 188 سوره 7 (اعراف)فرمود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کلید خزاین غیب نزد خداست و کسی جز خدا بر آن آگاه نیست و نیز آنچه در خشکی و دریاست، همه را می داند و هیچ برگی از درخت نیفتد مگر آنکه او آگاه است و هیچ دانه در زیر تاریکی های زمین و هیچ تر و خشکی نیست، جز آنکه در کتاب مبین مسطور است.

2- (ای رسول) بگو به امت که من مانند شما بشر هستم (تنها فرق من با شما این است) که به من وحی می رسد. جز این نیست که خدای شما خدای یکتا است.

(قُلْ لاٰ أَمْلِکُ لِنَفْسِی نَفْعاً وَ لاٰ ضَرًّا إِلاّٰ مٰا شٰاءَ اللّٰهُ وَ لَوْ کُنْتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لاَسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ وَ مٰا مَسَّنِیَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلاّٰ نَذِیرٌ وَ بَشِیرٌ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ) (1).

و در آیه 31 سوره 11 (هود) فرموده: (وَ لاٰ أَقُولُ لَکُمْ عِنْدِی خَزٰائِنُ اللّٰهِ وَ لاٰ أَعْلَمُ الْغَیْبَ) (2).

و در آیه 65 سوره 27 (النمل) فرمود: (قُلْ لاٰ یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَیْبَ إِلاَّ اللّٰهُ وَ مٰا یَشْعُرُونَ أَیّٰانَ یُبْعَثُونَ) (3).

در صورتی که خود پیغمبر به صریح این آیات شریفه اذعان دارد به ندانستن علم غیب و این علم را از مخصوصات ذات الهی می داند، شما چگونه چنین علمی را جهت علی عليه‌السلام قائلید. پس این عقیده نیست، مگر آنکه مقام علی عليه‌السلام بایستی از مقام پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بالاتر باشد.

مگر نه این است که در آیه 179 سوره 3 (آل عمران) فرموده: (وَ مٰا کٰانَ اللّٰهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ) (4).

پس روی چه قاعده شما علم غیب را برای غیر خدا قائل می شوید؟ اگر این عقیده غلو نیست که علی عليه‌السلام را شریک خدا قرار دهید، پس غلو چه چیز است؟!

داعی: مقدمات بیانات شما صحیح است و مورد قبول و عقیده همه ما می باشد ولی نتیجه ای که از مقدمات گفتارتان گرفتید نارسا می باشد.

## علم غیب از جانب خدا افاضه بر انبیا و اوصیا می شود

اما در مقدمات اولیه که فرمودید: عالم به علم غیب ذات پروردگار است و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- (ای رسول) بگو به امت که من مالک نفع و ضرر خویش نیستم، مگر آنچه خدا بر من خواسته است و اگر من از غیب جز آنچه به وحی می دانم (یعنی بافاضه غیب الغیوب) آگاه بودم، بر خیر و نفع خود همیشه می افزودم و هیچ گاه زیان و رنج نمی دیدم. من نیستم مگر رسولی ترساننده و بشارت دهنده اهل ایمان.

2- و نمی گویم من به شما که خزاین خدا نزد من است و نه مدعی ام که از علم غیب حق آگاهی دارم.

3- (ای رسول ما) بگو که در همه آسمانها و زمین جز خدا کسی از علم غیب آگاه نیست و هیچ نمی دانند که چه هنگام زنده و بر انگیخته خواهند شد.

4- خدای متعال همه شما را از سر غیب آگاه نسازد.

کلید و مفتاح علم غیب در نزد خدای متعال می باشد و نظر بآیه آخر سوره کهف رسول اللّه خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و تمام انبیاء عظام و اوصیاء کرام و ائمه طاهرین عليهم‌السلام بشری هستند مانند سایر افراد بشر و در ساختمان هیاکلشان چیزی زیادتی ندارند و آنچه در هیاکل جسمانی دیگران بکار رفته در وجودات مقدسه آنها نیز به کار رفته، ابداً شک و شبهه ای نیست و عقاید جمیع امامیه همین است و آیاتی که شما قرائت نمودید هر یک در محل خود صحیح است.

و اما آیه سوره مبارکه هود را که قرائت نمودید مربوط به حضرت نوح شیخ الانبیاء -علی نبینا و آله و عليه‌السلام- می باشد.

و آنچه مخصوص به پیغمبر با عظمت ما است آیه 50 سوره 6 (انعام) می باشد که وقتی کفار و مشرکین از آن حضرت اقتراح آیات می کردند که چرا گنجی بر او فرود نمی آید و چرا غیب مستمر نمی داند در جواب آنها این آیه شریفه آمد: (قُلْ لاٰ أَقُولُ لَکُمْ عِنْدِی خَزٰائِنُ اللّٰهِ وَ لاٰ أَعْلَمُ الْغَیْبَ وَ لاٰ أَقُولُ لَکُمْ إِنِّی مَلَکٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّٰ مٰا یُوحیٰ إِلَیَّ) (1).

و مقصود از نزول این آیه شریفه جلوگیری از هوس بازیهای مردم جاهل بوده که بدانند دستگاه الوهیت و مقام رسالت و نبوت بالاتر از آنست که مانند خیمه شب بازی در دسترس هوس بازی آنها قرار گیرد.

و اما علم غیبی که ما برای انبیاء و اوصیاء آنها قائلیم، شرکت در صفت خدایی نیست، بلکه قسمتی از وحی و الهام است که از جانب خدا بر آنها نازل و پرده ها برداشته و حقایق را بر آنها کشف می نمودند.

خوب است مطالب را باز کنیم و واضح تر بیان حقیقت نماییم تا کشف حجب گردد و شیّادها نسبت به عقاید شیعیان دخالت های بی جا ننمایند و تهمت ها نزنند و نگویند شیعیان مشرک هستند، چون امامان خود را شریک در علم خدا می دانند.

## علم بر دو قسم است: ذاتی و عرضی

آنچه ما جماعت شیعه امامیه معتقدیم، آن است که علم بر دو قسم است:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بگو نمی گویم من به شما که خزاین خدا نزد من است و نه مدعیم که از علم غیب آگاهی دارم و نه دعوی کنم که فرشته آسمانم (دعوی من به شما تنها این است که) من پیروی نمی کنم جز آنچه را که به من وحی می رسد.

ذاتی و عرضی.

علم ذاتی که ابداً عرضی در او راه ندارد و اطلاق مطلق منحصر به فرد اکمل است، مخصوص ذات پروردگار اکبر اعظم می باشد و ما غیر از اثبات اجمالی آن علم راهی بر تصور حقیقت آن نداریم و هرچه تعبیر و تقدیر نماییم، از تنگی عبارت است و الا علم بالذات در محاطه عقل بشر عاجز متصور نمی شود.

و اما قسم دوم، علم عرضی است که آدمی اعم از پیغمبر و امت - امام و مأموم ذاتاً دارای علم نمی باشند، بعدها به آنها افاضه می شود و این نوع از علم بر دو قسم است: تحصیلی و لدنّی؛ و این هر دو قسم از افاضات فیض ربّانی حق تعالی است.

آن محصلی که تحصیل می نماید، تا افاضه حضرت یزدان نباشد، زحمات او به جایی نمی رسد؛ هرچند زحمت بکشد، عالم نشود مگر با توجهات حق تعالی؛ منتها با اسباب مدرسه رفتن و معلم دیدن که به مرور ایام به همان مقدار که زحمت کشیده، کسب فیض می نماید.

و اما قسم دوم از علم عرضی را علم لدنّی می گویند؛ یعنی بی واسطه کسب فیض می نماید، بدون تحصیل و تلقین حروف، افاضه مستقیم از مبدأ فیّاض علی الاطلاق می شود و عالم می گردد؛ چنانچه در آیه 65 سوره 18 (کهف) فرموده: (وَ عَلَّمْنٰاهُ مِنْ لَدُنّٰا عِلْماً) (1).

احدی از شیعیان نگفته و ادعاء ننموده که علم به مغیبات جزء ذات پیغمبر و امام است؛ یعنی ذاتاً پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امامها عالم به علم غیب بوده اند، همان قسمی که خدای متعال عالم است و اگر کسی چنین ادعایی نماید، قطعاً جزء غلات و کافر می باشد و ما شیعیان امامیه از آنها بیزاری می جوییم. ولی آنچه ما می گوئیم و عقیده به آن داریم، این است که حضرت احدیت -جل و علا- مجبور و محدود نمی باشد، بلکه فعّال ما یشاء و قادر بالاستقلال می باشد. در مواقعی که مشیّت او تعلق گیرد، به هر خلقی از مخلوقات که صلاح و مقتضی بداند علم و قدرت بدهد، قادر و توانا می باشد. منتها گاهی به وسیله و واسطه معلم بشری و گاهی بی واسطه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- وی را از نزد خود علم لدنی (و اسرار غیبی) بیاموختیم.

افاضه فیض می نماید که از آن علم بی واسطه تعبیر به «علم لدنّی» و «علم غیب» می نماییم که بدون مکتب رفتن و معلم دیدن درک فیض می نماید. به قول شاعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت |  | به غمزه مسأله آموز صد مدرّس شد |

شیخ: بیان مقدماتی شما صحیح است ولی مشیّت خداوندی بچنین امر غیر طبیعی تعلق نمی گیرد که از علم غیب خود بدون معلّم و مدرّس افاضه نماید.

داعی: اشتباه شما و اقران شما در همین جا است که قدری فکر نمی کنید. حتّی بر خلاف عدّه بسیاری از محققین علمای خودتان صحبت می فرمایید، و الا این مطلب به قدری ساده و واضح است که محتاج به بحث نمی باشد. در اینکه خداوند متعال به تمام انبیا و اوصیای آنها که برگزیده گان او هستند، به اندازه و مقداری که برای محیط هر یک لازم بوده است، افاضه غیبی نموده، شبهه ای نمی باشد.

شیخ: در مقابل این آیات منفی قرآن که صریحاً نفی علم غیب را از افراد می نماید چه دلیل مثبتی بر مدعای خود دارید؟

داعی: ما مخالف با آیات منفی قرآن نیستیم؛ زیرا هر آیه ای از قرآن برای امری مخصوص نازل گردیده که گاهی منفی و گاهی مثبت به مقتضای حال بوده است. فلذا درباره قرآن بزرگان گفته اند: آیات القرآن یشدّد بعضها بعضا(1).

در مقابل تقاضای مشرکین و کفار که پیوسته از آن حضرت اقتراح آیات می کردند (که فی الحقیقه می خواستند مقام نبوت را بازیچه دست خود قرار دهند)آیات نفی نازل می شد. ولی برای اثبات اصل موضوع آیات مثبته نازل نموده تا کشف حقیقت گردد. و اما دلایل از قرآن مجید و اخبار صحیحه و تاریخ که مورد توجه علمای خودتان هم می باشد حتی بیگانگان هم تصدیق دارند بسیار است.

## دلایل از آیات قرآنیّه بر اینکه انبیا و اوصیای آنها عالم به غیب بودند

شیخ: خیلی عجیب است که می فرمائید دلیل مثبت در قرآن کریم است؛

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بعضی از آیات قرآن فهم برخی دیگر از آیات را مشکل می سازد.

متمنی است آن آیات را قرائت فرمایید.

داعی: تعجب نفرمایید! خودتان هم می دانید؛ منتها صلاحتان نیست تصدیق نمایید؛ زیرا در اثبات مقام خلافت به عقیده خودتان اسباب زحمت می شود یا متابعت از اسلاف شما را وادار به تعجب نموده است.

اولاً در آیه 26 سوره 72 (جنّ) صریحاً می فرماید: (عٰالِمُ الْغَیْبِ فَلاٰ یُظْهِرُ عَلیٰ غَیْبِهِ أَحَداً \*إِلاّٰ مَنِ ارْتَضیٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً \*لِیَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسٰالاٰتِ رَبِّهِمْ وَ أَحٰاطَ بِمٰا لَدَیْهِمْ وَ أَحْصیٰ کُلَّ شَیْءٍ عَدَداً) (1).

این آیه شریفه صراحت کامل دارد بر اینکه برگزیدگان و پسندیدگان از رسل و فرستادگان حق تعالی، مستثنای در این علم (غیب) هستند که به آنها افاضه و ابلاغ می فرماید.

ثانیاً همین آیه ای که الان از سوره آل عمران قرائت فرمودید، به اول آیه اشاره نمودید ولی بقیه آیه را نخواندید. اینک دعاگو تمام آیه را قرائت می نمایم تا بدانید خود دلیلی است بر ثبوت مرام و گفتار ما که می فرماید: (وَ مٰا کٰانَ اللّٰهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ وَ لٰکِنَّ اللّٰهَ یَجْتَبِی مِنْ رُسُلِهِ مَنْ یَشٰاءُ فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَکُمْ أَجْرٌ عَظِیمٌ) (2).

این دو آیه شریفه صریحاً می رساند که بعض افراد برگزیده که به عنوان رسالت از جانب حق تعالی بر انگیخته شده اند، عالم به علم غیبند به اجازه و امر پروردگار متعال، و اگر عالم بعلم غیب جز ذات خداوند متعال نبود جمله (الاّ) استثنایی معنی نداشت که بفرماید إِلاّ مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ. معلوم است که استثنایی در کار

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ذات پروردگار متعال که عالم و دانای غیب است، احدی رای بر علم غیب خود آگاه نمی کند، مگر آن کس که از رسولان برگزیده است که بر محافظت او (فرشتگان را) از پیش رو و پشت سر می فرستد (تا اسرار وحی او رای که غیب خداوندی است، شیاطین بسرقت گوش نربایند) تا بداند که آن رسولان، پیغام های پروردگار خود رای به خلق کاملاً رسانیدند و خدا به آنچه نزد رسولان است، احاطه کامل دارد و به شماره هر چیز در عالم به خوبی آگاه است.

2- خدای متعال همه شما رای از سر غیب آگاه نسازد و لیکن برای این مقام از پیغمبران خود هر که رای مشیت او تعلق گرفت، برگزیند. پس شما بخدا و پیغمبرش بگروید که هرگاه ایمان آرید و پرهیزکار شوید اجر عظیم خواهید یافت.

هست و آنها را هم معین فرموده که رسل و فرستادگان او؛ یعنی انبیای عظام و اوصیای کرام بودند.

چنانچه در آیه 49 سوره 11 (هود) می فرماید: (تِلْکَ مِنْ أَنْبٰاءِ الْغَیْبِ نُوحِیهٰا إِلَیْکَ مٰا کُنْتَ تَعْلَمُهٰا أَنْتَ وَ لاٰ قَوْمُکَ مِنْ قَبْلِ هٰذٰا) (1).

و در آیه 52 سوره 42 (شوری) فرموده: (وَ کَذٰلِکَ أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنٰا مٰا کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتٰابُ وَ لاَ الْإِیمٰانُ وَ لٰکِنْ جَعَلْنٰاهُ نُوراً نَهْدِی بِهِ مَنْ نَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِنٰا) (2).

اگر افاضه علم غیب در عالم نبود پس انبیا چگونه از بواطن امور خبر می دادند و مردم را از زندگانی داخلی آنها آگاه می نمودند؟

مگر در آیه 49 سوره 3 (آل عمران) از قول حضرت عیسی -علی نبینا و آله و عليه‌السلام - صریحاً نقل نمی نماید که به بنی اسرائیل می فرمود: (وَ أُنَبِّئُکُمْ بِمٰا تَأْکُلُونَ وَ مٰا تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکُمْ) (3).

آیا خبر دادن از امور داخلی اشخاص اخبار از مغیبات نیست؟ اگر بخواهم تمام آیات قرآن مجید را که در این امور وارد است قرائت نمایم وقت مجلس اقتضا ندارد برای نمونه و شاهد گمان می کنم کافی باشد.

شیخ: این نوع بیانات شما و هم عقیده های شما است که سبب پیدایش راه زنی ها شده؛ دسته های بازیگران و حقه بازها بعنوان رمّال و جفّار و کف بین و کت بین و طالع بین و سر کتاب بین و امثال اینها در جامعه پیدا شده و گوش مردم بی خبر را بریده، جیب خود را پر کرده، به عنوان خبر دادن از غیب مردم را با خرافات و موهومات عادت داده، باعث بدبختی ها می شوند و خلق را به گمراهی و خروج از حق و حقیقت می کشانند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- (این حکایت نوح) از اخبار غیب است که پیش از آنکه ما به تو وحی کنیم تو و قومت هیچ از آن آگاه نبودید.

2- و همین گونه ما روح (و فرشته بزرگ) خود را به فرمان خویش برای وحی به تو فرستادیم و از آن پیش که وحی رسد، ندانستی کتاب خدا چیست و نه فهم کردی که راه ایمان و شرع کدام است، و لیکن ما آن کتاب و شرع را نور (وحی و معرفت) گردانیدیم که هر کس از بندگان خود را بخواهیم، به آن نور هدایت می کنیم.

3- و به شما از غیب خبر دهم که در خانه هاتان چه می خورید و چه ذخیره می کنید.

## مدعیان علم غیب به هر وسیله و اسباب کذابند

داعی: عقاید حق باعث بدبختی نمی شود؛ جهل و نادانی ملتها است که آنها را بدر هر خانه می کشاند، و الاّ اگر مسلمین دانا می شدند، مطابق با دستورات اکیده پیغمبر عظیم الشأن خود در پی علم و عالم می رفتند. مخصوصاً عارف به قرآن می شدند و از روز اول باب علم مسدود نمی شد در پی اشخاص مجهول و أیادی مرموز نمی رفتند و طعمه هر شغال و روباهی نمی شدند می دانستند که قرآن صریحا می فرماید: (إِلاّٰ مَنِ ارْتَضیٰ مِنْ رَسُولٍ) مخصوصاً کلمه رسول راه بازیگران را بسته؛ زیرا این کلمه صراحت کامل دارد بر اینکه عالم به علم غیب مخصوص خداوندی که بدون اسباب و آلات و ادوات باشد، برگزیدگان از فرستادگان و رسل حق اند.

و اگر کسی جنبه رسالت نداشته باشد، یعنی پیغمبر و امام نباشد و مدعی خبر دادن از مغیبات به علم مخصوص خداوندی باشد، با رمل یا جفر یا قیافه شناسی یا قهوه خوری یا کت بینی یا کف بینی یا سر کتاب دیدن و امثال اینها قطعاً دروغ گو می باشند و مسلمانان عالم و عارف و تابع قرآن مجید آنها را حق نمی دانند و بسوی آنها نمی روند و فریب آنها را نمی خورند؛ چون فهمیده و دانسته اند که پیروی از احدی نباید بنمایند جز از قرآن مجید و حاملین و مبیّنین قرآن که خاندان محمّد و آل محمّد -سلام اللّه علیهم اجمعین- باشند که عدیل القرآنند.

خلاصه کلام جز پیغمبر خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اوصیای طاهرین آن حضرت که برگزیدگان حق اند در این امت، هر کس دعوی غیب دانی بنماید و بگوید از غیب الهی خبر می دهم مسلّماً کذاب و بازیگر است و لو بهر وسیله و اسباب باشد.

شیخ: انبیاء چون مرکز نزول وحی بودند، (به قول شما) علم و اطلاع بر مغیبات پیدا می نمودند -مگر سیدنا علی کرم اللّه وجهه- پیغمبر بوده و یا شریک در امر رسالت بوده که آگاهی بر مغیبات داشته باشد که شما اثبات این مقام را برای او می نمایید!

## انبیا و اوصیا عالم بغیب بودند

داعی: اولاً اینکه فرمودید (به قول شما): چرا عمداً سهو نموده و مغلطه کاری

می نمایید، چرا نمی فرمایید بقول خداوند متعال که می فرمایید (به قول شما). داعی از خود چیزی ندارد و ابراز عقیده و ادعایی نمی کنم، جز آنکه ناقل قرآن مجید و کاشف حقایق آن هستم، به فرموده رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که مبین قرآن بوده است.

در مرتبه اول که شواهد از آیات قرآن مجید قرائت نمودم بر اینکه انبیاء و رسل برگزیدگان حق تعالی و عالم به علم غیب اند و اکابر علمای خودتان تصدیق به این معنا نموده اند و به نقل اخبار غیبیه از خاتم الانبیاء پرداخته اند که از جمله آنها ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه بعد از نقل حدیثی از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که به علی عليه‌السلام فرمود: ستقاتل بعدی الناکثین و القاسطین و المارقین، (1) گوید:

این خبر از جمله دلایل نبوت آن حضرت است؛ برای آنکه در این حدیث اخبار صریح بغیب است که ابداً احتمال تمویه و تدلیس در آن نمی رود؛ زیرا خبر از وقایع بعد از خود داده که عیناً (تقریباً بعد از سی سال) واقع شد چه آنکه فرمود: با این سه طایفه جنگ خواهی نمود که مراد از ناکثین، اهل جمل بودند به اغوای طلحه و زبیر و قیادت عایشه به جنگ با علی برخاستند و قاسطین، اهل صفین بودند؛ یعنی اتباع معاویه و مارقین، خوارج نهروان بودند که از دین بیرون رفتند انتهی (که قبلا مشروحا عرض کردم).

ثانیاً احدی از شیعیان امامیه دعوای نبوت برای امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه طاهرین عليه‌السلام ننموده، بلکه رسول اکرم محمّد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را خاتم الانبیاء و مستقل در امر نبوت و بلا شریک می دانیم و مدعیان چنین امری را باطل و معتقدین به این عقیده را کافر می شناسیم.

ولی آن حضرت و یازده امام از نسل او را امامان بر حق و اوصیا و خلفای منصوص رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می دانیم که خداوند به وسیله و واسطه خود آن بزرگوار، آنها را آگاه و مطلع بر اسرار و مغیبات نمود.

ما معتقدیم همان پرده ای که در مقابل دیدگان عالمیان است که نمی بینند در

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- زود است که جنگ می نمایی بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین.(شرح نهج البلاغة، ج1، ص155).

این عالم مگر آنچه ظاهر و نمایان است، در مقابل دیدگان انبیا و اوصیای آنها هم می باشد. ولی به اقتضای زمان و مکان، همان خدای عالم الغیب که قادر بر افاضه فیض می باشد، به مقداری که مقتضی بوده و صلاح می دانسته، پرده را از مقابل دیدگان آنها برداشته که پشت پرده را می دیدند. لذا از مغیبات خبر می دادند.

و هرگاه صلاح نبوده، پرده افتاده و بی خبر بودند (به همین جهت در بعض اخبار است که گاهی اظهار بی اطلاعی می نمودند). فلذا می فرماید: (لَوْ کُنْتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لاَسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ) (1).

یعنی من استقلالاً و از پیش خود خبری از غیب ندارم، مگر پرده بالا رود و افاضه فیض یزدانی گردد.

شیخ: کجا و چه جا پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آنها اطلاع داده که به وسیله پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آگاه بر حقایق مستوره شدند؟

داعی: آیا بحکم آیات قرآنیه که به بعض از آنها اشاره نمودیم، شما رسول اکرم خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مرتضی و برگزیده از خلق و رسول حق تعالی می دانید یا خیر؟

شیخ: سؤال عجیبی نمودید! بدیهی است که آن حضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرتضی و خاتم الانبیاء بوده است.

داعی: پس بحکم آیه شریفه (عٰالِمُ الْغَیْبِ فَلاٰ یُظْهِرُ عَلیٰ غَیْبِهِ أَحَداً \*إِلاّٰ مَنِ ارْتَضیٰ مِنْ رَسُولٍ) پیغمبر خاتم، عالم به علم غیب بوده؛ چه آنکه در این آیه می فرماید: خدای عالم الغیب، از علم غیب خود بمرتضای از رسل و فرستادگان خود افاضه می فرماید.

شیخ: بر فرض که آن حضرت عالم به غیب بوده، چه ربطی دارد باینکه سیدنا علی -کرم اللّه وجهه- هم بایستی عالم به غیب باشد؟

داعی: اگر آقایان محترم از جمودت و تقلید اسلاف خارج و قدری توسعه در فکر دهید و باخبار صحیحه و حالات رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دقت نمایی، مطلب به خودی خود واضح و آشکار می گردد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- اگر من (استقلالاً) علم غیب می دانستم، خوبی های خود را زیاد می نمودم.(سوره اعراف، آیه 188).

شیخ: اگر ما فکرمان مقصور است، شما که بحمد اللّه فکرتان باز و طلیق اللسانید، بفرمایید کدام خبر است که اثبات علم غیب برای سیّدنا علی -کرم اللّه وجهه- می نماید؟

اگر بایستی علم غیبی برای اوصیا و خلفای رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باشد، استثنا معنا ندارد، حتماً باید خلفا بالاخص خلفای راشدین -رضوان اللّه علیهم اجمعین- عالم به غیب باشند، و حال آنکه می بینیم هیچ یک از خلفا چنین ادعایی ننمودند، بلکه مانند خود پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اظهار عجز می نمودند، چگونه سیّدنا علی -کرّم اللّه وجهه- را شما منحصراً استثنا می نمائید!!!

داعی: اولاً جواب شما را در اظهار عجز پیغمبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دادم که آن حضرت مستقل در احاطه بر امور غیبیه نبوده، بلکه با افاضه حضرت غیب الغیوب، آگاه بر حقایق بوده، آنجا که می فرماید: اگر غیب می دانستم بر خوبی های خود می افزودم، اشاره بآن است که من مانند خدای متعال دارای علم حضوری نیستم، بلکه هرگاه افاضه می شد و پرده دار عالم غیب پرده را از مقابل او بر می داشت، حقایق مستوره بر او مکشوف می شد. فلذا خبرها از غیب می داد.

## ائمه طاهرین خلقای بر حق عالم به غیب بودند

ثانیاً فرمودید اگر علم غیبی بوده نبایستی در خلفا استثنا باشد، فرمایش صحیح و محکمی فرمودید. ما هم همین عقیده را داریم. اختلاف ما و شما از همین جا شروع می شود. ما هم می گوییم که خلفای رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بایستی مانند خود آن حضرت عالم به ظواهر و بواطن امور باشند، بلکه به تمام معنا و در جمیع صفات به استثنای مقام نبوت و رسالت و شرایط خاصه نبوت (که عبارت از نزول وحی و کتاب و احکام باشد)، باید خلفا و اوصیای آن حضرت مثل او باشند. منتها شما خلفای برگزیده خلق، یعنی کسانی را که عدّه ای از مردم جمع شدند و آنها را خلیفه خواندند، و لو پیغمبر آنها را لعن نموده (مانند معاویه علیه الهاویه) خلیفه الرسول می خوانید، ولی ما می گوییم که خلفا و اوصیای رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم کسانی هستند که آن حضرت خود نصّ بر وجود آنها نموده، مانند نصوص انبیاء سلف بر اوصیای خود.

و البته آن خلفا و اوصیائی که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نصّ بر آنها نموده، بدون استثنا

مظهر تام و تمام آن حضرت بودند؛ به همین جهه همگی آنها عالم بغیب و بواطن امور بودند.

و آن خلفای بر حق و منصوص، دوازده نفر بودند که در اخبار شما هم بعدد و نامهای آنها روایت شده است و آنها دوازده امام بر حق شیعه از عترت و اهل بیت رسالت امیر المؤمنین علی عليه‌السلام و یازده فرزند بزرگوار آن حضرت بودند.

و دلیل بر اینکه دیگران خلفای منصوص رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نبودند، همان فرموده شما است که جمیع اکابر علمای خودتان هم تصدیق نموده اند که پیوسته اظهار عجز از مطلق علم می نمودند تا چه رسد به علم غیب بر بواطن امور.

ثالثاً فرمودید: به کدام خبر اثبات علم غیب برای مولانا امیر المؤمنین عليه‌السلام می نماییم.

احادیث بسیاری در این باب از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسیده، از جمله حدیث مهمی است که مکرر در ازمنه و امکنه مختلفه بر لسان مبارک آن حضرت جاری گردیده و به نام حدیث مدینه، در میان احادیث شهرت پیدا نموده که تقریباً از متواترات فریقین (شیعه و سنی) می باشد که آن حضرت علی عليه‌السلام را منحصراً و منفرداً باب علم و حکمت خود معرفی و باین عبارت فرمود: انا مدینه العلم و علیّ بابها و من اراد العلم فلیأت الباب (1).

شیخ: این حدیث در نزد علمای ما به ثبوت نرسیده و اگر باشد خبر واحد است و یا از ضعاف اخبار می باشد!

## در نقل روات و ناقلین حدیث مدینه

داعی: بی لطفی فرمودید که چنین خبر محکم و متواتری را خبر واحد و از ضعاف اخبار به حساب آوردید و حال آنکه اکابر علمای خودتان صحّت آن را تصدیق نموده اند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- من که (رسول اللّه هستم) شهرستان علمم و علی در و باب آن شهرستان علم است؛ هر کس اراده دارد علم مرا (یعنی می خواهد از علم من بهره بردارد) پس باید برود به باب (یعنی بسوی علی عليه‌السلام).

خوب است مراجعه نمایید به کتب معتبره خودتان مانند جمع الجوامع سیوطی و تهذیب الآثار(1) محمّد بن جریر طبری و تذکرة الابرار سید محمّد بخاری و مستدرک حاکم نیشابوری(2) و نقد الصحیح فیروزآبادی و کنز العمال(3) متقی هندی و کفایة الطالب(4) گنجی شافعی و تذکرة الموضوعات(5) جمال الدین هندی که گوید: فمن حکم بکذبه فقد أخطأ؛ (6) و روضة الندیه امیر محمّد یمانی و بحر الاسانید حافظ ابو محمّد سمرقندی و مطالب السؤول(7) محمّد بن طلحه شافعی و غیرهم که عموماً حکم به صحت این حدیث شریف نموده اند.

چه آنکه این حدیث با عظمت، به طرق مختلفه و اسناد متفاوته از بسیاری از اصحاب و تابعین از قبیل مولانا امیر المؤمنین علی عليه‌السلام و ابا محمّد حسن بن علی عليهما‌السلام (سبط اکبر رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) و امام المفسرین (حبر امت) عبد اللّه بن عباس و جابر بن عبد اللّه انصاری و عبد اللّه بن مسعود و حذیفه بن الیمان و عبد اللّه بن عمر و انس بن مالک و عمرو بن عاص (از صحابه عظام) و امام زین العابدین علی بن الحسین و محمّد بن علی الباقر عليهم‌السلام و اصبغ ابن نباته و جریر الضبی و حارث بن عبد اللّه همدانی کوفی و سعد بن طریف الحنظلی کوفی و سعید بن جبیر اسدی کوفی و سلمة بن کهیل حضرمی کوفی و سلیمان بن مهران اعمش کوفی و عاصم بن حمزه سلولی کوفی و عبد اللّه بن عثمان بن خیثم القاری المکی و عبد الرحمن ابن عثمان و عبد اللّه بن عسیلة المرادی ابو عبد اللّه صنابحی و مجاهد بن جبیر ابو الحجاج المخزومی المکی (از تابعین) و از سلسله جلیله علماء فخام و محدثین عظام و مورخین گرام خودتان (علاوه بر جمهور علمای شیعه) بسیارند که آنچه داعی دیده ام، گمان می کنم قریب دویست نفر از جهابذه بزرگان خودتان این حدیث شریف را نقل نموده اند و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تهذیب الآثار، ج1، ص104، ح8.

2- مستدرک، ج3، ص126.

3- کنز العمال، ج13، ص148، ح36464.

4- کفایة الطالب، ص223، باب 28.

5- تذکرة الموضوعات، ص95.

6- کسی که حکم به دروغ بودن این حدیث بنماید، به تحقیق خطا نموده است.

7- مطالب السؤول، ص75.

آنچه الحال در نظر دارم، نقل قول بعض از آنها را بعرض می رسانم تا جناب شیخ خجالت نکشند، بدانند روی عادت، تبعاًللاسلاف خدشه در سند حدیث نمودند، و الاّ عند العموم مطلب واضح و آشکار می باشد.

## از جمله أکابر علمای شما

1. محمّد بن جریر طبری، مفسّر و مورخ قرن سیم، متوفای 310 قمری در تهذیب الآثار(1)؛

2. حاکم نیشابوری، متوفای 405 در مستدرک(2)؛

3. ابو عیسی محمّد ترمذی، متوفای 289 در صحیح(3) خود؛

4. جلال الدین سیوطی، متوفای سال 911 در جمع الجوامع؛ و در جامع الصغیر(4)؛

5. ابو القاسم سلیمان بن احمد طبرانی، متوفای 360 در کبیر(5) و اوسط؛

6. حافظ ابو محمّد حسن سمرقندی، متوفای 491 در بحر الاسانید؛

7. حافظ ابو نعیم احمد بن عبد اللّه اصفهانی، متوفای 430 در معرقة الصحابه؛

8. حافظ ابو عمرو یوسف بن عبد اللّه بن عبد البر قرطبی، متوفای 463 در استیعاب(6)؛

9. ابو الحسن فقیه شافعی علی بن محمّد بن طیب الجلابی ابن مغازلی، متوفای 483 در مناقب(7)؛

10. ابو شجاع شیرویه همدانی دیلمی، متوفای 509 در فردوس الاخبار(8)؛

11. ابو المؤید خطیب خوارزمی متوفای 568 در مناقب(9) و در مقتل الحسین(10)؛

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تهذیب الآثار، ج1، ص104، ح8. 2- مستدرک، ج3، ص126.

3- صحیح ترمذی، ج5، ص637، ح3723. 4- جامع الصغیر، ج1، ص415.

5- معجم الکبیر، ج11، ص55. 6- استیعاب، ج3، ص1102.

7- مناقب (ابن مغازلی)، ص85، ح106. 8- فردوس الاخبار، ج1، ص76.

9- مناقب (خوارزمی)، ص83. 10- مقتل الحسین، ج1، ص86.

12. ابو القاسم ابن عساکر علی بن حسن دمشقی، متوفای 571 در تاریخ کبیر(1)؛

13. ابو الحجّاج یوسف بن محمّد آندلسی، متوفای 605 در (الف باء) (2)؛

14. ابو الحسن علی بن محمّد بن اثیر جزری، متوفای 630 در اسد الغابه(3)؛

15. محب الدین احمد بن عبد اللّه طبری شافعی، متوفای 694 در ریاض النضرة(4) و ذخایر العقبی(5)؛

16. شمس الدین محمد بن احمد ذهبی شافعی، متوفای 748 در تذکرة الحافظ(6)؛

17. بدر الدین محمّد زرکشی مصری، متوفای 749 در فیض القدیر(7)؛

18. حافظ علی بن ابی بکر هیثمی، متوفای 807 در مجمع الزوائد(8)؛

19. کمال الدین محمّد بن موسی دمیری، متوفای 808 در حیات الحیوان(9)؛

20. شمس الدین محمّد بن محمّد جزری متوفای 833 در ص 14 اسنی المطالب(10)؛

21. شهاب الدین ابن حجر احمد بن علی عسقلانی، متوفای 852 در تهذیب التهذیب(11)؛

22. بدر الدین محمود بن احمد عینی حنفی متوفای 855 در عمدة القاری(12)؛

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تاریخ کبیر، ج9، ص20.

2- الف باء، ج1، ص222.

3- اسد الغابة، ج4، ص22.

4- ریاض النضرة، ج2، ص255.

5- ذخائر العقبی، ص77.

6- تذکرة الحافظ، ج4، ص1231.

7- فیض القدیر، ج4، ص356.

8- مجمع الزوائد، ج9، ص114.

9- حیوة الحیوا، ج1، ص67.

10- اسنی المطالب، ص70.

11- تهذیب التهذیب، ج77، ص296.

12- عمدة القاری، ج16، ص215.

23. علی بن حسام الدین متقی هندی، متوفای 975 در کنز العمّال(1)؛

24. عبد الرؤف المناوی شافعی، متوفای 1031 در فیض القدیر شرح جامع الصغیر(2)؛

25. حافظ علی بن احمد عزیزی شافعی، متوفای 1070 در سراج المنیر شرح جامع الصغیر؛

26. محمّد بن یوسف شامی، متوفای 942 در سبل الهدی و الرشاد فی اسماء خیر العباد(3)؛

27. محمّد بن یعقوب فیروزآبادی، متوفای 817 در نقد الصحیح؛

28. امام احمد بن حنبل، متوفای 241 مکرر در مجلدات مناقب مسند(4)؛

29. ابو سالم محمّد بن طلحه شافعی، متوفای 652 در مطالب السئول(5)؛

30. شیخ الاسلام ابراهیم بن محمّد حموینی، متوفای 722 در فرائد السمطین(6)؛

31. شهاب الدین دولت آبادی، متوفی 849 در هدایت السعداء؛

32. علاّمه سمهودی سید نور الدین شافعی، متوفای 911 در جواهر العقدین؛

33. قاضی فضل بن روزبهان شیرازی در ابطال الباطل؛

34. نور الدین بن صباغ مالکی، متوفای 855 در فصول المهمه(7)؛

35. شهاب الدین ابن حجر مکی (متعصّب عنود)، متوفای 974 در صواعق(8)؛

36. جمال الدین عطاء اللّه محدث شیرازی متوفای 1000 در اربعین.

37. علی قاری هروی، متوفای 1014 در مرقاة شرح بر مشکاة؛

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کنز العمال، ج13، ص148، ح36464.

2- فیض القدیر، ج1، ص49.

3- سبل الهدی و الرشاد فی اسماء خیر العباد، ج1، ص509.

4- مسند احمد، ج1، ص140 و 154؛ ج4، ص140 و 154.

5- مطالب السؤول، ص13.

6- فرائد السمطین، ج1، ص99، ح68.

7- فصول المهمه، ج1، ص101.

8- صواعق المحرقه، ص120.

38. محمّد بن علی الصبّان، متوفای 1205 در اسعاف الراغبین(1)؛

39. قاضی محمد بن علی شوکانی، متوفای 1250 در فوائد المجموعه فی الاحادیث الموضوعه؛

40. شهاب الدین سید محمود آلوسی بغدادی، متوفای 1270 در تفسیر روح المعانی؛

41. امام غزّالی در إحیاء العلوم؛

42. میر سید علی همدانی فقیه شافعی در مودة القربی؛

43. ابو محمد احمد بن محمد عاصمی در زین الفتی شرح سوره (هل أتی).

44. شمس الدین محمد بن عبد الرحمن سخاوی، متوفای 902 در مقاصد الحسنة.

45. سلیمان بلخی حنفی، متوفای 1293 در باب 14 ینابیع المودة(2)؛

46. یوسف سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامه(3)؛

47. صدر الدین سید حسین فوزی هروی در نزهه الارواح؛

48. کمال الدین حسین میبدی در شرح دیوان؛

49. حافظ ابو بکر احمد بن علی خطیب بغدادی، متوفای 463 در تاریخ(4) خود.

بالاخره بسیاری از اکابر علمای خودتان در کتب معتبره خود که بعض از آنها با شرح و بسط کامل در اطراف مطلب و تصدیق به صحت این حدیث شریف را نقل نموده اند که از جمله آنها.

50. محمد بن یوسف گنجی شافعی، متوفای 658 در آخر باب 58 کفایة الطالب(5) بعد از نقل سه خبر مسنداً از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گوید:

فقد قال العلماء من الصحابة و التابعیین و اهل بیته بتفضیل علیّ عليه‌السلام و زیادة علمه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- اسعاف الراغبین، ص140.

2- ینابیع المودة، ج1، ص95.

3- تذکرة الخواص، ص48.

4- تاریخ بغداد، ج3، ص181؛ ج5، ص110؛ ج7، ص182.

5- کفایة الطالب، ص223، باب 58.

و غزارته و حدّه فهمه و وفور حکمته و حسن قضایاه و صحّه فتواه- و قد کان ابو بکر و عمر و عثمان و غیرهم من علماء الصحابة یشاورونه فی الاحکام و یأخذون بقوله فی النقض و الابرام اعترافا منهم بعلمه و وفور فضله و رجاحه عقله و صحه حکمه- و لیس هذا الحدیث فی حقّه بکثیر لان رتبته عند اللّه و عند رسوله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و عند المؤمنین من عباده اجلّ و اعلا من ذلک.

و امام احمد بن محمّد بن الصدیق مغربی ساکن قاهره مصر در تصحیح این حدیث شریف کتابی نوشته است به نام فتح الملک العلیّ بصحة حدیث باب مدینة العلم علیّ عليه‌السلام (که در سال 1354 هجری در مطبعه اعلامیه مصر چاپ گردیده و در کتابخانه خصوصی حقیر موجود است).

اگر به همین مقدار قلبتان آرام نشد و بازهم میل دارید، حاضرم مبسوط تر به عبارات مختلفه نقل اخبار در این باب بنمایم.

سید عدیل اختر (از فضلا و ادبا و أئمه سنت و جماعت): چون مکرر در اخبار دیده ام که پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده: «نقل فضایل علی -کرم اللّه وجهه- عبادت است»؛ حتی دیدم عالم فاضل فقیه ادیب میر سید علی همدانی شافعی در مودة القربی نقل می نماید که پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده: «در هر مجلسی که ذکر فضایل و مناقب علی عليه‌السلام شود، ملائکه آسمان ها به آن مجلس توجه پیدا نموده و برای اهل آن مجلس از درگاه حق تعالی طلب رحمت و مغفرت می نمایند.» علاوه بر این معنا، نقل حدیث از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خود عبادت است، فلذا مقتضی است چنانچه حاضر دارید مجلس را بیش از پیش مرکز عبادت کاملتری قرار دهید بنقل چند حدیث مبسوطتر از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

## در بیان حدیث انا دار الحکمة

داعی: از جمله احادیث مستفیضه که ممکن است بحد تواتر رسیده باشد، زیرا که روات فریقین (شیعه و سنی) از قبیل امام احمد بن حنبل در مناقب مسند(1) و حاکم در مستدرک و مولی علی متقی در کنز العمال(2) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مسند احمد، ج1، ص140 و 154.

2- کنز العمال، ج11، ص600؛ ج13، ص147.

حلیة الاولیاء(1) و محمد بن صبان مصری در اسعاف الراغبین(2) و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب(3) و جلال الدین سیوطی در جامع الصغیر(4) و جمع الجوامع و لئالی المصنوعه(5) و ابو عیسی ترمذی در صحیح(6) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول(7) و شیخ سلمان بلخی حنفی در ینابیع المودة(8) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب(9) و سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامه(10) و ابن حجر مکی در صواعق محرقه(11) و محب الدین طبری در ریاض النظرة(12) و شیخ الاسلام حموینی در فرائد السمطین(13) و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه(14) و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه(5) و بسیاری دیگر از اکابر علمای خودتان گذشته از عموم علمای شیعه آن را نقل نموده و حکم بر صحت آن کرده اند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: انا دار الحکمه و علی بابها - و من اراد الحکمه فلیأت الباب (16).

و محمد بن یوسف گنجی باب 21 کفایت الطالب(17) را اختصاص به این حدیث

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- حلیة الاولیاء، ج1، ص63. 2- اسعاف الراغبین، ص140.

3- مناقب ابن مغازلی، ص87، ح129. 4- جامع الصغیر سیوطی؛ ج1، ص415.

5- لئالی المنصوعه، ج1، ص329.

6- صحیح ترمذی، ج2، ص299 - سنن ترمذی، ج5، ص301 - الجامع الصحیح، ج4، ص329.

7- مطالب السؤول، ص130. 8- ینابیع المودة، ج1، ص218؛ ج2، ص 90 و 393.

9- کفایة الطالب، ص119. 10- تذکرة الخواص، ص48.

11- صواعق المحرقة، ص120. 12- ریاض النضرة، ج2، ص255.

13- فرائد السمطین، ج1، ص99. 14- فصول المهمه، ج1، ص204.

15- شرح ابن ابی الحدید، ج7، ص219.

16- من خانه حکمتم و علی عليه‌السلام در و باب آن خانه می باشد، هر کس اراده دارد از حکمت من بهره بردارد برود در خانه علی عليه‌السلام.

17- کفایة الطالب، ص118.

شریف داده و بعد از نقل خبر با سلسله اسناد آن، اظهار نظر و بیانی دارد تا آنجا که گوید:

این حدیثی است بسیار عالی و نیکو که از آن حکمت و فلسفه اشیاء و بیان امر و نهی و حلال و حرام که خداوند به پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تعلیم نموده به علی عليه‌السلام هم مرحمت فرموده فلذا فرمود: علی باب حکمت من است؛ به آن مراجعه نمایید تا کشف حقایق شود.

و نیز ابن مغازلی شافعی در مناقب(1) و ابن عساکر در تاریخ(2) خود با ذکر طریق حدیث از مشایخ خود و خطیب خوارزمی در مناقب(3) و شیخ الاسلام حموینی در فرائد(4) و دیلمی در فردوس و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب 58 کفایت الطالب(5) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب 14 ینابیع المودة(6) و بسیاری از اکابر علمای خودتان از ابن عباس و جابر بن عبد اللّه انصاری روایت نموده اند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گرفت بازوی علی عليه‌السلام را گرفت و فرمود:

هذا امیر البرره و قاتل الکفره منصور من نصره مخذول من خذله فمدّ بها صوته ثم قال انا مدینه العلم و علیّ بابها فمن اراد العلم فیات الباب (7).

آنگاه در ذیل این حدیث گوید: مردم قصیر الفکر، مضطرب شدند در این حدیث و جماعتی گفتند: این حدیث از موضوعات است (از قبیل ابن جوزی و نووی)، ولی حاکم (صاحب مستدرک که قولش در نزد شما سندیت دارد) وقتی این

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مناقب ابن مغازلی، ص80 و 84.

2- تاریخ دمشق (ابن عساکر)، ج42، ص226 و 383.

3- مناقب خوارزمی، ص177، ح215.

4- فرائد السمطین، ج1، ص157، ح119.

5- کفایة الطالب، ص122.

6- ینابیع المودة، ج1، ص219.

7- این (مرد علی بن أبی طالب عليه‌السلام) امیر و رئیس مردمان نیکوکار و قاتل کفار است. نصرت یابد یاری کننده او و خوار می شود خوارکننده او. بعد از آن صدای مبارک را بلند نمود و فرمود که من شهرستان علمم و علی عليه‌السلام دروازه آن است؛ پس هر کس اراده دارد از علوم مخصوصه من بهره بردارد، پس باید از آن در بیاید (که مراد علی بن ابی طالب عليه‌السلام باشد). (مستدرک حاکم، ج3، ص129؛ صواعق محرقه، ص123؛ تاریخ بغداد، ج3، ص181؛ ج4، ص441).

حرف ها را شنید گفت: ان الحدیث صحیح؛(1) به درستی که این حدیث صحیح است- انتهی.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار رسیده که وقت مجلس بیش از این اجازه نقل آنها را نمی دهد.

## توضیح در اطراف حدیث

بدیهی است الف و لام العلم در حدیث شریف الف و لام جنس است؛ یعنی هر چیزی که اطلاق علم بر او می شود ظاهراً و باطناً، صورتاً و معناً در نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده و باب تمام آن علوم علی عليه‌السلام بوده.

مرحوم علامة الدقیق، میر سید حامد حسین دهلوی، صاحب عبقات الانوار دو جلد از مجلدات ضخیم عبقات الانوار را که هر جلدی به قدر صحیح بخاری، بلکه بیشتر است، در اطراف سند این حدیث شریف و صحت آن نوشته. الحال نظر ندارم به چند سند فقط از طرف اکابر علمای سنت و جماعت اثبات این حدیث را به نحو تواتر ابراز داشته، خوب نظر دارم که وقتی می خواندم، پیوسته طلب رحمت برای روح پرفتوح آن شخصیت بزرگ می نمودم که چه مقدار زحمت کشیده و چه اندازه تبحّر داشته. خوبست آقایان محترم آن کتاب را تهیه و مطالعه نمائید تا مورد تصدیق قرار دهید که علی عليه‌السلام در صحابه رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منحصر بفرد بوده.

یکی از ادلّه ظاهره بر اثبات خلافت بلافصل علی عليه‌السلام همین حدیث شریف است از جهت آنکه به اتفاق عقل و نقل در هر قوم و ملت، علما بر جهّال حق تقدم دارند. خاصه آنکه رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امر کند که هر کس می خواهد از علم من بهره بر دارد، باید برود در خانه علی بن أبی طالب عليه‌السلام.

شما را به خدا انصاف دهید! آیا سزاوار بود باب علمی را که پیغمبر خود به روی امت گشاده، مردم مسدود نمایند و باب دل بخواه بگشایند که فاقد مراتب علمی باشد؟

شیخ: در اینکه این حدیث مورد توجه عموم علمای ما بوده و در اطراف آن

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ینابیع المودة، ج2، ص393.

بحث بسیار شده، شبهه ای نیست. بعضی آن را ضعیف و خبر واحد و در نزد بعضی به حد تواتر آمده، ولی چه ربطی دارد با علم لدنی و اینکه سیدنا علی -کرم اللّه وجهه- عالم به علم غیب و آگاه بر بواطن بوده.

## علی عليه‌السلام عالم بغیب بوده

داعی: یا توجه به عرایض و دلایل داعی نمی نمائید، یا بی لطفی کامل نموده مغلطه می فرمایید. مگر قبلاً عرض نکردم که بتصدیق خودتان پیغمبر خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرتضای از خلق بوده است و به حکم آیه شریفه: (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا)،(1) خداوند متعال پرده ها از مقابل دیده آن حضرت برداشته و استثنائاً از علوم غیبیه به آن حضرت افاضه فرموده. پس از جمله علومی که در شهرستان وجود آن حضرت موجود بوده، علم و اطلاع بر مغیبات عالم وجود بوده است که به آن قوه خدا داده جمیع بواطن امور در نزد آن حضرت حاضر بوده و به مقتضای بیان آن حضرت که مورد قبول ما و شما و جمیع اکابر علمای سنت و جماعت است که ببعض از آنها اشاره نمودیم فرمود: انا مدینه العلم و علیّ بابها. از جمیع علومی که در مدینه و شهرستان وجود آن حضرت بود و به وسیله باب علم (علی عليه‌السلام) می توان استفاده از آن نمود، علم و اطلاع بر مغیبات است که قطعاً علی عليه‌السلام عالم به اسرار و بواطن امور بوده؛ هم چنانی که آگاه بر ظواهر احکام و حقایق امور بوده است؛ چون پایه و اساس علم آن خاندان جلیل قرآن مجید بوده، آگاه بر علوم قرآن ظاهراً و باطناً، بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علی عليه‌السلام بوده. چنانچه اکابر علمای خودتان تصدیق باین معنی دارند.

## علی عليه‌السلام عالم به ظاهر و باطن قرآن بوده

از جمله حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء(2) و محمّد بن یوسف گنجی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- دانای غیب اوست و هیچ کس را بر سر اسرار غیبش آگاه نمیسازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده. (سوره جن، آیه 26و27).

2- حلیة الاولیاء، ج1، ص65.

شافعی در باب 74 کفایت الطالب(1) و سلیمان بلخی در ضمن باب 14 ینابیع المودة(2) از فصل الخطاب مسنداً از عبد اللّه بن مسعود، کاتب الوحی، نقل نموده اند که گفت:

انّ القرآن انزل علی سبعه احرف ما منها حرف إلاّ و له ظهر و بطن و انّ علیّ بن أبی طالب عنده علم الظاهر و الباطن (3).

## پیغمبر هزار باب از علم در سینه علی بازنمود

اکابر علمای خودتان در کتب معتبره خود تصدیق دارند که علی عليه‌السلام صاحب علم لدنّی بوده، چون مرتضای از خلق بعد از رسول اللّه بوده که از جمله آنها حجه الاسلام ابو حامد غزّالی است که در کتاب بیان علم لدنی نقل نموده که علی عليه‌السلام فرمود: «رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زبان خود را در دهان من گذارد، پس برای من از لعاب دهان آن حضرت هزار باب از علم باز شد که از هر بابی هزار باب دیگر باز می شود.»

و نیز خواجه کلان سلیمان بلخی حنفی در ضمن باب 14 ینابیع المودة از أصبغ بن نباته نقل می کند که گفت شنیدم از امیر المؤمنین علی عليه‌السلام که می فرمود:

انّ رسول اللّه(ص)علّمنی ألف باب و کل باب منها یفتح ألف باب فذلک ألف ألف باب حتّی علمت ما کان و ما یکون الی یوم القیمه و علم المنایا و البلایا و فصل الخطاب (4).

و نیز در همان باب از ابن مغازلی، فقیه شافعی نقل می نماید به سند خودش از ابی الصباح از ابن عباس از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که فرمود: لمّا صرت بین یدی ربّی کلّمنی و ناجانی فما علمت شیئا الاّ علّمته علیّا فهو باب علمی (5).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کفایة اطالب، باب 74، ص292.

2- ینابیع المودة، ج1، ص222، ح74.

3- قرآن نازل گردیده بر هفت حرف و هر حرفی از آنها ظاهری دارد و باطنی و نزد علی بن أبی طالب عليه‌السلام علم ظاهر و باطن قرآن می باشد.(ینابیع المودة، ج1، ص222، ح74).

4- به درستی که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم یاد داد بمن هزار باب که از هر بابی از آنها باز می شود هزار باب؛ پس این می شود هزار هزار باب تا آن که دانستم آنچه شده و آن چه می شود تا روز قیامت و دانستم علم بلایا و منایا و فصل الخطاب را.(ینابیع المودة، ج1، ص231).

5- چون شب معراج بع مقام قرب حق رسیدم، خداوند با من حرف زد و نجوا نمود. پس آنچه یاد گرفتم، یاد دادم به علی عليه‌السلام پس علی عليه‌السلام است باب علم من.(مناقب ابن مغازلی، ص50، ح73).

و نیز همین خبر را از موفق بن احمد خوارزمی اخطب الخطباء به این طریق نقل می کند که آن حضرت فرمود:

اتانی جبرئیل بدر نوک من الجنّه فجلست علیه فلمّا صرت بین یدی ربّی کلّمنی و ناجانی فما علمت شیئا الاّ علمته علیّا فهو باب علمی ثم دعاه الیه فقال یا علیّ سلمک سلمی و حربک حربی و انت العلم فیما بینی و بین امّتی (3).

در این باب اخبار بسیاری از اکابر علمای خودتان مانند امام احمد بن حنبل و محمّد ابن طلحه شافعی و اخطب الخطباء خوارزمی و ابو حامد غزّالی و جلال الدین سیوطی و امام احمد ثعلبی و میر سید علی همدانی و دیگران رسیده که به طرق مختلفه و الفاظ و عبارات متفاوته نقل نموده اند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هزار باب از علم که از هر بابی هزار باب دیگر باز می شود، در سینه علی عليه‌السلام به ودیعه گذارد.

و نیز حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء و مولی علی متقی در کنز العمّال(2) و ابو یعلی از کامل بن طلحه از ابن لهیعه از حی بن عبد مغافری از ابو عبد الرحمن حبلی از عبد اللّه بن عمر روایت نموده اند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مرض موت خود فرمود:

ادعوا الیّ اخی فجاء ابو بکر فاعرض عنه ثم قال ادعوا الیّ اخی فجاء عثمان فاعرض عنه ثم دعی له علیّ فستره بثوبه و اکبّ علیه فلمّا خرج من عنده قیل له ما قال لک قال علّمنی ألف باب کلّ باب یفتح ألف باب (3).

حافظ ابو نعیم احمد بن عبد اللّه اصفهانی متوفای سال 430 قمری در

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- جبرئیل پیش من آمد با گلیمی از بساط های بهشت؛ پس من بر او نشستم تا رسیدم به خانه قرب حق. پس حقت عالی با من حرف زد و نجوی نمود آنچه از خدا گرفتم به علی عليه‌السلام یاد دادم. پس او است باب علم من. آنگاه علی عليه‌السلام را خواند و فرمود: «یا علی عليه‌السلام صلح و سلم با تو، صلح و سلم با تو صلح و سلم با من است و جنگ با تو، جنگ با من است و تویی علم بین من و بین امت من. (مناقب خوارزمی، ص50، ح73).

2- کنز العمال، ج13، ص114.

3- بخوانید برای من برادرم را؛ پس ابو بکر آمد، حضرت روی از او گردانیده! باز فرمود: برادرم را بخوانید؛ پس عثمان آمد، باز روی مبارک از او گردانید (در اخبار دیگر دارد که بعد از ابو بکر عمر آمد و بعد عثمان) پس علی عليه‌السلام را خواندند (همین که علی آمد)، حضرت او را به جامه خود پوشانیده و بر او خم شد. پس چون از نزد آن حضرت بیرون رفت گفتند: یا علی عليه‌السلام پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با تو چه فرمود؟ گفت: مرا هزار باب از علم آموخت که از هر بابی هزار باب باز می شود.

حلیة الاولیاء در فضایل علی عليه‌السلام و محمد جزری در أسنی المطالب و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب 48 کفایت الطالب مسنداً از احمد بن عمران بن سلمة بن عبد اللّه نقل نموده اند که گفت:

نزد رسول خدا بودیم. پس سؤال شد از علی أبی طالب حضرت فرمود: قسّمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطی علیّ تسعه اجزاء و الناس جزءا واحدا (1).

و نیز ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب(2) و متقی در کنز العمّال(3) از بسیاری از اکابر علمای نقل نموده و ابن مغازلی فقیه شافعی در فضایل و سلیمان بلخی حنفی در باب 14 ینابیع المودة(4) با همین اسناد از عبد اللّه بن مسعود (کاتب الوحی) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول(5) نقلاً از حلیه از علقمة بن عبد اللّه روایت نموده اند که از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از علی عليه‌السلام سؤال شد؛ فرمود: قسمت الحکمة علی عشرة اجزاء فاعطی علیّ تسعة اجزاء و الناس جزئاً واحدا و هو اعلم بالعشر الباقی (6).

و نیز در ینابیع المودة در همان باب از شرح رساله (فتح المبین) ابو عبد اللّه محمد بن علی الحکیم ترمذی از عبد اللّه بن عباس (امام المفسرین، حبر امت) نقل می نماید که العلم عشره اجزاء لعلیّ تسعه اجزاء و للناس عشر الباقی و هو اعلمهم به (7).

و متقی هندی در کنز العمال(8) و خطیب خوارزمی در مناقب(9) و مقتل الحسین و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- حکمت به ده قسمت تقسیم گردید؛ نه جزء آن به علی عليه‌السلام عطاء شد و یک جزء دیگر به جمیع مردمان. (کفایة الطالب، ص197، باب 48).

2- مناقب خوارزمی، ص 82- 68. 3- کنز العمال، ج11، ص615، ح32982.

4- ینابیع المودة، ج1، ص215، ح26. 5- مطالب السؤول، ص127.

6- حکمت را به ده قسمت نمودند؛ نه جزء آن را اختصاصاً به علی عليه‌السلام عطاء نمودند و یک جزء را بتمام مردمان دادند و علی عليه‌السلام به آن یک جزء نیز اعلم می باشد.

7- علم ده جزء است؛ نه جز آن اختصاص به علی عليه‌السلام دارد یک جزء برای همه مردم و علی عليه‌السلام به آن یک جزء از همه مردم داناتر می باشد. (ینابیع المودة، ج1، ص215، ح26). 8- کنز العمال، ج11، ص614، ح32977.

9- مناقب خوارزمی، ص82، ح67.

دیلمی در فردوس الاخبار(1) و سلیمان بلخی حنفی در باب 14 ینابیع المودة(2) نقل می نمایند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اعلم امتی من بعدی علی بن أبی طالب (3).

## در طرق افاضه علم رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به علی عليهما‌السلام

پس از این احادیث که نمونه ای از احادیث بسیار است، ثابت می آید که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرتضای از خلق و عالم به غیب بوده و آنچه علم ظاهر و باطن از مبدأ فیاض درک نموده، به علی عليه‌السلام افاضه نموده است.

ما نمی گوییم علی بن أبی طالب و ائمه احدی عشر از اولاد آن حضرت عليهم‌السلام مانند یک پیغمبر طریق مستقیم و مستقلی با پروردگار متعال به طریق وحی داشتند. بلکه به طور قطع و یقین می دانیم که مرکز فیض در وقت افاضه از مبدأ فیاض شخص خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است. هر فیضی از فیوضات در حیات و بعد از وفات آن حضرت بتمام موجودات بالاخصّ به ائمه اثنا عشر ما رسیده یا میر سید از جانب حق تعالی، بوسیله رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده است؛ منتها تمام علوم و وقایع مهمه عالم از ماضی و مستقبل، گذشته و آینده در زمان حیات پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از جانب حق تعالی به آن حضرت ابلاغ می شد و آن حضرت بعضی را در همان ایام به علی عليه‌السلام می فرمود و آنچه در ذخیره علم آن حضرت مانده بود، در دم آخر که خواست از این عالم بیرون برود، به آن حضرت افاضه نمود که در این باب اخبار بسیار از طرق اکابر علمای خودتان (گذشته از اخبار معتبره شیعه) رسیده که نمونه ای از آن را به عرض رسانیدم.

حتی علمای خودتان، از عایشه ام المؤمنین حدیث مفصلی نقل نموده اند که در آخر حدیث گوید:

پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علی عليه‌السلام را خواست و او را به سینه چسبانید و روپوش را به سر کشید، من سرم را نزدیک بردم، هرچه گوش دادم چیزی نفهمیدم. یک وقت علی عليه‌السلام سر را برداشت عرق از جبین مبارکش جاری بود، گفتند: یا علی عليه‌السلام

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- فردوس الاخبار، ج2، ص277، ح4791.

2- ینابیع المودة، ج1، ص215، باب 14.

3- داناترین امت من بعد از من، علی بن أبی طالب عليه‌السلام است.

پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در این مدت طولانی به تو چه می گفت؟ فرمود: قد علّمنی رسول اللّه ألف باب من العلم و من کلّ باب یفتح ألف باب (1).

از همان اول بعثت (که شرح مفصّلش را در شبهای اول عرض کردم) که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چهل نفر از أعمام و بنی اعمام و بزرگان قریش را در منزل عمّ اکرم خود جناب ابو طالب دعوت کرد و به آنها ابلاغ رسالت نمود، علی عليه‌السلام اول کس بود که ایمان خود را ظاهر نمود. پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را در بغل گرفت و آب دهان خود را در دهان علی عليه‌السلام افکند که علی عليه‌السلام فرمود: همان ساعت چشمه های علم بر سینه من گشوده شد (چنانچه اکابر علمای خودتان نقل نموده اند که در بالای منبر ضمن خطبه ای اشاره باین معنی نمود که فرمود: سلونی قبل ان تفقدونی فانّما بین الجوانح منّی علم جمّ. آنگاه اشاره بشکم مبارک نموده فرمود: هذا سفط العلم هذا لعاب رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هذا ما زقّنی رسول اللّه زقّاً زقّاً (2).

و پیوسته آن حضرت تا دم مرگ بطرق مختلفه افاضه فیض ربانی را بر علی عليه‌السلام می نمود و آنچه از مبدأ فیاض غیب الغیوب می گرفت، در سینه علی عليه‌السلام قرار می داد.

نور الدین ابن صباغ مالکی در فصول المهمّه(3) گوید: «پیغمبر خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از طفولیت علی را علماً و عملاً در آغوش محبت تربیت نمود.»

## در جفر جامعه و چگونگی آن

از جمله طرقی که از جانب پروردگار اعظم -جلّ و علا- به وسیله خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم افاضه فیض رحمانی بر علی عليه‌السلام شد، جفر جامعه بوده است و آن صحیفه و کتابی بوده است مشتمل بر علم ما کان و ما یکون الی یوم القیامه، به طریق

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- به تحقیق رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هزار باب از علم بمن تعلیم فرمود که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شود.

2- سؤال کنید از من قبل از اینکه مرا نیابید. جز این نیست که در سینه من علم فراوان است. این شکم من سقط پر از علم است. این لعاب رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می باشد (یعنی اثر آب دهان پیغمبر است). این است آنچه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من دانه های علم خورانیده است.( ینابیع المودة، ج1، ص224).

3- فصول المهمه، ج1، ص182.

حروف رمز که بزرگان علمای خودتان هم معترف اند که آن کتاب و علم آن از مخصوصات علی و ائمه طاهرین عليهم‌السلام بوده است. چنانچه حجه الاسلام ابو حامد غزالی نوشته است که امام المتّقین علیّ بن أبی طالب عليه‌السلام را کتابی است مسمّی به جفر جامع الدنیا و الآخرة و آن کتاب مشتمل است بر تمام علوم و حقایق و دقایق و اسرار و مغیبات و خواص اشیاء و اثرات ما فی العالم و خواص اسماء و حروف که به غیر از آن حضرت و یازده فرزند بزرگوارش که مقام امامت و ولایت را منصوصاً از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دارا بوده اند، احدی مطلع بر آن نیست، چون به وراثت بایشان رسیده و همچنین سلیمان بلخی در ینابیع المودة(1) شرح مبسوطی از درّ المنظم محمد بن طلحه حلبی شافعی در این باب نقل نموده که جفر جامع مشتمل بر 1700 صفحه از مفاتیح علوم مخصوص امام علی بن أبی طالب عليه‌السلام می باشد. لذا شاعر شهیر در مدح آن بزرگوار گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من مثله کان ذا جفر و جامعه |  | له تدوّن سر الغیب تدوینا(2) |

و نیز در تاریخ نگارستان از شرح مواقف نقل می کند: انّ الجفر و الجامعه کتابان لعلیّ قد ذکر فیهما علی طریقه علم الحروف الحوادث الی انقراض العالم و اولاده یحکمون بهما (3).

نواب: قبله صاحب! کتاب جفری که می فرمائید مورد تصدیق علمای ما هم هست چیست و چگونه بوده است؟ متمنی است چنانچه مقتضی می دانید شرح آن را بیان فرمائید.

داعی: وقت تنگ است؛ از شرح و بسط در اطراف این علم و کتاب آن معذورم.

نوّاب: به هر مقدار ممکن است خلاصه از مشروحات مفصله را بیان فرمایید.

داعی: سال دهم هجرت بعد از مراجعت از حجة الوداع، جبرئیل آمد و به

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ینابیع المودة، باب 14، ج1، ص205 -211.

2- کیست مانند او که باشد صاحب جفر و جامعه که در آن کتاب اسرار غیبیه تدوین شده است.

3- به درستی که جفر و جامعه دو کتاب است مخصوص علی عليه‌السلام که در آن دو کتاب جمیع حوادث تا انقراض عالم به طریق علم حروف (یعنی به طریق رمز) ذکر شده و اولاد آن حضرت حکم می کنند به آن کتاب (یعنی مفتاح آن کتاب رمز فقط در دست علی عليه‌السلام و اولاد او می باشد که از حوادث عالم خبر می دهند).

رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبر مرگ داد که عمرت به آخر رسیده. آن حضرت دستهای مبارک بدرگاه حضرت واهب العطایا برداشت و عرض کرد: اللهم وعدتک التی وعدتنی انک لا تخلف المیعاد؛(1) خدایا بمن وعده دادی و هرگز خلف وعده نمی کنی.

خطاب الهی رسید:

علی را بردار برو بالای کوه احد، پشت بقبله بنشین حیوانات صحرا را صدا کن، تو را اجابت می نمایند. در میان آنها بز سرخ رنگ بزرگی است که اندکی شاخ او بالا آمده است. به علی عليه‌السلام امر کن او را ذبح نماید و پوست او را از طرف گردن بکند و وارونه کند. او را دباغی کرده، خواهی دید. آنگاه جبرئیل می آید و دوات و قلم و مرکّب می آورد که از جنس مرکّب زمین نمی باشد. هرچه جبرئیل می گوید، تو به علی عليه‌السلام بگو بنویسد. آن نوشته و پوست باقی می ماند و هرگز مندرس نمی شود و محفوظ خواهد ماند. هرگاه او را بگشایند تازه خواهد بود.

رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به همان دستور بالای کوه احد عمل نمود. جبرئیل آمد قلم و دوات خدمت آن حضرت گذارد. حضرت امر فرمود به علی عليه‌السلام آماده کار شد. آنگاه جبرئیل از جانب رب جلیل وقایع مهمّه عالم را کلاًّ و جزئاً بپیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می گفت، پیغمبر هم به علی عليه‌السلام می فرمود بر آن پوست می نوشت تا آنکه پوستهای باریک پاچه و دستها و پاهای او را هم نوشت و ثبت شد در آن کتاب کلّما کان و ما هو کائن الی یوم القیمه (2).

تمام را نوشتند، حتی اسامی اولادها و ذراری و دوستان و دشمنان آنها و آنچه بر سر یک وارد خواهد شد تا روز قیامت در آن کتاب ثبت گردید.

آنگاه رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن جلده و جفره را به علی عليه‌السلام دادند و جزء اسباب وراثت و ولایت و امامت قرار گرفت که هر امامی از دنیا برود به امام معلوم بعد از خود به وراثت می سپارد. علی و یازده فرزندان آن حضرت و در آن همه چیز هست

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائر الدرجات، ص40.

2- هرچه بود و هرچه بعد خواهد شد تا روز قیامت.

من علم المنایا و البلایا و القضایا و فصل الخطاب (1).

نواب: چگونه ممکن است این همه وقایع و علوم تا روز قیامت در یک پوست بزغاله نوشته شده باشد.

داعی: اولاً از طرز این خبر معلوم است که بزغاله معمولی نبوده بلکه بسیار بزرگ و مخلوق این کار بوده.

ثانیاً به طریق کتابت کتب و رسائل نوشته نشده، بلکه به طریق حروف رمز نوشته گردیده؛ چنانچه عرض کردم صاحب تاریخ نگارستان نقلا از شرح مواقف آورده که قد ذکر فیهما علی طریقه علم الحروف.

آنگاه مفتاح و کلید آن رمز را رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به علی عليه‌السلام دادند، آن بزرگوار هم حسب الامر پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ائمه بعد از خود دادند. آن مفتاح در دست هر کس باشد از آن کتاب می تواند استخراج اسرار و حوادث نماید و اگر مفتاح در دست نداشته باشد عاجز می ماند.

چنانچه هر پادشاهی با وزیر خود یا ولات و حکام و امرا لشکر و فرماندهان سپاه که به ایالات و ولایات می فرستد کتاب رمزی قرار می دهد حرفاً یا عدداً و مفتاح آن کتاب فقط در نزد پادشاه و آن وزیر و یا والی و حاکم و فرمانده سپاه است که کتاب بدون مفتاح به دست هر کس بیفتد چیزی درک نمی کند، همین قسم است کتاب جفر جامعه که غیر از امیر المؤمنین علی و یازده امام فرزندان بعد از او عليهم‌السلام احدی از آن کتاب نمی تواند استخراج نماید؛ چنانچه روزی حضرت امیر عليه‌السلام در موقعی که فرزندانش همگی جمع بودند، آن جلده را به فرزندش محمّد حنفیه داد (با آنکه بسیار عالم و دانا بود) نتوانست از آن جلده چیزی درک نماید. (2)

غالب قضایا و وقایع مهمه که ائمه دین خبر می دادند از آن کتاب بود. از کلیات و جزئیات امور با خبر بودند. نوائب و مصائب وارده بر خود و اهل بیت خود و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- از علم منایا و بلایا و احکام و تمام لغت ها.

2- چون مولانا امیر المؤمنین عليه‌السلام با علم خدا داده می دانست که بعد از آن حضرت عده ای بازیگر به رهبری (کیسان مولی و آزاد کرده آن حضرت) قائل به امامت محمد بن الحنفیه فرزند آن حضرت می شوند، کانه در این امتحان خواست قبلاً ثابت نماید که محمد شایسته به مقام امامت نمی باشد، یعنی اگر مقام امامت داشت، بایستی مفتاح رمز کتاب جفر جامعه را داشته باشد.

شیعیان را از همان کتاب استخراج می نمودند؛ چنانچه در کتب اخبار کاملاً و مبسوطاً ثبت است

## خبر دادن حضرت رضا عليه‌السلام در عهدنامه مأمون از مرگ خود

از جمله در شرح مواقف قضیه عهدنامه مأمون الرشید عباسی و امام هشتم حضرت رضا علی بن موسی عليهما‌السلام را نوشته که بعد از اینکه مأمون حضرت رضا عليه‌السلام را بعد از شش ماه مکاتبه و تهدید مجبور به قبول ولایت عهد خود نمود، عهد نامه ای نوشتند، مأمون امضا کرد که بعد از مردن خود خلافت منتقل شود به حضرت رضا عليه‌السلام.

چون ورقه را آوردند که حضرت رضا عليه‌السلام امضا نماید، قبل از امضا شرحی باین عنوان در سجل خود نوشتند و بعد امضا نمودند که:

اقول و انا علیّ بن موسی بن جعفر انّ امیر المؤمنین عضّده اللّه بالسداد و وفّقه للرشاد عرف من حقّنا ما جهله غیره فوصل ارحاما قطعت و امن نفوسا فزعت بل احیاها و قد تلفت اغناها اذا افترقت مبتغیا رضی رب العالمین و سیجزی الله الشاکرین و لا یضیع اجر المحسنین و انّه جعل الیّ عهده و الامرة الکبری ان بقیت بعده.

تا آنجا که در آخر عبارات مرقوم داشتند و لکنّ الجفر و الجامعه یدلاّن علی ضدّ ذلک و ما ادری ما یفعل بی و بکم ان الحکم الاّ اللّه یقضی بالحقّ و هو خیر الفاصلین (1).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- می گویم من که علی بن موسی بن جعفر(عليهم‌السلام)هستم، خلیفه مأمون الرشید که خداوند او را محکم و قوی نماید برای استحکامات شرع و موفق بدارد او را برای ارشاد و هدایت، حق ما را بخوبی شناخت که دیگران نشناختند و رحمی را که دیگران قطع نمودند او وصل نمود و نفوسی را که دیگران تهدید به قتل نمودند، او ایمن ساخت، بلکه زنده نمود اشخاصی را که در پرتگاه فنا رسیده بودند. بی نیاز نمود گروهی را که فقیر و محتاج بودند محض رضای پروردگار. زود است که خداوند جزای شگرگزاران را بدهد و ضایع نمی کند اجر نیکوکاران را! به درستی که او مرا بولایت عهد و امارت بزرگ (بر مؤمنین) قرار داد، اگر من بعد از او زنده بمانم. و لکن جفر و جامعه دلالت بر خلاف این معنا دارد (یعنی من بعد از او زنده نخواهم ماند).

کلمات آن حضرت دلالت بر معنای دقیق دیگری دارد که می خواهد در لفافه بفهماند مأمون حق تعیین نصب خلافت بعدی را ندارد؛ چه آنکه این امر مربوط به حق تعالی است و من به حکم خدای متعال و رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خلیفه و جانشین آن حضرت و امام الائمه می باشم. منتها به واسطه غلبه و استیلای مخالفین، تقیه مانع از گفتار صریح آن حضرت بوده. فلذا می فرماید: من نمی دانم که تحولات روزگار نسبت به من و شما چگونه خواهد بود (یعنی می دانم) حکم با خداست که بحق بین افراد داوری خواهد نمود. (فصول المهمه، ج2، ص101).

و سعد بن مسعود بن عمر تفتازانی در شرح مقاصد الطالبین فی علم اصول الدین به جمله جفر جامعه در عهدنامه از قلم آن حضرت ضمن بیان مفصل اشاره نمود؛ یعنی جفر جامعه نشان می دهد که مأمون بر سر عهد خود نخواهد ماند؛ چنانچه دیدیم شد آنچه شد. آن پسر پیغمبر و پاره تن رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به زهر جفا شهید نمودند و صداقت و حقیقت علم آن حضرت ظاهر و هویدا گردید و همه دانستند که آن خاندان جلیل علم به ظاهر و باطن امور دارند.

## آوردن جبرئیل کتاب مختومی برای امیر المؤمنین وصی رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

از جمله طرقی که بوسیله رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم افاضه فیض بر علی عليه‌السلام شد، کتاب مهرشده ایست که جبرئیل برای آن حضرت آورده؛ چنانچه علامه محقق مورخ مقبول القول فریقین، ابو الحسن علی بن الحسین مسعودی در کتاب اثبات الوصیه مفصلاً نقل می نماید که خلاصه اش این است: انزل اللّه جلّ و علا الیه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من السماء کتابا مسجّلا نزل به جبرئیل مع امناء الملائکة؛ یعنی جبرئیل با امنای ملائکه کتاب مسجّلی از جانب پروردگار -جل و علا- برای پیغمبر آورد عرض کرد اشخاصی که نزد شما حاضرند از مجلس خارج شوند الاّ وصی شما تا کتاب وصیت را تقدیم نمایم.

فامر رسول اللّه من کان عنده فی البیت بالخروج ما خلا امیر المؤمنین و فاطمه و الحسن و الحسین عليهم‌السلام فقال جبرئیل یا رسول اللّه انّ اللّه یقرأ علیک السّلام و یقول لک هذا کتاب بما کنت عهدت و شرطت علیک و اشهدت علیک ملائکتی و کفی بی شهیدا فارتعدت مفاصل سیدنا محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فقال هو السّلام و منه السّلام و الیه یعود السّلام (1).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- پس امر فرمود رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بحاضرین که همگی از حجره بیرون بروند به استثناء علی و فاطمه و حسن و حسین عليهم‌السلام آنگاه جبرئیل عرض کرد: خداوند به شما سلام می رساند و می فرماید: این عهد نامه ای است که با تو پیمان بستم و ملائکه گواهی دادند. (کلام جبرئیل که به اینجا رسید) بدن آن حضرت بلرزه در آمد و فرمود: او است سلام و از او است سلام و به طرف او است برگشت سلام.

آنگاه آن کتاب را از جبرئیل گرفت، داد به علی. بعد از قرائت فرمود: «این عهد پروردگار من است به سوی من و امانت اوست؛ به تحقیق که رسانیدم و اداء نمودم پیام حق را.»

امیر المؤمنین عرض کرد: «من هم شهادت می دهم، پدر و مادرم فدای تو باد! به تبلیغ و نصیحت و راستی بر چیزی که گفتی و شهادت می دهد به این معنا، گوش و چشم و گوشت و خون من.»

آنگاه حضرت به علی عليه‌السلام فرمود: «بگیر، این وصیت من است از جانب پروردگار و قبول بنما او را از من و ضمانت بنما برای خداوند تبارک و تعالی و برای من است وفای به آن.» علی عرض کرد: «قبول نمودم بر ضمانت و بر خداوند است که مرا یاری نماید.»

و شرط شده است در آن کتاب بر امیر المؤمنین عليه‌السلام که: الموالاه لأولیاء اللّه و المعاداه لاعداء اللّه و البراءه منهم و الصبر علی الظلم و کظم الغیظ و اخذ حقّک منک و ذهاب خمسک و انتهاک حرمتک و علی ان تخضب لحیتک من رأسک بدم عبیط فقال امیر المؤمنین قبلت و رضیت و ان انتهکت الحرمه و عطلت السنن و مزق الکتاب و هدمت الکعبة و خضبت لحیتی من راسی صابرا محتسبا (1).

آنگاه جبرئیل و میکائیل و ملائکه مقرّبین را بر امیر المؤمنین شاهد و گواه گرفت و به حسن و حسین و فاطمه عليهم‌السلام رسانید. آنچه را به علی عليه‌السلام رسانیده بود و شرح داد تمام وقایع را برای آنها. پس مهر نمود آن وصیت نامه را به مهرهای طلایی که آتش ندیده و آن را داد به علی عليه‌السلام.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا و برائت و بیزاری از آنها برد باری بر جور و ستم و فرونشاندن آتش غیظ و غضب، وقتی که حق مسلم تو را از تو سلب نمایند و خمس تو را تصرف کنند و حرمت تو را نگاه ندارند و محاسنت را با خون سرت رنگین کنند.

در پاسخ امیر المؤمنین عليه‌السلام عرض کرد: «راضی شدم و قبول کردم که اگر حرمت مرا نگاه ندارند و سنت را تعطیل و احکام کتاب را پاره و کعبه را خراب و محاسنم را از خون سرم خضاب کنند. صبر و بردباری و تحمل نمایم.» (الجواهر السنیة، ص359).

و فی الوصیّة سنن الله جلّ و علا و سنن رسول اللّه و خلاف من یخالف و یغیّر و یبدّل و شیء شیء من جمیع الامور و الحوادث بعده و هو قول اللّه عز و جل و کل شیء احصیناه فی امام مبین - (1) انتهی.

خلاصه امیر المؤمنین عليه‌السلام و أئمه معصومین عليهم‌السلام از ذریه آن حضرت که عترت طاهره عليهم‌السلام بودند، آنچه داشتند از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داشتند و تمام علوم آن حضرت در نزد آنها بوده و اگر غیر از این بود، علی عليه‌السلام را باب علم خود معرفی نمی نمود و امر نمی فرمود، اگر می خواهید از علم من بهره بردارید، باید بروید در خانه علی بن أبی طالب عليه‌السلام.

و اگر آن حضرت دارای علوم عالیه رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نبود و احاطه بر جمیع علوم نداشت، در حضور دوست و دشمن ندای سلونی قبل ان تفقدونی نمی داد؛ چه آنکه اتفاقی فریقین است که احدی جز امیر المؤمنین ندای سلونی نداده و دعوی این مقام اختصاص بشخص آن حضرت داشته که در مقابل سؤالات اشخاص از علوم ظاهر و باطن، بازنمانده و غیر از آن حضرت هر کس چنین ادعایی نموده، رسوا و مفتضح گردیده.

چنانچه حافظ ابن عبد البر مغربی آندلسی در کتاب استیعاب فی معرفة الاصحاب گوید: انّ کلمه سلونی قبل ان تفقدونی ما قالها احد غیر علیّ بن أبی طالب عليه‌السلام الاّ کان کاذبا (2).

چنانچه ابو العباس احمد بن خلّکان شافعی در وفیات و خطیب بغدادی در تاریخ خود آورده اند که روزی مقاتل ابن سلیمان که از اعیان علمای شما و بسیار حاضر جواب در همه چیز بوده، بالای منبر در حضور عامه مردم گفت سلونی عمّا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- و از مندرجات آن وصیت نامه است، سنت های خدا و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و مخالفت کردن با مخالفین و آنان که احکام را تغییر دهند و دستورات را تبدیل نمایند و بدون استثناء از هر امری از امور و تحولات روزگار در آن وصیتنامه مندرج بوده و از اسرار بین رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و آن حضرت است و همانست که در قرآن مجید باین نکته مهم تصریح شده است-که هر امری از امور و هر علمی از علوم در نزد امام مبین (یعنی علی بن أبی طالب عليه‌السلام) افاضه شده و موجود است.

2- کلمه سلونی را احدی غیر علی بن أبی طالب عليه‌السلام نگفته مگر آنکه کاذب و دروغگو بوده (به همان جهت رسوا و مفتضح گردیده).

دون العرش؟ (1).

شخصی سؤال کرد که چون حضرت آدم عليه‌السلام عمل حج به جای آورد، در موقع تقصیر و حلق، رأس سرش را که تراشید؟ مقاتل متفکر و از جواب واماند و ساکت شد. دیگری پرسید مورچه در وقت جذب غذا به وسیله روده جذب می کند یا بوسیله دیگر؟ اگر بوسیله روده است، روده های او در کجای بدنش قرار گرفته. مقاتل متحیر ماند چه جواب گوید. ناچار گفت: «خداوند این سؤال را بدل شما انداخته تا من رسوا گردم بسبب عجبی که در زیادتی علم پیدا کردم و از حدّ خود تجاوز نمودم.»

بدیهی است این ادّعا را باید کسی بنماید که از عهده هر جوابی برآید و بالقطع و الیقین، واجد این مقام احدی در امت نبوده جز امیر المؤمنین علی بن أبی طالب عليه‌السلام؛ چون باب علم رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده. فلذا مانند خود آن حضرت محیط بر ظواهر و بواطن امور و آگاه بر علوم اولین و آخرین بوده و به همین جهه با قدرت تمام ندای سلونی می داد و در مقام جواب سؤالها هم بر می آمد که اینک وقت اجازه تمام آنها را نمی دهد

و احدی از صحابه چنان ندائی ندادند الا امیر المؤمنین علی عليه‌السلام ؛ چنانچه امام احمد بن حنبل در مسند(2) و موفق بن احمد خوارزمی در مناقب(3) و خواجه کلان حنفی در ینابیع المودة(4) و بغوی در معجم و محب الدین طبری در ریاض النضرة(5) و ابن حجر در صواعق(6) از سعید بن مسیب نقل نموده اند که گفت: لم یکن من الصحابه یقول سلونی الاّ علیّ بن أبی طالب عليه‌السلام ؛ یعنی احدی از صحابه نگفت سؤال کنید از من (به طور کلی) مگر علی بن أبی طالب عليه‌السلام.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سؤال کنید از من از آنچه در زیر عرش است. (تاریخ بغداد، ج13، ص165).

2- مسند احمد، ج3، ص163.

3- مناقب خوارزمی، ص90، ح83.

4- ینابیع المودة، ج1، ص224، ح50.

5- ریاض النضرة، ج2، ص198.

6- صواعق المحرقة، ص12.

## نقل اخبار اهل تسنن در ندای سلونی دادن علی عليه‌السلام

فلذا اکابر علمای خودتان از قبیل ابن کثیر در جلد چهارم تفسیر(1) و ابن عبد البر در استیعاب(2) و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة(3) و مؤید الدین خوارزمی در مناقب(4) و امام احمد در مسند(5) و حموینی در فرائد(6) و ابن طلحه در درّ المنظوم و میر سید علی شافعی در مودة القربی(7) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء(8) و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول(9) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(10) و دیگران از محققین شما به عبارات و الفاظ مختلفه، در موارد متعدده نقل نموده اند از عامر بن واثله و ابن عباس و ابی سعید البحتری و انس بن مالک و عبد اللّه بن مسعود از امیر المؤمنین عليه‌السلام که بالای منبر فرمود: أیها الناس سلونی قبل ان تفقدونی فانّ بین جوانحی لعلما جمّا سلونی فانّ عندی علم الاوّلین و الآخرین (11).

و ابی داود در سنن و امام احمد حنبل در مسند(12) و بخاری در صحیح(13) نقل نموده اند مسنداً که علی عليه‌السلام فرمود: سلونی عما شئتم و لا تسئلونی عن شیء الاّ انبأتکم به (14).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسیر ابن کثیر، ج2، ص108. 2- استیعاب، ج3، ص889.

3- ینابیع المودة، ج1، ص222. 4- مناقب، ص94، ح92.

5- مسند احمد، ج3، ص378. 6- فرائد السمطین، ج1، ص3565، ح281.

7- مودة القربی، ص38. 8- حلیة الاولیاء، ج1، ص65.

9- مطالب السؤول، ص92. 10- شرح نهج البلاغة، ج12، ص202.

11- ای مردم، سؤال کنید از من (یعنی از آنچه می خواهید) قبل از آن که مرا نیابید. پس به درستی که در سینه من علم فراوانی است. سؤال کنید از من که در نزد من است علم اولین و آخرین.

12- مسند احمد، ج1، ص278. 13- صحیح بخاری، ج1، ص32.

14- سؤال کنید مرا از هرچه می خواهید و سؤال نمی کنید مرا از چیزی مگر آنکه شما را خبر می دهم به آن.

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة(1) از موفق بن احمد خوارزمی و شیخ الاسلام حموینی بسند خودشان از ابو سعید بحتری نقل نموده که گفت:

رایت علیّا رضی اللّه عنه علی منبر الکوفه و علیه مدرعه رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سلم و هو متقلّد بسیفه و متعمم بعمامته صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فجلس علی المنبر فکشف عن بطنه و قال سلونی قبل ان تفقدونی فانّما بین الجوانح منّی علّم جم هذا سفط العلم هذا لعاب رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سلم هذا ما زّقنی رسول اللّه زقّا زقّا فو اللّه لو ثنّیت لی و ساده فجلست علیها لافتیت اهل التوریه بتوراتهم و اهل الانجیل بانجیلهم حتّی ینطق اللّه التوریه و الانجیل فیقولان صدق علیّ قد افتاکم بما انزل فیّ و انتم تتلون الکتاب أفلا تعقلون (2).

و نیز شیخ الاسلام حموینی در فرائد(3) و مؤید الدین خوارزمی در مناقب(4) نقل می نمایند که در بالای منبر فرمود: سلونی قبل ان تفقدونی فو الذی فلق الحبه و برء النسمه لا تسئلونی عن آیه من کتاب اللّه الاّ حدّثتکم عنها متی نزلت بلیل او نهار فی مقام او مسیر فی سهل ام فی جبل و فی من نزلت فی مؤمن او منافق و ما عنی اللّه بها ام عامّ ام خاصّ (5).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ینابیع المودة، ج1، ص224، باب 14.

2- دیدم علی عليه‌السلام را بر منبر کوفه در حالتی که جامه پشمی پیغمبر را پوشیده و عمامه آن حضرت را بر سر و به شمشیر آن حضرت تکیه نموده، پس نشست بر روی منبر و شکم مبارک را باز نموده فرمود: «سؤال کنید از من قبل از آنکه مرا نیابید (چون دعوی خود را مقید به مطلب خاصی ننموده یعنی از هرچه می خواهید سؤال کنید) جز این نیست که در سینه من علم فراوان است. این شکم من سفط علم است. این لعاب رسول خدا می باشد (یعنی اثر آب دهان پیغمبر است). این است آنچه حضرت به من دانه علم را خورانیده؛ پس به خدا قسم، که اگر مسند برای من پهن شود و متکاء اختیار بر او گذارده گردد و در آنجا بنشینم، هرآینه فتوی می دهم اهل توریه را بتوریه آنها و اهل انجیل را بر انجیل آنها تا آنکه خداوند متعال آن کتابها را به نطق آورده، بگویند راست گفت علی؛ فتوا داد شما را به آنچه نازل شده در ما.»

3- فرائد السمطین، ج1، ص388، ح261.

4- مناقب خوارزمی، ص81، ح66.

5- سؤال کنید از من قبل از آنکه مرا نیابید! قسم به آن خدایی که دانه را شکافته و بشر را آفریده، سؤال نمی کنید از من از آیه ای از کتاب خدا مگر خبر می دهم به شما از آنها که چه وقت نازل گردیده؛ شب یا روز؛ در مقام یا در راه؛ در زمین یا در کوه و در چه کس نازل شده؛ در مؤمن با منافق؛ عام است یا خاص.

ابن کوّای خارجی برخاست و گفت:

اخبرنی عن قوله تعالی (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) (1) فقال عليه‌السلام اولئک نحن و اتباعنا فی یوم القیمه غرّاء محجلین روّاء مرویین یعرفون بسیماهم (2).

و نیز امام احمد بن حنبل در مسند(3) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة(4) از ابن عباس نقل می نماید که علی در بالای منبر فرمود:

سلونی قبل ان تفقدونی سلونی عن کتاب اللّه و ما من آیة الاّ و انا اعلم حیث انزلت بحضیض جبل او سهل ارض و سلونی عن الفتن فما من فتنه الاّ و قد علمت من کسبها و من یقتل فیها (5).

ابن سعد در طبقات(6) و ابی عبد اللّه محمّد بن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب(7) که اختصاص به همین موضوع داده و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء(8) مسنداً از امیر المؤمنین عليه‌السلام نقل می نماید که فرمود:

و اللّه ما نزلت آیة الاّ و قد علمت فیمن نزلت و این نزلت و علی من نزلت ان ربی وهب لی قلبا عقولا و لسانا طلقا (1).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره بینة، آیه7.

2- خبر بده مرا از آیه ای که خدا می فرماید: «مؤمنینی که عمل صالح نمودند، آنها بهترین مردم اند.» فرمود: «آنها ما هستیم و اتباع ما که روز قیامت پیشانی سفیدانیم؛ شناخته می شوند آنها به صورتهایشان.»

3- مسند احمد، ج1، ص278.

4- ینایبع المودة، ج1، ص224، ح49، باب 14.

5- سؤال کنید از من از کتاب خدا قبل از آنکه مرا نیابید. نیست آیه ای مگر آنکه من داناترم چگونه نازل گردیده؛ در دامنه کوه یا زمین نرم و سؤال کنید از من از فتنه ها، پس نیست فتنه ای مگر آنکه من می دانم چگونه برپا شده و کی در او کشته می شود.

6- طبقات، (ابن سعد)، ج2، ص338.

7- کفایة الطالب، ص208،باب 52.

8- حلیة الاولیاء، ج1، ص67.

9- به خدا قسم نازل نگردید آیه ای مگر به تحقیق من می دانم در چه کس نازل گردیده و بر چه چیز نازل گردیده. خدای من افاضه فرمود به من قلبی و عقلی کامل و زبانی طلق و گویا و ناطق.

و نیز در همان کتاب ها نقل می نمایند که امیر المؤمنین عليه‌السلام فرمود:

سلونی عن کتاب اللّه فانّه لیس من آیه الاّ و قد عرفت بلیل نزلت ام بنهار فی سهل ام فی جبل (2).

و نیز در مناقب خوارزمی(2) از اعمش از عبایة بن ربعی روایت نموده که گفت:

کان علیّ رضی اللّه عنه کثیرا یقول سلونی قبل ان تفقدونی فو اللّه ما من ارض مخصبة و لا مجدبه و لا فئه تضل مائه او تهدی مائه الاّ و انا اعلم قائدها و سائقها و نائقها الی یوم القیمه (3).

و نیز جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء(4) و بدر الدین حنفی در عمدة القاری(5) و محب الدین طبری در ریاض النضرة(6) و سیوطی در تفسیر اتقان(7) و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری(8) و نیز در تهذیب التهذیب(9) نقل می نمایند که علی عليه‌السلام فرمود:

سلونی و اللّه لا تسئلونی عن شیء یکون الی یوم القیمه الاّ اخبرتکم و سلونی عن کتاب الله فو الله ما من آیه الا و انا اعلم أ بلیل نزلت ام بنهار فی سهل ام فی جبل (10).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سؤال کنید از من از کتاب خدا! پس بدرستی که نیست آیه ای مگر آنکه من می شناسم به شب نازل شده یا روز؛ در زمین نرم یا کوه سخت.

2- مناقب خوارزمی، ص94.

3- علی عليه‌السلام بسیار می فرمود: «سؤال کنید از من قبل از آنکه مرا نیابید. به خدا قسم نیست زمینی پرگیاه یا خشک بی گیاه و نیست گروهی که گمراه کنند صد نفر را یا هدایت نمایند صد نفر را مگر آنکه من بهتر می دانم رئیس و قائد آنها را و خواننده آنها و راننده آنها را تا روز قیامت.»

4- تاریخ الخلفاء، ص185.

5- عمدة القاری، ج19، ص190.

6- ریاض النضرة، ج2، ص319.

7- تفسیر اتقان، ج2، ص319.

8- فتح الباری، ج10، ص221.

9- تهذیب التهذیب، ج7، ص377.

10- سؤال کنید از من بخدا قسم سؤال نمی کنید مرا از چیزی تا روز قیامت مگر آنکه خبر می دهم شما را (از آنها). سؤال کنید مرا از کتاب خدا به خدا قسم نیست آیه ای مگر آنکه من می دانم در شب نازل گردیده یا روز در زمین نرم یا کوه سخت.

آیا این بیانات ادعای به غیب نیست و جز عالم به علم غیب، دیگری می تواند چنین ادعایی در مقابل دوست و دشمن بنماید. اگر قدری از عادت خارج شوید و با نظر انصاف بنگرید، خواهید دانست که آن حضرت عالم به علم غیب بوده و در مقام عمل هم ظاهر می نموده و از مغیبات خبر می داده.

## خبر دادن از سنان بن انس که قاتل امام حسین عليه‌السلام گردید

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی همین خبرها را در شرح نهج البلاغه(1) از کتاب غارات ابن هلال ثقفی نقل نموده تا آنجا که گوید شخصی از جا برخاست و گفت: اخبرنی بما فی راسی و لحیتی من طاقه شعر؛ یعنی مرا خبر بده که در هر طرفی از سر و صورت من چه قدر مو می باشد. حضرت فرمودند:

خلیل من رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا خبر داده که در پای هر مویی از سر تو ملکی است که تو را لعنت می کند و در پای هر موئی از صورت تو شیطانی است که تو را اغوا می کند و در خانه ات گوساله ای داری که می کشد پسر پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را.

و او انس نخعی بود و فرزندش سنان در آن موقع بچه ای بود که در خانه بازی می کرد و در سال 61 هجری در کربلا بود و قاتل حسین بن علی عليهما‌السلام شد (بعضی گفتند سؤال کننده سعد بن ابی وقاص بود و پسر گوساله اش عمر -علیه اللعنة- بود که امیر لشکر و برپاکننده غائله کربلا شد. ممکن است هر دو در دو مجلس مختلف سؤال نموده باشند.)

حضرت به وسیله این اخبار می فهماند که علم من از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سرچشمه گرفته و احاطه بر مغیبات دارم.

## خبر دادن از علمداری حبیب بن عمار

و نیز اکابر علما خودتان مانند امام احمد حنبل در مسند(2) و ابن ابی الحدید در

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- شرح نهج البلاغة، ج2، ص454.

2- مسند احمد، ج5، ص87.

شرح نهج(1) نقل نموده اند که روزی در دوره خلافت ظاهری در مسجد کوفه نشسته و اصحاب در اطراف آن حضرت بودند. شخصی گفت: «خالد ابن عویطه در وادی القری از دنیا رفت.» حضرت فرمود: لم یمت و لا یموت حتی یقود جیش ضلاله و صاحب لوائه حبیب بن عمار. (2) جوانی از میان جمعیت عرض کرد: «منم حبیب بن عمار یا امیر المؤمنین و از دوستان صمیمی و حقیقی شما هستم.» حضرت فرمودند:

دروغ نگفته ام و نخواهم گفت کانه می بینم خالد سردار لشکر ضلالت و گمراهی گردیده و تو علمدار او هستی و از این در مسجد (اشاره به باب الفیل) وارد می شوید و پرده پرچم بدر مسجد گرفته پاره خواهد شد.

سالها از این خبر امیر المؤمنین عليه‌السلام گذشت. در دوره خلافت یزید پلید عبید اللّه ابن زیاد ملعون والی کوفه شد و لشکر فراوانی به جنگ حضرت سید الشهداء عليه‌السلام می فرستاد. بیشتر همان مردمی که از آن حضرت خبر خالد و حبیب بن عمار را شنیده بودند، روزی در مسجد حاضر بودند که صدای هلهله و هیاهوی لشکریان برخاست (چون در سابق محل اجتماعات مساجد بود لذا لشکریان برای نمایش به مسجد ورود و خروج می نمودند). دیدند خالد بن عویطه سردار لشکر ضلالت اثر به عزم کربلا و جنگ با پسر پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای نمایش از همان باب الفیل وارد مسجد شد، در حالتی که حبیب بن عمار علمدار او بود. موقع ورود به مسجد، پرده پرچم به در مسجد گرفت پاره شد تا صداقت گفتار آن حضرت و حقیقت علمش بر منافقین ظاهر گردد.

آیا این خبر با این علامت قبل از وقوع اخبار بغیب نبوده تا اثبات یقین بر شما بنماید؟

## خبر دادن از مغیبات

اگر شما نهج البلاغه را که مجموعه ای از خطب و کلمات آن حضرت است، دقیقانه مطالعه فرمایید، از خبرهای غیبی که آن حضرت داده بسیار می بینید از

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- شرح نهج البلاغة، ج2، ص454.

2- نمرده و نخواهد مرد تا سردار لشکر ضلالت و گمراهی گردد و علمدار او حبیب بن عمار خواهد بود.(شرح نهج ابلاغة، ج2، ص454).

حوادث و ملاحم و احوال بزرگان سلاطین و خروج صاحب زنج و غلبه مغولها و سلطنت چنگیز خان و حالات خلفای جور و طرز معاملات آنها با شیعیان و مخصوصاً از شرح نهج البلاغه(1) ابن ابی الحدید را که مفصلاً بیان می کند و خواجه کلان بلخی حنفی هم در ینابیع المودة(2) ببعض از آن خطب و خبرها استشهاد می نماید بکثرت علم آن حضرت ببینید تا کشف حقیقت گردد

## خبر دادن از غلبه معاویه و ظلم های آن ملعون

از جمله خبر دادن باهل کوفه از غلبه معاویه -علیه الهاویه- بر آنها و امر کردن بر سب و لعن آن حضرت، چنانچه بعدها تمام گفته های آن حضرت واقع شد؛ از جمله فرمود:

امّا انّه سیظهر علیکم بعدی رجل رحب البلعوم مندحق البطن یأکل ما یجد و یطلب ما لا یجد فاقتلوه و لن تقتلوه الا و انّه سیأمرکم بسبّی و البرائة منّی فامّا السبّ فسبّونی فانّه لی زکاه و لکم نجاه و امّا البرائة فلا تتبرّؤا منّی فانّی ولدت علی الفطرة و سبقت الی الایمان و الهجرة (3).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- شرح نهج البلاغة، ج1، ص242، 252.

2- ینابیع المودة، ج1، ص205-211.

3- زود باشد که غالب شود بر شما بعد از من مردی گشاده گلو و بر آمده شکم که هرچه یابد بخورد و طلب نماید، هرچه را نیابد. پس بکشید او را و هرگز نمی کشید او را! بدانید که زود باشد آن مرد امر کند شما را به دشنام دادن به من و بیزاری جستن از من.

اما سب کردن و دشنام دادن را اجازه می دهم؛ زیرا آن دشنام (چون زبانی است) برای من پاکیزگی و برای شما نجات است (از ضرر آن ملعون) و اما برائت و بیزاری (چون امر قلبی است) از من مجویید؛ زیرا که من متولد شده ام بر فطرت (توحید و اسلام)، (این جمله اشاره بآنست که أبوین آن حضرت مؤمن بوده اند) و پیشی گرفته ام بایمان و هجرت با آن حضرت.

مراد آن حضرت از مرد پرخوار معاویه -علیه الهاویه- بوده، چنانچه ابن ابی الحدید در صفحه 335 جلد اول شرح نهج (چاپ مصر) گوید: «مراد معاویه پرخوار است که در تاریخ به پرخواری معروف است و کان یأکل فی الیوم سبع اکلات» (چنانچه زمخشری در ربیع الابرار گفته) روزی هفت مرتبه غذا می خورد و هر مرتبه آن قدر می خورد که کنار سفره دراز می شد، صدا می زد: یا غلام، ارفع فو اللّه ما شبعت و لکن مللت؛ غلام بیا سفره را بردار. به خدا قسم (از بس خوردم) خسته شدم ولی سیر نشدم! آن ملعون از جمله اشخاصی بود که مرض جوع الکلاب داشت (در طب قدیم بیانی دارد که در معده چنین شخصی حرارتی پیدا می شود که هرچه غذا از مری وارد معده گردد، مبدل به بخار گردیده نفع و ضرر او معلوم نگردد).=

ابن ابی الحدید در شرح نهج(1) و دیگران از اکابر علمای خودتان تصدیق دارند که آن لعین، معاویة بن ابی سفیان بوده که وقتی غالب و امر خلافتش محکم گردید، امر کرد مردم را به سب و لعن و دشنام و تبرّی جستن از آن حضرت که مدت هشتاد سال این عمل شنیع در میان مسلمانان متداول بود که آن حضرت را ظالمانه در منبر و محراب، حتی در خطبه نماز جمعه، سب و لعن می نمودند تا زمان خلافت عمر بن عبد العزیز اموی، خلیفه عصر که با تدبیر صالحانه، سب و لعن را بر طرف و مردم را از آن عمل قبیح بل اقبح، منع نمود.

وقوع این عمل شنیع قبیح را آن حضرت قبلاً خبر داده بود؛ پس تصدیق نمایید که آن حضرت عالم به غیب بوده و از پس پرده و وقایع آینده بافاضه پروردگار خبر داشته.

از این قبیل خبرها بسیار داد که بعد از گذشتن سال ها و قرن ها مردم وقوع آنها را دیدند.

## خبر دادن از کشته شدن ذو الثدیه قبل از شروع به جنگ

از جمله در جنگ نهروان قبل از وقوع جنگ، خبر قتل خوارج و (تزمله معروف

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

= پرخواری او ضرب المثل اعراب گردید هر آدم پرخواری را به او مثل می زدند. یکی از شعرا، رفیق پرخوار خود را هجو شیرینی نموده و گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و صاحب لی بطنه کالهاویه |  | کان فی امعائه معاویه |

یعنی رفیق و یار مصاحبی دارم که شکم او مثل هاویه است (هاویه اسم یکی از طبقات جهنم است چون جهنم از قبول کفار سیری ندارد؛ چنانچه در قرآن فرماید بجهنم گفته شود: (هَلِ امْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِن مَّزِيدٍ)؛ یعنی سیر شدی؟ گوید: آیا باز زیادی هست. اشاره بآنکه هرگز از قبول کفار سیر نخواهم شد) مثل آنکه در امعا و روده های او معاویه قرار گرفته. (شرح نهج البلاغة، ج2، ص276).

1- شرح نهج البلاغة، ج3، ص5.

به ذو الثدیه (1)) را داد و نیز خبر داد باینکه از خوارج بیش از ده نفر نجات پیدا نکنند و از مسلمانان بیش از ده نفر کشته نمی شوند، به این عبارت که: لا یفلت منهم عشرة و لا یهلک منکم عشرة.

چنانچه ابن ابی الحدید و خواجه کلان بلخی و دیگران نقل نموده اند که آنچه خبر داده بود، بعدها تمام واقع شد. مخصوصاً ابن ابی الحدید در شرح نهج ذیل این خبر گوید: هذا الخبر من الاخبار التی تکاد تکون متواترة لاشتهاره و نقل الناس کافه و هو من معجزاته (2).

آیا اینها اخبار به غیب و آگاه بودن به امور آینده نبوده تا رفع شبهه و اشکال از شما بشود و پی به مقام ولایت و حقیقت آن حضرت ببرید و منصفانه تصدیق نمایید که بین آن حضرت و سایر خلفا تفاوت آشکارا بوده است؟

اگر دارای علم لدنّی نبوده و اتصال با ما وراء عالم طبیعت نداشته، چگونه از امور غیبیه خبر می داده که بعد از سالها و قرنها واقع می گردید؟

مانند خبر دادن از کشته شدن میثم تمّار به دست عبید اللّه بن زیاد و کشته شدن جویریه و رشید هجری بدست زیاد و خبر حادثه و قتل عمر و بن حمق بدست اعوان معاویه و بالاتر از همه خبر دادن شهادت فرزند دلبند خود حضرت ابا عبد اللّه الحسین عليه‌السلام که مکرر معرفی قتله آن حضرت را می نمود؛ چنانچه قبلاً اشاره نمودم به خبر دادن از انس و عمر سعد قتله آن حضرت که تمام این اخبار را اکابر علمای خودتان از قبیل طبری و ابن ابی الحدید در شرح نهج و سایر مجلدات و محمد بن طلحه شافعی و سیوطی و خطیب خوارزمی و دیگران مشروحاً نقل نموده اند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- به نظر بعضی ذو الثدیه به فتح (ث) صاحب دست های کوچک است؛ (زیرا ثدی بمعنی دست است و هاء در آخر ثدی علامت تصغیر است؛ یعنی تزمله رییس خوارج دارای دو دست کوچک بوده است، لذا ذو الثدیه لقب او شده بود؛ و بعقیده ارباب لغت، ثدی به معنای پستان است و چون حرقوص ابن زهیر رئیس خوارج، پستانهای بزرگ داشت، لذا معروف شد به ذو الثدیّه.

2- این خبر از اخبار نزدیک به تواتر است از جهت شهرتی که دارد و تمام مردم نقل نموده اند و این خبر خود از معجزات آن حضرت می باشد. (شرح نهج البلاغة، ج3، ص5).

## خبر دادن از قتل خود و معرفی ابن ملجم را

از جمله اخبار غیبیه خبر دادن از قتل خود و معرفی نمودن عبد الرحمن بن ملجم مرادی را باینکه قاتل من است، درحالی که آن ملعون اظهار علاقه و وداد ظاهراً به آن حضرت می نمود؛ چنانچه ابن اثیر در اسد الغابه(1) و دیگران نقل نموده اند که وقتی شرف یاب شد، در حضور اصحاب، زبان به مدح آن حضرت گشود و گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انت المهیمن و المهذب ذو الندی |  | و ابن الضراغم فی الطراز الاول |
| الله خصک یا وصی محمد |  | و حباک فضلا فی الکتاب المنزل(2) |

إلی آخر الابیات.

جمیع اصحاب از طلاقت لسان و کثرت علاقه او بآن حضرت تعجب نمودند. حضرت در جواب فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انا انصحک منی بالوداد |  | مکاشفه و انت من الاعادی(3) |

و نیز ابن حجر در صواعق(4) گوید، حضرت در جواب او فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ارید حیاته و یرید قتلی |  | غدیرک من خلیل من مرادی |

عبد الرحمن عرض کرد: «گویا اسم مرا شنیده اید، از نام من بدتان آمده است.» فرمود: «نه چنین است، بلکه واضح و آشکار می دانم تو قاتل منی و به همین زودی این محاسن سفید مرا به خون سرم خضاب می نمایی.» عرض کرد: «اگر چنین است امر کن مرا به قتل رسانند و نیز اصحاب همین تقاضا را نمودند.» حضرت فرمود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- اسد الغابة، ج4، ص134.

2- خداوند ترا بامامت قائم بر خلق نموده است. تو خالص از هر عیب و ریبی و صاحب جود و سخایی. نسبت به دوست و دشمن، تو فرزند شیر مردی و شجاع و نامی هستی که به فنون نیروهای سابق و لا حق دانا بوده ای.

ای وصی پیغمبر خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پروردگار عالمیان تو را به این منزلت و مقام اختصاص داده است که هر گونه فضل و کرامتهای خود را در قرآن مجید بر تو افاضه و مقرر داشته.

3- من تو را نصیحت می نمایم که از دوستان من باشی علنی و بر ملا. و حال آنکه تو از دشمنان من هستی.

و عجب آنکه من حیات و زندگانی او را می خواهم و او مرگ و کشته شدن مرا طالب است و این غدار ظاهر دوست از طایفه مراد است.

4- صواعق المحرقه، ص135.

«این امری است محال؛ یعنی نشدنی برای آنکه دین من اجازه نمی دهد قصاص قبل از جنایت را. علم من حکم می کند تو قاتل منی ولی احکام دین مربوط به اعمال ظاهر است، هنوز از تو عملی بر خلاف ظاهر بارز نگردیده، شرعاً نمی توانم حکمی بر تو جاری نمایم.»

مستر کارلیل انگلیسی در کتاب الابطال خود گوید:

کشته شد علی بن أبی طالب عليه‌السلام به عدالت خود؛ یعنی اگر عدالت نمی کرد و قصاص قبل از جنایت می کرد، قطعاً بدنش به سلامت می ماند. چنانچه سلاطین عالم به مجردی که سوء ظن به کسی پیدا می کردند و لو فرزند و برادر و عیال و اقارب عزیزشان بود، فوری معدومشان می نمودند.

ولی علی عليه‌السلام یگانه راد مردی بود که پا از دایره شرع و دیانت بیرون نگذارد در عین آنکه قاتل خود را بطور جزم معرفی نمود ولی چون بر حسب ظاهر هنوز جنایتی از او به عمل نیامده قصاص نکرد، بلکه کمال رأفت و محبت را درباره او مرعی داشت تا شقاوت خود را ظاهر ساخت و اثبات نمود احاطه علم آن حضرت را بر بواطن و عواقب امور.

و این خود دلیل دیگری است بر اینکه عالم به غیب جز پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امام که معصوم از خطایا می باشند، دیگری نخواهد بود؛ چه آنکه اگر معصوم نباشد روی علم و دانش به حقایق امور فسادها خواهد نمود. ولی پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم یا امام چون دارای عصمتند (مانند امیر المؤمنین عليه‌السلام) با علم و اطلاع بر قاتل خود پا از دایره شرع انور بیرون نگذارد قصاص قبل از جنایت ننمود.

آیا اینها دلائل بر اثبات علم و اطلاع آن حضرت بر اسرار و مغیبات نبوده که جوانی از راه رسیده با یک عالم مسرت از در و داد و محبت دست ببوسد و مدیحه بخواند، حضرت بفرماید تو قاتل منی؟ به خدا اگر قدری انصاف باشد، تصدیق می شود که آن حضرت دارای علم بظاهر و باطن بوده است.

## اشاره به اعلمیّت و افضلیّت علی عليه‌السلام

شیخ سلیمان بلخی حنفی در اول ینابیع المودة (1) از درّ المنظّم ابن طلحه شافعی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ینابیع المودة، ج1، ص205.

نقل نموده که امیر المؤمنین عليه‌السلام فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لقد حزت علم الاوّلین و انّنی |  | ظنین بعلم الآخرین کتوم |
| و کاشف اسرار الغیوب باسرها |  | و عندی حدیث حادث و قدیم |
| و انّی لقیّوم علی کلّ قیّم |  | محیط بکلّ العالمین علیم(1) |

و بعد از آن فرمود آن حضرت: لو شئت لأوقرت من تفسیر الفاتحه سبعین بعیرا قال النبیّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم انا مدینة العلم و علیّ بابها قال اللّه تعالی (وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا) فمن اراد العلم فعلیه بالباب (2).

اگر هیچ دلیلی بر اثبات خلافت بلافصل و تقدم آن حضرت بر دیگران نبود (و حال آنکه دلایل از حد احصا خارج است، از عقل و نقل و کتاب و سنت و اجماع؛ چنانچه در شبهای گذشته به مختصری از آنها اشاره نمودیم) مگر همین دو دلیل، یکی مقام اعلمیت و افضلیت آن حضرت که روی قاعده عقل و منطق هیچ جاهلی حق تقدم بر عالم ندارد و اعلمیت و افضلیت آن حضرت در نزد دوست و دشمن بارز و آشکار است، حتی ابن ابی الحدید ضمن خطبه اول کتابش گوید: قدّم المفضول علی الافضل. این عبارت اقرار و اعتراف به افضلیت آن حضرت است، منتها روی عادت و تعصب گوید خدا خواست مفضول (یعنی صفر الکف) تمام را بر افضل و اکمل مقدم دارد.

و حال آنکه چنین بیانی از شخص عالمی مانند ابن ابی الحدید شایسته نبوده که مورد اعتراض فضلا و دانشمندان و ارباب منطق قرار گیرد و بر او خرده گیرند که

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- هرآینه به تحقیق، دانا و ماهرم بعلوم اولین و دانا و عالمم به علوم آخرین که در سینه من تمام مکتوم است و کاشف جمیع اسرار غیبم و هر داستانی از سابق و لا حق در سینه من است و من بر هر صغیر و کبیر فرمان روایم علم من احاطه به جمیع موجودات دارد.

2- اگر بخواهم از تفسیر سوره فاتحه تنها هفتاد شتر را بار خواهم نمود و مؤید بیان من فرموده پیغمبر است که فرمود: «من شهرستان علمم و علی عليه‌السلام در آن می باشد.» و تأیید فرموده پیغمبر، آیه شریفه است که می فرماید: وارد خانه ها شوید از در آنها. پس کسی که اراده دارد تحصیل علم نماید باید از بابی که پیغمبر معرفی فرمود وارد گردد (سوره بقره، آیه 189).

بر خلاف قواعد علم و منطق و عقل، اظهار عقیده نموده و این نسبت بی جایی است بذات اقدس پروردگار اعظم؛ چه آنکه خدای حکیم علیم، هرگز عملی بر خلاف عقل و منطق نمی نماید و مفضولی را بر فاضل مقدم نمی دارد تا چه رسد بر اعلم و افضل.

بشری که مختصر فهم و شعور دارد و بهره ای از علم و منطق برده، حاضر نمی شود به تقدیم فاضل بر افضل تا چه رسد به مفضول بر افضل. چگونه ممکن است خدای حکیم علیم مفضولی را بر افضل مقدم دارد و حال آنکه خود در آیه 9 سوره 39 (زمر) به طریق استفهام انکاری می فرماید: (هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لاٰ یَعْلَمُونَ) (1). و نیز در آیه 35 سوره 10 (یونس) فرماید: (أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لاٰ یَهِدِّی إِلاّٰ أَنْ یُهْدیٰ) (2).

پس از جهت اعلمیت و افضلیت، حق تقدم در امت بعد از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با امیر المؤمنین علی عليه‌السلام بوده است و ابن ابی الحدید در شرح نهج صریحاً اقرار به این معنا نموده، آنجا که گوید: انّه عليه‌السلام افضل البشر بعد رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و احقّ بالخلافه من جمیع المسلمین (3).

و دلیل دوم که مرتبط با دلیل اول است، فرموده های رسول اکرم خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، مخصوصاً که در آخر همین حدیث می فرماید: من ارد العلم فلیأت الباب (4).

شما را به خدا انصاف دهید! آیا آن کسی که پیغمبر امر می کند درب خانه او بروید، اولی به اطاعت است یا آن کسی که مردم برای خود بعنوان خلافت معیّن نمایند؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- آیا آنان که (مانند علی عليه‌السلام) اهل علم و دانش اند با مردم جاهل نادان یکسانند؟ (یعنی هرگز یکسان نیستند). (شرح نهج البلاغة، ج11، ص111).

2- آیا آنکه خلق را براه حق رهبری می کند سزاوارتر به پیروی است یا آنکه رهبری نمی کند مگر آنکه خود هدایت شود؟

3- به درستی که علی عليه‌السلام بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم افضل بشر و احق و اولی بامر خلافت از جمیع مسلمانان بوده است.

4- هر کس اراده دارد علم را پس باید برود بدر و باب علم (یعنی علی بن ابی طالب عليه‌السلام).

علاوه بر آنکه امر پیغمبر مطاع است باید اطاعت کرده شود، علت و جهت حق تقدم را معین می نماید که همان جهت عقلانی است که أعلمیت باشد.

شیخ: اگر از جهت اعلمیت و افضلیت حق تقدم برای سیدنا علی -کرم اللّه وجهه- بود، می بایستی رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نصّی بر آن جناب بنماید که امت بدانند باید پیروی از او بنمایند و حال آنکه به چنین نصّی ما برنخورده ایم.

داعی: این قبیل بیانات از امثال شما آقایان با علم و فضل فوق العاده اسباب تأثر داعی می شود که چرا باید عادت آن اندازه در شما تأثیر کرده باشد که علم و دانش و حقیقت شما را مقهور خود قرار دهد. آقای عزیز، ده شب است که داعی از کتب معتبره خودتان اقامه برهان نموده و نصوص وارده را به عرض مجلس رسانیده، به شهادت اهل مجلس و جراید و مجلات، تازه امشب آقا بحث را از سر گرفته می فرمائید نصّی ندیده اید؛ در حالتی که کتب معتبره خودتان سراسر پر است از نصوص جلیّه و خفیّه، مع ذلک از همه چشم پوشیده. یک سؤال از شما می نمایم که آیا امت احتیاج به علم و سیره رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دارند یا نه؟ شیخ: بدیهی است که احتیاجات همگی صحابه و امت تا روز قیامت به علوم عالیه و سیره متعالیه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می باشد.

داعی: احسن اللّه لکم الاجر!(1) اگر هیچ نص صریحی از آن حضرت در باب خلافت و امامت نبود مگر همین حدیث مدینه که صریحاً فرموده: انا مدینه العلم و علیّ بابها و من اراد العلم فلیأت الباب، (2) کافی برای اثبات مرام بود.

## به فرموده پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علی عليه‌السلام اعلم امت بوده

کدام نصّ، صریح و واضح تر از این حدیث است که می فرماید: «هر کس می خواهد از علم من بهره بردارد، باید برود در خانه علی که باب علم من است.» الان وقت سحر است؛ تمام شب را داعی با حرارت تمام در اطراف این

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- خداوند پاداش شما را نیکو گراند.

2- (من رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم)شهرستان علم می باشم و علی عليه‌السلام باب آن می باشد؛ هر کس اراده دارد علم (مرا) پس باید برود به در و باب علم (علی عليه‌السلام).

موضوع صحبت نمودم و وقت آقایان را گرفتم، الحال آقا مرا سرد نمودید. مثل اینکه آقایان مانند اسلافتان نمی خواهید روی عادت گوش به حرف حساب بدهید تمام بیانات ما را نشنیده گرفته و انکار نصّ می نمایید.

کدام نصّ بالاتر از نصّ علمی است؟ کدام عاقل دانشمندی از ارباب ملل و نحل گفته که با بود عالم و اعلم، مردم زیر بار جاهل بروند؟ اگر در علم و منطق چنین بیانی در عالم شده، داعی تسلیم به منطق شما می شوم.

و اگر چنین منطقی در عالم وجود ندارد که با بود عالم و اعلم، مردم تبعیت و پیروی از جاهل بنمایند، شما باید تسلیم منطق ما که منطق تمام ارباب علم و دانش است بشوید که چون امیر المؤمنین علی عليه‌السلام اعلم امت بوده باید به حکم علم و عقل و منطق تبعیت و پیروی از او بنمایید.

چنانچه قبلاً عرض کردم که اکابر علمای خودتان مانند امام احمد حنبل در مسند(1) و ابو المؤید خوارزمی در مناقب(2) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در نزول القرآن فی علیّ(4) و خواجه کلان بلخی در ینابیع(4) و میر سید علی همدانی در مودة القربی(5) حتی ابن حجر مکّی در صواعق(6) نقل می کنند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مکرر می فرمود: اعلم امّتی علیّ بن أبی طالب (7).

احدی از صحابه بپایه علم آن حضرت نمی رسند؛ چنانچه ابن مغازلی شافعی در مناقب و محمد بن طلحه در مطالب السؤول(8) و حموینی در فرائد(9) و شیخ

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مسند احمد، ج5، ص26.

2- مناقب خوارزمی، ص82، ح67.

3- نزول القرآن فی علی، ص85.

4- ینابیع المودة، ج1، ص216.

5- مودة القربی، ص18.

6- صواعق المحرقة، ص125.

7- داناترین افراد امت من علی بن أبی طالب عليه‌السلاماست.

8- مطالب السؤول، ج1، ص169.

9- فرائد السمطین، ج1، ص97.

سلیمان حنفی در ینابیع(1) از کلبی نقل می کنند که عبد اللّه بن عباس (حبر امت) گفت: علم النبیّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من علم اللّه و علم علیّ من علم النبیّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و علمی من علم علیّ و ما علمی و علم الصحابه فی علیّ الاّ کقطره بحر فی سبعه ابحر (2).

در آخر خطبه 108 نهج البلاغه است که مولانا امیر المؤمنین عليه‌السلام فرموده:

نحن شجره النبوه و محطّ الرساله و مختلف الملائکه و معادن العلم و ینابیع الحکم (3).

ابن ابی الحدید هم در شرح نهج(4) (چاپ مصر)در شرح این خطبه گوید:

این امر در آن حضرت ظاهر است جدا؛ زیرا رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

أنا مدینه العلم و علیّ بابها و من اراد المدینه فلیأت الباب (5).

و نیز فرمود: اقضاکم علیّ. قضا أمری است که مستلزم علوم بسیاری می باشد بالجمله. فحاله فی العلم حال رفیعه جدّا لم یلحقه احد فیها و لا قار به و حقّ له ان یصف نفسه بأنّه معادن العلم و ینابیع الحکم فلا احد احق به منها بعد رسول اللّه - (6) انتهی.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ینابیع المودة، ج1، ص215.

2- علم پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از علم خدای تعالی است و علم علی عليه‌السلام از علم پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می باشد و علم من از علم علی عليه‌السلام است و علم من و علم صحابه در مقابل علم علی عليه‌السلام، مانند قطره آبی در هفت دریا می باشد.

3- ما (ائمه اثنا عشر عليهم‌السلام) از شجره نبوت هستیم و از خاندانی می باشیم که رسالت و پیغام الهی در آنجا فرود آمده و رفت و آمد فرشتگان در آنجا بوده و ما کان های معرفت و دانش و چشمه های حکمت می باشیم.

4- شرح نهج البلاغة، ج7، ص220.

5- من شهرستان علمم و علی عليه‌السلام باب آن می باشد. هر کس اراده دارد از شهرستان علم من بهره بردارد پس باید برود به باب علم (علی عليه‌السلام).

6- مقام علمی آن حضرت بسیار بلند است که از حد بیان خارج و دست تصور هیچ کس به او نخواهد رسید، بلکه به او نزدیک هم نخواهد شد و سزاوار است که به خود نسبت دهد و بفرماید: معدن علم منم که چشمه های حکمت از اقیانوس علوم من جاری می باشد. پس در نتیجه ثابت است که احدی از بشر سزاوارتر از علی عليه‌السلام به رفعت علم بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نیست. (شرح نهج البلاغة، ج7، ص220).

ابن عبد البر در استیعاب(1) و محمد بن طلحه در مطالب السؤول(2) و قاضی ایجی در مواقف(3) آورده اند که رسول اکرم فرمود اقضاکم علی عليه‌السلام.

چنانچه سیوطی در تاریخ الخلفاء(4) و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء(5) و محمد جزری در اسنی المطالب(6) و محمد بن سعد در طبقات(7) و ابن کثیر در تاریخ کبیر و ابن عبد البر در استیعاب(8) از خلیفه عمر بن الخطاب نقل نموده اند که می گفت: علی اقضانا؛ یعنی علی عليه‌السلام در امر قضاوت (که احاطه بر جمیع امور است) از همه ما اولا و مقدم بود.

و نیز در ینابیع المودة(9) نقل می نماید که صاحب درّ المنظّم ابن طلحه گوید: اعلم انّ جمیع اسرار الکتب السماویّه فی القرآن و جمیع ما فی القرآن فی الفاتحة و جمیع ما فی الفاتحة فی البسملة و جمیع ما فی البسملة فی باء البسملة و جمیع ما فی باء البسملة فی النقطة الّتی هی تحت الباء قال الامام علیّ کرّم اللّه وجهه انا النقطة الّتی تحت الباء (10).

و نیز سلیمان بلخی در ینابیع المودة نقل می نماید از ابن عباس که گفت: اخذ بیدی الامام علیّ عليه‌السلام فی لیلة مقمرة فخرج بی الی البقیع بعد العشاء و قال: اقرأ یا عبد الله فقرأت بسم اللّه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- استیعاب، ج2، ص461. 2- مطالب السؤول، ص23.

3- مواقف، ج3، ص627 و 636. 4- تاریخ الخلفاء، ص170 و 223.

5- حلیة الاولیاء، ج1، ص65. 6- اسنی المطالب، ص8، ح27.

7- طبقات ابن سعد، ج2، ص339. 8- استیعاب، ج1، ص17؛ ج3، ص1102.

9- ینابیع المودة، ج1، ص213.

10- بدان که اسرار جمیع کتب سماوی در قرآن است و تمام اسرار و رموز قرآن در سوره فاتحه است و جمیع حقایق که در سوره فاتحه است در بسمله است و هرچه در بسمله است در باء بسمله است و اسرار باء بسمله تمام در نقطه زیر باء است و علی -کرم اللّه وجهه- فرموده: «من آن نقطه زیر باء هستم.»

چه خوش سراید شاعر،

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| توئی آن نقطه بالای فاء فوق ایدیهم |  | که در وقت تنزل تحت بسم اللّه را بائی |

الرحمن الرحیم فتکلم لی فی اسرار الباء الی بزوغ الفجر (1).

اتفاقی فریقین است که در میان صحابه امیر المؤمنین علی عليه‌السلام منحصر به فرد بوده در اینکه عالم به أسرار غیبیه و وارث علوم انبیا بوده است؛ چنانچه محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول(2) و خطیب خوارزمی در مناقب(3) و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع(4) از درّ المنظّم ابن طلحه حلبی نقل نموده اند که امیر المؤمنین عليه‌السلام می فرمود: سلونی عن اسرار الغیوب فانّی وارث علوم الانبیاء و المرسلین (5).

و نیز امام احمد حنبل در مسند(6) و ابن ابی الحدید در شرح نهج(7) و سلیمان بلخی در ینابیع(8) نقل می نماید که ان حضرت در بالا منبر می فرمود: سلونی قبل ان تفقدونی سلونی! عن طریق السموات فانی اعلم بهما من طرق الارض. (9)

این ادعا از آن حضرت در آن زمانی که وسایل سیر در ملکوت مانند امروز نبوده، بزرگترین دلیل بر آگاه بودن به مغیبات است. فلذا مکرر سؤال می نمودند و آن حضرت از آسمان ها و کرات جوّیه خبر می دادند.

به علاوه در دوره ای که هیئت بطلمیوس مصری دایر بوده، جواب اشخاص را مطابق با هیئت جدید امروزی دادن خود معجزه بزرگ است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در شب ماه تابی، علی عليه‌السلام دست مرا گرفت برد به سوی قبرستان بقیع بعد از نماز عشاء فرمود: بخوان. من بسم اللّه الرحمن الرحیم را قرائت نمودم. آنگاه از اسرار باء بسم اللّه برای من سخن گفت تا طلوع فجر. (ینابیع المودة، ج1، ص214؛ ج3، ص211).

2- مطالب السؤول، ص26.

3- مناقب خوارزمی، ص90، ح80.

4- ینابیع المودة، ج1، ص213؛ ج3، ص211.

5- سؤال کنید از من از اسرار غیبیه! پس به درستی که من وارث علوم انبیا و مرسلینم.

6- مسند احمد، ج1، ص83.

7- شرح نهج ابلاغة، ج2، ص286 وج6؛ ص136 و ج7؛ ص46 و 57.

8- ینابیع المودة، ج1، ص208، 222، 224 و 310؛ ج3، ص208، 223 و 452.

9- سؤال کنید از من از راه های آسمان ها! پس به درستی که من عالم ترم به راه های آسمانها از راه های زمین.

## خبر دادن علی از کرات جوّیه طبق هیئت جدید

چنانچه شیخ محقق و فاضل محدث عادل ثقه، علی بن ابراهیم قمی -قدّس سره القدوسی- که در قرن سیم هجری ریاست علمی او محرز بوده، در تفسیر سوره و الصّافات(1) و شیخ فاضل محدث لغوی که در زهد و ورع و تقوی معروفیت کامل داشته، فخر الدین بن طریح نجفی در کتاب لغت معروفش مجمع البحرین(2) که تقریباً سیصد سال قبل تألیف نموده در لغه کوکب و علامه شهیر مرحوم ملا محمّد باقر مجلسی -رضوان اللّه علیه- در بحار الانوار «السماء و العالم»، (3) از امیر المؤمنین علی عليه‌السلام نقل نموده اند که فرمود: هذه النجوم التی فی السماء مدائن مثل المدائن التی فی الارض (4).

شما را به خدا انصاف دهید! آیا در یک دوره و زمانی که از هیئت جدید اثری در عالم نبوده و هیئت بطلمیوسی هم که مدار عمل ریاضیون فلکی آن زمان بوده قائل بافلاک بودند کواکب و ستارگان را انوار مضیئه و میخهای آسمان می دانستند تلسکوبها و دوربینهای امروزی هم وجود نداشته که از وضع کرات و اوضاع ستارگان خبر بدهند، اگر فردی از افراد بشر، از اخبار سماوی و کرات جوی خبر بدهد، آن هم مطابق با علم هیئتی که بعد از هزار سال مورد توجه و عمل علما قرار گیرد، شما چنین خبردهنده ای را عالم بغیب نمی دانید و این خبر را در شمار اخبار غیب به حساب نمی آورید؟

اگر بخواهید بفرمایید این نوع از اخبار که در کتب اکابر علما از ائمه اطهار بسیار رسیده علم به غیب نیست، کمال بی لطفی را فرمودید و تعصّب خود را ظاهر نمودید؛ زیرا خود خبر دلالت بر این امر بزرگ دارد.

و اگر خبر دادن از ملکوت اعلا و کرات جوّیّه که چگونگی آنها از نظرها ناپدید بوده است (حتی امروزه هم که تلسکوب های قوی موجود است، با چشم غیر مسلّح دیده نمی شود) و علوم امروزه هم تصدیق حقیقت و چگونگی آن خبر هزار و 1300 سال قبل را می نماید، پس بدانید خبر دادن از غیب عالم بوده و تصدیق

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسیر قمی، ج2، ص194. 2- مجمع البحرین، ج2، ص162، ماده «موکب».

3- بحار الانوار، ج55، ص91. 4- این ستارگان که در آسمانند، شهرهایی هستند مانند شهرهایی که در زمین است.

فرمایید که مولانا امیر المؤمنین و امام المسلمین علی بن أبی طالب عليه‌السلام عالم به غیب بوده است که بدون وسائل و اسباب کشفیه که امروزه موجود گردیده، با چشم معمولی ملکوت را مورد کشف و انکشاف قرار داده. قطعاً هر انسان دقیقی به محض شنیدن چنین اخبار قبل از هزار سال حکم می کند که خبر دهنده عالم به غیب بوده.

## گفتگو با مسیو ژوئن مستشرق فرانسوی

مناسب است به اقتضای مقام، با اجازه آقایان، اشاره نمایم به مطلب مهمّی که در همین سفر برای داعی پیش آمد نموده، موقعی که از بصره (آخرین شهر سر حدّی عراق عرب) سوار کشتی شدیم، در اطاق درجه اول کشتی (واریلا) بودیم که دارای سه تخت خواب بود اتفاقا یک مرد شریف دانشمند از مستشرقین فرانسوی به نام (مسیو ژوئن)در اطاق ما بود بسیار فاضل و مؤدب. با آنکه از نژاد فرانسه بود، زبان عربی و فارسی را بسیار خوب می دانست، فلذا با هم مأنوس و همه روزه با صحبت های علمی و دینی سرگرم بودیم. البته داعی سعی کامل داشتم که به وظیفه خود عمل نموده، آن مرد محترم را به حقایق دین مقدس اسلام و مذهب حقه جعفری متوجه سازم.

در یکی از روزها ضمن صحبت، ایشان گفتند:

تصدیق می نمایم که در دیانت اسلام مزایائی هست که در سایر ادیان نمی باشد؛ چه آنکه اسلام در همه جا و همه کار اعتدال در عمل را مورد توجه قرار داده ولی در عین حال فراموش نکنید که در کشفیات عملی اروپایی ها که در تحت أوامر دیانت پاک حضرت مسیح عليه‌السلام هستند، گوی سبقت و مسابقت را ربوده و عالمی را رهین منّت عملی خود قرار داده اند.

داعی در اینکه غربیها و دیگران هم سعی و جدیّت بلیغی در کشفیات علمیه نموده اند حرفی نیست، بلکه مورد تصدیق همه می باشد، ولی باید دید سرچشمه تمدن علمی را از کجا گرفتند؛ استاد و معلم آنها در علوم و فنون چه اشخاصی بوده اند. البته چون خود شما از علما و دانشمندانی هستید که در حقیقت هر چیزی غور و بحث نموده اید تصدیق می نمایید که سر چشمه علوم و فنون غربیها از اسلام و اسلامیان بوده نه از تعالیم حضرت مسیح عليه‌السلام؛ چه آن که

غربی ها تا قرن هشتم میلادی به شهادت تاریخ غرق در توحش و بربریّت بودند و حال آنکه در همان زمان مسلمین پرچم دار علم و هنر بودند؛ چنانچه اکابر علمای خودتان از قبیل ارنست رنان فرانسوی و کارلیل انگلیسی و نورمال آلمانی و غیره اقرار به این معنا دارند.

در همین سفر موقعی که در کاظمین مشرف بودم، شبی را مهمان جناب نواب محمّد حسین خان قزلباش بودم که از خاندان محترم قزلباش و بسیار مرد شریفی است و سالها است در کربلا و کاظمین سکنا دارند و الحال معاون مندوب سامی در کل عراق عرب هستند، صحبت از اقرار و اعتراف اروپایی ها به تمدن اسلام به میان آمد. ایشان فرمودند: اخیراً کتابی تألیف یکی از دانشمندان فرانسوی به زبان اردو ترجمه شده. برای من یک جلد آورده اند، بسیار کتاب زیبائی است که سید فاضل جلیل القدر هندی آقا سید علی بلگرامی ترجمه نموده اند. نام این کتاب (تمدن العرب (1)) است بسیار ضخیم و مفصل و مستدل می باشد تألیف دانشمند معروف غرب، دکتر در طب و حقوق و اقتصاد (گوستاو لوبون) که با دلایل محسوسه و منقوله بسیار قوی، توأم با چهار صد گراور ثابت می نماید که آنچه غربیها از علم و تمدن و حرف و صنایع حتی طرز ادب و معاشرت و تشکیل إدارات ملکی و مملکتی لشکری و کشوری و زندگانی فردی و اجتماعی دارند، از تعالیم عالیه عرب است. (بدیهی است مراد از عرب که در السنه و افواه اروپائیها وارد است و این مرد بزرگ دانشمند نام کتابش را تمدن العرب گذارده، اعراب مسلمین اند و الاّ اعراب قبل از اسلام عاری از هر علم و ادب بودند).

مسیو ژوئن بلی آن کتاب را خود دانشمند بزرگ فرانسوی دکتر گوستاو لوبون در پاریس به من دادند و الحق زحمت کشیده و خوب نوشته اند.

داعی آن کتاب را از جناب نوّاب برسم امانت گرفتم، چون زبان اردو نمی دانستم (اینک که به هندوستان آمده ام به قدر رفع احتیاج با این زبان ارتباط پیدا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- اخیراً جناب آقای سید محمد تقی فخر داعی گیلانی که یکی از فضلاء و دانشمندان ایران هستند در تهران از زبان اردو به فارسی ترجمه و چاپ نموده؛ الحق خدمت بزرگی بمعارف اسلامی نموده اند. ای کاش فضلاء و نویسندگان ما از ایشان سرمشق می گرفتند عوض ترجمه رمانها و کتابهای مضر الاخلاق و العقائد اروپائی و مصری و غیره این قبیل ترجمه های سودمند می نمودند.

نمودم). در مدت ده روز که در آن بلده طیّبه توقف داشتم، جناب دوست دانشمند نوّاب صادق خان قزلباش، ساکن کاظمین و بغداد ملاطفت فرموده، قسمت هایی که مورد توجه دعاگو بود ترجمه می نمودند داعی هم یادداشت می نمودم مخصوصاً فصل دوم از 10 (تأثیر تمدن اسلام در مغرب) را تماماً ترجمه نمودند و بداعی دادند بسیار از ایشان ممنون شدم (1).

آن اوراق را باز کرده و برای ایشان خواندم گفتم، ملاحظه فرمایید؛ این دکتر دانشمند فرانسوی از اهل و دیار و وطن شما که خود تصدیق مقام و رتبه ایشان را می نمایید، در این فصل اقرار به این معنا نموده چنین گوید.

## گفتار گوستاو لوبون در تأثیر تمدن اسلام در مغرب

تمدن اسلام بقدری که در مشرق تأثیر بخشیده، در مغرب نیز همان قدر مؤثر واقع شده و بدین وسیله اروپا داخل در تمدن گردیده. این تمدن تأثیری که به مغرب بخشیده اگر بخواهیم میزان آن را بدست بیاوریم، باید ببینیم که پیش از ورود تمدن مزبور بغرب حالات مغرب و اوضاع زندگانی اروپاییان چه بوده است.

در قرن نهم و دهم میلادی؛ یعنی همان وقتی که تمدن اسلام در مملکت اسپانیا منتها درجه ترقی و تعالی را پیموده در تمام مغرب، زمین علمی و یا مراکز علمی وجود نداشت، مگر کلیساها که به دست رهبانان جاهل که خود را عالم می دانستند، اداره می شد و مردم را بخرافات مذهبی خود عادت می دادند!

از قرن دوازدهم که بعضی اشخاص حساس در پی فهم و دانش بودند، پناه گاهی (برای اخذ علم و دانش) نداشتند مگر اسلام و مسلمین، که از جمیع جهات آنها را استاد و بهتر و برتر از همه می دانستند و در مدارس آندلس می رفتند و تحت تعالیم مسلمین دانا می شدند.

تمام اهل علم باید منّت دار مسلمانان باشند که خدمت بزرگی بعلم و دانش نمودند و توسعه در عالم دادند مسلمین عرب حق حیات بزرگی به ما

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- اخیراً در تهران با ترجمه آقای فخر داعی هم مطابقه نموده و تصحیح نمودم.

غربی ها دارند و بایستی تمدن مغرب را «تمدن العرب» نامید- انتهی.

داعی: اینها خلاصه مختصری بود از آنچه دانشمند شهیر فرانسوی خودتان می نویسد جناب عالی مانند همه غربی ها به علم و صنعت و کشفیات امروزه اروپا می بالید، ولی خوب است نظری به ازمنه سالفه اروپا بنمائید و نیز توجهی به اوضاع و تاریخ جزیرة العرب قبل از اسلام نموده تا کشف حقیقت بر شما بشود.

زمانی که اروپای شما حتی پاریس (مهد تمدن امروز) غرق در توحش و بربریّت بود، سرچشمه های علم و تمدن و هنر از شبه جزیرة العرب توسط اعراب مسلمین به راه نمایی قائد عظیم الشأن اسلام و اسلامیان خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به دنیا پخش می گردید لازم دانستم پرده ای از گذشته بردارم تا شما را به تمدن اعراب مسلمین و اروپایی ها توجه دهم تا حقیقت آشکار گردد.

## هدیه فرستادن هارون ساعت ساخت مسلمین را برای شارلمان

خودتان می دانید که قرن هفتم و هشتم میلادی به واسطه خدمات بزرگ شارلمان امپراطور مقتدر فرانسه، اروپا سر و صورتی به خود گرفت. مع ذلک در همان زمان وقتی روابط خود را با دربار خلافت اسلامی بغداد (هارون الرشید عباسی) محکم نمود، تحف و هدایایی بین شارلمان (در مرتبه اول) و خلیفه هارون الرشید رد و بدل شد؛ من جمله از تحف و هدایائی که هارون در عوض برای شارلمان فرستاد، علاوه بر جواهرات و البسه فاخر و پارچه های بافت مسلمین عرب و قیل بزرگی که اروپا ندیده بود، و ساعت بزرگی بود که فرانسوی ها بر سر در عمارت سلطنتی خود نصب نمودند و آن ساعت از هنرمندی عرب های مسلمین بود که اوقات 24 ساعت را با زدن زنگ ها، که با افتادن دانه های فلزی در جام بزرگ زرین، معین می نمود.

دانشمندان فرانسوی دربار شارلمان، بلکه تمام اهالی پاریس (پایتخت متمدن امروز اروپا) نتوانستند از حقیقت و چگونگی آن صنعت بزرگ سر در آورند؛ چنانچه گوستاو لوبون در تمدن العرب و دیگران از دانشمندان و نویسندگان اروپا ثبت نموده اند.

اگر بخواهید بهتر بمیزان تمدن اروپا در مقابل تمدن اعراب مسلمین پی

ببرید، تاریخ زمان شارلمان و قضیه ساعت ساخت مسلمین را مطالعه نمایید تا کشف حقایق بشود؛ که می نویسند: وقتی ساعت را در برج بزرگی بالای سر در عمارت سلطنتی گذاردند و روپوش از بالای آن برداشتند، مردم پاریس حرکت عقربه های ساعت را دیدند با چوب و چماق و انواع حربه ها به طرف عمارت سلطنتی حمله نمودند. خبر بشارلمان دادند که ملت با عصبانیت تمام حمله به عمارات سلطنتی نمودند. درهای عمارات را بسته، وزرا و دانشمندان دربار را برای تحقیق علت این عمل ملت فرستادند.

پس از گفت وگوی بسیار، معلوم شد نظر بدی به مقام سلطنت ندارند، بلکه می گویند سالها کشیشها به ما گفتند: از شیطان، دشمن بزرگ بشریّت باید دوری نمایید. ما پیوسته عقب این دشمن بزرگ بودیم که در کجا باو دست پیدا کنیم و خود را از شرّ او نجات دهیم تا در این موقع که این برج ساخته شده، می بینیم شیطان در داخل برج حرکاتی می کند که ما را اغوا نماید لذا ما برای خراب کردن برج و کشتن دشمن بزرگ عالم بشریّت حمله نموده ایم!! ناچار دسته دسته از بزرگان ملت را ببالای برج برده، وضع ساعت و هنرنمایی مسلمین را به آنها ارائه دادند. آنها برای ملت تشریح نمودند. آنگاه ملت با عذر خواهی و پوزش از مقام سلطنت متفرق گردیدند.

پس شما نفرمایید مسلمانان از اروپائیها عقب بودند؛ خیر، عقب نبودند، بلکه عقب ماندند. از همان روزی که غربیها بیدار شدند و در مدارس علم و هنر مسلمین مانند آندلس و قرطبه و اشبیلیه و اسکندریه و بغداد و غیره اخذ علوم و صنایع و حرف نمودند، در پی سعی و عمل رفتند و باوج ترقی و تعالی رسیدند.

مسلمانان، مغرور تنبل و تن پرور شدند و خمود پیدا نموده، عقب ماندند تا به این روز رسیدند که می بینیم. و الاّ ما همه چیز داشتیم ولی امروز فقیر همه چیز شده ایم؛ به قول ادیب دانشمند حافظ شیرازی ما که گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سالها دل طلب جام جم از ما می کرد |  | آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد |

از اینها گذشته، ترقیات علمی و صنعتی شما مربوط به حضرت عیسی عليه‌السلام نمی باشد بلکه در اثر سعی و کوشش مردمان غربی از ده قرن بعد از صلب حضرت مسیح عليه‌السلام (به عقیده شما) آن هم از برکات مسلمین عرب و نشریات آنها بوده.

البته در این موضوع صحبت بسیار نمودیم تا رسیدیم باین جا که گفتم: فرق پیشوایان مسلمین با تمام اهل عالم و دانشمندان معروف دنیا این است که اینها با اسباب کشفیات می کنند و آنها بدون اسباب.

برای مدعای خود چند خبر از ائمه طاهرین عليهم‌السلام راجع به حیوانات ذره بینی خواندم که در زمانی که ذره بین ها و میکروسکپ ها در عالم وجود نداشت (یعنی در 1300 سال قبل) پیشوایان بزرگ اسلام أئمه از عترت پیغمبر عظیم الشأن عليهم‌السلام ما با چشم غیر مسلّح به آلات و ادوات ظاهریه، حیوانات ذره بینی را دیده و به ما معرفی و امر به احتراز از آنها نمودند.

شماها امروزه مباهات می نمایید که به وسیله تلسکوب ها و دوربین های قوی از کرات جوّیه و موجودات هوایی و مخلوقات در کواکب و ستارگان فی الجمله اطلاع پیدا نموده اید. ولی در 1300 سال قبل، پیشوای دوم مسلمین و معلم ثانی اسلامیان، امیر المؤمنین علی بن أبی طالب عليه‌السلام بدون اسباب و وجود تلسکوب و دوربین های بزرگ از کرات آسمانی طبق هیئت جدید خبر داده. آنگاه همین خبری که امشب به عرضتان رسانیدم برای ایشان خواندم که آن حضرت فرمود: هذه النجوم الّتی فی السماء مدائن مثل المدائن الّتی فی الارض.(1)

مسیو ژوئن (بعد از قدری سکوت و تفکر) خبر را یادداشت نموده و گفتند: «خواهش می کنم نام کتاب هایی که این خبر را ضبط و ثبت نموده اند، به من بدهید.» گفتم و نوشتند. آنگاه گفتند:

در لندن و پاریس، بزرگترین کتاب خانه های مهم دنیا موجود است. حتی نسخه های خطی هر کتابی در آنجا هست. من اول بلندن می روم و بعد بپاریس در کتابخانه ها این کتابها را دقیقانه تحت نظر می گیریم و با دانشمندان و مستشرقین مطلب را مورد بحث قرار می دهیم. اگر دیدیم تاریخ تألیف این کتابهائی که شما ذکر نمودید، قبل از پیدایش تلسکوب ها و دوربین های آسمانی بوده، به شما قول شرف می دهم و خدای عیسی عليه‌السلام و محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بین من و شما گواه باشد که بعد از تحقیق و فهمیدن، مطلب مسلمان

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- این ستارگان که در آسمانند، شهر هایی هستند مانند شهرهای روی زمین.

می شوم. زیرا قطعاً گوینده چنین خبری بدون اسباب در هزار سال قبل، چشم دنیایی نداشته و حتماً چشم ملکوتی داشته، دارای قوه الهی بوده. پس دین اسلام با چنین پیشوایی حتماً دین حق آسمانی می باشد که خلیفه و جانشین پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اسلام دارای چنین قوه و علمی ما فوق قوای بشریّت بوده- انتهی (1).

آقایان محترم، جایی که بیگانگان ندیده و نشناخته بدون حبّ و بغض فقط روی قاعده و مبنای علمی چنین حکمیّت نمایند، ما و شما باید به طریق اولی این راه را بپیماییم و روی همین دو قاعده، هر کس را لایق پیغمبری و واجد شرایط دیدیم پیروی از او بنماییم.

و هم چنین است مقام خلافت و جانشینی پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که اگر با دیده انصاف و بصیرت بنگریم و از غرض رانی و تعصّب خارج و لباس عادت را از تن بیرون کنیم، می فهمیم بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در میان صحابه احدی لیاقت این معنا را نداشته که ازهد و اعلم و افضل به علاوه اعلا نسباً از مولا امیر المؤمنین عليه‌السلام باشد.

## جمیع علوم منتهی به علی عليه‌السلام می شود

چه آنکه آن حضرت بعد از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جامع جمیع فضایل و کمالات بوده، علوم اولین و آخرین در نزد آن بزرگوار بوده و جمیع علومی که در میان خلق متعارف است از حکمت و کلام و تفسیر و قرائت و صرف و نحو و فقه و و هندسه و طب و نجوم و عدد و جفر و حساب و شعر و خطبه و موعظه و بدیع و فصاحت و لغت و منطق الطیر، تمام به آن حضرت منتهی می شود.

در جمیع این علوم، یا آن حضرت مبتکر بوده یا تشریح علم نموده و در هر علمی کلام خاصی بیان فرموده که اهل آن فن آن کلام را مصدر قرار داده و بعدها هرچه در آن فن گفتگو کرده اند، شرح بر کلام آن حضرت بوده است؛ مانند آنچه به ابو الاسود دئلی در علم نحو فرمود که کلمه اسم و فعل و حرف است و نیز باب إنّ و باب اضافه و باب اماله و باب لغت و عطف را مرسوم داشت و تقسیم إعراب برفع و نصب و جرّ و جزم، دستور اصولی است برای حفظ عبارات از غلط، از طرف

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بعد از مراجعت از سفر، نامه ای از ایشان رسید با تصدیق به مراتب فوق و حقیقت خبر، اظهار اسلام و اقرار به شهادتین و اعتراف به حقیقت اسلام نموده بودند.

آن حضرت صادر گردیده است.

## اعتراف ابن ابی الحدید به مقامات علمیه علی عليه‌السلام

اگر شما صفحات اول دیباچه کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی را دقیقاً بخوانید، خواهید دید که این عالم منصف چگونه تصدیق به تمام این معانی نموده و مقام علمی آن حضرت را ستوده، صریحاً در گفته:

و ما اقول فی رجل تعزی الیه کلّ فضیلة و تنتهی الیه کلّ فرقة و تتجاذبه کلّ طائفة فهو و رئیس الفضائل و ینبوعها و ابو عذرها و سابق مضمارها و مجلی حلبتها کل من بزغ فیها بعده فمنه اخذ و له اقتفی و علی مثاله احتذی (1).

علم فقهای اربعه ابو حنیفه، امام مالک، امام شافعی و امام حنبل را از آن حضرت می داند و گوید: «فقهای صحابه فقه را از علی عليه‌السلام آموختند.»

چون امشب مجلس ما خیلی به طول انجامیده، بیش از این مقتضی نیست که به نقل تمام گفتار و بیانات آن عالم بزرگ خودتان شما را مشغول سازم. لازم است مراجعه نمایید به دیباچه شرح نهج البلاغه آن مرد بزرگ منصف تا مبهوت شوید از شهادت و تصدیق و اذعان و اعتراف عالم مورخ منصف از جماعت خودتان که گوید: «امر علی عليه‌السلام عجیب است که در تمام عمر کلمه لا ادری بر زبان او جاری نشده پیوسته همه علوم در نزد او حاضر بوده»، تا آخر جملات که گوید: و هذا یکاد یلحق بالمعجزات لانّ القوّه البشریّه لا تفی بهذا الحصر و لا تنهض بهذا الاستنباط (2).

اگر بخواهم اخبار غیبیه ای که از آن حضرت صادر گردیده و بعد از سال ها بلکه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- چه بگویم و چگونه معرفی نمایم شخصی را که ابواب فضایل تماماً به او منسوب و فضل هر گروهی از فضلاء به او منتهی می گردد و هر طایفه فضل خود را از او گرفته و جذب نموده اند. او است رییس فضل و فضلا؛ زیرا هر فضیلتی از او سرچشمه گرفته حجج و براهین فضل از آن جناب ترشح نموده است. او است برنده مسابقه در میدان سباق، او است کاشف نتایج فضل و هر بابی از فضل که بعد از آن جناب هویدا گردیده باز ارتباط به او دارد؛ بایستی به او اکتفا به فضیلت نمود و به مثل او اقتدا کرد. (شرح نهج البلاغة، ج1، ص171).

2- چنین امری البته ملحق به معجزات است؛ زیرا از قوه بشری خارج است که بتواند چنین قواعدی را احصا یا به این مرتبه از استنباط نایل گردد. (شرح ابن ابی الحدید، ج1، ص20).

قرن ها وقوع یافته و اکابر علمای خودتان خبرها را نقل نموده و تصدیق به آن معانی نموده اند، اشاره نمایم، صبح طالع می گردد؛ در حالتی که به عشری از اعشار نقل حقایق نرسیده ایم، بیش از این مزاحم نمی شوم. «در خانه اگر کس است یک حرف بس است.»

برای نمونه و روشن شدن اذهان، گمان می کنم کافی باشد که آقایان بدانند آنچه ما می گوییم با دلیل و برهان می باشد.

از جمله روزهایی که پرده از علم آن حضرت برداشته شد و امت فهمیدند که آن حضرت عالم به مغیبات است، مثل فردا روزی بود که بنا بر بعض اخبار صحیحه و مشهوره، روز ولادت با سعادت ریحانه رسول اللّه ابا عبد اللّه الحسین -ارواحنا فداه- بوده است.

## خبر ولادت امام حسین عليه‌السلام و تهنیت ملائکه و امت به رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

انّ الناس دخلوا علی النبیّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و هیّنوه بمولوده الحسین عليه‌السلام؛ مردم داخل می شدند برسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و تهنیت می گفتند آن حضرت را به مولود حضرت حسین عليه‌السلام. شخصی از میان جمعیت عرض کرد:

بابی انت و امّی یا رسول اللّه؛ پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول اللّه! امروز از علی امر عجیبی مشاهده کردیم.

فرمود: «چه دیدید؟» عرض کرد:

چون ما برای تهنیت آمدیم، ما را از ورود بر شما منع نمود، به عذر اینکه 120 هزار ملک از آسمان جهت تبریک و تهنیت نازل شده اند و حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می باشند. ما تعجب نمودیم که علی عليه‌السلام از کجا شماره نمود و چگونه خبر دار شد. آیا شما به او خبر دادید؟

حضرت تبسمی نمود و به علی فرمود: «از کجا دانستی آن قدر ملک در نزد من آمده اند؟» عرض کرد:

بابی انت و امّی! ملائکه ای که بر شما نازل و سلام می نمودند، هر یک به لغتی با شما حرف می زدند. من شماره کردم دیدم 120 هزار لغت با شما حرف

زدند، فهمیدم 120 هزار ملک خدمت شما آمده اند.

حضرت فرمودند: زادک اللّه علما و حلما یا ابا الحسن؛ خداوند علم و حلم تو را زیاد کند یا ابا الحسن (کنیه علی عليه‌السلام بود).

آنگاه رو به امت نموده فرمود:

انا مدینه العلم و علیّ بابها ما لله نبأ اعظم منه و ما لله آیة اکبر منه هو امام البریّة و خیر الخلیفة امین الله و خازن علم الله و هو الراسخ فی العلم و هو اهل الذکر الّذی قال الله تعالی (فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ). انا خزانة العلم و علیّ مفتاحها فمن اراد الخزانة فلیأت المفتاح (1).

## قضاوت منصفانه

آقایان محترم! اگر انصاف دهید و قدری از عادت خارج شوید و قضاوت عادلانه نمایید، بدون اراده روی فطرت پاک قلبتان تصدیق می نماید که چنین شخصیت بزرگی که جامع جمیع علوم انبیاء و اسرار غیوب و مرآت کامل رسل و واجد جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده و صاحب مقام عدالت و تقوی و عصمت بوده رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هم امر فرموده، به در خانه او بروید و اطاعت او را اطاعت خود و مخالفتش را هم مخالفت خود قرار داده و از حیث زهد و ورع و تقوی و نژاد برجسته خلق و اعلای از همه بوده، به قسمی که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را امام المتقین و سید المسلمین خوانده که به بعض از آن اخبار در لیالی ماضیه اشاره نمودیم. اولی و احق به مقام خلافت و امامت بوده است از سایر صحابه، و لو صحابه هم هر یک دارای فضایلی بوده اند، ولی صحبت ما در افضل و اکمل است که اولویّت و حق تقدم بر دیگران دارد، اگر شما در میان تمام صحابه و اقارب رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فردی را معرفی نمودید که به فضایل و کمالات و صفات ظاهر و باطن

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- من شهر علم هستم و علی عليه‌السلام دروازه او است؛ نیست برای خدا خبری و آیتی بزرگتر از علی عليه‌السلام ؛ اوست امام خلق و بهترین مردم؛ امین خدا و نگهدار علم او؛ اوست اهل ذکری که خدا فرموده: سؤال کنید از اهل ذکر، اگر شما علم ندارید. من خزانه علم هستم و علی کلید آن خزانه است. هر کس خزانه را می خواهد پس باید کلید را بیابد. (مناقب ابن ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج1، ص331؛ بحار الانوار، ج40، ص171، مدینة المعاجز، ج2، ص123).

برابری با آن حضرت نماید، ما تسلیم می شویم؛ و اگر همچو فردی را نتوانستید معرفی نمایید (زیرا همچو فرد شاخصی جز آن حضرت در میان صحابه وجود نداشته) حقاً باید تسلیم حقیقت شوید و چشم از خلق پوشیده و با حق پیوند نمایید.

(دست های خود را بسوی آسمان برداشته عرض کردم:) خدایا تو را شاهد و گواه می گیرم ادای حق نمودم و وظیفه دینی را بدون حب و بغض انجام دادم و دفاع از حریم تشیّع نمودم و حقیقت را در مقابل تهمت های دشمنان ظاهر ساختم. عوض و پشتیبانی را از خودت می خواهم و بس!

## بیانات نواب در قبول تشیع

نوّاب: قبله صاحب! ده شب است که در حاشیه این مجلس ذکر استضائه از انوار مقدسه و استفاده از مبانی علمیه و مبادی عالیه نموده و دلایل طرفین را استماع نمودیم. چند نفر هستیم که تمام شب ها با عشق تمام در مجلس حاضر و همه روزه در اطراف گفتارهای شبانه صحبت ها نموده و مطالب را حلاّجی کامل نمودیم. شکر می کنم خدای واحد را که اسباب هدایت ما را به وسیله شما فراهم آورده و مستبصر به حق شدیم و دلایل نشنیده شنیدیم. کاملاً صد در صد بر ما ثابت و محقق آمد که طریق شیعه امامیه اثناعشریه عليهم‌السلام مذهب حق و طریقه حقیقت است، بر خلاف تبلیغات سوء مخالفین که آنها را به ما مشرک و غالی و رافضی و منحرف از حق معرفی نمودند، بر ما معلوم آمد که دین حقیقی اسلام را آنها دارا هستند، نه ما عده حاضر.

بلکه بسیاری از مردمان ساده بی غرض که در پی حق و حقیقت اند مانند ما در این شهر از خواندن روزنامه ها و مجلات و پی بردن به دلایل طرفین مستبصر بحق شده اند. منتها بعضیها توانایی تظاهر ندارند، به واسطه اشتغال آنها در مجامع عمومی و مشاغل خصوصی و اختلاط با مخالفین، ولی در نزد ما محرمانه اظهار تشیّع نموده اند؛ چون شما راه ابهامی باقی نگذاردید و با بیان ساده نزدیک به فهم همه ما، کشف حقایق نمودید. ولی ما عدّه حاضر، چون از کسی باک نداریم، با قوت قلب آماده تظاهر هستیم. چند شب است که می خواهیم پرده را برداشته و خود را

معرفی نماییم، فرصت بدست نیامده و از حسن اتفاق هر شب بر بصیرت ما افزوده و دلایل محکم تری شنیده و بر عقیده خود راسخ و ثابت تر شدیم.

برای آن که وقت از دست نرود اجازه دهید پرده را برداشته أقاریر ما را بشنوید و بما افتخار دهید و نام ما را در دفتر شیعیان مولای عالمیان امیر المؤمنین علی و ائمه هدایت اثنا عشر عليهم‌السلام ثبت و ضبط نمایید و بجامعه شیعیان هم اعلام فرمائید که ما را به برادری خود بپذیرند و در روز قیامت در محکمه عدل الهی و حضور جدّ بزرگوارتان هم شهادت بدهید که ما از روی علم و یقین ایمان به ولایت أئمه اثنا عشر عليهم‌السلام و اوصیا و خلفای رسول خدا دستور آورده ایم.

داعی: بسی خرسندم که می بینم افراد برجسته ای با دیده بصیرت و گوش حقیقت توجه به حقایق نموده حق را به روشنایی نور عقل به دست آورده، به راه راست و صراط مستقیم وارد شدند؛ همان صراطی که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستور داده؛ چنانچه اکابر علمای سنت و جماعت از قبیل امام احمد بن حنبل در مسند(1) و ابن ابی الحدید در شرح نهج(2) و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول(3) و ابن مغازلی در فضایل و خوارزمی در مناقب(4) و سلیمان حنفی در ینابیع المودة(5) و دیگران نقل نموده اند که آن حضرت فرمود: صراط علیّ عليه‌السلام حقّ نمسکه؛ یعنی راه علی عليه‌السلام حق است؛ می چسبیم او را.

امیدوارم سایر برادران اسلامی ما هم از عادت و تعصّب خارج گردیده و پرده استتار از مقابل دیدگانشان برداشته، حق و حقیقت بر آنها آشکار گردد.

نواب: قبله صاحب! با تشکر از مراحم و الطافتان که با روی باز و حسن اخلاق جواب مستدعیات ما را دادید، اینک مختصر اشکالی در گوشه دل ما است؛ تمنا داریم آن را هم حل نمایید که باعث مسرت و امتنان و روشنائی دیدگان برادران ما و استحکام عقیده و ایمان ما گردد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مسند احمد، ج3، ص326.

2- شرح نهج البلاغة، ج2، ص279.

3- مطالب السؤول، ج1، ص118.

4- مناقب خوارزمی، ص104، ح107.

5- ینابیع المودة، ج1، ص173.

داعی: خواهش می کنم بفرمایید اشکال در چه چیز است تا جواب آن را عرض نمایم؟

نواب: اشکال ما راجع به امامت أئمه اثنا عشر عليهم‌السلام و اسامی آنها می باشد؛ چون در این شبها آنچه مورد بحث قرار گرفته، شخصیت امیر المؤمنین علی عليه‌السلام بود. متمنی است برای ما شرح دهید که:

اولاً در قرآن کریم آیه ای هست که ما را دلالت به امامت أئمه اثنی عشر عليهم‌السلام بنماید یا خیر؟

ثانیاً در کتابهای ما اسامی دوازده امام شیعیان ثبت شده یا خیر؟ چنانچه هست برای اطمینان قلب ما بیان فرمائید.

داعی: فرمایش شما بسیار به جا و سؤال بموقع نمودید و جواب آن هم حاضر است، ولی چون وقت تنگ و نزدیک سحر است و جواب این سؤال هم ممکن است قدری طول بکشد، چنانچه موافقت فرمایید یا فردا شب تشریف می آورید و جواب عرض می نمایم یا فردا صبح بعرض جواب مبادرت ورزم.

چون فردا روز عید سعید میلاد سعادت بنیاد ریحانه رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حضرت امام ابا عبد اللّه الحسین عليه‌السلام است، از طرف برادران قزلباش ما جشن مفصلی از صبح تا ظهر در امام باره (حسینیه) رسالدار برقرار است، ممکن است در آنجا به عنوان عیدی این جواب را عرض نموده، و حل اشکال نمایم -ان شاء اللّه تعالی.

نواب: با کمال افتخار موافقیم و بیش از این مزاحم وقت شما نمی شویم. پس الحال اجازه فرمایید آقایان محترمی را که از انوار مضیئه این مجلس نورانی استضائه نموده اند، به حضور مبارک معرفی نمایم.

داعی: با یک عالم میل و مسرّت آماده ایم که آقایان عزیز را در آغوش مهر و محبت بپذیریم.

## تشیّع اختیار نمودن شش نفر اهل تسنن

نواب: آقایانی که افتخار دارند امشب در تحت لوای لا اله الاّ اللّه محمّد رسول اللّه اقرار به خلافت و امامت علی و یازده نفر امامان از فرزندان آن حضرت بنمایند.

1. حقیر مخلص شما عبد القیّوم؛ 2. سید احمد علی شاه؛ 3. غلام امامین

(از تجار محترم) 4. غلام حیدر خان (از اعیان سرحدی) 5. عبد الاحد خان (از تجار محترم پنجاب)6. عبد الصمد خان (از رجال و ملاکین معروف).

(آقایان رو به داعی آمدند، داعی هم از جا برخاسته، تمام اهل مجلس همه برخاستند هر یک را در آغوش محبت گرفته، بوسیدم. بعد تمام اهل مجلس با آنها معانقه نمودند. چون دیدم برادران اهل تسنن خیلی گرفته شدند، برای دل جویی آنها گفتم: شب عید است؛ مطابق دستورات اسلامی، مسلمین بایستی با یکدیگر مصافحه و معانقه نمایند که موجب ثواب فراوان است، فلذا خوب است همگی با هم مصافحه و معانقه نماییم. اول دست بگردن جناب حافظ و شیخ عبد السّلام و بعد با سایرین معانقه نموده و پیشانی همگی را بوسیده، آنگاه شربت و شیرینی مفصلی بمجلس آوردند و با صحبت های شیرین مجلس را مسرتی تازه دادیم و کدورتهای ظاهری را که در وجنات آنها بود، بر طرف نمودیم).

حافظ: صاحب! ما از دیدار شما در این شبها بهره کافی بردیم که تا آخر عمر لذایذ آن فراموش شدنی نیست. مخصوصاً بر شخص بنده منت بزرگی دارید جد بزرگوارتان به شما عوض بدهد؛ زیرا کشف حقایق بسیاری نمودید. چنانچه شب های قبل هم عرض شد که حقیر را بیدار نمودید، قطعاً من آن آدم شب اول نیستم، یعنی هر انسان عاقل منصفی که دلایل خالی از شائبه شما را بشنود، قطعاً بیدار و هشیار می شود؛ مانند این بنده حقیر که امیدوارم به طریقه ولایت عترت و اهل بیت رسالت عليهم‌السلام از این عالم بروم و در مقابل رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سفید روی باشم.

خیلی مایل بودم که مدت بیشتری با شما مأنوس باشم، ولی چون وقت ما تنگ گردیده و کارهای شخصی بسیار داریم، ما به خیال دو روزه آمدیم تصادفا خیلی طولانی شده، امشب را با اجازه آقایان لیلة الوداع قرار می دهیم که فردا شب با ریل (راه آهن) حرکت نماییم و از شما دعوت می کنیم که به محل ما تشریف فرما شوید تا از محضرتان بهره های خصوصی برداریم.

داعی: آقایان تصدیق فرمایید از شب اول که بزیارتتان نائل آمدم الی الحال با وداد و صمیمیت بدون عناد و تعصب، سرگرم مهر و محبت بودم و به آقایان انس و علاقه مخصوصی پیدا نمودم. هیچ گاه از طرف داعی مانعی برای حرکت آقایان نبوده، ولی الحال که می شنوم آقایان خیال حرکت دارید تأثیر عجیبی در خود

مشاهده می نمایم.

یکی از عرفای شامخین گوید: «من با انس و وصال (بر خلاف عموم) مخالفم، برای آنکه در عقب وصال فراق می آید» و در دیوان منسوب به مولانا امیر المؤمنین علی عليه‌السلام است که فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یقولون انّ الموت صعب علی الفتی |  | مفارقه الاحباب و اللّه اصعب(1) |

الحق در این ده شب از دیدار آقایان عموماً و شخص جنابعالی خصوصاً توشه بسیار برداشتم که هرگز فراموش نخواهم نمود. و لو در این ده شب به مناسبت الکلام یجرّ الکلام، رشته سخن بسیار طولانی شد و هر شبی بدون اراده زیاده از -شش هفت ساعت و بیشتر وقت آقایان جلسای محترم را گرفتم، ولی چون سراسر مجلس ما ذکر آیات شریفه قرآنیه و نقل احادیث رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده و از عناد و لجاج جاهلانه و لهو و لعب بر کنار بودیم، خود عبادتی از عبادات را انجام دادیم.

ولی نظر به آنکه انسان مرکز سهو و نسیان و اشتباه است، چنانچه در طی کلمات از طرف داعی سهواً (نه عمداً)اسائه ادب یا اطاله کلام روی داده یا بنظر آقایان محترم بد آمده، عفو و اغماض فرمایند و در مظان استجابت دعوات، داعی ناچیز محتاج را از دعای خیر فراموش نفرمایند.

حافظ: از حسن بیان و ابراز الطافتان کمال امتنان حاصل است و احدی از ما از شما رنجشی ندارد که پوزش می طلبید؛ چه آنکه حسن اخلاق و ادب جناب عالی به قدری زیاد است که ما را مفتون و مجذوب خود نموده و از طول کلمات هم ابداً افسردگی نداریم، بلکه طلاقت لسان و حسن بیان شما باندازه ای قوی است که گمان نمی کنیم هر قدر طولانی شود ملال آور باشد.

داعی: با تشکر از مراحم آقایان در خاتمه عرایضم می خواهم مطلبی به عرض برسانیم که چون فردا روز عید بزرگ مولود مسعود منجی امت ریحانه رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می باشد و از طرف آقایان محترم قزلباش و برادران شیعی شما مجلس جشن با شکوهی در امام باره (حسینیه) رسالدار بر قرار است، و آقایان محترم از شخص جنابعالی و آقایان حاضر به توسط شما از جمیع برادران اهل تسنّن صمیمانه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- می گویند مرگ بر جوان سخت است و حال آنکه مفارقت دوستان به خدا قسم سخت تر است.

دعوت می نماییم نظر به علاقه مخصوصی که به رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دارید، برای خرسندی روح پرفتوح آن حضرت، فردا صبح را با اجتماع مهمّی از برادران اهل سنت و جماعت به آن مجلس جشن تشریف فرما شوید که از شرکت خودتان در آن مجلس جشن شیعیان علاوه بر اینکه عموم ما را ممنون و متشکر خواهید نمود، با نظر داعی موافقت خواهید فرمود که با شرکت دو فرقه برادران ایمانی و اسلامی در این جشن عمومی چنان اتحادیه اسلامی تشکیل دهیم که اعادی اسلام را (که خواهان تفرقه و جدایی مسلمانان اند) در حیرت و عبرت بگذاریم.

قد فرغت من الکتابة فی جمادی الثانی 1374 و انا العبد الفانی محمد الموسوی (سلطان الواعظین الشیرازی)

## عید میلاد حسینی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فدت شهر شعبانها الاشهر |  | فمن بینها یمنه الا شهر |
| طوی الهمّ عنّا و زال العنا |  | و بشر الهنا بیننا ینشر |
| لثالثه فی رقاب الانام |  | ایاد لعمرک لا تنکر |
| فصبح الولاء بمیلاد سبط |  | هادی الانام به مسفر |
| و باب النجاه الامام الّذی |  | ذنوب العباد به تغفر |
| و غصن الامامه فیه سما |  | جنی هدایتها یثمر |
| و روض النبوّه من نوره |  | سنی و من نوره مزهر |
| لمتهن بمیلاده شیعه |  | لهم طاب فی حبّه عنصر(1) |

صبح روز سیم شعبان المعظم سال 1345 که عید میلاد سعادت بنیاد مولانا و مولی الکونین، امام سیم حضرت ابا عبد اللّه الحسین -علیه و علی جده و أبیه و امه و اخیه و تسعه المعصومین من ذریته الصلاة و السّلام بود طالع- مجلس جشن با شکوهی از طرف آقایان محترم قزلباش در امام باره (حسینیّه) رسالدار منعقد و بر قرار شد. از اول صبح عموم طبقات مختلفه به آن مجلس با شکوه هجوم آورده، چهار ساعت به ظهر مانده داعی باتفاق جمع کثیری از علما و رجال شیعه که به منزل آمده بودند جهت شرکت در جشن به امام باره رفتیم. الحق مجلس با شکوهی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- از بین جمیع دوازده ماهه، سال شهر شعبان که مشهور به یمن و خیریت است، صدای خود را به بشارت از میلاد آن حضرت بلند نمود هر گونه هم و غم را از ما زائل و صدای تبریک از هر طرفی برخاست باینکه در سیم ماه شعبان حسین بن علی عليهما‌السلام متولد گردید و لذا صبح ولایت بمیلاد پسر پیغمبر خدا روشن و منور گردید که او کسی است که باب نجات و سبب آمرزش خلایق است. شاخه درخت امامت از او بلند و میوه های درخشنده ولایت نه امام، بعد از او هستند. باغ نبوت از نور او روشن و پر از گل و میوه است. تهنیت بگو بمیلاد آن بزرگوار گروه شیعیان را؛ یعنی آن گروهی که از عیب و ریب به سبب محبت او خالص اند.

بوده. هزاران نفر جمعیت از طبقات مختلفه شیعه و سنی فضای بسیار وسیع امام باره با آن عظمت و تمام اطاقهای بزرگ دو طبقه اطراف را تا میان معبر عمومی حتی بالای بامها را پر نموده بودند.

آقایان محترمین علمای عامه و اهل تسنن به اتفاق جناب حافظ محمّد رشید و شیخ عبد السّلام هم تشریف فرما بودند. از ورود داعی جوش و خروش عجیبی در مجلس برپا شد. با اینکه برای جلوس داعی جایگاه مجلّلی معین نموده بودند، مع ذلک بپاس احترام علمای بزرگ عامه از جایگاه خود صرف نظر نموده، یک سر خدمت ایشان رفتم. بسیار از این عمل داعی که احترام به مقام آنها و دالّ بر خفض جناح و بی غرضی داعی بود، خوش حال شدند.

بعد از معانقه و جلوس، شربت و شیرینی مفصلی به مجلس آوردند. بعد از صرف شربت و شیرینی، دو نفر مداح، مدیحه سرایی قابل تمجید به لسان اردو و پارسی نمودند. آن گاه جناب سردار عبد الصمد خان که از رجال نامی شیعه پیشاور بودند با جماعتی از محترمین قزلباش آمدند و از داعی درخواست منبر نمودند که چون روز عید است، جماعت حاضرین به انتظار عیدی از شما آماده اند که از بیانات منبری خود به آنها عیدی بدهید.

هرچند داعی امتناع نمودم، بر اصرار آنها افزوده شد. عاقبت جناب حافظ واسطه شدند و گفتند: «چون امروز آخر توقف ما است، میل داریم از منبر شما یادگاری با خود ببریم.» چون به ایشان علاقه پیدا نموده بودم نخواستم تمرد از قول ایشان بنمایم. لذا بپاس احترام ایشان منبر رفتم تا قریب ظهر منبر بودم و بعد از خاتمه منبر و اداء نماز جماعت باتفاق عدّه ای از خواص رجال شیعه و سنی و آقایان مستبصرین عکسی برداشتند (که در صفحات قبل گراور شده و از نظر خوانندگان محترم گذشت) و غذای مفصلی به افتخار ورود شش نفر آقایان محترمین تازه وارد در حوزه شیعیان به عموم داده شد.

اینک متن منبر داعی را هم که مخبرین جراید و مجلات نوشته و در مطبوعات خود انتشار داده بودند چون خالی از فایده نبود، بلکه می توان گفت متمّم و مکمّل بیانات ده شب مناظرات ما بود، لذا برای چاپ باصل کتاب ملحق نمودیم.

منبر

## آغاز منبر

بسم الله الرّحمن الرّحیم

(رَبِّ اشْرَحْ لِي \*صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي\* وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي\* يَفْقَهُوا قَوْلِي).

الحمد لله الاوّل قبل اوّلیّة الاوّلین و الباقی بعد فناء الخلق اجمعین و الصلاة و السّلام علی سرّ الوجود و اوّل کلّ موجود و صاحب لواء الحمد و المقام المحمود الخاتم لما سبق و الفاتح لما انفلق و المعلن الحقّ بالحقّ و الدافع جیشات الاباطیل و الدامغ صولات الاضالیل النبیّ الامّی و الرسول المکّیّ المدنیّ القرشیّ الهاشمیّ الابطحیّ سیّد الاوّلین و الآخرین حبیب اله العالمین ابی القاسم محمّد بن عبد الله خاتم الانبیاء و المرسلین و علی آله الطاهرین و اوصیائه المعصومین شموس سماء العلم و الهدایه و ینابیع الحکمه نوامیس الکبریاء و آیات الله العظمی و لعنه الله علی اعدائهم و مبغضیهم و منکری فضائلهم من الاوّلین و الآخرین من الان الی یوم الدین اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم قال الله الحکیم فی کتابه الکریم (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا) (1).

## آزادی مجاز و حقیقت

یکی از موضوعات مهمه که سالها است رطب اللسان (نقل هر مجلس) عموم گردیده و هر فرقه و قومی برای پیشرفت مرام و مقصد خود اتکای به آن می نمایند، موضوع حرّیّت و آزادی است که اخیراً دست آویز دسته ای از مردمان قصیر الفکر و کوتاه نظر گردیده که روی همین اصل حریّت و آزادی از زیر فرمان قضای جریان انبیای عظام بیرون رفته و از حوزه متدینین خارج گردیدند و حال آنکه نفهمیدند حریّت و آزادی از عبودیّت پروردگار عالمیان و قیود شرایع حقّه و قوانین مقدسه،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ای اهل ایمان فرمان خدا و رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و فرمان داران (از طرف خدا و رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) را اطاعت کنید و چون در چیزی کارتان به گفت وگو و نزاع کشید، به حکم خدا و رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بازگردید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید. این کار (رجوع به حکم خدا و رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) برای شما از هرچه تصور کنید بهتر و خوش عاقبت تر خواهد بود. (سوره نساء، آیه 59).

مخالفت کامل با علم و عقل دارد و چنین حریّت و آزادی، مخلّ آسایش بشر و موجب هرج و مرج و خلاف نظام طبیعی و مردود و مبغوض محقّقین علما و عقلا می باشد.

البته آن حریّت و آزادی که بسیار خوب و ممدوح است عبارت است از: آزادی از عبودیّت مخلوق و تعظیم و پرستش أبنای بشر و اطاعت کورکورانه هم جنسان مانند. خود چنین آزادی از لوازم انسانیّت است؛ چه آنکه انسان فهمیده که به نور عقل منور گردیده و صاحب علم و معرفت می باشد، بایستی از عبودیّت و بندگی مانند خود بر کنار باشد؛ کورکورانه مطیع صرف احدی نگردد که در وادی ضلالت و حیرت سرگردان گردد.

البته باید انسان اشرف مخلوقات سر اطاعت به جایی فرود آورد که قابل و لایق و دلایل عقل و نقل بر او قائم باشد.

بدیهی است ستایش و بندگی منحصراً اختصاص دارد بذات بی زوال حضرت احدیّت -جلّ و علا- که خالق ما و شما و جمیع موجودات عالم است که با دلایل عقلیه، ثابت آمده که مخلوق عاجز در مقابل خالق قادر، آن هم خالقی که ایجاد همه چیز برای او نموده، بایستی خاضع و خاشع و مطیع صرف باشد.

و اطاعت احدی از مخلوقات بر انسان جایز نیست، مگر آن کسی را که خداوند متعال امر باطاعت او نموده باشد و سند محکم ما در اطاعت و فرمانبرداری اشخاص قرآن مجید است. وقتی مراجعه به قرآن مجید و این سند محکم آسمانی می نماییم، می بینیم دستور اطاعت را در آیات چندی کاملاً به ما داده که روی قواعد عقلانی، اطاعت از چه اشخاصی بنماییم و در مقابل چه افرادی سر تعظیم فرود آوریم.

## اطاعت خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اولی الامر واجب است

از جمله در همین آیه شریفه که مطلع عرایض داعی است صریحاً فرموده: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ)؛ یعنی اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و صاحبان امر را.

پس به حکم این آیه شریفه، بعد از اطاعت خداوند متعال، از جنس بشر،

اطاعت پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و صاحبان امر واجب است. در اطاعت أوامر پیغمبر خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عموم جامعه مسلمین متّفقند و احدی انکار این معنا ندارد. فقط اختلافی که بین مسلمانان ایجاد نمودند در معنای اولی الامر است که خداوند در این آیه بعد از اطاعت خود و رسولش اطاعت اولی الامر را واجب قرار داده.

## عقیده اهل تسنن در معنای اولی الامر

برادران عامه و اهل تسنّن را عقیده بر آن است که مراد از اولی الامر در آیه، امرا و فرمانفرمایان و سران لشکرند که شامل حال سلاطین و صاحبان امر (ظاهری) می باشد. فلذا آقایان اهل تسنّن اطاعت امر سلاطین را بر خود واجب می دانند (هرچند متجاهر بفسق و فجور و ظلم باشند!) به دلیل آنکه آنها مشمول آیه اولی الامرند، پس اطاعتشان واجب است!! و حال آنکه چنین عقیده ای با دلایل عقل و نقل، باطل است که این مجلس مختصر با ضیق وقت اجازه نمی دهد که به تمام دلایل بر بطلان عقیده آنها استشهاد نمایم. اقلاً یک ماه وقت می خواهد تا به تفصیل بپردازیم، ولی من باب ما لا یدرک کلّه لا یترک کلّه؛ (1)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آب دریا را اگر نتوان کشید |  | لیک بهر تشنگی باید چشید |

با اجازه آقایان محترم برای اثبات هدف و مقصد خود مختصراً در اطراف این موضوع بحث می نمایم تا اهل انصاف قضاوت عادلانه نموده کشف حقیقت گردد.

## صاحبان امر بر سه قسمند

بدیهی است امرا و سلاطین که در جامعه فرمان روایی می نمایند، از سه حال بیرون نیستند: یا منصوب بالاجماع یا غالب بالقدرة یا منصوب من جانب اللّه اند.

اما طریقه اول که اگر مسلمین اجماع بر فردی نموده و او را بامارت بر قرار نمودند اطاعتش مانند اطاعت خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم واجب باشد، دلیل مثبت عقلانی ندارد که مسلمانان بتوانند عموماً اتّفاق کنند بر یک فرد کامل عیار و پاکی و او را به

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تگر نمی توانی تمام چیزی را به دست آوری، همه آن را رها مکن (آن چه را که میتوانی به دست آور).

امارت بر قرار نمایند؛ برای آنکه مسلمین هر قدر قوی الفهم باشند، به ظواهر حالات می نگرند و از بواطن اشخاص که در چه عقیده هستند، بی خبرند.

## بنی اسرائیل منتخب جناب موسی عليه‌السلام فاسد در آمدند

هر قدر مسلمین عاقل و دانا باشند، در امر انتخابات قطعاً روی موازین ظاهریه از حضرت موسی کلیم اللّه -علی نبینا و آله و عليه‌السلام - که از انبیاء اولو العزم است، عالم تر نمی باشند و عقول همه آنها از عقل کامل فرستاده خدا بالاتر نخواهد بود. حضرت موسی از میان هزاران عقلا و دانشمندان بنی اسرائیل، هفتاد نفر را روی حسن ظواهر انتخاب نمود (چون أنبیا مأمور به ظواهر بودند، به بواطن اشخاص نظر نمی کردند. همان حسن ظاهر را مدار اعتبار قرار می دادند) و به طور سینا برد. در موقع امتحان همگی فاسد در آمدند و هلاک شدند معلوم شد از اول صاحبان عقیده صحیح ثابت قلبی نبودند. منتها در موقع امتحان پرده بالا رفت و آنچه در باطن داشتند، آشکار شد؛ چنانچه قرآن مجید اشاره به این معنا نموده در آیه 155 از سوره 7 (اعراف).

## بشر قادر نیست انتخاب امیر صالح کامل نماید

پس جایی که منتخبین کلیم الله، پیغمبر خدا، فاسد و کافر از جلد درآیند و به وسیله صاعقه به عذاب حق تعالی معذّب گردند، سایر افراد بشر به طریق اولا قدرت بر انتخاب امرای صالح کامل ندارند؛ چه آنکه ممکن است منتخب ظاهر الصلاح آنها در واقع و باطن کافر یا فاسق باشند و ظاهراً سالوسی نموده بعد از جلوس بر اریکه سلطنت و امارت جلد ظاهر الصّلاحی را انداخته، بی پرده مقاصد سیئه خود را تدریجاً اجرا نمایند، چنانچه در بسیاری از سلاطین و امرا (حتی نمایندگان مجلس شورای ملی) این امر دیده شده است و قطعاً اطاعت چنین امیر و پادشاهی موجب اضمحلال دین و ضیاع حقوق مردم و محو آثار اسلام خواهد بود.

## سلاطین و امرا اولی الامر نمی باشند

هرگز عقل باور نمی کند که خداوند متعال اطاعت امر سلاطین و صاحبان امر ظالم و فاسق فاجری را قرین اطاعت خود و رسولش قرار دهد. پس بطلان این عقیده و رویه بارز و آشکار است.

و علاوه اگر این حق اجماع امت، شرعی باشد، اولی الامر باید در هر زمان با انتخاب حقیقی ملل اسلامی باشد و اختصاص به ملتی دون ملت دیگر نداشته باشد. این حق شرعی تمام افراد جامعه مسلمین است که در هر گوشه و کنار عالم، فردی یا افرادی از مسلمانان در شهر و یا قریه ای سکنا داشته باشند باید در آن انتخاب رأی بدهند و در تعیین صاحب امر شرکت نمایند؛ نه آنکه دسته ای در شهری یا مملکتی رای بدهند رأی آنها اجباراً مطاع باشد و سایر عقلاء و افراد برجسته مسلمین مجبوراً تسلیم گردند و اگر جمعیتی نظر مخالفتی داشته باشد، آنها را رافضی و مشرک خوانند و قتلشان را واجب بدانند.

چنان چه صفحات تاریخ 1300 ساله اسلام را مطالعه نماییم، می بینیم که چنین اجماعی بعد از خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در هیچ زمانی واقع نشده که تمام مسلمین موجود در عالم یا نمایندگان حقیقی آنها مجتمعاً رأی داده باشند. پس عقیده به اجماع در هیچ دوره ای لباس عمل نپوشیده و نخواهد پوشید؛ مخصوصاً امروزه که بلاد مسلمین قطعه قطعه و ممالک اسلامی متعدّد و هر یک امیر و پادشاهی دارند.

اگر بنا شود اهالی هر مملکتی پادشاه و صاحب امر مستقلی برای خود انتخاب نمایند، گذشته از آنکه در هر زمانی اولی الامر متعدد خواهد بود و هیچ یک از ممالک زیر فرمان پادشاه و اولی الامر مملکت دیگر نخواهند رفت؛ چنانچه بین آنها هم خلاف و اختلافی واقع شود و نائره حرب بینهما مشتعل گردد (چنانچه مکرر در تاریخ اسلام واقع شده) مسلمانان بلاتکلیف خواهند بود؛ چه آنکه هر دو دسته از مسلمانان اطاعةً لامر اولی الامر خود، ناچار بجان هم افتاده و برادران مسلمان خود را بکشند. آیا هر دو دسته از مسلمانان در برادرکشی مثاب، و قاتل و مقتول اهل بهشت خواهند بود؟!

حاشا که اسلام و شارع مقدس چنین دستوری داده! هرگز اسلام دین جامع

کامل عقل پسند، امر به چیزی نمی کند که مورد انکار عقلا و قابل عمل و اجرا نباشد، به علاوه سبب ایجاد تفرقه و جدایی مسلمانان گردد.

پس اولی الامری که خداوند امر به اطاعت آنها نموده، منسوب به اجماع نخواهند بود؛ چنانچه در لیالی ماضیه، در مجلس بحث خصوصی با حضور علما و دانشمندان فریقین (شیعه و سنی) بطلان اجماع را عقلاً و نقلاً ثابت نمودیم که در صفحات جراید و مجلات درج گردیده؛ لابد به نظر آقایان محترمی که در آن جلسات حاضر نبودند، رسیده است.

## هر سلطان و امیر با قدرتی اولی الامر نمی باشد

و اما قسم دوم که منسوب بالقدرة است؛ یعنی هر امیر و سلطان و خلیفه سفاک خونخوار فاجری که بقهر و غلبه و سر نیزه و دسیسه بازی بر مردم مسلّط و صاحب امر نافذ باشد، اطاعتش واجب گردد. چگونه عقل زیر بار رود و تسلیم به این عقیده بی معنا گردد که اطاعت امرا و سلاطین و یا خلفای سفاک بی باک و فاسق فاجر، مانند اطاعت خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم واجب باشد؟!

اگر امر چنین است، چگونه علما و مورخین و منقدین از اکابر علمای عامه خلفا و امرای سفاک ظالم را در کتب و دفاتر خود تقبیح می نمایند؛ مانند معاویه و یزید پلید سفاک و زیاد بن أبیه و عبید اللّه و حجاج و ابو سلمه و ابو مسلم و غیر آنها.

و اگر فی الواقع کسی از راه لجاج بخواهد بگوید: اطاعت این قبیل أشخاص وقتی آمر و نافذ و سلطان و خلیفه بر مسلمین شدند واجب است (چنانچه بعض از علمای عامه گفته اند) قطعاً چنین اطاعتی بر خلاف نصّ صریح قرآن مجید و کتاب محکم آسمانی می باشد؛ زیرا خداوند متعال در آیات چندی از قرآن مجید، کفّار و فسّاق و ظالمین را مورد لعن قرار داده و مسلمین را منع از اطاعت آنها نموده. پس چگونه در این آیه شریفه امر می کند که اولی الامر (فاسق فاجر ظالم بلکه کافر) را اطاعت کنند!!

بدیهی است نسبت دو قول متضاد بذات اقدس پروردگار، از اقبح قبایح

می باشد و حال آنکه فخر رازی(1) که از اکابر علمای عامه است، در تفسیر این آیه شریفه صریحاً گوید: «قطعاً بایستی اولی الامر، معصوم از گناه باشد و الاّ خداوند اطاعت او را در ردیف اطاعت خود و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خاتم قرار نمی داد.»

پس وقتی با همین مختصر دلایل، بطلان این دو عقیده ثابت شد که ممکن نیست اولی الامر منصوب بالاجماع یا منصوب بالقدرة باشد، ثابت می ماند قسم سیم که حتماً بایستی اولی الامر منصوب و منصوص من جانب الله باشد- فثبت المطلوب.

## اولی الامر منصوب و منصوص من جانب الله باشد

همین است عقیده شیعه امامیه اثناعشریه که می گویند: چون اولی الامر بایستی مانند پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مهذب و منزه از جمیع صفات رذیله و اخلاق فاسده، و معصوم از تمام کبایر و صغایر ظاهراً و باطناً باشند و چون علم به بواطن امورهم احدی جز خدای تعالی ذاتاً و استقلالاً ندارد، پس باید خدای تعالی اولی الامر را معین نماید. همان خدایی که رسول را از میان خلق برگزیده و به رسالت می فرستد، اولی الامر را هم بایستی ذات اقدس او -جل و علا- انتخاب نموده و به مردم معرفی نماید.

علاوه بر این قبیل دلایل که از خارج اثبات مرام می نماید، صراحت ظاهر خود آیه حکم می کند که اولی الامر کسی باید باشد که واجد جمیع صفات رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باشد، الاّ ما خرج بالدّلیل که آن مقام وحی و رسالت است.

و چون عالم به جمیع صفات بشریت جز ذات پروردگار دیگری نیست، پس حق انتخاب مخصوص به ذات او -جل و علا- می باشد. فلذا در آیه شریفه برای فرق بین واجب و ممکن دو اطیعوا آورده که می فرماید: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ)؛ خدا را اطاعت کنید به نحوی که او را واجب الوجود بالذات بدانید که آنچه از هستی صفات دارد، از قبیل حیات و علم و حکمت و قدرت و غیر آنها از خود او و عین ذات او می باشد؛ و اطاعت کنید پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به نحوی که او را ممکن الوجود و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسیر رازی، ج10، ص142.

عبد صالح و واجد جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده بدانید که تمام آن صفات از جانب واجب الوجود باو افاضه شده است.

ولی وقتی به معرفی اولی الامر می رسد کلمه اطیعوا نمی آورد، فقط با یک واو عاطفه اولی الامر را معرفی می نماید و در این واو، لطیفه ای است که می خواهد بمردمان منور الفکر روشن ضمیر بفهماند که اولی الامر آن کس است که واجد باشد هرچه را رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم واجد بوده است، مگر آنچه به دلیل فاقد است از قبیل نزول وحی و استقلال در ابلاغ رسالت خلاصه آنچه رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داشته اولی الامر نیز باید داشته باشد مگر مقام رسالت و نبوت، پس اطاعت اولی الامر از سنخ اطاعت رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می باشد. فقط شأن اولی الامر این است که مجری احکام و نگاهبان دین و قوانین شرع سید المرسلین صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باشد. فلذا جامعه شیعه امامیه معتقدند که مراد از اولی الامر ائمه اثنی عشر عليهم‌السلام از نسل پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و عترت طاهره آن حضرت می باشند که آنها امیر المؤمنین علی عليه‌السلام از عترت و اهل بیت پیغمبر و یازده فرزند بزرگوار آن حضرت هستند.

و این آیه شریفه بزرگتر دلیل شیعه و جامعه امامیه بر اثبات امامت أئمه اثنی عشر عليهم‌السلام می باشد.

علاوه بر آیات کثیره دیگر که مورد استدلال ما می باشد که هر یک به جهتی از جهات اثبات مرام می نماید، از قبیل آیه 124 سوره 2 (بقره) (قٰالَ إِنِّی جٰاعِلُکَ لِلنّٰاسِ إِمٰاماً قٰالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قٰالَ لاٰ یَنٰالُ عَهْدِی الظّٰالِمِینَ) (1).

و آیه 6 سوره 33 (احزاب) (اَلنَّبِیُّ أَوْلیٰ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوٰاجُهُ أُمَّهٰاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحٰامِ بَعْضُهُمْ أَوْلیٰ بِبَعْضٍ فِی کِتٰابِ اللّٰهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُهٰاجِرِینَ) (2).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- خدای تعالی(به ابراهیم عليه‌السلام)فرمود: «من تو را امام و پیشوای خلق قرار دادم.» ابراهیم عليه‌السلام عرض کرد: این امامت و پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا خواهی کرد؟» فرمود: «آری اگر صالح و شایسته آن باشند؛ که عهد من (امامت) هرگز به مردم ستمکار نخواهد رسید.»

2- پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اولا و سزاوارتر بمؤمنان است از خود آنها، و زنان پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (در اطاعت و عطوفت و حرمت نکاح) به حکم مادر مؤمنان هستند و خویشاوندان نسبی شخص بعضی بر بعض دیگر در کتاب خدا مقدمند از مؤمنین و مهاجرین.

و آیه 119 سوره 9 (توبه) (یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ کُونُوا مَعَ الصّٰادِقِینَ) (1).

و آیه 7 سوره 13 (رعد) (إِنَّمٰا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ) (2).

و آیه 153 سوره 6 (انعام) (وَ أَنَّ هٰذٰا صِرٰاطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لاٰ تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ) (3).

و آیه 181 سوره 7 (اعراف) (وَ مِمَّنْ خَلَقْنٰا أُمَّهٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ) (4).

و آیه 103 سوره 3 (آل عمران) (وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِیعاً وَ لاٰ تَفَرَّقُوا) (5).

و آیه 43 سوره 16 (نحل) (فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ) (6).

و آیه 33 سوره 33 (احزاب) (إِنَّمٰا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً) (7).

و آیه 33 و34 سوره 3 (آل عمران) (إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفیٰ آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْرٰاهِیمَ وَ آلَ عِمْرٰانَ عَلَی الْعٰالَمِینَ ذُرِّیَّهً بَعْضُهٰا مِنْ بَعْضٍ) (8).

و آیه 32 سوره 35 (فاطر) (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتٰابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنٰا مِنْ عِبٰادِنٰا) (9).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ای اهل ایمان، خدا ترس باشید و به مردان راست گو بپیوندید و پیرو آنها باشید.

2- جز این نیست که وظیفه تو انذار و ترسانیدن (از نافرمانی خدا است) و هر قومی را از طرف خدا راهنمایی است.

3- این است راه راست که راه من است؛ پس پیروی کنید آن را و از راههای دیگر که موجب تفرقه شما است، جز از راه خدا متابعت نکنید.

4- و از خلقی که آفریده ایم فرقه ای بحق هدایت می یابند و از باطل همیشه بحق بازمیگردند (که مراد پیشوایان دین و ائمه معصومین اند).

5- همگی به رشته دین خدا (و ولایت عترت طاهره) چنگ زده، به راه های متفرق نروید.

6- از اهل ذکر (قرآن) (که خاندان محمد و آل محمد عليهم‌السلام اجمعین اند) بپرسید، اگر شما نمی دانید.

7- جز این نیست که مشیت خداوند تعلق گرفته که رجس هر آلایش را از شما خانواده نبوت ببرد شما را از هر عیب، پاک و منزه گرداند.

8- به حقیقت خدا برگزید آدم عليه‌السلام و نوح عليه‌السلام و خانواده ابراهیم عليه‌السلام و خانواده عمران را بر جهانیان و فرزندان بعض از آنها را بر بعض دیگر.

9- پس (از آن پیغمبران سلف) ما آنان را که از بندگان خود برگزیدیم (یعنی محمد و عترت طاهره او عليهم‌السلام) وارث علم قرآن گردانیدیم.

آیه 35 سوره 24 (نور) (اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکٰاهٍ فِیهٰا مِصْبٰاحٌ الْمِصْبٰاحُ فِی زُجٰاجَهٍ الزُّجٰاجَهُ کَأَنَّهٰا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوقَدُ مِنْ شَجَرَهٍ مُبٰارَکَهٍ زَیْتُونَهٍ لاٰ شَرْقِیَّهٍ وَ لاٰ غَرْبِیَّهٍ یَکٰادُ زَیْتُهٰا یُضِیءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نٰارٌ نُورٌ عَلیٰ نُورٍ یَهْدِی اللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشٰاءُ) (1).

و آیات بسیار دیگر که وقت مجلس اقتضای ذکر تمامی آنها را ندارد، تا آنجا که خطیب خوارزمی در مناقب(2) و امام احمد در مسند(3) و حافظ ابو نعیم در ما نزل من القرآن فی علی و حافظ ابو بکر شیرازی در نزول القرآن فی أمیرالمؤمنین(4) آورده اند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «ربع قرآن درباره ما اهل بیت نازل شده.»

و نیز حافظ ابو نعیم در ما نزل من القرآن فی علی و احمد حنبل در مسند(5) و واحدی در اسباب النزول(6) و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول(7) و ابن عساکر(8) و محدث شام در تاریخ خود و حافظ ابو بکر شیرازی در نزول القرآن فی امیر المؤمنین عليه‌السلام(9) و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب(10) و خواجه کلان سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة(11) از طبرانی نقل می نمایند از ابن عباس (حبر امت)

که فرمود: نزلت فی علیّ اکثر من ثلاثمائة آیة فی مدحه (12).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- خدا نور (وجود بخش) آسمان ها و زمین است. داستان نورش به مشکاتی ماند که در آن چراغی روشن باشد و آن چراغ در میان شیشه ای که تلألؤ آن گویی ستاره ای است درخشان و روشن از درخت مبارک زیتون که با آنکه شرقی و غربی نیست، شرق و غرب جهان بدان فروزانست و بی آنکه آتشی زیت آن را بر افروزد، خود به خود جهانی را روشنی بخشد که پرتو آن نور حقیقت بر روی نور قرار گرفته و خدا هر که را خواهد به نور خود (و اشراقات وحی خویش) هدایت کند.

2- مناقب خوارزمی، ص99. 3- مسند احمد، ج3، ص221.

4- نزول القرآن فی امیر المؤمنین، ص. 5- مسند احمد، ج3، ص221.

6- اسباب النزول، ص198، 247. 7- مطالب السؤول، ج، ص112.

8- تاریخ دمشق، ج4، ص364. 9- نزول القرآن فی علی، ص217.

10- کفایة الطالب. 213، با62. 11- ینابیع المودة، ج1، ص377؛ ج2، ص406.

12- زیاده از سیصد آیه در مدح علی عليه‌السلام نازل گردیده.

و البته در اطراف هر یک از این آیات، اقلاً بایستی چند ساعتی صحبت نمود که به واسطه نبودن وقت، فقط به طور فهرست بعض از آنها را قرائت نمودم تا اهل فن به کتب اکابر علمای عامه از قبیل تفاسیر امام فخر رازی و امام ثعلبی و زمخشری و جلال الدین سیوطی و طبری و نیشابوری و واحدی و کتابهای فرائد السمطین حموینی و صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابی داود و جمع بین الصحیحین حمیدی و مسند امام احمد بن حنبل و صواعق ابن حجر و شرف المصطفی خرگوشی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و حلیة الاولیاء حافظ ابو نعیم و مفاتیح الاسرار شهرستانی و مناقب خوارزمی و فصول المهمه مالکی و شواهد التنزیل حاکم ابو القاسم و استیعاب ابن عبد البر و سقیفه جوهری و ینابیع الموده خواجه کلان حنفی و مودة القربی همدانی و ما نزل من القرآن فی علی، اصفهانی و مطالب السؤول محمّد بن طلحه شافعی و نهایة ابن اثیر و کفایة الطالب گنجی شافعی و نزول القرآن فی امیر المؤمنین ابو بکر شیرازی و رشفه الصادی سید ابی بکر بن شهاب الدین العلوی و غیر آنها را مراجعه و با دیده تحقیق بنگرند تا حقیقت بر آنها کشف گردد.

خلاصه خوب است اطاله کلام ندهم و آیه اول مجلس را که ادلّ دلایل آوردیم ذکر نماییم: که عرض کردم عقیده جامعه شیعه امامیه این است که مراد از اولی الامر در آیه شریفه طبق دلایل عقلیه و براهین نقلیه أئمه اثنی عشر عليهم‌السلام اند.

اما دلایل عقلیه بر این معنا بسیار است که وقت مجلس مقتضی ذکر تمامی آنها نیست ولی به حکم قرینه ثابت است اولی الامری که اطاعتش توأم با اطاعت خدا و پیغمبر است، بایستی معصوم از خطاء باشد؛ چنانچه امام فخر رازی هم در تفسیرش اقرار به این معنا نموده که اگر گفته شود اولی الامر معصوم نیست، اجتماع نقیضین خواهد شد و آن محال است (1).

و دیگر آنکه اولی الامر باید اعلم و افضل و اورع و اتقی و اکمل من فی الارض باشد تا واجد صفات پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گردیده اطاعتش از هر حیث واجب آید.

این صفات در میان امت جز درباره أئمه اثنی عشر عليهم‌السلام (به تصدیق اکابر علمای عامه) گفته نشده. مقام عصمتشان طوری است که خداوند در آیه تطهیر شهادت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسیر فخر رازی، ج10، ص144.

به این معنا داده است.

و اخبار بسیاری در کتب معتبره اکابر علمای اهل تسنن در عصمت آن خاندان جلیل ذکر گردیده من باب نمونه، بچند خبری از اکابر علمای اهل تسنّن تبرک می جویم.

## اخبار در عصمت ائمه از طرق عامه

از جمله شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة و شیخ الاسلام حموینی در فرائد السمطین از ابن عباس روایت نموده اند که گفت: سمعت رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم یقول انا و علیّ و الحسن و الحسین و تسعه من ولد الحسین مطهّرون معصومون (1).

و از سلمان فارسی نقل می نمایند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست بر کتف حسین عليه‌السلام گذارد و فرمود: انّه الامام بن الامام تسعه من صلبه أئمه ابرار امناء معصومون (2).

و از زید بن ثابت روایت نموده که آن حضرت فرمود: و انّه لیخرج من صلب الحسین أئمّه ابرار امناء معصومون قوّامون بالقسط (3).

و از عمر بن حصین نقل می کند که گفت از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنیدم که به علی عليه‌السلام فرمود: انت وارث علمی و انت الامام و الخلیفه بعدی تعلّم الناس ما لا یعلمون و انت ابو سبطی و زوج ابنتی و من ذریتکم العتره الائمه المعصومین (4).

از این قبیل اخبار از طرق اکابر علمای عامه بسیار رسیده که برای نمونه در این

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- شنیدم از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که فرمود: «من و علی و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین عليهم‌السلام همگی پاک و پاکیزه و معصوم (از جمیع صغایر و کبایر و اخلاق رذیله) می باشیم. (ینابیع المودة، ج2، ص316، ح910، فرائد السمطین، ج2، ص313، ح563).

2- به درستی که او امام پسر امام و نه نفر از صلب او امامان و نیکوکاران امنای با عصمت اند. (کفایة الاثر، ص45؛ عنه بحار الانوار، ج36، ص304؛ فضایل امیر المومنین عليه‌السلام (ابن عقده)، ص155).

3- هرآینه بیرون می آید از صلب حسین امامان نیکوکار، امنای با عصمت کارگذاران به عدل و داد. (کفایة الاثر، ص95).

4- تو وارث علم منی و تویی امام و خلیفه بعد از من. یاد می دهی بمردم چیزی که نمی دانند و توئی پدر دو دختر زاده من و شوهر دختر من و ذریه شما است عترت پاک و امامان با عصمت. (کفایة الاقر، ص132؛ بحار الانوار، ج36، ص330).

وقت مختصر کفایت می کند.

و اما درباره علم آنها نیز اخبار بسیاری از طرق اهل سنت و جماعت وارد است که در لیالی گذشته و جلسات خصوصی در این باب بحث مفصّل نمودیم. لا بد بنظر محترم آقایان در جراید و مجلات رسیده. امروز هم برای نمونه به نقل چند خبر اکتفا می کنیم.

## اشاره به علم عترت و اهل بیت طهارت عليهم‌السلام

ابو اسحاق شیخ الاسلام حموینی در فرائد السمطین(1) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیةالاولیاء(2) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(3) از ابن عبّاس روایت می نمایند که فرمود رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: «عترت من از طینت من آفریده شده اند و خدای تعالی علم و فهم به ایشان کرامت فرموده؛ وای بر کسی که ایشان را تکذیب نماید!»

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(4) و صاحب کتاب سیر الصحابه از حذیفة بن اسید روایت کرده اند که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بعد از ادای خطبه مفصل و حمد و ثناء حق تعالی فرمودند: انّی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی ان تمسّکتم بهما فقد نجوتم. طبرانی با این زیادتی نقل می نماید که فرمود: فلا تقدموهما فتهلکوا و لا تقصروا عنهم فتهلکوا و لا تعلّموهم فانّهم اعلم منکم (5).

به روایت دیگر از حذیفة بن اسید نیز نقل می کند که آن حضرت فرمود: الائمّة بعدی من عترتی عدد نقباء بنی اسرائیل تسعة من صلب الحسین اعطاهم اللّه علمی و فهمی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- فرائد السمطین، ج1، ص53، ح18.

2- حلیة الاولیاء، ج1، ص86.

3- شرح نهج البلاغة، ج9، ص170.

4- شرح نهج البلاغه، ج6، ص375- المعجم الکبیر، ج3، ص66 و ج5، ص167.

5- دو چیز نفیس بزرگ را در میان شما می گذارم که اگر به این دو چیز تمسک جویید نجات یابید: یکی قرآن مجید و دیگری عترت منند. آنگاه فرمود: «امت بر ایشان سبقت نجویید و تقصیر و کوتاهی نکنید از آنها که هلاک خواهید شد. به ایشان یاد ندهید و تعلیم ننمایید که ایشان از شما داناترند.» (معجم الکبیر، ج5، ص167).

فلا تعلّموهم فانّهم اعلم منکم اتّبعوهم فانّهم مع الحقّ و الحقّ معهم (1).

اینها مختصری از دلایلی است که اکابر علمای عامه و اهل تسنّن بر اثبات علم و عصمت ائمه اثنا عشر ما نقل نموده اند که تقویت می کند دلایل عقلیه را.

## اشکال در اینکه چرا اسامی أئمه عليهم‌السلام در قرآن نیامده

بعضی بازیگران یا اشکال تراشها ایجاد شبهه نموده و در دسترس عموم قرار داده اند که اگر أئمه اثنا عشر شیعیان بر حقّند، چرا اسامی آنها در قرآن مجید که سند محکم دیانت است، ذکر نگردیده دیشب گذشته هم برادران عزیزم در مجلس خصوصی همین سؤال را از داعی نمودند چون وقت گذشته بود جواب را موکول به امروز نمودم. اینک که به اصرار آقایان منبر آمدم و مقتضی موجود گردیده، با توجّهات خاصّه پروردگار رفع اشکال می نمایم.

مقدمه عرض می کنم اشتباه بزرگی دامنگیر دسته ای از مردمان قصیر الفکر گردیده که گمان می کنند جزئیات جمیع امور در قرآن مجید موجود است و حال آنکه قرآن مجید که کتاب محکم آسمانی است، بسیار مجمل و مختصر و موجز نازل گردیده. فقط متعرض کلّیات امور است، ولی جزییات امور را موکول به بیان مبیّن که رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است نموده؛ چنانچه در آیه 7 سوره 59 (حشر)می فرماید: (وَ مٰا آتٰاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) (2).

فلذا وقتی به احکام و قوانین اسلام از طهارت تا دیات می نگریم، می بینیم که در قرآن مجید کلیات آنها ذکر گردیده ولی شرح و بیان آنها را پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- امامان بعد از من از عترت من به عدد نقبای بنی اسرائیلند (یعنی دوازده نفر)، نه نفر از صلب حسین اند اعطاء نموده است خداوند به آنها علم و فهم مرا. پس به آنها یاد ندهید و تعلیم ننمایید. به درستی که آنها اعلم از شما می باشند. متابعت کنید آنها را پس بدرستی که آنها با حق و حق با آنها می باشد. (غایة المرام، ج2، ص321).

2- آنچه رسول حق به شما دستور دهد (و عطا کند) بگیرید و هرچه نهی کند شما را از آن، واگذارید.

## جواب از اشکال

اولاً آقایانی که اشکال تراشی می کنند و می گویند چون اسامی و عدد امامان اثنا عشر عليهم‌السلام در قرآن مجید نیست، ما قبول نداریم و اطاعت نمی کنیم چیزی را که در قرآن نمی باشد، باید به آنها گفت که اگر امر چنین باشد که هرچه در قرآن مجید نام برده نشده و صراحت ندارد و جزییات او ذکر نگردیده باید متروک گردد، پس آقایان باید ترک نمایند تبعیّت و پیروی از خلفای راشدین و خلفاء اموی و عباسی و غیرهم را، چه آنکه در قرآن مجید آیه ای که اشاره به مقام خلافت خلفای راشدین (غیر از علی بن أبی طالب عليه‌السلام) و خلفای اموی و عباسی و طریقه اجماع و اختیار امت در تعیین خلافت و عدد و اسامی آنها نیامده، پس روی چه اصل و قاعده تبعیت از آنها نموده و مخالفین آنها را رافضی و مشرک و کافر می خوانند؟!

و از اینها گذشته، اگر امر چنین باشد که هرچه در قرآن مجید ذکر و نامی از آنها نشده بایستی متروک گردد، قطعاً آقایان باید تارک جمیع عبادات و احکام گردند؛ زیرا جزییات هیچ یک از آنها در قرآن مجید ذکر نگردیده.

## عدد رکعات و اجزای نماز در قرآن نیامده

برای نمونه نماز را که اصل اولیه از فروع دین است که باتفاق فریقین رسول اکرم سفارشات و تأکیدات بلیغه در آن باب نموده تا آنجا که فرموده: الصلوة عمود الدین ان قبلت قبل ما سواها و ان ردّت ردّ ما سواها (1). مورد مطالعه قرار داده، می بینیم در قرآن مجید ابداً ذکری از عدد رکعات نمازها و طریق اداء آنها از حمد و سوره و رکوع و سجود و ذکر و تشهد نشده. پس بایستی نمازها را ترک کرد چون در قرآن مجید ذکری از اجزاء آن نیامده!!

و حال آنکه این طور نیست. در قرآن مجید فقط کلمه صلات مجملاً آمده اقم الصلاه، اقام الصلاه، اقیموا الصلاه ولی تعیین عدد رکعات و سایر أرکان از واجبات و مستحباتش در بیان مبیّن است که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می باشد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- نماز ستون و نگهبان دین است؛ اگر نماز قبول شد، ما سوای آن قبول و اگر نماز رد شد، ما سوای آن هرچه هست رد می گردد.

همین قسم است سایر احکام و قوانین دین که کلیات آنها در قرآن مجید آمده و جزئیات و شرائط و دستورات آنها در بیان رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می باشد.

پس همان قسمی که کلمه صلات موجزاً در قرآن آمده ولی تشریح معنای صلاه و تعیین اعداد رکعات و سایر اجزاء و دستوراتش را پیغمبر داده و ما موظّف عمل به آن دستورات هستیم، همین قسم راجع به امامت و خلافت بعد از خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هم در قرآن مجید موجزاً و مجملاً فرموده (أُولِي الْأَمْرِ مِنْکُمْ)؛ یعنی بعد از اطاعت خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اطاعت کنید صاحبان امر را.

بدیهی است مفسرین مسلمین از شیعه و سنی، از پیش خود نمی توانند اولی الامر را معنا کنند؛ چنانچه کلمه صلات را نمی توانند به میل و اراده خود معنا کنند؛ زیرا در حدیث روات فریقین است که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: من فسّر القرآن برأیه فمقعده فی النار (1).

البته هر مسلمان عاقلی باید مراجعه کند به بیان مبیّن قرآن، ببیند آیا از مبیّن قرآن مجید خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در معنای اولی الامر خبری رسیده؛ از آن حضرت سؤالی شده یا نه. اگر سؤالی شده و حضرت رسول اکرم که مبیّن قرآن مجید است، جوابی داده، بر جامعه امت واجب است ترک عادت و تعصب نموده، تبعیّت و اطاعت نمایند گفتار و بیان آن حضرت را.

مدت مدیدی است که تفاسیر و کتب اخبار شیعه و سنی را کاملاً مطالعه نمودم، به حدیثی که دلالت کند بر اینکه رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده باشد مراد از اولی الامر امراء و سلاطین اند بر نخوردم. ولی بر عکس، اخبار بسیاری در کتب فریقین (شیعه و سنی) موجود است که نقل نموده اند از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم معنای اولی الامر را سؤال نمودند، آن حضرت جواب های کافی داده و فرمودند: مراد از اولی الامر علی و یازده فرزند بزرگوار آن حضرت اند.

الحال چند خبری به مقتضای وقت مجلس برای نمونه عرض می کنم، البته متوجه باشید باخبار متواتری که از طرق اکابر علمای شیعه از طریق عترت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- هر کس قرآن را به رأی خود تفسیر کند، پس نشیمن گاه او آتش خواهد بود. (تفسیر صافی، ج1، ص35؛ تفسیر رازی، ج7، ص191).

طاهره عليهم‌السلام و صحابه خاصّ رسیده، ابداً استشهاد نمی نمایم. فقط به ذکر چند خبر از اخبار بسیاری که از طرق آقایان اهل سنت و جماعت رسیده، اکتفا نموده و قضاوت را به ضمیر پاک و روشن آقایان با علم و منطق و انصاف وامی گذارم.

## مراد از اولی الامر علی عليه‌السلام و ائمه از عترت طاهره عليهم‌السلام هستند

1. ابو اسحاق شیخ الاسلام حموینی ابراهیم بن محمّد در فرائد السمطین گوید:

آنچه از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ما رسیده مراد از اولی الامر در آیه شریفه علی بن أبی طالب عليه‌السلام و اهل بیت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستند.

2. عیسی بن یوسف همدانی از ابی الحسن و از سلیم بن قیس از امیر المؤمنین علی عليه‌السلام روایت کرده که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

شریکان من کسانی هستند که خدای تعالی اطاعت ایشان را مقرون باطاعت خود نموده و در حق ایشان (أُولِي الْأَمْرِ مِنْکُمْ) تنزیل فرموده. باید از کلام ایشان بیرون نروید و فرمانبردار ایشان باشید و انقیاد از احکام و أوامر ایشان نمائید-من چون این سخن را شنیدم عرض کردم یا رسول اللّه خبر ده مرا از اولی الامر که آنها چه کسانند فرمود یا علی انت اوّلهم.

3. محمّد بن مؤمن شیرازی که از اعاظم علمای عامه و اهل تسنن بوده است، در رساله اعتقادات روایت می کند که وقتی رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امیر المؤمنین علی عليه‌السلام را در مدینه خلیفه قرار داد آیه شریفه (أُولِي الْأَمْرِ مِنْکُمْ) نازل گردید در شان علی بن أبی طالب عليه‌السلام.

4. خواجه کلان شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب 38 ینابیع المودّة که مخصوص همین آیه قرار داده، از مناقب نقل می نماید که در تفسیر مجاهد است که: انّ هذه الآیه نزلت فی امیر المؤمنین علیّ عليه‌السلام حین خلّفه رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بالمدینه؛(2) یعنی این آیه نازل شده در حق امیر المؤمنین علی عليه‌السلام زمانی که خلیفه قرار داد او را پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ای علی عليه‌السلام! تو اولین آن هایی. (شواهد التنزیل، ج1، ص189).

2- ینابیع المودة، ج1، ص341؛ مناقب آل ابی طالب، ج5، ص13.

مدینه. عرض کرد: «یا رسول اللّه، مرا خلیفه قرار می دهی بر زنها و بچه ها؟» حضرت فرمود: أما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی؛ آیا راضی نیستی که تو از من بمنزله هارون باشی از موسی؟ یعنی همان قسمی که هارون عليه‌السلام را خداوند خلیفه موسی قرار داد تو را هم خلیفه من قرار داد.

5. و از شیخ الاسلام حموینی نقل می کند بسند خودش از سلیم بن قیس هلالی که گفت:

در دوره خلافت عثمان جماعتی از مهاجر و انصار را دیدم نشسته و فضائل خود را نقل می کنند و علی عليه‌السلام در میان آنها ساکت نشسته بود. عرض کردند: «یا علی عليه‌السلام شما هم حرف بزنید.» حضرت فرمودند: «آیا این فضایلی که نقل می کنید، خدای تعالی برای خودتان عطاء فرموده یا به وسیله غیر؟» عرض کردند: «خدا منّت بر ما گذارده بوجود محمّد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم » فرمود: «آیا نمی دانید که پیغمبر فرمود من و اهل بیت من نوری بودیم که سعی می نمودیم بین قدرت خدای تعالی قبل از اینکه خلق کند آدم را به چهارده هزار سال. پس چون آدم را خلق فرمود ان نور را در صلب او قرار داد که بزمین آمد و در پشت نوح قرار داد در میان کشتی و در صلب ابراهیم در میان آتش؛ همین قسم از اصلاب پاک به رحم های پاکیزه از پدرها و مادرهایی که یکی از آنها از حرام نبودند.» سابقین از اهل بدر و أحد گفتند: بلی ما شنیدیم از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم این جملات را» فرمود: «شما را به خدا قسم! می دانید که خداوند در قرآن مجید فضیلت داده است سابق را بر مسبوق و سبقت نگرفته است أحدی بر من در اسلام؟» گفتند: بلی. فرمود: «قسم می دهم شما را به خدا! آیا می دانید وقتی نازل شد آیه شریفه (وَ السّٰابِقُونَ السّٰابِقُونَ أُولٰئِکَ الْمُقَرَّبُونَ) (1) سؤال کردند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را از سابقین و اینکه این آیه در چه چیز نازل گردیده، فرمود: انزلها الله عز و جلّ فی الانبیاء و اوصیائهم فانا افضل الانبیاء و رسله و علیّ وصیّی افضل الاوصیاء؛ نازل گردانید خدای عز و جل این آیه را در حق انبیا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- آنان که در ایمان بر همه پیشی گرفتند (در اطاعت خدا و رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مقام تقدم یافتند) به حقیقت مقربان درگاهند. آیه 10و11 سوره 56 (واقعه).

و اوصیای آنها پس من بهترین انبیاء و رسولان او هستم و علی عليه‌السلام وصی من بهترین اوصیاء می باشد.» آنگاه فرمود: «شما رابه خدا قسم! آیا می دانید وقتی نازل شد آیه (أَطِیعُوا اللّٰهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ) (1)و آیه (إِنَّمٰا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاٰهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکٰاهَ وَ هُمْ رٰاکِعُونَ) (2) و آیه (وَ لَمْ یَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ لاٰ رَسُولِهِ وَ لاَ الْمُؤْمِنِینَ وَلِیجَهً) (3)، خدای متعال امر فرمود پیغمبرش را که معرفی نماید ولات امر را و تفسیر نماید بر آنها ولایت را همان قسمی که تفسیر نمود برای آنها نماز و زکاه و حج را؟» پس نصب نمود مرا بر مردم در غدیر خم و فرمود:

ایها الناس بدرستی که خداوند جل جلاله مرا به رسالت فرستاد. تنگ شد سینه من گمان کردم مرا تکذیب می نمایند. آنگاه فرمود: ا تعلمون انّ الله عزّ و جلّ مولای و انا مولی المؤمنین و انا اولی بهم من انفسهم؛ آیا می دانید که خدای عز و جل مولای من و من مولای مؤمنین هستم و من اولی به تصرف هستم به آنها از نفس های آنها؟

عرض کردند: «بلی یا رسول اللّه». پس دست مرا گرفت و فرمود:

من کنت مولاه فعلیّ مولاه اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه؛ یعنی هر کس را من مولی و اولی به تصرف به او هستم، پس علی عليه‌السلام مولی و اولی به تصرف در او می باشد. خدایا دوست به دار کسی که علی عليه‌السلام را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که علی عليه‌السلام را دشمن بدارد.

(این خبر نیز مؤید اخباری است که قبلاً در لیالی ماضیه در جلسات خصوصی عرض کردم کلمه مولا به معنای اولا به تصرف می باشد). سلمان برخاست عرض کرد: «یا رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ولایت علی عليه‌السلام چگونه است؟» فرمود: ولایة علیّ کولائی من کنت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید رسول و فرمان داران (از طرف خدا و رسول را) که صاحبان امرند. آیه 59 سوره 4 (نساء).

2- جز این نیست که اولی به تصرف در امور شما خدا و رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و آن مؤمنانی هستند که نماز بپاداشته و در حال رکوع زکاه می دهند (که به اتفاق مفسرین خاصه و عامه انفاق کننده در حال رکوع علی عليه‌السلام بوده). آیه 55 سوره 5 (مائده).

3- و نگرفتند از غیر خدا و نه رسولش و نه مؤمنین دوست پنهانی. آیه 16 سوره 9 (توبه).

اولی به من نفسه فعلیّ اولی به من نفسه؛ یعنی ولایت علی مثل ولایت من است؛ هر کس را من اولا به تصرف هستم به او از نفس او، پس علی عليه‌السلام اولا به تصرف است به او از نفس او. پس نازل شد آیه ولایت (اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلاٰمَ دِیناً).(1) پس پیغمبر فرمود: الله اکبر با کمال الدین و اتمام النعمة و رضاء ربّی برسالتی و ولایة علیّ بعدی؛ یعنی بزرگ است خدای تعالی که دین را کامل و نعمت را تمام نمود و رضا داد رسالت را برای من و ولایت را برای علی عليه‌السلام بعد از من (این خبر نیز مؤید اخباری است که در لیالی ماضیه در جلسات خصوصی عرض کردم که کلمه مولی به معنی اولا به تصرف می باشد).

عرض کردند: «بیان نما برای ما اوصیای خودت را.» فرمود: علیّ اخی و وارثی و وصیّی و ولیّ کلّ مؤمن من بعدی ثمّ ابنی الحسن ثمّ الحسین ثمّ التسعة من ولد الحسین القرآن معهم و هم مع القرآن لا یفارقونه و لا یفارقهم حتّی یردوا علیّ الحوض؛ یعنی اوصیای من عبارتند از: علی برادر و وارث و وصی من و ولی هر مؤمن بعد، از من پس فرزندان من حسن و حسین عليهما‌السلام پس از آن نه نفر از اولاد حسینند؛ قرآن با آنهاست و آنها با قرآن اند از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض (یعنی در قیامت) بر من وارد شوند.(2)

و بعد از این خبر مفصّل که قسمتی از آن را به اقتضای وقت مجلس عرض نمودم، سه خبر دیگر از مناقب از سلیم بن قیس(3) و عیسی بن السری(4) و ابن معاویه(5) نقل می کند که مراد از اولی الامر، ائمه اثنا عشر و اهل بیت طهارتند.

گمان می کنم برای اثبات معنای اولی الامر همین چند خبری که ذکر نمودیم کافی باشد.

و اما راجع به عدد و شماره و اسامی مقدسه أئمه طاهرین عليهم‌السلام هم فقط بچند خبری که از طرق علمای بزرگ عامه و اهل تسنن نقل شده، استشهاد می نمایم و از

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره مائده، آیه3؛ امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتیم.

2- ینابیع المودة، ج1، ص341-439.

3- کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص101.

4- ینابیع المودة، ج1، ص350، ح5.

5- همان، ج1، ص351، ح6.

اخبار متکاثره متواتره ای که از طریق عترت و اهل بیت طهارت عليهم‌السلام رسیده صرف نظر می نماییم.

## در باب اسامی و اعداد أئمه اثنا عشر عليهم‌السلام

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب 76 ینابیع المودة از فرائد السمطین شیخ الاسلام حموینی از مجاهد از ابن عباس نقل می نماید که مرد یهودی نعثل نام، مشرّف شد خدمت رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مسائل چندی از توحید سؤال نمود. حضرت هم جوابها ی دادند (که به مناسبت ضیق وقت از نقل آنها خودداری می نمایم) آنگاه نعثل به شرف اسلام مشرف گردید. بعد عرض کرد: «یا رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هر پیغمبری وصی داشته و پیغمبر ما موسی بن عمران عليه‌السلام بیوشع بن نون وصیت نموده. ما را خبر ده که وصی شما کیست؟» حضرت فرمود: انّ وصیّی علیّ بن أبی طالب و بعده سبطای الحسن و الحسین تتلوه تسعه أئمة من صلب الحسین؛ یعنی وصی من علی بن أبی طالب عليه‌السلام است و بعد از او دو دخترزاده من حسن و حسین عليهم‌السلام و بعد از ایشان نه نفر امامان از صلب حسین عليه‌السلام می باشند. نعثل عرض کرد: «تمنا دارم اسامی شریفه ایشان را برای من بیان فرمایی.» حضرت فرمود: اذا مضی الحسین فابنه علیّ فاذا مضی علیّ فابنه محمّد فاذا مضی محمّد فابنه جعفر فاذا مضی جعفر فابنه موسی فاذا مضی موسی فابنه علیّ فاذا مضی علیّ فابنه محمّد فاذا مضی محمّد فابنه علیّ فاذا مضی علیّ فابنه الحسن فاذا مضی الحسن فابنه الحجّه محمّد المهدی فهؤلاء اثنا عشر. پس از ذکر اسامی امامان نه گانه و توضیح دادن آنکه هر پدری در گذشت، پسرش به جای پدر امام است تا امام دوازدهم که به نام محمّد مهدی معرفی فرموده، ذیل خبر مفصل است که طریقه شهادت هر یک را سؤال نموده و حضرت جواب داده، آنگاه نعثل گفت: اشهد ان لا اله الاّ اللّه و انّک رسول اللّه و اشهد انّهم الاوصیاء بعدک؛ یعنی شهادت می دهم به وحدانیت خدا و رسالت شما و شهادت می دهم که آن دوازده نفر اوصیای بعد از شما می باشند. هرآینه به تحقیق آنچه فرمودی در کتب انبیای پیشین دیده ام و در وصیت نامه حضرت موسی کاملاً ثبت است.

آن گاه حضرت فرمودند: طوبی لمن احبّهم و اتّبعهم و ویل لمن ابغضهم و خالفهم! یعنی بهشت برای کسی است که آنها را دوست بدارد و متابعت کند و جهنم برای آن کس است که آنها را دشمن بدارد و مخالفت کند. آنگاه نعثل در حضور آن حضرت

اشعاری انشاد نمود و گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صلی اللّه ذو العلی علیک یا خیر البشر |  | انت النبیّ المصطفی و الهاشمیّ المفتخر |
| بکم هدانا ربّنا و فیک نرجوا ما امر |  | و معشر سمّیتهم أئمه اثنی عشر |
| حباهم رب العلی ثم اصطفاهم من کدر |  | قد فاز من والاهم و خاب من عادی الزهر |
| آخرهم یسقی الظما و هو الامام المنتظر |  | و عترتک الاخیار لی و التابعین ما امر |

من کان عنهم معرضا فسوف تصلاه سقر (1)

6. و نیز خواجه کلان در باب 76 ینابیع از مناقب خوارزمی از واثلة بن اسقع ابن قرخاب از جابر بن عبد اللّه انصاری و ابو المفضّل شیبانی از محمّد بن عبد اللّه بن ابراهیم شافعی و او بسند خود از جابر انصاری (که از صحابه خاص رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) بوده است نقل می نماید که گفت:

مردی از یهود به نام جندل بن جنادة بن جبیر خدمت خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشرف شد. بعد از سؤال مسائل توحید و شنیدن جواب های کافی، شهادتین بر زبان جاری و مسلمان شد. آنگاه عرض کرد: شب گذشته در عالم رؤیا خدمت موسی بن عمران رسیدم به من فرمود که: اسلم علی ید محمد خاتم الانبیاء و استمسک اوصیائه من بعده؛ یعنی اسلام بیاور بر دست محمّد خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و متمسّک شو به اوصیاء بعد از او.

حمد خدا را که مرا مشرّف به دین اسلام فرمود. اینک بفرما اوصیای شما کیانند که به آنها متمسّک گردم. حضرت فرمودند: اوصیای من دوازده نفرند. عرض کرد چنین است: من هم همین قسم در توراه یافته ام. ممکن است

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- درود و رحمت خدای بزرگ بر تو باد ای صاحب مقام عالی که بهترین افراد بشری! تو پیغمبر بر گزیده هاشمی نسبی و به آن مفتخری؛ به سبب شما هدایت شدیم و به وسیله تو امید رهایی از آتش دوزخ داریم و جمعیت خلفای شما نامیده شدند اثنا عشر؛ زیرا خدای بزرگ ایشان را بلند رتبه و پاک و پاکیزه از هر عیب و ریب نموده است. نجات می یابد آن کس که بایشان تمسک جوید، هر کس دشمنی با ایشان نماید زیانکار گردد و دوازدهمی آنها که امام منتظر است به ظهور خود شیعیان تشنه دیدار را سیراب می نماید و خاندان شما آن برگزیدگانی هستند که ما مأمور متابعت از ایشانیم و کسی که از ایشان اعراض کند، در آتش دوزخ جاوید خواهد ماند. (ینابیع المودة، ج3، ص281. 283؛ فرائد السمطین، ج2، ص132، ح431).

اسامی آنها را برای من بیان فرمایی.

حضرت فرمودند: اولهم سیّد الاوصیاء ابو الائمة علیّ ثم ابناه الحسن و الحسین؛ اول آنها سید و آقای اوصیاء و پدر امامان، علی عليه‌السلام و پس از آن دو فرزندش حسن و حسین اند عليهما‌السلام. تو این سه نفر را ملاقات می کنی؛ آنگاه عمرت به آخر می رسد. در وقتی که زین العابدین متولد گردد و آخرین زاد و توشه تو از دنیا یک شربت شیر خواهد بود. پس متمسک باش به ایشان مبادا جهل جهّال ترا مغرور نماید.

عرض کرد من در توریه و کتب انبیا اسم علی و حسن و حسین عليهم‌السلام را به نام ایلیا و شبر و شبیر دیده ام؛ تمنا دارم اسامی بعد از حسین را بیان فرمایی. حضرت فرمودند: اذا انقضت مدّة الحسین فالامام ابنه علی یلقّب بزین العابدین فبعده ابنه محمد یلقّب بالباقر فبعده ابنه جعفر یدّعی بالصادق فبعده ابنه موسی یدّعی بالکاظم فبعده ابنه علی یدّعی بالرضا فبعده ابنه محمّد یدّعی بالتقیّ و الزکیّ فبعده ابنه علی یدّعی بالنقی و الهادی فبعده ابنه الحسن یدّعی بالعسکری فبعده ابنه محمّد یدّعی بالمهدی و القائم و الحجه فیغیب ثم یخرج فاذا خرج یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما.

پس از اینکه اسامی نه نفر امامان بعد از ابا عبد اللّه الحسین را با لقبهای آنها بیان نمود فرمود: نهمی آنها محمّد مهدی قائم و حجّه غایب می شود. پس از آن خروج می نماید و زمین را پر از عدل و داد می کند، هم چنانی که پر از ظلم و جور شده باشد.

طوبی للصابرین فی غیبته! طوبی للمقیمین علی محبتهم اولئک الذین وصفهم الله فی کتابه و قال (هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ) ثم قال تعالی (أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

یعنی بهشت برای صبر کنندگان در غیبت آن حضرت است و بهشت برای باقی ماندگان در محبت آنها است. آنها هستند که خداوند در قرآن مجید آنها را وصف نموده، که اهل تقوی (که قرآن مجید آنها را هدایت می نماید)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ینابیع المودة،ج3، ص283.

کسانی هستند که ایمان به غیب می آورند (که مراد غیبت آن حضرت است) و آنها هستند حزب اللّه که در قرآن می فرماید: بدانید که حزب خدا غالب اند.

7- ابو المؤید موفق بن احمد اخطب الخطباء خوارزمی در مناقب بسند خود نقل می نماید از ابو سلیمان راعی رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود:

در شب معراج خدای متعال به من وحی فرمود که یا محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم! نظر کردم به سوی اهل زمین و تو را از میان ایشان برگزیدم و نامی از نام های خود برای تو جدا کردم. یاد نشوم در جایی مگر آنکه تو با من یاد شوی. من محمودم و تو محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بعد از تو علی عليه‌السلام را از میان اهل زمین برگزیدم و نامی از نام های خود برای او جدا کردم. منم اعلی و او است علی عليه‌السلام. یا محمد تو و علی و فاطمه و حسن و حسین و إمامان از اولاد حسین عليهم‌السلام را آفریدم از نور خود و ولایت شما را بر آسمان ها و زمین ها عرض کردم. پس هر کس قبول کرد، از مؤمنان است و هر کس انکار کرد، از کافران است. یا محمد، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می خواهی ایشان را ببینی؟ عرض کردم: بلی، خطاب فرمود:

انظر الی یمین العرش فنظرت فاذا علیّ و الحسن و الحسین و علیّ بن الحسین و محمّد بن علیّ و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علیّ بن موسی و محمّد بن علیّ و علیّ بن محمّد و الحسن بن علیّ و محمّد المهدی ابن الحسن کأنّه کوکب درّیّ بینهم؛ یعنی نظر کن بطرف راست عرش، چون نظر کردم دیدم (دوازده نفر اوصیای خود را) و اسمهای آنها را یک یک بیان نمود تا آن که فرمود: محمد مهدی-عجل الله تعالی فرجه- فرزند حسن عليه‌السلام در میان آنها مانند کوکب درّی و ستاره درخشان بود. آنگاه خطاب الهی رسید: یا محمد هؤلاء حججی علی عبادی و هم اوصیاؤک؛(1) یعنی اینها حجّت های منند بر بندگان من و اوصیای تو هستند.

گمان می کنم برای اثبات مدعای ما در مقابل آن اشخاصی که می گویند: اعداد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مقتل الحسین خوارزمی، ص95، ح203؛ ینابیع المودة، ج3، ص380؛ فرائد السمطین، ج2، ص319، ح571.

و اسامی ائمّه اثنا عشر از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نرسیده همین سه خبر من باب نمونه از طرف روات معتبره أکابر علمای سنت و جماعت بمقتضای وقت مجلس کافی باشد.

و اگر کسی طالب بیش از اینهاست، مراجعه کند به مناقب خوارزمی و ینابیع المودة سلیمان بلخی حنفی و فرائد السمطین حموینی و مناقب محدث فقیه ابن مغازلی شافعی و مودة القربی میر سید علی همدانی شافعی و فصول المهمه مالکی و مطالب السؤول محمد بن طلحه شافعی و تذکره سبط ابن جوزی و دیگران از علما، که همگی از افاضل و اکابر علمای عامه و أهل تسنن هستند تا ببینند زیاده از صد خبر از طرق برادران سنت و جماعت درباره خلفا و ائمه اثنا عشر بعد از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسیده، به استثنای اخبار شیعه که لا تعد و لا تحصی است.

## عدد خلفای بعد از پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دوازده است

میر سید علی همدانی شافعی در مودة دوازدهم از مودة القربی نقل می نماید از عمر بن قیس که گفت: ما در حلقه ای که عبد اللّه بن مسعود در او بود نشسته بودیم. اعرابی آمد سؤال نمود: «کدام یک از شما عبد اللّه هستید؟» عبد اللّه گفت: «من هستم.» گفت: «یا عبد اللّه، آیا پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از خلفای بعد از خود به شما خبر داد؟» در جواب گفت: «بلی، پیغمبر فرمود: الخلفاء بعدی اثنا عشر عدد نقباء بنی اسرائیل؛ یعنی خلفای بعد از من دوازده می باشند به عدد نقبای بنی اسرائیل (که دوازده نقیب بودند). (1)

و نیز از شعبی از مسروق از عبد اللّه شیبه این خبر را نقل نموده.(2)

و نیز از جریر از اشعث از عبد اللّه بن مسعود و از عبد اللّه بن عمر از جابر بن سمره همگی از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سلم نقل نموده اند که فرمود: الخلفاء بعدی اثنا عشر بعدد نقباء بنی اسرائیل؛ و در خبر عبد الملک است که فرمود: کلهم من

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مودة القربی، ص28، ینابیع المودة، ج2، ص314.

2- مودة القربی، ص28؛ مجمع الزوائد، ج9، ص190؛ مستدرک حاکم، ج4، ص501، ینابیع المودة، ج2، ص315.

3- ینابیع المودة، ج2، ص315.

بنی هاشم؛(1) یعنی آن دوازده خلیفه بعد از من که به عدد نقبای بنی اسرائیلند تمام از بنی هاشم اند.

علاوه بر این کتابها که ذکر نمودیم، سایر علمای مهم اهل تسنن در کتابهای خود متفرّقاً به اقتضای هر محلی، اخبار بسیاری در این باب آورده اند که خواجه کلام، سلیمان بلخی، حنفی باب 77 ینابیع المودة را اختصاص به این موضوع داده و اخبار بسیاری در این باب نقل نموده از شیخین و ترمذی و ابی داود، و مسلم و سید علی همدانی و شعبی و غیرهم.(2)

از جمله گوید یحیی بن حسن فقیه در کتاب عمده از بیست طریق نقل نموده که ان الخلفاء بعد النبی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش؛(3) یعنی خلفای بعد از پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دوازده خلیفه می باشند که تمامشان از قریش اند.

و بخاری از سه طریق و مسلم از نه طریق و ابی داود از سه طریق و ترمذی از یک طریق و حمیدی از سه طریق نقل نموده اند که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «خلفا و امامان بعد از من دوازده نفرند تمام آنها از قریشند.» و در بعض از آن اخبار است که کلهم من بنی هاشم.(4)

تا آنجا که در گوید:

بعض از محققین علما (یعنی علمای عامه و اهل تسنن) گفته اند: احادیث دالّه بر إثبات امامت خلفاء بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دوازده نفر به طرق بسیاری مشهور است که آدمی می داند مراد رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از تعیین عدد خلفای بعد از خود أئمه اثنا عشر از اهل بیت و عترت خودش می باشد(5) و ممکن نیست مطابقت این احادیث با خلفا از صحابه بعد از آن حضرت؛ چه آنکه پیغمبر تعیین عدد دوازده فرموده (و آنها چهار بودند).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مودة القربی، ص29؛ مسنداحمد، ج5، ص92.

2- ینابیع المودة، ج2، ص314؛ مودة العاشرة.

3- ینابیع المودة، ج3، ص289؛ عمده ابن به طریق، ص416؛ سنن ابی داوود، ج3، ص309؛ صحیح بخاری، ج8، ص104.

4- صحیح مسلم، ج6، ص3 - سنن ابی داوود، ج2، ص309 - صحیح ترمذی، ج3، ص340.

5- ینابیع المودة، ج2، ص315.

و نیز حمل نمی شود بر سلاطین بنی امیه برای آنکه از دوازده نفر بیشتر بودند (سیزده نفر بودند).علاوه بر آنکه همگی ظالم بودند به استثنای عمر بن عبد العزیز (در اثبات ظلم عمر هم کافیست در غصب خلافت و خانه نشین نمودن امام وقت عليه‌السلام) و از بنی هاشم هم نبودند، نظر به فرموده آن حضرت که کلهم من بنی هاشم.

و نیز حمل بر ملوک بنی عباس هم نمی شود، برای آنکه عدد آنها بیشتر از دوازده بوده (35 نفر بودند) و ابداً هم رعایت ننمودند توصیه خداوند متعال را درباره عترت که در آیه 23 سوره 42 (شوری) فرمود: (قُلْ لاٰ أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبیٰ)، و حدیث کساء.

پس لابد باید حمل شود این همه اخبار و احادیث وارده از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر امامان دوازده گانه از عترت و اهل بیت طهارت پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم(به عقیده امامیه اثناعشریه): لانّهم کانوا اعلم اهل زمانهم و اجلّهم و اورعهم و اتقاهم و اعلاهم نسبا و افضلهم حسبا و اکرمهم عند الله و کان علومهم عن آبائهم متّصلا بجدّهم و بالوراثه و اللدنیّه کذا عرفهم اهل العلم و التحقیق و اهل الکشف و التوفیق؛ یعنی برای آنکه آنها أعلم و أجلا و أورع و أتقیای أهل زمانشان بودند و بالاتر از آنها، از حیث نسب و افضل آنها از حیث حسب و گرامی ترین آنها نزد پروردگارند و علوم آنها إرثاً (و موهوباً) از طریق پدرانشان متّصل برسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده و اهل علم و تحقیق کشف کنندگان با توفیق آنها را باین قسم تعریف و معرفی نمودند.

و تأیید می کند این عقاید را که مراد پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از تعیین خلفای بعد از خود امامان دوازده گانه از عترت و اهل بیت او می باشند حدیث شریف ثقلین (که طبق روایات صحیحه فریقین شیعه و سنی به حد تواتر رسیده) که آن حضرت فرمود: انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض ان تمسّکتم بهما لن تضلوا بعدها ابدا (1).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- به درستی که می گذارم در میان شما دو چیز نفیس بزرگ را که کتاب خدا (قرآن مجید) و عترت من باشد که از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند. اگر چنگ بزنید به این دو، هرگز گمراه نمی شوید بعدها ابداً. (مسند احمد، ج3، ص14؛ مستدرک حاکم، ج3، ص148؛ مجمع الزوائد، ج9، ص163).

و نیز احادیث بسیاری که در این کتاب ذکر گردیده، مؤید این معنی می باشد.

انتهی کلام خواجه.

این بود مختصری از اظهار نظر و عقاید علماء عامه و اهل تسنن تا امر را بر شما مشتبه نکنند و نگویند شیعیان رافضی هستند و غلو می کنند. بلکه بدانید علم و انصاف اگر توأم شدند، نتیجه همین نظرهای پاک می باشد - خواه شیعه باشد یا سنّی.

علاوه بر اخبار کثیره که نقل نموده اند در اثبات مقام امامت أئمه اثنا عشر عليهم‌السلام نظریات پاک آنها راهنمای شما می باشد تا آقایان حاضرین و همچنین غائبین از مجلس ما بدانند که جامعه شیعیان اگر اطاعت و متابعت و پیروی از ائمه اثنا عشر از عترت و اهل بیت پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می نمایند، به حکم قرآن مجید و فرموده رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می باشد.

و نقل اسامی مقدسه و اعداد دوازده گانه و صفات عالیه آن ذوات مکرّمه فقط در اخبار شیعیان متواترا نرسیده، بلکه در کتب معتبره علمای بزرگ عامه متفرقاً بسیار ذکر گردیده.

## عادت جاهلانه و تعصب مانع از وصول به حقیقت است

فرق ما با علمای عامه آن است که آنها نقل اخبار می کنند و تفسیر و آیات قرآن مجید نازله در حق آن خاندان جلیل را می نویسند و اظهار نظر هم می نمایند، ولی تحت تأثیر عادت قرار گرفته و پیرو اسلاف خود، بدون برهان و دلیل می باشند و بعضی را هم تعصّب مانع است که به زبان تصدیق نمایند. پس بی مورد نیست اگر گفته شود که سیر تکامل و ارتقا در وجود این افراد بکلّی بی اثر مانده، هوا و عادت بر قوه عاقله غالب آمده!! بلکه گاهی در مقام تشریح اخبار منقوله از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

تأویلات بارده ای می نمایند که از برودت یخ به مراتب بیشتر است که باعث تعجب اهل علم و تحقیق می گردد.

## بیان جاحظ در وصول الی الحق

اگر از روی واقع و حقیقت، پرده تعصّب و عناد را بر کنار زنند، به راهنمایی علم و عقل و انصاف (در عین تعصّب) حق را واضح و آشکار می بینند؛ چنانکه ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ بصری معتزلی که از علمای محققین و اعیان متعصّبین متقدمین عامه می باشد صاحب کتاب البیان و التبیین، متوفای سال 255 هجری اشاره به این حقایق دارد. و خواجه کلان حنفی در ینابیع المودة بعض از کلمات او را ثبت نموده که گوید: ان الخصومات نقصت العقول السلیمه و افسدت الاخلاق الحسنه من المنازعه فی فضل اهل البیت علی غیرهم فالواجب علینا طلب الحق و اتباعه و طلب مراد الله فی کتابه و ترک التعصب و الهوی و طرح تقلید السلف و الاساتید و الآباء (1).

ولی جای تأسف است که با چنین نظری که بی اراده بزیر قلمشان جاری می گردد مع ذلک عادت و تعصب بر علم و عقلشان غالب و بر خلاف حقیقت، تبعاً للاسلاف راه پیما شده و موجب تأثر عقلاء گردیده اند در تحت تأثیر عادت و تعصّب، به مخاصمه و منازعه برخاسته، روی هوای نفس دیگران را من غیر حق بر اهل بیت طهارت مقدم داشته، نصوص وارده از قرآن و اخبار معتبره را بر کنار زده، تابع اسلاف بدون دلیل و برهان گردیده؛ مثلاً از روی جهالت و تعصب ابو حنیفه یا مالک یا دیگران از فقهای و عالم نمایان را که صاحبان رأی و قیاس و از علم بی بهره بوده اند، پیروی می کنند. ولی به فقیه اهل بیت طهارت امام جعفر بن محمّد الصادق عليهما‌السلام توجهی نمی نمایند و حال آنکه اکابر علمای خودشان مانند ابن ابی الحدید در دیباچه شرح نهج البلاغه می نویسد: «آنان خوشه چین خرمن علم و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- به درستی که خصومات باعث نقصان عقول سلیمه و فساد اخلاق حسنه می باشد از نزاع نمودن در فضل اهل بیت عليهم‌السلام بر غیر آنها. پس واجب است بر ما طلب حق و تبعیت از آن و طلب نمودن مراد خدای تعالی در قرآن ترک تعصب و هوای نفس و دور انداختن تقلید گذشتگان از اساتید و پدران خود و اثبات نمودن مقام فضل اهل بیت و عترت طاهره پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر دیگران. (ینابیع المودة، ج1، ص457).

دانش، خاندان جلیل عصمت و طهارت عليهم‌السلام و نمایندگان خاصّ رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده اند» (1) (چنانچه در این کتاب مشروحاً ذکر گردید).

## اقرار منصفانه شیعیان

ولی ما شیعیان چون از خدای قادر متعال می ترسیم و به روز بازپسین و یوم الجزا معتقدیم، وقتی همین دلایل و براهینی را که اکابر علمای سنت و جماعت هم در کتب معتبره خود ثبت نموده اند دیدیم، بر عادت و تعصب غالب آمده، اقرار و اعتراف می نماییم قلباً و لساناً به آنچه رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده و در دستورات الهی وارد است و پیروی می نمائیم از همان کتاب مقدس و عترت طاهره ای که آن حضرت به ما سپرده و امیدواریم به سعادت ابدی نایل آییم؛ چه آنکه رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سعادت و نجات ابدی را به محبت و متابعت آن خاندان جلیل قرار داده؛ چنانکه حافظ ابن عقده احمد بن محمد کوفی همدانی که از علمای عامه است نقل می نماید از علما و مشایخ خودشان از عبد القیس که گفت:

در بصره از ابو ایوب انصاری حدیث مفصلی را شنیدم، تا آنجا که گفت: شنیدم از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که فرمود: شب معراج نظر کردم بر ساق عرش دیدم نوشته است: لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته به علی و نصرته،(2) به سپس نوشته شده بود: الحسن و الحسین و علیّ و علیّ و علیّ و محمّد و محمّد و جعفر و موسی و الحسن و الحجّة. عرض کردم: الهی ایشان کیانند؟ وحی شد: اینها اوصیای تو هستند بعد از تو؛ فطوبی لمحبیهم و الویل لمبغضیهم! یعنی بهشت برای دوستان آنها و جهنم برای دشمنان آنان می باشد.(3)

(آنگاه خطاب به آقای نوّاب نموده گفتم جناب نوّاب، آیا جواب اشکال

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- شرح ابن ابی الحدید، ج1، ص23.

2- حقیقتاً که جز الله، خدایی نیست و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسول فرستاده اوست، و همانا که محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به وسیله علی عليهم‌السلام تأیید و یاری نمودم. (المعجم الکبیر، ج22، ص200؛ نظم در السمطین، ص120؛ کنز العمال، ج11، ص624؛ ینابیع المودة، ج2، ص160؛ تاریخ دمشق، ج42، ص336؛ شواهد التنزیل، ج1، ص294 و 298).

3- کفایة الاثر، ص118 - بحار الانوار، ج36، ص325.

دیشب شما داده شد و قانع شدید یا باز اضافه نمایم؟)

نواب: کمال تشکر را داریم؛ به نحو أتم و اکمل مستفیض شدیم؛ دیگر شبهه و اشکالی در دل اهل دل باقی نمانده. خداوند به شما و ما جزای خیر مرحمت نماید!

(همگی آمین گفتند. خود داعی هم با توجه کامل آمین گفتم. چون امید عوض و جزائی جز از خدای تعالی ندارم که بواسطه خاندان با عظمت محمّد و آل محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بما نظر لطف و عنایت فرماید. کما اینکه تا امروز فرموده. امید است تا روز آخر هم مشمول مراحم و الطاف بلا انتهای او باشیم).

## تذکرات و نصایح مشفقانه به برادران شیعه و سنی

داعی: خیلی معذرت می خواهم از آقایان محترمین اهل مجلس، خاصه جناب حافظ و برادران عزیز اهل تسنن، مهمانان محترم که رشته سخن اجباراً طولانی شد. ولی در خاتمه عرایضم ناچارم مختصری از عقاید درونی خود را برای بیداری برادران عزیزم بیان نمایم و این بیان داعی، پیامی است از ما به تمام برادران مسلمان از شیعه و سنی که با کمال جدیّت مورد عمل قرار دهند:

اولاً بدانید که غرض از ذکر آیات و اخبار و اقامه دلایل و براهین منطقیّه که در لیالی ماضیه ایراد شده آن نبوده که بر خصم غالب آییم؛ چون ما خصمی در مقابل خود نمی بینیم، بلکه در مقابل برادران مسلمان خود قرار گرفته ایم که روی عادت در هر دوره تحت تأثیر گفتار بقایای خوارج و نواصب قرار گرفته و در اشتباه افتاده اند، ولی القای شبهات و اشکالات و عداوت بخاندان رسالت و اهل بیت طهارت عليهم‌السلام را از ناحیه نواصب و خوارج و امویها می دانم. فلذا بر ما لازم است که بدون کینه و عداوت، با مروحه برهان و منطق، گرد و غبار کدرت و کدورت را از روی قلوب صافیه آنها دور نمائیم و اثبات حقایق نموده و آنها را با راهزنان خوارج و نواصب و القای شبهات آنها آشنا و رفع اشتباه بنماییم.

اگر به ما در طریق حق و حقیقتی که خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستور داده اند و اکابر علمای خودشان به ما رساندند (و بی پرده بگویم نوشته های علمای بزرگ آنها بهتر راهنمای من به مقام ولایت گردیده) همصدا شدند، کمال مسرت و امتنان حاصل می شود؛ چنانچه خمود در عادت و تعصب مانع از همصدا شدن گردد، بازهم آنها

را برادران خود دانسته، بدون کینه و عداوت، برادرانه تمام شیعه و سنی یکدیگر را در آغوش محبت گرفته، در اعلا کلمه توحید دست اتحاد و اتفاق به هم داده تا دشمنان قرآن بر ما غالب نیایند؛ چه آنکه امروزه ما مسلمانان بیش از همه وقت احتیاج بات حاد و اتفاق داریم؛ زیرا اطراف ما را دشمنان قوی پنجه گرفته اند و یگانه راهی که سبب غلبه آنها بر ما می گردد، نفاق و دوییت ما است.

مگر نه این است که پیغمبر عظیم الشأن ما خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: بدأ الاسلام غریبا سیعود غریبا؛ یعنی اسلام در روز اول ظهور، غریب بود؛ زود است عود می کند به حالت غربت. ممکن است زمانی که پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبر داده، همین زمان ما باشد زیرا که آثار غربت آن ظاهر و هویدا است.

در آن زمان که ظهور حقیقت در شبه جزیرة العرب شد و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای هدایت خلق مبعوث به رسالت گردید، عالم توحید در محاصره کفر قرار گرفته، أعادی دین زحمات انبیا را ناچیز کرده، یهود و نصارا و اهل ماده و طبیعت و بت پرستها و کوچک ابدالها و دست نشاندگان آنها به تمام معنا در دنیای آن روز، حکم فرمایی می نمودند و قلیلی از اهل توحید که بودند، در محاق کفر قدرت عرض اندام نداشتند. پیغمبر توحید، خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با زحمات بسیار در مقابل فشارهای طاقت فرسای آنها استقامت نمود تا آنکه در قلیل مدتی موفّق به اعلای کلمه توحید و غلبه بر مشرکین گردید.

## اتحاد و اتفاق موجب سیادت است

علم و پرچم توحید را در عالم بلند کرد. بزرگترین حربه آن حضرت در غلبه بر کفار و مشرکین بر حسب ظاهر، ایجاد توحید و وحدت خالص بود که با ندای لطیف قولوا لا اله الاّ اللّه تفلحوا افراد متفرق و متشتت عرب را با هم متحد و متفق نمود.

و در اثر تعالیم عالیه آن حضرت و ایجاد اتحاد و اتفاق در آنها بود که مسلمین بی قوه و قدرت صدر اسلام، با مجهز نبودن بقوای جنگی آن روز که دول متمدن بزرگ آن زمان (ایران و روم) مجهز بودند، با قلت عدد، حمله بر کفار بت پرست و آتش پرست مجوس و مشرکین به اقالیم ثلاثه و اشیاع آنها نمودند، در کمتر از نیم قرن پرچم توحید را از قسطنطنیه و مدائن (تیسفون) و اسپانیا تا قاره اروپا به اهتزاز در

آوردند.

اگر به دیده بصیرت بنگرید، معنای سیعود غریبا را امروز در عالم اسلام مشاهده می کنید. عالم توحید امروز در محاصره کفار قرار گرفته (و چون پرچم دار توحید حقیقی که با دلائل عقلیه و براهین نقلیه ثابت آمده در عالم انسانیت فقط مسلمینند)، لذا تمام حملات اعادی به ما مسلمین است. از طرفی ارباب ماده و طبیعت و اتباع ذیمقراطیس و مرمند و مزدک و داروین و بخنر و کوچک ابدالها و دست نشانده های آنها در ممالک اسلامی، و از طرف دیگر سیاستمداران ملل مسیحی و درباریان خود خواه جاه طلب واتیکان پاپ، مسلمین موحد جهان را محاصره نموده اند و برای فنا و نابودی ما منتهای سعی و کوشش را می نمایند.

و بزرگترین حربه دول استعماری برای محو و نابودی و غلبه بر ما، تولید اختلاف و نفاق است و با تمام قوا جدیّت می نمایند که سنگ تفرقه در میان مسلمانان انداخته، در اثر دوئیت و نفاق و بدبینی مسلمانان بیکدیگر بر آنها غالب آیند و حکومت بنمایند (چه آنکه در میان آنها معروف است که گویند: «نفاق بینداز و حکومت بنما)! »

## ایضاً مواعظ مشفقانه به برادران شیعه و سنی

آقایان محترم برادران شیعه و سنی! روز غربت اسلام است. همان قسمی که پیغمبر بزرگ ما در 1350 سال قبل با متحد نمودن اعراب پراکنده و ایجاد اتفاق در مسلمین بر اعادی با قدرت غالب آمد، امروز هم یگانه وسیله پیروزی ما و حفظ استقلالمان اتحاد و اتفاق است. به قول شاعر شیرین زبان پارسی:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حسنت به اتفاق ملاحت جهان گرفت |  | آری به اتفاق جهان می توان گرفت |

از قدرت اعادی نترسید. فقط کاری که می کنید خودتان را مجهز نمایید؛ نه فقط به تجهیزات مادّی بلکه هر اندازه آنها مجهز به تجهیزات مادّی از توپ و تفنگ و تانک و زره پوش و هواپیما و گازهای کشنده می شوند، شماها علاوه بر تجهیزات ظاهریه که از لوازم حیاتی هر جامعه و ملت می باشد و از دستورات قرآن مجید است که در آیه 60 سوره 8 انفال می فرماید: (وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّهٍ وَ مِنْ رِبٰاطِ الْخَیْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللّٰهِ وَ عَدُوَّکُمْ وَ آخَرِینَ مِنْ دُونِهِمْ لاٰ تَعْلَمُونَهُمُ اللّٰهُ یَعْلَمُهُمْ)، خلاصه معنا آنکه

می فرماید: «و شما (ای مؤمنان) در مقام مبارزه با آنها (یعنی با دشمنان) خود را مهیا کنید و تا آن حد که بتوانید از آذوقه و آلات جنگی (به اقتضای هر زمان) و اسبان سواری برای تهدید دشمنان خدا و دشمنان خودتان فراهم سازید و بر گروه دیگری که شما بر دشمنی آنان مطلع نیستید و خدا با آنها آگاه است، نیز مهیّا باشید.»

سعی و کوشش کنید به تجهیزات معنویه؛ یعنی تولید اتحاد و اتفاق در جامعه نمایید. دلها را پاک کنید؛ بدبینی و دوییت را از خود دور و افراد مسلمین را به نام شیعه و سنی و صوفی و شیخی و غیره از هم نپاشید.

اگر در مقام منازعه و اختلاف کلمه بر آمدید و تشکیل جنگهای داخلی دادید وصفها در مقابل هم بنام شیعه و سنی شیخی و صوفی متجدّد و متقدم قرار دادید، قطع بدانید که آبروی شما می رود؛ زیرا منازعه و اختلاف آبروها را می برد؛ چنانچه در آیه 46 سوره 8 (انفال) می فرماید: (وَ لا تَنٰازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِیحُکُمْ)؛ یعنی نراع و خلاف مکنید به اختلاف آرا؛ پس بد دل شوید و آبروی شما برود.

و در آیه 153 سوره 6 (انعام) فرماید: (وَ أَنَّ هٰذٰا صِرٰاطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لاٰ تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ)؛ خلاصه این راه راست مستقیم را متابعت کنید و متابعت نکنید راه های پراکنده را پس متفرّق سازد آن طرق و راه ها، شما را از راه حق.

و نیز در آیه 103 سوره 3 (آل عمران) صریحاً فرموده: (وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِیعاً وَ لاٰ تَفَرَّقُوا)؛ بچسبید به حبل متین و ریسمان محکم خدا با هم در حالتی که متفرق نباشید؛ یعنی متّحد و متّفق باشید.

خلاصه اگر بخواهید مقام از دست رفته خود را بدست آورید و بسیادت اوّلیه نایل آیید (که هشتصد سال پرچمدار علم و تمدن و سیادت و آقایی جهان بودید) باید مجهّز شوید به تجهیزات توحیدیه.

در آیه 139 سوره 3 (آل عمران) فرماید: (وَ لاٰ تَهِنُوا وَ لاٰ تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ)؛ یعنی سست نشوید و اندوهگین نگردید. (خلاصه مأیوس و ناامید نباشید از قدرت دیگران و ضعف خودتان). شما پیوسته فاتح و ما فوق همه هستید؛ به شرط آنکه به برنامه ایمانی عمل نمایید.

## سوء ظن و غیبت موجب تفرقه و جدایی می باشد

از جمله شرایط برنامه ایمان آنست که سوء ظنها را از میان بردارید نسبت بیکدیگر بدبین نباشید حفظ الغیب یکدیگر را بنمایید؛ چه آنکه سوء ظن و غیبت کردن، تخم تفرقه و جدایی و مقدمه دوییت و نفاق و بدبینی بیکدیگر است. فلذا اسلام غیبت را از گناهان کبیره شمرده و در قرآن مجید صریحاً منع از سوء ظن و غیبت می کند و در آیه 12 سوره 49 (حجرات) فرماید: (یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لاٰ تَجَسَّسُوا وَ لاٰ یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً) خلاصه، ای جماعت مؤمنین، دور شوید و اجتناب نمایید از گمان بد در حق برادر مؤمن خود، به درستی که بعض از گمانها گناه است و تجسس مکنید چیزهائی را که بر شما مخفی باشد از بدی ها و عیوب مؤمنین؛ و بعد از نهی کردن از کنجکاوی و تجسّس، سدّ باب غیبت نموده، می فرماید: باید غیبت نکنید یکدیگر را (چه آنکه موجب بدبینی و کینه و عداوت شما به یک دیگر و مقدمه جدایی می باشد).

در حدیث وارد است که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ایاکم و الغیبه فانّ الغیبه اشدّ من الزنا؛ یعنی بر شما باد که بپرهیزید و اجتناب کنید از غیبت! پس به درستی که غیبت کردن سخت تر است از زنا.

یک علت آنکه غیبت کردن را شدیدتر از زنا قرار داده، آن است که زنا ضرر شخصی دارد و غیبت ضرر نوعی؛ تا آنجا که فرماید: زناکننده اگر توبه کند، بدون شرط پذیرفته و آمرزیده می شود، ولی غیبت کننده تا کسی را که غیبت نموده، راضی ننماید، توبه اش قبول نمی شود با شرایطی که در کتب مبسوطه درج گردیده است.

یکی از وسایل و اسباب بدبینی مسلمانان به یکدیگر و ایجاد کینه و عداوت بین آنها، غیبت کردن و بدبینی و نمّامی نمودن است. پس غیبت را ترک کنید تا دوییت و بدبینی از میان شما بر طرف شود. از گمان بد ببرادران دینی اجتناب نمایید نمّامی نکنید که مغضوب خدا و خلق خواهید شد. نمّام ها و سخن چینان را که مردمان فتنه جو و دو بهم زن هستند و خبرآوری می کنند، از خود و جمعیتان دور کنید تا تولید دوئیت و بدبینی در میان شما ننمایند؛ چون ممکن است که آنها از ایادی مرموز بیگانگان باشند. چون در میان این قبیل اشخاص غالباً

جاسوسان بیگانه پیدا می شوند به لباس مسلمانان و برادران دینی که به وسیله تفتین و خبرآوری، تولید اختلاف و نفاق می کنند و زمینه را برای غلبه دشمنان آماده و مهیّا می نمایند؛ بعضی با بیانات خود و برخی با قلم های شکسته خود به نام تألیف و تصنیف، ردّ بر شیعه و پیروان اهل بیت طهارت عليهم‌السلام نوشتن، ایجاد عداوت و دشمنی میان مسلمانان می نمایند و زیاده از صد میلیون شیعیان مسلمان را از جامعه مسلمین دور می نمایند.

آقایان محترم! توجه نمایند مباحثات علمی و مناظرات مذهبی نباید بین مسلمانان تولید کینه و عداوت و ایجاد بدبینی نماید. اگر در دل و معنی هر عقیده ای داریم همه گوینده لا اله الاّ الله محمد رسول اللّه می باشیم. همگی یک کتاب و یک قبله داریم؛ باید حفظ ظاهر را از دست ندهیم، و لو ظاهر مجاز است ولی به مقتضای المجاز قنطره الحقیقه،(1) ممکن است روزی ظاهر مبدل به باطن گردد. پس باید با هم برادر باشیم فرصت به دست اعادی و دشمنان توحید ندهیم که به این وسیله بر ما غالب آیند. شیعه و سنی نبایستی بیکدیگر با نظر کینه و عداوت بنگرند، بلکه باید خوش رویی و خوش بینی را نسبت به یکدیگر حفظ کنند.

داعی که کوچک تر از همه مسلمین هستم و به نام واعظ و مبلغ دینی شناخته شده ام، از بالای این منبر اعلام می دارم که از حول و قوه پروردگار (که قسم بزرگ است) بیرون باشم، اگر نسبت به یک برادر سنی عالم یا جاهل، حیّاً و میّتاً کینه و عداوت و بدبینی داشته باشم. هرگاه در هر کجای عالم، فردی از افراد سنی را دیده ام، مانند یک برادر مسلمان پذیرفتم و در جلب منافع و دفع مضار شریک خود دانستم، مگر آن افرادی که از نوشته ها و کلمات و گفتارشان معلوم است که از بقایای خوارج و نواصب می باشند و بلباس اهل تسنن بیرون آمده؛ آنها هستند که در هر دوره و زمانی تخم نفاق و دوییت بین مسلمین به نام شیعه و سنی می اندازند کتاب ها بر ردّ شیعه و کفر آنها انتشار می دهند تحریک احساسات شیعیان می نمایند.

قتل عام های شیعیان و فتوی به کشتن اکابر علمای شیعه از آثار و تحریکات وجودی این قبیل افراد است که دل داعی هرگز از آنها پاک نمی شود؛ چه آنکه آنها هستند که

آلت دست کفار و بیگانگان هستند و به دستور آنها وسیله تفرقه و جدایی مسلمانان را فراهم می نمایند. ندای اتحاد می دهند، ولی در زیر پرده، هدفشان نفاق و دوییت و ایجاد تفرقه و جدایی بین مسلمانان می باشد.

بر هر مسلمانی لازم است که این قبیل افراد را خواه عالم بلا عمل یا جاهل متهتّک در هر مرتبه و مقام باشند، از خود دور نمایند تا نفاق مسلمین مبدل به اتحاد گردد.

این قبیل افراد اتباع و پیروان همانهائی هستند که اطراف خلیفه سیم عثمان بن عفّان را گرفتند و بنام خلیفه کارها نمودند و خلیفه را وادار به نوشتن نامه ها نمودند تا تحریک احساسات مسلمین گردیده، عاقبت به قتل خلیفه عثمان (با آن طرز فجیع) خاتمه پیدا نمود و لطمه بزرگی به اسلام وارد آمد که گفتند: مسلمین خلیفه خود را کشتند.

و بعد در اطراف معاویه و یزید و بنی امیه به کشتار دسته جمعی عترت و اهل بیت رسالت و شیعیان آنها پرداخته، تاریخ مسلمین را لکه دار نمودند! و الحال هم هرکجا قدرتی به دست آوردند، سعی می کنند در نوشتن کتابها و انتشار مقالات حتی در جراید و مجلات، آتش فتنه را دامن زده و اختلاف در مسلمین افکنده، مرکب سواری بیگانگان گردند.

آقایان محترم! قدری در اطراف حالات (سرجون غلام رومی) مشاور معاویه دقت کنید که چه کسی بوده به عنوان اسیر و غلامی بدستگاه معاویه -علیه الهاویه- وارد و در جمیع شئون مملکتی مورد شور معاویه قرار می گرفت و رأی او را مورد عمل قرار می دادند؛ چنانچه معاویه به یزید پلید وصیت کرد که در مواقع لزوم با سرجون مشورت کن که بسیار عاقل است. فلذا در موضوع حضرت امام ابا عبد اللّه الحسین عليه‌السلام یزید با او مشورت کرد. رأی داد که عبیداللّه را حاکم کوفه نما تا کار را تمام کند. مطابق دستور او عبیداللّه را حاکم کوفه نمود تا فتنه کربلا برپا و سبب قتل عام عترت و اهل بیت رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اسارت دختران آن حضرت گردید. پس همیشه بیگانگان به لباسهای مختلف و صورتهای گوناگون در دستگاه های مسلمین وارد گردیده و زمینه را برای غلبه و استیلای بیگانگان فراهم می نمایند.

پس آقایان حاضرین، برادران عزیز! عرایض داعی را یادداشت کنید و به غایبین مسلمین از شیعه و سنی حتی در ولایات دیگر اعلام نمایید علی رغم بیگانگان و ایادی مرموز و بازیگران آنها (گرگان ملبس به لباس میش) از خوارج و نواصب، دست اتحاد بهم دهید در مساجد و مجامع یکدیگر، با حسن ظن کامل حاضر شوید و با هم مهربان باشید. برای چند کلمه صحبت های علمی و مناظرات مذهبی از هم دوری ننمایید. خدا را گواه می گیرم در تمام ده شبی که با آقایان علما و فضلا و سایر برادران اهل تسنن مذاکرات علمی دینی و مناظرات مذهبی داشتیم، کوچک ترین سوء نظری به آنها نداشته و الحال هم که بالای منبر نشسته و به این همه جمعیت از برادران سنی خود می نگرم، وجوهی زیبا و گیرنده می بینم و میل دارم پیوسته با آنها مأنوس و صمیمانه اشتغال به امور مذهبی داشته باشیم.

آقایان محترم! بزرگان دین و پیشوایان مذهب و عترت و اهل بیت رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ما غیر از این رفتاری که مسلمین امروز دارند، دستور داده اند و خود عمل می کردند.

## فرقی بین مساجد سنی و شیعه نمی باشد

مخصوصاً در خبر دارد که راوی خدمت امام به حق ناطق، کاشف اسرار حقایق، جعفر بن محمّد الصادق عليهما‌السلام عرض کرد: «من از مساجد مخالفین بدم می آید و میل ندارم در آنجاها نماز بگذارم. آیا این عمل من بد است یا نیک؟» حضرت فرمودند: «مساجد بیوت اللّه اند؛ مگر نمی دانی ما من مسجد الا و قد بنی علی قبر نبی او وصی نبی قتل فاصاب تلک البقعه قطره من دمه فاحب الله ان یذکر فیها الفرائض و اکثروا فیها من النوافل؛ یعنی هیچ مسجدی نیست (بزرگ یا کوچک مسجد شیعه یا سنی) مگر به تحقیق بنا شده است بر قبر پیغمبری یا وصیّ پیغمبری که کشته گردیده، پس در این بقعه قطره از خون آن نبی یا وصی رسیده. پس به سبب آن خون، خدای تعالی دوست داشته اینکه یاد شود در آن بقاع و مساجد، پس ادا نمایند واجبات را و زیاد نمایند در آن مساجد نوافل و مستحبات را.»

و فقهای بزرگ شیعه از این قبیل اخبار استخراج معانی عالیه نمودند که نزدیک

ظهر است وقت بیش از این اجازه گفتار نمی دهد. عالم علیم و فقیه بزرگ شیعه مرحوم سید مهدی بحر العلوم -قدّس اللّه تربته- در منظومه فقهیّه فرموده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و السر فی فضل صلاه المسجد |  | قبر لمعصوم به مستشهد |
| برشّه من دمه المطهره |  | طهره الله لعبد ذکره |

خلاصه، بزرگان دین و اهل بیت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم این قسم شیعیان و پیروان خود را تربیت می کردند. ره چنان رو که رهروان رفتند.

آقایان محترم! موقع ادای فرایض و نوافل، به هر یک از مساجد شیعه و سنی نزدیک بروید به یکدیگر توهین نکنید و بدبین نباشید. ایادی مرموز و بازیگران بیگانه پرست، اختلاف مسائل فقهیه را از قبیل سجده به تربت و خاک پاک نمودن یا دست باز و دست بسته نماز خواندن و سایر اختلافات و نظریات فقها را مستمسک قرار داده، شما را به جان هم انداخته، ایجاد دوییت و نفاق و بدبینی می نمایند. شما هم علی رغم انف آنها، توجهی به اختلافات مسائل فقهیه، ننموده هر یک راه خود را بروید، ولی با یکدیگر صمیمی و دوست و مهربان باشید.

برادران شیعه و سنی پهلوی یکدیگر با دست باز و دست بسته، با مهر و بی مهر نماز بگذارید، در مساجد و مجامع یکدیگر شرکت کنید، همان قسمی که حنفی ها و شافعی ها و مالکی ها و حنبلی ها با اختلافات بسیاری که در اصول و فروع احکام دارند، برادرانه زندگی می نمایند، برادران جعفری را هم در آغوش مهر و محبت خود گرفته، آزادانه عبادات و عقاید خود را انجام دهید به یکدیگر توهین نکنید و با نظر بد و عداوت به یکدیگر ننگرید.

اگر دیدید فردی یا افرادی ملبّس به لباس روحانیت یا غیر آن، شما برادران شیعه و سنّی را بر خلاف این عرایض حقیر تحریک می نمایند، قطع بدانید که از ایادی مرموز بیگانگان اند که می خواهند به وسیله ایجاد نفاق و دوییت و برادرکشی، زمینه را برای تسلط آنها فراهم نمایند. جداً آنها را طرد و از خود دور

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سبب برتری خواندن نماز در مسجد، این است که بنای آن بر روی مزار معصومی قرار گرفته که در آن جا به شهادت رسیده، و به واطه چکیدن خون آن شخص مطهر در آن مکان است که بنده گنه کار پس از عبادت و ذکر خداوند در مسجد آمرزیده میشود.

گردانید تا سیادت اسلامی را حفظ نمایید.

## سعادت و سیادت امت در پیروی علی بن أبی طالب علیه‌السلام است

آقایان محترم، برادران شیعه و سنی! بهترین راه برای جلوگیری از نفاق و دوییت و تفرقه، پیروی نمودن از رویه و رفتار مولای متقیان و امیر مؤمنان علی بن أبی طالب علیه‌السلام می باشد. هر یک عقاید عقلانی را محکم نگاه دارید و با هم ائتلاف کنید و اتحاد نمائید تا شقّ عصای مسلمین نگردد؛ چنانچه مولای همه ما امیر المؤمنین عليه‌السلام با آنکه خود را احق به مقام خلافت می دانست؛ چنانچه در اول خطبه شقشقیّه فرموده: اما و الله لقد تقمصها فلان و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی-الخ،(1) ولی وقتی از تغسیل و تکفین رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر حسب وصیت آن حضرت که اوجب از هر واجبی بود در آن وقت فارغ شد، از فتنه سقیفه با خبر و خود را در مقابل فرقه ای از مخالفین مشاهده نمود، همین که آن دسته بندی های (سیاسی) را دید، با آنکه احدی در امت نصوص وارده از رسول خدا را جلیّاً و خفیّاً مانند آن حضرت نداشت و کبار از صحابه و بنی هاشم اطراف آن حضرت بودند، بنی امیه هم به قیادت ابی سفیان (برای رسیدن به مقاصد خودشان) آن حضرت را تحریک به قیام می نمودند، ولی چون منبع قوه عاقله بود، تأمّل و تفکر نمود که اگر در مقابل آن دسته بندیها قیام نماید و در مقام مطالبه حق ثابت خود برآید، قطعاً دودستگی در اسلام پدید آید و در اثر اختلاف کلمه و تفرقه مسلمین، اعادی اسلام که سال هاست عقب فرصت می گردند، غالب آمده و اصل دین از میان می رود و مسلمانان قریب العهد، به کفر از اسلام منحرف گردند. لذا صلاح را در صبر و تحمّل و شکیبایی دید؛ با تمام سختی ها ساخت و بردباری نمود؛ چنانچه فرمود: صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی، با مخالفین خود مبارزه ننمود، چون دید اول اسلام است، جنگ داخلی تولید تفرقه می نماید و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- اما به خدا سوگند! که آن شخص (ابوبکر بن ابی قحافه) رخت خلافتت را به تن نمود، در حالی که مسلماً از این مسأله آگاه بود که جایگاه من نسبت به آن (خلافت) مانند محور آسیاب بود نسبت به سنگ آسیاب. (نهج البلاغة، خطبه سوم).

تفرقه باعث محو اسلام می گردد (چنانچه در لیالی ماضیه و مجلس مذاکرات خصوصی مبسوطاً ذکر ادله نمودیم).

فعلهذا با مخالفین خود مماشات نمود. با آنکه بر عقیده خود ثابت بود، ولی برای استحکام اساس اسلام به مسجد و نماز جماعت حاضر می شد تا فرصت به دست اعادی منتظر الفرصه ندهد و جلوگیری از تفرقه نماید؛ چنانکه مکرر می فرمود: و ایم الله لو لا مخافه الفرقه من المسلمین ان یعودوا الی الکفر قد غیرنا ذلک ما استطعنا؛(1) و در جای دیگر می فرمود: فرأیت ان الصبر علی ذلک أفضل من تفریق کلمه المسلمین و سفک دمائهم؛(2) یعنی به خدا قسم! اگر نمی ترسیدم از تفرقه بعض مسلمین که بر گردند به سوی کفر و دین اسلام محو گردد، هرآینه قیام به حق می نمودم و این اوضاع را تغییر می دادم، و لکن دیدم صبر و تحمل بهتر است از تفرقه مسلمانان و ریختن خون آنها، لذا صبر را پیشه نمودم (تا اسلام را حفظ نمایم).

به همین طریق شیعیان و پیروان خودش را که کبار از صحابه بودند دستور داد مخالفت ننمایند. فقط همان روز اول، مناظراتی برای اثبات حقانیت خود نمودند، ولی بعدها از جهت احتراز از دوئیت و اختلاف در تمام ادوار خلافت خلفا، از طرف آن حضرت و شیعیانش کوچکترین عمل تظاهر که موجب اختلاف علنی گردد بر خلاف خلفا، واقع نشد. برای حفظ حوزه اسلام و تقویت مسلمین که سنگ تفرقه و جدایی بین مسلمانان نیفتد کاملاً مماشات نمودند. جامعه مسلمانان امروز هم که روز غربت اسلام است، باید از عناد و لجاج و تعصبات جاهلانه بر کنار باشند. در عین آنکه حقانیت ما با دلایل عقل و نقل و کتاب سنت ثابت است؛ چنانچه در لیالی ماضیه به بعض از آن دلایل اشاره نمودیم. ولی نمی توانیم انکار نماییم وقایع جاریه بعد از وفات رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را که بر حسب ظاهر، ابی بکر و عمر و عثمان و علی امیر المؤمنین، مسندنشین خلافت شدند و در آن سی سال (همان قسمی که پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبر داده بود) خدمات بزرگی به اسلام شد و پرچم توحید در سراسر جهان به اهتزاز در آمد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الاراشاد، ج1، ص246؛ امالی شیخ مفید، ص155؛ حلیة الابرار، ج2، ص302.

2- شرح نهج البلاغة، ج1، ص308؛ عنه بحار الانوار، ج29، ص633.

همان قسمی که مولای ما امیر مؤمنان علیه‌السلام با آنکه دلایل حقّانیت خود را پیوسته بیان می فرمود و خود را اولی و احق به مقام خلافت می دانست، برای حفظ ظاهر اسلام و جلوگیری از تفرقه و تشتت، به مسجد و نماز و شور و مشورت و حلّ معضلات حاضر می شد فرزندان و شیعیان را به کار و خدمت می گماشت، ما و شما هم بایستی تبعیّت نموده از تفرقه مسلمانان جلوگیری نماییم ایادی مرموز و فتنه جوها و دو به هم زنها را که میکرب های خانه خراب کن جامعه می باشند، از خود دور نموده تا فرصت به دست اعادی و بیگانگان نیفتد که اساس اسلام را از هم پاشیده و مسلمین را زبون نمایند.

اثبات حقانیت و ابراز دلایل را نتوان دلیل بر مخاصمه قرار داد. ما ده شب با دلایل عقلیه و براهین نقلیه اثبات مرام و اظهار حق نمودیم، بازهم می نماییم. ولی الحال هم بالای منبر می گویم، چنانچه مولای ما وقتی در مقابل امر واقع شده قرار گرفت، برای جلوگیری از فتنه و فساد و اختلاف کلمه، صبر و تحمل نمود و در مقام مخالفت بر نیامد، ما هم چون در مقابل امر تاریخ واقع شده قرار گرفته ایم، با اقرار به آنچه تاریخ به ما نشان می دهد که ابی بکر و عمر و عثمان و امیر مؤمنان هر یک بعد از دیگری ظاهراً (و لو بهر طریقی بوده) مسندنشین خلافت بودند، با یکدیگر ائتلاف نموده، آقایان سنی ها علی رغم خوارج و نواصب و أیادی مرموز بیگانگان و مُفتّنین و دو به هم زنها به مساجد و امام باره های شیعیان، و شیعیان به مساجد و مجامع آنها بروید، تشکیل اتحادیه قوی بدهید با کینه و عداوت به هم ننگرید. برادرانه طرق و راه های اعادی را مسدود نمایید نگذارید نقطه ضعفی پیدا نموده، رخنه در اتحادیه شماها بنمایند.

تا به وسیله این اتحاد ضعف و سستی که امروزه در عالم اسلام پیدا شده، تقویت گردد. در مرتبه اول علما و سران قوم بعد تمامی افراد شیعه و سنّی، باید از خودگذشتگی به خرج داده مسئولیّت این امر بزرگ را بر عهده گرفته و پراکندگی را بر طرف کنند.

امروز روز بزرگی است. عید سعید میلاد سر سلسله مجاهدین عالم است که آن شخصیت بزرگ اسلامی در سنه شصت و یکم هجری در زمین کربلا اتحادیه بزرگی تشکیل داد که با 72 یک دل در مقابل دشمنان عالم توحید صف آرایی

نمود (و لو ظاهراً مغلوب شد) ولی همان اتحاد و شهامت و شجاعت و از خودگذشتگی 72 نفر انصار اللّه به پیشوایی سبط اعظم رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امام سیم، حضرت ابا عبد اللّه الحسین -أرواحنا فداه- سبب اعلای کلمه توحید و ریشه کن شدن اعادی دین مبین گردید.

آقایان محترم، برادران عزیز! از قراری که می شنوم، مجالس مباحثات علمی و مذاکرات مذهبی بین دو دسته برادران مسلمان، وقت به دست اعادی داده، برای تولید نفاق بین برادران اسلامی تحریکاتی می نمایند. ممکن است این تحریکات در برادران جوان متعصّب ما اثرات نامطلوبی بخشد و نتایج وخیمی بر له دشمنان نصیب ما گردد. پس بیدار شوید فریب نخورید! بدانید نفاق و بدبینی مسلمانان به یکدیگر باعث مسرت و تقویت دشمنان اسلام و مسلمین می گردد.

در خاتمه عرایضم، اولاً از آقایان برادران مسلمان حاضر (شیعه و سنی) تقاضا می کنم علی رغم اعادی، چون روز عید است، از منبر که به زیر آمدم، برادرانه همگی یکدیگر را در آغوش محبت بگیرید مطابق دستور شرع انور، مصافحه و معانقه نمایید دست هم را صمیمانه فشار دهید اظهار و داد و اتحاد نمایید؛ چنانچه خدای نکرده در دل کدورتی از هم دارید، برای رضای خدا و حفظ وحدت و عظمت اسلام رفع نمایید. خود داعی هم در خدمتگزاری همگی به جان و دل حاضر می باشم.

ثالثاً موقع ظهر است. تا به مسجد برویم، فضیلت نماز اول وقت ممکن است از دست برود؛ مقتضی است در همین امام باره نماز جماعت بر قرار نمایید.

بحمد اللّه علمای فریقین (شیعه و سنی) حاضرند. هر یک از برادران شیعه و سنی را مقدم داشتید، داعی هم اقتدا می کنم تا در کمک کردن به عالم اتحاد و اسلام در نزد خداوند متعال و صاحب شریعت جدّ بزرگوارم مأجور باشیم؛ و نیز دشمنان بفهمند بین برادران شیعه و سنی ابداً نفاق و دوییت و بدبینی نمی باشد همگی متفقاً برای مقابله با کفار، حاضر به جان بازی هستیم.

ثالثاً چون اخوان معظّم ما، دو فحل بزرگ علم و دانش جنابان حافظ محمّد رشید و شیخ عبد السّلام مهمانان عزیز شب گذشته تودیع نموده و عازم وطن خود هستند، داعی هم حاضر و عازم حرکت به سمت أرض اقدس و مشهد مقدس مولانا

ابو الحسن علی بن موسی الرضا -صلوات اللّه علیه و علی آبائه و اولاده ائمه الهدی- می باشم، از جمیع برادران عزیز محترم مخصوصاً آقایان قزلباشها که منتها درجه محبت را ابراز نمودند، تودیع نموده، سلامت و عزت و توفیق و اتحاد و یگانگی را برای همگی برادران شیعه و سنی از از خداوند متعال به وسیله عترت و اهل بیت طهارت علیهم‌السلام خواهانم.

## فهرست منابع و مآخذ

1. الاتقان، سیوطی، چاپ اول، 1416ه، دار الفکر، بیروت.

2. احتجاج طبرسی، طبرسی، 1386ه، دار النعمان، نجف اشرف.

3. احیاء العلوم، ابو حامد الغزّالی، طبعة مصر.

4. اسباب النزول، الواحد النیشابوری، چاپ اول، 1421ه، دار الفکر، بیروت.

5. استیعاب، ابن عبد البر، چاپ اول، 1412ه، دار الجیل، بیروت.

6. اسد الغابه، ابن الأثیر، دار الکتاب العربی، بیروت.

7. اسنی المطالب، محمّد بن درویش الحوت البیروتی، چاپ اول، 1412ه، دار الفکر، بیروت.

8. اصابه، ابن حجر عسقلانی، چاپ اول، 1415ه، دار الکتب العلمیة، بیروت.

9. اعیان الشیعه، سید محسن الامین، دار التعاریف للمطبوعات، بیروت.

10. الامامة و السیاسة، ابن قتیبه الدینوری، مؤسسه الحلبی وشرکاء، بیروت.

11. بحار الانوار، علامه مجلسی، چاپ دوم، 1410ه، مؤسسه الوفاء، بیروت.

12. البدایة و النهایه، ابن کثیر، چاپ اول، 1408 ه، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

13. تاریخ ابن خالدون، ابن خلدون، چاپ چهارم، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

14. تاریخ الخلفاء، ابی بکر السیوطی، منشورات الشریف، قم.

15. تاریخ الکبیر، ابراهیم الجعفی البخاری، چاپ اول، 1412ه، دار الکتب العلمیه، بیروت.

16. تاریخ المدینه، ابن بشیر المنیری، 1410ه، دارالفکر، قم.

17. تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی، 1417ه، دار الکتب العلمیه، بیروت.

18. تاریخ دمشق، ابن عساکر، 1415ه، دار الفکر، بیروت.

19. تاریخ طبری، محمد بن جریر گالطبری، چاپ چهارم، 1403ه، مؤسسه الاعلمی، بیروت.

20. تاریخ یعقوبی، یعقوبی، دار صادر، بیروت.

21. تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی، 1418ه، منشورات الرضی، قم.

22. تفسیر ابن ابی حاتم، ابن ابی حاتم الرازی، المکتبة المصریة، مصر.

23. تفسیر ابن عربی، ابن عربی، چاپ اول، 1422ه، دار الکتب العلمیه، بیروت.

24. تفسیر ابن کثیر، اسماعیل ابن کثیر الدمشقی، 1412ه، دار المعرفة، بیروت.

25. تفسیر ثعالبی، ثعالبی، ثعالبی، چاپ اول، 1418ه، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

26. تفسیر روح المعانی، سید محمود آلوسی، چاپ اول، 1424ه، دار الکتب العلمیه، بیروت.

27. تفسیر صافی، فیض کاشانی، چاپ دوم، 1416ه، مکتبة الصدر، تهران.

28. تفسیر طبری، ابن جریر الطبری، 1415ه، دار الفکر، بیروت.

29. تفسیر قرطبی، قرطبی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

30. تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، چاپ اول، 1404ه، دار الفکر، بیروت.

31. جامع الاصول، ابن الأثیر، الجزری، چاپ دوم، 1403ه، المکتبة التجاریة المکرمة.

32. جامع الصغیر، جلال الدین السیوطی، چاپ اول، 1401ه، دار الفکر، بیروت.

33. الجواهر السنیه، الحر العاملی، 1384ه، دار النعمان، النجف الاشرف.

34. حلیة الاولیاء، حافظ ابو نعیم اصفهانی، طبع مصر.

35. حیوة الحیوان، شیخ کمال الدین الدمیری، چاپ اول، 1425ه، دار الفکر، بیروت.

36. خصائص العلوی، نسایی، مکتبة نینوی الحدیثة، تهران.

37. در المنثور، جلال الدین سیوطی، دار المعرفة للطباعة و النشر، بیروت.

38. الدر النظیم، ابن حاتم العاملی، مؤسسه النشر الاسلامی لجماعة المدرسین، قم.

39. دلائل الامامة، محمد بن جریر الطبری، چاپ اول، 1413ه، مؤسسه البعثة، تهران.

40. دلائل النبوة، اسماعیل اصفهانی، دار العاصمة للنشر و التوزیع.

41. دیوان سید الحمیری، محمد بن یزید بن ربیعة، چاپ اول، 1420ه، مؤسسه الاعلمی، بیروت.

42. دیوان فرزدق، فرزدق، چاپ اول، 1416ه، مؤسسه الاعلمی، بیروت.

43. ذخائر العقبی، احمد بن عبدالله الطبری، 1356ه، مکتبة القدسی، القاهره.

44. ربیع الابرار، زمخشری، احیاء التراث الاسلامی.

45. رشفة الصادی، ابوبکر بن شهاب الدین الحضری، چاپ اول، دار الکتب العلمیه، بیروت.

46. ریاض النضره، محب الدین الطبری، 1405ه.ق، چاپ مصر.

47. سرّ العالمین، ابی حمد غزالی، دار الکتب العلمیه، بیروت.

48. سنن ابن ماجه، محمد بن یزید القزوینی، دار الفکر، بیروت.

49. سنن الترمذی، محمد بن عیسی الترمذی،چاپ دوم، 1403ه، دار الفکر، بیروت.

50. سنن الکبری، بیهقی، دار الفکر، بیروت.

51. سنن سجستانی، ابن الأشعث السجستانی، چاپ اول، 1410ه، دار الفکر، بیروت.

52. سنن نسایی، نسایی، چاپ اول، 1411ه، دار الکتب العلمیه، بیروت.

53. سیرة الحلیه، حلبی، 1400ه، دار المعرفة، بیروت.

54. شرح مواقف، القاضی الجرجانی، چاپ اول، 1325ه، مطبعة السعادة، مصر.

55. شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، چاپ اول، 1378ه، دار احیاء الکتب العربیه، بیروت.

56. شواهد التنزیل، الحکام، الحسکانی، چاپ اول، 1411ه، احیاء الثقافة الاسلامیة، بیروت.

57. صحیح ابن حنان، ابن حنان، چاپ دوم، 1414ه، مؤسسة الرسالة.

58. صحیح بخاری، بخاری، دار الفکر، بیروت.

59. صحیح مسلم، مسلم النیشابوری، دار الفکر، بیروت.

60. صواعق المحرقه، احمد بن حجر الهیثمی الملکی، مکتبة القاهره.

61. طبقات الکبری، محمد بن سعد، دار صادر، بیروت.

62. عقد الفرید، ابن عبد ربه الاندلسی، چاپ اول، 1426ه، دار صادر، بیروت.

63. علل الشرایع، شیخ صدوق، 1385ه، المکتبة الحیدره، نجف الاشرف.

64. عمدة القاری، العینی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

65. عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، 1404ه، مؤسسه الاعلمی، بیروت.

66. غرائب القرآن، فخر الدین طریحی، 1085ه، انتشارات زاهدی، قم.

67. الغیبه، شیخ طوسی، چاپ اول، 1411ه، مؤسسه المعارف الاسلامی، قم.

68. فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، چاپ دوم، دار المعرفة، بیروت.

69. فتوح البلدان، البلاذری، 1956م، مکتبة النهضة المرصیه، القاهره.

70. فرائد السمطین، ابراهیم الجوینی الخراسانی، چاپ اول، 1428ه.

71. فصول المهمه، علی بن محمد مالکی، چاپ اول، 1415ه، دار الکتب العلمیة، بیروت.

72. فیض القدیر فی شرح جامع الصغیر، المناوی، چاپ اول، 1415ه، دار الکتب العلمیة، بیروت.

73.کافی، ثقه الاسلام ابی جعفر محمد بن یعقوب الکلینی الرازی، چاپ پنجم، 1363ش، دار الکتب الاسلامیه، تهران.

74. الکامل فی التاریخ، ابن ابی الفتح الاربلی، چاپ دوم، 1405ه، دار الاضواء، بیروت.

75. کشف الغمه، ابن ابی الفتح الاربلی، چاپ دوم، 1405ه، دار الاضواء، بیروت.

76. کفایة الاثر، الخزاز قمی، 1401ه، انتشارات بیدار، تهران.

77. کفایة الطالب، گنجی شافعی، چاپ دوم، 1404ه، دار احیاء التراث اهل البیتعلیهم‌السلام، تهران.

78.کنز العمال، المتقی الهندی، 1409ه، مؤسسه الرسالة، بیروت.

79. لسان المیزان، ابن حجر، چاپ دوم، 1390ه، مؤسسه الاعلمی، بیروت.

80. ما نزل القرآن فی علی علیه‌السلام، ابی بکر احمد بن موسی ابن مردویه الاصفهانی، چاپ دوم، 1424ه، دار الحدیث، قم.

81. المسبوط، شیخ طوسی، 1387ش، المکتبة المرتضویه لا حیاء آثار الجعفریه.

82. مجمع البحرین، شیخ الطریحی، چاپ دوم، 1408ه، مکتبة النشر الثقافة الاسلامیه.

83. مجمع الزوائد، الهیثمی، 1408ه، دار الکتب العلمیة، بیروت.

84. مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، چاپ اول، 1413ه، مؤسسه المعارف، قم.

85. مروج الذهب، حسین مسعودی، 1425ه، دار الفکر، بیروت.

86. مسند احمد، احمد بن حنبل، دار صادر، بیروت.

87. مصباح المتجهد، شیخ طوسی، چاپ اول، 1411ه، مؤسسة فقه الشیعه، بیروت.

88. مطالب السؤول، محمد بن طلحه شافعی، چاپ اول، 1420ه، مؤسسه ام القری، بیروت.

89. المعجم الاوسط، احمد الطبرانی، 1415ه، دار الحرمین للطباعة و النشر.

90. المعجم الکبیر، سلمیان احمد الطبرانی، چاپ دوم، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

91. مقاتل الطالبین، ابو الفرج الاصفهانی، چاپ دوم، 1385ه، المکتبة الحیدریه، نجف الاشرف.

92. مقتل الحسین، ابو مخنف الازدی، مطبعة العملمیه، قم.

93. الملل و النحل، محمد بن عبد الکریم الشهرستانی، دار المعرفة، بیروت.

94. مناقب خوارزمی، الموفق بن احمد المکی الخوارزمی، چاپ دوم، 1414ه، مؤسسه النشر الاسلامی، قم.

95. من لا یحضر الفقیه، شیخ صدوق، چاپ دوم، مؤسسه نشر اسلامی، قم.

96. مودة القربی، علامه سید علی الشافعی الهمدانی، طبع لاهور.

97. الموضوعات، ابن الجوزی، چاپ اول، 1386ه، المکتبة السلفیه، مدینه المنوره.

98. میزان الاعتدال، ابی عبد الله محمد بن احمد الذهبی، چاپ اول، 1382ه، دار المعرقه، بیروت.

99. نور الابصار، الشیخ مؤمن الشبلنجی، منشورات الرضی، قم.

100. نهایة فی غریب الحدیث، ابن الأثیر، چاپ چهارم، 1346ش، مؤسسه اسماعیلیان، قم.

101. نهج السعادة، شیخ محمد باقر محمودی، مؤسسة الاعلمی، بیروت.

102. الوافی بالوفیات، الصفدی، 1420ه، دار احیاء التراث، بیروت.

103. وسائل الشیعه، حر عاملی، چاپ دوم، مؤسسه آل البیتعلیهم‌السلام، قم.

104. وفیات الاعیان، ابن خلکان، دار الثقافه، بیروت.

105. ینابیع المودة، شیخ سلیمان بن ابراهیم القندوزی الحنفی، چاپ اول، 1416ه، دار الاسوه، قم.

فهرست مطالب

[لیله یکم شعبان المعظم 45 جلسه هشتم 5](#_Toc468710605)

[در فرق بین اسلام و ایمان 8](#_Toc468710606)

[در مراتب ایمان 10](#_Toc468710607)

[اهل سنت بر خلاف قواعد قرآن شیعیان را طرد می کنند 12](#_Toc468710608)

[علت پیروی شیعه از علی عليه‌السلام و اهل بیت: و تقلید نکردن از امامان چهارگانه 13](#_Toc468710609)

[تقلید کورکورانه شایسته آدمی نیست 18](#_Toc468710610)

[آدمی باید پیرو دانش و خرد باشد 20](#_Toc468710611)

[عدد خلفا را پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دوازده معرفی نموده 21](#_Toc468710612)

[اشاره به مقامات امام جعفر صادق عليه‌السلام 23](#_Toc468710613)

[ظهور مذهب جعفری 26](#_Toc468710614)

[درد دل بزرگ و بی اعتنایی به عترت 27](#_Toc468710615)

[تأثر فوق تأثر 28](#_Toc468710616)

[چرا شیعه طعن بر صحابه و ازواج رسول الله می زند 30](#_Toc468710617)

[طعن و انتقاد بر صحابه موجب کفر نمی شود 31](#_Toc468710618)

[اعمال نیک و بد صحابه مورد توجه رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده 36](#_Toc468710619)

[جواب از بیعت الرضوان 37](#_Toc468710620)

[جواب از حدیث به اصحاب من اقتدا کنید 39](#_Toc468710621)

[داستان عقبه و قصد قتل پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 40](#_Toc468710622)

[پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امر به پیروی از دروغگویان ننموده 41](#_Toc468710623)

[مخالفت اصحاب در سقیفه 42](#_Toc468710624)

[مخالفت سعد بن عباده با ابی بکر و عمر 42](#_Toc468710625)

[قیام طلحه و زبیر در مقابل علی عليه‌السلام در بصره 42](#_Toc468710626)

[معاویه و عمرو بن عاص علی عليه‌السلام را سب می نمودند 43](#_Toc468710627)

[اسناد اصحابی کالنجوم ضعیف است 44](#_Toc468710628)

[صحابه معصوم نبودند 45](#_Toc468710629)

[شراب خوردن ده نفر از صحابه در مجلس سری 46](#_Toc468710630)

[در نقض عهد نمودن صحابه 48](#_Toc468710631)

[محمد و علی عليهما‌السلام صادقین در قرآنند 49](#_Toc468710632)

[در حدیث غدیر و چگونگی آن 51](#_Toc468710633)

[طبری و ابن عقده و ابن حدّاد 56](#_Toc468710634)

[نصیحت جبرئیل عمر را 57](#_Toc468710635)

[حدیث اقتداء بأصحاب مخدوش است 59](#_Toc468710636)

[بعض از صحابه تابع هوای نفس و منحرف از حق شدند 59](#_Toc468710637)

[قول غزّالی در نقض عهد صحابه 60](#_Toc468710638)

[سر العالمین کتاب غزالی است 62](#_Toc468710639)

[اشاره به حال ابن عقده 62](#_Toc468710640)

[اشاره به مرگ طبری 63](#_Toc468710641)

[کشته شدن نسائی 63](#_Toc468710642)

[اشکال در کلمه مولا 64](#_Toc468710643)

[نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم در غدیر خم 67](#_Toc468710644)

[نظر سبط ابن جوزی در معنای مولا 71](#_Toc468710645)

[نظر ابن طلحه شافعی در معنای مولا 71](#_Toc468710646)

[احتجاج علی به حدیث غدیر در رحبه 73](#_Toc468710647)

[قرینه چهارم ((ألست اولی بکم من انفسکم)) 75](#_Toc468710648)

[أشعار حسان در حضور رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 78](#_Toc468710649)

[در عهدشکنی صحابه 80](#_Toc468710650)

[نقض عهد نمودن صحابه در احد و حنین و حدیبیه 81](#_Toc468710651)

[قضاوت منصفانه باید کرد 81](#_Toc468710652)

[فرار صحابه در حدیبیه 83](#_Toc468710653)

[خدا می داند که من اهل جدل نیستم 85](#_Toc468710654)

[در حقیقت فدک و غصب آن 87](#_Toc468710655)

[نزول آیه (وَ آتِ ذَا الْقُرْبیٰ حَقَّهُ) 87](#_Toc468710656)

[استشهاد به حدیث لا نورث و جواب آن 89](#_Toc468710657)

[دلایل فاطمه بر رد حدیث لا نورث 91](#_Toc468710658)

[احتجاج علی با ابی بکر 93](#_Toc468710659)

[کلمات ابی بکر بالای منبر و دشنام دادن به علی و فاطمه عليهما‌السلام 94](#_Toc468710660)

[قضاوت منصفانه لازم است 95](#_Toc468710661)

[تعجب ابن ابی الحدید از گفتار ابی بکر 96](#_Toc468710662)

[آزار به علی عليه‌السلام ّ آزار به پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است 97](#_Toc468710663)

[دشنام دادن به علیّ دشنام به پیغمبر است 98](#_Toc468710664)

[علی باب علم و حکمت است 99](#_Toc468710665)

[نقل اخبار در وصایت 101](#_Toc468710666)

[در وقت وفات سر مبارک رسول الله در سینه أمیر المؤمنین عليه‌السلام بود 105](#_Toc468710667)

[تحقیق در امر وصایت 107](#_Toc468710668)

[اشعار بعض از صحابه اشاره به وصیت 107](#_Toc468710669)

[اشاره به دستور وصیت 108](#_Toc468710670)

[اطاعت امر پیغمبر واجب است 110](#_Toc468710671)

[منع نمودن پیغمبر را از وصیت 111](#_Toc468710672)

[گریستن ابن عباس از مانع شدن پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را از وصیت 112](#_Toc468710673)

[در منابع حدیث منع وصیت 113](#_Toc468710674)

[تعصب آدمی را کور و کر می کند 115](#_Toc468710675)

[اعتراف علمای عامه به اینکه گوینده کلمه هذیان معرفت به مقام رسالت نداشته 116](#_Toc468710676)

[اول فتنه در اسلام حضور رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 116](#_Toc468710677)

[عذر بدتر از گناه 119](#_Toc468710678)

[اعتراض قطب الدین شیرازی به گفتار عمر 122](#_Toc468710679)

[مانع نشدن از عهدنامه ابی بکر در وقت مردن 123](#_Toc468710680)

[مصیبت بزرگ و اهانت به رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دم مرگ و مانع شدن از نمایاندن راه هدایت 123](#_Toc468710681)

[حکم علی عليه‌السلام درباره زنی که بچه شش ماهه زایید 127](#_Toc468710682)

[رد نمودن ابی بکر فدک را به فاطمه عليه‌السلام و مانع شدن عمر 128](#_Toc468710683)

[رد نمودن خلفا فدک را باولادهای فاطمه(عليه‌السلام) 129](#_Toc468710684)

[واگذار نمودن عمر بن عبد العزیز فدک را 130](#_Toc468710685)

[رد نمودن عبد الله و مهدی و مأمون عباسی فدک را به ورثه فاطمه(عليهما‌السلام) 130](#_Toc468710686)

[در اثبات نحله بودن فدک 131](#_Toc468710687)

[در قول مخالفین که ابی بکر به موجب آیه شهادت عمل نموده و جواب آن 132](#_Toc468710688)

[شاهد خواستن از متصرف خلاف شرع بوده است 133](#_Toc468710689)

[خزیمه ذو الشهادتین 133](#_Toc468710690)

[رد نمودن شهود فاطمه را 134](#_Toc468710691)

[مراد از صادقین در آیه محمد و علی(عليه‌السلام)هستند 135](#_Toc468710692)

[علی افضل صدّیقین است 137](#_Toc468710693)

[علی عليه‌السلام با حق و قرآن می گردد 139](#_Toc468710694)

[اطاعت علی عليه‌السلام اطاعت خدا و پیغمبر است 141](#_Toc468710695)

[منصفانه قضاوت عادلانه کنید 142](#_Toc468710696)

[قضیه جابر و اعطای مال باو موجب عبرت عقلا می باشد 143](#_Toc468710697)

[اشکال در نزول آیه تطهیر 145](#_Toc468710698)

[جواب اشکال و اثبات اینکه آیه در حق ازواج نیست 146](#_Toc468710699)

[زوجات پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داخل اهل بیت نیستند 147](#_Toc468710700)

[اخبار عامه در اینکه آیه تطهیر در شان اهل بیت آمده 147](#_Toc468710701)

[حدیث ام سلمه راجع به حریره فاطمهعليه‌السلامو نزول آیه تطهیر 149](#_Toc468710702)

[منع نمودن خمس را از عترت و اهل بیت پیغمبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 151](#_Toc468710703)

[خدا علیعليه‌السلامرا شاهد پیغمبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمقرار داده 153](#_Toc468710704)

[درد دلهای علی عليه‌السلام 155](#_Toc468710705)

[اخبار در مذمت اذیت کنندگان علیعليه‌السلام 156](#_Toc468710706)

[تا دم مرگ فاطمهعليه‌السلاماز ابی بکر و عمر راضی نبود 158](#_Toc468710707)

[اذیت فاطمه اذیت خدا و پیغمبر است 159](#_Toc468710708)

[جواب از خطبه نمودن علیعليه‌السلامدختر ابی جهل را 162](#_Toc468710709)

[بیان ابی جعفر اسکافی راجع به جعل اخبار زمان معاویه 163](#_Toc468710710)

[اشکال در اینکه غضب فاطمه عليها‌السلام دینی نبوده و جواب آن 165](#_Toc468710711)

[قلب و جوارح فاطمه عليها‌السلام مملوّ از ایمان بود 166](#_Toc468710712)

[غضب فاطمة عليها‌السلام دینی بوده 167](#_Toc468710713)

[سکوت فاطمه عليها‌السلام موجب رضا نبوده 168](#_Toc468710714)

[علی عليها‌السلام در دوره خلافت آزادی در عمل نداشته 168](#_Toc468710715)

[در نماز تراویح 169](#_Toc468710716)

[عیادت ابی بکر و عمر از فاطمهعليه‌السلام 171](#_Toc468710717)

[فاطمه را شب دفن نمودند 173](#_Toc468710718)

[دردهای دل فاطمه تا قیامت تأثرآور است 173](#_Toc468710719)

[جلسه نهم 177](#_Toc468710720)

[لیله شنبه 2 شعبان المعظم 45 177](#_Toc468710721)

[اشکال به شیعیان که به عایشه نسبت خبث و فحش می دهند و جواب آن 179](#_Toc468710722)

[اشاره به قضیه افک و مبرا بودن عایشه از خبث و فحش و قذف 180](#_Toc468710723)

[زوجین در ممدوحیت و مذمومیت مماثل نیستند 181](#_Toc468710724)

[زن نوح و لوط به جهنم می روند و زن فرعون به بهشت می رود 181](#_Toc468710725)

[در چگونگی خیانت زنهای نوح و لوط 183](#_Toc468710726)

[معنای آیه شریفه 184](#_Toc468710727)

[اشاره به حالات عایشه 184](#_Toc468710728)

[آزار دادن عایشه پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را 186](#_Toc468710729)

[گفتار سوده زوجه رسول الله 187](#_Toc468710730)

[مخالفت و جنگ عایشه با علی عليه‌السلام 188](#_Toc468710731)

[فضایل علی عليه‌السلام قابل شماره نیست 189](#_Toc468710732)

[اخبار در فضایل و مناقب علی عليه‌السلام 190](#_Toc468710733)

[دوستی علی ایمان و دشمنی او کفر و نفاق می باشد 191](#_Toc468710734)

[کشتار صحابه و مؤمنین پاک در بصره به أمر عایشه 197](#_Toc468710735)

[ممانعت نمودن عایشه از دفن نمودن امام حسن عليه‌السلام در جوار پیغمبر 198](#_Toc468710736)

[سجده و شادی نمودن عایشه در شهادت امیر المؤمنین عليه‌السلام 200](#_Toc468710737)

[کلمات متضاد عایشه نسبت به عثمان 201](#_Toc468710738)

[نصایح ام سلمه به عایشه 204](#_Toc468710739)

[یادآوری نمودن امّ سلمه فضایل علی عليه‌السلام را برای عایشه 204](#_Toc468710740)

[اختلاف در تعیین خلفاء ثلاث دلیل بر بطلان خلافت آنها است 206](#_Toc468710741)

[دلایل دیگر بر بطلان اجماع 207](#_Toc468710742)

[اعتراض بر مجلس شورا 208](#_Toc468710743)

[اعتراض بر حکمیت عبد الرحمن بن عوف 209](#_Toc468710744)

[ظلم فاحش به مقام مولانا امیر المؤمنین عليه‌السلام 211](#_Toc468710745)

[خلافت علی عليه‌السلام منصوص از جانب خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده 212](#_Toc468710746)

[خلافت علی عليه‌السلام به اجماع نزدیک تر بود 213](#_Toc468710747)

[علی عليه‌السلام متمایز از سایر خلفا بوده 214](#_Toc468710748)

[اشاره به رئوس فضایل و کمالات 216](#_Toc468710749)

[در نسب پاک علی عليه‌السلام 216](#_Toc468710750)

[در خلقت نورانی علی عليه‌السلام و شرکت او با پیغمبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 218](#_Toc468710751)

[در نسب جسمانی علی عليه‌السلام 220](#_Toc468710752)

[اشکال در پدر ابراهیم عليه‌السلام که آزر بوده و جواب آن 221](#_Toc468710753)

[در اباء و امّهات پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشرک نبوده بلکه همگی مؤمن بالله بودند 223](#_Toc468710754)

[اختلاف در ایمان أبی طالب 226](#_Toc468710755)

[اجماع شیعه بر ایمان ابو طالب 226](#_Toc468710756)

[در حدیث ضحضاح و جواب آن 228](#_Toc468710757)

[مجعول بودن حدیث ضحضاح 228](#_Toc468710758)

[دلایل بر ایمان ابو طالب 229](#_Toc468710759)

[اشعار ابن ابی الحدید در مدح ابو طالب 230](#_Toc468710760)

[اشعار ابو طالب دلیل بر اسلام او می باشد 231](#_Toc468710761)

[اقرار ابو طالب دم مرگ به لا اله الاّ اللّه 234](#_Toc468710762)

[گفتگوی پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با ابو طالب در ابتدای بعثت 235](#_Toc468710763)

[ابتدای بعثت ابراهیم عليه‌السلام و گفتگو با عمش آزر 235](#_Toc468710764)

[چون محمد بن ابی بکر پیرو علی عليه‌السلام بوده، لذا او را خال المؤمنین نخواندند 238](#_Toc468710765)

[معاویه کاتب الوحی نبود بلکه کاتب مراسلات بود 240](#_Toc468710766)

[دلایل بر کفر و لعن معاویه 241](#_Toc468710767)

[آیات و اخبار داله بر لعن معاویه و یزید 241](#_Toc468710768)

[کشتار معاویه مؤمنینی مانند امام حسن و عمار و حجر بن عدی و مالک اشتر و محمد بن ابی بکر و غیره 243](#_Toc468710769)

[کشتار بسر بن ارطاة سی هزار مسلمان مؤمن را به امر معاویه 245](#_Toc468710770)

[امر نمودن معاویه بسب امیر المؤمنین و جعل اخبار در مذمت آن بزرگوار 246](#_Toc468710771)

[دشمن علی کافر است 249](#_Toc468710772)

[در اصحاب پیغمبر خوب و بد بسیار بودند 251](#_Toc468710773)

[ایضا دلایل بر ایمان أبی طالب عليه‌السلام 257](#_Toc468710774)

[ایمان آوردن جعفر طیار به امر پدر 258](#_Toc468710775)

[اسلام عباس پنهانی بوده 262](#_Toc468710776)

[علت پنهان داشتن ابو طالب ایمان خود را 262](#_Toc468710777)

[موضوع رافضی و سنی در حقیقت سنی ها رافضی و شیعه ها سنی می باشند 264](#_Toc468710778)

[دلایل بر حلیت متعه 266](#_Toc468710779)

[اخبار از طرق اهل تسنن بر حلیت متعه 268](#_Toc468710780)

[اکابر صحابه و تابعین حتی مالک حکم بعدم نسخ متعه نموده اند 271](#_Toc468710781)

[تمام آثار زوجیت بر زن متعه مترتب است 272](#_Toc468710782)

[دلایل بر عدم ورود حکم نسخ در زمان پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 273](#_Toc468710783)

[مجتهد می تواند تغییر احکام دهد 277](#_Toc468710784)

[منع متعه سبب شیوع فحشا و زنا گردیده 279](#_Toc468710785)

[مولد علی عليه‌السلام در خانه کعبه بوده 282](#_Toc468710786)

[نام گذاری علی عليه‌السلام از عالم غیب و دلیل دیگر بر اثبات موحد بودن ابو طالب 284](#_Toc468710787)

[نام علی عليه‌السلام بعد از نام خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در عرش اعلا ثبت گردید 285](#_Toc468710788)

[نزول لوح بر ابو طالب جهت نامگذاری علی عليه‌السلام 289](#_Toc468710789)

[نام علی جزء اذان و اقامه نیست 291](#_Toc468710790)

[در زهد و تقوای علی عليه‌السلام 292](#_Toc468710791)

[خبر عبد الله رافع 292](#_Toc468710792)

[خبر سوید بن غفله 293](#_Toc468710793)

[حلوا نخوردن علی عليه‌السلام 294](#_Toc468710794)

[در لباس و پوشش علی عليه‌السلام 295](#_Toc468710795)

[گفتار ضرار با معاویه 296](#_Toc468710796)

[بشارت پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زهد را به علی عليه‌السلام 297](#_Toc468710797)

[خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علی عليه‌السلام را امام المتقین خواندند 298](#_Toc468710798)

[اهل حقیقت قضاوت منصفانه نمایند 302](#_Toc468710799)

[سکوت و قعود و اعتزال و فرار انبیا از میان امتها بواسطه نداشتن یاور و غیره 304](#_Toc468710800)

[شباهت علی با هارون در موضوع خلافت 306](#_Toc468710801)

[علت قعود علی عليه‌السلام از جنگ با مخالفین بعد از وفات پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و صبر و سکوت آن حضرت برای خدا 308](#_Toc468710802)

[بیانات علی عليه‌السلام در علت قعود و سکوت بعد از وفات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 309](#_Toc468710803)

[نامه علی عليه‌السلام به اهل مصر 311](#_Toc468710804)

[خطبه امیر المؤمنین عليه‌السلام بعد از شهادت محمّد بن ابی بکر 311](#_Toc468710805)

[خطبه شقشقیه 313](#_Toc468710806)

[اشکال در خطبه شقشقیه و جواب آن 314](#_Toc468710807)

[اشاره به حالات سید رضی 314](#_Toc468710808)

[خطبه شقشقیه قبل از ولادت سید رضی ثبت در کتب بوده 315](#_Toc468710809)

[جلسه دهم 319](#_Toc468710810)

[لیله یکشنبه سیم شعبان المعظم 45 319](#_Toc468710811)

[سؤال از مقام علمی عمر و جواب آن 320](#_Toc468710812)

[مجاب نمودن زنی عمر را در یک مسئله شرعی 323](#_Toc468710813)

[اظهار عمر بعد از وفات پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که آن حضرت نمرده 326](#_Toc468710814)

[امر نمودن عمر برجم پنج نفر زانی و متوجه ساختن علی عليه‌السلام او را باشتباه در حکم 327](#_Toc468710815)

[امر نمودن عمر برجم زن حامله و منع نمودن علی او را 328](#_Toc468710816)

[امر نمودن عمر برجم زن دیوانه و مانع شدن علی عليه‌السلام 329](#_Toc468710817)

[بیان ابن صباغ مالکی در فضائل و علوم علی عليه‌السلام و نصب نمودن پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن حضرت را به مقام قضاوت 331](#_Toc468710818)

[اشتباه عمر در تیمم زمان پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و حکم اشتباهی دادن در زمان خلافت 333](#_Toc468710819)

[تمام علوم در نزد علی عليه‌السلام مانند کف دست حاضر بوده 336](#_Toc468710820)

[دفاع نمودن معاویه از مقام علی عليه‌السلام 336](#_Toc468710821)

[اقرار نمودن عمر به عجز در مقابل سؤالات مشکله و اعتراف به اینکه اگر علی نبود کار مشکل می شد 337](#_Toc468710822)

[علی عليه‌السلام اولی و احق به مقام خلافت بوده 341](#_Toc468710823)

[قضاوت منصفانه لازم است 341](#_Toc468710824)

[مثل دزد و زوّار 342](#_Toc468710825)

[قبول دیانت باید کورکورانه نباشد 344](#_Toc468710826)

[داعی قبول دیانت از روی تحقیق نمودم 344](#_Toc468710827)

[امر نمودن پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اطاعت علی عليه‌السلام 347](#_Toc468710828)

[علمای اهل سنت نمی خواهند با شیعیان همکاری کنند 348](#_Toc468710829)

[اختلاف در سجده بر تربت 349](#_Toc468710830)

[ابراز حقیقت توأم با تاثر 350](#_Toc468710831)

[در فقدان آب برای غسل و وضو باید تیمم نمود 351](#_Toc468710832)

[فتوای ابو حنیفه بر اینکه مسافر در فقد آب عمل غسل و وضو را با نبیذ انجام دهند 352](#_Toc468710833)

[فتوا دادن اهل سنت بشستن پاها در وضو بر خلاف نص صریح قرآن 356](#_Toc468710834)

[فتوا دادن اهل سنت بر مسح به چکمه و جوراب بر خلاف نص صریح قرآن 357](#_Toc468710835)

[فتوای اهل سنّت بر مسح نمودن عمامه بر خلاف نص صریح قرآن 358](#_Toc468710836)

[توجه خاص و قضاوت منصفانه لازم است 358](#_Toc468710837)

[شیعیان سجده بر خاک کربلا را واجب نمی دانند 361](#_Toc468710838)

[علت برداشتن شیعیان مهرهایی با خود برای سجده 361](#_Toc468710839)

[علت سجده نمودن بر خاک کربلا 361](#_Toc468710840)

[خصائص خاک کربلا و بیانات رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 362](#_Toc468710841)

[عمل علمای اهل سنت موجب تعجب است 365](#_Toc468710842)

[عزل ابی بکر و نصب علی در ابلاغ سوره برائت بر اهل مکه 366](#_Toc468710843)

[علت عزل ابی بکر و نصب علی عليه‌السلام ظاهراً 368](#_Toc468710844)

[به قضاوت فرستادن پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علی عليه‌السلام را به یمن 370](#_Toc468710845)

[علی عليه‌السلام بعد از پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هادی امت بوده 371](#_Toc468710846)

[دسایس اعادی در مقابل علی عليه‌السلام و فرق بین سیاست مجاز و حقیقت 372](#_Toc468710847)

[اشاره به علل انقلاب در خلافت امیر المؤمنین عليه‌السلام 374](#_Toc468710848)

[خبر دادن پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از جنگ های بصره و صفین و نهروان 375](#_Toc468710849)

[علم غیب را غیر از خدا احدی نداند 379](#_Toc468710850)

[علم غیب از جانب خدا افاضه بر انبیا و اوصیا می شود 380](#_Toc468710851)

[علم بر دو قسم است: ذاتی و عرضی 381](#_Toc468710852)

[دلایل از آیات قرآنیّه بر اینکه انبیا و اوصیای آنها عالم به غیب بودند 383](#_Toc468710853)

[مدعیان علم غیب به هر وسیله و اسباب کذابند 386](#_Toc468710854)

[انبیا و اوصیا عالم بغیب بودند 386](#_Toc468710855)

[ائمه طاهرین خلقای بر حق عالم به غیب بودند 389](#_Toc468710856)

[در نقل روات و ناقلین حدیث مدینه 390](#_Toc468710857)

[از جمله أکابر علمای شما 392](#_Toc468710858)

[در بیان حدیث انا دار الحکمة 396](#_Toc468710859)

[توضیح در اطراف حدیث 399](#_Toc468710860)

[علی عليه‌السلام عالم بغیب بوده 400](#_Toc468710861)

[علی عليه‌السلام عالم به ظاهر و باطن قرآن بوده 400](#_Toc468710862)

[پیغمبر هزار باب از علم در سینه علی بازنمود 401](#_Toc468710863)

[در طرق افاضه علم رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به علی عليهما‌السلام 404](#_Toc468710864)

[در جفر جامعه و چگونگی آن 405](#_Toc468710865)

[خبر دادن حضرت رضا عليه‌السلام در عهدنامه مأمون از مرگ خود 409](#_Toc468710866)

[آوردن جبرئیل کتاب مختومی برای امیر المؤمنین وصی رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 410](#_Toc468710867)

[نقل اخبار اهل تسنن در ندای سلونی دادن علی عليه‌السلام 414](#_Toc468710868)

[خبر دادن از سنان بن انس که قاتل امام حسین عليه‌السلام گردید 418](#_Toc468710869)

[خبر دادن از علمداری حبیب بن عمار 418](#_Toc468710870)

[خبر دادن از مغیبات 419](#_Toc468710871)

[خبر دادن از غلبه معاویه و ظلم های آن ملعون 420](#_Toc468710872)

[خبر دادن از کشته شدن ذو الثدیه قبل از شروع به جنگ 421](#_Toc468710873)

[خبر دادن از قتل خود و معرفی ابن ملجم را 423](#_Toc468710874)

[اشاره به اعلمیّت و افضلیّت علی عليه‌السلام 424](#_Toc468710875)

[به فرموده پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علی عليه‌السلام اعلم امت بوده 427](#_Toc468710876)

[خبر دادن علی از کرات جوّیه طبق هیئت جدید 432](#_Toc468710877)

[گفتگو با مسیو ژوئن مستشرق فرانسوی 433](#_Toc468710878)

[گفتار گوستاو لوبون در تأثیر تمدن اسلام در مغرب 435](#_Toc468710879)

[هدیه فرستادن هارون ساعت ساخت مسلمین را برای شارلمان 436](#_Toc468710880)

[جمیع علوم منتهی به علی عليه‌السلام می شود 439](#_Toc468710881)

[اعتراف ابن ابی الحدید به مقامات علمیه علی عليه‌السلام 440](#_Toc468710882)

[خبر ولادت امام حسین عليه‌السلام و تهنیت ملائکه و امت به رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 441](#_Toc468710883)

[قضاوت منصفانه 442](#_Toc468710884)

[بیانات نواب در قبول تشیع 443](#_Toc468710885)

[تشیّع اختیار نمودن شش نفر اهل تسنن 445](#_Toc468710886)

[عید میلاد حسینی 449](#_Toc468710887)

[منبر 451](#_Toc468710888)

[آغاز منبر 453](#_Toc468710889)

[آزادی مجاز و حقیقت 453](#_Toc468710890)

[اطاعت خدا و پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اولی الامر واجب است 454](#_Toc468710891)

[عقیده اهل تسنن در معنای اولی الامر 455](#_Toc468710892)

[صاحبان امر بر سه قسمند 455](#_Toc468710893)

[بنی اسرائیل منتخب جناب موسی عليه‌السلام فاسد در آمدند 456](#_Toc468710894)

[بشر قادر نیست انتخاب امیر صالح کامل نماید 456](#_Toc468710895)

[سلاطین و امرا اولی الامر نمی باشند 457](#_Toc468710896)

[هر سلطان و امیر با قدرتی اولی الامر نمی باشد 458](#_Toc468710897)

[اولی الامر منصوب و منصوص من جانب الله باشد 459](#_Toc468710898)

[اخبار در عصمت ائمه از طرق عامه 464](#_Toc468710899)

[اشاره به علم عترت و اهل بیت طهارت عليهم‌السلام 465](#_Toc468710900)

[اشکال در اینکه چرا اسامی أئمه عليهم‌السلام در قرآن نیامده 466](#_Toc468710901)

[جواب از اشکال 467](#_Toc468710902)

[عدد رکعات و اجزای نماز در قرآن نیامده 467](#_Toc468710903)

[مراد از اولی الامر علی عليه‌السلام و ائمه از عترت طاهره عليهم‌السلام هستند 469](#_Toc468710904)

[در باب اسامی و اعداد أئمه اثنا عشر عليهم‌السلام 473](#_Toc468710905)

[عدد خلفای بعد از پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دوازده است 477](#_Toc468710906)

[عادت جاهلانه و تعصب مانع از وصول به حقیقت است 480](#_Toc468710907)

[بیان جاحظ در وصول الی الحق 481](#_Toc468710908)

[اقرار منصفانه شیعیان 482](#_Toc468710909)

[تذکرات و نصایح مشفقانه به برادران شیعه و سنی 483](#_Toc468710910)

[اتحاد و اتفاق موجب سیادت است 484](#_Toc468710911)

[ایضاً مواعظ مشفقانه به برادران شیعه و سنی 485](#_Toc468710912)

[سوء ظن و غیبت موجب تفرقه و جدایی می باشد 487](#_Toc468710913)

[فرقی بین مساجد سنی و شیعه نمی باشد 490](#_Toc468710914)

[سعادت و سیادت امت در پیروی علی بن أبی طالب علیه‌السلام است 492](#_Toc468710915)

[فهرست منابع و مآخذ 497](#_Toc468710916)

دستاور های علمی

موسسه جهانی سبطین عليه‌السلام

1- فقه الامام جعفر الصادق عليه‌السلام: تألیف علامه محمد جواد مغنیه، مؤسسه سبطین عليهما‌السلام، چاپ سوم، (6جلدی).

2- قصص القرآن الکریم دلالیاً و جمالیاً: تألیف دکتر محمود البستانی چاپ دوم (2 جلدی)

3- محضرات امام الخوئی فی المواریث: به قلم سید محمد علی خرسان.

4- أدب الشرعیة الاسلامیة: تألیف دکتر محمود البستانی.

5- بضعة المصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: تألیف سید مرتضی الرضوی، تحقیق ویرایش مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

6- التحمیّات من علائم الظهور: تألیف سید فاروق بیاتی موسوی، چاپ سوم تحقیق و ویرایش مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

7- المولی فی الغدیر: تألیف گروه پژوهش ها و مطالعات مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

8- عقیلة قریش آمنة بنت الحسین: تألیف سید محمد علی الحلو، چاپ دوم تصحیح مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

9- أنصار الحسین الثورة و الثوار: تألیف سید محمد علی الحلو، چاپ دوم تصحیح مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

10- هویّة التشیّع: دکتر شیخ أحمد الوائلی، چاپ سوم تحقیق مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

11- معالم العقیدة الاسلامیه: گروه پژوهش و مطالعات مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

12- التحریف و المحرّفون: تألیف سید محمد علی الحلو، تصحیح مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

13- الحسن بن علی عليهما‌السلام: تألیف سید محمد علی الحلو، تصحیح مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

14- الشیعه و فنون الاسلام: تألیف مرجع بزرگ شیعه سید حسن صدر، تصحیح مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

15- نحن الشیعة الامامیة و هذه عقائدنا: نألیف سید محمد الرضی الرضوی، تصحیح مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

16- لماذا اخترنا مذهب الشیعة الامامیة: تألیف سید محمد الرضی الرضوی، تصحیح مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

17- المثل الاعلی: تألیف سید محمد الرضی الرضوی، تصحیح مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

18- عصر الغیبة وظائف و الواجبات: تألیف شیخ علی شطری، تصحیح مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

19- بحوص عقائدیة فی ضوء مدرسة أهل البیت عليهما‌السلام: گزیده ای از مباحث آیت الله العظمی خوئی.

20- العروة الوثقی و التعلیفات علیها: (گردآوری و تدوین 41 تعلبقه بر کتاب العروة الوثقی توسط مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام... الإمامة المبکِّرة: تألیف سید محمد علی الحلو، تصحیح مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

21- الإمام الجواد عليهما‌السلام ... الإمامة المبکِّرة: تألیف سید محمد علی الحلو، تصحیح مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

22- تفسیر القرآن للشریف المرتضی (جلد اول): گزیده آرای تفسیری سید المرتضی علم الهدی، گردآوری وسام الخطاوی، خزعل غازی، تصحیح مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

23- مع السنة أتباع المذاهب الأربعة: تألیف سید محمد الرضی الرضوی (معاصر)، تصحیح مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

24- لکل شیء عل امة یعرف بها: تألیف سید محمد الرضی الرضوی، تصحیح مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

25- أفضل کل شیء و أحسنه: تألیف سید محمد الرضی الرضوی، تصحیح مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

26- هدیة الزائرین و بهجة الناظرین (فارسی): تألیف مرحوم شیخ عباس قمی، تحقیق و تصحیح مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

27- اطیب البیان فی التفسیر القرآن، (فارسی، یک دوره جند جلدی در دست تحقیق و تصحیح): تألیف آیت الله سید عبد الحسین طیب، تحقیق و تصحیح مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

28- مهربان ترین نامه (شرح خطبه 31 نهج البلاغة): تألیف سید علاء الدین موسوی اصفهانی.

29- قطره ای از دریای غدیر: گروه پژوهش و مطالعات - بخش فارسی، مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

30- پرسش ها و پاسخ های اعتقادی: گروه پژوهش و مطالعات - بخش فارسی، مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

31- غربت یاس: گروه پژوهش ها و مطالعات - بخش فارسی، مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

32- روز شمار تاریخ اسلام: گروه پژوهش و مطالعات- بخش فارسی، مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

33- حجاب، حریم پاکی ها: گروه پژوهش و مطالعات- بخش فارسی، مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

34- سکینه (س)، پرده نشین قریش: تألیف سید محمد علی الحلو، بخش ترجمه، مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

35- فاطمة بنت اسد، حجر النبوة و الإمامة: گروه پژوهش و مطالعات مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

36- بیعت غدیر (ویژ کودکان و نوجوانان): تألیف و نشر مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

37- گلستان حدیث(ویژ کودکان و نوجوانان): تألیف و نشر مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

38- ریحانه نبی (ویژ کودکان و نوجوانان): تألیف و نشر مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

39- دردانه نبی (ویژ کودکان و نوجوانان): تألیف و نشر مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

40- پیامبر رحمت (ویژ کودکان و نوجوانان): تألیف و نشر مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

41- بانوی بخشنده (ویژ کودکان و نوجوانان): تألیف و نشر مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

42- امیر یتیم نواز (ویژ کودکان و نوجوانان): تألیف و نشر مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

43- قطره ای از دریای غدیر (اُردو): بخش ترجمه، مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

44- شهادت حضرت فاطمه عليهما‌السلام (اُردو): بخش ترجمه، مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

45- مهربان ترین نامه (مشفقانه وصیت نامه) (اُردو): بخش ترجمه، مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

46- سکینه (س)، پرده نشین قریش (انگلیسی): بخش ترجمه، مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

47- شهادت حضرت فاطمه عليهما‌السلام(انگلیسی): بخش ترجمه، مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

48- مباحثی پیرامون امامت (انگلیسی): گروه پژوهش ها و مطالعات و ترجمه - بخش انگلیسی مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

49- مفاهیم قرآنی (انگلیسی): گروه پژوهش ها و مطالعات و ترجمه - بخش انگلیسی مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

50- علوم قرآنی (انگلیسی): گروه پژوهش ها و مطالعات و ترجمه - بخش انگلیسی مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.

51- مباحثی پیرامون نبوت (انگلیسی): گروه پژوهش ها و مطالعات و ترجمه - بخش انگلیسی مؤسسه جهانی سبطین عليهما‌السلام.